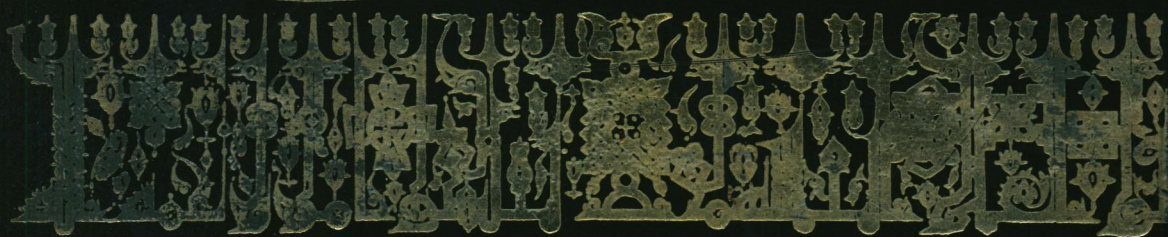


حفظنا

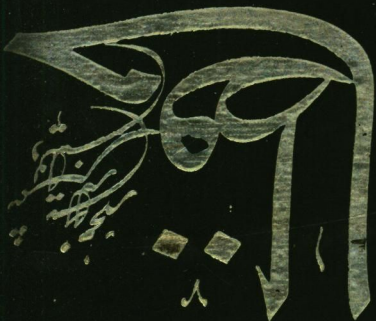


باصح وخبیر مقدمه

دکتر محمد رضا جلالی نیا
دکتر نورانی وصال



کتابخانه خطاطی و کتب نادر و نفیس
مکتبہ اسلامیہ





بر اساس نسخه‌های ۸۱۳، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴ و ۸۲۷ هجری قمری

باصحیح و تحقیق مقدمه

دکتر محمد رضا جلالی نایب
دکتر نورانی وصال



دیوان حافظ

با تصحیح و تحقیق و مقدمه دکتر محمدرضا جلالی نائینی و دکتر نورانی وصال

چاپ اول: زمستان ۱۳۷۲

تیراژ: ۵۴۰۰ نسخه

چاپ: چاپخانه تک

مرکز پخش: انتشارات علمی - خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران - شماره ۱۳۵۸

تلفن ۶۴۶۵۹۷۰ و ۶۴۶۰۶۶۷

فهرست مندرجات

۷ - ۳۷	مقدمه مصححان
۳۹ - ۵۴	مقدمه جامع دیوان حافظ
۵۷ - ۶۷۱	غزلیات
۶۷۳ - ۶۹۲	قصائد
۶۹۳ - ۷۰۸	مثنویها
۷۰۹ - ۷۱۲	ترکیب‌بند
۷۱۳ - ۷۲۹	قطعات
۷۳۰ - ۷۳۵	ماده تاریخ در گذشتگان
۷۳۷ - ۷۴۹	رباعیات
۷۵۱ - ۹۸۶	حواشی
۹۸۷ - ۱۰۸۳	اختلاف نسخه مکتوب ۸۲۳ هجری قمری با متن حاضر

مقدمه مصححان

به نام خدا

«ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ»
«به قرآنی که اندر سینه داری»

در یکی از سال‌های دهه اول یا اوایل دهه دوم سده هشتم هجری قمری در شیراز پسری به دنیا آمد که او را شمس‌الدین محمد نامیدند. این نوزاد بعدها به حافظ ملقب و بزرگترین غزلسرای سده هشتم شناخته شد.

غالب کسانی که در قرون گذشته پیرامون حیات و آثار حافظ سخنگزار شده‌اند، در باب سال تولد او یا سکوت نموده یا تاریخی را ذکر کرده‌اند که قابل قبول نیست.

در بین تذکره‌نویسان ظاهراً مفصل‌ترین شرح حال خواجه را ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی در سنه ۱۰۲۸ هجری قمری در هندوستان فراهم آورده است بی‌آنکه ماخذی را که در دست داشته، نام ببرد و تنها به ذکر عبارات و جملاتی از قبیل: «در اخبار آورده‌اند»؛ «در کتب معتبر چنان به نظر آمده»؛ «ارباب خبر آورده‌اند»، پرداخته است که نشانگر ماخذ و منبع مشخصی نیست. در مورد تولد حافظ ملا عبدالنبی می‌نویسد:

«آورده‌اند که آن سر غزل دیوان ارباب ایقان از شیراز کم برآمده‌اند، مگر این که یک نوبت از آنجا به یزد و از یزد باز به شهر مذکور آرام گرفته‌اند و در شصت و پنج سالگی رخت بر بسته و دل از جهان برداشته، سفر آخرت اختیار نموده‌اند و خاک مصلی (۷۹۱ هـ) تاریخ فوت ایشان است.»

عبدالنبی تاریخ وفات خواجه حافظ را ۷۹۱ هجری قمری ضبط کرده است. این تاریخ در قدیمترین دو نسخه مصدر به مقدمه شمس‌الدین محمد گلندام - جامع دیوان - یعنی نسخه مکتوب ۸۲۴ (موجود در شهر گور گمپور هند) و نسخه مکتوب ۸۲۶ مضبوط در کتابخانه استاد دکتر اصغر مهدوی (موجود در تهران) نیز آمده است ولی اظهار نظر صاحب تذکره میخانه در مورد مدت عمر خواجه به حدود ۶۵ سال، صحیح نیست؛ زیرا از قراین چنین

برمی آید که حافظ در حوالی سنه ۷۳۷ هجری شاعر و سخنوری مشهور بوده است.^۱

در دیوان حافظ غزلی وجود دارد که خواجه در جشن نوروز سال ۷۳۷ هجری در مدح غیاث الدین کیخسرو پسر محمود شاه انجو (مسمی به طمطاح)^۲ سروده است و نیز يك غزل به زبان عربی از حافظ در دست است که فریدون عکاشه در منشآتش در همان زمان و به نام همان سلطان ضبط کرده است و میدانیم غیاث الدین کیخسرو پسر محمود شاه انجو از جانب برادر بزرگش حاکم شیراز و مدعی سلطنت بوده و در سال ۷۳۹ هجری کشته شده است.^۳

حافظ در آن غزل، شوق و میل وافر خود را به حضور در مجلس ممدوح ابراز نموده و واضح است در سنه ۷۳۷ هجری در وضع و سنی بوده که ملتتمس او برای حضور در مجلس سلطان غیاث الدین توقمی بی جا به شمار نمی آمده است و علی المعمول بایستی

۱- در پاره ای از باخذ نزدیک به زمان حافظ، و از جمله آنها در تاریخ جمفرین محمد بن حسن مشهور به جمفری وفات حافظ در دو بیتی زیر سال ۷۹۱ هجری قمری ضبط گردیده و حافظ یگانه سعدی ثانی توصیف شده است:
به هفتصد و نود و يك به حکم لم یزلی جهان فضل (و هنر) در جوار رحمت شد
یگانه سعدی ثانی محمد حافظ از این سراج فانی به دار جنت شد
همین دو بیتی در پایان رباعیات خواجه در يك نسخه خطی دیوان او مکتوب در سنه ۸۵۸ هجری محفوظ در کتابخانه مجلس (بهارستان) بدین صورت مندرج است:

به هفتصد و نود و يك به حکم لم یزلی جهان اهل هنر در جوار رحمت شد
یگانه سعدی ثانی محمد حافظ از این سراج فانی به دار جنت شد
۲- انجو: لغت مغولی است به معنی اراضی سلطنتی یا خالصه.

۳- رجوع شود به مقدمه استاد محیط طباطبائی بر دیوان حافظ بر اساس يك نسخه خطی بانسبه قدیمی، صفحه ۹، تصحیح و تحقیق معظم له، چاپ تهران - سال ۱۳۶۷ هجری خورشیدی.

در حدود سی یا دست کم بیست و پنج بهار از عمرش گذشته باشد به علاوه غزلی را که در مدح غیاث الدین کیخسرو ساخته، یکی از غزل‌های طراز اول دیوان خواجه و مثبت این واقعیت است که در سنه ۷۳۷ دوران ابتدایی سخنوری را پشت سرگذاشته و به حدی از نبوغ و پختگی فکر و فصاحت و بلاغت و جزالت و لطف کلام رسیده بود که توانسته است چنین غزلی را عرضه دارد. غزل منظور اینست:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود
وین بحث با ثلاثه غساله می‌رود
می‌ده که نو عروس چمن حد حسن یافت
کار این زمان ز صنعت دلاله می‌رود
شکر شکن شوند کنون طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر
کاین طفل یک شبه ره یکساله می‌رود
آن چشم جادوانه عابد فریب بین
کش کاروان سحر ز دنباله می‌رود
از ره مرو به عشوه دنیا که این عجز
مکاره می‌نشیند و محتاله می‌رود
باد بهار می‌وزد از گلستان شاه
وز ژاله باده در قدح لاله می‌رود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین
خامش مشو که کار تو از ناله می‌رود

از این غزل چنین برمی‌آید که به هنگام سرودن آن، حافظ

چنان شاعر نامدار و سخنگویی بوده که از شهید سخنانش در پهنه هندوستان طوطیان «بنگاله» شکر شکن می‌شدند و از شیرینی کلامش مردمان در اقصی نقاط قلمرو زبان و ادب فارسی مسرور می‌گردیدند. آوازه بلند غزل او يك شبه راه يك ساله می‌پیموده و از کشوری به کشور دیگر به عنوان ره‌آورد سفر در اندک زمانی در دسترس مشتاقان و عاشقان کلامش قرار می‌گرفته است.

و باز در دیوان حافظ قطعه‌ای را می‌یابیم که در غالب نسخ مکتوب نزدیک به زمان حافظ موجود و مضبوط است و در آن جلال‌الدین مسعود - پسر ارشد محمودشاه انجو - را در سنه ۷۴۳ هجری در نوبت دوم تسلط او بر فارس و شیراز ستوده است. توضیح مطلب این که سلطان مسعود دو بار بر فارس و شیراز تسلط یافت. نوبت اول اندکی پس از قتل پدرش به امر «ارپاخان» که جلال‌الدین مسعود و شیخ ابواسحاق هم در تبریز بودند و از تبریز پای در وادی گریز نهادند. امیر مسعود به امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی (جلایری) پناهنده شد و شیخ ابواسحاق به دیار بکر شتافت و نزد امیر علی‌شاه که دایی سلطان ابوسعید بود و از مخالفت با «ارپاخان» دم میزد، آرمید و چون امیر علی‌شاه و موسی‌خان بر «ارپاخان» چیره شدند و دستگیرش کردند به امر موسی‌خان او را به اولاد محمودشاه انجو سپردند تا به قصاص خون پدر اقدام کنند و آنان در روز سوم شوال سنه ۷۳۶ هجری «ارپاخان» را به قتل رساندند. و مسعود بزودی در فارس به جای پدر نشست و غیاث‌الدین کیخسرو را به حکومت شیراز برگزید ولی بعداً مدعی سلطنت شد.^۱ مسعود پدر جهان ملک خاتون شاعره سده نهم هجری است.

۱- محمودشاه انجو از سال ۷۰۳ هجری متصدی اشراف اراضی خالصه یا

در سال ۷۴۰ امیر پیرحسین چوپانی با یاری امیر مبارز مظفری به فارس روی آورد و لشکریان آن دو در اصطخر فارس بهم پیوستند و جلال‌الدین مسعودشاه از شیراز به طرف کازرون شتافت و بعلت پراکندگی سپاهیانش بی‌آنکه جنگی روی دهد رهسپار بغداد شد و به‌شیخ‌حسن بزرگ ایلکانی (جلایری) پناه برد. و سپاهیان پیرحسین چوپانی و امیرمبارز مشترکاً در اواخر سنه ۷۴۰ هجری شیراز را محاصره کردند و مدتی سکنه شیراز در محاصره بودند تا آنکه شهریان به وساطت قاضی مجدالدین اسماعیل بن یحیی فالی که از جمله اکابر و فضلاء شیراز بود، دروازه‌های شیراز را باز گشادند و امیرحسین چوپانی به شیراز درآمد و در محرم سنه ۷۴۱ هجری ایالت کرمان را به امیر مبارز سپرد و او با عساکرش به جانب کرمان رفت و امیرحسین، شمس‌الدین محمد بن محمودشاه را در حکومت شیراز ابقا کرد؛ لیکن در سنه ۷۴۰ کشته شد. در سال ۷۴۲ هجری امیرحسین چوپانی؛ امیرمبارز را به شیراز خواند و او از این دعوت متوهم شد و نیامد.

در همین سال امیرحسین زمام ایالت اصفهان را به شیخ ابو-اسحاق واگذار کرد و چون بواسحاق در مسند حکومت اصفهان مستقر شد، ملک اشرف بن تیمور تاش روی به ملک عراق (عجم) و اقلیم فارس آورد؛ شیخ بواسحاق رعایت حال امیرحسین را ناپوده انگاشت و به ظاهر به ملک اشرف پیوست و آن هنگام که ملک اشرف به سرحد اقلیم فارس رسید، شیخ بواسحاق به ملک اشرف گفت اگر اجازت باشد، من پیشتر به شیراز درآیم و ترتیب ورود شما را بدهم. ملک-

سلطنتی اولجایتو و ابوسعید در فارس بود ولی از حدود سنه ۷۲۵ شبه‌استقلالی یافته بود لیکن بعد از مرگ سلطان ابوسعید (۱۳ ربیع‌الآخر سنه ۷۳۶) به حکم ارپاخان مغول در روز افتتاح یعنی روز ۱۵ رجب سنه ۷۳۶ هجری کشته شد و پسرانش از تبریز چنانکه مذکور شد فرار کردند و هر یک به جایی رفتند.

اشرف به او رخصت داد و شیخ بواسحاق وارد شیراز شد و با یاری هواخواهانش و اشراف و اعیان، شهر را مضبوط ساخت و علیه ملك اشرف قیام کرد و چون این خبر به لشکریان ملك اشرف رسید بسان بنات النعش از پیرامونش پراکنده شدند و ملك اشرف از فرط قهر و غضب برخی از مواضع فارس و اصفهان را به آتش کشید و به جانب آذربایجان روی آورد و شیخ ابواسحاق بر سریر حکومت فارس برآمد. و چون کیفیت این روی داد به سمع شیخ حسن بزرگ رسید؛ جلال الدین امیرمسعود و یاغی باستی را به فارس گسیل داشت. شیخ بواسحاق اورنگ سلطنت را به برادر بزرگ خود باز گذاشت و شیرازیان مقدمش را گرامی داشتند. در این وقت حافظ قطعه ذیل را در بازگشت جلال الدین مسعود در سنه ۷۴۳ ساخته است:

خسروا، دادگرا، شیر دلا، بحرکفا
 ای جلال تو به انواع هنر ارزانی
 همه اطراف گرفت و همه آفاق گشاد
 صیت مسعودی و آوازه شه سلطانی
 گفته باشد مگرت ملهم غیب احوالم
 وانکه شد روز منیرم چو شب ظلمانی
 بر درت آنچه بیند و ختم از سیم و زرز^۱
 همه بر بود به یک دم فلک چو گانی
 دوش در خواب چنان دید خیالم که سحر
 گذر افتاد بر اصطبل شهم پنهانی

۱- چاپ قزوینی و افشار: در سه سال آنچه بیند و ختم از شاه و وزیر، ایاصوفیه: از جاه وزیر.

بسته بر آخور او استرمن جومی خورد
تبره افشاند و به من گفت: مرا میدانی
هیچ تعبیر ازین خواب ندانستم چیست
تو بفرمای که در فهم نداری ثانی

از این قطعه چنین استنباط میشود که حافظ ظاهراً در دستگاه حکام انجوی سمت یا مقامی داشته و از ابتدا در زمره هواخواهان خانواده انجویان بوده است و چون سلطان مسعود در سنه ۷۴۰ از جلو سپاهیان امیرحسین چوپانی و امیرمبارز راه بغداد را پیش گرفت، و شیراز به تصرف امیرحسین چوپانی درآمد، روز منیرش چون شب تاریک شد و اموال و داراییش به یغما رفت. حافظ امیر مسعود و غیاث‌الدین کیخسرو و شیخ ابواسحاق پسران محمودشاه انجو را در دیوانش ستوده و از میان آنان به شیخ ابواسحاق نزدیک تر بوده و تعلق خاطر دوستانه‌ای بدو داشته است. دولت همه پسران محمودشاه مستعجل بوده ولی در مقام مقایسه شیخ ابو اسحاق مدت بیشتری بسر سریر سلطنت نشسته است. خلاصه آنچه باز نموده شد این که حافظ در یکی از سال‌های اواخر دهه اول یا اوایل دهه دوم سده هشتم هجری متولد شده است. استاد محیط طباطبایی سال تولد حافظ را در حدود سال ۷۱۳ هجری دانسته‌اند اما با توجه به اینکه غزل مذکور، از غزل‌های دوران اولیه شاعری حافظ نمیتواند باشد هرگاه تولد خواجه را در دهه اول قرن هشتم بدانیم از واقعیت چندان دور نخواهد بود. والله اعلم.

۱- برای مزید اطلاع رجوع شود به صفحات ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۸۰ تاریخ حبیب‌السیر چاپ تهران، تصحیح استاد دکتر محمد دبیرسیاقی و تاریخ سلاطین و امرای اسلام ترجمه عربی، صفحه ۳۸۰ و دایرة المعارف اسلامی (زبان فرانسه) ماده انجو؛ و روضة الصفا تألیف میرخواند و تاریخ گزیده تألیف حمدالله مستوفی.

حافظ از شاگردان قوام‌الدین عبدالله بوده که محمد گل‌اندام (گلندام) او را استادالبشر خوانده است. «کشف کشف» را نزد قوام‌الدین در درسگاه یا مدرس آن عالم بزرگ خوانده و در محضر او، به بسیاری از اسرار علوم قرآن واقف شده است. صاحب «مقالة الابرار» پیرامون شخصیت قوام‌الدین عبدالله (متوفی در سنه ۷۷۲ هجری قمری) و ارتباط خواجه با آن عالم بزرگ چنین نوشته است:

«قوام‌الدین عبدالله با وجود کمال ابهت و رتبت شأن و سمو مکان و کثرت علم و وفور فضل و حلم؛ نفایس عرایس افکار ابداع او مبدع غرائب و مخترع رغائب بود و او را از حیثیت حسن طبع و گفتار اشعار بلاغت شعار، ولی‌النظم و امیرالکلام و حسان الزمان و سحبان الاوان گفتندی. طبع لطیف و ذهن مستقیمش زینت‌نگارخانه اشعار و نتیجه فهم شریف و فکر سلیمش حلیه لطایف جلیه افکار و ترقیات خواجه شیرازی در امر شعر از قبل او بود و [حافظ] تتبع روش او در غزلیات فرموده و از جمله تلامذه اوست؛ چه «کشف کشف» نزد او خوانده و چاره مکتوبه ملفوظه او مستند بوده و مدح او مکرر فرموده. و از جمله غزلیات [قوام‌الدین] که خواجه به جواب آن اتیان نموده، این است:

ای دل برو و معتکف کوی مغان باش
 می برکش و خاک ره رندان جهان باش
 چندین ز پی زهد چرا نام فروشی
 بفروش به می خرقة و بی‌نام و نشان باش
 سرمایه جان گر بخرند از تو به جامی
 بفروش و بده گو همگی مایه زیان باش

ای پیر اگرت آرزوی دور جوانی است
در حلقهٔ رندان رو و می‌نوش و جوان باش
بی بادهٔ تحقیق صفا نیست قواما
ای دل چو صفامی طلبی در پی آن باش^۱

خواجه حافظ پس از وفات قوام‌الدین عبدالله، در همان درسگاه استاد خود به تدریس و تعلیم اشتغال داشته و در همان درسگاه است که شمس‌الدین محمد گلندام به کرات و مرات بعد از فوت قوام‌الدین نزد حافظ می‌رفته و ویرا تشویق و ترغیب به جمع دیوانش می‌کرده است و خواجه هر بار به ناروایی روزگار و غدر اهل زمان متعذر می‌شده و تا حیات داشته، به جمع و ترتیب دیوان خویش پرداخته است.

باید دانست حافظ هم مانند سایر سخنگویان و شاعران، غزلیات و اشعار خود را ثبت و ضبط می‌کرده است. منتهی دفتر او بر پایهٔ حروف تهجی جمع‌آوری و ترتیب نیافته بود. هر غزل یا قصیده و یا قطعه‌ای که می‌سرود، آنرا ضبط می‌کرد و در دفتر اشعار خود می‌نوشت و محفوظ می‌داشت.

خواجه در چند غزل به «دفتر اشعار» یا «سفینهٔ حافظ» اشاره می‌کند و به خوبی روشن می‌شود که آثار گرانبهای خود را در دفتر ثبت و ضبط می‌کرده است.
موارد ذیل دال بر این معنی است:

۱- نقل از رسالهٔ مقاله‌الابرار، چاپ تهران، تابستان سال ۱۳۴۸ هجری خورشیدی به‌اهتمام شاعر و محقق ارجمند آقای احمد گلچین معانی (در نقل اصلاح مختصری که در چاپ رساله روی داده بود به‌عمل آمد).
خواجه حافظ در جواب غزل استاد قوام‌الدین، غزلی به‌مطلع ذیل ساخته است:

باز آی و دل تنگت مرا مونس‌جان باش وین سوخته را محرم اسرار نمان باش.

به چشم کرده‌ام ابروی ماه سیمایی
خیال سبزخطی نقش بسته‌ام جایی
گهر ز شوق بر آرند ماهیان به نثار

اگر «سفینهٔ حافظ» رسد به دریایی

من و «سفینهٔ حافظ» که جز در این دریا
بضاعت سخنی دلستان نمی‌بینم

دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود
تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود

چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت
تدبیر ما به دست شراب دو ساله بود

بر طرف گلشنم گذر افتاد وقت صبح
آن دم که کار مرغ چمن آه و ناله بود

آتش فکند در دل مرغان نسیم باغ
زان داغ سر به مهر که در جان لاله بود

گل بر جریده گفتهٔ حافظ همی نوشت
هر بیت از آن «سفینه» به از صد رساله بود

بنا بر آنچه باز نموده شد حافظ در طول حیات شاعری پر
برکت خود دارای «دفتر اشعار» بوده و غزلیات خویشتن را در آن
دفتر می‌نگاشته است؛ اما هیچگاه در صدد بر نیامد که دیوان خود را
تدوین و تنظیم کند و غزلیات را از سواد به بیاض درآورد بلکه
به همان مسوده قناعت میکرد.

شمس‌الدین محمد گلندام نویسندهٔ معاصر و شهروند و مرید
و دوست خواجه حافظ، این نکته را که چرا حافظ در حیات خود
به جمع و ترتیب دیوان خویش نپرداخت، چنین می‌نگارد:

«محافظة درس قرآن و ملازمت شغل تعلیم سلطان و تحشیه (یا بحث) کشف و مفتاح و مطالعة مطالع و مصباح و تحصین قوانین ادب و تحسین دواوین عرب از جمع اشتات غزلیاتش مانع امدی و از تدوین و اثبات ایاتش و از عگشتی... و مسوداین ورق، عفی- الله ماسبق، [اقل انام محمدگل اندام] در درسگاه دین پناه، مولانا و سیدنا، استاد البشر، قوام الملة والدین عبدالله - اعلى الله سبحانه درجاته فی علیین- به کرات و مرات که به مذاکره رفتی در اثنای محاوره گفتی که این قول پر فواید را همه در يك عقد می باید کشید و این غرر درر را در يك سلك می باید پیوست تا قلاده جید وجود اهل روزگار و زمان گردد و تمیمه و شاح عروسان دوران شود [و آن جناب] حوالت دفع و منع آن به نا پروایی روزگار کردی و نقص و غدر اهل عصر عذر آوردی تا در تاریخ سنه احدی و تسعین و سبعمائة و دیعت حیات به موکلان قضا و قدر سپرد و رخت وجود از دهلیز تنگک اجل بیرون برد [و] روان پاکش با ساکنان عالم علوی قرین شد...».

تقی الدین اوحدی مؤلف «عرفات العاشقین» نیز تصریح دارد که خواجه در زمان حیات خود به جمع اشعارش نپرداخت چه اوقاتش به درس کشف و مفتاح و تتبع دواوین عرب و قوانین ادب می- گذشت و همیشه در حلقه درس شاه قوام الدین حاضر بود. اما صاحب تذکره میخانه می نویسد: «دیوان ایشان در عرض دو سال بر بیاض رفته است و خدمت سه پادشاه کرده اند، اول شاه ابواسحاق انجو، بعد از آن شاه شجاع مظفری و شاه منصور برادرزاده او^۱.

۱- ابواسحاق از ۷۴۲ تا ۷۵۴ هجری قمری حکومت کرد.
- شاه شجاع از رمضان سنه ۷۵۹ تا ربیع الاول سنه ۷۷۸ هجری بر اریکه سلطنت نشست.

آنچه مسلم است نوشته محمد گلندام به لحاظ آنکه شیرازی و معاصر حافظ و در شمار دوستان و مریدان او بوده و با خواجه صحبت و مودت داشته، مستند است و آنچه برخلاف آن باشد، نمیتواند محل استناد باشد. بعد از وفات حافظ - به ویژه در سده نهم داستان‌هایی که غالباً مبنای صحیحی ندارد بر ترجمه حال حافظ افزوده شده است.

هرچند خواجه حافظ در حیات خود به جمع دیوان و ترتیب آن نپرداخت ولی غزلیات و اشعارش را چنان‌که قبلاً باز نموده شد در دفتر خویش ثبت و ضبط می‌کرد. و به علاوه در طول حیات شاعریش که زاید بر پنجاه سال بوده است کاروانیان و مسافران غزل‌های او را به اقصی نقاط ممالک اسلامی به عنوان تحفه و ارمغان می‌بردند و در میان عاشقان کلام او توزیع می‌شد و آنها را تکثیر می‌کردند و در شیراز نیز دوستان و ارادتمندان او بسیاری از آثارش را ضبط و نگاهداری می‌نمودند.

در واقع کار عمده محمد گل‌اندام، این بود که اندکی پس از وفات حافظ، آثار خواجه را بر اساس حروف تهجی قوافی، ترتیب داد و جمع آورد و این کار را با امانت و دقت انجام داده است. گلندام در این باره نوشته است:

«سوابق حقوق صحبت و لوازم عهود محبت و ترغیب عزیزان با صفا و تحریض و تحضیض دوستان با وفا که صحیفه‌حال از فروغ نور ایشان جمال گیرد و بضاعت افضال به حسن تربیت ایشان کمال پذیرد حامل و باعث بر ترتیب این کتاب و تبویب این ابواب گشت. امید به کرم و اهب‌الوجود و مفیض الخیر والوجود

— شاه منصور از ۷۸۹ تا ۷۹۵ هجری علیه تیمور قیام کرد و مردانه جنگید و در اثر يك حادثه در جنگ کشته شد و تیمور لنگ بر اقلیم فارس و عراق عجم تسلط یافت.

آن که قائل و ناقل و جامع و سامع را در خلال این احوال و اثنای این اشغال حیاتی تازه و مسرتی بی اندازه کرامت گرداند و هفوات و عثرات و زلات را به فضل شامل و لطف کامل و عفو کافل درگذراند.»

گل اندام با صراحت تمام می گوید که نظر به سوابق حقوق صحبت و لوازم عهد محبت با خواجه و ترغیب عزیزان با صفا و تحریض و تشویق دوستان با وفا به جمع و ترتیب و تبویب دیوان خواجه همت گمارده است و او فقط «ناقل» و «جامع» است و بی شک دیوان را از روی «دفتر اشعار» یا «سفینه حافظ» و دیگر مأخذی که موجود بوده فراهم آورده است. حسن این همت گل اندام بیشتر بر این امر است که این کار اندکی پس از وفات حافظ صورت گرفته و موجب شده که آثار حافظ از بین نرود و در يك جا گرد آید و در دسترس همگان قرار گیرد و به احتمال زیاد پیش از پایان سده هشتم یا در دهلیز قرن نهم دیوان فراهم آمده است.

مجموع غزل های حافظ در نسخه های نزدیک به زمان او در حدود ۵۰۰ غزل است. ابیات غزلیات هر نسخه با نسخه دیگر یکسان و همخوان نیست. این تفاوت و کمی یا زیادی رانمی توان ناشی از عمل کاتبان دانست. حافظ در مدتی بیش از پنجاه سال شاعری و سخنگویی، از دفتر اشعار خود گاه به مناسبتی از يك غزل بیستی برداشته و یا بر غزلی بیت یا ابیاتی افزوده و یا کلمه یا کلماتی را تغییر داده و یا مضمونی را به دو صورت یا سه صورت و به ندرت در چهار صورت در قالب کلمات ریخته است.

این تغییرات و اختلافات قطعاً ناشی از تجدیدنظرطلبی خود اوست، بدین ترتیب هرگاه پانصد غزل او را تقسیم بر پنجاه سال کنیم، و سالهای عمر شاعری حافظ را به پنجاه سال محدود

نمائیم می‌نگریم هر سالی ده غزل سروده است ولی به احتمال زیاد غزلیات حافظ محدود به همین ۵۰۰ غزل نبوده است. ای بسا در سنین پختگی و کمال و کهنوت پاره‌ای غزل‌های خود را که از حیث مفاد کهنه یا از جهت انسجام کلمات نارسا تشخیص داده و یا در مدح یا قدح کسانی گفته بود، بعدها از جمع آثارش خارج ساخته است.

از این که بگذریم این احتمال وجود دارد که جامعین دیوان به همه آثار خواجه دسترسی پیدا نکرده باشند؛ لیکن بعدها اشعاری پیدا شده و جامعین بعدی آنها را به نسخه‌های جدید نقل و ثبت کرده‌اند.

مؤید این نظر را باید در مقدمه جامع دیوان حافظ در سنه ۹۰۷ هجری بدین خلاصه خواند که «بعضی سفاین و غزل‌ها بهم رسید که از صفحه روزگار مهجور مانده بود و در سلك ربط آمد».

همان‌گونه که قبلا اشارت رفت، بی‌شک کسان دیگری هم غیر از گل‌اندام در عصر نزدیک به حافظ دیوان خواجه را جمع آورده‌اند ولی ما از وجود آنان واسم و رسم ایشان در اثر طول زمان و از بین رفتن مدارک و مآخذ معتبر در دگرگونی‌های روزگار، خبری نداریم؛ اما این نکته مسلم است که جمع دیوان از یک مأخذ و منبع تنها، سرچشمه نمی‌گیرد. هرگاه دو اوین کهنه و جدید حافظ همه مأخذ واحدی داشتند، غزلیات خواجه در تعداد و در شمار و ردیف ابیات یکسان و یکنواخت می‌بود؛ در صورتی که می‌بینیم تعداد غزل‌های هر نسخه با شمار غزل‌های نسخه دیگر یکسان نیست و نیز هر نسخه‌ای از جهت ترتیب ابیات با نسخه دیگر فرق دارد و همچنین تعداد ابیات در هر غزل معمولا با تعداد ابیات نسخه‌های دیگر متفاوت است و نیز ابیات به دو یا سه

صورت در نسخه‌های گوناگون ضبط شده و همه این‌ها نشانگر و مثبت این نظر است که دیوان حافظ دارای قرائت مختلف است و کسان مختلفی، در جمع اولیه دیوان خواجه کوشیده‌اند. و باز می‌نگریم پس از صد و اند سال که از وفات حافظ گذشته دیوان خواجه به سرپرستی ابوالفتح فریدون حسین بهادر فرزند سلطان حسین بایقرا در سنه ۹۰۷ هجری از نو جمع‌آوری شده است و هم‌اکنون نسخه‌هایی چند از آن در دست و به قرار مسموع نسخه اصل مکتوب در سنه ۹۰۷ در کابل موجود است. در تهران نسخه‌ای از این جمع مصدر به مقدمه‌ای در کتابخانه آقای همایون فرخ موجود است که با این رباعی آغاز می‌شود:

این گنج معانی که تهی از عیب است
نقشی است که از صحیفه لاریب است
مشهور جهان به فیض روح القدس است
مذکور زبان‌ها «به لسان الغیب» است

در مفتوح این نسخه خطی آمده است چون «بواسطه نقل کتابت بعضی از کاتبان ناقص ادراک، بسیاری از غرر و لالی آن قدوه ارباب مجد و معالی عرصه تاراج انامل مشتی بیخرد گشته بود، بر جمع نسخ متعدده از دیوان لطایف بیان مذکوره امر گشت و در تاریخ سنه سبع و تسعمائه به نفس نفیس با جمعی کثیر از فضلالی انیس و ندمای جلیس به جمع و تصحیح این کتاب مبادرت فرمودند و قریب به پانصد جلد دیوان حافظ بهم رسید و بعضی سفائن و غزل‌های دلفریب جانبخش که بواسطه کاهلی و تصرف کتاب از صفحه روزگار مهجور مانده بود، در سلك ربط آمد و تنسیخ آن بر وجهی دست داد که فی الحقیقه رشک نگارخانه

چین و غیرت فردوس برین است. و چون رشح این فیض از رشحات و نشر این مشک ناب به یمن اهتمام این شاهزاده گردون جناب، معطر دماغ و مزین بستان و راغ اهل بلاغ گشته، دربارگاه ولایت تسمیه این دیوان معجز بیان به لسان الغیب اتفاق افتاد^۱. از آنچه نقل شد چنین هویدا و روشن می‌شود که در تاریخ ۹۰۷ هجری جامعین دیوان حافظ، خواجه را به «لسان الغیب» ملقب نمودند و پیش از آن بدین عنوان خوانده نمی‌شده است.

نسخ و منابع

۱- نسخه خطی کتابخانه ایاصوفیه

این دیوان بالنسبه کامل خواجه شمس‌الدین محمد حافظ مکتوب در نیمه ماه رجب سنه ۸۱۲ هجری قمری و بخط نستعلیق کهن با عناوینی به خط نسخ و سرلوحی مذهب بخط تلت است. خط و عناوین و سرلوح همه دال بر کهن بودن نسخه است. نسخه موصوف جزئی از یک مجموعه خطی شامل بیست دیوان شعر موسوم به مجموعه دواوین است.

این مجموعه را حافظ حسن از کاتبان اواخر سده هشتم و اوائل سده نهم نوشته و اکنون تحت شماره ۹۹۴۵ در کتابخانه «ایاصوفیه» در کشور ترکیه مضبوط است.

حافظ حسن این مجموعه را به نام و برای جلال‌الدین اسکندر پسر عمر شیخ و نوه تیمور که از سال ۸۱۲ تا ۸۱۷ هجری

۱- نقل از نسخه خطی موجود در کتابخانه آقای رکن‌الدین همایون فرخ در تهران. از همین جمع نوین نسخه‌ای هم در آنکارا به نظر رسید و نسخه‌ای هم در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است (ضمیمه فهرست کتب خطی موزه بریتانیا، صفحه ۱۷۷).

فرمانروای فارس بوده، نگاشته است.

دیوان حافظ در این مجموعه به دو بخش تقسیم می‌گردد. بخش اول جمعاً شامل ۲۵۲ غزل و بخش دوم با عنوان تتمه دیوان حافظ از ورق ۲۰ ب دیوان (= ۴۲۱ ب مجموعه) شروع و به ورق ۴۳۹ مجموعه خاتمه می‌پذیرد. در این بخش غزلهایی را که ظاهراً کاتب در نسخه دیگر یافته و در بخش نخست نیامده است بترتیب حروف آخر غزل آورده و سپس مثنویات و رباعیات و مفردات را ضبط و نقل کرده است و جمعاً شامل ۲۱۶ غزل است که ۹ غزل آن مکرر است بدین معنی که در بخش اول این نه غزل با اندک اختلافی آمده است. جلالی نائینی نخستین بار این نسخه را پس از مقابله با فتوکپی نسخه مکتوب در سنه ۸۲۴ هجری قمری بسال ۱۳۵۲ هجری شمسی در تهران به نام دیوان شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی (به اهتمام دکتر ندیر احمد - جلالی نائینی) منتشر ساخت و در ذیل غزلیات نسخه بدلها را مضبوط کرد و تاکنون پنج بار تجدید طبع شده است. سپس در شهریور ماه سال ۱۳۵۳ همین نسخه با اهتمام محقق گرامی جناب دکتر سلیم نیساری بخط زیبایی نستعلیق بحلیه طبع آراسته شد. بعد از آن در سال ۱۳۵۶ شمسی آقایان دکتر اکبر بهروز و دکتر رشید عیوضی استادان دانشگاه تبریز آنرا به دقت تمام با نسخه‌های مکتوب در سنه ۸۲۲ و ۸۲۵ مقابله نمودند و در تبریز بچاپ رساندند. در سال ۱۳۵۹ استاد دکتر خانلری نسخه مکتوب ۸۱۳ را تقریباً متن چاپ انتقادی و انتخابی خود قرار داده، پس از مقابله با چندین نسخه مهم و کهن در تهران انتشار دادند و باز در سال ۱۳۶۲ از نو با اصلاحاتی چند در دو مجلد بحلیه طبع آراسته شد که هم‌اکنون از نسخ منقح خواجه و مورد استفاده حافظ شناسان است. رمز این نسخه در حواشی (ص) است.

این مجموعه محتوی بیست دیوان و کلا دارای ۶۴۸ ورق است.

۲- نسخه گورکپور

این نسخه متعلق به کتابخانه خانواده هاشمی سبزپوش در شهر گورکپور هند است. نسخه مذکور در ماه ذی حجه سنه ۸۲۴ هجری کتابت شده و دارای مقدمه جامع دیوان است ولی دست کم یک صفحه از اول مقدمه جامع دیوان حافظ ساقط است. این نسخه نیز بخشی از یک مجموعه‌ای است که متن آن به دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی اختصاص دارد و در حاشیه منظومه جمشید و خورشید سلمان ساوجی و دیوان حافظ و دیوان جلال عضد و منتخب دیوان کمال خجندی تحریر شده است. دیوان حافظ در حاشیه ورق ۴۵ تا ۱۴۰ بنگارش درآمده است. این مجموعه به خط نستعلیق و به شیوه خاص قرن نهم است. دیوان حافظ در این مجموعه ساقی‌نامه و ترکیب‌بند را ندارد. کاتب نسخه در دو جا نام خود را ذکر کرده است نخست در ورق ۱۴۰ در پایان دیوان خواجه و دو دیگر در پایان مجموعه و آخر انتخاب دیوان کمال خجندی بشرح زیر:

تم الكتاب المتن و الحاشیه و انتخاب الديوان الشیخ العارف
..... کمال‌الملة و الدین الخجندی علی یدی العبد الضعیف
المحتاج الی رحمة ربه الباری محمد بن سعید بن عبدالله القاری
..... فی سلخ ذی‌الحجه اربع و عشرين و ثمانمئة الهجرية و
الصلوة علی نبیه محمد و آله اجمعین.

افتخار معرفی این نسخه نفیس نصیب دکتر محمد زیبر صدیقی استاد دانشگاه کلکته است. او این مجموعه را از کتابخانه خانواده محترم هاشمی سبزپوش بامانت گرفت و آنرا با خود به کلکته برد و پس از عکسبرداری مدتها نزد خود نگاه داشت و یک نسخه

عکسبرداری شده را به مرحوم استاد علی اصغر حکمت سفیر ایران در هند اهدا کرد.

دکتر محمد زبیر صدیقی پس از مطالعه کامل آن و توضیح و ضبط جزئیات و خصوصیات این نسخه در کنگره بین‌المللی خاورشناسان به معرفی آن پرداخت و آنرا در معرض دید اعضای کنگره قرار داد و در سطح بین‌المللی نسخه مذکور شناخته شد و بعد از بازپس دادن امانت به خانواده فرهنگ دوست هاشمی سبزپوش آقای دکتر نذیر احمد مقالتی پیرامون این نسخه در مجله ایران - شناسی (شماره اول. جلد دوم صفحه ۳۴ تا ۵۲ چاپ تهران) انتشار داد و پس از چندی در صدد برآمد از این نسخه عکسبرداری کند و انتشار دهد. سرانجام در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی نسخه گورکمپور به هزینه سازمان فرهنگی آستان قدس رضوی باهتمام دکتر نذیر احمد و جلالی نائینی منتشر شد، این نسخه شامل ۴۳۵ غزل و ۱۷ قطعه و ۲۶ رباعی و پنج قسمت مفردات است. رمز این نسخه در حواشی (گک) است.^۱

۳- نسخه خلخالی (قزوینی و دکتر غنی)

نسخه‌ای است مکتوب در سنه ۸۲۷ هجری قمری که ابتدا در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی باهتمام سید عبدالرحیم خلخالی انتشار یافت و سپس علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی آنرا اساس یک طبع انتقادی قرار دادند و با چند نسخه دیگر مقایسه کردند و در سال ۱۳۲۰ هجری شمسی در تهران منتشر ساختند. این نسخه دارای ۴۹۵ غزل و دو مثنوی و ۲۹ قطعه و سه قصیده و ۴۲ رباعی است. علامه قزوینی به ندرت ابیاتی را در این چاپ از نسخ دیگر

۱- چهار رباعی از ۲۶ رباعی مسطور در این نسخه در نزهة المجالس مضبوط است و ظاهراً از حافظ نیست از اینرو در این چاپ حذف شد.

اخذ و بر متن افزوده است. رمز این نسخه (خ و ق) است. اخیراً از نسخهٔ خلخالی عکسبرداری شده و در تهران به اهتمام آقای شمس‌الدین خلخالی فرزند آن مرحوم انتشار یافته است.

۴- نسخه طوپقاپو

این نسخه مکتوب در ۸۲۲ هجری است که در کتابخانه سلیمانیه (طوپقاپو) اسلامبول به شماره ۹۴۷ و ۱۴۲ مضبوط است. نسخه مورد بحث به خط نستعلیق نسبتاً پخته و شامل ۴۴۲ غزل و یک ترجیع‌بند ۸ بیتی و یک غزل مکرر پنج‌بیتی و ده قطعه و یک فرد و ۶ مثنوی و ۱۹ قطعه با دو رباعی است. در این نسخه از بعضی غزلها یک تا سه بیت و گاهی بیشتر حذف شده و کاتب در پایان چنین نوشته است: کتبه العبد الراجی عفو الله تعالی و غفرانه جعفر الحافظ احسن الله مآله فی شهر سنه اثنی و عشرين و ثمان مائة الهجرية النبویه.

در این نسخه سهل‌انگاریها و احياناً افتادگیهای زیاد بچشم میخورد ولی چون نسخهٔ با تاریخ کهن است مورد استفاده واقع گردید. اما گاهی حتی بعضی ابیات که در نسخه گورگپور و ایا صوفیه موجود نیست در این نسخه موجود است. رمز این نسخه «ن» است.

در این نسخه یک غزل عربی شامل ۸ بیت از حافظ مندرج است و قدیمترین سندی است که این غزل در آن مضبوط است و در اینجا عیناً نقل میشود:

الم یأن للاحباب أن یترحموا^۱ و للناقضین العهد ان یتندموا
الم یأتهم انباء من بات بعدهم و فی صدره نار الاسی یتضرم

۱-ن: ان یترحم. جامعهٔ لکنهو و جامع نسخ: یتندموا؛ ن: ان یتندم.

فياليت قومي يعلمون بما جرى
 حكي دمع عيني ما الجوانح اضمرت^٢
 اتى موسم النيروز و اخضرت الربى^٣
 شهور بها الاوطار^٤ تقضى من العنا
 ايا منعما جود علينا بجرعة
 و يامن علا^٥ كل السلاطين سطوة
 على مرتج منهم فيحفوا ويرحموا^١
 فيا عجبا من صامت يتكلم
 و رادف مجراه الندامي ترنموا
 و فى شأننا عيش الربى مكرم
 و للفضل اسباب بهما نتوسم
 ترحم جزاك الله بالخير مغنم
 لكل من الغلان وجد و نعمة
 و للحافظ المسكين فقر و مغرم^٦

٥- نسخه اول دكتور يوسف نيرى

اين نسخه متعلق به كتابخانه سيد با فتوت و دانشور آقاى دكتور
 يوسف نيرى و داراى ٢٥٢ صفحه و مکتوب در ٩٤٥ هجرى قمرى
 است کاتب در آخر اين ديوان نام خود و تاريخ کتابت را چنين
 نگاشته است:

«تمت ديوان املح الشعراء و المتكلمين شمس الملة و الدين
 محمد حافظ الشيرازى عليه الرحمة و الرضوان فى تاريخ شهر
 ذى الحجة سنه خمس و اربعين و تسعمائه. شاه محمود». اين نسخه

- ١- نسخه جامعه لکنهو و جامع نسخ: یرحموا؛ ر: یرحم.
 - ٢- جامعه لکنهو حکى دمع عيني ما الجوانح اضمرت؛ ن: حکى عيني الدمع ما
اضمرت.
 - ٣- ن: الربوا؛ جامعه لکنهو: الربى؛ جامعه لکنهو: و رادف مجراه الندامى ترنم؛
 - ٤- ن: شهور لها الاقطار؛ جامعه لکنهو: شهور بها الاوطار.
 - ٥- جامع نسخ. علا؛ ن: على
 - ٦- جامع نسخ و جامعه لکنهو: مغرم؛ ن: مكرم.
- اين غزل عربى را استاد محيط طباطبايى به زبان فارسى ترجمه کرده اند ولى
 بيت سوم در آن ساقط است و ظاهراً در مآخذ استاد نبوده است.

ناقص است و از وسط و آخر آن اوراقی چند افتاده است.
رمز این نسخه (ی ۱) است.

۶- نسخه دوم دکتر یوسف نیری

این نسخه بقطع جیبی با خط نستعلیق و متعلق به کتابخانه آقای دکتر یوسف نیری است تاریخ کتابت ندارد ولی از روی کاغذ میتوان زمان کتابت را نیمه دوم سده نهم دانست صحاف صفحه آخر را که تاریخ تحریر دیوان در آن بوده ۸۰۶ یا ۸۵۶ خوانده و در ورق ضمیمه دیوان صحافی کرده است. رمز این نسخه (ی ۲) است. از اول و وسط اوراقی چند از این نسخه افتاده است. در این نسخه سه مجلس دیده میشود.

۷- نسخه سوم دکتر یوسف نیری

این نسخه دارای ۱۸۶ ورق یعنی ۳۷۲ صفحه و متعلق بکتابخانه آقای دکتر یوسف نیری است صفحاتی چند از اول افتادگی دارد و سه بیت از غزل «به ملازمان سلطان که رساند این دعا را» اولین صفحه آن را تشکیل میدهد بعد از سه بیت مذکور اولین غزل کامل چنین است:

تا جمالت عاشقان را زد به وصل خود صلا
جان و دل افتاده اند از زلف و خالت در بلا
آنچه حال عاشقان از دست هجرت می کشد
کس ندیده در جهان جز کشتگان کربلا
ترك ما گر میکند مستی و رندی جان من
ترك مستوری و رندی کرد باید اولاً
بزم عیش و موسم شادی و هنگام طرب
پنج روز ایام عشرت را غنیمت دان هلا

حافظا گر پای بوس شاه دستت می دهد
یافتی در هردو عالم رتبت و عز و علا

غزل فوق در چهار نسخه اساس طبع نیست ولی در نسخه نور عثمانیه با رمز (ن) مکتوب در ۸۲۵ هجری با اختلاف جزئی آمده است. صفحه آخر این دیوان ساقط است و ظاهراً باید در اواخر سده نهم هجری بکتابت درآمده باشد.
رمز این نسخه (ی ۳) است

۸- نسخه ادیب برومند

این نسخه مکتوب در سنه ۸۷۴ هجری قمری و متعلق به کتابخانه جناب عبدالعلی ادیب برومند شاعر ارجمند معاصر است. در ورق آخر سال کتابت و نام کاتب چنین آمده است:

تم الديو ان فصیح الفصحاء و المتکلمین و املح الشعراء
المتقدمین و المتأخرین شمس الملة والطریقه و الدین حافظ
الشیرازی رحمة الله علیه فی تاریخ ثانی و عشرين شهر شوال
۸۷۴ ختم بالخیر و الاقبال علی ید العبد المذنب پیر حسین الکاتب
غفر ذنوبه و ستر عیوبه و الحمد لله اولاً و آخراً»

خوشبختانه این نسخه اخیراً به اهتمام آقای ادیب برومند و همت خستگی ناپذیر آقای نیاز کرمانی به زیور طبع آراسته شده است.

رمز این نسخه در حواشی (پ) است.

۹- نسخه دوم کتابخانه ایا صوفیه

این نسخه در کتابخانه ایاصوفیه اسلامبول مضبوط است و جزئی از مجموعه شامل چند دیوان است. دیوان حافظ در این

مجموعه با عنوان (غزلیات شمس‌الدین محمد حافظ) فراهم آمده و محتوی ۱۵۳ غزل است. تاریخ کتابت این مجموعه سال ۸۱۶ هجری است. مآخذ ما در طبع دیوان، کلیات دیوان حافظ چاپ استاد دکتر خانلری است. رمز این نسخه «ایا» است.

۱۰- نسخه عزت اوغلو

این نسخه که فاقد تاریخ کتابت و نام کاتب است متعلق به کتابخانه عزت قویون اوغلو در کشور ترکیه می‌باشد و ظاهراً در نیمه دوم سده نهم هجری بکتابت درآمده است خط آن نستعلیق پخته و در صفحه اول در میان سر لوح مذهب بخط کوفی تزیینی عبارت (دیوان حافظ) نگاشته شده است. نسخه مزبور شامل ۳۵۷ غزل و ۵۹ قطعه و رباعی و ۲ مثنوی است. رمز این نسخه در حواشی (ع) است.

۱۱- نسخه موجود در تاجیکستان

این نسخه که در کتابخانه دستخط‌های شرقی آکادمی علوم تاجیکستان زیر رقم ۵۵۵ مضبوط است مجموعه‌ای است که در حاشیه بعضی از صفحات آن ۴۱ غزل از حافظ مندرج است. این نسخه مکتوب در ۸۰۵ و در سال ۱۹۷۱ میلادی در نشریات عرفان انستیتیوی شرق‌شناسی آکادمی جمهوری تاجیکستان به کوشش بانو کلثوم گلیموا با مقدمه به زبان تاجیکی زیر نظر مرحوم عبدالغنی میرزایف با عنوان (حافظ - چهل و سه غزل) چاپ شده است. رمز این نسخه (تا) است.

۱۲- نسخه دکتر اصغر مهدوی

این نسخه مورخ ۸۳۶ هجری قمری و متعلق به کتابخانه

محقق ارجمند جناب دکتر اصغر مهدوی استاد دانشگاه تهران است. این نسخه مجموعه است محتوی چند دیوان. نسخه حافظ در هاشم صفحات نوشته شده و مصدر به مقدمه جامع دیوان است از اول مجموعه در حدود سه صفحه ساقط است و در پایان طیبیات شیخ اجل سعدی شیرازی سال کتابت چنین آمده است: «تمام شد کتاب طیبیات بحمداله تعالی و حسن توفیقه والصلوة والسلام علی نبیه محمد وآله و صحبه اجمعین ۸۳۶» -
مقدمه جامع دیوان در این نسخه پس از نسخه مکتوب مورخ ۸۲۴ گورگهپور قدیمترین مأخذ محسوب میشود و عبارات مقدمه در این دو نسخه با هم بسیار نزدیک است.

۱۳- نسخه بریتیش میوزیم

این نسخه شامل ۱۵۲ غزل مضبوط. در کتابخانه موزه بریتانیا و مکتوب در ۸۱۳-۸۱۴ است. نسخه مذکور که جزء مجموعه از آثار شعراست باهتمام استاد دکتر خانلری با خط نستعلیق در کمال نفاست در تهران بطبع رسیده است. رمز این نسخه در حواشی (ب) است.

۱۴- نسخه ستایشگر

نسخه عکسبرداری شده مکتوب در سنه ۹۹۴ هجری قمری که جزء کتابهای شادروان ستایشگر و مصدر به تلخیص مقدمه جامع دیوان است. رمز این نسخه (ستا) است.

۱۵- نسخه فرود

این نسخه متعلق به کتابخانه مرحوم فتح الله فرود است و در تاریخ ۱۰۲۰ کتابت شده. رمز این نسخه در حواشی (ف) است.

۱۶- نسخه فرهاد معتمد

این نسخه دارای ۱۴۰ ورق و ظاهراً در سده ۱۲ یا اوائل سده ۱۳ هجری قمری تحریر شده است در صفحه آخر کاتب چنین نگاشته است:

قدتم الكتاب بعون الله الملك الوهاب في دارالخلافة الباهره على يدالفقيه الحقيير المحتاج غفرالله - رمز این نسخه در حواشی (فر) است.

۱۷- نسخه پرتو

این نسخه بخط شکسته و ظاهراً در سده ۱۳ هجری تحریر یافته است. نسخه مزبور مصدر به مقدمه جامع دیوان است و شامل قصائد، غزلیات، رباعیات و قطعات است صفحه آخر که احتمالاً تاریخ کتابت را داشته سیاه شده است. این نسخه جزء کتابهای شادروان پرتو علوی بوده و اکنون در اختیار جلالی نائینی است.

رمز این نسخه در حواشی (پرتو) است.

۱۸- نسخه حیدرآباد

این نسخه جزء مجموعه است موجود در کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن که بسال ۸۱۸ هجری قمری تحریر یافته است. این مجموعه که متن قسمت اعظم آن ترجمه فارسی کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالله منشی است در حاشیه از صفحه ۲۷۱ تا ۳۶۲ غزلهای حافظ نوشته شده است. نسخه مزبور بخط نستعلیق و بشیره کاتبان آن دوران است. در این نسخه علاوه بر ۴۱۵ غزل ۱۳ قطعه و ۲۰ رباعی وجود دارد و در پایان چنین مکتوب است:

«و فرغ من کتبه یوم الثلثا ثانی عشر ربیع الاول سنه ثمان

عشرو ثمانمائه والحمد لولی الحمد». در آخر حاشیه این صفحه یعنی صفحه ۳۶۲ نیز این عبارت مندرج است: «تمام شد دیوان مولانا شمس‌الدین محمد حافظ الشیرازی بحمدالله و بحسن توفیقه».

این نسخه سال گذشته در هند باهتمام آقای دکتر نذیر احمد بزیور چاپ آراسته گردید. رمز این نسخه (ح) است.

۱۹- نسخه موزه ملی دهلی

این نسخه متعلق به موزه ملی دهلی و تاریخ کتابت آن سنه ۷۶۹ هجری است. با توجه باینکه در این نسخه اشعاری درباره شاه منصور آمده است که با تاریخ کتابت نسخه وفق نمیدهد، بنظر میرسد که کاتب در نوشتن تاریخ اشتباه کرده است و ظاهراً باید تاریخ ۹۶۷ هجری قمری باشد و ارقام را به جای این که از چپ به راست بنویسد از راست به چپ نوشته است. رمز این نسخه در حواشی (م) است.

۲۰- نسخه چاپ افشار

این نسخه بسیار کهن و از شیوه خط و کهنگی کاغذ و اسلوب جدول‌بندی و تزیینات دیگر با احتمال قوی مربوط به اوائل قرن نهم است. نسخه مزبور بهمت محقق دانشمند جناب ایرج افشار با مقابله با نسخه ۸۲۷ هجری در سال ۱۳۴۸ بزیور طبع آراسته شده است. این نسخه بر برخی از نسخ تاریخ‌دار کهن ارجحیت دارد و در چاپ و تصحیح آن دقت‌های لازم به عمل آمده است. رمز این نسخه در حواشی (الف) است.

۲۱- نسخه طبع خوانساری

این نسخه در سال ۱۲۷۹ هجری قمری در تهران باهتمام محمد اکبر خوانساری در چاپخانه آقاسید ابوالقاسم اصفهانی بزیور طبع متحلی شده است. رمز این نسخه (چ) است.

۲۲- نسخه چاپ حکیم

این نسخه بخط مرحوم محمود حکیم فرزند دوم وصال شیرازی است که در شهر بمبئی بحلیه طبع اراسته شده و در پایان نسخه چنین آمده است:

«چنین گوید کمینه بنده ایزد متعال محمود المتخلص بحکیم این مرحوم المغفور میرزای وصال طاب الله ثراه که چون دست قضا عنان عزیمتم بعنوان سیاحت به هند کشانیده به بندر بمبئی متوقف آمدم بفحواى النفس ان لم تشغلها شغلتك عزم نوشتن کردم که خاطر را مشغولیتی شود و چون دیوان شمس العرفا خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی نسخه مرغوب و مطلوب بود از دواوین چاپ شده او يك نسخه تمام صحیح بنظر نرسید بلکه کتب نوشته نیز غالباً خراب بود حسب الخواشش سرور مستغنی عن الالقاب جامع الخصائل و الاداب آقا محمد باقر صاحب تاجر شیرازی و فقه الله تعالی باستکتاب این کتاب مستطاب پرداختم و در کارخانه کنپیت را و کرشناجی بسعی و اهتمام رتنجی فارسی که در این کار سرآمد اقرانست سمت انطباع پذیرفت و كان ذلك فى شهر سنة سبع و ستين و ماتين بعد الالف و السلام خیر الختام و صلی الله علی محمد خاتم الانبیاء وآله».

رمز این نسخه در حواشی (ل) است.

۲۳- نسخه قدسی

این نسخه بخط مرحوم محمد قدسی در شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۲ هجری قمری بحلیه طبع آراسته شده است و در پایان نسخه چنین آمده است:
کتبه العبد المذنب الراجی الی الله الغنی ابو علی محمد القدسی
الحسینی الشیرازی
رمز این نسخه در حواشی (قد) است.

۲۴- جامع نسخ

تألیف شادروان مسعود فرزاد که بوسیله دانشگاه شیراز بطبع رسیده است.

۲۵- چاپ انجوی شیرازی

از چاپ ممتاز و مطلوب و تحقیقی جناب سید ابوالقاسم انجوی شیرازی حافظ شناس ارجمند نیز مواردی در این طبع در حواشی نشان داده و استفاده شده و رمز آن «انجو» است.

کیفیت تصحیح چاپ حاضر

امر تصحیح بر بیست و پنج نسخه سابق الذکر قرار گرفت. بدین گونه که در میان نسخ مذکور از چهار نسخه ص و گ و ق و ن در متن و از بقیه در توضیح نسخه بدلها استفاده گردید. از چهار نسخه مزبور نیز دو نسخه ص و گ اساس واقع شد. چنانچه دو نسخه مذکور فاقد غزلی یا بیتی بود یا ضبط نخستین ق و ن اصح بنظر میرسید و بطرز و سبک حافظ نزدیکتر مینمود از دو نسخه

اخیر در متن استفاده شد. بطور قطع و یقین دیوان حافظی که ملاحظه می‌شود از تصحیحات من عندی بری بوده و صرفاً بر وجه اقدم و اصح قرار دارد.

از این جهت کلمه اصح مذکور افتاد که از میان وجهین دو نسخه وجهی در متن قرار گرفت که بطرز کلام حافظ نزدیکتر بود. از مطالعه و تتبع دیوان خواجه این نکته بر اینجانبان تقریباً محقق است که بیشتر نسخه بدل‌های قریب بزمان حافظ از خود او بوده و دستکاری شاعر در آن بنحوی بارز آشکار است. حافظ دائماً کلمات و تراکیب غزلیات خود را زیور و میکرده و وجه شایسته‌تر را جایگزین وجوه قبل می‌ساخته است.

تعداد غزلیات حافظ در مقایسه با عمر شاعری او اندک بنظر میرسد و اگر شماره غزل‌های او بر سال‌های عمر شاعریش تقسیم شود بهره هر سالی به بیش از ده غزل نمیرسد. مسلم است چنین وضعی تا چه اندازه میتواند مبین و سواس شاعر در تغییر کلمات و تراکیب باشد و یکی از مختصات و مابه‌الامتیاز دو شاعر بزرگ غزل‌سرای ایران شاید همین امر باشد که چون بحث در این باره از حوصله این مقال بیرون است از اطاله کلام صرف‌نظر میکنیم. بهر حال با اینکه بیشتر نسخه بدل‌ها را از خود حافظ میدانیم سعی لازم بعمل آمد که آخرین گزینش یا شایسته‌ترین آن در متن انتخاب شود. چنانچه محققین گرانمایه بر انتخاب ما صحه نگذارند و وجه منتخب را نپسندند لاقلاً باید این نکته را بپذیرند که انتخاب متن وجهی از وجوه کلام حافظ بوده و بر اقدم نسخ متکی است و حتی یک مورد تصرف در تمام این دیوان آنطور که شیوه بعضی از کتاب و حافظ نگاران اخیر است نمیتوان یافت. اگر این امر مطلوب است و اگر نیست، داوری آن با منتقدین آگاه و آشنا بتصحیح متون کهن است.

لازم بذکر است که گاه دو نسخه گک و ص غزل یا بیتی را فاقد بود یا سمو و خطای کاتب کاملاً آشکار بنظر میرسید و دو نسخه ق و ن نیز بجهتی وافی بمقصود نبود ناچار به نسخ کهن دیگر رجوع گردید و وجه مطلوب در متن قرار گرفت و در حواشی مربوط بطور وضوح توضیح موجه داده شد. ولی با تمام این احوال جز در چند مورد این امر انجام نگرفت. مسلم است اگر بنحوی تسوجیهی بر چهار نسخه موصوف وجود داشت هرگز باین موضوع نیز مبادرت نمی‌شد و تا همین مقدار دخالت را نیز مجاز نمی‌دانستیم. بهر حال امیدواریم متن موجود در نظر ارباب بصیرت مقبول افتد و چنانچه زلتی مشاهده کردند و نظر انتقادی داشتند ما را آگاه ساخته از این جهت بر ما منت نهند. بمنه و توفیقه

جلالی نائینی - نورانی وصال

مقدمہ جامع دیوان حافظ

[حمد بی‌حد و ثنای بی‌عد و سپاس بی‌قیاس
 خداوندی^۱ را که جمع دیوان حافظان ارزاق، به پروانه
 سلطان ارادت و مشیت اوست. بی‌مانندی که رفع بنیان
 «سبع طباق»،^۱ نشانه عرفان حکمت بی‌علت اوست.
 حکیمی که طوطی شکرخای ناطقه انسانی را در^۲
 محاذات آیینۀ تأمل عرایس معانی به ادای دلگشای «ان
 من البیان لسحراً»،^۳ گویا کرد. علیمی که بلبل دستان
 سرای خوش‌نواى زبان را در قفس تنک دهان به قوت
 اذهان در^۴ ترنم و تنغم «ان من الشعر لحکمة»^۵ آورد.

آن بنده‌پروری که زبان در دهان نهاد
 در کلام در صدف هر زبان نهاد^۶
 جان را ز لطف عذب غذائی لطیف داد^۷
 دل را مفرحی ز سخن در بیان نهاد
 در بحر سینه در معانسی پرورید
 در کان طبع لعل سخن بی‌کران نهاد

و جواهر منظوم^۹ صلوات بی‌نهایت^{۱۰} و زواهر
 منشور تحیات بی‌منتهی و غایات^{۱۱} نثار روح پرفتوح و
 صدر مشروح زبان‌آوری که ندای جانفزای: «انا افصح
 العرب والعجم»^{۱۲} بمسامع سکنه مضله غبراء و سفره
 مظلله خضراء رسانید^{۱۳} و از شمیم نسیم^{۱۴} روح‌پرور:
 «ان روح القدس نفت فی روعی»^{۱۵} مشام جان زنده‌دلان
 در دو جهان^{۱۶} معطر و مروح گردانید و سر زلف
 عروسان سخن را به دستیاری: «الا انی اوتیت القرآن
 و مثله معه» حسن بیان او پیراست^{۱۷}، و گردن و گوش

خزاین دلها به درر فواید جان‌فزای و غرر فراید
 معجز‌نمای: «اوتیت جوامع الكلم» لفظ گهربار او
 آراست،^{۱۸} اعنی جناب رسالت‌مآب، خواجه کشور^{۱۹}
 دانایی،^{۲۰} دیباچه دفتر سخن‌آرایی، صادق برهان: «ص
 والقرآن ذی‌الذکر»، صاحب‌دیوان: «وماعلمناه الشعر»،
 صدر جریده انبیاء بیت قصیده^{۲۱} اصفیا محمد مصطفی
 علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات الزاکیات
 المبارکات:

چشم و چراغ جمع رسل هادی سبل
 سلطان چار بالش ایوان اصفیا
 گنجینه حقایق اسرار کاینات
 مجموعه مکارم اخلاق انبیا]^{۲۲}
 دستش محیط [جود] و دمش* کیمیای علم
 نطقش مکان صدق و دلش معدن صفا

درود بی‌کران و تحیات فراوان^{۲۳} بر ارواح طیبه
 و اشباح طاهره جماهیر آل و اصحاب و مشاهیر رجال
 احباب^{۲۴} او باد که سمند^{۲۵} خوش‌خرام عبارت و رخس
 تیز گام مجاز و استعارت را زین تزیین نهاده در میدان
 بیان^{۲۶} جولان نمودند^{۲۷} و به چوگان فصاحت و بلاغت
 گوی هنروری^{۲۸} و سخنرانی از مصاقع [خطبا] و ادباء^{۲۹}
 اقاصی و ادانی^{۳۰} در ربودند تا صدای صیت رسالت و
 ندای صوت جلال: «محمد رسول الله والذین معه
 اشداء علی الکفار» به گوش هوش^{۳۱} فصحاء اطراف
 عالم و بلغاء اکناف امم دادند و سنان^{۳۲} لسان و تیغ

بیان: ۲۲ «والشعراء يتبعهم الغاوان» از هیبت جلالت او در غمد کلال و نبوت بماند، مشاهیر صف قتال^{۲۱}:

یرمون بالخطب الطوال و تارة
و حی الملاحظ خيفة الرقباء^{۲۲}

هنگام تحدی و جدال از معارضه و مقابله ایشان [سپر] عجز^{۲۳} و ابتهال در روی قیل و قال کشیدند که: «لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً».

مستغرق درود^{۲۴} و ثناباد روح او^{۲۵}
تا روز را فروغ بود شمع را شعاع^{۲۶}

اما بعد: ۴۰

بر نقادان رشته بلاغت^{۴۱} و جوهریان روز بازار
فضل و پراعت، نامداران خطه سخن، شهسواران
عرصه ذکا و فطن، سالکان مسالك نظم و نثر، مالکان
ممالك [دقایق] شعر^{۴۲} پوشیده نیست^{۴۳} که گوهر سخن
در اصل خویش سخت قیمتی و با صفا و کلام منظوم در
نفس خود^{۴۴} عظیم گرانبها و نفیس است.
در دکان امکان، هیچ متاع ازو^{۴۵} گرانمایه تر،
نتوان خرید و در بازار ادوار هیچ بضاعت از او،^{۴۶} با
رفعت تر نتوان دید. صیرفی خرد را نقدی از آن عزیزتر
به دست دل نیاید^{۴۷} و نقشبند فکرت را صورتی زیباتر
ازو در پرده خیال روی ننماید،^{۴۸} وزن و مقدار این
در شاهوار نداند، الا خردمند^{۴۹} کامل و قدر و اعتبار

این نقد تمام عیار نشناسد الا صیرفی عاقل.^{۵۰}

بیت

گر بدی گوهری و رای سخن^{۵۱}
ز آسمان آمدی^{۵۲} به جای سخن

«و هو میدان لایقطع^{۵۳} الا بسوابق الازهان و میزان لا یرفع^{۵۴} الا بایدی بصائر البیان».

اما تفنن اسالیب کلام^{۵۵} و تنوع تراکیب [تشر] و نظام بسیار^{۵۶} و بی‌شمار است و تفاوت حالات سخن-وران و تباین درجات هنرپروران به حسب مناسبت نفوس و طباع و رعایت موافقت رسوم و اوضاع بود، در تقبیح و تحسین و نفرین و آفرین به اعتبار مقتضیات مقام و اعتنا و اهتمام بشأن افتراض و اغتنام هنگام ایراد کلام فصل و وصل و تعریف و تنکیر و تقدیم و تأخیر و ایهام^{۵۷} و توضیح و کنایت و تصریح و ایجاز و اطناب^{۵۸} و خواص افادت جمله در هر باب برین يك مسأله مبتنی^{۵۹}. و متکلم علی الحقیقه بر رعایت این دقیقه معنی^{۶۰} «و [قد] قیل* لیست البلاغه ان یطال عنان القلم و اسنانه^{۶۱} و یبسط^{۶۲} برهان القول^{۶۳} و میدانه، بل هی ان یبلغ امد المراد بالفاظ اعیان و معان افراد». و شاعر ماهر چون به کنه این [نکته]^{۶۴} رسد و بر جلیه این قضیه^{۶۵} واقف شود، رخساره عبارت او نضارت و جمال مقال او^{۶۶} طراوت پذیرد تا يك بیت او، نائب مناب قصیده‌ای باشد^{۶۷} و يك غزل او، واقع موقع دیوانی گردد، به قطعه‌ای، مملکتی اقطاع یابد و

به رباعیی، از ربع مسکون خراج ستاند.

قافیه‌سنبجان که علم برکشند^{۶۸}
گنج دو عالم^{۶۹} به سخن در کشند
خاصه کلیدی که در کنج راست
زیر زبان مرد سخن سنج راست

مخلص این کلمات و ملخص این مقدمات،^{۷۰} ذات
ملك صفات مولانا معظم،^{۷۱} مرحوم سعید شهید، مفخر
افاضل العلماء استاد نحاریر الادباء، معدن اللطایف
الروحانیة، مخزن المعارف السبحانیة، شمس المله
والدین محمد حافظ بود - طیب‌الله تربته و رفع فی -
عالم القدس رتبه که، اشعار آبدارش [رشك]^{۷۲} چشمه
حیوان و بنات^{۷۳} افکارش غیرت حور و ولدان است؛^{۷۴}
ابیات دلاویزش ناسخ سخنان^{۷۵} «سحبان» و منشآت
لطف‌آمیزش منسی حسان^{۷۶}.

کنظم الجمان و روض الجنان
و امن الفؤاد و طیب الرقاد

مذاق وفاق عوام را به لطف متین شیرین کرده^{۷۷}
و دهان جان خواص را^{۷۸} به معنی مبین نمکین داشته،
هم اصحاب ظاهر را بدو ابواب آشنایی گشوده و هم
ارباب باطن را ازو مواد روشنایی افزوده، در هر باب
سخنی^{۷۹} مناسب حال گفته و برای هرکسی معنی غریب
لطیف انگیخته، معانی بسیار در الفاظ اندک خرج

کرده^{۸۰} و انواع ابداع را در درج انشاء و انشاد درج کرده.^{۸۱}

غزل‌های^{۸۲} جهانگیرش در ادنی مدتی به حدود اقالیم «ترکستان» و «هندوستان» رسیده و قوافل سخن‌های دل‌پذیرش در اقل زمان^{۸۳} به اطراف و اکناف «عراقین» و «آذربایجان» کشیده «قد هب هبوب الريح و دب ذبيب المسيح بل سار مسير الامثال و سری سری الخيال».^{۸۴}

سماع صوفیان بی‌غزل شورانگیز او گرم نشدی و بزم پادشاهان بی‌نقل^{۸۵} سخن ذوق‌آمیز او زیب و زینت نداشتی، بلکه‌های و هوی مستان، بی‌ولولۀ شوق او نبود^{۸۶} و سرود رود می‌پرستان، بی‌غلفۀ عشق او رونق نیافتی، چنانکه شاعر گوید:^{۸۷}

غزل‌سرایی حافظ بدان رسید که چرخ
نوای زهره و رامشگری^{۸۸} بهشت از یاد
بداد داد بیان در غزل بدان وجهی
که هیچ شاعر از این‌گونه داد نظم نداد^{۸۹}
چو شعر عذب روانش ز برکنی گویی
هزار رحمت حق بر روان حافظ باد

بلی، محافظت درس قرآن و ملازمت شغل تعلیم سلطان و تحشیۀ کشف و مفتاح و مطالعه مطالع و مصباح و تحصین قوانین ادب و تحسین دواوین عرب، از جمع اشقات غزلیاتش مانع آمدی.^{۹۰} و از تدوین و اثبات ابیاتش وازع گشتی.^{۹۱}

و مسود این ورق - عفا الله ما سبق،^{۹۲} در
 درسگاه دین‌پناه، مولانا و سیدنا، استاد البشر «قوام
 الملة والدين عبدالله» - اعلى الله سبحانه درجاته فى
 عليين - به کرات و مرات که به مذاکره رفتی در اثناء
 محاوره گفتی که این قول پرفواید را همه در يك عقد^{۹۲}
 می باید کشید و این غرر درر را در يك سلك می باید
 پیوست تا قلاده جید وجود اهل روزگار و زمان گردد و
 تمیمه و شاح عروسان دوران شود.^{۹۱} حوالت دفع و منع
 آن به ناپروایى روزگار* کردی و نقص و غدر اهل عصر
 عذر آوردی تا در تاریخ شهر سنه احدى و تسعين و
 سبعمائه^{۹۵} و دیعت حیات به موکلان قضا و قدر سپرد و
 رخت وجود از دهلیز تنگ اجل بیرون برد. روان
 پاکش با ساکنان^{۹۶} عالم علوی قرین شد و پس از
 مفارقت بدن* همخوابه پاکیزه رویان حورالعین گشت.

نظم تاریخ وفات^{۹۷}

بسال با و صاد و ذال ایجد^{۹۸}

ز روز هجرت میمون احمد
 بسوی جنت اعلا روان شد
 فرید عصر^{۹۹} شمس الدین محمد
 به خاک پاک او چون برگزدم
 نگه کردم صفا و نور مرقدم

سوابق حقوق صحبت و لسوازم عمود محبت^{۱۰۰} و
 ترغیب عزیزان باصفا و تحریض و تحضیض^{۱۰۱} دوستان
 با وفا که صفحه حال از^{۱۰۲} فروغ نور ایشان جمال

گیرد و بضاعت افضال به حسن تربیت ایشان کمال پذیرد حامل و باعث بر ترتیب این کتاب و تبویب^{۱۰۳} این ابواب گشت. امید بکرم و اهب الوجود و مفیض - الخیر والوجود آنکه قائل و ناقل و جامع و سامع را در خلال این احوال و اثنای این اشغال^{۱۰۴} حیاتی تازه و مسرتی بی اندازه کرامت گردانند^{۱۰۵} و هفوات و عشرات و زلات را^{۱۰۶} به فضل شامل و لطف کامل و عفو کافل درگذرانند - «انه علی ذلك قدیر و بالاجابة جدیر والحمد لله حق حمده والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و عترته اجمعین و سلم تسليماً.

- ۱- ستا و مس و چ: حضرت خداوندی را.
- ۲- ستا و مس: بنیان ایوان سبع طباق. عبارت «سبع طباق» اشاره است به آیه ۳ از سوره ۶۷ قرآن کریم.
- ۳- فاطمة انسان را؛ مس: انسانی در محازات.
- ۴- حدیثی است منقول از حضرت پیامبر اسلام.
- ۵-۶- در ترنم ان.
- ۷- حدیثی است منقول از حضرت پیامبر اسلام.
- ۸- چ: جان را به لطف عذب غذای لطیف داد.
- ۹- حکیم: فی النعت جواهر منظوم.
- ۱۰- مس و ستا: بی نهایت.
- ۱۱- مس: بی غایت، ستا: تحیات بی غایت.
- ۱۲- ظاهراً اصل حدیث فاقد کلمه «والعجم» است.
- ۱۳- والعجم بسمع جامع عالم و عالمیان و آدم و آدمیان رسانید؛ ستا: والعجم بمسامع مجامع عالم و عالمیان و آدم و آدمیان رسانید؛ حکیم: بمسامع و مجامع عالمیان و آدمیان رسانید.
- ۱۴- حکیم: شمیم نسیم.
- ۱۵- عبارت بالا جزئی از حدیث نبوی است و اصل حدیث بدین صورت آمده است: «ان النبي (ص) قال ان روح القدس نثف فی روعی و قال ان نفسا لن تموت حتی تستوفی رزقها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب» (لسان العرب).
- ۱۶- ستا و حکیم: زنده دلان هر دو جهان را؛ مس: زنده دلان دوجهان.
- ۱۷- ستا: به حسن بیان آراست.
- ۱۸- ستا: گوش دلها را به درر فراید معجزنمای او جوامع لفظ گهربار پیراست؛ حکیم: و گوش هوش دلها را به درر فواید جان فزا و غرر فراید معجزنمای «وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» در آفاق و انفس انداخت اعنی خاتم رسالت و ناظم مناظم براعت و بلاغت، صادق برهان «ص»، و القرآن ذی الذکر، صاحب دیوان «وما علمنا الشعر» صدر جریده انبیا؛ مس: گوش غراید دلها را به درر فواید جان فزا و غرر فراید معجزنمای «ص» و القرآن ذی الذکر» لفظ گهربار اوست.
- ۱۹- ستا: رسالت مآب کشور.
- ۲۰- مس و ستا: و دیباجه.
- ۲۱- حکیم و ستا و مس: بیت القصیده.
- ۲۲- چون یلک ورق از اول مقدمه جامع دیوان حافظ در نسخه مکتوب سنه ۸۲۴ هجری قمری - موجود در کتابخانه هاشمی سبزپوشی واقع در شهر گورک پور - افتاده است این قسمت از روی نسخه مصحح شادروان علامه محمد قزوینی و دکتر غنی تکمیل و در اینجا نقل شد. بنابراین از اینجا به بعد متن مقدمه مأخوذ است از متن مقدمه نسخه مکتوب ۸۲۴ هجری قمری.

* گ: دستش محیط و دمش «کلمه جود که از قلم کاتب افتاده است بر متن افزوده شد.»

۲۳- ق: تحیات بویایان؛ مس: درود فراوان و تحیات بیکران.
۲۴- ق و حکیم: رجال و احباب، مس: جماهیر آل و مشاهیر رجال احباب؛ پرتو: جماهیر آل و مشاهیر احباب او باد هزار آفرین بر جهان آفرین بر اولاد و احفاد او اجمعین. نسخه خطی پرتو افتادگی دارد و از همین جا شروع میشود.
۲۵- ق: او باد که سمند؛ گ: او باد که تا سمند

۲۶- ق: زین تزیین بر نهاده و در میدان بیان؛ پرتو و مس: زین بر نهاده در؛ ستا: نهاده‌اند و در؛ حکیم: زین تزیین بر نهاده در میدان بیان؛ ج: زین تزیین نهاده و در.
۲۷- ق: نموده؛ ستا و حکیم: نموده‌اند.

۲۸- مس و ج: هنرپروزی؛ حکیم: گوی هنرمندی.

۲۹- ق: مصاقع خطبا و ادبا.

۳۰- گ: واقاصی؛ گ: اقصای و ادانی در ربودند و تا صدای.

۳۱- ستا: به گوش جان.

۳۲- ق: رسانیدند سنان.

۳۳- پرتو: تیغ زبان؛ حکیم: تیغ بیان.

۳۴- ق: و مشاهیر صف قتال؛ ج: کالمنصف القتال؛ پرتو: کالمنصف القتال؛ حکیم: کالسیف القتال.

۳۵- ج: بالخطب الطوال وبارق؛ پرتو: الطوال وبارق بحسن الملاطف.

۳۶- ج: ستا: خيفة الرقبا؛ ج: و احسن الملاحظة خيفة الرقبا؛ گ: خيفة الرقبا.

۳۶- ق: مقابله ایشان سپر عجز؛ حکیم: هنگام تعدی و جدال در معارضه سر عجز و ابتهال؛ ستا: تتق عجز و ابتهال.

۳۷- گ: مستغرق حمد. با توجه به سایر نسخه‌ها و وزن بیت از روی چاپ «ق» تصحیح شد.

۳۸- ق و مس و ستا و پرتو و احسانی: روحشان.

۳۹- حکیم و ج و احسانی: ضیا.

۴۰- این عبارت در نسخه «ق» نیست.

۴۱- ق: بر نقادان رسته بلاغت؛ حکیم و ستا و ج: رشته بلاغت.

۴۲- مهد: مالکان دقایق شعر. از این عبارت مقدمه نسخه خطی مکتوب سنه ۸۳۶ موجود در کتابخانه استاد دکتر علی‌اصغر مهدوی آغاز میشود. از اول مقدمه جامع دیوان در این نسخه در حدود دو یا سه صفحه ساقط است، مهد و ق: دقایق شعر.
۴۳- پوشیده نماند.

۴۴- مهد: نفس خویش عظیم نفیس و گرانبهاست؛ ق: در نفس خود عظیم نفیس و گرانبهاست؛ ستا: در نفس خویش عظیم نفیس و گرانبهاست؛ حکیم: و کلام منظوم نفیس در نفس خود عظیم و گرانبهاست.

- ۴۵- ق و مس: هیچ متاعی، ستا: متاعی از وی گرانمایه‌تر؛ چ و پرتو: متاعی از آن.
- ۴۶- ستا: و در بازار دوران هیچ بضاعتی از او.
- ۴۷- پرتو: نقدی عزیزتر از آن به‌دست دل در نیاید؛ ستا: صیرفی خرد را ازو نقدی عزیزتر به‌دست دل در نیاید؛ حکیم: نقدی عزیزتر از آن به‌دست دل در نیامده.
- ۴۸- ق و پرتو: صورتی از آن زیباتر در پرده خیال رخ ننماید.
- ۴۹- مهد: الا خردمندگان.
- ۵۰- مهد: نشناسد الا صیرفی کامل، وله ایضاً؛ حکیم: عاقل و فی‌الحقیقه بیت ستا: و فی‌الحقیقه فرد.
- ۵۱- کلمه سخن در نسخه «مهد» ساقط است.
- ۵۲- مهد و ق: آن فرود آمدی به‌جای سخن.
- ۵۳- مهد و ق و مس و پرتو وستا: لا یقطع؛ گک: لا ینقطع.
- ۵۴- گک: لا یرتفع.
- ۵۵- مهد: اما نفس اسالیب کلام.
- ۵۶- مهد: تراکیب نثر و نظام بسیار؛ گک: تنوع تراکیب و نظام.
- ۵۷- مهد: ایهام.
- ۵۸- مهد: و توضیح کنایت و تصریح و ایجاز.
- ۵۹- مهد: جمله برین یک باب مبتنی.
- ۶۰- در نسخه «ق» در اینجا از جمله «موافقت رسوم و اوضاع بود وقد قیل...» چند سطر ساقط است ولی علامه قزوینی در ذیل صفحه «ضبط» مقدمه می‌نویسد: «نسخه جدیدی عبارت ذیل را علاوه دارند» در صورتی که در قدیم‌ترین نسخه‌های موجود عبارت بالا در متن مقدمه وجود دارد»
- * گک: وقیل لیست؛ مهد و ق: وقد قیل.
- ۶۱- گک: سنانه؛ مهد: اسنانه.
- ۶۲- ق: او یسط.
- ۶۳- ق و مس: رهان‌القول.
- ۶۴- مهد و ق: چون بر کنه این نکته. «گک»: چون به کنه این رسد. متن با توجه به سایر نسخ تصحیح شد.
- ۶۵- مهد: و بر حیلۀ این قضیه؛ مس و پرتو حیلت؛ حکیم: حیثیت این قضیه.
- ۶۶- مهد و حکیم: جمال مقال او.
- ۶۷- مهد و ستا: تا یک بیت او قائم‌مقام قصیده‌ای و یک غزل او واقع موقع دیوانی گردد؛ ق: او نایب مناب قصیده شود.
- ۶۸- ق و پرتو: قلم برکشند؛ مهد و ستا و مس: سخن برکشند؛ حکیم: علم برکشند.
- ۶۹- پرتو: ملک دوعالم.
- ۷۰- ق: و بی‌تکلف مخلص این کلمات و متخصص این مقدمات، ستا: مؤلف این کلمات و ملخص این مقدمات؛ حکیم: مخلص این کلمات و متخصص این مقدمات.

- ۷۱- مهد: مولانای اعظم.
- ۷۲- مهد و ق: آبدارش رشك. در «ك» كلمه «رشك» ساقط است.
- ۷۳- مهد: نبات.
- ۷۴- مهد: غیرت حور و ولدان.
- ۷۵- مهد و ق: ناسخ سخنان: ك: پاسخ سخنان.
- ۷۶- ك: لطف آمیزش منشأ سخنان حسان؛ مهد: منسی حسان حسان؛ ق و حکیم: منسی احسان حسان؛ پرتو: ناقص سخن سبحان و منشآت لطف آمیزش خال رخسار بتان و من الفؤاد
- ۷۷- ق: مذاق عوام را به لفظ متین؛ مهد: مذاق وفاق عوام را به لطف متین تمکین داده.
- ۷۸- ق: و دهان خواص را؛ حکیم: دهان جان خواص را؛ پرتو: و اذهان خواص را.
- ۷۹- مهد: و دهان جان اصحاب ظاهر را به معنی مبین تمکین داشته، ارباب باطن را ازو، مزاد روشنایی افزوده، در هر واقعه سخنی مناسب حال گفته و برای هر کس معنی غریب لطیف؛ ق: افزوده، در هر واقعه سخنی مناسب حال گفته و برای هر معنی لطیف غریبه انگیزخته؛ در نسخه «مهد» کلمه انگیزخته آخر سطر در حاشیه محو شده است.
- ۸۰- ق: و معانی بسیار به لفظ اندك خرج کرده؛ مهد: خرج (کلمه بعدی در حاشیه محو شده است).
- ۸۱- ق: و انواع ابداع در درج انشا درج کرده؛ مهد: و انواع ابداع در درج انشا... درج کرده (هرگاه کلمه‌ای بعد از انشا بوده در حاشیه ریخته است).
- در نسخه‌های متأخر که مصدر به مقدمه جامع دیوان حافظ است و علامه قزوینی از روی آنها مقدمه جامع را تصحیح فرموده مطالبی از صفحه قا تا اواسط صفحه قد مندرج است که در هیچک از دو نسخه کهن «ك» و «مهد» نیست و معلوم و روشن میشود که الحاقی است و علامه قزوینی نیز این حقیقت را در ذیل نقل مطالب الحاقی متذکر شده و احتمال الحاقی بودن آنها را داده است - رحمة الله علیه.
- ۸۲- ق: لاجرم رواج غزل‌های.
- ۸۳- ق: در اقل زمانی.
- ۸۴- ك: سیر الامثال؛ ق: بل سار مسیر الامثال؛ مهد: قد هب هبوب الريح و دب دبیب السیح بك سار مسیر الامال و سری سری الخيال؛ ك: سیر الامثال؛ ستا: بل سار مسیر الامال و سری [سری] الخيال.
- ۸۵- ق و مس: و مجلس می‌پرستان بی‌نقل سخن ذوق آمیز او رونق نیافتی.
- ۸۶- مهد: و بزم پادشاهان بی‌نقل سخن ذوق آمیز او زیب و زینت نداشتی بلکه های و هوی مستان را بی‌ولوله او ذوق نبودی. علامه قزوینی این قطعه را الحاقی پنداشته در صورتیکه در قدیمترین مقدمه جامع دیوان یعنی نسخه‌های «ك» و «مهد» موجود است.
- ۸۷- ك: چنانچه شاعر گوید.
- ۸۸- ق: نوای زهره به رامشگری؛ حکیم: نوای نغمه ناهید را ببرد از یاد؛ ستا: نوای زهره و ناهید را.

۸۹ مهبد: که هیچ شاعر از آن گونه داد شعر نداد؛ ق: که هیچ شاعر از آن گونه داد نظم نداد.

۹۰ مهبد: یلی ملازمه درس قرآن و ملازمه شغل تعلیم سلطان و تحشیه کشف؛ ق: اما بواسطه محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان و بحث کشف و مفتاح و مطالعه مطالع و مصباح و تحصیل قوانین ادب و تجسس دواوین عرب به جمع اشتات غزلیات نپرداخت.

۹۱ ق: و بتدوین و اثبات ابیات مشغول نشد. (نوزادی عبارات این قطع هم نشان میدهد که در چاپ علامه قزوینی در نسخه‌های جدید خطی عبارات جامع دیوان کم یا زیاد شده است).

۹۲ در غالب نسخ خطی مکتوب در سده دهم هجری به بعد نام جامع دیوان قید شده است از آئینانه در نسخه خطی مرحوم تبرور ستایشگر که از آن عکسبرداری شده، چنین مسطور است: «مسود این ورق عفی‌الله تعالی عنه ماسبق اقل انام محمد گل‌اندام در درسگاه دین پناه...» گ: عفا الله عما سبق. حکیم: مسود این اوراق عفی‌الله عنه ماسبق اقل انام محمد گل‌اندام در درس گاه؛ پرتو: و مسود این اوراق عفی‌الله عنه ماسبق اقل الانام محمد گل‌اندام در درس گاه. روشن است که در اینجا بعد از جمله «مسود این ورق - عفا الله عنه ماسبق - اقل انام» نام نویسنده این مقدمه «محمد گل‌اندام» همچنان که در بسیاری از نسخ مصدر به مقدمه جامع دیوان مضبوط و مذکور است باید می‌آمد ولی این نام در این جا از قلم کاتب افتاده است و گرنه لازم بود در آخر مقدمه «نام گل‌اندام» ضبط و قید می‌شد. از این گذشته وجود عبارت «اقل انام» برای سجع «محمد گل‌اندام» ضروری است.

۹۳ ق: که این فراید فواید را همه در يك عقد؛ مهبد: که این فواید فراید را همه در يك عقد می‌باید کشید و این غرر درر را همه در يك سلك می‌باید پیوست.

۹۴ مهبد: تا قلاده جید وجوه اهل زمان و نسیمه وشاح عروس دوران گردد؛ ق: تا قلاده جید وجود اهل زمان و تمیمه وشاح عروسان دوران گردد.

۹۵ ق: دوران گردد و آن جناب حوالت رفع ترفیع این بنا بر نازاستی روزگار کردی و به گذر اهل عصر عذر آوردی تا در سنه اثنی و تسعین و سبعمائة ودیعت حیات؛ ۹۶ ق: بیرون برد و روح پاکش با ساکنان.

* گ: «پس از معارف نذر» که با توجه به معنی و ضبط غالب نسخ متن اصلاح شد. گ: بهنا «پروایی روزگار روزگار» این کلمه در نسخه «گ» دوباره نوشته شده است. ۹۷ این عنوان در نسخه «مهبد» نیست.

۹۸ مهبد: بسال با (کلمه شبیه‌ها به نظر میرسد) و صاد و زال ایجد.

۹۹ مهبد: فرید عهد.

۱۰۰ مهبد: عهد (د محبت). آنچه در چنگال واقع شده در هاشم نسخه محو گردیده است.

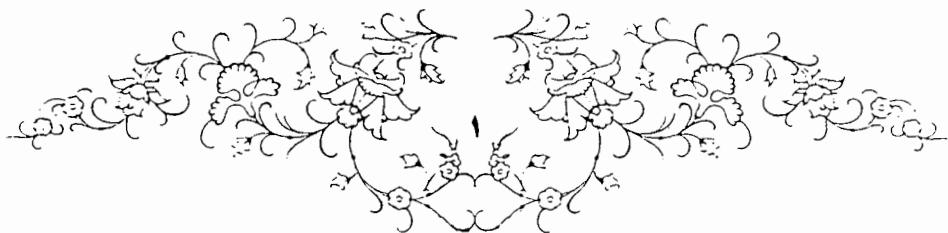
۱۰۱ مهبد: تخصیص.

۱۰۲ مهبد: صفحه حال از فروغ.

- ۱۰۳- گ: ترتیب. این کتاب و ثبوت.
- ۱۰۴- مهد: قائل و ناقل و سامع و جامع را در خلال این احوال و اثنای این اشغال؛
ق: و اثنای این اشغال.
- ۱۰۵- مهد: کرامت گرداند - انه علی ذلک قدیر. در اینجا مقدمه جامع دیوان حافظ
(یعنی گلندام) در نسخه خطی مکتوب سنه ۸۳۶ هجری متعلق به کتابخانه استاد محقق دکتر
اصغر مهدوی پایان می‌یابد.
- ۱۰۶- ق: کرامت گرداند و عثرات را به فضل شامل و لطف کامل در گذراند، انه
علی ذلک تقدیر و بالاجابة جدیر.

عزلیات

1000
1000
1000



الا يا ايها الساقى ادر كاسا و ناولها

- ۱ که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره^۱ بگشاید
- ۲ ز تاب زلف^۲ مشکینش چه خون افتاد در دلها
به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
- ۳ که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
مرا در منزل^۳ جانان چه امن^۴ عیش چون مردم
- ۴ جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها
شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل
- ۵ کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها
همه کارم ز خود کامی به بدنامی کشید آری^۵
- ۶ نهان کی ماند آن رازی کز آن^۶ سازند محفلها
حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ
- ۷ متی ما تلق من تهوی دع الدنيا و اهلها



- اگر آن ترك شیرازی به دست آرد دل ما را
- ۱ بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
- ۲ کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را
فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
- ۳ چنان بردند صبر از دل^۱ که ترکان خوان یغما را
ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
- ۴ به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را
حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جو
- ۵ که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را
من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم
- ۶ که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را
بدم گفتی و خرسندم عفاك الله نکو گفتی^۲
- ۷ جواب تلخ می زبید لب لعل شکرخا را
نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستتر دارند
- ۸ جوانان سعادت مند پند پیر دانا را
غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
- ۹ که بر نظم تو افشانند فلک عقد ثریا را



ای فروغ ماه حسن^۱ از روی رخشان شما

- ۱ آب روی خوبی از چاه زنخدان شما
کی دهد دست این غرض یارب که همدستان شوند
- ۲ خاطر مجموع ما زلف پریشان شما
عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده
- ۳ باز گردد یا برآید چیست فرمان شما
دور دار از خاک و خون دامن چو بر ما بگذری
- ۴ کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما
دل خرابی می کند دلدار را آگه کنید
- ۵ زینهار ای دوستان جان من و جان شما
کس به دور نرگست طرفی نبست از عافیت
- ۶ به که نفروشد مستوری به مستان شما^۲
بخت خواب آلود ما بیدار خواهد شد مگر
- ۷ زانکه زد بر دیده آب^۳ روی رخشان شما
با صبا همراه بفرست از رخت گلدسته ای
- ۸ بو که بوئی بشنوم^۴ از خاک بستان شما
عمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم
- ۹ گرچه جام ما نشد پر می به دوران شما

- ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو
- کای سر حق ناشناسان گوی چوگان شما ۱۰
- گرچه دوریم از بساط قرب همت دور نیست
- بنده شاه شمائیم و ثناخوان شما ۱۱
- ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی
- تا ببوسم همچو اختر خاک ایوان شما ۱۲
- می‌کند حافظ دعائی بشنوه آمینی بگو
- روزی ما باد لعل شکرافشان شما ۱۳



به ملازمان سلطان که رساند این دعا را

۱ که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را

ز رقیب دیوسیرت به خدای خود بنالم^۱

۲ مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را^۲

مژده سیاهت ار کرد به خون ما اشارت

۳ ز فریب او بیندیش و غلط مکن نگارا

دل عالمی^۲ بسوزی چو عذار برفروزی

۴ تو از این چه سود داری که نمی کنی^۴ مدارا

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی

۵ به پیام آشنایان بنسوزد آشنا را

چه قیامت است جانا که به عاشقان نمودی

۶ دل و جان فدای رویت بنما عذار ما را^۵

به خدا که جرعه ای ده تو به حافظ سحرخیز

۷ که دعای صبحگاهی اثری کند شما را^۶



دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را

۱ دردا که راز پنهان^۱ خواهد شد آشکارا

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز

۲ باشد که باز بینیم دیدار آشنا را^۲

ده روزه مهرگردون افسانه است و افسون

۳ نیکی به‌جای یاران فرصت شمار یارا

در حلقهٔ گل و مل خوش خواند دوش بلبل

۴ هات الصبوح هبوا^۳ یا ایهاالسکارا

آئینهٔ سکندر جام می است بنگر^۴

۵ تا یر تو عرضه دارد احوال ملك دارا

ای صاحب کرامت شکرانهٔ سلامت

۶ روزی تفقدی کن درویش بینوا را

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

۷ با دوستان مروت با دشمنان مدارا

در کوی نیک‌نامی ما را گذر ندادند

۸ گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را

بنت العنب که زاهد ام‌الخبائش خوانده^۵

۹ اشهی لنا و احلی^۶ من قیلة العذارا

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی

۱۰ کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را

ترکان پارسی‌گو^۲ بخشندگان عمرند

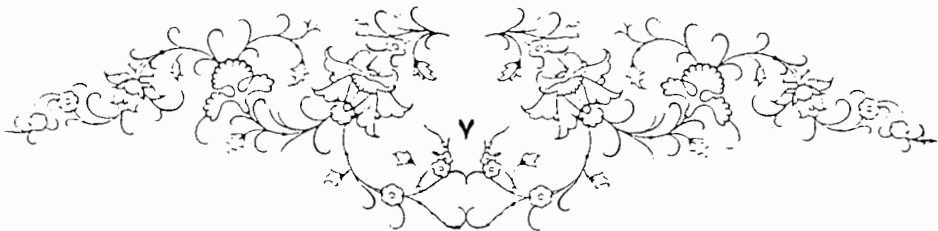
۱۱ ساقی بده بشارت پیران^۸ پارسا را^۹

حافظ به‌خود نپوشید این خرقه^{۱۰} می‌آلود

۱۲ ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را^{۱۱}



- دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
- ۱ چيست ياران طريقت بعد از اين تدبير ما
ما مريدان روی سوی قبله^۱ چون آریم چون
 - ۲ روی سوی خانه خمار دارد پیر ما
در خرابات طريقت ما بهم منزل شویم^۲
 - ۳ کاین چنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما^۳
عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوشست
 - ۴ عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما
مرغ دل را صید جمعیت به دست افتاده بود
 - ۵ زلف بگشادی و باز از دست شد ننجیر ما^۴
روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد
 - ۶ زان سبب جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما
با دل سنگینت آیا هیچ درگیرد شبی
 - ۷ آه آتش بار و سوز ناله شبگیر ما
تیر آه ما ز گردون بگذرد حافظ خموش^۵
 - ۸ رحم کن بر جان خود پرهیز کن از تیر ما^۶



رونق عهد شباب است دگر بستان را

۱ می‌رسد^۱ مژده گل بلبل خوش‌الحان را

ای صبا گر به جوانان چمن باز رسی^۲

۲ خدمت ما پرسان سرو و گل و ریحان^۳ را

گر چنین جلوه‌کند مغیبه باده‌فروش

۳ خاکروب در میخانه کنم مژگان را

ای که بر مه کشی از عنبر سارا چوگان

۴ مضطرب حال مگردان من سرگردان را^۴

ترسم آن قوم^۵ که بر دردکشان می‌خندند

۵ در سر کار خرابات کنند ایمان را

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح

۶ هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را

هرکرا خوابگه آخر نه که مشتی خاک است^۶

۷ گو چه حاجت که بر آری به فلک ایوان را^۷

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب

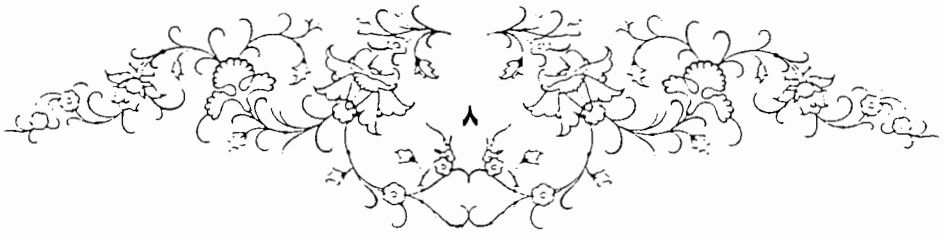
۸ کاین سیه‌کاسه در آخر بکشد مهمان را

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد

۹ گاه^۸ آنست که بدرود کنی زندان را

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی^{۱۰}
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

۱۰



ساقیا برخیز و در ده جام را

۱ خاک بر سر کن غم ایام را

ساغر می بر کفم نه تاز سرا

۲ بر کشم این دل ق ازرق فام را

گرچه بدنامیست نزد عاقلان^۲

۳ ما نمی خواهیم ننگ و نام را

باده در ده چند ازین باد غرور

۴ خاک بر سر نفس^۲ نافر جام را

دود آه^۴ سینۀ نالان من

۵ سوخت این افسردگان خام را

محررم راز دل شیدای خود

۶ کس نمی بینم ز خاص و عام را^۵

با دلارامی مرا خاطر خوش است

۷ کز دلم یکباره برد آرام را

ننگرد دیگر به سرو اندر چمن

۸ هر که دید آن سرو سیم اندام را

صبر کن حافظ به سختی روز و شب

۹ عاقبت روزی بیابای کام را



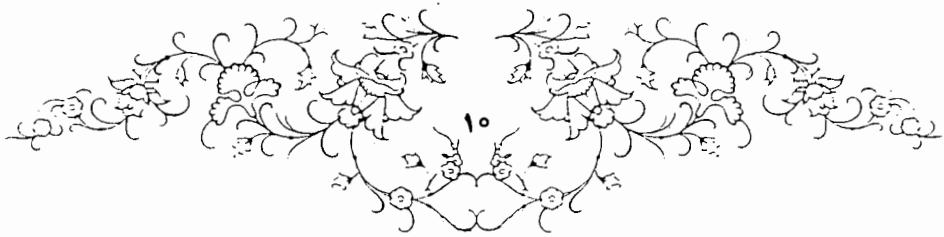
ساقی به نور باده برافروز جام را

- ۱ مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما^۱
- ما در پیاله عکس رخ یسار دیده‌ایم
- ۲ ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما^۲
- چندان بود کرشمه و نواز سهی‌قصدان
- ۳ کاید به جلوه سرو صنوبرخرام ما
- هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق^۳
- ۴ ثبت است بر جریده عالم دوام ما
- ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست
- ۵ نان حلال شیخ ز آب حرام ما^۴
- مستی به چشم شاهد دل‌بند ما خوش است
- ۶ زان رو سپرده‌اند به مستی زمام ما
- ای باد اگر به گلشن احباب بگذری
- ۷ زنه‌ار عرضه ده بر جانان^۵ پیام ما
- گو نام ما ز یاد به عمدا چه می‌بری
- ۸ خود آید آن که یاد نباشد ز نام ما^۶
- حافظ ز دیده دانه اشکی همی‌فشان
- ۹ باشد که مرغ وصل کند قصد بام ما^۷

دریای اخضر فلک و کشتی هلال^{۱۰}

۱۰

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما



صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را

- ۱ که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
شکر فروش که عمرش دراز باد چرا
- ۲ تفقدی نکند طوطی شکرخا را
چو با حبیب نشینی و باده پیمائی
- ۳ به یاد دار محبان بادپیما را
غرور حسن اجازت مگر نداد^۱ ای گل
- ۴ که پرسشی بکنی* عندلیب شیدا را
به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر^۲
- ۵ به دام و دانه نگیرند^۳ مرغ دانا را
ندانم از چه سبب رنگ آشنائی نیست
- ۶ سهی قسدان سیه چشم ماه سیما را
جزین قدر نتوان گفت در جمال تو عیب
- ۷ که وضع^۴ مهر و وفا نیست روی زیبا را
در آسمان نه عجب گر بگفته^۵ حافظ
- ۸ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را^۶



صلاح کار کجا و من خراب کجا

- ۱ بین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا
چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را
- ۲ سماع و عظم کجا، نغمه رباب کجا^۱
دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس
- ۳ کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
بشد که یاد خوشش باد روزگار^۲ وصال
- ۴ خود آن کرشمه کجارت و آن عتاب کجا
ز روی دوست دل دشمنان چه دریا بد
- ۵ چراغ مرده کجا قرص آفتاب^۳ کجا
مبین به سیب زنخدان که چاه در راه است
- ۶ کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا
چو کحل دیده^۴ ما^۴ خاک آستان شماست
- ۷ کجا رویم بفرما ازین جناب کجا
قرار و خواب^۵ ز حافظ طمع مدار ای دوست
- ۸ قرار چیست، صبوری کدام و خواب کجا^۶



صوفی بیا که آینه^۱ صافیست جام را

۱ تا بنگری صفای می لعلفام را

عنقا شکار کس نشود^۲ دام بازچین^۲

۲ کاینجا همیشه^۴ باد به دست است دانه را

درعیش نقد کوش که چون آبخور نمانده^۵

۳ آدم بهشت روضه دارالسلام را

در بزم دور يك دو قدح درکش و برو^۶

۴ یعنی طمع مدار وصال دوام را

ای دل شباب رفت و نچیدی گلی ز عیش^۷

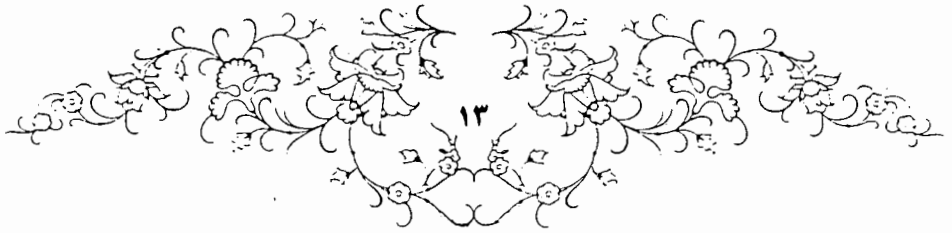
۵ پیرانه سر بکن^۸ هنری ننگ و نام را

ما را بر آستان تو بس حق خدمت است

۶ ای خواجه بازبین بترحم غلام را

حافظ مرید جام می است ای صبا برو

۷ وز بنده بندگی برسان شیخ^۹ جام را^{۱۰}



صبح دولت می‌دمد کو جام همچون آفتاب

۱ فرصتی زین به کجا باشد بده جام شراب

خانه بی تشویش و ساقی یار و مطرب نکته‌گوی^۱

۲ موسم عیش است و دور ساغر و عهد شباب

از پی تفریح طبع و زیور حسن و طرب^۲

۳ خوش بود ترکیب زرین جام با لعل مذاب

از خیال لطف می مشاطه چالاک طبع

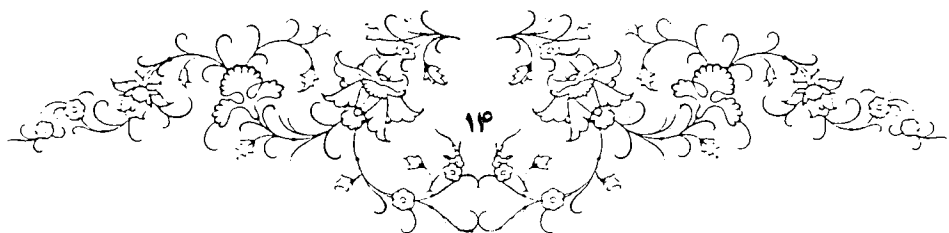
۴ در ضمیر برگ گل خوش می‌کند پنهان گلاب

شاهد و مطرب به دست افشان و مستان پای کوب

۵ غمزه ساقی ز چشم می‌پرستان برده خواب^۳

باشد آن مه مشتری درهای حافظ را اگر^۴

۶ میرسد هر دم به گوش زهره^۵ گلبنانگ رباب



- گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب
- ۱ گفت در دنبال دل ره گم^۱ کند مسکین غریب
گفتمش مگذر زمانی^۲ گفت معذورم بدار
 - ۲ خانه پروردی چه تاب آرد غم چندین غریب
خفته بر سنجاب شاهی نازنینی را چه غم
 - ۳ گر ز خار و خاره سازد بستر و بالین غریب
ای که در زنجیر زلفت جان^۳ چندین آشناست
 - ۴ خوش فتاد آن خال مشکین^۴ بر رخ رنگین غریب
می نماید عکس می در رنگ روی مهوش
 - ۵ همچو برگ ارغوان^۵ بر صفحه نسرين غریب
بس غریب افتاده است آن مور خط گرد رخت^۶
 - ۶ گرچه نبود در نگارستان خط مشکین غریب
گفتم ای شام غریبان طره^۷ شبرنگ تو^۲
 - ۷ در سحرگاهان حذر کن چون بنالد این غریب
گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند
 - ۸ دور نبود گر نشیند خسته و غمگین^۸ غریب



می‌دند صبح و کله بست سحاب^۱

- ۱ الصبوح الصبوح یا اصحاب
می‌چکد ژاله بر رخ^۲ لاله
- ۲ المدام المدام یا احباب
می‌وزد از چمن نسیم بهشت
- ۳ بس بنوشید دائماً می ناب^۳
تخت زمرد زده‌ست گل به چمن
- ۴ راح چون لعل آتشین دریاب
در میخانه بسته‌اند دگر
- ۵ افتتاح یا مفتح الابواب
در چنین^۴ موسمی عجب باشد
- ۶ که ببستنده می‌کده بشتاب
لب و دندان‌ت را حقوق نمک
- ۷ هست برجان و سینه‌های کباب
بر رخ ساقی پری پیکر
- ۸ همچو حافظ بنوش باده ناب^۵



آن ترك پریچمپره که دوش از برما رفت^۱

۱ آیا چه خطا دید^۲ که از راه خطا رفت

تا رفت مرا از نظر آن نور جهان بین^۳

۲ کس واقف ما نیست که از دیده چها رفت

بر شمع نرفت از گذر آتش دل دوش^۴

۳ آن دود که از سوز جگر برسر ما رفت

دور از رخ او دم بدم از گوشه چشم^۵

۴ سیلاب سرشک آمد و طوفان بلا رفت

از پای فتادیم چو آمد غم هجران^۶

۵ در درد بماندیم چو از^۷ دست دوا رفت

دل گفت وصالش به دعا باز توان یافت

۶ عمریست که عمرم همه در کار دعا رفت

احرام چه بندیم چو آن قبله نه اینجاست^۸

۷ در سعی چه کوشیم چو از مروه صفا رفت^۹

دی گفت طیب از سر حسرت چو مرا دید

۸ هیهات که رنج تو ز قانون شفا رفت

ای دوست بپرسیدن حافظ قدمی نه

۹ زان پیش که گویند که از دار فنا رفت



آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست

۱ چشم میگون لب خندان دل خرم^۱ با اوست

گرچه شیرین دهنان پادشهانند ولی

۲ او سلیمان زمان است که خاتم^۲ با اوست

خال مشکین^۲ که بر آن عارض گندم گون است

۳ سر آن دانه که شد^۴ رهن آدم با اوست

دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران

۴ چکنم با دل مجروح که مرهم با اوست

روی خوب است و کمال هنر و دامن پاک

۵ لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست

با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل

۶ کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست

حافظ از معتقدان است گرامی دارش

۷ زان که بخشایش بس روح مکرم با اوست^۵



آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است

۱ یارب این تأثیر دولت از کدامین^۱ کوکب است

تا به گیسوی تو دست ناسزایان کم رسد

۲ هر شبی در حلقهٔ زلف تو یارب یارب است^۲

کشتهٔ چاه زنخدان توام کز هر طرف

۳ صد هزارش گردن جان^۳ زیر طوق غنغب است

شهبسوار من که مه آینه دار روی اوست

۴ تاج خورشید^۴ بلندش خاک نعل مرکب است

اندر آن موکب^۵ که بر پشت صبا بندند زین

۵ با سلیمان چون برآیم^۶ من که مورم مرکب است

تاب خوی^۷ بر عارضش بین کافتاب گرم رو

۶ در هوای آن عرق تا هست هر روزش تب است

من نخواهم کرد ترك لعل یار و جام می

۷ زاهدان معذور داریم که اینم مذهب است

آن که ناوک بر دل من زیر چشمی میزند

۸ قوت جان حافظش در خندهٔ زیر لب است

آب حیوانش^۸ ز منقار بلاغت می چکد

۹ زاغ کلک^۹ من بنام ایزد چه عالی مشرب است



اگرچه باده فرح بخش و باد گلپیز است

- ۱ به بانگ چنگ مخور می که محتسب نیز است
صراحی و حریفی گرت به چنگ افتد^۱
- ۲ به عقل نوش که ایام فتنه انگیز است
در آستین مرقع پیاله پنهان کن
- ۳ که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است
ز رنگ بساده بشوئیم خرقه ها در اشک^۲
- ۴ که موسم ورع و روزگار پرهیز است
سپهر برشده پرویز نیست خون افشان^۳
- ۵ که ریزه اش سر کسری و تاج پرویز است^۴
مجوی عیش خوش از دور واژگون سپهر^۵
- ۶ که صاف این سر خم جمله دردی آمیز است
عراق و پارس^۶ گرفتی به شعر خوش حافظ
- ۷ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است



- اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است
- ۱ زبان خموش ولیکن دهان پر از عربیست
پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن
- ۲ بسوخت دیده ز حیرت^۱ که این چه بلعجیست
سبب میسر که چرخ از چه سفله پرور شد
- ۳ که کامبخشی او را بهمانه بی سببیست
درین چمن گل بی خار کس نمی چیند^۲
- ۴ چراغ مصطفوی با شرار بولهبیست
به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط
- ۵ مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبیست
جمال دختر رز نور چشم ماست مگر
- ۶ که در نقاب زجاجی و پرده عنبیست
دوای درد خود اکنون از آن مفرح جوی
- ۷ که در صراحی چینی و ساغر حلبیست^۳
هزار عقل و خرد داشت من ای خواجه
- ۸ کنون که مست و خرابم صلاح بی ادبیست
بیار می که چو حافظ مدام استظهار^۴
- ۹ به گریه سحری و نیاز نیم شبیست



المنة لله که در می‌کده باز است

- ۱ زان روا^۱ که مرا بر در او روی نیاز است
خم‌ها همه در جوش و خروشدن ز مستی
- ۲ وان می که در آنجاست حقیقت نه مجاز است
از وی همه مستی و غرور^۲ است و تکبر
- ۳ وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است
رازی که بر غیر^۳ نگفتیم و نگوئیم
- ۴ با دوست بگوئیم که او محرم راز است
شرح شکن زلف خم اندر خم جانان^۴
- ۵ کوته نتوان کرد که این قصه دراز است
بار دل مجنون و خم طره^۵ لیلی
- ۶ رخساره^۶ محمود و کف پای ایاز است
بردوخته‌ام دیده چو باز از همه عالم
- ۷ تا دیده^۷ من بر رخ زیبای تو باز است
در کعبه^۷ کوی تو هر آن‌کس که درآید
- ۸ از قبله^۸ ابروی تو در عین نماز است
ای مجلسیان سوز دل حافظ مسکین
- ۹ از شمع پپرسید که^۹ در سوز و گداز است^۹



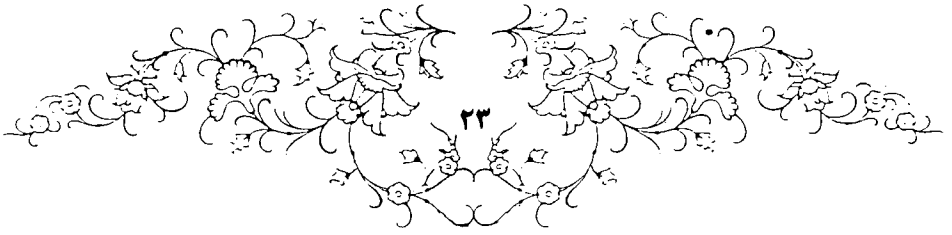
ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت

- ۱ وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت
خواهم بشد از دیده درین فکر جگرسوز
- ۲ کاغوش که شد منزل و ماواگه خوابت!
درویش نمی‌پرسی و ترسم که نباشد
- ۳ اندیشه‌ آمزش و پروای ثوابت
ای قصر دل‌افروز که منزلگه انسی
- ۴ یارب مکناد آفت ایام خرابت
هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی
- ۵ پیداست نگارا که بلند است جنابت
دور است سر آب درین بادیه^۲ هشدار
- ۶ تا غول بیابان نفریبد بسرابت
راه دل عشاق زد آن چشم خماری*
- ۷ پیداست ازین شیوه که مست است شرابت
تیری که زدی بر دلم از غمزه خطا رفت
- ۸ تا باز چه اندیشه کند رأی صوابت
تا در ره پیری بچه آیین روی ای دل
- ۹ باری بغلط صرف شد ایام شبابت^۲

حافظ نه غلامیست که از خواجه گریزد^۴

۱۰

لطفی کن و باز آ که نرنجم ز عتابت^۵



- ای غایب از نظر به خدا می سپارمت
- ۱ جانم بسوختی و زجان^۱ دوستدارمت
تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک
 - ۲ باور مکن که دست ز دامن بدارمت
محراب ابروان^۲ بنما تا سحرگهی
 - ۳ دست دعا برآرم و در گردن آرمت
گر بایدم شدن سوی هاروت بابلی
 - ۴ صدگونه ساحری^۳ بکنم تا بیارمت
خواهم که پیش میرمت ای بی وفا طیب
 - ۵ بیمار باز پرس که در انتظارمت
صد جوی آب بسته ام از دیده درکنار
 - ۶ بربوی تخم مهر که در دل بکارمت^۴
حافظ شراب و شاهد و ساقی^۵ نه وضع تست
 - ۷ فی الجملة میکنی و فرو میگذازمت



این بیک نامور^۱ که رسید از دیار دوست

۱ و آورد حرز جان به خط مشکبار^۲ دوست

خوش می‌دهد نشان جمال و جلال یار

۲ تا در طلب شود دل امیدوار دوست^۳

دل دادمش به مژده و خجالت همی برم

۳ زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

شکر خدا که از مدد بخت کارساز

۴ بر حسب آرزوست همه کار و بار دوست

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار

۵ در گردشند بر حسب اختیار دوست

گر باد فتنه^۴ هر دو جهان را بهم زند

۶ ما و چراغ چشم و ره انتظار دوست

کحل الجواهری به من آر ای نسیم صبح

۷ زان خاک نیکیبخت که شد ره گذار دوست

مائیم و آستانه عشق و سر نیاز

۸ تا خواب خوش کرا برد اندر کنار دوست^۵

دشمن به قصد حافظ اگر دم زند چه باک

۹ منت خدای را که نیم شرمسار دوست



ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست

- ۱ منزل آن مه عاشق‌کش عیار کجاست
شب تار است و^۱ ره وادی ایمن در پیش
- ۲ آتش طور کجا موعده^۲ دیدار کجاست
هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد
- ۳ در خرابات میرسید^۳ که هشیار کجاست
آن کس است اهل بشارت که اشارت داند^۴
- ۴ نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست
هر سر موی مرا با تو هزاران کار است
- ۵ ما کجائیم و ملامتگر بیکاره^۵ کجاست
باز پرسید ز گیسوی شکن در شکنش
- ۶ کاین دل غمزده سرگشته گرفتار کجاست
عقل دیوانه شد آن سلسله مشکین کو
- ۷ دل زما گوشه‌گرفت ابروی دلدار کجاست
باده و مطرب و گل جمله مهبیاست ولی
- ۸ عیش بی یار مهبیاء^۶ نشود یار کجاست
حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج
- ۹ فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست



ای هدهد صبا به سبا می فرستمت

۱ بنگر که از کجا به کجا می فرستمت

حیف است طایری چو تو در خاکدان غم^۱

۲ زینجا به آسمان^۲ وفا می فرستمت

در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست

۳ می بینمت عیان و دعا می فرستمت

هر صبح و شام قافله ای از دعای خیر

۴ در صحبت شمال و صبا می فرستمت

تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب

۵ جان عزیز خود به نوا می فرستمت

ساقی بیا که هاتف غییم به مژده گفت

۶ با درد صبرکن که دوا می فرستمت

ای غایب از نظر که شدی همنشین دل

۷ می گویمت دعا و ثنا می فرستمت

در روی خود تفرج صنع خدای کن^۲

۸ کاینهٔ خدای نما می فرستمت

تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند

۹ قول و غزل به ساز و نوا می فرستمت^۴

حافظ سرود مجلس ما ذکر خیر تست
تعجیل کن^۵ که اسب و قبا می فرستمت

۱۰



باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است

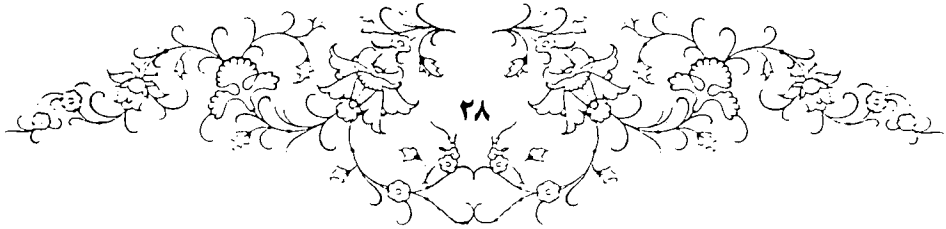
- ۱ شمشاد خانه پرور^۱ من از که کمتر است
- ای نازنین صنم^۲ تو چه مذهب گرفته‌ای
- ۲ کت خون ما حلال‌تر از شیر مادر است
- چون نقش غم ز دور ببینی شراب خواه
- ۳ تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرر است
- از آستان پیر مغان سر چرا کشیم^۴
- ۴ دولت درین سرا و گشایش درین در است^۴
- دی وعده داد و صلح و^۵ در سر شراب داشت
- ۵ امروز تا چه گوید و بازش چه در سراسر است^۶
- در راه ما شکسته دل‌ی می‌خرند و بس
- ۶ بازار خودفروشی از آن راه دیگر است
- یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب
- ۷ کز هر کسی که می‌شنوم نامکرر است^۷
- شیراز و آب رکنی و این باد خوش نسیم^۸
- ۸ عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است
- فرق است از آب‌خضر که ظلمات‌جای اوست
- ۹ تا آب ما که^۹ منبعش الله‌اکبر است

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم

با پادشه بگوی که روزی مقدر است ۱۰

حافظ چه طرفه شاخ نباتیست کلك تو

کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکر است ۱۱



بحری است بحر عشق^۱ که هیچش کناره نیست

- ۱ آنجا جز آنکه جان بسیارند چاره نیست
- هر دم که دل به عشق دهی^۲ خوش دمی بود
- ۲ در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
- فرصت شمر طریقه رندی که این نشان^۳
- ۳ چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست
- ما را به منع عقل^۴ مترسان و می بیار
- ۴ کان شهنه در ولایت ما هیچ کاره نیست
- او را به چشم پاک توان دید چون هلال
- ۵ هر دیده جای جلوه آن ماهپاره نیست
- از چشم خود پیرس که ما را که می کشد
- ۶ جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست
- نگرفت در تو گریه حافظ بهیچ روی^۵
- ۷ حیران آن دلم که کم از سنگ خاره نیست



- برو به کار خود ای واعظ این چه فریادست
- ۱ مرا فتاد دل از ره ترا چه افتادست
به کام تا نرساند مرا لبش چون نای^۱
- ۲ نصیحت همه عالم به گوش من بادست
میان او که خدا آفریده است از هیچ
- ۳ دقیقه ای است که هیچ آفریده نگشادست
گدای کوی تو از هشت خلد مستغنیست
- ۴ اسیر بند تو^۲ از هر دو عالم آزادست
اگر چه مستی عشقم خراب کرد ولی
- ۵ اساس هستی من^۳ زان خراب آبادست
دلا منال ز بیداد و جور یار^۴ که یار
- ۶ ترا نصیب همین کرده است و این دادست
برو فسانه مخوان و فسون مدم حافظ^۵
- ۷ کزین فسانه و افسون مرا بسی یادست



بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت

۱ واندران برگ و نوا خوش ناله های زار داشت

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست^۱

۲ گفت ما را جلوۀ معشوق^۲ در این کار داشت

یار اگر ننشست باما نیست^۳ جای اعتراض

۳ پادشاهی کامران^۴ بود از گدایان عار داشت

در نمیگیرد نیاز ما و ناز و حسن دوست^۵

۴ خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت

خیز تا بر کلك آن نقاش جان افشان کنیم

۵ کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن^۶

۶ شیخ صنعان خرقة رهن خانۀ خمار داشت

وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر

۷ ذکر تسبیح ملك در حلقۀ زنار داشت

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت

۸ شیوۀ جنات تجری تحتها الانهار داشت



- به جان خواجه و حق قدیم و عهد درست^۱
- ۱ که مونس دم صبحم دعای دولت تست
سرشک من که ز طوفان نوح دست ببرد^۲
- ۲ ز لوح سینه نیارست نقش مهر تو شست
بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر
- ۳ که با شکستگی ارزد به صدهزار درست
ملامتم بخرایی مکن که مرشد عشق
- ۴ حوالتم به خرابات کرد روز نخست
زبان مور به آصف دراز گشت و رواست^۳
- ۵ که خواجه خاتم جم یاوه کرد و باز نجست^۴
دلا طمع مبر از لطف بی‌نهایت دوست
- ۶ چو لاف عشق زدی سر بیاز چابک و چست
شدم ز دست تو شیدای کوه^۵ و دشت و هنوز
- ۷ نمیکنی بترحم نطق سلسله سست
مرنج حافظ و از دلبران حافظ مجوی
- ۸ گناه باغ چه باشد چو این درخت نرست^۶



به‌دام زلف تو دل مبتلای خویشتن است

۱ بکش به‌غمزه که اینش سزای خویشتن است

گرت ز دست برآید مراد خاطر ما

۲ به‌دست باش که خیری به‌جای^۱ خویشتن است

به‌مشک چین و چگل نیست چین گل^۲ محتاج

۳ که نافه‌هاش زبند قبای خویشتن است

به‌جانت ای بت شیرین‌دهن^۲ که همچون شمع

۴ شبان تیره مرادم فنای خویشتن است

چو رای عشق زدی با تو گفتم^۴ ای بلبل

۵ مکن که آن گل خودرو به‌رای^۵ خویشتن است

مرو به‌خانه ارباب بی‌مروت دهر

۶ که گنج عافیتت در سرای خویشتن است

بسوخت حافظ و در شرط عشق و جانبازی

۷ هنوز بر سر عهد و وفای خویشتن است^۶



به‌کوی می‌کده هر سالکی که ره دانست

- ۱ دری دگر زدن اندیشه تبه دانست^۱
بر آستانه میخانه هرکه یافت رهی
- ۲ ز فیض جام می اسرار خانقه دانست
زمانه افسر رندی نداد جز به کسی
- ۳ که سرفرازی عالم درین کله دانست
ورای طاعت دیوانگان ز ما مطلب
- ۴ که شیخ مذهب ما عاقلی گنه دانست
هرآن که راز دو عالم ز خط ساغر^۲ خواند
- ۵ رموز جام جم از نقش^۳ خاک ره دانست
دل ز نرگس ساقی امان نخواست به‌جان
- ۶ چرا که شیوه آن ترک دل سیه دانست
ز دست کوکب طالع^۴ سحرگهان چشمم
- ۷ چنان گریست که ناهید دید و مه دانست
خوش آن نظر که لب جام و روی ساقی را
- ۸ هلال یکشبه و ماه چارده دانست^۵
حدیث حافظ و ساغر که میزند پنهان^۶
- ۹ چه جای محتسب و شهنه پادشه دانست

بلند مرتبه شاهی که نه رواق سپهر^۷

نمونه‌ای ز خم^۸ طاق بارگه دانست

۱۰



- بنال بلبل اگر با منت سر یاریست
- ۱ که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست
در آن زمین که نسیمی وزد ز طرهٔ دوست
- ۲ چه جای دم زدن نافه‌های تاتاریست
بیار باده که رنگین کنیم جامهٔ زرق
- ۳ که مست جام غروریم و نام هشیاریست
خیال زلف تو پختن نه کار خامانست^۱
- ۴ که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست
لطیفه‌ایست نهانی که عشق از آن خیزد^۲
- ۵ که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست
جمال شخص نه چشم است و روی^۳ و عارض و خط
- ۶ هزار نکته درین کار و بار دلداريست
برهنگان طریقت^۴ به نیم جو نخرند
- ۷ قبای اطلس آن کس که از هنر عاریست^۵
بر آستان تو مشکل توان رسید آری
- ۸ عروج بر فلک سروری به دشواریست
سحر کرشمهٔ چشمت^۶ به خواب می‌دیدم
- ۹ زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست

دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ

۱۰ که رستگاری جاوید در کم آزاریست^۲



بیا که قصر امل سخت سست بنیادست

۱ بیار باده که بنیاد عمر^۱ بر بادست

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

۲ ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست

چگویمت که به میخانه دوش مست و خراب^۲

۳ سروش عالم غیبم چه مژده‌ها دادست

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین

۴ نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست

ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر

۵ ندانمت که درین دامگه چه افتادست

نصیحتی کنت یادگیر و در عمل آر^۳

۶ که این حدیث ز پیر طریقتم یادست

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

۷ که این عجوزه عروس^۴ هزار دامادست

غم جهان مخور و پند من مبر از یاد^۵

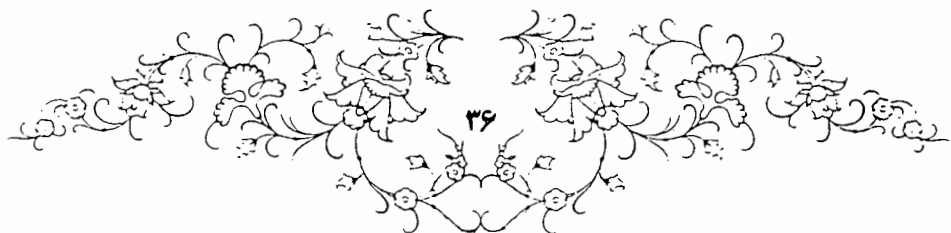
۸ که این لطیفه غیبم^۶ ز رهروی یادست

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای^۷

۹ که برمن و تو در اختیار نگشادست^۸

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل

- ۱۰ بنال بلبل عاشق که جای فریادست
حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ
- ۱۱ قبول خاطر و لطف سخن خدادادست^{۱۰}



- بی‌مهر رخت روز مرا نور نماندست
- ۱ وز عمر مرا جز شب دیجور نماندست
- صبرست مرا چاره هجران تو لیکن
- ۲ چون صبر توان کرد که مقذور نماندست
- هنگام وداع تو زبس گریه که کردم^۱
- ۳ دور از رخ تو چشم مرا نور نماندست
- میرفت خیال تو ز چشم من و میگفت
- ۴ هیاهات ازین گوشه که معمور نماندست
- وصل تو اجل را ز سرم^۲ دور همی داشت
- ۵ از دولت هجر تو کنون دور نماندست
- نزدیک شد آن دم که رقیب تو بگوید^۳
- ۶ دور از درت آن خسته مهجور^۴ نماندست
- من بعد چه سود از قدمی رنجه کند دوست
- ۷ کز جان رمقی در تن رنجور نماندست^۵
- در هجر تو گر چشم مرا آب نماند^۶
- ۸ گو خون جگر ریز که معذور^۷ نماندست
- حافظ ز غم از غصه نپرداخت به خنده
- ۹ ماتم زده را داعیه سور نماندست



تا سر زلف تو در دست نسیم افتادست

- ۱ دل سودازده از غصه دو نیم افتادست
چشم جادوی تو خود عین سواد سحرست
- ۲ لیکن این هست که این^۱ نسخه سقیم افتادست
در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست
- ۳ نقطه^۲ دوده^۲ که در حلقه^۲ جیم افتادست
زلف مشکین تو در گلشن فردوس عذار
- ۴ چیست طاووس که در باغ نعیم افتادست
دل من از هوس بوی^۳ تو ای مونس جان
- ۵ خاک راهیست که در پای نسیم افتادست
همچو گرد این تن خاکی نتواند برخاست
- ۶ از سر کوی تو زان رو که عظیم افتادست
سایه^۴ سرو تو^۴ بر قالبم ای عیسی^۴ دم
- ۷ عکس روحیست^۵ که بر عظم رمیم افتادست
آنکه جز کعبه مقامش نبند از یاد لب
- ۸ بر در میکده دیدم که مقیم افتادست
حافظ گمشده را با غمت ای جان عزیز^۶
- ۹ اتحادیست که در عهد قدیم^۷ افتادست



جز آستان توام در جهان پناهی نیست

- ۱ سر مرا به جز این در حواله گاهی نیست
عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم
- ۲ که تیر ما^۱ به جز از ناله‌ای و آهی نیست
چرا ز کوی خرابات روی برتابم^۲
- ۳ کزین بهم به جهان هیچ رسم و راهی نیست^۳
زمانه گر یزند آتشم^۴ به خرمن عمر
- ۴ بگو بسوز که بر من به برگت گاهی نیست
غلام نرگس جماش آن سہی سروم^۵
- ۵ که از شراب غرورش به کس نگاهی نیست
مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
- ۶ که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
عنان کشیده رو ای پادشاه کشور حسن
- ۷ که نیست بر سر راهی^۶ که دادخواهی نیست
چنین که از همه سو دام راه می بینم
- ۸ به از حمایت زلفت مرا^۷ پناهی نیست
خزینہ دل حافظ به زلف و خال مده
- ۹ که کارهای چنین حد هر سیاهی نیست



چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

- ۱ سخن شناس نئی دلبراً خطا^۱ اینجاست
- سرم به دنیی و عقبی فرو نمی آید
- ۲ تبارك الله ازین فتنه ها که در سرامست
- در اندرون من خسته دل ندانم کیست^۲
- ۳ که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
- دلَم ز پرده برون شد کجائی ای مطرب
- ۴ بنال هان که از این پرده کار ما بنواست
- مرا به کار جهان هرگز التفات نبود
- ۵ رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست^۳
- نخفته ام ز خیالی که میبزم شبهاست^۴
- ۶ خمار صد شبه دارم^۵ شرابخانه کجاست
- چنین که صومعه آلوده شد ز خون دلَم^۶
- ۷ گرم به باده بشوئید حق به دست شماست
- از آن به دیر مغانم^۷ عزیز می دارند
- ۸ که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
- چه ساز بود که بنواخت دوش آن مطرب^۸
- ۹ که رفت عمر و هنوزم دماغ پر ز هواست

ندای عشق تو دوشم^۹ در اندرون دادند

فضای سینۀ حافظ هنوز پر ز صداست^{۱۰}

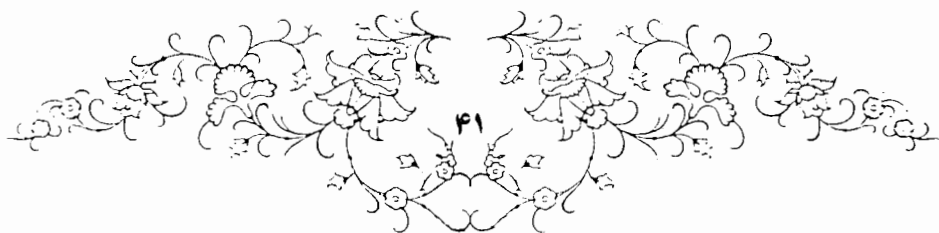
۱۰



چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت

- ۱ حقوق خدمت ما عرضه کرد^۱ بر کرمت
به نوك خامه رقم کرده‌ای سلام مرا
- ۲ که کارخانه دوران مباد بی‌رقمت
نگویم از من ببیدل به سهو کردی یاد
- ۳ که در حساب خرد نیست سهو بر قلمت^۲
مرا ذلیل مگردان به شکر این توفیق^۲
- ۴ که داشت دولت سرمد عزیز و محترمت
بیا که با سر زلفت قرار خواهم کرد^۴
- ۵ که گر سرم برود بر ندارم از قدمت
ز حال ما دلت آگه شود ولی وقتی^۵
- ۶ که لاله بردمد از خاک کشتگان غمت
صبا ز زلف تو با هر گلی حدیثی راند^۶
- ۷ رقیب کسی ره غماز داد در حرمت^۷
ترا ز حال دل خستگان چه غم که مدام^۸
- ۸ همی دهند زلال خضر ز جام جمت^۸
دلیم مقیم در تست^۱ حرمتش میدار
- ۹ به حکم آنکه خدا داشتست محترمت

همیشه وقت تو ای ' عیسی صبا خوش باد
که جان حافظ دلخسته زنده شد ز دمت



حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست

- ۱ باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست
از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است
- ۲ همه آن است وگرنه^۱ دل و جان این همه نیست
منت سدره و طوبی ز پی سایه مکش
- ۳ که چو خوش بنگری^۲ ای سرو روان این همه نیست
دولت آن است که بی خون دل افتد به کنار^۲
- ۴ ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست
پنج روزی که درین مرحله مهلت داری
- ۵ خوش بیاسای زمانی^۴ که زمان این همه نیست
بر لب بحر فنا منتظریم^۵ ای ساقی
- ۶ فرصتی دان که ز لب تا به دهان این همه نیست
دردمندی من سوخته زار و نزار^۶
- ۷ ظاهراً حاجت تقریر و بیان این همه نیست^۷
زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار
- ۸ که ره از صومعه تا دیر مغان^۸ این همه نیست
نام حافظ رقم ننگ پذیرفت ولی^۸
- ۹ پیش رندان رقم^۹ سود و زیان این همه نیست



حال خود با تو گفتمم هوس است^۱

- ۱ خبر دل شنفتمم هوس است
- طمع خام بین که قصه فاش*
۲ از رقیبان نمفتمم هوس است
- شب قدری چنین عزیز و شریف^۱
۳ باتو تا روزخفتمم هوس است
- وه که دردانه‌ای چنین نازک
۴ در شب‌تار سفتتمم هوس است
- ای صبا امشبم مدد فرمای^۲
۵ که سحرگه شکفتمم هوس است
- از برای شرف به نوك مژه
۶ خاک راه تو رفتتمم هوس است
- همچو حافظ به رغم مدعیان
۷ شعر رندانه گفتمم هوس است^۴



حسنت به اتفاق ملاحت جهان گرفت

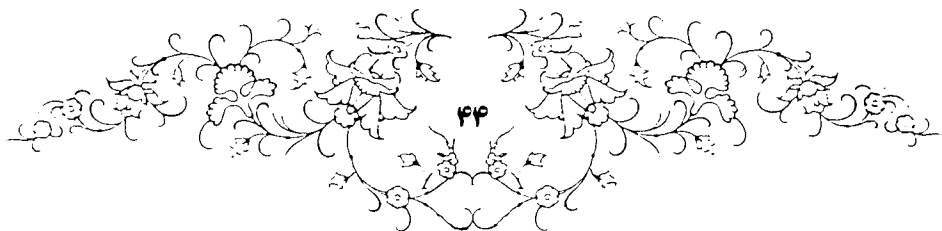
- ۱ آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت
افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع
- ۲ شکر خدا که سر دلش^۱ در زبان گرفت
زین آتش نهفته که در سینه من است
- ۳ خورشید شعله‌ای است که در^۲ آسمان گرفت
می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست^۲
- ۴ از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت
آسوده برکنار چو^۴ پرگار می‌شدم
- ۵ دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت
آن روز عشق ساغر می^۵ خرمم بسوخت
- ۶ کاتش ز عکس عارض ساقی^۶ در آن گرفت
خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان
- ۷ زین فتنه‌ها که دامن آخر زمان گرفت
می‌خور که هر که آخر کار جهان بدید
- ۸ از غم سبک برآمد و رطل گران گرفت
بر برگ گل به خون شقایق نوشته‌اند
- ۹ کان کس که پخته شد می چون ارغوان گرفت

فرصت نگر که فتنه چو در عالم اوفتاد

صوفی به جام می زد و از غم کران گرفت^۷ ۱۰

حافظ چو آب لطف ز نظم تو میچکد

حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت ۱۱



خدا چو صورت ابروی دلگشای تو بست

- ۱ گشاد کار من اندر کرشمه‌های تو بست
مرا و سرو چمن را به خاک راه نشاندا^۱
- ۲ زمانه تا قصب نرگس و قبای تو بست^۲
ز کار ما و دل غنچه بس گره بگشود^۴
- ۳ نسیم گل چو دل اندر پی هوای تو بست
مرا به بند تو دوران چرخ راضی کرد
- ۴ ولی چه سود که سررشته در رضای تو بست
چو نافه بر دل مسکین من گره مفکن^۵
- ۵ که عهد با سر زلف گره‌گشای تو بست^۶
تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال^۲
- ۶ خطا نگر که دل امید در وفای تو بست^۸
ز دست جور تو گفتم ز شهر خواهم رفت
- ۷ به‌خنده گفت که حافظ برو که پای تو بست



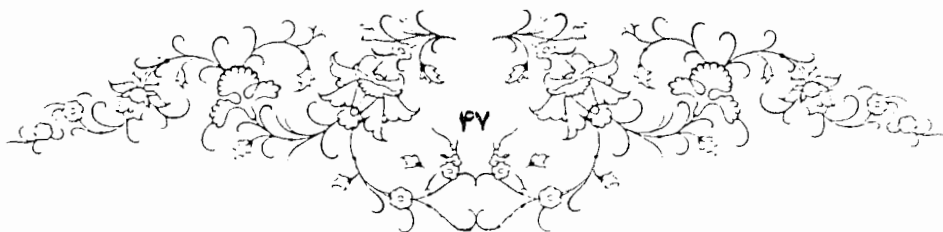
- خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است
- ۱ چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است
جانا به حاجتی که ترا هست با خدای^۱
- ۲ کاخر دمی پپرس^۲ که ما را چه حاجت است
ای پادشاه حسن خدا را بسوختیم^۳
- ۳ آخر سؤال کن که گدا را چه حاجت است
ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
- ۴ در حضرت کریم تنها چه حاجت است
محتاج قصه نیست گرت قصد جان ماست^۴
- ۵ چون رخت از آن تست^۵ به یغما چه حاجت است
جام جهان نماست ضمیر منیر دوست
- ۶ اظهار احتیاج خود آنجاء چه حاجت است
آن شد، که بار منت ملاح بردمی
- ۷ کوهر چو دست داد به دریا چه حاجت است
ای عاشق گدا چو لب روح بخش یار
- ۸ می دانست وظیفه، تقاضا چه حاجت است
ای مدعی برو که سرا با تو کار نیست
- ۹ احباب حاضرند، به اعدا چه حاجت است

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود
با مدعی نزاع و محاکا چه حاجت است

۱۰



- خم زلف تو دام کفر و دین است
- ۱ ز کارستان او يك شمه^۱ این است
- جمالت معجز حسن است لیکن
- ۲ حدیث غمزات سحر مبین است
- ز چشم شوخ تو جان کسی توان برد
- ۳ که دایم با کمان اندر کمین است^۲
- بدان چشم سیه^۳ صد آفرین باد
- ۴ که در عاشق‌کشی سحر آفرین است
- عجب علمی است علم هیأت عشق
- ۵ که چرخ هشتمش هفتم^۴ زمین است
- نپنداری که^۵ بدگو رفت و جان برد
- ۶ حسابش با کرام‌الکاتبین است
- مشو حافظ ز کید زلفش ایمن
- ۷ که دل برد و کنون در بند دین است^۶



خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت

- ۱ به قصد خون من زار ناتوان انداخت
شراب خورده و خوی کرده کی شدی به چمن^۱
- ۲ که آب روی تو آتش در ارغوان^۲ انداخت
به یك کرشمه که نرگس به خود فروشی کرد
- ۳ فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت
ز شرم آن که به روی تو نسبتش کردند^۳
- ۴ سمن به دست صبا^۴ خاک در دهان انداخت
بنفشه طره مفتول خود گره میزده
- ۵ صبا حکایت زلف تو در میان انداخت
دن از ورع می و منطرب ندیدمی هرگز^۵
- ۶ هوای مغیبتگانم در این و آن انداخت^۶
کنون به آب سی لعل خرقه سی شویم
- ۷ نصیبه ازل از خود نمی توان انداخت
نبود رنگ دو عالم که نقش الفت بود^۷
- ۸ زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت
به بزمگاه چمن دوش مست بگذشتم
- ۹ چو از دهان توام غنچه در گمان انداخت

جهان بکام من اکنون شود که دور زمان

مرا به بندگی خواجه جهان انداخت ۱۰

مگر گشایش حافظ درین خرابی بود

که قسمت ازلش در می‌مغان انداخت ۱۱



خواب آن نرگس فتان تو بی چیزی نیست

۱ تاب آن زلف پریشان تو بی چیزی نیست

از لبث شیر روان بود که من می گفتم

۲ این شکر گرد نمکدان تو بی چیزی نیست

جان درازی تو بادا که یقین می دانم

۳ در کمان ناوک مژگان تو بی چیزی نیست

مبتلائی به غم محنت و اندوه فراق

۴ ای دل این ناله و افغان تو بی چیزی نیست

دوش باد از سر کویش به گلستان بگذشت

۵ ای گل این چاک گریبان تو بی چیزی نیست

چشمه آب حیاتست دهانت اما

۶ برلبش چاه زنخندان تو بی چیزی نیست

درد عشق ارچه دل از خلق نهان می دارد

۷ حافظ این سینه نالان تو بی چیزی نیست^۱



خوشر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست

۱ ساقی کجاست گو سبب انتظار چیست

هروقت خوش که دست دهد مغتنم شمار

۲ کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

پیوند عمر بسته به مویست هوش‌دار^۱

۳ غمخوار خویش باش غم روزگار چیست^۲

معنی آب زندگی^۳ و روضه^۴ ارم

۴ جز طرف جو بیار و می خوشگوار چیست

مستور و مست هر دو چو از يك قبيله‌اند

۵ ما دل به عشوه^۵ که دهیم^۶ اختیار چیست

راز درون پرده چه داند فلک خموش

۶ ای مدعی نزاع تو با پرده‌دار چیست

سپو و خطای بنده گرش هست اعتبار^۵

۷ معنی عفو و رحمت پروردگار چیست^۶

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست

۸ تا در میانه خواسته^۷ کردگار چیست

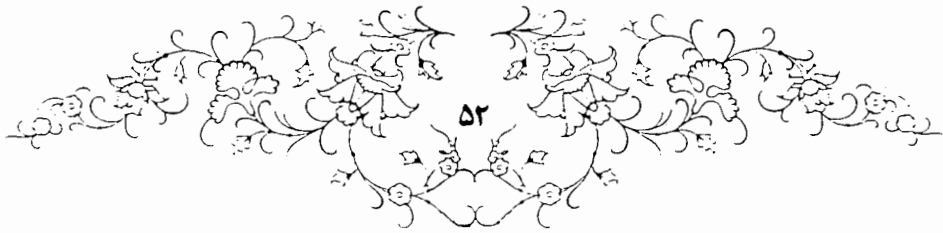


خیال روی تو در هر طریق همره ماست

- ۱ نسیم موی تو^۱ پیوند جان آگه ماست
به رغم مدعیانسی که منع عشق کنند
- ۲ جمال چهره^۲ تو حجت موجه ماست
بین که سبب زرخدان تو^۳ چه می گوید
- ۳ هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست
اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد
- ۴ گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست
به حاجب در خلوت سرای خاص بگو^۴
- ۵ فلان ز گوشه نشینان خاک درگه ماست
به صورت از نظر ما اگر چه محجوبست
- ۶ همیشه در نظر خاطر مرفه ماست
اگر به سالی حافظ دری زنده بگشای
- ۷ که سالهاست^۶ که مشتاق روی چون مه ماست^۷



- دارم امید عاطفتی از جناب دوست
- ۱ کردم جنایتی و امیدم^۱ به عفو اوست
 - دانم^۲ که بگذرد ز سر جرم من که او
 - ۲ گرچه پریوش است و لیکن فرشته خوست
 - چندان گریستیم که هرکس که برگذشت^۳
 - ۳ در اشک ما چو دید روان گفت کاین چه جوست
 - سرها چو گوی در سر کوی تو باختیم^۴
 - ۴ واقف نشد کسی که چه گوی است و در چه کوست^۵
 - بی گفت و گوی زلف تو دل را همی کشد
 - ۵ با زلف دلکش تو کرا روی گفت و گوست^۶
 - هیچ است آن دهان که نبینم ازو نشان
 - ۶ مویست آن میان و ندانم که آن چه موست^۷
 - عمری است تا ز زلف تو بویی شنیده ام^۸
 - ۷ زان بوی در مشام دل من هنوز بوست
 - دارم عجب ز نقش خیالت که چون نرفت^۹
 - ۸ از دیده ام که دم به دمش کار شست و شوست
 - حافظ بد است حال پریشان تو ولی
 - ۹ بر بوی زلف دوست پریشانیت نکوست



در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست

۱ مست از می و میخواران از نرگس مستش مست^۱

در نعل سمند او شکل مه نو پیدا^۲

۲ و ز قد بلند او بالای صنوبر پست

آخر به چه گویم^۳ هست از خود خبرم چون نیست

۳ وز بهر چه گویم نیست با وی نظرم^۴ چون هست

شمع دل دمسازان^۵ بنشست چو او برخاست

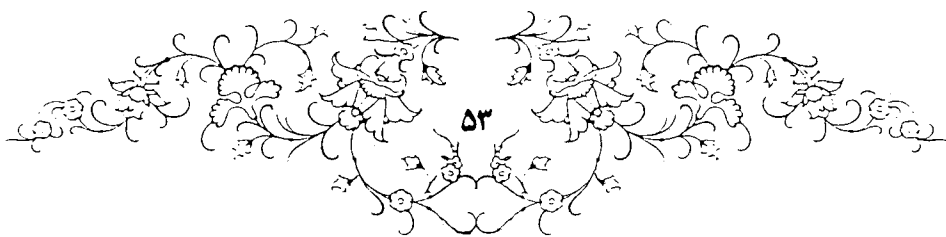
۴ و افغان ز نظر^۶ بازان برخاست چو او بنشست

گر غالیه خوش بو شد در کیسوی او پیچید^۷

۵ و ر و سمه کمانکش گشت در ابروی او پیوست

باز آی که باز آید عمر شده حافظ

۶ هر چند که ناید باز تیری که بشد از شست^۸



درین زمانه رفیقتی که خالی از خلل است

۱ صراحی می‌صاف^۱ و سفینه غزل است

جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است

۲ پیاله گیر که عمر عزیز بی بدل است

نه من ز بی‌عملی در جهان ملولم و بس

۳ ملالت علما هم ز علم بی‌عمل است

به چشم عقل درین رهگذار پر آشوب

۴ جهان و کار جهان بی‌ثبات و بی‌محل است

دلم امید فراوان به وصل روی تو داشت

۵ ولی اجل به ره عمر رهن امل است

بگیر طره مه چهره‌ای و قصه مخوان

۶ که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است

به هیچ دور نخواهید یافت^۲ هشیارش

۷ چنین که حافظ ما مست باده ازل است



دل سراپردهٔ محبت اوست^۱

۱ دیده آینه‌دار طلعت اوست

من که سر درنیاورم به دو کون

۲ گردنم زیر یار منت اوست

تو و طوبی و ما و قامت یار

۳ فکر هرکس بقدر همت اوست

گر من آلوده دامنم چه عجب^۲

۴ همه عالم گواه عصمت اوست

من که باشم در آن حرم که صبا^۳

۵ خاک بوس حریم حرمت اوست

بی‌خیالش مباد منظر چشم

۶ زانده این گوشه‌جای خلوت اوست

هر گل نو که شد چمن‌آرای

۷ ز اثر رنگ و بوی صحبت اوست

دور مجنون گذشت و نوبت‌ماست

۸ هرکسی پنج روز نوبت اوست

ملکت عاشقی و گنج‌طرب

۹ هرچه دارم ز یمن دولت^۴ اوست

من و دل گر فدا شدیم چه باك

غرض اندر میان سلامت اوست ۱۰

فقر ظاهر مبین که حافظ را

سینه گنجینه محبت اوست ۱۱



دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست

- ۱ گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست
که شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست^۱
- ۲ که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست
شمع اگر زان رخ خندان^۲ به زبان لافی زد
- ۳ پیش عشاق تو شبها به غرامت برخاست
در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو
- ۴ به هواداری آن عارض و قامت برخاست
مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت
- ۵ به تماشای تو آشوب قیامت برخاست
پیش رفتار تو پا برنگرفت از خجلت
- ۶ سرو سرکش که به ناز قدوقامت^۲ برخاست
حافظ این خرقه بینداز مگر جان ببری
- ۷ کاتش از خرمن سالوس و کرامت برخاست^۴



دیدى که یار جز سر جور و ستم نداشت

۱ بشکست عهد و از غم ماهیچ^۱ غم نداشت

یارب مگیرش ارچه دل^۲ چون کبوترم

۲ افکند و کشت و عزت صید حرم نداشت

بر من جفا ز بخت من آمد^۳ و گرنه یار

۳ حاشا که رسم لطف و طریق کرم نداشت

با این همه هر آنکه نه خواری کشید ازو

۴ هر جا که رفت هیچ کسش محترم نداشت

ساقی بیار باده و با مدعی بگوی^۴

۵ انکار ما مکن^۵ که چنین جام جم نداشت

هر راهرو که ره به حریم درش نبرد

۶ مسکین برید وادی و ره در حرم نداشت

حافظ بپر تو گوی فصاحت^۶ که مدعی

۷ هیچش هنر نبود و خبر نیز هم نداشت^۷



رواق منظر چشم من آستانه تست^۱

۱ کرم نمای و فرودآ که خانه خانه تست^۲

به لطف خال و خط از عارفان ربودی دل^۳

۲ لطیفه های عجب زیر دام و دانه تست

دلت به وصل گل^۴ ای بلبل سحر خوش باد^۵

۳ که در چمن همه گلبانك عاشقانه تست

علاج ضعف دل ماء^۶ به لب حوالت کن

۴ که آن مفرح^۷ یاقوت در خزانه تست

به تن مقصرم از دولت ملازمت

۵ ولی خلاصه جان خاک آستانه تست

من آن نیم که دهم نقد دل به هر شوخی

۶ در خزانه به مهر تو و نشانه تست^۸

تو خود چه لعبتی ای شهبسوار شیرین کار

۷ که توسنی چو فلک رام تازیانه تست

چه جای من که بلغزد سپهر شعبده باز

۸ ازین حیل که در انبانه بهانه تست

سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آرد^۹

۹ که شعر حافظ شیرین سخن ترانه تست^{۱۰}



روزگاری است که سودای بتان دین من است

- ۱ غم این کار نشاط دل غمگین من است
دیدن لعل ترا^۱ دیده جان بین باید
- ۲ وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است
یار من باش^۲ که زیب فلک و زینت دهر
- ۳ از مه روی تو و اشک چو پروین من است
تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن داد^۳
- ۴ خلق را ورد زبان مدحت و تحسین من است
دولت فقر خدایا به من ارزانی دار
- ۵ کاین کرامت^۴ سبب حشمت و تمکین من است
واعظ شهنه شناس این عظمت گو مفروش
- ۶ زانکه منزلگه سلطان دل مسکین^۵ من است
یارب این کعبه مقصود تماشاگه کیست
- ۷ که مغیلان طریقتش گل و نسرين من است
حافظ از حشمت پرویز دگر قصه مخوان
- ۸ که لبش جرعه کش خسرو شیرین من است



روزه یکسو شد و عید آمد و دلها برخاست

- ۱ می ز خمغانه^۱ به جوش آمد و می باید خواست
- نوبه زهدفروشان گرانجان بگذشت
- ۲ وقت شادی و طرب کردن رندان برخاست^۲
- چه ملامت بود آنرا که^۲ چو ما باده خورد
- ۳ این چه عیبست بدین بی خردی وین چه خطاست^۴
- باده نوشی که درو روی و ریائی نبود^۵
- ۴ بهتر از زهدفروشی که درو روی و ریاست^۶
- ما نه مردان^۲ ریائیم و حریفان نفاق
- ۵ آنکه او عالم سر است بدین حال گواست^۸
- فرض ایزد بگزاریم و به کس بد نکنیم
- ۶ وانچه گویند روا نیست نگوییم رواست
- چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم
- ۷ باده از خون رزانست نه از خون شماست
- این چه عیبست کزان^۹ عیب خلل خواهد بود
- ۸ ور بود نیز چه شد مردم بی عیب کجاست^{۱۰}



- روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
- ۱ منت خاک درت بر بصری نیست که نیست^۱
ناظر روی تو صاحب نظرانند آری
 - ۲ سر گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست
اشک من گر ز غمت سرخ برآمد چه عجب^۲
 - ۳ خجل از کرده خود پرده دری نیست که نیست
تا به دامن ننشیند ز نسیمت گردی
 - ۴ سیل خیز از نظرم رهگذری نیست که نیست^۲
تا دم از شام سر زلف تو هر جا نزند^۴
 - ۵ با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست
من از این طالع شوریده به رنجم ورنه^۵
 - ۶ بهره مند از سر کویت دگری نیست که نیست
از حیای لب شیرین تو ای چشمه نوش^۶
 - ۷ غرق آب و عرق اکنون شگری نیست که نیست
مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
 - ۸ ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
شیر در بادیه عشق تو روباه شود
 - ۹ آه از این راه که در وی خطری نیست که نیست

آب چشمم که برو منت خاک در تست

۱۰ زیر صد منت او خاک دری نیست که نیست

از وجودم قدری نام و نشان هست که هست

۱۱ ورنه از ضعف در آنجا اثری نیست که نیست^۷

غیر از این نکته که حافظ ز تو ناخشنودست^۸

۱۲ در سراپای وجودت هنری نیست که نیست^۹



- روضه خلد برین خلوت^۱ درویشان است
- ۱ مایه محتشمی خدمت درویشان است
- کنج عزلت^۲ که طلسمات عجائب دارد
- ۲ فتح آن در نظر رحمت^۳ درویشان است
- قصر فردوس که رضوانش به درباری رفت
- ۳ منظری از چمن نزهت^۴ درویشان است
- آنچه زر می شود از پرتو آن قلب سیاه
- ۴ کیمیائست که در صحبت درویشان است
- آنکه پیشش بنهد تاج تکبر خورشید
- ۵ کبریائست که در حشمت درویشان است
- از کران تا به کران لشکر ظلمست ولی
- ۶ از ازل تا به ابد فرصت درویشان است
- دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال
- ۷ بی تکلف بشنو دولت^۵ درویشان است
- کنج قارون که فرو می رود^۶ از قهر هنوز
- ۸ صدمه ای از اثر غیرت^۷ درویشان است
- ای توانگر مفروش این همه نخوت که ترا^۸
- ۹ سر و زر در کنف همت درویشان است

روی مقصود که شاهان به دعا می طلبند

۱۰ مظهرش آینه طلعت درویشان است

بنده آصف عهدم که درین سلطنتش^۹

۱۱ صورت خواجگی و سیرت درویشان است

حافظ ار آب حیات ابدی می خواهی

۱۲ منبعش خاک در خلوت درویشان است^{۱۰}



- روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست
- ۱ در غنچه‌ای هنوز و صدت عندلیب هست
 - هرچند دورم از تو که دور از تو کس مباد
 - ۲ لیکن امید وصل توام عن‌قرب هست
 - گر آدمم به کوی تو چندان^۱ غریب نیست
 - ۳ چون من درین دیار هزاران غریب^۲ هست
 - عاشق که شد که یار به‌حالش نظر نکرد
 - ۴ ای خواجه درد نیست و گرنه طبیب^۲ هست
 - در عشق، خانقاه و خرابات فرق نیست^۴
 - ۵ هرجا که هست پرتو روی حبیب هست
 - آنجا که کار صومعه^۵ را جلوه می‌دهند
 - ۶ ناموس دیر راهب و نام صلیب هست^۶
 - فریاد حافظ این همه آخر به‌هرزه نیست
 - هم قصه‌ای غریب و حدیثی عجیب هست
 - ۷



زان یار دلنوازم شکریست بسا شکایت

- ۱ گر نکته‌دان عشقی خوش بشنو این حکایت^۱
بی‌مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
- ۲ یارب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت^۲
رندان تشنه لب را جامی نمیدهد کس^۲
- ۳ گویی ولی‌شناسان رفتند ازین ولایت^۳
هرچند بردی آبم روی از درت نتابم
- ۴ جور از حبیب خوشتر کز مدعی رعایت^۴
در زلف چون کمندش ای دل پیچ کانجا
- ۵ سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت^۵
چشمت به غمزه ما را خون خورد و می‌پسندی
- ۶ جانانوا نباشد خونریز را حمایت^۶
در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
- ۷ از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت^۷
از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود^۲
- ۸ زنه‌ار ازین بیابان وین راه بی‌نهایت^۸
ای آفتاب خوبان می‌جوشد اندرونم
- ۹ یکساعتم بگنجان در سایه عنایت^۹

این راه را نهایت صورت کجا توان بست^۴

کش صد هزار منزل بیش است در بدایت ۱۰

عشقت رسد به فریاد و خود^۵ بسان حافظ

قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت^۶ ۱۱



زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست

- ۱ در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست
در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست
- ۲ برصراط مستقیم^۲ ای دل کسی گمراه نیست
تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند
- ۳ عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست
چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش
- ۴ زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمت است^۲
- ۵ کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست
صاحب دیوان ما گویی نمیداند حساب
- ۶ کاندرین طغرا نشان حسبه الله نیست
هرکه خواهد گو بیا و هرچه خواهد گو بگو^۴
- ۷ کبر و ناز و حاجب و دربان درین درگاه^۵ نیست
هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
- ۸ ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود
- ۹ خودفروشان را به کوی میفروشان راه نیست

بندهٔ پیر خراباتم که لطفش دایم است

ورنه لطف شیخ و واعظ گاه هست و گاه نیست ۱۰

حافظ ار بر صدر نشینند ز عالی همتی است^۶

عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست ۱۱



ز گریه مردم چشم نشسته در خونست

- ۱ بین که در طلبت حال مردمان چونست
بیاد لعل تو و آن دو چشم میگونت^۱
- ۲ ز جام غم می لعلی که میخورم خونست
ز مشرق سر کوی^۲ آفتاب طلعت تو
- ۳ اگر طلوع کند طالعم همایونست
حکایت لب شیرین کلام فرهادست
- ۴ شکنج طره لیلی مقام مجنونست
دلم بجو که قدت همچو سرو دلجویست^۳
- ۵ سخن بگو که کلامت لطیف و موزونست
ز دور باده به جان راحتی رسان ساقی^۴
- ۶ که رنج خاطر از جور دور گردونست^۵
از آن زمان که ز چنگم برفت رود عزیز^۶
- ۷ کنار دامن من^۷ همچو رود جیحونست
چگونه شاد شود اندرون غمگینم
- ۸ به اختیار که از اختیار بیرونست
زیب خودی طلب یار می کند حافظ.
- ۹ چو مفلسی که طلبکار گنج قارونست



زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

- ۱ پیره‌ن چاك^۱ و غزلخوان و صراحی در دست
- ۲ نرگشش عربده‌جوی و لیش افسوس کنان
نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست
سر فرا گوش من آورد و به آواز حزین^۲
- ۳ گفت کای عاشق دیرینه^۳ من^۲ خوابت هست
عارفی را که چنین ساغر شبگیر دهند^۴
- ۴ کافر عشق بود گر نبود باده پرست
برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر
- ۵ که ندادند جز این تحفه به ما روز الست
آنچه او ریخت به پیمانۀ ما^۵ نوشیدیم
- ۶ اگر از خمر بهشت است و گر از^۶ باده مست
- ۷ خنده جام می و زلف گره‌گیر نگار
ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست



زلفت^۱ هزار دل به یکی تار مو بیست^۲

۱ راه هزار چاره‌گر از چارسو بیست

تا هر کسی به بوی نسیمی دهند جان^۳

۲ بگشود نافه‌ای و در آرزو بیست

شیدا از آن شدم که نگارم^۴ چو ماه نو

۳ ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و رو بیست

ساقی به چند رنگ می اندر پیاله ریخت

۴ این نقش‌ها نگر^۵ که چه خوش در کدو بیست

یارب چه نغمه کرد صراحی که خون خم

۵ با نغمه‌های قلقلش اندر گلو بیست

مطرب چه پرده ساخت^۶ که در پرده سماع^۷

۶ بر اهل وجد و حال در های و هو بیست

حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواست

۷ احرام طوف کعبه^۸ دل بی‌وضو بیست



ساقیا آمدن عید مبارک باد

- ۱ وان مواعید که کردی مرواد از یادت
در شگفتم که درین مدت ایام فراق
- ۲ برگرفتی ز حریفان دل و دل میدادت
برسان بندگی دختر رز گو بدر آی
- ۳ که دم و همت^۱ ما کرد ز بند آزادت
شادی مجلسیان در قدم و مقدم تست^۲
- ۴ جای غم باد هر آن دل^۳ که نخواهد شادت
شکر ایزد که ازین باد خزان رخنه نیافت
- ۵ بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت
چشم بد دورکزین تفرقه خوش باز آورد^۴
- ۶ طالع نامور و دولت مادرزادت
حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح^۵
- ۷ ورنه طوفان حوادث بسبرد بنیادت



ساقی بیار^۱ باده که ماه صیام رفت

۱ در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت

وقت عزیز رفت بیاتاقضاکنیم

۲ عمری که بی حضور صراحی و جام رفت

درتاب توبه^۲ چندتوان سوخت همچو عود^۲

۳ می ده که عمر در سر سودای خام رفت

مستم کن آن چنان که ندانم ز بیخودی

۴ در عرصه خیال که آمد کدام رفت

بر بوی آنکه جرعه جامت به ما رسد

۵ در مصطبه دعای تو هر صبح و شام رفت^۴

دل را که مرده بود حیاتی به جان رسیده^۵

۶ تا بسویی از نسیم می اش در مشام رفت

نقد دلی که بود مرا^۶ صرف باده شد

۷ قلب سیاه بود^۷ از آن در حرام رفت

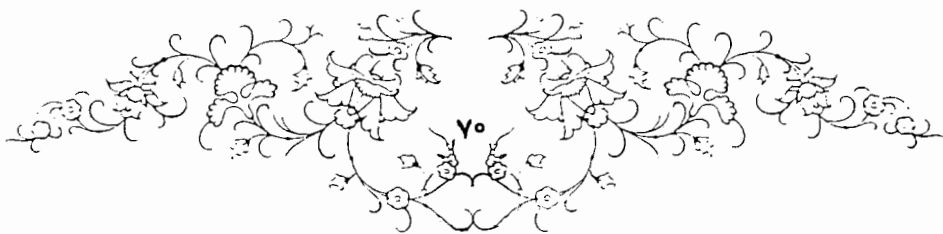
زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه^۸

۸ رند از ره نیاز^۹ به دارالسلام رفت

دیگر مگو^{۱۰} نصیحت حافظ که ره نیافت^{۱۱}

گم گشته‌ای که باده نایش به کام رفت^{۱۲}

۹



ساقی بیا که یار ز رخ پرده^۱ برگرفت

۱ کار چراغ خلوتیان باز در گرفت

آن شمع سر گرفته دگر چهره برفروخت

۲ وین پیر سالخورده^۲ جوانی ز سر گرفت

آن عشوه داد عشق که مفتی ز ره برفت^۲

۳ وان لطف کرد دوست که دشمن حذر گرفت

زنهار از آن عبارت^۴ شیرین دلفریب

۴ گویی که پسته^۵ تو سخن^۵ در شکر گرفت

بار غمی که^۶ خاطر ما خسته کرده بود

۵ عیسی دمی خدا بفرستاد^۲ و برگرفت

هر سرو قد که برمه و خور^۸ حسن می فروخت

۶ چون تو در آمدی پی کار دگر گرفت

زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست

۷ کوتاه نظر ببین^۹ که سخن مختصر گرفت^{۱۰}

حافظ تو این سخن ز که آموختی که بخت^{۱۱}

۸ تعویذ کرد^{۱۲} شعر ترا و به زر گرفت



سر ارادت ما و آستان حضرت دوست

۱ که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست

نظیر دوست ندیدم اگر چه از مه و مهر

۲ نهادم آینه‌ها را مقابل رخ دوست

صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد

۳ که چون شکنج ورقهای غنچه تو برتوست

نه من سبوکش این دیر رند سوز شدم^۲

۴ بسا سرا که در این کارخانه خاک سبوست^۲

مگر تو شانه زدی زلف عنبرافشان را

۵ که باد غالیه سایست و خاک^۴ عنبر بوست

نثار روی تو هر برگ گل که در چمنست

۶ فدای قد تو هر سرو بن که بر لب جوست^۵

زبان ناطقه در وصف شوق نالانست^۶

۷ چه جای کلك بریده زبان بیمده گوست

رخ تو در دلم آمد مراد خواهم یافت

۸ چرا که حال نکو در قفای فال نکوست^۷

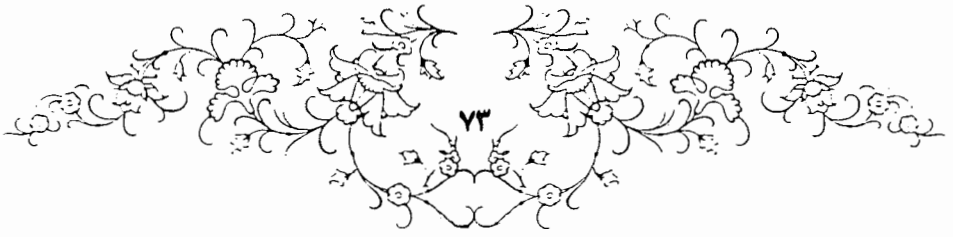
نه این زمان دل حافظ در آتش طلبست^۸

۹ که داغدار ازل همچو لاله خود روست



سینه‌ام ز آتش^۱ دل در غم جانانه بسوخت

- ۱ آتشی بود درین خانه که کاشانه بسوخت
- تنم از واسطه^۲ دوری دلبر بگداخت
- ۲ جانم از آتش عشق رخ^۲ جانانه بسوخت
- سوز دل بین که زبس آتش اشکم دل شمع^۳
- ۳ دوش برمن ز سر مهر چو پروانه بسوخت
- هرکه زنجیر سر زلف پری روی تو دید^۴
- ۴ دل سودازده اش برمن دیوانه بسوخت
- آشنایی نه غریب است که دلسوز من است
- ۵ چون من از خویش برفتم^۵ دل بیگانه بسوخت
- خرقه زهد مرا آب خرابیات ببرد
- ۶ خانه عقل مرا آتش خمخانه بسوخت^۶
- چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست
- ۷ همچو لاله جگرم بی می و پیمانانه بسوخت^۷
- ماچرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم
- ۸ خرقة از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت
- ترك افسانه بگو حافظ و می نوش و مرو^۸
- ۹ که نخفتیم شب و شمع به افسانه بسوخت^۹



شربتسی از لب^۱ لعلش نچشیدیم و برفت

۱ روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت

گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود

۲ بار بر بست و به گردش نرسیدیم و برفت

بس که ما فاتحه و حرز^۲ یمانی خواندیم

۳ وز پی اش سوره^۳ اخلاص دمیدیم و برفت

عشوه میداد که از کوی ملامت نرویم^۴

۴ دیدی آخر که چنان عشوه^۴ خریدیم و برفت

شد چمان در چمن حسن و لطافت لیکن^۵

۵ در گلستان وصالش نچمیدیم و برفت^۶

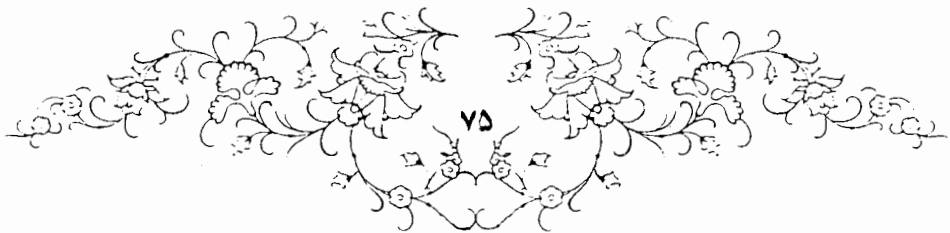
همچو حافظ همه شب ناله و زاری کردیم

۶ کای دریغا به وداعش نرسیدیم و برفت



شکفته شد گل حمرا و گشت بلبیل مست

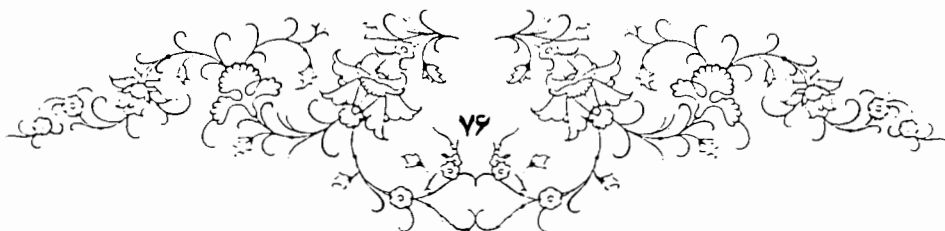
- ۱ صلاى سرخوشى اى صوفيان وقت پرست^۱
- اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود
- ۲ ببین که جام زجاجی چه طرفه‌اش^۲ بشکست
- بیار باده که در بارگاه استغنا
- ۳ چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار^۳ و چه مست
- دراین رباط^۴ دو در چون ضرورتست رحیل
- ۴ رواق و طاق معیشت^۵ چه سربلند و چه پست
- مقام عشق میسر نمیشود بی رنج
- ۵ بلی به حکم بلا^۶ بسته‌اند عهد الست^۷
- به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوش میباش
- ۶ که نیستی است سرانجام هرکمال که هست
- شکوه آصفی و اسب باد^۸ و منطق طیر
- ۷ به باد رفت و ازو خواجه هیچ طرف نبست^۹
- به بال و پر مرو از ره که تیر پرتابی
- ۸ هوا گرفت زمانی ولی به خاک نشست
- زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید
- ۹ که گفته^{۱۰} سخنت^{۱۰} می‌برند دست به دست



- شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
- ۱ فراق یارا نه آن میکند که بتوان گفت
حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
 - ۲ کنایتی است که از روزگار هجران گفت
نشان یار سفر کرده از که پرسم راست^۲
 - ۳ که هرچه گفت برید صبا پریشان گفت
فغان که آن مه نامهربان دشمن دوست^۲
 - ۴ به ترک صحبت یاران خود چه آسان گفت
غم کهن به می سالخورده دفع کنید
 - ۵ که تخم خوشدلی این است و پیر دهقان گفت^۴
من و مقام رضا بعد ازین و شکر رقیب^۵
 - ۶ که دل به درد تو خو کرد و ترک درمان گفت
گره به باد مزن گرچه بر مراد وزد
 - ۷ که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت
مزن ز چون و چرا دم که بندهٔ مقبل
 - ۸ قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت
به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو
 - ۹ ترا که گفت که این زال ترک داستان گفت^۶

که گفت حافظ از اندیشه تو آمد باز

۱۰ من این نگفته‌ام آن کس^۷ که گفت بهتان گفت



صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست

۱ بیار نفعه‌ای از گیسوی معنبر دوست

به‌جان او که به‌شکرانه جان^۱ برافشانم

۲ اگر به‌سوی من آری پیامی از بر دوست

وگر چنانکه^۲ در آن حضرتت نباشد بار

۳ برای دیده بیاور غباری از در^۳ دوست

من گدا و تمنای وصل او هیسات

۴ مگر به خواب ببینم خیال منظر دوست^۴

دل صنوبریم همچو بید می‌لرزده

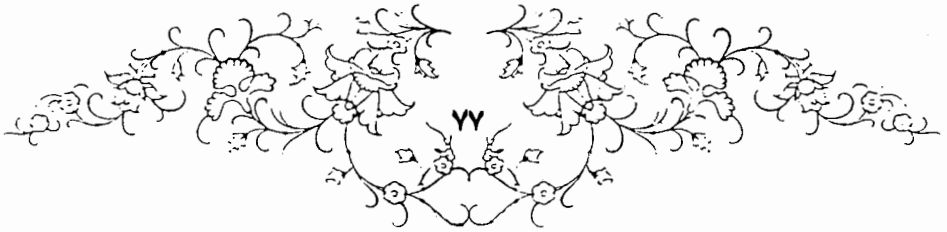
۵ ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست

اگرچه دوست به‌چیزی نمی‌خرد ما را

۶ به عالمی نفروشیم مویی از سر دوست

چه باشد ار شود از بند غم دلش آزاد

۷ چو هست حافظ خوشخوان^۶ غلام و چاکر دوست^۷



صبحدم مرغ چمن با گل نوخاسته گفت

۱ ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شکفت

گل بخندید که از راست نرنجیم ولی

۲ هیچ عاشق سخن سخت^۱ به معشوق نگفت

گر طمع داری از آن جام^۲ مرصع می لعل

۳ در و یاقوت به نوك مژده ات^۲ باید سفت

تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد^۴

۴ هر که خاک در میخانه به رخساره نرفت

در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا

۵ زلف سنبل به نسیم^۵ سحری می آشفته^۶

گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو

۶ گفت: افسوس که آن دولت بیدار بخفت

سخن عشق نه آنست که آید به زبان

۷ ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنفت

اشك حافظ خرد و صبر به دریا انداخت^۷

۸ چه کند سوز غم عشق نیارست نهفت



صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوش است

۱ وقت گل خوش باد کز وی وقت میخواران خوش است

از صبا هر دم مشام جان ما خوش می شود

۲ آری آری طیب انفس هواداران خوش است

ناگشوده گل قبا آهنگ رفتن ساز کرد^۱

۳ ناله کن بلبل که فریاد دل افکاران^۲ خوش است

مرغ شبخوان را^۳ بشارت باد کاندرا. راه عشق

۴ دوست را با ناله شبهای بیداران خوش است

نیست در بازار عالم خوشدلی و رزانکه هست

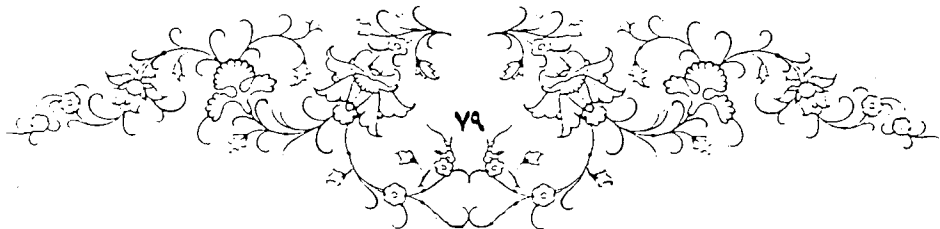
۵ شیوه رندی و خوشباشی عیاران^۴ خوش است

از زبان سوسن آزاده ام آمد به گوش

۶ کاندترین دیر کهن کار سبکباران خوش است

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلی است

۷ تا نپنداری که احوال جهانداران خوش است^۵



عارف^۱ از پرتومی راز نهانی دانست

۱ گوهر هرکس از آن لعل توانی دانست^۲

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس

۲ که نه هر کاو^۳ ورقی خواند معانی دانست

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی

۳ ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست^۴

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده

۴ به جز از عشق تو باقی همه فانی دانست

سنگ و گل را کند از یمن نظر لعل و عقیق

۵ هرکه قدر نفس باد یمانی دانست

آن شد اکنون که ز ابنای عوام^۵ اندیشم

۶ محتسب نیز درین عیش نهانی دانست

لطفش آسایش ما مصلحت وقت ندید

۷ ورنه از جانب ما دل نگرانی دانست

می بیاور که تنازد به گل باغ جهان

۸ هرکه غارتگری باد خزانی دانست^۶

حافظ این گوهر^۷ منظوم که از طبع انگینت

۹ اثر^۸ تربیت آصف ثانی دانست



عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت

۱ که گناه دگری^۱ بر تو نخواهند نوشت^۲

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را گوش^۲

۲ هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست

۳ همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

سر تسلیم من و خشت در میکده‌ها

۴ مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت

ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل^۴

۵ تو چه دانی که پس پرده که خوبست و که زشت^۵

نه من از خلوت تقوی^۶ به در افتادم و بس

۶ پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

گر نهادت همه اینست زهی نیک نهاد

۷ ور سرشتت همه اینست زهی نیک سرشت

حافظا روز اجل گر به کف آری جامی

۸ یکسر از کوی خرابات برو تا به بهشت^۷



کس نیست که افتاده آن زلف دوتا نیست

۱ در رهگذر کیست که این دام بلا نیست^۱

روی تو مگر آینه لطف الهی است^۲

۲ حقا که چنین است و درین روی و ریا نیست^۳

زاهد دهم پند^۴ ز روی تو زهی روی

۳ هیچش ز خدا شرم و ز روی تو جیا نیست

از بهر خدا زلف میپیرای^۵ که ما را

۴ شب نیست که صد عربده با باد صبا نیست

نرگس طلبد شیوه چشم تو زهی چشم

۵ مسکین خبرش از سر و در دیده ضیا نیست^۶

باز آی که بی روی تو ای شمع دل افروز

۶ در بزم حریفان اثر نور و صفا نیست^۷

تیمار غریبان سبب ذکر جمیل^۸ است

۷ جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست

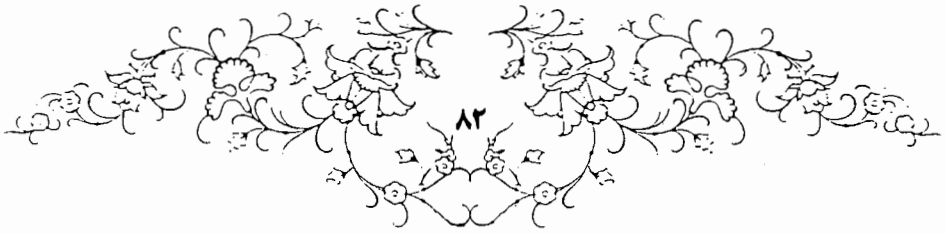
دی می شد و گفتم صنما عهد بجای آر

۸ گفتا غلطی خواجه^۹ درین عهد وفا نیست

چون چشم تو دل میبرد از گوشه نشینان

۹ دنبال تو بودن گنه از جانب ما نیست

- گر پیر مغان مرشد من شد^{۱۰} چه تفاوت
- ۱۰ در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست
عاشق چه کند گر نکشد بار ملامت^{۱۱}
- ۱۱ با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست
در صومعه زاهد و در خلوت صوفی^{۱۲}
- ۱۲ جز گوشه ابروی تو محراب دعا نیست
ای چنگ فرو برده به خون دل حافظ
- ۱۳ فکرت مگر از غیرت قرآن و خدا نیست



کنون که بر کف^۱ گل جام باده صافست

۱ به صد هزار زبان بلبش در اوصافست

بخواه دفتر اشعار و راه صحراگیر^۲

۲ چه وقت مدرسه و بحث کشف کشف است^۳

بیر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر

۳ که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قافست

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد

۴ که می حرام^۴ ولی به ز مال اوقافست

به درد و صاف ترا حکم نیست خوش درکش

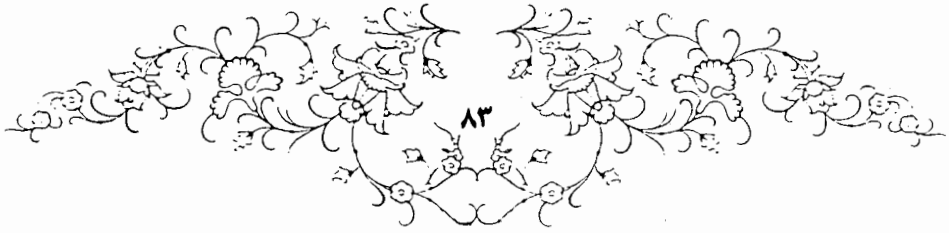
۵ که هرچه ساقی ما کرده^۵ عین الطافست

حدیث مدعیان و خیال همکاران^۶

۶ همان حکایت زر دوز و بوریا بافست

خמוש حافظ و این نکته های چون زر سرخ

۷ نگاهدار که قلاب شهر صرافست



کنون که میدمد^۱ از بوستان نسیم بهشت

۱ من و شراب فرح بخش و^۲ یار حور سرشت

گدا چرا نزنند لاف سلطنت امروز

۲ که خیمه سایه ابر است و بزمگه لب کشت^۳

چمن حکایت اردیبهشت می گوید^۴

۳ نه عاقل است که نسیه خرید و نقد بهشت^۵

وفا مجوی ز دشمن که پرتوی ندهد

۴ که شمع^۶ صومعه افروزی از چراغ کنشت

به می عمارت دل کن^۷ که این جهان خراب

۵ بر آن سر^۸ است که از خاک ما بسازد خشت

مکن به نامه سیاهی ملامت من مست

۶ که آگهست که^۹ تقدیر بر سرش چه نوشت

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ

۷ اگر چه^{۱۰} غرق گناهست میرود به بهشت



گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت

- ۱ ور زهندوی شما برما جفایی رفت رفت
برق عشق ار خرمن پشمینه پوشی سوخت سوخت^۱
- ۲ جور شاهی کامران^۲ گر بر گدایی رفت رفت
گر دلی از غمزه دلدار باری برد برد
- ۳ ور میان جان و جانان ماجرای رفت رفت
از سخن چینان ملالت‌ها پدید آمد ولی^۳
- ۴ چون میان همنشینان ناسزایی رفت رفت
در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار
- ۵ هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت
عشق‌بازی را تحمل باید ای دل پای‌دار^۴
- ۶ گر ملالی بود بوده و گر خطایی رفت رفت
عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه
- ۷ پای آزادی چه بندی گر به‌جایی^۵ رفت رفت



گل در بر و می در کف و معشوق^۱ به کام است

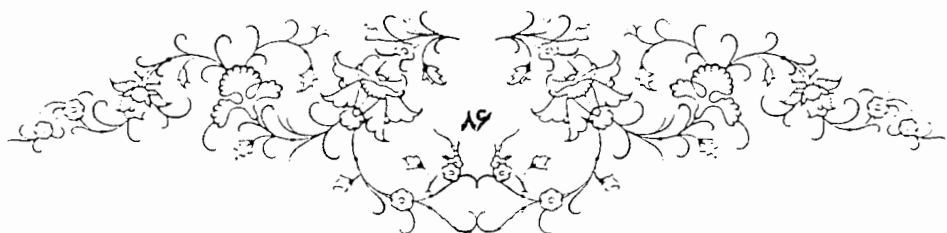
- ۱ سلطان جهانم به چنین روز غلام است
گو شمع میارید درین جمع که امشب
- ۲ در مجلس ما ماه رخ دوست^۲ تمام است
در مذهب ما باده حلال است ولیکن
- ۳ بی روی تو ای سرو گل اندام حرام است
در مجلس ما عطر میامیز که جان را^۳
- ۴ هر لحظه ز گیسوی تو خوش بوی مشام است
گو شم همه بر قول نی و نغمه چنگ است^۴
- ۵ چشمم همه بر لعل لب و^۵ گردش جام است
از چاشنی قند مگو هیچ و ز شکر
- ۶ زانرو که مرا در لب شیرین^۶ تو کام است
تا گنج غمت در دل ویرانه^۷ مقیم است
- ۷ همواره مرا کنج خرابات^۸ مقام است
از ننگ چه گویی^۹ که مرا نام ز ننگ است
- ۸ وز نام چه پرسى که مرا ننگ ز نام است
میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز
- ۹ وان کس که چنین نیست^{۱۰} درین شهر کدام است

با محتسبم عیب مگوئید که او نیز

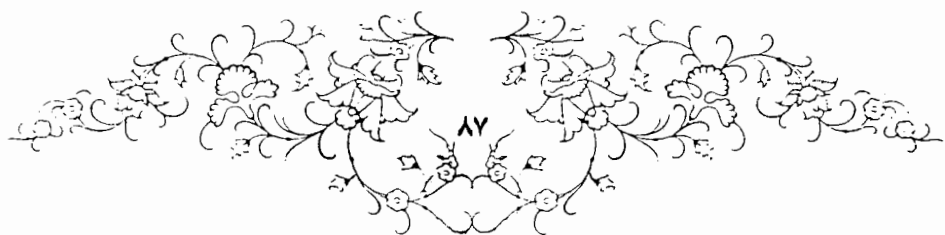
۱۰ پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است

حافظ منشین بی می و معشوق زمانی

۱۱ کایام گل و یاسمن و عید صیام است^{۱۱}



- لعل سیراب به خون تشنه لب یار من است
- ۱ وز پی دیدن او دادن جان کار من است
- شرم از آن چشم سیه^۱ بادش و مژگان دراز
- ۲ هر که دل بردن او دید و در انکار من است
- ساریان رخت^۲ به دروازه مبر کان سرکوی^۳
- ۳ شاهراهی است که سرمنزله^۴ دلدار من است
- بنده طالع خویشم که درین قحط وفا
- ۴ عشق آن لولسی سرمست وفادار من است
- طبله عطر گل و درج عبیره^۵ افشانش
- ۵ فیض يك شمه ز بوی خوش عطار من است^۶
- باغبان همچو نسیم ز در باغ مران^۷
- ۶ کاب گلزار تو از اشک چو گلنار من است
- شربت قند و گلاب از لب یارم فرمود
- ۷ نرگس او که طبیب دل بیمار من است
- آنکه بر طرز غزل نکته به حافظ آموخت^۸
- ۸ یار شیرین سخن^۹ نادره گفتار من است



ما را از خیال تو چه پروای شرابست

- ۱ خم گو سر خود گیر که خمخانه خرابست
گر خمر بهشت است بریزید که^۱ بی دوست
- ۲ هر شربت عذیم که دهی عین عذابست
افسوس که شد دلبر و در دیده گریان
- ۳ تحریر خیال خط او نقش بر آبست^۲
بیدار شو ای دیده که ایمن نتوان بود
- ۴ از سیل دمام^۳ که درین منزل خوابست
معشوقه عیان^۴ می گذرد بر تو ولیکن
- ۵ اغیار همی بیند از آن^۵ بسته نقابست
گل بر رخ رنگین تو تا لطف عرق دید^۶
- ۶ در آتش رشک از غم دل غرق گلابست
راه تو چه راهی است که از غایت تعظیم
- ۷ دریای محیط فلکش عین سراپست^۷
در کنج دماغم مطلب جای نصیحت^۸
- ۸ کاین حجره پر^۹ از زمزمه چنگ و ریابست
حافظ چه شد از عاشق و رند است و نظر باز
- ۹ بس طور عجب لازم ایام شبابست^{۱۰}



- ماهم این هفته شد از شهر و به^۱ چشمم سالیست
- ۱ حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حال است
مردم دیده ز لطف رخ او در رخ او^۲
- ۲ عکس خود دید و گمان برد که مشکین خالیست^۲
میچکد شیر هنوز از لب همچون شکرش^۴
- ۳ گرچه در شیوه گری هر مژه اش قتالیست
ای که انگشت نمایی به کرم در همه شهر
- ۴ وه که در کار غریبان عجت اهمالیست
بعد از اینم نبود شایبه در جوهر فرد
- ۵ که دهان تو بر آن نکته^۵ خوش استدلالیست
مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد
- ۶ نیت خیر مگردان که مبارک فالیست
کوه اندوه فراق به چه حیلت بکشد^۶
- ۷ حافظ خسته که از ناله تنش چون نالیست



مدامم مست میدارد نسیم جعد گیسویت

- ۱ خرابم می کند هر دم فریب چشم جادویت
- پس از چندین شکیبائی شبی یارب توان دیدن
- ۲ که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت
- سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم
- ۳ که جان را نسخه ای باشد ز نقش خال هندویت^۱
- تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسر بیارایی
- ۴ صبا را گو که بردارد زمانی برقع از رویت
- وگر رسم فنا خواهی که از عالم براندازی
- ۵ برافشان تا فرو ریزد هزاران جان ز هر مویت^۲
- من و باد صبا مسکین، دو سرگردان بی حاصل^۳
- ۶ من از افسون چشمت مست و او از تاب گیسویت^۴
- زهی همت که حافظ راست کزدنیا و از عقبی^۵
- ۷ نیاید هیچ در چشمش به جز خاک در کویت



- مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست
- ۱ تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست
واله و شیداست دایم همچو بلبل در قفس^۱
- ۲ طوطی طبعم ز عشق شکر و بادام دوست
زلف او دام است و خالش دانه آن دام و من^۲
- ۳ بر امید دانه ای افتاده ام در دام دوست^۳
سر ز مستی برنگیرد^۴ تا به صبح روز حشر
- ۴ هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست^۵
من بگفتم شمه ای از شرح شوق خود ولی^۶
- ۵ درد سر باشد نمودن بیش^۷ از این ابرام دوست
گر دهد دستم کشم در دیده همچون توتیا
- ۶ خاک راهی کان مشرف^۸ گردد از اقدام دوست
میل من سوی وصال و قصد او سوی فراق
- ۷ ترک کام خود گرفتم تا برآید کام دوست
حافظ اندر درد او می سوز و بی درمان بساز^۹
- ۸ زانکه درمانی ندارد درد بی آرام دوست^{۱۰}



مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست

۱ دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست

اشکم احرام طواف حرمت می بندد

۲ گرچه از خون دل ریش دمی طاهر نیست

بسته دام قفس^۱ باد چو مرغ وحشی

۳ طایر سدره اگر در طلبت طایر نیست

عاشق مفلس اگر قلب دلت کرد نثار^۲

۴ مکنش عیب که بر نقد روان قادر نیست

عاقبت دست بدان سرو بلندش برسد^۳

۵ هرکرا در طلبت همت او قاصر نیست

از روانبخشی عیسی نزنم پیش تو دم^۴

۶ زانکه در روح‌فزایی چو لت ماهر نیست

من که در آتش سودای تو آهی نکشم^۵

۷ کی توان گفت که برداغ دلم^۶ صابر نیست

روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم

۸ که پریشانی این سلسله را آخر نیست

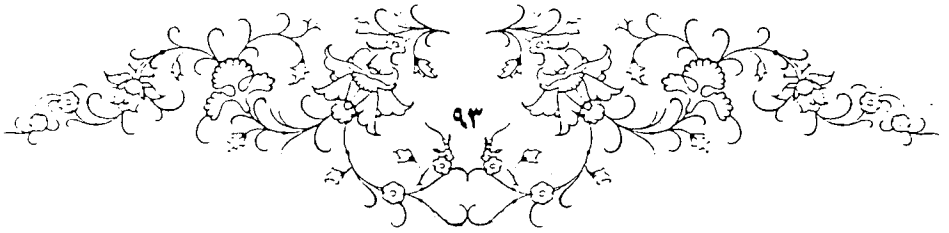
سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست

۹ کیست آنکش سر پیوند تو در خاطر نیست



مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست

- ۱ که به پیمانه کشی^۱ شهره شدم روز الست
من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
- ۲ چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست
می بده تا دهمت آگهی از سر قضا
- ۳ که پهروی که شدم عاشق و از بوی که مست
کمر کوه کم است از کمر مور آنجا^۲
- ۴ ناامید از در رحمت مشو ای باده پرست
به جز آن نرگس مستانه^۳ که چشمش مرساد
- ۵ زیر این طارم فیروزه کسی خوش ننشست
جان فدای دهنش باد^۴ که در باغ نظر
- ۶ چمن آرای جهان خوشتر ازین غنچه نبست
حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد
- ۷ یعنی از وصل تو اش نیست به جز باد به دست^۵



منم که گوشه میخانه خانقاه منست

۱ دعای پیر مغان ورد صبحگاه منست

گرم ترانه چنگک صبح^۱ نیست چه باک

۲ نوای من به سحر آه عذرخواه^۲ منست

ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله

۳ گدای خاک در دوست^۲ پادشاه منست

غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست

۴ جز این خیال ندارم خدا گواه منست

مگر به تیغ اجل خیمه برکنم ورنی^۴

۵ رمیدن از در دولت نه رسم و راه منست

از آن زمان که برین آستان نهادم روی^۵

۶ فراز مسند خورشید تکیه گاه منست^۶

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ

۷ تو در طریق ادب کوش^۷ و گو گناه منست



- میر من خوش می‌روی کاندرا سر و پا میرمت
- ۱ خوش خرامان شو که پیش قد رعنا میرمت
گفته بودی کی بمیری پیش من تعجیل چیست
- ۲ خوش تقاضا می‌کنی پیش تقاضا میرمت
عاشق و مخمور و مهجورم بت ساقی کجاست
- ۳ گو که بخرامد که پیش سرو بالا میرمت
آنکه عمری شد که تا بیمارم از سودای او
- ۴ گو نگاهی کن که پیش چشم شهلا میرمت
گفته‌ای لعل لبم هم درد بخشد هم دوا
- ۵ گاه پیش درد و گه پیش مداوا میرمت
خوش خرامان می‌روی چشم بد از روی تو دور
- ۶ دارم اندر سر خیال آن که در پا میرمت
گرچه جای حافظ اندر خلوت وصل تو نیست
- ۷ ای همه جای تو خوش پیش همه جا میرمت



همچو جان از بر من سرو خرامان ^۱ میرفت

۱ متنفر شده از بنده گریزان میرفت

چون همی گفتمش ای مونس دیرینه مرو ^۲

۲ سخت می‌گفت و دل آزرده و گریان میرفت

نقش خوارزم و خیال لب جیحون می‌بست

۳ با هزاران گله از ملك سلیمان میرفت

می‌شد آن کس که چو او چاره‌من کس ^۲ نشناخت

۴ من همی دیدم و از کالبدم جان میرفت

گفتم اکنون سخن خوش که بگوید با من

۵ کان شکر لهجه خوش‌گوی سخن‌دان میرفت ^۴

لابه بسیار نمودم که مرو سود نداشت

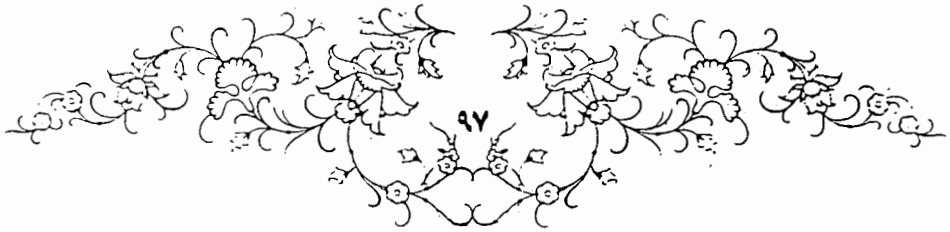
۶ زانکه کار از نظر رحمت سلطان ^۵ میرفت

پادشاه ^۶ ز سر لطف و کرم بازش خوان

۷ چه کند سوخته از غایت حرمان میرفت ^۲



- یا رب این شمع دلفروز^۱ ز کاشانه کیست
- ۱ جان ما سوخت پیرسید که^۲ جانانه کیست
حالی خانه برانداز دل و دین منست
- ۲ تا هم آغوش که می باشد و^۳ همخانه کیست
باده لعل لبش کز لب من دور مباد
- ۳ راح روح که و پیمان ده پیمانه کیست
دولت صحبت آن شمع سعادت پرتو
- ۴ باز پیرسید خدا را که پیروانه کیست
می دمد^۴ هرکشش افسونی و معلوم نشد
- ۵ که دل نازک او مایل افسانه کیست
یارب آن شاه وش ماه رخ مهر فروغ^۵
- ۶ در یکتای که و گوهر یکدانه کیست
گفتم آه از دل دیوانه حافظ بی تو
- ۷ زیر لب خنده زنان گفت که دیوانه کیست



یارب سببی ساز که یارم به سلامت

- ۱ باز آید و برهاندم از چنگک ملامت^۱
خاک ره آن یار سفر کرده بیارید
- ۲ تا چشم جهان بین کنمش جای اقامت
فریاد که از شش جهتم راه بیستند
- ۳ آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت
امروز که در دست توام مرحمتی کن
- ۴ فردا که شدم^۲ خاک چه سود اشک ندامت
ای آنکه به تقریر و بیان دم زنی از عشق
- ۵ ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت
درویش مکن ناله ز شمشیر احبا
- ۶ کاین طایفه از کشته ستانند غرامت
در خرقه زن آتش که خم ابروی ساقی
- ۷ بر می‌شکند گوشه محراب امامت
حاشا که من از جور و جفای تو بنالم
- ۸ بیداد لطیفان همه لطفست و کرامت
کوتاه نکند^۳ بحث سر زلف تو حافظ
- ۹ پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت^۴



درد ما را نیست درمان الغیاث^۱

۱ هجر ما را نیست پایان الغیاث

دین و دل بردند و قصد جان کنند

۲ الغیاث از جور خوبان الغیاث

در بهای بوسه‌ای جانی طلب

۳ می‌کنند این دلستانان الغیاث

خون ما خوردند این کافردلان^۲

۴ ای مسلمانان چه درمان الغیاث

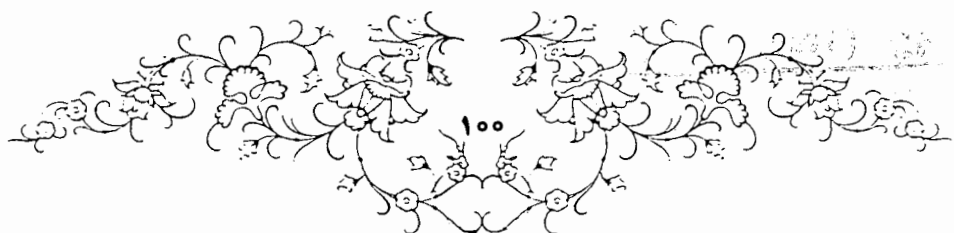
همچو حافظ روز و شب بی‌خویشتن

۵ گشته‌ام سوزان و گریان^۲ الغیاث

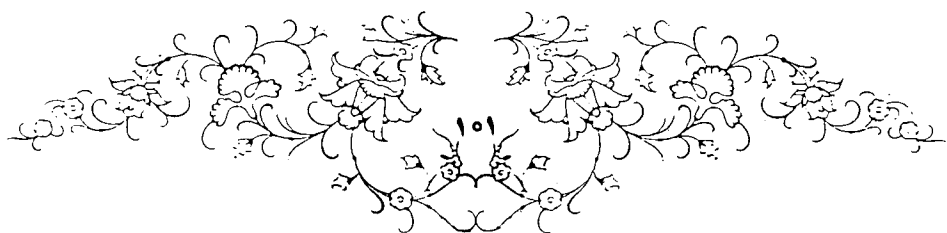


توئی که بر سر خوبان کشوری چون تاج

- ۱ سزد اگر همه دلبران دهندت باج
دو چشم شوخ تو بر هم زده ختا و حبش
- ۲ به چین زلف تو ماچین و هند داده خراج
بیاض روی تو روشن چو عارض رخ روز
- ۳ سواد زلف سیاه تو هست ظلمت داج
دهان شهید تو داده رواج آب خضر
- ۴ لب چو قند تو برد از نبات مصر رواج
ازین مرض به حقیقت شفا نخواهم یافت
- ۵ که از تو درد دل ای جان نمی رسد به علاج
چرا همی شکنی جان من ز سنگ دلی
- ۶ دل ضعیف که باشد به نازکی چو زجاج
لب تو خضر و دهان تو آب حیوانست
- ۷ قد تو سرو و میان موی و بر به هیأت عاج
فتاد در دل حافظ هوای چون تو شهبی
- ۸ کمینه ذره خاک در تو بودی کاج^۱

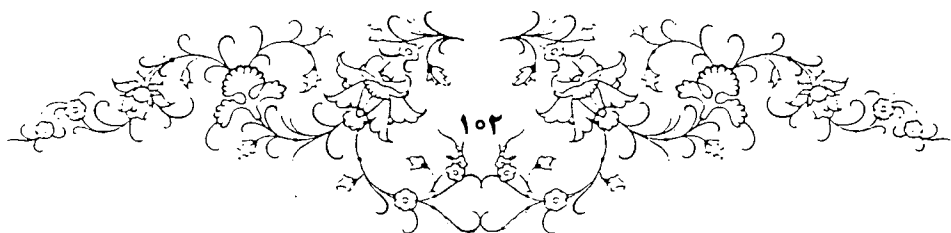


- اگر به مذهب تو خون عاشق است مباح
- ۱ صلاح ما همه آنست کان تراست صلاح
سواد زلف سیاه تو جاعل الظلمات
 - ۲ بیاض روی چو ماه تو فالق الاصباح
ز چین زلف کمندت کسی نیافت خلاص
 - ۳ از آن کمانچه ابرو و تیر چشم نجات
ز دیده ام شده يك چشمه در کنار روان
 - ۴ که آشنا نکند در میان آن ملاح
لب چو آب حیات تو هست قوت جان
 - ۵ وجود خاکی ما را ازوست ذکر رواح
بداد لعل لبّت بوسه ای به صد زاری
 - ۶ گرفت کام دلم زو به صد هزار الحاح
دعای جان تو ورد زبان مشتاقان
 - ۷ همیشه تا که بود متصل مسا و صباح
صلاح و توبه و تقوی ز ما مجو حافظ
 - ۸ ز رند و عاشق و مجنون کسی نیافت صلاح^۱



دل من در هوای روی فرخ

- ۱ بود^۱ آشفته همچون موی فرخ
بجز هندوی زلفش هیچکس نیست
- ۲ که برخوردار شد از روی^۲ فرخ
سیاهی نیکبخت^۲ است آنکه دایم
- ۳ بود همراه و همزانوی فرخ
شود چون بید لرزان سرو بستان
- ۴ اگر بیند قد دلجوی فرخ
بده ساقی شراب ارغوانی
- ۵ به یاد نرگس جادوی فرخ
دوتا شد قامت هم چون کمانی
- ۶ ز غم پیوسته چون ابروی فرخ
نسیم مشک تاتاری خجل کرد
- ۷ شمیم زلف عنبر بوی^۴ فرخ
اگر میل دل هرکس بجایی است
- ۸ بود میل دل من سوی^۵ فرخ
غلام همت آنم^۶ که باشد
- ۹ چو حافظ چاکر و هندوی^۷ فرخ



آنان^۱ که خاک را به نظر کیمیا کنند

۱ آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

دردم نهفته به ز طبیبان مدعی

۲ باشد که از خزانه غییش^۲ دوا کنند

معشوق^۲ چون نقاب ز رخ بر نمی کشد^۴

۳ هر کس حکایتی بتصور چرا کنند

چون حسن عاقبت^۵ نه برندی و زاهدیست

۴ آن به که کار خود بعنایت رها کنند

بی معرفت مباش که در من یزید عشق^۶

۵ اهل نظر معامله با آشنا کنند

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب

۶ بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

پیراهنی که آید ازو بوی یوسفم

۷ ترسم برادران غیورش قبا کنند

حالی درون پرده^۷ بسی فتنه می رود

۸ تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند

گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار

۹ صاحب دلان حکایت دل خوش ادا کنند

بگذر ز کسوی میکده^۸ تا زمره^۹ حضور

۱۰ اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند

پنهان ز حاسدان بنخودم خوان که منعمان

۱۱ خیر نهان برای رضای خدا کنند

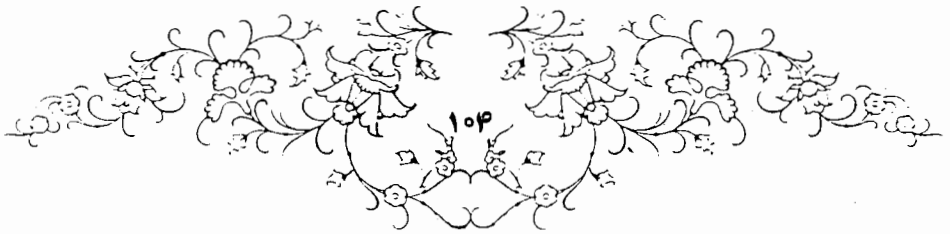
حافظ دوام وصل^۹ میسر نمیشود

۱۲ شاهان کم التفات به حال گداکنند^{۱۰}



آن کس که به دست جام دارد

- | | |
|---|---|
| ۱ | سلطانی جم مدام دارد
آبی که خضر حیات ازو یافت ^۱ |
| ۲ | در میکده جو که جام دارد
سر رشته جان به جام بگذار |
| ۳ | کاین رشته ازو نظام دارد
ما و می و زاهدان و تقوی |
| ۴ | تا یار سر کدام دارد
بیرون ز لب تو ساقیا نیست |
| ۵ | در دور کسی که کام دارد
نرگس همه شیوه‌های مستی |
| ۶ | از چشم خوست به وام ^۲ دارد
ذکر رخ و زلف تو دلم را |
| ۷ | وردیست که صبح و شام دارد
بر سینه ریش دردمندان |
| ۸ | لعلت نمک ^۲ تمام دارد
در چاه رنخ ^۴ چو حافظ ای جان |
| ۹ | حسن تو دو صد غلام دارد |



آنکه از سنبل او غالیه تابی دارد

۱ باز با دلشدگان ناز و عتابی دارد

از سر کشته خود میگذرد همچون باد

۲ چه توان کرد که عمرست و شتابی دارد

ماه خورشیدنمایش ز پس پرده زلف^۱

۳ آفتابییست که در پیش سحابی دارد

آب حیوان اگر آنست که^۲ دارد لب دوست

۴ روشن است اینکه خضر^۲ بهره سراپی دارد^۴

چشم من کرد به هر گوشه روان سیل سرشک

۵ تا سہی سرو ترا تازه به آبی دارد^۵

غمزه شوخ تو خونم به خطا میریزد^۶

۶ فرصتش باد که خوش فکر صوابی^۲ دارد

چشم مخمور تو دارد ز دلم قصد جگر

۷ ترک مست است مگر^۸ میل کبابی دارد

جان بیمار مرا نیست ز تو روی سؤال

۸ ای خوش آن خسته که از دوست جوابی دارد

کسی کند سوی دل خسته حافظ نظری

۹ چشم مست^۹ که به هر گوشه خرابی^{۱۰} دارد



آن که رخسار ترا رنگ گل و نسرين^۱ داد

۱ صبر و آرام تواند به من مسکين داد

وانکه گيسوی^۲ ترا رسم تطاول آموخت

۲ هم تواند کرمش داد من غمگين داد

من همان روز ز فرهاد طمع بپریدم

۳ که عنان دل شیدا به لب شیرين^۳ داد

گنج زر گر^۴ نبود گنج قناعت باقیست

۴ آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد

خوش عروسیست جهان از ره صورت لیکن

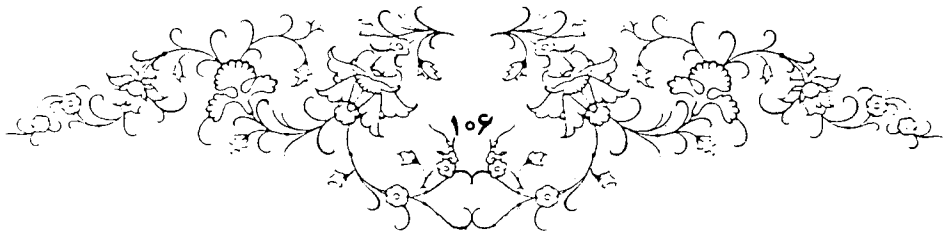
۵ هرکه پیوست بدو^۵ عمر خودش کاوین داد

بعد از این دست من و دامن سرو و لبجوی^۶

۶ خاصه اکنون که صبا مژده^۶ فروردین داد

در کف غصه دوران دل حافظ خون شد

۷ از فراق^۷ رخت ای خواجه قوام الدین، داد^۷



آن کیست کز روی کرم، با من وفاداری^۱ کند

۱ برجای بدکاری چومن، يك دم نکوکاری کند

اول به بانگ نای و نسی، آرد به دل پیغام وی

۲ وانگه به يك پیمانه می، با من وفاداری کند

دلبر که جان فرسود ازو، کام دلم نگشود ازو^۲

۳ نومید نتوان بود ازو، باشد که دلداری کند

گفتم گره نگشوده ام، زان طره تا من بوده ام

۴ گفتا منش فرموده ام، تا با تو طراری کند

پشمینه پوش تنگ خو^۳، از عشق نشنیدست بو

۵ از مستیش رمزی بگو^۴، تا ترك هشیاری کند

چون من گدایی^۵ بی نشان، مشکل بود یاری چنان^۶

۶ سلطان کجا عیش نهان، با رند بازاری کند

زان طره^۷ پر پیچ و خم، سهل است اگر بینم ستم^۲

۷ از بند و زنجیرش چه غم، هر کس که عیاری کند

شد لشکر غم بی عدد، وز بخت^۸ می خواهم مدد

۸ تا فخر دین عبدالصمد^۹، باشد که غمخواری کند

با چشم پر نیرنگ او، حافظ مکن آهنگ او

۹ کان چشم مست شنگ او^{۱۰}، بسیار مکاری کند^{۱۱}



آن یار کزو خانه ما جای پری بود

- ۱ سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود
دل گفت فروکش کنم این شهر ببویش^۱
- ۲ بیچاره ندانست که یارش سفری بود
منظور خردمند من^۲ آن ماه که او را
- ۳ با حسن ادب^۳ شیوه^۳ صاحب نظری بود
از چنگک منش اختر بدمهر بدر برد^۴
- ۴ آری چکنم دولت دور قمری بود
عذری بنه ای دل که تو درویشی و او را
- ۵ در مملکت حسن سر تاجوری بود^۵
تنها نه ز راز دل ما پرده^۶ برافتاد
- ۶ تا بود فلک شیوه^۷ او پرده دری بود
اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت^۲
- ۷ باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود
خوش بود لب آب و گل و سبزه ولیکن^۸
- ۸ افسوس که آن گنج روان رهگذری بود^۹
خود را بکشد بلبل^{۱۰} ازین رشک که گل را
- ۹ با باد صبا وقت سحر جلوه گری بود

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و درس سحری^{۱۱} بود

۱۰



ابر آذاری برآمد^۱ باد نوروزی وزید

- ۱ وجه می میخوام و مطرب که میگوید رسید
شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه ام^۲
- ۲ بار عشق و مفلسی را هر دو می باید کشید^۳
قحط وجود است آبروی خود نمی باید فروخت
- ۳ باده و گل از بهای خرقه می باید خرید
گوئیا خواهد گشود از دولتم کاری که دوش
- ۴ من همی کردم دعا و صبح صادق می دمید
با لبی و صد هزاران خنده آمد گل بیاع^۴
- ۵ از کریمی^۵ گوئیا در گوشه ای بوئی شنید
دامنی گر چاک شد در عالم رندی چه باک
- ۶ جامه ای در نیکنامی نیز می باید درید^۶
این لطایف^۷ کز لب لعل تو من گفتم که گفت
- ۷ وان^۸ تطاول کز سر زلف تو من دیدم که دید
تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد^۹
- ۸ این قدر دانم که از شعر ترش خون می چکید
عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق
- ۹ گوشه گیران را ز آسایش طمع باید برید



از دیده خون دل همه بر روی ما رود

۱ بر روی ما ز دیده نبینی چها رود^۱

ما در درون سینه هوائی نهفته‌ایم

۲ بر باد اگر رود دل ما زان هوا رود

برخاک راه یار^۲ نهادیم روی خویش

۳ بر روی ما رواست اگر آشنا رود

سیلیست آب دیده و بر هر که بگذرد^۳

۴ گر خود دلش^۴ ز سنگ بود هم زجا رود

ما را به آب دیده شب^۵ و روز ما جراست

۵ زان رهگذر^۶ که بر سر کویش چرا^۷ رود

خورشید خاوری کند از رشک جامه چاک

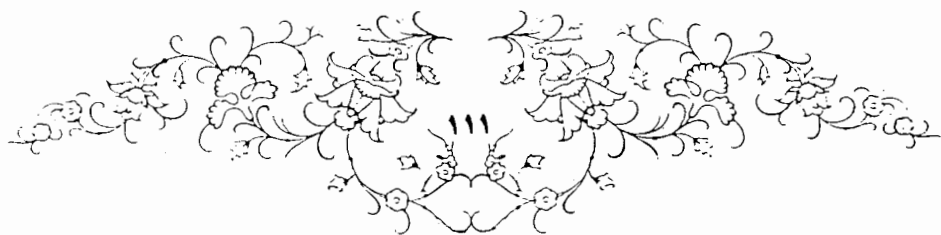
۶ گر ماه مهر پرور من^۸ در قبا رود

حافظ به کوی میکده دایم به صدق دل

۷ چون صوفیان صومعه دار از صفا رود^۹

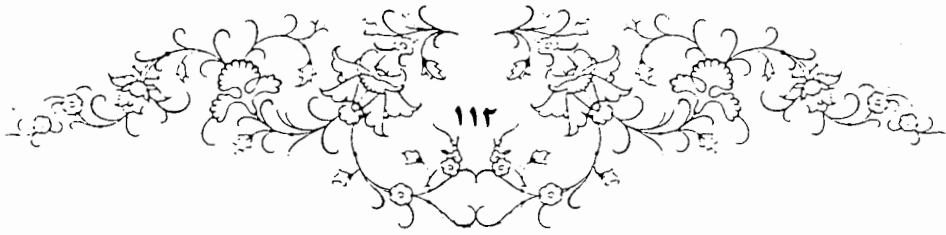


- از سر کوی تو هر کو بمالمت^۱ برود
- ۱ نرود کارش و آخر به خجالت^۲ برود
سالک از نور هدایت طلبد راه^۳ به دوست
- ۲ که بجائی نرسد گر به ضلالت برود^۴
کام خود آخر عمر^۵ از می و معشوق بگیر^۶
- ۳ حیف اوقات که یکسر به بطالت برود
ای دلیل دل گم^۷ گشته خدا را مددی
- ۴ که غریب از نبرد ره به دلالت^۸ برود
حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت^۹ است
- ۵ کس ندانست که آخر به چه حالت برود
کاروانی که بود بدرقه اش حفظ خدای^{۱۰}
- ۶ به تجمل بنشینند به جلالت برود
حافظ از چشمه حکمت به کف آور جامی^{۱۱}
- ۷ بو که از لوح دلت نقش جهالت برود

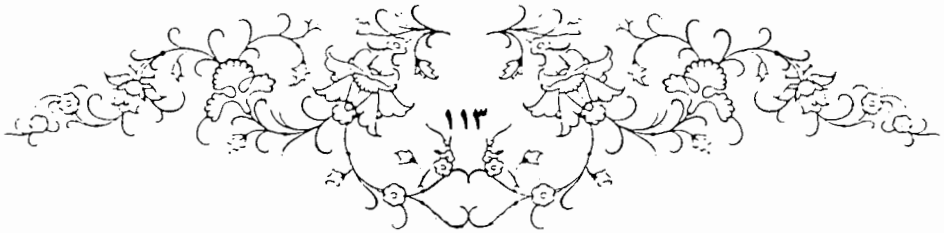


اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید

- ۱ عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید
- دارم امید برین اشک چو باران که دگر^۱
- ۲ برق دولت که برفت از نظرم باز آید
- گر نثار قدم یار گرامی نکنم
- ۳ گوهر جان^۲ به چه کار دگرم باز آید
- آنکه تاج سر من خاک کف پایش بود
- ۴ از خدا می طلبم تا به سرم^۳ باز آید
- کوس نودولتی از بام سعادت بزنم
- ۵ گر ببینم که مه نوسفرم باز آید^۴
- خواهم اندر عقبش رفت و به یاران عزیز^۵
- ۶ شخصم ار باز نیاید خبرم باز آید
- مانعش غلغل چنگک است^۶ و شکر خواب صبح
- ۷ ورنه گر بشنود آه سحرم باز آید
- آرزومند رخ شاه چو ماهم حافظ
- ۸ همتی تا به سلامت ز درم باز آید^۷



- اگر به بادهٔ مشکین دلم کشد^۱ شاید
- ۱ که بوی خیر ز زهد ریا نمی‌آید
- جهانیان همه گو منع من کنید از عشق^۲
- ۲ من آن کنم که خداوندگار فرماید
- طمع ز فیض کرامت مبر که خلق کریم
- ۳ گنه ببخشد و بر عاشقان ببخشاید
- مقیم حلقه ذکر است دل بدان امید^۳
- ۴ که حلقه‌ای ز سر زلف یار بگشاید
- ترا که حسن خداداده هست و حجلهٔ بخت
- ۵ چه حاجت است که مشاطه‌ات بیاراید
- چمن خوش است و هوا دلکش است و می بی‌غش
- ۶ کنون به جز دل خوش هیچ در نمی‌باید
- جمیله‌ایست عروس جهان ولی هشدار
- ۷ که این مخدره در عقد کس نمی‌پاید^۴
- به لابه گفتمش ای ماه‌رخ چه باشد اگر
- ۸ به یک شکر ز تو دلخسته‌ای بیاساید^۵
- به خنده گفت که حافظ خدای را میسند
- ۹ که بوسهٔ تنورخ ماه را بیالاید



اگر روم ز پی‌اش فتنه‌ها برانگیزد

- ۱ و ر از طلب بنشینم به کینه برخیزد
وگر به رهگذری يك دم از هواداری^۱
- ۲ چو گرد در پی‌اش افتم چو باد بگریزد
وگر کنم طلب نیم^۲ بوسه صد افسوس
- ۳ ز حقهٔ دهندش چون شکر فرو ریزد
من آن فریب که^۳ در نرگس تو می بینم^۴
- ۴ بس آبروی که با خاک ره برآمیند
فراز و شیب^۵ بیابان عشق دام بلاست
- ۵ کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد^۶
تو عمر خواه و صبوری^۷ که چرخ شعبده باز
- ۶ هزار بازی ازین طرفه تر برانگیزد
بر آستانهٔ تسلیم سر بنه حافظ
- ۷ که گر ستیزه کنی^۸ روزگار بستیزد



اگر نه باده غم دل ز یاد ما ببرد

۱ نهیب حادثه بنیاد ما ز جا ببرد^۱

اگر نه^۲ عقل به مستی فرو کشد لنگر

۲ چگونه کشتی ازین ورطه^۲ بلا ببرد^۲

فغان که با همه کس غائبانه باخت فلک

۳ کسی نبود که دستی^۴ ازین دغا ببرد

گذار بر ظلماتست خضر راهی کو^۵

۴ مباد کاتش محرومی^۶ آب ما ببرد

دل ضعیفم از آن می کشد به طرف چمن^۷

۵ که جان ز مرگت به بیماری صبا ببرد^۸

طیب عشق منم باده خور که^۹ این معجون

۶ فراغت آرد و اندیشه^{۱۰} خطا ببرد

بسوخت حافظ و کس حال او به یار نگفت

۷ مگر نسیم پیامی خدای را ببرد



ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند

۱ مشتاقم از برای خدا يك^۱ شکر بخند

خواهی که بر نخیزدت از دیده رود خون^۲

۲ دل در وفای صحبت^۲ رود کسان میند

طوبی ز قامت تو نیارد که دم زند

۳ زین قصه بگذرم که سخن می شود بلند^۴

گر طیره می نمایی^۵ و گر طعنه میزنی

۴ ما نیستیم معتقد مرد خود پسند^۶

ز آشفته گی حال من آگاه کسی شود

۵ آنرا که دل نگشت گرفتار این کمند^۷

بازار شوق گرم شد آن سرو قد کجاست^۸

۶ تا جان خود بر آتش^۹ رویش کنم سپند

حافظ چو ترك غمزه ترکان نمیکنی^{۱۰}

۷ دانی کجاست جای تو خوارزم یا خجند^{۱۱}



باشد ای دل که در میکرده‌ها بگشایند

۱ گره از کار فرو بسته ما بگشایند

اگر از بهر دل زاهد خود بین بستند

۲ دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند

به صفای دل رندان صبحی زدگان^۲

۳ بس در بسته به مفتاح دعا بگشایند

نامهٔ تعزیت دختر رز بنویسید

۴ تا حریفان همه خون از مژه‌ها بگشایند^۲

گیسوی چنگک ببرید به مرگ می ناب

۵ تا همه مغیجگان زلف دوتا بگشایند^۴

در میخانه بستند خدا یا مپسند

۶ که در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند

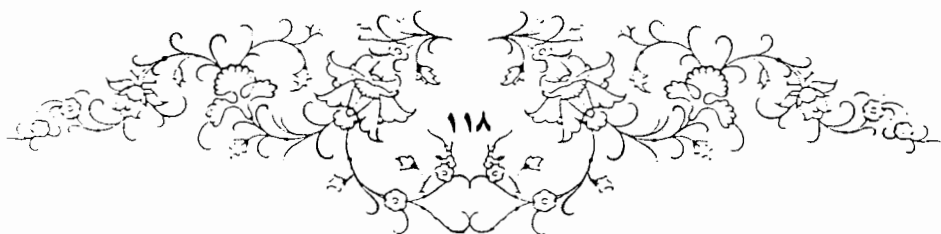
حافظ این خرقة که دازی تو بینی فردا^۵

۷ که چه زنار ز زیرش به جفا بگشایند^۶



- بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایبان دارد
- ۱ بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد^۱
- غبار خط پوشانید خورشید رخس یارب
- ۲ بقای جاودانش ده^۲ که حسن جاودان دارد
- چو عاشق می شدم گفتم که بر دم گوهر مقصود
- ۳ ندانستم که این دریا چه موج خون فشان^۳ دارد
- ز چشمت جان نشاید برد کز هر سو که می بینم^۴
- ۴ کمین از گوشه ای کرده است و تیر اندر کمان دارد
- ز سرو قد دلجویت^۵ مکن محروم چشم را
- ۵ بدین سرچشمه اش بنشان^۶ که خوش آبی روان^۷ دارد
- به فترک ار همی بندی خدا را زود صیدم کن^۸
- ۶ که آفت هاست در تأخیر و طالب را زیان دارد
- چو دام طره افشانند ز گرد خاطر عشاق
- ۷ به غماز صبا گوید که راز ما نهان دارد
- چو در رویت بخندد گل، مشو در دامش ای بلبل
- ۸ که بر گل اعتمادی نیست و حسن^۹ جهان دارد
- ز خوف هجرم ایمن^{۱۰} کن اگر امید آن داری
- ۹ که از شر بدانندیشان خدایت در امان دارد

- بیفشان جرعه‌ای برخاک و حال اهل شوکت بین^{۱۱}
- ۱۰ که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد
خدا را داد من بستان ازو ای شهنهٔ مجلس
- ۱۱ که می با دیگری خوردست وبامن سرگران دارد^{۱۲}
چه عذر بخت خود گویم^{۱۳} که آن عیار شهر آشوب^{۱۴}
- ۱۲ به تلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد^{۱۵}



بخت از دهان دوست نشانم نمیدهد

۱ دولت خبر ز راز نهانم نمیدهد

از بهر بوسه‌ای ز لبش جان همی‌دهم

۲ اینم نمیستانند^۱ و آنم نمیدهد

مردم ز اشتیاق و در این پرده^۲ راه نیست

۳ یا هست و پرده‌دار نشانم نمیدهد

زلفش کشید باد صبا^۳ چرخ سفله بین

۴ کانجا مجال باد وزانم نمیدهد

چندانکه بر کناره چو پرگار میروم^۴

۵ دوران چو نقطه ره به میانم نمیدهد

شکر به صبر دست دهد عاقبت ولی

۶ بدعهدی زمانه زمانم نمیدهد^۵

گفتم روم به خواب و ببینم جمال دوست^۶

۷ حافظ ز آه و ناله امانم نمیدهد



- بر سر آنم که گر ز دست برآید
- ۱ دست به کاری زنم که غصه سرآید
منظر دل نیست جای صحبت اصداد^۱
- ۲ دیو چو بیرون رود فرشته درآید
صحبت حکام ظلمت شب یلداست
- ۳ نور ز خورشید خواه^۲ بو که برآید
بر در ارباب بیمروت دنیا
- ۴ چند نشینی که خواجه کی بدرآید
ترك گدایی مکن که گنج بیابی
- ۵ از نظر رهروی که در گذر آید
صالح و طالح متاع خویش نمودند
- ۶ تا که قبول افتد و چه^۳ در نظر آید
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر
- ۷ باغ شود سبز و شاخ گل ببرآید^۴
غفلت حافظ درین سراچه عجب نیست^۵
- ۸ هر که به میخانه رفت بیخبر آید



برید باد صبا دوشم^۱ آگهی آورد

۱ که روز محنت و غم رو به کوتاهی آورد

به مطربان صبوحی دهیم جامهٔ چاک^۲

۲ به این نوید^۲ که باد سحرگهی آورد

همی رویم به شیراز بسا عنایت دوست^۴

۳ زهی رفیق^۵ که بختم به همرهی آورد

بیا بیا که تو حور بهشت را رضوان^۶

۴ بدین جهان ز برای دل رهی آورد

به جبر خاطر ما^۷ کوش کاین کلاه نمد

۵ بسا شکست که بر افسر شهبی آورد^۸

چه ناله‌ها که رسید از دلم به خرگه ماه^۹

۶ چو یاد عارض آن ماه خرگهی آورد

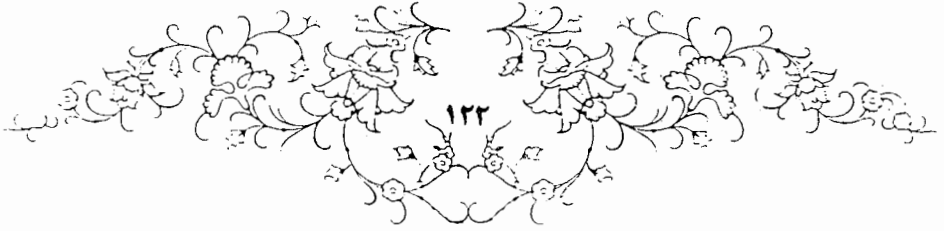
رساند رایت منصور برفلك حافظ

۷ که التجا به جناب^{۱۰} شهنشی آورد



بلبلی خون جگر خورد و گلی حاصل کرد

- ۱ باد غیرت به صدش خار^۱ پریشان دل کرد
طوطی را به خیال شکری دلخوش بود
- ۲ ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد
قرة العین من آن میوه دل یادش باد
- ۳ که خود آسان بشد^۲ و کار مرا مشکل کرد
ساربان بار من افتاد خدا را مددی^۳
- ۴ که امید کرمم همره این محمل کرد
روی خاکی و نم چشم مرا^۴ خوار مدار
- ۵ چرخ فیروزه^۵ طربخانه ازین کهگل کرد
آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ^۶
- ۶ در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد
نزدی شاه رخ و فوت شد امکان حافظ
- ۷ چکنم بازی ایام^۷ مرا غافل کرده^۸



بنفشه دوش به گل گفت و خوش نشانی داد

۱ که تاب من به جهان طره فلانی داد

دلیم خزینۀ اسرار^۱ بود و دست قضا

۲ درش بیست و کلیدش به دلستانی داد

شکسته وار به درگاهت آمدم که طبیب

۳ به مومیائی لطف توام نشانی داد

گذشت بر من مسکین و بارقییان گفت

۴ دریغ عاشق^۲ مسکین من چه جانی داد

تنش درست و دلش شاد بساد از دولت^۲

۵ که دست دادش و یاری ناتوانی داد^۴

برو معالجت خود کن ای نصیحت گو^۵

۶ شراب و شاهد شیرین^۶ کرا زیانی داد



- به آب روشن می عارفی طهارت کرد
- ۱ علی الصباح که میخانه را زیارت کرد^۱
همین که ساغر زرین خور نهمان گردید^۲
 - ۲ هلال ابروی ساقی به می اشارت کرد^۳
خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد^۴
 - ۳ به آب دیده و خون جگر طهارت کرد
امام خواجه که بودش سرنماز دراز
 - ۴ بخون دختر رز خرقه را قصارت کرد
دلم ز حلقه زلفش به جان خرید آشوب
 - ۵ چه سود دید ندانم که این تجارت کرد
اگر امام جماعت طلب کند امروز
 - ۶ خبر دهید که حافظ بمی طهارت کرده^۵



به حسن خلق و وفا کس^۱ به یار ما نرسد

۱ ترا درین سخن انکار کار ما نرسد

اگرچه حسن فروشان به جلوه آمده اند

۲ کسی به حسن و ملاحظت^۲ به یار ما نرسد

به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز

۳ به یار یک جهت حق گزار ما نرسد

هزار نقد به بازار کاینات آرند

۴ یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد

هزار نقش بر آید^۳ ز کلک صنع و یکی^۴

۵ به دلپذیری نقش^۵ نگار ما نرسد

دریغ قافلۀ امن کانچنان رفتند^۶

۶ که گردشان به هوای دیار ما نرسد

دلا ز طعن حسودان^۷ مرنج و واثق باش

۷ که بد به خاطر امیدوار ما نرسد

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را

۸ غبار خاطری از رهگذار ما نرسد

بسوخت حافظ و ترسم که شرح غصۀ او^۸

۹ به سمع پادشه کامگار ما نرسد



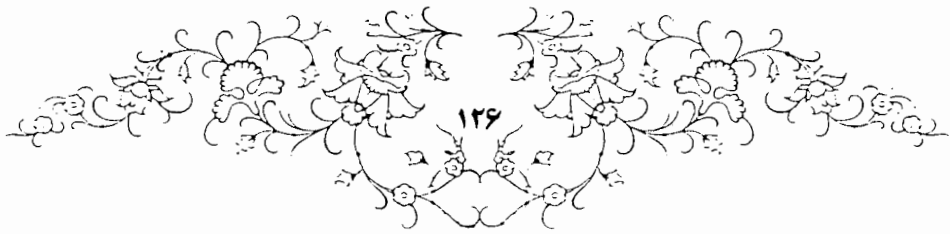
- به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد
- ۱ که خاک میکده کحل بصر توانی کرد^۱
 - مباش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر^۲
 - ۲ به این ترانه^۳ غم از دل بدر توانی کرد
 - گل مراد تو آنکه^۴ نقاب بگشاید
 - ۳ که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
 - به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی
 - ۴ که سودها کنی ار این سفر توانی کرد
 - بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور
 - ۵ به فیض بخشی اهل نظر^۵ توانی کرد^۶
 - جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
 - ۶ غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
 - تو کز سرای طبیعت نیروی بیرون
 - ۷ کجا به کوی طریقت^۷ گذر توانی کرد
 - گدایی در میخانه طرفه اکسیر است
 - ۸ گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد
 - دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی^۸
 - ۹ چو شمع خنده زنان ترك سر توانی کرد

ولی تو تا لب معشوق و جام می خواهی

۱۰ طمع مدار که کاری دگر^۹ توانی کرد

گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ

۱۱ به شاهراه حقیقت^{۱۰} سفر توانی کرد



- به کوی میکده یارب سحر چه مشغله بود
- ۱ که جوش شاهد و ساقی و شمع و مشعله بود
حدیث عشق که از حرف و صوت مستغنی است
- ۲ به نالهٔ دف و نی در خروش و غلغله بود^۱
سباحی که در آن مجلس جنون^۲ میرفت
- ۳ و رای مدرسه و قیل و قال مسئله بود^۲
دل از کرشمهٔ ساقی به شکر بود ولی
- ۴ ز نامساعدی بختش اندکی گله بود
قیاس کردم و آن چشم جادوانهٔ مست^۴
- ۵ هزار ساحر چون سامریش در گله بود
بگفتمش به لبم بوسه‌ای حواله^۵ کن
- ۶ به خنده گفت کلمات با من این معامله بود
ز اخترم نظری سعد^۶ در رهست که دوش
- ۷ میان ماه و رخ^۷ یار من مقابله بود
دهان یار که درمان درد حافظ داشت
- ۸ فغان که وقت مروت چه تنگ حوصله بود



بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید

- ۱ از یار آشنا نفس آشنا شنید
- اینش سزا نبود دل حقگزار من
- ۲ کز غمگسار خود سخن ناسزا شنید
- یارب کجاست محرم رازی که يك زمان
- ۳ دل شرح آن دهد که چه دید و چمها شنید^۲
- ای شاه حسن چشم به حال گدا فکن^۳
- ۴ کاین گوش بس حکایت شاه و گدا شنید
- خوش میکنم به بادۀ مشکین^۴ مشام جان
- ۵ کز دلق پیوش صومعه بوی ریا شنید
- ما باده زیر خرقه نه امروز میکشیم
- ۶ صدبار پیر میکده این ماجرا شنید
- ما می به بانگ چنگ نه امروز می خوریم
- ۷ بس دور شد که گنبد چرخ این صدا شنید
- سر خدا که عارف سالك به کس نگفت^۵
- ۸ در حیرتم که باده فروش از کجا شنید
- ساقی بیا که عشق ندا می کند بلند
- ۹ کان کس که گفت قصه ما، هم ز ما شنید

- محروم اگر شدم ز سر کوی او^۶ چه شد
- از گلشن زمانه که بوی وفا شنید ۱۰
- پند حکیم عین صوابست و محض خیر^۷
- فرخنده بخت آنکه^۸ به سمع^۹ رضا شنید ۱۱
- حافظ. وظیفه^{۱۰} تو دعا گفتن است و بس
- در بند آن مباش که نشنید یا شنید^{۱۱} ۱۲



بیا که ترك فلك خوان روزه غارت کرد

۱ هلال عید به دور قدح اشارت کرد

ثواب روزه و حج قبول آن کس برد

۲ که خاک میکده عشق را زیارت کرد

مقام اصلی ما گوشه خراباتست

۳ خدای خیر دهاد آنکه این عمارت کرد

نماز در خم آن ابروان محرابی

۴ کسی کند که به خون جگر طهارت کرد^۱

بمهای باده چون لعل چیست^۲ جوهر عقل

۵ بیا که سود کسی برد^۳ کاین تجارت کرد

فغان که نرگس مخمور شیخ^۴ شهر امروز

۶ نظر به دردکشان از سر حقارت کرده^۵

بروی یار نظر کن ز دیده منت دار

۷ که کار دیده نظر از سر بصارت کرد

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ

۸ اگرچه صنعت بسیار در عبارت کرد



- بیا که رایت منصور^۱ پادشاه رسید
- ۱ نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت
- ۲ کمال عدل به فریاد دادخواه رسید
سپهر دور خوش اکنون زند* که ماه آمد
- ۳ جهمان به کام دل اکنون رسد^۱ که شاه رسید
ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن
- ۴ قوافل دل و دانش که مرد راه^۲ رسید
عزیز مصر به رگم^۳ برادران غیور
- ۵ ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید^۴
کجاست صوفی دجال کیش ملحد شکل^۵
- ۶ بگو بسوز که مهدی دین پناه ز رسید
صبا بگو که چها بر سرم^۶ درین غم عشق
- ۷ ز آتش دل سوزان و دود آه^۷ رسید
ز شوق روی تو شاها بدین اسیر فراق
- ۸ همان رسید کز آتش به روی گاه^۸ رسید
مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول
- ۹ ز ورد نیم شب و^۹ درس صبحگاه رسید



پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد

۱ و آن راز که در^۱ دل بنهفتم بدر افتاد

از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر

۲ ای دیده نگه کن که به دام که در افتاد

دردا که از آن آهوی مشکین^۲ سیه چشم

۳ چون نافه بسی خون دلم در جگر افتاد

از ره گذر خاک سر کوی شما بود

۴ هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

مژگان تو تا تیغ جهانگیر بر آورد

۵ بس کشته دل زنده^۲ که بریکدگر افتاد

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات

۶ با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد

گر جان بدهد سنگ سیه^۴ لعل نگرود

۷ با طینت اصلی چه کند بدگهر افتاد

حافظ که سر زلف بتان دستکشش بوده

۸ بس طرفه حریفی است^۶ کش اکنون به سر افتاد



پیش ازینت بیش ازین اندیشه عشاق^۱ بود

۱ مهرورزی تو با ما شمره آفاق بود^۲

یاد باد آن صحبت شبها که با نوشین لبان^۳

۲ بحث سر عشق و ذکر حلقه عشاق بود^۴

حسن مهرویان مجلس گرچه دل میبرد و دین

۳ عشق ما با لطف طبع^۵ و خوبی اخلاق بود

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد

۴ دوستی و مهر بریک عهد و یک میثاق بود

پیش ازین کاین سقف سبز و طاق مینا برکشند^۶

۵ منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

سایه معشوق اگر افتاد برعاشق چه شد^۷

۶ ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار

۷ دستم اندر ساعد ساقی^۸ سیمین ساق بود

در شب قدر ار صبوحی کرده ام عییم مکن

۸ سرخوش آمد یار و جامی برکنار طاق بود

بر در شاهی گدایی^۹ نکته ای در کار کرد

۹ گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود^۱

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد

دفت‌ر نسرین و گل را زینت اوراق بود

۱۰



تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود

- ۱ سر ما خاک ره^۱ پیر مغان خواهد بود
حلقه پیر مغان از ازلم در گوش است
- ۲ بر همانیم که بودیم^۲ و همان خواهد بود
برسر تربت ما چون گذری همت خواه
- ۳ که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو
- ۴ راز این پرده نهانست و نهان خواهد بود
ترك عاشق کش من مست برون رفت امروز^۳
- ۵ تا دگر خون که از دیده روان خواهد بود
چشم آن شب^۴ که ز شوق تو نهد سر به لحد
- ۶ تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود
بخت حافظ گر ازین دست مدد خواهد داد^۵
- ۷ زلف معشوقه^۶ به دست دگران خواهد بود



ترسم که اشك بر غم ما^۱ پرده در شود

۱ وین راز سر به مهر به عالم سمر شود

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر

۲ آری شود ولیك* به خون جگر شود

از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان

۳ باشد کزین میانه^۲ یکی کارگر شود

خواهم شدن به میکده گسریان و دادخواه

۴ کز دست غم خلاص من آنجا^۳ مگر شود

ای جان حدیث ما بر دلدار بازگوی^۴

۵ لیکن چنان مگو^۵ که صبا را خبر شود

در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب

۶ یارب مباد آنکه گدا معتبر شود

از کیمیای مهر تو زر گشت روی من

۷ آری به یمن لطف شما خاک^۶ زر شود

بس نکته غیر حسن بیاید که تا کسی

۸ مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

این سرکشی که در سر سرو بلند تست

۹ کی با تو دست کوتاه ما در کمر شود^۷

حافظ چو نافه سر زلفش به دست تست
دم درکش ار نه بساد صبا را خیر شود^۸

۱۰



تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد

۱ وجود نازکت آزرده گزند مباد

سلامت همه آفاق در سلامت تست

۲ به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد

بدین چمن^۱ چو درآید خزان یغمایی^۲

۳ رهش به سرو سهری قامتت بلند مباد

در آن مقام^۲ که حسن تو جلوه آغازد

۴ مجال طعنه بدبین و بدپسند^۴ مباد

کمال صورت و معنی زامن و صحت^۵ تست

۵ که ظاهرت دژم و باطنت نژند مباد

هرآنکه روی چو ماهت به چشم بد بیند

۶ بر آتش تو به جز چشم او^۶ سپند مباد

شفا ز گفته شکرشان حافظ جوی

۷ که حاجتت به علاج گلاب و قند مباد



جان بی جمال جانان میل جهان ندارد

- ۱ و آن کس^۱ که این ندارد حقا که جان ندارد^۲
با هیچکس نشانی زان دلستان ندیدم^۳
- ۲ یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد
هر شب نمی درین ره صد بحر^۴ آتشین است
- ۳ دردا که این معما شرح و بیان ندارد
سر منزل فراغت^۵ نتوان ز دست دادن
- ۴ ای ساربان^۶ فروکش کاین ره کران ندارد
ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگانی
- ۵ بی دوست زندگانی ذوقی چنان ندارد
چنگ خمیده قامت می خواندت به عشرت
- ۶ بشنو که پند پیران^۷ هیچت زیان ندارد
ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز
- ۷ مستست و در حق او کس این گمان ندارد^۸
ایام گنج قارون کایام داد بر باد
- ۸ با غنچه باز گوئید تا زر^۹ نهان ندارد
گر خود رقیب شمع است اسرار ازو بیوشان
- ۹ کان شوخ سربریده بند زبان ندارد^{۱۰}

كس درجهان ندارد يك بنده همچو حافظ^{۱۱}

۱۰ زیرا که چون توشاهی کس درجهان ندارد



جمالت^۱ آفتاب هر نظر باد

- ۱ ز خوبی روی خوبت^۲ خوبتر باد
همای زلف شاهین شهپرت را^۳
- ۲ دل شاهان عالم زیر پر باد
کسی کو بسته زلفت^۴ نباشد
- ۳ چوزلفت^۵ درهم و زیر و زبر باد
دلی کاو عاشق رویت نگرده^۶
- ۴ همیشه غرقه^۷ در خون جگر باد
بتا چون غمزهات ناوک فشانده^۸
- ۵ دل مجروح من پیشش سپر^۹ باد
چو لعل شکرینت بوسه بخشد
- ۶ مذاق جان من زو پر شکر باد
مرا از تست هر دم تازه عشقی
- ۷ ترا هر ساعتی حسنی دگر باد
بیجان مشتاق روی تست حافظ
- ۸ ترا در حال مشتاقان نظر باد^{۱۰}



جهان بر ابروی عید از هلال و سمه کشید^۱

۱ هلال عید در ابروی یار باید دید

شکسته گشت چو پشت هلال قامت من

۲ کمان ابروی یارم چو و سمه باز کشید^۲

مگر نسیم خطت^۲ صبح در چمن بگذشت

۳ که گل به بوی تو برتن چو صبح^۴ جامه درید

نبود چنگ و رباب و نبید و عود که بوده

۴ گل وجود من آغشته گلاب و نبید^۶

بیا که با تو بگویم غم ملالت دل

۵ چرا که بی تو ندارم مجال گفت و شنید

بهای وصل تو گر جان بود خریدارم

۶ که جنس خوب مبصر به هر چه دید خرید

چو ماه روی تو در شام زلف می دیدم

۷ شبم به روی تو روشن چو روز می گردید

به لب رسید مرا جان و بر نیامد کار

۸ بسر رسید امید و طلب بسر نرسید

ز شوق روی تو حافظ نوشت حرفی چند

۹ بخوان ز نظمش^۲ و در گوش کن چو مروارید



چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید

۱ ز باغ عارض ساقی هزار لاله^۱ برآید

نسیم در سر گل بشکند کلاله^۲ سنبل

۲ چو از میان چمن^۲ بوی آن کلاله برآید

حکایت شب هجران نه آن شکایت حال است^۳

۳ که شمه‌ای ز بیانش بصد رساله برآید

ز گرد خوان نگون فلک طمع نتوان داشت^۴

۴ که بی ملالت صد غصه یک نواله برآید

گرت چو نوح نبی صبر هست درغم طوفان^۵

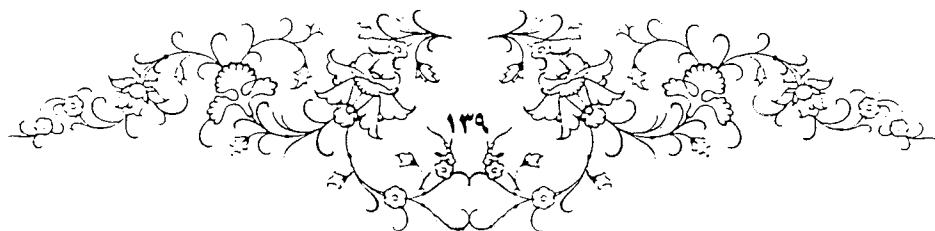
۵ بلا بگردد و کام هزار ساله برآید

به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود^۶

۶ خیال بود که این^۷ کار بی حواله برآید

نسیم وصل تو گر بگذرد^۸ به تربت حافظ

۷ ز خاک کالبدش صدهزار لاله برآید^۹



چو باد عزم سر کوی یار خواهم کرد

۱ نفس به بوی خوشش مشکبار خواهم کرد

هر آبروی که اندوختم ز دانش و دین

۲ نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد

به هرزه بی می و معشوق عمر میگذرد

۳ بطالتم بس^۱ از امروز کار خواهم کرد

صبا کجاست که این جان خون گرفته چو گل

۴ فدای نکمته گیسوی یار خواهم کرد

چو شمع صبحدم شد ز مهر او روشن^۲

۵ که عمر در سر این کار و بار خواهم کرد

به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت

۶ بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد

نفاق و زرق^۳ نبخشد صفای دل حافظ

۷ طریق رندی و عشق اختیار^۴ خواهم کرد



- چو دست در سر زلفش زخم به تاب رود
- ۱ ور آشتی طلبم با سر عتاب رود
چو ماه نوره نظارگان بیچاره^۱
- ۲ زند به گوشهٔ ابرو و^۲ در نقاب رود
شب شراب خرابم کند به بیداری
- ۳ وگر^۲ به روز شکایت کنم^۴ به خواب رود
طریق عشق پر آشوب و آفتست ای دل
- ۴ بیفتد آنکه درین راه با شتاب رود
حجاب را چو فتد باد نخوت اندر سر
- ۵ کلاه‌داریش اندر سر شراب رود
گدایی در جانان به سلطنت مفروش
- ۶ کسی ز سایهٔ این در به آفتاب رود؟
دلا چو پیر شدی حسن و نازکی مفروش
- ۷ که این معامله در عالم شیب رود^۵
سواد نامهٔ موی سیاه چون طی شد
- ۸ بیاض کم نشود گر^۶ صد انتخاب رود
حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز
- ۹ خوشا کسی که درین پرده بی حجاب^۷ رود^۸



چه مستی است ندانم که ره به ما آورد^۱

که بود ساقی و این^۲ باده از کجا آورد ۱

چه راه می زند این مطرب مقام شناس^۳

که در میان غزل قول آشنا آورد ۲

تو نیز باده به چنگ آزار و راه صحرا گیر

که مرغ نغمه سرا ساز خوش نوا آورد ۳

رسیدن گل و نسرين به خیر و خوبی باد

بنفشه شاد و گش آمد^۴ سمن صفا آورد ۴

صبا به خوش خبری^۵ هدهد سلیمانست

که مژده طرب از گلشن سبا آورد ۵

دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن

که باد صبح نسیم^۶ گره گشا آورد ۶

علاج ضعف دل من^۷ کرشمه ساقی است

بر آرز سر که طیب^۸ آمد و دوا آورد ۷

مسرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ

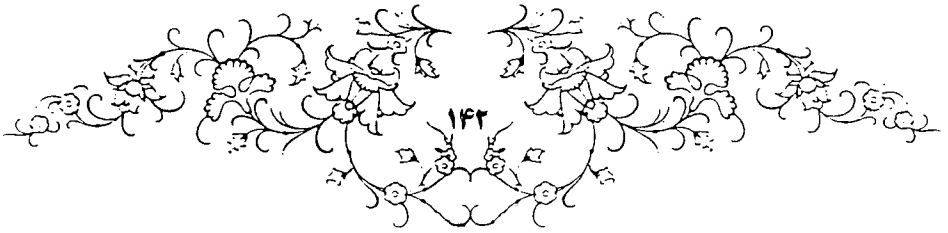
چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد^۹ ۸

به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم^{۱۰}

که حمله بر من درویش يك قبا آورد ۹

فلك غلامی حافظ کنون به طوع کند
که التجا به در دولت شما آورد

۱۰



حافظ خلوت‌نشین^۱ دوش به میخانه شد

از سر پیمان برفت با سر پیمانه شد ۱

شاهد عهد شباب^۲ آمده بودش بخواب

باز به پیرانه سر عاشق و دیوانه شد ۲

مغیچه‌ای می‌گذشت راهزن دین و دل

درپی آن^۳ آشنا از همه بیگانه شد ۳

صوفی مجنون^۴ که دی جام و قدح^۵ می‌شکست

دوش به يك جرعه^۶ می عاقل و فرزانه شد ۴

آتش رخسار گل خرمن بلبل بسوخت

چهره خندان شمع آفت پروانه شد ۵

گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت

قطره باران ما گوهر يك دانه شد ۶

نرگس ساقی بخواند آیت افسونگری

حلقه اوراد ما مجلس افسانه شد ۷

منزل حافظ کنون بزمگه پادشاست^۷

دل سوی دلدار رفت جان بر جانانه^۸ شد ۸



حسب حالی ننوشتیم^۱ و شد ایامی چند

- ۱ محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند
ما بدان مقصد عالی^۲ نتوانیم رسید
- ۲ هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند
چون می از خم به سبورفت* و گل افکند نقاب
- ۳ فرصت عیش نگهدار و بزن جامی چند
قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست
- ۴ بوسه ای چند برآمیز به دشنامی چند
زاهد از کوچۀ رندان^۲ سلامت بگذر
- ۵ تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند
ای گدایان خرابات خدا یار شماست
- ۶ چشم انعام مدارید ز انعامی چند
عیب می جمله چو گفתי هنرش نیز بگو^۴
- ۷ نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
پیر میخانه چه خوش گفت به دردی کش خویش
- ۸ که مگو حال دل سوخته با خامی چند
حافظ از شوق رخ مهر فروغ^۵ تو بسوخت
- ۹ کامگارا نظری کن سوی ناکامی چند^۶



حسن تو همیشه در فزون باد

رویت همه‌ساله لاله‌گون باد ۱

اندر سر من^۱ خیال عشقت

هر روز که هست^۲ در فزون باد ۲

قد همه دلبران عالم

در خدمت قامتت نگون باد^۳ ۳

هر سرو که در چمن برآید^۴

پیش الف قدت چو نون باد^۵ ۴

چشمی که نه فتنه^۶ تو باشد

از گوهر^۷ اشک غرق خون باد ۵

چشم تو ز بهر دلربایی^۸

در کردن سحر ذوفنون باد ۶

هرجا که دلی است در غم تو^۹

بی‌صبر و قرار و بی‌سکون باد ۷

هرکس که نباشدش سر هجر^{۱۰}

از حلقه^{۱۱} وصل تو برون باد ۸

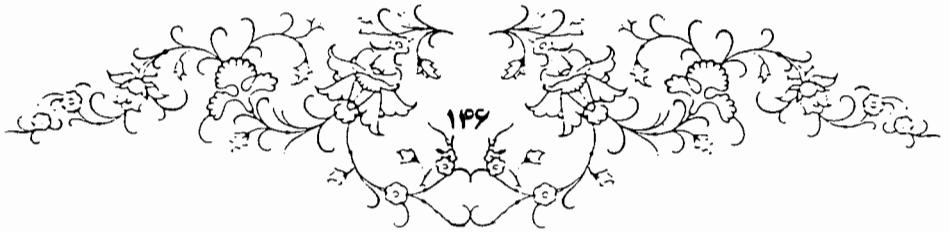
لعل تو که هست جان حافظ

دور از لب هر خسیس دون باد^{۱۱} ۹



خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود

- ۱ گر تو بیداد کنی شرط مروت نبود^۱
ما جفا از تو نبینیم و تو خود نپسندی^۲
- ۲ آنچه در مذهب اصحاب^۳ طریقت نبود
خیره آن دیده^۴ که آتش نبرد گریه عشق
- ۳ تیره آن دل که در او شمع محبت نبوده^۵
دولت از مرغ همایون طلب و سایه او
- ۴ زانکه با زاغ و زغن شمپیر دولت نبود^۶
گر من از میکده همت طلبم عیب مکن
- ۵ شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود
چون طهارت نبود^۷ کعبه و بتخانه یکی است
- ۶ نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود
حافظا علم و ادب ورز که در مجلس خاص^۸
- ۷ هرکرا نیست ادب لایق صحبت نبود



خوش آمد گل^۱ وزان خوشتر نباشد

۱ که در دستت به جز ساغر نباشد

زمان خوشدلی دریاب و دریاب

۲ که دایم در صدف گوهر نباشد

غنیمت دان و می خور در گلستان

۳ که گل تا هفته دیگر نباشد

ایا پر لعل کرده جام زرین^۲

۴ ببخشا بر کسی کش زر نباشد

بیا ای شیخ و در خمخانه^۳ ما

۵ شرابی خور که در کوثر نباشد

بشوی اوراق^۴ اگر همدرس مایی

۶ که علم عشق در دفتر نباشد

ز من بنیوش و دل در شاهدهی بند

۷ که حسنش بسته زیور نباشد

شرابی بی خمارم بخش یارب

۸ که با وی هیچ^۵ دردسر نباشد

کسی گیرد خطا برنظم حافظ

۹ که هیچش لطف در گوهر نباشد

من از جان بنده سلطان اویسم

اگر چه یادش از چاکر نباشد ۱۰

به تاج عالم آرایش که خورشید

چنین زینده افسر نباشد ۱۱



خوشا دلی^۱ که مدام از پی نظر نرود

به هر رهش^۲ که بخوانند بیخبر نرود ۱

طمع در آن لب شیرین نکردنم^۳ اولی^۲

ولی چگونه مگس از پی شکر نرود ۲

سواد دیده غمدیده ام به اشک مشوی

که نقش روی توام هرگز از نظر نرود ۳

دلا مباش چنین هرزه گرد و هر جایی

که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود ۴

سیاه نامه تر از خود کسی نمی بینم

چگونه چون قلمم دود دل به سر نرود^۴ ۵

بیوش دامن عفوی به زلت من مست^۵

که آبروی شریعت بدین قدر نرود ۶

من گدا هوس سرو قامتی دارم

که دست در کمرش جز به سیم و زر نرود ۷

تو کز مکارم^۶ اخلاق عالم دگری^۷

وفا و عهد من از خاطرت مگر نرود^۸ ۸

به تاج هدمم از ره مبر که باز سفید^۹

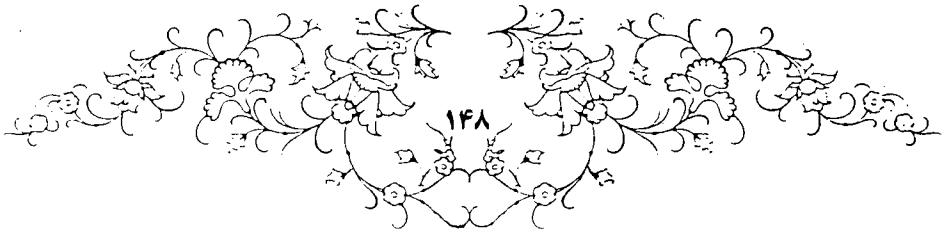
ز کبر در پی هر صید^{۱۰} مختصر نرود ۹

زمن چو باد صبا بوی خود در یغ مدار

چرا که بی سر زلف توام بسر نرود^{۱۱} ۱۰

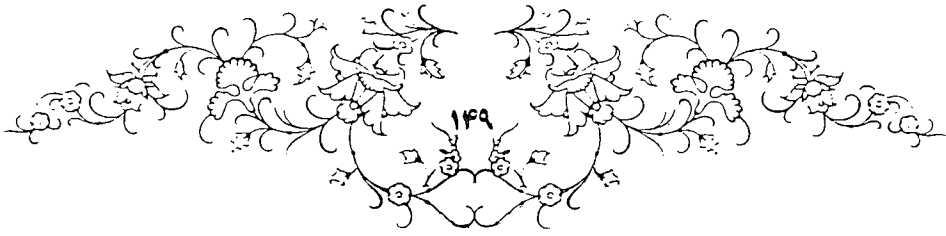
بیار باده و اول به دست حافظ ده

به شرط آنکه زمجلس سخن بدر^{۱۲} نرود ۱۱



خوش است خلوت اگر یار یار من باشد

- ۱ نه من بسوزم و او^۱ شمع انجمن باشد
- من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم
- ۲ که گاه گاه برو دست^۲ اهرمن باشد
- روا مدار خدایا که در حریم^۲ وصال
- ۳ رقیب محرم و حرمان نصیب من باشد
- همای گو مفکن سایه شرف هرگز
- ۴ بر آن دیار^۴ که طوطی کم از زغن باشد
- بیان شوق چه حاجت که حال آتش دل^۵
- ۵ توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد
- هوای کوی تو از سر نمی رود مارا^۶
- ۶ غریب را دل سرگشته با وطن باشد
- بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ
- ۷ چو غنچه پیش تو اش مهسر بر دهن باشد



دادگرا ترا فلک^۱ جرعه کش پیاله باد

۱ دشمن دل‌سیاه تو غرقه به خون^۲ چو لاله باد

ای مه چرخ معدلت^۳ چشم و چراغ عالمی

۲ باده صاف دایمت^۴ در قدح و پیاله باد

چون به هوای^۵ مدحتت زهره شود ترانه‌ساز^۶

۳ حاسدت از سماع آن همدم^۷ آه و ناله باد

نه طبق سپهر و آن قرصه سیم و زر که هست^۸

۴ از لب خوان حشمتت^۹ سهل‌ترین نواله باد

دختر فکر بکر من محرم مدحت تو شد

۵ مهرچنان عروس را^{۱۰} هم به‌کفت حواله باد

ذروه کاخ رتبت راست ز فرط ارتفاع

۶ راهروان وهم را راه هزارساله باد



دانی که چنگک و عود چه تقریر می کنند

- ۱ پنهان خورید باده که تعزیر می کنند^۱
- گویند رمز عشق مگویید و مشنویید
- ۲ مشکل حکایتی است^۲ که تقریر می کنند
- جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز
- ۳ باطل درین خیال که اکسیر می کنند^۳
- ناموس عشق و رونق عشاق می برند
- ۴ منع جوان^۴ و سرزنش پیر می کنند
- ما از برون در شده مغرور صد فریب
- ۵ تا خود درون^۵ پرده چه تدبیر می کنند
- تشویش وقت پیر مغان می دهند باز^۶
- ۶ این سالکان نگر که چه با پیر می کنند
- صد ملک دل به نیم نظر^۷ میتوان خرید
- ۷ خوبان درین معامله تقصیر می کنند
- قومی به جد و جهد نهادند وصل دوست
- ۸ قومی دگر حواله به تقدیر می کنند
- فی الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر^۸
- ۹ کاین کارخانه ای است که تغییر می کنند

می ده که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تسزیر می کنند

۱۰



در ازل پرتو حسنت* ز تجلی دم زد

- ۱ عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه‌ای کرد رخت دید ملک^۱ عشق نداشت
- ۲ عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد^۲
عقل میخواست کز آن شعله چراغ افروزد
- ۳ برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز^۳
- ۴ دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد
دیگران قرعه قسمت^۴ همه برعیش زدند
- ۵ دل غمدیده ما بود که هم برغم زد
جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت
- ۶ دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد
حافظ آن روز طرب‌نامه عشق تو نوشت
- ۷ که قلم بر سر اسباب دل خرم زده



در ازل هر کاو به فیض دولت ارزانی بود

- ۱ تا ابد جام مرادش همدم جانی بود
من همان ساعت که از می خواستم شدتو به کار
- ۲ گفتم این شاخ ار دهد باری پشیمانی بود
خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش^۱
- ۳ همچو گل بر خرقة رنگ می مسلمانی بود
بی چراغ جام در خلوت نمی یارم نشست
- ۴ زانکه کنج اهل دل باید که نورانی بود^۲
همت عالی^۲ طلب جام مرصع گو مباح
- ۵ رند را آب عنب یاقوت رمانی بود
گرچه بی سامان نماید کار ما سهلش مبین
- ۶ کاندترین کشور گدایی رشک سلطانی^۴ بود
نیکنامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار
- ۷ خودپسندی جان من برهان نادانی بود^۵
مجلس انس و بهار و بحث شعر^۶ اندر میان
- ۸ نستدن جام می از جانان گرانجانی بود
دی عزیزی گفت حافظ میخورد پنهان شراب^۷
- ۹ ای عزیز من نه عیب آن^۸ به که پنهانی بود^۹



درخت دوستی^۱ بنشان که کام دل به بار آرد^۲

۱ نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

چو مهمان خراباتی به‌عزت باش با رندان

۲ که در دسر کشتی جانان گرت مستی خمار آرد

شب صحبت غنیمت دان که بمد از روزگار ما

۳ بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد

عماری‌دار لیلی^۳ را که مه‌ماه در حکم است^۴

۴ خدایا در دل اندازش^۵ که بر مجنون گذار آرد

بهار عمر خواه ای دل و گرنه^۶ این چمن هر سال

۵ چون سرین صد گل آرد بار و چون بلبل هزار آرد

خدا را چون دل ریشم قراری بست با زلفت

۶ بفرما لعل نوشین را که زودش با قرار آرد^۷

درین باغ ار خدا خواهد^۸ دگر پیرانه سر حافظ

۷ نشیند بر لب جویسی و سروی در کنار آرد

ز کار افتاده^۹ ای دل اگر صد بار غم داری

۸ برو یک‌یکمندی درکش^{۱۰} که در حالت بکار آید^{۱۰}



در نظر بازی ما بیخبران حیرانند

- ۱ من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند
عاقلان نقطهٔ پرگار وجودند ولی
- ۲ عشق داند که درین دایره سرگردانند
عهد ما با لب^۱ شیرین دهنان بست خدای
- ۳ ما همه بنده و این قوم خداوندانند
لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ^۲
- ۴ عشقبازان چنین مستحق هجرانند
مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم
- ۵ آه اگر خرقهٔ پشمین بگرو نستانند
جلوه‌گاه رخ او^۳ دیدهٔ من تنها نیست
- ۶ ماه و خورشید هم‌این آینه میگردانند^۴
وصف خورشید به شب‌پرهٔ اعمی نرسد^۵
- ۷ که درین آینه^۶ صاحب‌نظران حیرانند
مگرم چشم سیاه تو پیاموزد کار^۷
- ۸ ورنه مستوری و مستی همه‌کس نتوانند
گر شوند آگه^۸ از اندیشه ما مغیچگان
- ۹ بعدازین خرقهٔ صوفی به گرو نستانند^۹

گر به نزهتگه ارواح برد بوی تو باد

۱۰ عقل و جان گوهر هستی به نثار افشانند

زاهد ار رندی^۱ حافظ نکند فهم چه شد^{۱۱}

۱۱ دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند



در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد

- ۱ حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار
- ۲ کان تحمل که تو دیدی همه بر یاد آمد
باده صافی شد و مرغان چمن مست شدند^۱
- ۳ موسم عاشقی* و کار به بنیاد آمد
بوی بمهبود ز اوضاع جهان می شنوم
- ۴ شادی آورد گل و* باد صبا شاد آمد
ای عروس هنر از بغت شکایت منمای^۲
- ۵ حجله^۳ حسن^۳ بیارای که داماد آمد
دلفریبان نباتی همه زیور بستند
- ۶ دلبر باست که با حسن خداداد آمد
زیر بارند درختان که تعلق دارند^۴
- ۷ ای خوشا سرو که از بار غم^۵ آزاد آمد
مطرب از گفته^۶ حافظ غزلی نغز بخوان^۶
- ۸ تا بگویم^۷ که ز عهد طربیم یاد آمد



دست از طلب ندارم تا کام من برآید

۱ یا تن رسد به جانان یا جان زتن برآید

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر

۲ کز آتش درونم دود از کفن برآید^۱

بنمای رو^۲ که خلقی واله شوند و حیران

۳ بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید

از حسرت^۲ دهانش آمد به تنگ جانم

۴ خود کام تنگدستان کی زان دهن برآید

بر بوی آنکه در باغ یابد جلا ز رویت^۴

۵ آید نسیم و هر دم گرد چمن برآید^۵

جان بر لب است و حسرت در دل که از لبانش

۶ نگرفته هیچ کامی جان از بدن برآید

گویند ذکر خیرش در خیل عشقبازان

۷ هر جا که نام حافظ در انجمن برآید^۶



دست در حلقه آن زلف دوتا نتوان کرد

۱ تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد

آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم^۱

۲ این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد

دامن دوست به صد خون دل افتاد به دست^۲

۳ به فسوس می که کند خصم^۲ رها نتوان کرد

عارضش را به مثل ماه فلک نتوان گفت^۴

۴ نسبت یار^۵ به هر بی سرو پا نتوان کرد

سرو بالای من آنکه^۶ که در آید به سماع

۵ چه محل جامه جان را که قبا نتوان کرد

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست

۶ حل این نکته بدین فکر^۷ خطا نتوان کرد

من چه گویم که ترا نازکی طبع لطیف^۸

۷ تا به حدی است که آهسته دعا نتوان کرد

نظر پاک تواند رخ جانان دیدن^۹

۸ که در آینه نظر جز به صفا نتوان کرد

غیر تم کشت که محبوب جهانسی لیکن

۹ روز و شب عربده با خلق خدا نتوان کرد

به‌جز ابروی تو محراب دل حافظ نیست
۱۰ طاعت غیر تو در مذهب مسانتوان کرد



دلا بسوز^۱ که سوز تو کارها بکند

۱ نیاز نیم شبی^۲ دفع صد بلا بکند

عتاب یار پریچمره عاشقانه بکش^۳

۲ که يك کرشمه تلافی صد جفا بکند^۴

ز ملك تا ملكوتش حجاب بردارند

۳ هرآنکه^۵ خدمت جام جهان نما بکند

طبيب عشق مسیحا دم است و مشفق ليك

۴ چو درد در تو نبیند^۶ کرا دوا بکند

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

۵ که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

ز بخت خفته ملولم، بود که بیداری^۷

۶ به وقت فاتحه^۸ صبح يك^۹ دعا بکند

بسوخت حافظ و بویی به زلف^۹ یار نبرد

۷ مگر دلالت این دولتش صبا بکند



دل از من برد و روی از من نهان کرد^۱

۱ خدا را با که این بازی توان کرد

سحر تنهائیم در قصد^۲ جان بود

۲ خیالش لطفهای بیکران کرد

چرا چون لاله خونین دل نباشم

۳ که با ما نرگس او سر گران کرد

کجا گویم^۴ که با این درد جانسوز

۴ طیبیم قصد جان ناتوان کرد

بر آن سان^۶ سوخت چون شمع که بر من

۵ صراحی گریه و بربط. فغان کرده

صبا گر چاره داری وقت وقت است

۶ که درد اشتیاقم قصد جان کرد

میان مهربانان کی توان گفت^۷

۷ که یار من چنین گفت و چنان کرد

عدو با جان حافظ آن نکردی

۸ که تیر چشم آن ابرو کمان کرد^۸



دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد

۱ یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد

یا بخت من طریق مروت^۱ فرو گذاشت

۲ یا او به شاهراه طریقت^۲ گذر نکرد

من ایستاده تا کنمش جان فدا چو شمع^۳

۳ او خود گذر به ما چو نسیم سحر نکرد

گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم

۴ در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد^۴

دل را اگرچه بال و پر از غم شکسته شد^۵

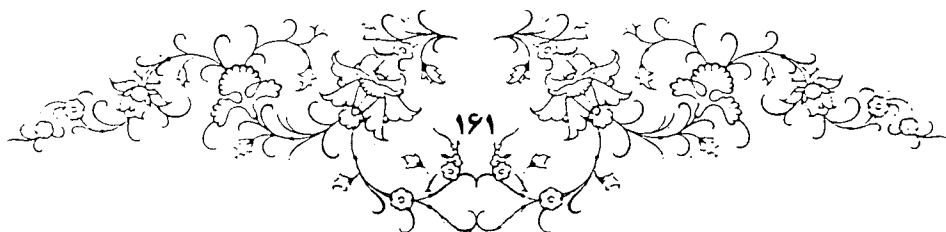
۵ سودای دام عاشقی^۶ از سر بدر نکرد

هرکس که دید روی تو بوسید چشم من^۷

۶ کاری که کرد دیده من بی نظر نکرد^۸

حافظ حدیث عشق تو از بس که دلکش است

۷ نشنید کس که از سر رغبت ز بر نکرد^۹



دل ما به دور رویت^۱ ز چمن فراغ دارد

۱ که چوسرو پای بنداست و چولاله داغ دارد

سر ما فرو نیاید به کمان ابروی کس^۲

۲ که درون گوشه گیران ز جهان فراغ دارد^۲

شب تیره چون سر آرم ره پیچ پیچ زلفت^۴

۳ مگر آنکه عکس رویت^۵ به رهم چراغ دارد

ز بنفشه تاب دارم که ز زلف او زند دم^۶

۴ توسیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

من و شمع صبحگاهی سزد اربه خود بگرییم^۷

۵ که بسوختیم و از ما بت ما فراغ دارد

به چمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله

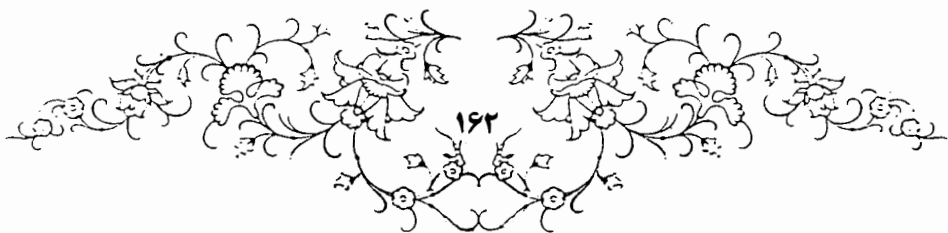
۶ به ندیم شاه ماند که به کف ایاغ دارد

سزدم چو^۸ ابر بهمن که درین چمن بگرییم

۷ طرب آشیان بلبل بنگر که زاغ دارد^۹

سر درس عشق دارد^{۱۰} دل دردمند حافظ

۸ که نه خاطر تماشا و نه میل باغ دارد^{۱۱}



- دلم جز مهر مه رویان طریقی بر نمیگیرد^۱
- ۱ ز هر در میدهم پندش ولیکن* در نمیگیرد
خدا را ای نصیحتگو حدیث از خط ساقی گو^۲
- ۲ که نقشی در خیال ما از آن^۳ خوشتر نمیگیرد
صراحی میکشم پنهان^۴ و مردم دفتر انگارند
- ۳ عجب گر آتش* این زرق در دفتر نمیگیرد
من این دلوق ملمع^۵ را بخوام سوختن روزی^۶
- ۴ که پیر می فروشانش به جامی^۷ بر نمیگیرد
از آن روی است یاران را صفاها با می لعلت^۸
- ۵ که غیر از راستی نقشی درین جوهر^۹ نمیگیرد
میان گریه میخندم^{۱۰} که چون شمع اندرین مجلس^{۱۱}
- ۶ زبان آتشینم هست لیکن^{۱۲} در نمیگیرد
نصیحتگوی رندان را که با حکم قضا جنگ است^{۱۳}
- ۷ دلش بس تنگ می بینم مگر ساغر نمیگیرد
من آن آیینه را روزی به دست آرم سکندر وار
- ۸ اگر میگیرد این آتش زمانی، ور نمیگیرد^{۱۴}
چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مستت را
- ۹ که کس مرغان وحشی را ازین خوشتر نمیگیرد^{۱۵}

سخن در احتیاج ما و استغنای معشوق است

۱۰ چه سود افسونگری ای دل‌چو در دلبر نمیگیرد^{۱۶}

خدا را رحمی ای منعم که درویش سر کویت^{۱۷}

۱۱ دری دیگر نمیداند، رهی دیگر نمیگیرد^{۱۸}

بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم^{۱۹}

۱۲ که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمیگیرد^{۲۰}



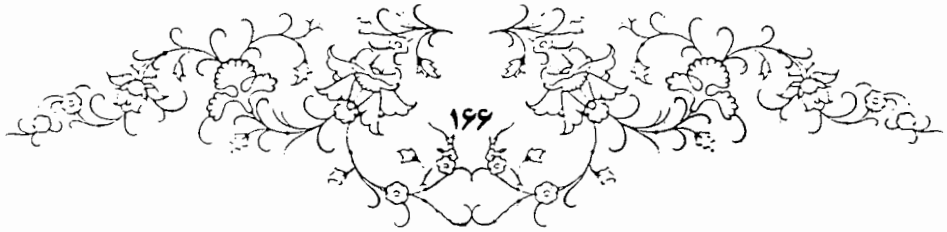
- دلی که غیب نمایست و جام جم دارد
- ۱ ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد
به خط و خال گدایان مده خزینۀ دل
 - ۲ به دست شاه‌وشی ده که محترم دارد
نه هر درخت تحمل کند جفای خزان
 - ۳ غلام همت سروم که این قدم دارد
رسید موسم آن کز طرب چو نرگس مست
 - ۴ نهد به پای قدح هر که شش درم دارد
زر از بهای می^۱ اکنون چو گل دریغ مدار^۲
 - ۵ که عقل کل به صدت عیب متهم دارد
ز سر غیب کس آگاه نیست قصه مغوان^۳
 - ۶ کدام محرم دل ره درین حرم^۴ دارد
دل که لاف تجرد زدی^۵ کنون صد شغل
 - ۷ به بوی زلف تو با باد صبحدم دارد
مراد دل ز که جویم چو نیست دلداری^۶
 - ۸ که جلوۀ نظر و شیوه* کرم دارد
ز جیب خرقة^۷ حافظ چه طرف بتوان بست
 - ۹ که ما صمد طلبیدیم و او صنم دارد^۸



- دمی با غم بسر بردن^۱ جهان یکسر نمی‌ارزد^۲
- ۱ به می بفروش دلق ما کزین^۳ بهتر نمی‌ارزد ۱
به‌کوی می‌فروشانش^۴ به‌جامی بر نمی‌گیرند
- ۲ زهی سجادهٔ تقوی که يك ساغر نمی‌ارزد ۲
رقیبم سرزنش‌ها کرد کز این باب رخ برتاب^۵
- ۳ چه افتاد این سر ما را که خاک در نمی‌ارزد^۶ ۳
شکوه تاج سلطانی که بیم جان در آن درجست^۷
- ۴ کلاهی دلکش^۸ است اما به ترك سر نمی‌ارزد ۴
بس آسان می‌نمود^۹ اول غم دریا به بسوی سود
- ۵ غلط‌گفتم که این طوفان^{۱۰} به صدگوهر نمی‌ارزد ۵
ترا آن به که روی خود ز مشتاقان بیوشانی
- ۶ که شادی جهانگیری غم لشکر نمی‌ارزد ۶
چو حافظ درقناعت کوش و از دنیای دون بگذر^{۱۱}
- ۷ که يك جو منت دونان به صد من زر نمی‌ارزد ۷



- دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد
- ۱ شد سوی محتسب^۱ و کار به دستوری کرد
 - آمد از پرده به مجلس^۲ عرقش پاک کنید
 - ۲ تا بگوید به حریفان^۳ که چرا دوری کرد
جای آنست که در عقد وصالش گیرند
 - ۳ دختری مست چنین کاین همه مستوری کرد^۴
نه به هفت آب^۵ که رنگش به صد آتش نرود
 - ۴ آنچه با خرقه^۶ زاهد^۶ می انگوری کرد
نه شگفت ارگل طبعم به نسیمش بشکفت^۷
 - ۵ مرغ شبخوان^۸ طرب از برگ گل سوری کرد
مژدگانی بده ای دل که دگر مطرب عشق
 - ۶ راه مستانه زد و چاره^۹ مخموری کرد^۹
حافظ افتادگی از دست مده زانکه حسود
 - ۷ عرض و مال و دل و دین در سر مغروری کرد^{۱۰}



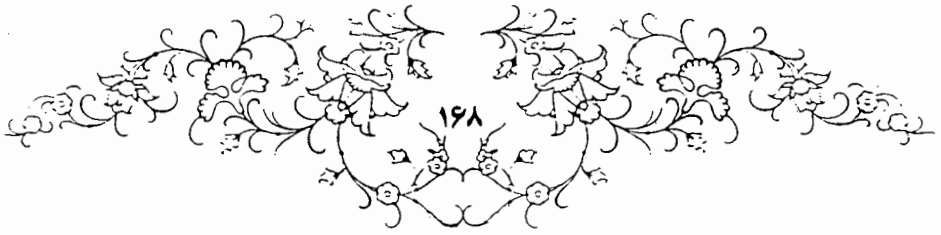
دوش آگهی ز یار سفر کرده داد باد

- ۱ من نیز دل بیاد دهم هرچه باد باد^۱
کارم بدان رسید که همراز خود کنم^۲
- ۲ هر شام برق لامع و هر بامداد باد^۲
در چین طره تو دل بی حفاظ من^۲
- ۳ هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد^۳
امروز قدر پند عزیزان شناختم
- ۴ یارب روان ناصح ما از تو شاد باد^۴
خون شد دلم به یاد تو هر دم که در چمن^۴
- ۵ بند قبای غنچه گل می گشاد باد^۵
از دست رفته بود وجود ضعیف من
- ۶ صبحم به بوی وصل تو جان باز داد باد^۶
حافظ نهاد نیک تو کامت بر آورد
- ۷ جانها فدای مردم نیکو نهاد باد^۷



دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد

- ۱ کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد^۱
خاک وجود^۲ ما را از آب باد^۳ گل کن
- ۲ ویران سرای دل را گاه عمارت آمد
عیبم بیوش ز نهار ای خرقه می آلود
- ۳ کان پاکدامن اینجا^۴ بهر زیارت آمد^۵
این شرح^۶ بی نهایت کز حسن یار گفتند
- ۴ حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد
بر تخت جم که تاجش معراج آفتابست^۷
- ۵ همت نگر که موری با این حقارت آمد^۸
از چشم شوخش ای دل ایمان خود نگهدار
- ۶ کان جادوی کمانکش^۹ بر عزم غارت آمد
امروز جای هر کس پیدا شود ز خوبان^{۱۰}
- ۷ کان ماه مجلس افروز اندر صدارت آمد
آلوده ای تو حافظ^{۱۱} فیضی ز شاه درخواه
- ۸ کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد
دریاست مجلس او دریاب وقت دریاب^{۱۲}
- ۹ هان ای زیان کشیده^{۱۳} گاه تجارت آمد^{۱۴}



دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود

تا دل شب سخن از سلسله^۱ موی تو بود ۱

دل که از ناوک مژگان تو در خون میگشت

باز مشتاق کمانخانه ابروی^۲ تو بود ۲

هم عفاالله صبا کز تو پیامی^۳ میداد

ورنه در کس نرسیدیم که از کوی^۴ تو بود ۳

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت^۵

فتنه انگیز جهان غمزه جادوی تو بود ۴

من سرگشته هم از اهل سلامت بودم

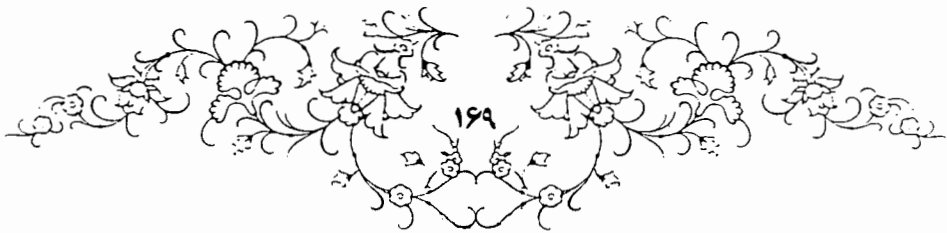
دام راهم شکن طره هندوی^۶ تو بود ۵

بگشا بند قبا تا بگشاید دل من

که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود ۶

به وفای تو که بر تربت حافظ بگذر

کز جهان می شد و در آرزوی روی تو بود ۷



- دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند
- ۱ گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
 - ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت^۱
 - ۲ با من راه نشین^۲ باده مستانه زدند
 - آسمان بار امانت نتوانست کشید
 - ۳ قرعه کار^۳ به نام من دیوانه زدند
 - جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه^۴
 - ۴ چون ندیدند حقیقت^۵ ره افسانه زدند
 - شکر ایزد^۶ که میان من و او صلح افتاد
 - ۵ حوریان^۷ رقص کنان ساغرشکرانه زدند^۸
 - آتش آن نیست که برشعله او خندد شمع^۹
 - ۶ آتش آنست که در خرمن پروانه زدند^{۱۰}
 - کس چو حافظ نکشید از رخ^{۱۱} اندیشه نقاب
 - ۷ تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند^{۱۲}



دوش می آمد و رخساره^۱ برافروخته بود

تا کجا باز دل غمزده ای^۲ سوخته بود ۱

رسم عاشق کشی و شیوه شهر آشوبی

جامه ای بود که بر قامت او^۳ دوخته بود ۲

جان عشاق^۴ سپند رخ خود میدانست

و آتش چهره به این کار^۵ برافروخته بود ۳

کفر زلفش ره دین میزد و آن سنگین دل

در رهش مشعله^۶ از چهره برافروخته بود ۴

دل بسی خون بهم آورد^۷ ولی دیده بریخت

الله که تلف کرد و که اندوخته بود ۵

یار مفروش به دنیا^۸ که بسی سود نکرد^۹

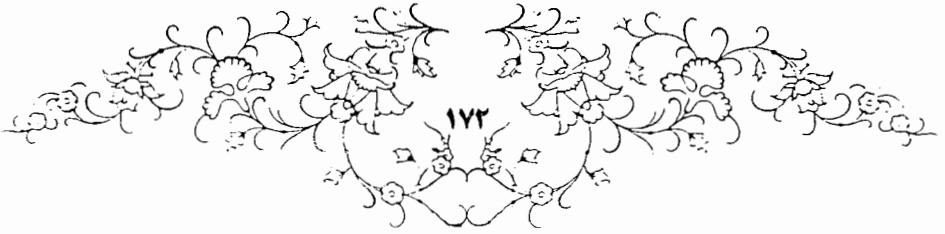
آنکه یوسف به زر ناسره^{۱۰} بفروخته بود ۶

گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ^{۱۱}

یارب این قلب شناسی ز که آموخته بود^{۱۲} ۷



- دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
- ۱ و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
بیخود از شعضه پرتو ذاتم کردند
- ۲ باده از جام تجلی صفاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده دمی^۱
- ۳ آن شب قدر که این تازه براتم دادند
بعد از این روی من و آینه وصف جمال^۲
- ۴ که در آنجا^۳ خبر از جلوۀ ذاتم دادند
من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب^۴
- ۵ مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند
هاتف آن روز به من مژده^۵ این دولت داد
- ۶ که بر آن جور و جفا صبر و ثباتم دادند
این همه شهد و شکر کز سخنم میریزد^۵
- ۷ اجر صبریست کزان شاخ نباتم دادند^۶
همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود
- ۸ که ز بند غم ایام نجاتم دادند^۶



دی پیر میفروش که ذکرش به خیر باد

۱ گفتا شراب نوش و غم دل بیر ز یاد

گفتم به باد میدهدم باده نام و ننگه^۱

۲ گفتا قبول کن سخن و هرچه باد باد

سود و زیان و مایه چو خواهد شدن ز دست

۳ از بهر این معامله^۲ غمگین مباش و شاد

بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ

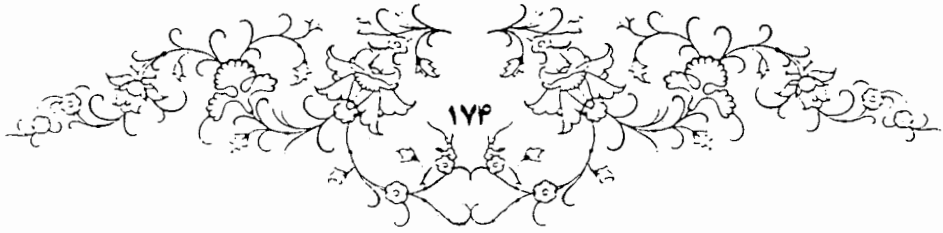
۴ در معرضی که تخت سلیمان رود به باد

حافظ گرت ز پند حکیمان ملالت است

۵ کوته کنیم قصه که عمرت دراز باد^۲



- دیدى اى دل كه غم عشق^۱ دگر بار چه كرد
- ۱ چون بشد دلبر و با يار وفادار چه كرد
وہ از آن^۲ نرگس جادو كه چه بازى انگيخت
- ۲ آہ از آن^۳ مست كه با مردم هشييار چه كرد
اشك من رنگ شفق يافت ز بي مہرى يار^۴
- ۳ طالع بي شفقت بين كه درين كار چه كرد
برقى از منزل ليلى بدرخشيد سحر
- ۴ وہ كه با خرمن مجنون دل افكار چه كرد
ساقيا جام ميم ده^۵ كه نگارنده غيب^۶
- ۵ نيست معلوم كه در پرده اسرار چه كرد^۷
آنكه پرنقش زد اين دايره^۸ مينايى
- ۶ كس ندانست^۹ كه در گردش پرگار چه كرد
فكر عشق آتش غم در دل^{۱۰} حافظ مى سوخت^{۱۱}
- ۷ يار ديرينه ببينيد كه با يار چه كرد



دیریت^۱ که دلداری پیامی نفرستاد

۱ نوشت کلامی و سلامی^۲ نفرستاد

صد نامه فرستادم و آن شاه سواران

۲ پیکری ندوانید و پیامی^۳ نفرستاد

سوی من وحشی صفت عقل رمیده^۴

۳ آهو روشی، کبک خرامی نفرستاد

دانست که خواهد شدن مرغ دل از دست

۴ وز آن خط چون سلسله^۵ دامی نفرستاد

فریاد که آن^۶ ساقی شکر لب سرمست

۵ دانست که مخمورم و جامی نفرستاد

چندان که زدم لاف کرامات و مقامات

۶ هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد

حافظ به ادب باش که واخواست نباشد

۷ گر شاه پیامی به غلامی نفرستاد^۷



دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود

- ۱ تعبیر رفت و کار^۱ به دولت حواله بود
- چل سال رنج^۲ و غصه کشیدیم و عاقبت
- ۲ تدبیر ما به دست^۳ شراب دوساله بود
- آن نافه^۴ مراد که میخواستم ز بخت
- ۳ در چین زلف آن بت مشکین کلالة بود
- از دست برده بود خماری غم سحر^۴
- ۴ دولت مساعد آمد و می در پیاله بود
- برآستان میکرده خون میخورم مدام^۵
- ۵ روزی ما ز خوان قدر^۶ این نواله بود
- هرکو نکاشت مهر و ز خوبی^۷ گلی نچید
- ۶ در رهگذار باد نگهبان لاله بود^۸
- بر طرف گلشنم گذر افتاد وقت صبح
- ۷ آن دم که کار مرغ چمن^۹ آه و ناله بود
- دیدیم شعر دلکش حافظ به مسدح شاه^{۱۰}
- ۸ يك بيت از آن^{۱۱} سفینه به از صد رساله بود
- آن شاه تند حمله که خورشید شیرگیر^{۱۲}
- ۹ پیشش به روز معرکه کمتر غزاله بود^{۱۳}



راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد

۱ شعری بخوان که با او رطل^۱ گران توان زد

بر آستان جانان گر سر توان نهادن

۲ گلپانگک سر بلندی بر آسمان توان زد

قد خمیده ما سهلت نماید اما

۳ بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد

در خانقه نگنجد اسرار عشق بازی^۲

۴ جام می مغانه هم یا مغان توان زد

درویش را نباشد^۴ برگک سرای سلطان

۵ ماییم و کهنه دلقی کآتش در آن* توان زد

اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند

۶ عشق است و داو اول^۵ بر نقد جان توان زد

گر دولت وصالش خواهد دری گشودن*

۷ سرها بدین تخیل* بر آستان توان زد

عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است^۶

۸ چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد^۷

شد رهزن سلامت^۸ زلف تو وین عجب نیست

۹ گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد

بر عزم کامرانی فالی بزن چه دانی

۱۰ یمن که گوی فرصت در آن^۹ میان توان زد

حافظ به حق قرآن کز شید و زرق باز آی^{۱۰}

۱۱ باشد که گوی عیشی^{۱۱} در این جهان توان زد^{۱۲}



رسید مژده^۱ که آمد بهار و سبزه دمید

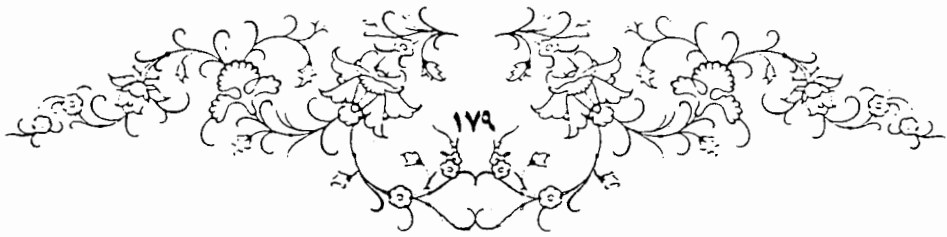
- ۱ وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید
صغیر مرغ برآمد بط شراب کجاست
- ۲ فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید
ز روی ساقی مهوش گلی بچین امروز
- ۳ که گرد عارض بستان خط^۲ بنفشه دمید
چنان کرشمه ساقی دلم ز دست ببرد
- ۴ که با کسی دگرم^۲ نیست برگگفت و شنید
من این مرقع رنگین چو گل بخواهم سوخت
- ۵ که پیر باده فروشش^۴ به جرعه ای نخرید
عجایب ره عشق ای رفیق بسیار است
- ۶ ز پیش آهوی این دشت شیر نر برمید^۵
به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم
- ۷ که گم شد آنکه درین ره به رهبری نرسید^۶
مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب
- ۸ به راحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید
ز میوه های بهشتی چه ذوق^۷ دریابد
- ۹ هرآنکه سیب زنخدان شاهی نگزید^۸

- خدای را مددی ای دلیل راه حرم
- ۱۰ که نیست بادیۀ عشق را کرانه پدید^۹
- گلی نچید ز بستان آرزو حافظ
- ۱۱ مگر نسیم مروت درین هوا نوزید
- بهار میگذرد دادگسترا دریاب
- ۱۲ که رفت موسم و حافظ هنوز می نچشید^{۱۰}



رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند

- ۱ چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند^۱
من ارچه در نظر یار خاکسار شدم
- ۲ رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند^۲
چو پرده‌دار به شمشیر میزند همه را
- ۳ کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند^۳
چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است^۲
- ۴ که بر صحیفه^۲ هستی رقم نخواهد ماند^۴
توانگرا دل درویش خود به دست آور
- ۵ که مخزن زر و گنج درم^۴ نخواهد ماند^۵
غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه
- ۶ که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند^۶
سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود
- ۷ که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند^۵
بدین رواق^۶ زبرجد نوشته‌اند به زر
- ۸ که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند^۸
ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ
- ۹ که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند^۹



رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد

- ۱ صد لطف چشم داشتم و يك نظر نکرد^۱
سیل سرشك ما ز دلش کین^۲ بدر نبرد
- ۲ در سنگ خاره^۳ قطره باران اثر نکرد
یارب تو آن جوان^۴ دلاور نگاهدار
- ۳ کز تیر آه^۵ گوشه نشینان حذر نکرد
ماهی و مرغ دوش نخفت از فغان من^۶
- ۴ وان شوخ^۷ دیده بین که سراز خواب بر نکرد
میخواستم که میرمش اندر قدم چو شمع^۸
- ۵ او خود گذر به ما چو نسیم سحر نکرد
جانا کدام سنگدل بی کفایت است^۹
- ۶ کاو پیش زخم تیغ تو جان را سپر نکرد
کلك زبان بریده^{۱۰} حافظ در انجمن
- ۷ با کس نگفت راز تو تا ترك سر نکرد



روز وصل دوستداران یاد باد

۱ یاد باد آن روزگاران یاد باد

کامم از تلخی غم چون زهر گشت

۲ بانگ نوش شادخواران یاد باد^۱

گرچه یاران فارغند از یاد من

۳ از من ایشان را هزاران یاد باد^۲

مبتلا گشتم درین بند و بلا^۳

۴ کوشش آن حق گزاران یاد باد

گرچه صد رود است در چشم مدام^۴

۵ زنده رود و باغ کاران^۵ یاد باد

راز حافظ بعد ازین ناگفته ماند^۶

۶ ای دریغار از داران^۶ یاد باد^۷



روز هجران و شب فرقت^۱ یار آخر شد

۱ زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آن همه ناز^۲ و تنعم که خزان می فرمود

۲ عاقبت در قدم باد بهار^۳ آخر شد

شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل^۴

۳ نخوت باد دی و شوکت خار^۵ آخر شد

صبح امید که شد معتکف پرده غیب

۴ گو برون آی که کار شب تار آخر شد

آن پریشانی^۶ شب های دراز از غم دل

۵ همه در سایه گیسوی نگار آخر شد

باورم نیست ز بدعهدی ایام هنوز^۷

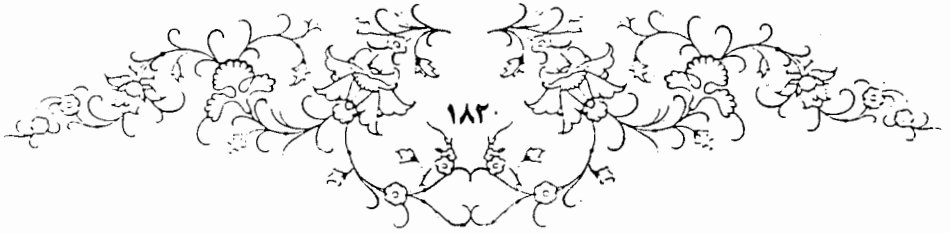
۶ قصه غصه که در دولت^۸ یار آخر شد

ساقیا لطف نمودی قدحت پر می باد

۷ که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد^۹

در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ را

۸ شکر کان غصه بی حد و شمار^{۱۰} آخر شد



روشنی طلعت تو ماه ندارد

۱ پیش تو گل رونق گیاه ندارد

گوشه ابروی توست منزل جانم^۱

۲ خوشتر ازین گوشه پادشاه ندارد

شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت

۳ چشم دریده ادب نگاه ندارد^۲

تا چه کند بارخ تو دود دل من

۴ آینه دانی که تاب آه ندارد

دیده‌ام آن چشم^۲ دل سیه که تو داری

۵ جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

رطل گرانم ده ای مرید خرابات

۶ شادی شیخی که خانقاه ندارد

خون خور و خامش‌نشین که آن دل نازک^۴

۷ طاقت فریاد دادخواه ندارد

نی من تنها کشم* تطاول زلفت

۸ کیست که او داغ^۵ این سیاه ندارد

گو برو و آستین به خون^۶ جگر شوی

۹ هرکه درین آستانه^۷ راه ندارد

حافظ اگر سجده تو کرد مکن عیب^۸
کافر عشق ای صنم گناه ندارد

۱۰



زدل برآمدم و کار بر نمی آید

۱ ز خود برون شدم و یار در نمی آید

درین خیال به سر شد زمان عمر و هنوز

۲ بلای زلف درازت^۱ به سر نمی آید

چنان به حسرت خاک در تو می میرم

۳ که آب زندگی ام در نظر نمی آید

بسم حکایت دل هست با نسیم سحر

۴ ولی به بخت من امشب سحر نمی آید

مگر به روی دلارای یار ما ورنی^۲

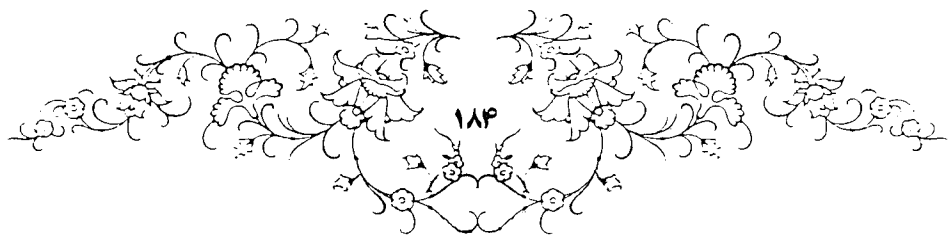
۵ به هیچ وجه دگر کار بر نمی آید

فدای دوست نکردیم عمر و مال دریغ

۶ که کار عشق به من^۳ این قدر نمی آید

ز بس که شد دل حافظ رمیده از هر کس^۴

۷ کنون ز حلقه زلفت^۵ بدر نمی آید^۶



زهی خجسته زمانی که یار بازآید

۱ به کام غمزدگان غمگسار بازآید

به پیش شاه خیالش^۱ کشیدم ابلق چشم

۲ بدان امید که آن شهبسوار بازآید

در انتظار خدنگش همی پرد^۲ دل صید

۳ خیال آنکه به رسم^۲ شکار بازآید

مقیم بر سر راهش نشسته ام چون گرد^۴

۴ بدان هوس^۵ که بدین رهگذار^۶ بازآید

اگر نه در خم چوگان او رود سر من

۵ ز سرچگویم^۲ و سرخود چه کار بازآید

دلی که با سر زلفین او قراری کرد^۸

۶ گمان مبر که دگر زان قرار^۹ بازآید

سرشک من نزن موج^{۱۰} برکنار چو بحر

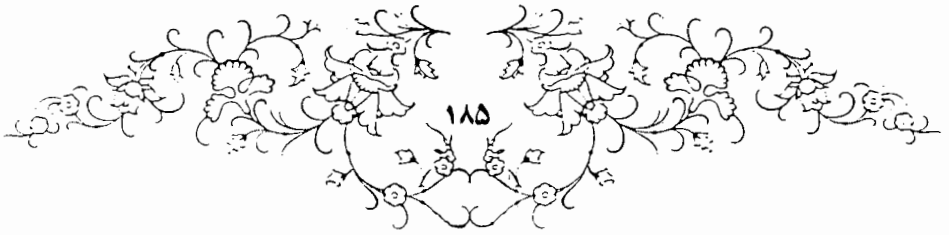
۷ اگر میان ویم در کنار بازآید

چه جورها که کشیدند بلبلان از دی^{۱۱}

۸ به بسوی آنکه دگر نوبهار بازآید

ز نقشبند قضا هست امید آن حافظ

۹ که همچو سرو به دست^{۱۲} نگار بازآید



ساقی ار باده ازین دست به جام اندازد

۱ عارفان را همه در شرب مدام اندازد

ور چنین زیر خم^۱ زلف نهد دانه خال

۲ ای بسا مرغ خرد را که به دام اندازد

ای خوشا حالت آن^۲ مست که در پای حریف^۳

۳ سر و دستار^۴ نداند که کدام اندازد

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز

۴ دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد

آن زمان وقت می صبح فروغ است که شب^۵

۵ گرد خرگاه^۶ افق پرده شام اندازد^۷

زاهد خام که انکار می و جام کند^۸

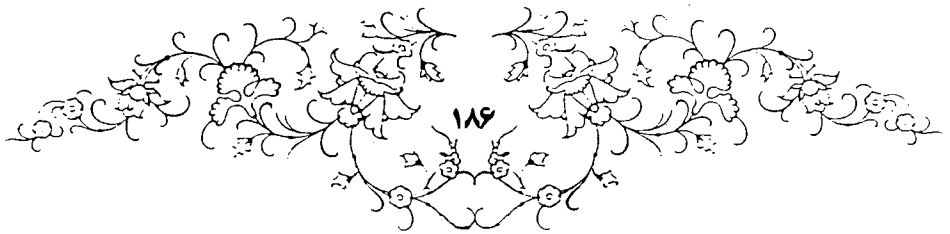
۶ پخته گردد چو نظر بر می خام اندازد

باده با محتسب شهر ننوشی زنهار^۹

۷ که خورد باده ات^{۱۰} و سنگ به جام اندازد

حافظا سر ز کله گوشه خورشید برآر

۸ بختت ار قرعه بدان ماه تمام اندازد^{۱۱}



ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود

- ۱ وین بحث^۱ با ثلاثه^۲ غساله می‌رود
می‌ده^۳ که نو عروس چمن^۴ حد حسن یافت
- ۲ کار این زمان ز صنعت دلاله می‌رود
شکر شکن شوند همه^۴ طوطیان هند
- ۳ زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
طی مکان بین و زمان^۵ در سلوک شعر
- ۴ کاین طفل یک شبه ره یک‌ساله* می‌رود
آن چشم جادوانه^۶ عابد فریب بین
- ۵ کش کاروان سحر ز دنباله می‌رود
از ره مرو به عشوه^۷ دنیا که این عجز
- ۶ مکاره می‌نشیند و محتاله می‌رود
خوی کرده می‌خرامد و بر عارض سمن^۸
- ۷ از شرم روی او عرق از ژاله^۹ می‌رود
باد بهار می‌وزد از گلستان شاه^{۱۰}
- ۸ وز ژاله باده در قدح لاله می‌رود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین^{۱۱}
- ۹ خامش مشو که کار تو از ناله می‌رود^{۱۲}



سال‌ها دفتر ما در گرو صبا بود

۱ رونق می‌کده از درس و دعای^۱ ما بود

نیکی پیر مغان بین که چو ما بدمستان

۲ هرچه کردیم به چشم کرمش^۲ زیبا بود

دفتر دانش ما جمله بشوید به می

۳ که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود^۳

دل چو پرگار به هر سو دورانی می‌کرد^۴

۴ و ندران دایره سرگشته^۵ برجا بود

مطرب از درد محبت عملی می‌پرداخت^۶

۵ که حکیمان جهان را مژده خونپالا بود

می‌شکفتم^۷ ز طرب زانکه چو گل بر لب جوی

۶ بر سرم سایه آن سرو سہمی بالا بود

پیر گلرنگ من^۸ اندر حق ازرق پوشان

۷ رخصت خبث^۹ نداد ار نه حکایت‌ها بود*

از بتان آن طلب ار حسن‌شناسی ای دل

۸ کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود^{۱۰}

قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد^{۱۱}

۹ که معامل بهمه عیب نهان بینا بود^{۱۲}



سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

۱ آنچه خود داشت^۱ ز بیگانه تمنا می کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرونست^۲

۲ طلب از گم شدگان ره دریا^۳ می کرد

مشکل خویش بر پیر مغان بر دم دوش

۳ کو به تأیید نظر حل معما می کرد

دیدمش خرم و خوشدل قدح^۴ باده به دست

۴ و اندران آینه صد گونه تماشا می کرد

گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم

۵ گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد

گفت آن یاره^۵ کزو گشت سر دار بلند

۶ جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

۷ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

گفتمش زلف چوزنجیر بتان^۶ از پی چیست

۸ گفت حافظ گله ای از دل شیدا می کرد^۷



ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد

۱ دل‌رمیده ما را رفیق و مونس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

۲ به غمزه مسأله‌آموز صد مدرس شد

به‌بوی او دل‌بیمار عاشقان^۱ چو صبا

۳ فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد

به‌صدر مصطبه‌ام می‌نشانند اکنون دوست^۲

۴ گدای شهر ننگه‌کن که میر مجلس شد

طرب سرای محبت کنون شود معمور

۵ که طاق ابروی یار منش مهندس شد^۳

لب از ترشح می‌پاک‌کن زبهر خدا^۴

۶ که خاطر م به هزاران گنه‌موسوس شده^۵

خیال آب‌خضر بست و جام‌کینخسرو^۶

۷ به جرعه‌نوشی سلطان ابوالفوارس شد

ک‌رشمه تو شرابی به عارفان پیمود^۷

۸ که علم بیخبر افتاد و عقل بیحس شد

چو زر عزیز وجود است نظم من آری

۹ قبول دولتیان کیمیای این مس شد

ز راه می‌کده یاران عنان بگردانید
چرا که حافظ ازین راه رفت و مفلس شد

۱۰

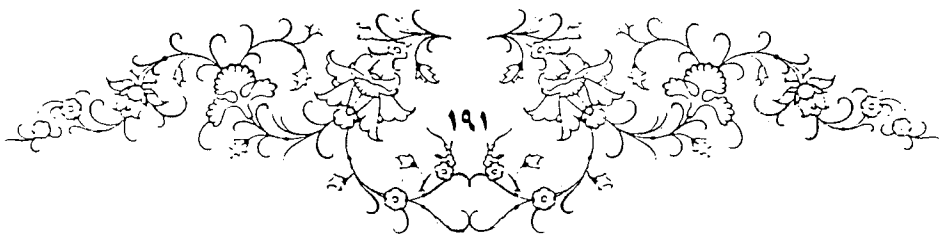


سحر بلبل حکایت با صبا کرد

- ۱ که عشق روی گل با ما^۱ چها کرد
از آن رنگ رخ خون در دل انداخت^{*}
- ۲ وزین گلشن^۲ به خارم مبتلا کرد
غلام همت آن نازنینم
- ۳ که کار خیر بی روی و ریا کرد
خوشش باد آن نسیم صبحگاهی^۳
- ۴ که درد شب نشینان را دوا کرد
من از بیگانگان دیگر ننال^۴
- ۵ که با من هرچه کرد آن آشنا کرد
گر از سلطان^۵ طمع کردم خطا بود^۶
- ۶ ور از دلبر وفا جستم جفا کرد^۷
نقاب گل کشید و زلف سنبل^۸
- ۷ گره بند قبای غنچه وا کرد^۹
به هر سو بلبل عاشق در افغان^{۱۰}
- ۸ تنعم از میان بساد صبا کرد^{۱۱}
وفا از خواجگان ملک با من^{۱۲}
- ۹ کمال دولت و دین بوالوفا کرد^{۱۳}

بشارت بر به کوی می‌فروشان
که حافظ توبه از زهد ریا کرد^{۱۴}

۱۰



سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد

- ۱ به دست مرحمت یارم در امیدواران زد
چو پیش صبح^۱ روشن شد که حال مهرگردون چیست
- ۲ بُرآمد خنده ای خوش بر غرور^۲ کامگاران زد
نگارم دوش در مجلس به عزم رقص چون برخاست
- ۳ گسره بگشود از گیسو^۳ و بر دل های یاران زد
کدام آهن^۴ دلش آموخت این آیین عیاری
- ۴ کز اول چون برون آمد^۵ ره شب زنده داران زد
خیال شمسواری^۶ پخت و شد ناگه دل مسکین
- ۵ خداوندا نگهدارش که بر قلب سواران زد
در آب و رنگ رخسارش چه خون خوردیم و جان^۷ دادیم
- ۶ چو نقشش^۸ دست داد اول رقم بر جانسپاران زد^۹
من از رنگ صلاح آنکه^{۱۰} به خون دل بشستم دست
- ۷ که چشم باده پیمایش صلا بر^{۱۱} هوشیاران زد
منش با خرقه^{۱۲} پشمین چگونه در کمند آرم
- ۸ زره مویی که مژگانش^{۱۳} ره خنجر گزاران زد
نظر بر قرعه^{۱۴} توفیق و یمن دولت شاه است
- ۹ بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد

- شهنشاه مظفر فر شجاع ملك و دين منصور^{۱۵}
- ۱۰ که جود بيدريغش خنده بر ابر بهاران زد^{۱۶}
از آن ساعت^{۱۷} که جام می به دست او مشرف شد
- ۱۱ زمانه ساغر شادی به یاد میگساران زد
دوام عمر و ملك او بخواه از لطف حق ای دل
- ۱۲ که چرخ این سکه دولت به دور روزگاران زد^{۱۸}



سحرم دولت بیدار به بالین آمد

- ۱ گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد
قدحی درکش و سرخوش به تماشا بگرام
- ۲ تا ببینی که نگارت^۱ به چه آیین آمد
مژدگانی بده ای خلوتی نافه گشای
- ۳ که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد
گریه آبی به رخ سوختگان باز آورد
- ۴ ناله فریادرس عاشق مسکین آمد
مرغ دل باز هوادار^۲ کمان ابرویی است
- ۵ ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
ساقیا می بده و غم مخور^۳ از دشمن و دوست
- ۶ که به کام دل ما آن بشد و این آمد
رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار
- ۷ گریه اش بر سمن و سنبل^۴ و نسرين آمد
چون صبا^۵ گفته حافظ بشنید از بلبل
- ۸ عنبرافشان به تماشای ریاحین آمد^۶



سرو چمان من^۱ چرا میل چمن نمیکند

- ۱ همدم گل نمیشود یاد سمن نمیکند^۲
تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او^۳
- ۲ زان سفر دراز خود عزم وطن نمیکند^۴
پیش کمان ابرویت لابه همی کنم ولی^۵
- ۳ گوش کشیده است^۶ از آن گوش به من نمیکند
لغله سای شد صبا^۷ دامن پاکش از چه روی^۸
- ۴ خاک بنفشه زار را مشک ختن نمیکند
چون ز نسیم می شود زلف بنفشه پرشکن^۹
- ۵ وه که دلم چه یاد آن^{۱۰} عهدشکن نمیکند
ساقی سیم ساق ما^{۱۱} گر همه دردمی دهد
- ۶ کیست که تن چو جام می جمله دهن نمیکند
دل به امید وصل او^{۱۲} همدم جان نمیشود
- ۷ جان به هوای کوی او^{۱۳} خدمت تن نمیکند
دست خوش جفا^{۱۴} مکن آبرخم که فیض ابر
- ۸ بی مدد سرشک من در عدن نمیکند
با همه عطف دامن آیدم از صبا عجب
- ۹ کز گذر تو خاک را^{۱۵} مشک ختن نمیکند

کشته غمزه تو شد حافظ ناشنیده پند^{۱۶}

۱۰ تیغ سزاست هرکرا درد سخن نمیکند^{۱۷}



- سمن بویان^۱ غبار غم چو بنشینند، بنشانند
- ۱ پری رویان قرار دل^۲ چو بستیزند، بستانند^۳
- به فتراک جفا دل‌ها چو بر بندند بر بندند
- ۲ ز زلف عنبرین جان‌ها چو بگشایند، بفشانند^۴
- ز چشمم لعل رمانی چو می‌خندند می‌بارند^۵
- ۳ ز رویم راز پنهانی چو می‌بینند، می‌خوانند
- به عمری یک نفس با ما چو بنشینند برخیزند
- ۴ نهال شوق^۶ در خاطر چو برخیزند، بنشانند
- سرشک گوشه‌گیران را چو دریا بند دریا بند
- ۵ رخ مهر از سحرخیزان^۷ نگردانند، اگر دانند^۸
- درین حضرت چو مشتاقان نیاز آرند نیاز آرند
- ۶ که با این درد اگر در بند درمانند، درمانند
- چو منصور از مراد آنان که بردارند بردارند^۹
- ۷ بدین درگاه حافظ را چو میخوانند، می‌رانند^{۱۰}



شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد

- ۱ بنده طلعت آن باش^۱ که آنی دارد
- شیوه حور و پری خوب و^۲ لطیف است ولی
- ۲ خوبی آنست و لطافت که فلانی دارد
- چشمه چشم مرا ای گل خندان دریا
- ۳ که به امید تو خوش آب روانی دارد
- خم ابروی تو در صنعت تیراندازی
- ۴ بستد ازدست^۲ هر آن کس که کمانی دارد
- گوی خوبی که برد از تو که خورشید آنجا
- ۵ نه سوار نیست که در دست عنانی دارد
- دلنشان شد^۴ سخنم تا تو قبولش کردی
- ۶ آری آری سخن عشق نشانی دارد
- در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز
- ۷ هر کسی بر حسب فهم^۵ گمانی دارد
- با خرابات نشینان ز کرامات ملاف^۶
- ۸ هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد
- مرغ زیرک نشود در چمنش پرده سرای^۷
- ۹ هر بهاری که ز دنباله خزانی دارد*

مدعی گو لنز و نکته به حافظه مفروش
کلك ما نیز بیانی و زبانی^۱ دارد

۱۰



شاهدان گر دلبری زین سان کنند

- ۱ زاهدان را رخنه در ایمان کنند
هر کجا آن شاخ^۱ نرگس بشکند
- ۲ گلرخانش دیده نرگسدان کنند
یار ما چون^۲ سازد آغاز سماع^۲
- ۳ قدسیان برعرش دست افشان کنند
ای جوان سرو قد^۴ گویی بزن^۵
- ۴ پیش از آن کز قامتت چوگان کنند
عاشقان را بر سر خود حکم نیست
- ۵ هرچه فرمان تو باشد آن کنند
مردم چشمم به خون آغشته شد^۶
- ۶ در کجا این ظلم بر انسان کنند
پیش چشمم کمتر است از قطره ای
- ۷ این حکایت ها که از طوفان کنند^۷
خوش برآ با غصه ای دل^۸ کاهل راز
- ۸ عیش خوش^۹ در بوتۀ هجران کنند
عید رخسار تو کو تا عاشقان^{۱۰}
- ۹ در وفایت جان خود قربان کنند

سر مکش حافظ ز آه نیشب
تا چو صبحت آینه رخشان کنند^{۱۱}

۱



شراب بی‌غش و ساقی خوش دو دام^۱ رهند

۱ که زیرکان جهان از کمندشان نرهند^۲

من ارچه عاشقم و رند و مست و نامه‌سیاه^۳

۲ هزار شکر که یاران شهر بی‌گنهند

قدم منه به خرابات جز به شرط ادب

۳ که ساکنان درش^۴ محرمان پادشهند

جفا نه شیوه درویشی^۵ است و راه‌روی^۶

۴ بیار باده که این سالکان نه مرد رهند

مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم

۵ شهان بی‌کمر و خسروان بی‌کلمهند

بهوش باش^۷ که هنگام باد استغنا

۶ هزار خرمن طاعت به نیم‌جو ننهند^۸

مکن که کوکبه دلبری^۹ شکسته شود

۷ چو بندگان بگریزند و چاکران بچمند

غلام همت دردی کشان یکرنگم

۸ نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیمند

جناب عشق بلند است همتی حافظ

۹ که عاشقان ره بی‌همتان بخود ندهند^{۱۰}



شراب و عیش نهان^۱ چیست کار بی بنیاد

- ۱ زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد
- ۲ گره ز دل بگشا وز سپهریاد مکن
که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد
- ۳ ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد
- ۴ قدح به شرط ادب گیر زانکه ترکیبش^۲
ز کاسه سر جمشید و بهمن^۳ است و قباد
- ۵ که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند^۴
که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد
- ۶ ز حسرت لب شیرین هنوز می بینم
که لاله میدمد از خون دیده^{*} فرهاد
- ۷ مگر که لاله بدانست^۵ بی وفائی دهر
که تا بزاد و بشد جام می ز کف ننهاد
- ۸ بیا بیا که زمانی ز می^۶ خراب شویم
مگر رسیم به گنجی درین^۷ خراب آباد
- ۹ نمیدهند اجازت مرا به سیر و سفر^۸
نسیم باد مصلی و آب رکناباد

قدح مگیر چو حافظ^۹ مگر به ناله چنگ

۱۰ کہ بسته اند بر ابریشم طرب دل شاد^{۱۰}



صبا به تهنیت پیر می فروش آمد

- ۱ که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد^۱
هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای^۲
- ۲ درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد
تنور لاله^۳ چنان برفروخت باد بهار
- ۳ که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد
به گوش هوش نیوش از من^۴ و به عشرت گوش
- ۴ که این سخن سحر از هاتقم به گوش آمد
ز مرغ صبح ندانم^۵ که سوسن آزاد
- ۵ چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد
ز فکر تفرقه باز آی تسا شوی مجموع
- ۶ به حکم آنکه چو شد اهرمن سروش آمد^۶
چه جای صحبت^۷ نامحرم است مجلس انس
- ۷ سر پیاله بیوشان که خرقه پوش آمد
ز خانقاه به میخانه میرود حافظ
- ۸ مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد^۸



- صبا وقت سحر بویسی ز زلف یار می آورد
- ۱ دل دیوانه ما را به نو^۱ در کار می آورد
- من آن شاخ صنوبر را^۲ ز باغ سینه برکندم
- ۲ که هر گل کز غمش بشکفت محنت بار می آورد
- ز بیم غارت عشقش دل اندر خون^۳ رها کردم
- ۳ ولی میریخت خون و ره بدان^۴ هنجار می آورد
- فروغ ماه می دیدم ز بام قصر او روشن
- ۴ که روی از شرم^۵ آن خورشید در دیوار می آورد
- به قول مطرب و ساقی برون رفتم گه و بیگه
- ۵ کزان راه گران قاصد خبر دشوار می آورد
- سراسر بخشش^۶ جانان طریق لطف و احسان بود
- ۶ اگر تسبیح می فرمود و گسر^۷ ز نار می آورد
- عفاله چین ابرویش اگر چه ناتوانم کرد
- ۷ به عشوه هم پیامی^۸ بر سر بیمار می آورد
- عجب میداشتم دیشب ز حافظ جام و پیمانه
- ۸ ولی بحثی نمی کردم که صوفی وار^۹ می آورد



صورت‌خوبت نگارا خوش به آیین^۱ بسته‌اند

۱ گوئیا نقش لب‌ت از جان شیرین بسته‌اند

از برای مقدم خیل خیالت مردمان^۲.

۲ زاشك رنگین در دیار دیده آیین بسته‌اند

کار زلف تست مشك افشانی و نظارگان^۳

۳ مصلحت را تمهتی بر نافه چین بسته‌اند

یارب آن رویست و در پیرامنش بند کلاه

۴ یا به گرد ماه تابان عقد پروین بسته‌اند^۴



صوفی ار باده به اندازه خورد^۱ نوشش باد

۱ ورنه اندیشه این کار فراموشش باد

وانکه^۲ يك جرعه می از دست تواند دادن

۲ دست با شاهد مقصود در آغوشش باد

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

۳ آفرین بر نظر يك خطا پوشش باد

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود

۴ شرمی^۲ از مظلمه خون سیاوشش باد

چشم از آینه داران خط و خالش گشت

۵ لبم از بوسه ربایان پر و دوشش باد^۴

گرچه از کبر سخن با من درویش نگفت

۶ جان فدای شکرین^۵ پسته خاموشش باد

نرگس مست نوازش کن مردم دارش^۶

۷ خون عاشق به قدح گر بخورد^۷ نوشش باد

به غلامی تو مشهور جهان شد حافظ

۸ حلقه بندگی زلف تو بر گوشش باد^۸



صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد

۱ بنیاد مکر با فلك حقه باز کرد

بازی دهر^۱ بشکندش بیضه در کلاه

۲ زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

ساقی بیا که شاهد رعنا^۱ صوفیان

۳ دیگر به جلوه آمد و آغاز ناز^۲ کرد

این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت

۴ و آهنگ بازگشت ز راه حجاز کرد

ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم

۵ زانچ آستین کوتاه و دست دراز کرد

صنعت مکن هرآنکه محبت نه راست باخت^۲

۶ عشقش به روی دل در معنی فراز کرد

فردا که پیشگاه حقیقت^۴ شود پدید

۷ شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

ای کبک خوشخرام کجا میروی بایست*

۸ غره مشو که گریه عابده^۵ نماز کرد

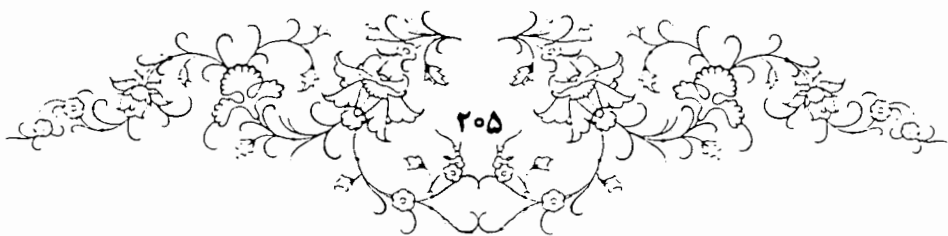
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل

۹ ما را خدا ز زهد ریا پی نیاز کرد^۶



طایر دولت اگر باز گذاری بکند

- ۱ یار باز آید و با وصل قراری^۱ بکند
دیده را دستگه^۲ در و گهر گرچه نماند
- ۲ بخورد خونی و تدبیر نثاری بکند
دوش گفتم بکند لعل لبش^۳ چاره^۴ من
- ۳ هاتف غیب ندا داد که آری بکند
کس نیارد بر او دم زدن از قصه^۵ ما^۶
- ۴ مگرش باد صبا گوش گذاری بکند
داده ام باز نظر را به تدروی پرواز
- ۵ باز خواند مگرش نقش^۷ و شکاری بکند
کو کریمی که ز بزم طربش^۸ غمزده ای
- ۶ جرعه ای در کشد^۹ و دفع خماری بکند
شهر خالی است ز عشاق بود کز طرفی
- ۷ مردی از خویش برون^{۱۰} آید و کاری بکند
یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب
- ۸ بازی چرخ یکی زین همه باری^{۱۱} بکند
حافظا گر نروی از در او هم روزی^{۱۲}
- ۹ گذری بر سرت از گوشه کناری بکند



- عشق تو نهال حیرت آمد^۱
- ۱ وصل تو کمال حیرت آمد
بس غرقه حال وصل کاخر^۲
- ۲ هم با سر^۳ حال حیرت آمد
نه وصل بماند و نه واصل
- ۳ آنجا که خیال^۴ حیرت آمد
یک دل بنما^۵ که در ره او
- ۴ بر چهره نه خال^۶ حیرت آمد
از هرطرفی که گوش کردم
- ۵ آواز سؤال حیرت آمد
شد منہزم از کمال عزت
- ۶ آنرا که جلال حیرت آمد^۷
سر تا قدم وجود حافظ
در عشق نهال حیرت آمد



عشقت نه سرسریست که از سر^۱ بدرشود

مهرت نه عارضیست که جای^۲ دگر شود ۱

عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم

با شیر اندرون شد و با جان بدر شود^۳ ۲

دردیست درد عشق که اندر علاج او^۴

هرچند سعی^۵ بیش نمایی بتر شود ۳

اول یکی منم که درین شهر هرشبی^۶

فریاد من ز عشق بر افلاک^۷ برشود ۴

دی در میان زلف بدیدم رخ نگار

برهیأتی که ابر محیط قمر شود ۵

ور زانکه من سرشک فشانم به زنده رود^۸

کشت عراق نیز به یکبار^۹ تر شود ۶

گفتم که ابتدا بکنم بوسه گفت نی^{۱۰}

بگذار تا که ماه ز عقرب بدر شود^{۱۱} ۷



عکس روی تو چو برآینه جام افتاد^۱

۱ عارف از خنده می در طمع خام افتاد^۲

جلوه‌ای کرد رخت روز ازل زیر نقاب^۳

۲ این همه نقش در آینه^۴ او هام افتاد^۵

این همه عکس می و نقش مخالف^۶ که نمود

۳ يك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد^۷

غیرت عشق زبان همه خاصان بپرید

۴ کز کجا سر غمش^۸ در دهن عام افتاد

من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم

۵ اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد

چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار

۶ هر که در دایره گردش ایام افتاد^۹

زیر شمشیر غمش^{۱۰} رقص کنان باید رفت

۷ کان که شد کشته او نیک سرانجام افتاد

در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج^{۱۱}

۸ آه کز چاه^{۱۲} بیرون آمد و در دام افتاد

آن شد ای خواجه^{۱۳} که در صومعه بازم بینی

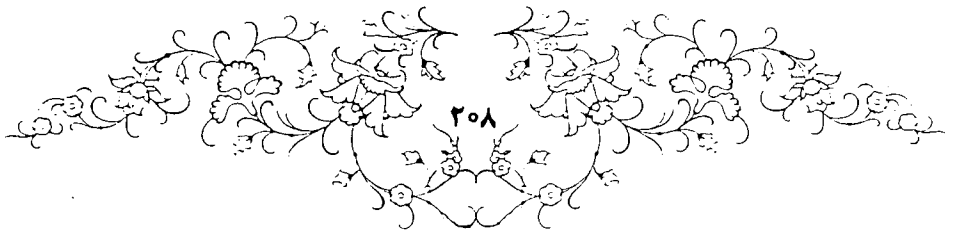
۹ کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد

هر دمش^{۱۴} با من دلسوخته لطفی دگر است

این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد ۱۰

صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی

زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد^{۱۵} ۱۱



غلام نرگس مست تو تاجدارانند

- ۱ خراب باده لعل تو هوشیارانند^۱
- ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز
- ۲ وگر نه عاشق و معشوق رازدارانند
- ز زیر زلف دوتا^۲ چون گذرکنی بنگر
- ۳ که از یمین و یسارت چه بیقرارانند^۳
- گذارکن چو صبا^۴ بر بنفشه زار و بین
- ۴ که از تطاول زلفت چه سوگوارانند^۵
- نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو
- ۵ که مستحق کرامت گناهکارانند
- نه من بر آن گل عارض غزل سرایم و بس^۶
- ۶ که عندلیب تو از هر طرف هزارانند
- تو دستگیر شو ای خضر^۷ پی خجسته که من
- ۷ پیاده میروم و همره ان سوارانند
- بیا به میکده^۸ و چهره ارغوانی کن
- ۸ مرو به صومعه کانجا سیاهکارانند^۹
- خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد^{۱۰}
- ۹ که بستگان کمند تو رستگارانند^{۱۱}



قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود

۱ ورنه هیچ از دل بی‌رحم تو تقصیر نبود

من دیوانه چو زلف تو رها می‌کردم

۲ هیچ لایق‌ترم از حلقه زنجیر نبود^۱

یارب آینه حسن تو چه جوهر دارد^۲

۳ که در او آه مرا قوت تأثیر نبود^۳

سر ز حیرت به در^۴ می‌کده‌ها برکردم

۴ چون شناسای^۵ تو در صومعه یک‌پیر نبود

نازنین‌تر ز قدت در چمن حسن نرست^۶

۵ خوشتر از نقش تو در عالم تصویر نبود

تا مگر همچو صبا باز به‌کوی تو رسم

۶ حاصلم دوش به‌جز ناله شبگیر نبود

آن‌کشیدم ز تو ای آتش هجران که چو شمع

۷ جز فنای خودم از دست تو تدبیر نبود

آیتی بود عذاب‌انده حافظ بی‌دوست^۷

۸ که بر هیچ‌کسش حاجت تفسیر نبود



- کارم ز جور چرخ^۱ به سامان نمیرسد
- ۱ خون شد دلم ز درد و به درمان نمیرسد
با خاک راه راست شدم همچو خاک از آن^۲
- ۲ تا آبرو نمیرودم نان نمیرسد
پی پاره‌ای نمیکنم از هیچ استخوان
- ۳ تا صد هزار زخم به دندان نمیرسد
سیرم زجان خود به دل راستان ولی^۳
- ۴ بیچاره را چه چاره چو فرمان نمیرسد^۴
از آرزوت گشته گران بار غم دلم^۵
- ۵ آوخ که آرزوی من آسان^۶ نمیرسد
یعقوب را دو دیده ز حسرت سپید گشت^۷
- ۶ و آوازه‌ای ز مصر به کنعان نمیرسد
از حشمت اهل جهل به کیوان رسیده‌اند
- ۷ جز آه اهل فضل به کیوان نمیرسد
از دست برد جور زمان اهل فضل را
- ۸ این غصه بس که دست سوی جان نمیرسد^۸



کسی که حسن خط دوست^۱ در نظر دارد

۱ محقق است که او حاصل بصر دارد

چو خامه بر خط فرمان^۲ او سر طاعت

۲ نهاده ایم مگر او به تیغ بردارد^۳

کسی به وصل تو چون شمع یافت پروانه

۳ که زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد

به پایبوس تو دست کسی رسید که او

۴ چو آستانه بدین در همیشه سر دارد

ز زهد خشک ملولم بیار باده^۴ ناب^۴

۵ که بوی باده مدامم دماغ تر دارد

ز باده هیچت اگر نیست این نه بس که ترا

۶ دمی ز وسوسه^۵ عقل بی خبر دارد

کسی که از در تقوی^۵ قدم برون ننهاد

۷ به عزم میکرده اکنون سر سفر دارد^۶

دل شکسته حافظ به خاک خواهد برد

۸ چو لاله داغ هوائی که بر جگر دارد^۷



كلك مشكين تو روزی که زما یاد کند

۱ ببرد اجر^۱ دو صد بنده که آزاد کند

قاصد حضرت سلمی^۲ که سلامت بادش^۲

۲ چه شود گر به سلامی دل ما شاد کند

امتحان کن که بسی گنج مرادت بدهند^۴

۳ گر خرابی چو مرا^۵ لطف تو آباد کند

یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز^۶

۴ که به رحمت گذری برسر فرهاد کند

شاه را به بود از طاعت صدساله و زهد^۷

۵ قدر يك ساعتی عمری که درو داد کند^۸

حالیا عشوه^۹ عشق تو ز بنیادم برد^۹

۶ تا دگر باره حکیمان^{۱۰} چه بنیاد کند

گوهر پاک تو از مدحت ما مستغنی است

۷ فکر مشاطه چه با حسن خداداد کند

ره نبردیم به مقصود خود^{۱۱} اندر شیراز

۸ خرم آن روز که حافظ ره بغداد کند



کنون که در چمن^۱ آمد گل از عدم به وجود

۱ بنفشه در قدم^۲ او نهاد سر به سجود

بنوش جام صبوحی به ناله^۳ دف و چنگ

۲ بیوس غبغب ساقی به نغمه^۴ نی و عود

به دور گل منشین بی شراب و شاهد و چنگ

۳ که همچو دور بقا^۵ هفته ای بود معدود

شد از بروج ریاحین^۶ چو آسمان روشن

۴ زمین به^۷ اختر میمون و طالع مسعود

ز دست شاهد نازک عذار عیسی دم

۵ شراب نوش و رهاکن حدیث عاد و ثمود

جهان چو خلد برین شد به دور سوسن و گل

۶ ولی چه سود که در وی نه ممکن است خلود

چو گل سوار شود بر هوا* سلیمان وار

۷ سحر که مرغ درآید به نغمه^۸ داود

به باغ تازه کن آیین دین زردشتی

۸ کنون که لاله برافروخت آتش نمرود^۹

بنخواه جام صبوحی به یاد آصف عهد^{۱۰}

۹ وزیر ملك سلیمان عماد دین محمود^{۱۱}

بود که مجلس حافظ به یمن تربیتش
هر آنچه می‌طلبید جمله باشدش موجود^۹

۱۰



کی شعر ترا انگیزد خاطر که حزین باشد

۱ يك نکته ازین دفتر گفتیم^۲ و همین باشد

از لعل تو گر یابم انگشتی زنه‌ار

۲ صد ملك سلیمانم در زیر نگین باشد

غمناك نباید بود از طعن حسود ای دل

۳ شاید که چو و ابینی خیر تو درین باشد

هر کو نکند فهمی زین كلك خیال انگیز^۳

۴ نقشش به حرام ار خود^۴ صورتگر چین باشد

جام می و خون دل هر يك به کسی دادند^۵

۵ در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

در کار گلاب^۶ و گل حکم ازلی این بود

۶ کاین شاهد بازاری وان^۷ پرده نشین باشد

آن نیست^۸ که حافظ را رندی بشد از خاطر

۷ کان سابقه پیشین^۹ تا روز پسین باشد



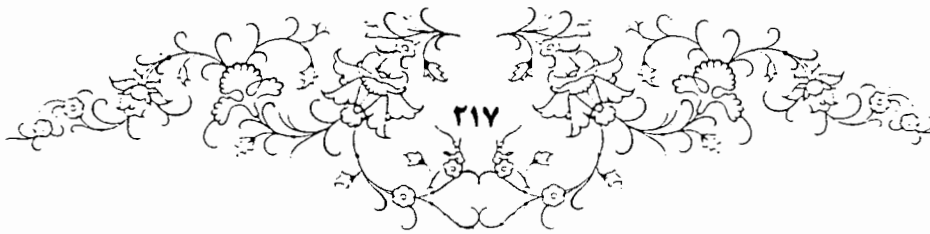
گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد

- ۱ بسوختیم درین آرزوی خام و نشد
فغان که در طلب گنجنامه مقصود
- ۲ شدم خراب جهانی ز غم تمام و نشد^۱
دریغ و درد که در جست و جوی گنج حضور^۲
- ۳ بسی شدم به گدائی بر کرام و نشد
به لابه گفت^۳ شبی میرمجلس تو شوم
- ۴ شدم به رغبت خویشش کمین غلام و نشد^۴
پیام داد که خواهم^۵ نشست با رندان
- ۵ بشد به رندی و دردی کشیم نام و نشد
رواست دربر اگر می‌تپد کبوتر دل
- ۶ که دید در ره خود تاب و پیچ دام و نشد^۶
بدان طمع که^۷ به مستی ببوسم آن لب لعل
- ۷ چه خون که در دلم افتاد همچو جام و نشد
به کوی عشق مننه بی‌دلیل راه قدم
- ۸ که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد
هزار حيله برانگیخت حافظ از سر فکر^۸
- ۹ در آن هوس که شود آن نگار رام و نشد^۹



گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود

- ۱ تا ریا ورزد و سالوس، مسلمان نشود
رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنراست^۱
- ۲ حیوانی که ننوشد می^۲ و انسان نشود
گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض
- ۳ ورنه هر سنگ و گلی^۳ لؤلؤ و مرجان نشود
اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش
- ۴ که به تلبیس و حیل^۴ دیو سلیمان نشود
عشق می ورزم و امید که این فن شریف^۵
- ۵ چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود
دوش می گفت که فردا بدهم کام دلت
- ۶ سببی ساز خدایا که پشیمان نشود
حسن خلقی ز خدا میطلبم خوی ترا^۶
- ۷ تا دگر خاطر ما^۷ از تو پریشان نشود
زره را تا نبود همت عالی حافظ
- ۸ طالب چشمه خورشیده^۸ درخشان نشود



- گر من از باغ تو يك میوه بچینم چه شود
- ۱ پیش پایی به چراغ تو ببینم چه شود
یارب اندر کنف سایه آن سرو بلند^۱
- ۲ گر من سوخته يك دم بنشینم چه شود
آخر ای خاتم جمشید^۲ همایون آثار
- ۳ گر فتد عکس تو بر لعل نگینم^۳ چه شود
واعظ. شهر چو^۴ مهر ملك و شحنه گزید
- ۴ من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود
عقلم از خانه بدر رفت و اگر می اینست^۵
- ۵ دیدم از پیش که در خانه دینم چه شود
صرف شد عمر گرانمایه به معشوقه و می^۶
- ۶ تا از آنم چه به پیش آید ازینم چه شود
خواجه دانست که من عاشقم و هیچ نشد^۷
- ۷ حافظ ار نیز بداند که چنینم چه شود^۸



گر می فروش حاجت رندان روا کند

۱ ایزد گنه ببخشد و دفع وبا کند^۱

ساقی به جام عدل بده باده تا گدا

۲ غیرت نیاورد که جهان پربلا کند

حقا که در زمان برسد مژده^۲ مراد^۲

۳ گر سالکی به عهد امانت وفا کند

گر رنج پیشت آید^۳ و گر راحت ای حکیم

۴ نسبت مکن به غیر که این ها خدا کند

در کارخانه ای که ره علم و عقل^۴ نیست

۵ وهم ضعیف رای فضولی چرا کند

مطرب بساز عوده^۵ که کس بی اجل نمرد

۶ وان گونه این ترانه^۶ سراید خطا کند

ما را که درد عشق و بلای خمار هست

۷ یا وصل دوست یا می صافی دوا کند^۷

جان رفت در سر می و حافظ به عشق سوخت

۸ عیسی دمی کجاست که احیای ما کند



- گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید
- ۱ گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید
- گفتم ز مهرورزان رسم وفا^۱ بیاموز
- ۲ گفتا ز ماه رویان^۲ این کار کمتر آید
- گفتم که بر خیالت راه نظر بیندم
- ۳ گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید
- گفتم که بوی زلفت^۳ گمراه عالم کرد
- ۴ گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید
- گفتم خوشا هوائی کز باغ حسن^۴ خیزد
- ۵ گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید
- گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت
- ۶ گفتا تو بنده پروری کن کو بنده پرور آید
- گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد
- ۷ گفتا مگوی باکس تا وقت آن درآید^۵
- گفتم زمان عشرت دیدی که چون سرآمد
- ۸ گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سرآید



گفتم که خطاکردی و تدبیر نه این بود

۱ گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود

گفتم که بسی خط خطا بر تو کشیدند

۲ گفتا همه آن بود که بر لوح جبین بود

گفتم که چرا مهر تو ای ماه بگردید^۱

۳ گفتا که فلک با من بدمهر به کین بود

گفتم که قرین بدت افکند بدین حال^۲

۴ گفتا که مرا بخت بد خویش قرین بود

گفتم که بسی جام طرب خوردی ازین پیش

۵ گفتا که شفا در قدح باز پسین بود

گفتم که نه وقت سمرت بود چه رفتی^۳

۶ گفتا که مگر مصلحت وقت درین بود

گفتم که تو ای عمر چرا زود برفتی

۷ گفتا چه توان کرد مگر عمر همین بود^۴



- گفتم کیس دهان و لبت کامران کنند
- ۱ گفتا به چشم هرچه تو گویی چنان کنند
گفتم خراج مصر طلب میکند لبت
- ۲ گفتا درین معامله کمتر زیان کنند
گفتم به نقطه دهند خود که برد راه^۱
- ۳ گفت این حکایتی است که بانکته دان^۲ کنند
گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین
- ۴ گفتا به کوی عشق همین و همان کنند
گفتم هوای میکده غم میبرد ز دل^۳
- ۵ گفتا خوش آن کسان که دلی شادمان کنند^۴
گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است
- ۶ گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند
گفتم ز لعل نوش لبان پیر را چه سود
- ۷ گفتا به بوسه شکرینش جوان کنند
گفتم که خواجه کی به سر حجله می رود
- ۸ گفت آن زمان که مشتری و مه^۵ قران کنند
گفتم دعای دولت او ورد حافظ است^۶
- ۹ گفت این دعا ملایک هفت آسمان کنند



گل بی‌رخ یار خوش نباشد

۱ بی‌باده بهار خوش نباشد

طرف چمن و طواف بستان^۱

۲ بی‌لاله عذار خوش نباشد^۲

رقصیدن سرو و حالت گل

۳ بی‌صوت هزار خوش نباشد

با یار شکر لب گل اندام

۴ بی‌بوس و کنار خوش نباشد

باغ و گل^۳ و مل خوش است لیکن^۴

۵ بی‌صحبت یار خوش نباشد^۵

هر نقش که دست عقل بندد^۶

۶ جز نقش نگار خوش نباشد

جان نقد^۷ محقر است حافظ

۷ از بهر نثار خوش نباشد



- گوهر مخزن اسرار همانست که بود
- ۱ حقه مهر بدان مهر و نشانست که بود
عاشقان زمرة ارباب امانت باشند^۱
- ۲ لاجرم چشم گهر بار همانست که بود
از صبا پرس که ما را همه شب تا دم صبح^۲
- ۳ بوی زلف تو همان مونس جانست که بود^۳
طالب لعل و گهر نیست و گرنه خورشید
- ۴ همچنان در عمل معدن و کانست^۴ که بود
کشته غمزه خود را به زیارت دریاب^۵
- ۵ زانکه بیچاره همان دل نگرانست که بود
رنگ خون دل ما را که نهان می کردی^۶
- ۶ همچنان در لب لعل تو عیانست* که بود
زلف هندوی تو گفتم که دگر ره نزنند^۷
- ۷ سالها رفت و بدان سیرت و سانست که بود^۸
حافظا باز نما قصه خونابه چشم
- ۸ که درین چشمه^۹ همان آب روانست که بود



مرا به رندی و عشق^۱ آن فضول عیب کند

۱ که اعتراض بر اسرار علم غیب^۲ کند

کمال صدق محبت^۲ ببین نه نقص گناه^۶

۲ که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند

ز عطر حور بهشت^۵ آن نفس برآید بوی^۶

۳ که خاک میکده^۷ ما عبیر جیب کند^۲

چنان بزده^۸ ره اسلام غمزه^۷ ساقی

۴ که اجتناب ز صہبا مگر صہیب کند

کلید گنج سعادت قبول اهل دل است

۵ مباد کس که درین نکته شك و ریب کند^۹

شبان وادی ایمن گہی رسد به مراد

۶ که چند سال به جان^{۱۰} خدمت شعیب کند

ز دیده خون بچکاند فسانه^{۱۰} حافظ

۷ چو یاد وقت زمان^{۱۱} شباب و شیب کند^{۱۲}

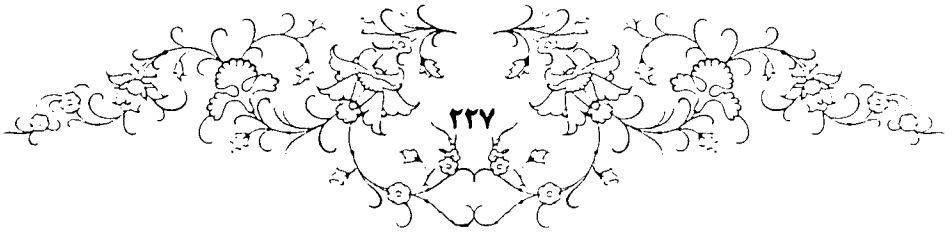


- مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون^۱ نخواهد شد
- ۱ قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد
رقیب آزارها فرمود و جای آشتی نگذاشت
- ۲ مگر آه سحرخیزان سوی گردون نخواهد شد
مرا روز ازل کاری به جز رندی نفرمودند
- ۳ هر آن قسمت که آنجارت از آن^۲ افزون نخواهد شد
خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش^۳
- ۴ که ساز شرع ازین افسانه بی قانون^۴ نخواهد شد^۵
شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی
- ۵ دلا کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد
مجال من همین باشد^۶ که پنهان مهر او ورزم^۷
- ۶ کنار و بوس و آغوشش^۸ چه گویم چون نخواهد شد
مشوی ای دیده^۹ نقش غم ز لوح سینه حافظ
- ۷ که زخم تیغ^{۱۰} دلدار است و رنگ خون^{۱۱} نخواهد شد



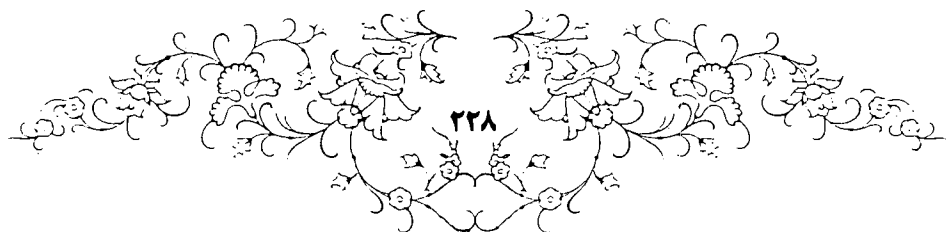
مژده ای دل* که دگر باد صبا باز آمد

- ۱ هدمد خوش‌خبر از طرف سبا^۱ باز آمد
برکش ای مرغ سحر نغمه داودی باز
- ۲ که سلیمان گل از باد هوا^۲ باز آمد
عارفی کو که کند فهم زبان سوسن
- ۳ تا پیرسد^۳ که چرا رفت و چرا باز آمد
مردمی کرد و کرم بخت خداداد به من^۴
- ۴ کان بت ماه رخ از راه وفا^۵ باز آمد
لاله بوی می نوشین بشنید از دم صبح^۶
- ۵ داغ دل بود به امید دوا^۷ باز آمد
چشم من در ره این قافله راه بماند^۸
- ۶ تا به گوش^۹ دلم آواز دراز باز آمد
گرچه حافظ در رجش زد و پیمان بشکست^{۱۰}
- ۷ لطف او بین که به صلح از در ما باز آمد^{۱۱}



مژده ای دل که مسیحانفسی می آید

- ۱ که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش^۱
- ۲ زده ام فالی و فریادرسی می آید
ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس
- ۳ موسی آنجا^۲ به امید قبسی می آید
هیچکس نیست که درکوی تو اش کاری نیست
- ۴ هرکس آنجا به طریق^۳ هوسی می آید
کس ندانست که منزلگه معشوق^۴ کجاست
- ۵ این قدر هست که بانگ جرسی می آید*
دوست را گر سر پرسیدن بیمار غمست
- ۶ گو بران خوش که هنوزش نفسی می آید
خبر بلبل این باغ پیرسید که من
- ۷ ناله ای می شنوم کز قفسی می آید
جرعه ای ده که به میخانه^۵ ارباب کرم
- ۸ هر حریفی زپی ملتمسی می آید^۶
یار دارد سر آزدن حافظ یاران^۷
- ۹ شهابازی به شکار مگسی می آید^۸



مسلمانان مرا وقتی دلی بود

۱ که باوی گفتمی گر مشکلی بود

به گردابی چو می افتادم از غم^۱

۲ به تدبیرش امید ساحلی بود

دلی همدرد و یاری مصلحت بین^۲

۳ که استظهار هر اهل دلی بود

ز من ضایع شد اندر کوی جانان

۴ چه دامنگیر یارب منزلی بود

هنر بی عیب حرمان نیست لیکن^۳

۵ ز من محروم تر کی سائلی بود

برین جان پریشان رحمت آرید^۴

۶ که وقتی کاردانی کاملی^۵ بود

مرا تا عشق تعلیم سخن کرد

۷ حدیثم نکته هر محفلی بود

مگو دیگر که حافظ نکته دانست

۸ که ما دیدیم و محکم غافلی بود^۶



- مطرب عشق عجب ساز و نوایی^۱ دارد
- ۱ نقش هر پرده که زد^۲ راه به جایی دارد
عالم از ناله عشاق مبادا خالی
- ۲ که خوش آهنگک و فرح بخش صدایی دارد*
پیر دردی کش ما گرچه ندارد زر و زور
- ۳ خوش عطا بخش و خطا پوش^۳ خدایی دارد
محترم دار دلم کاین مگس^۴ قندپرست
- ۴ تا هواگیر تو شد^۵ فر همایی دارد
از عدالت نبود دور گرش^۶ پرسد حال
- ۵ پادشاهی که به همسایه گدایی دارد
اشک خونین بنمودم^۷ به طبیبان گفتند:
- ۶ درد عشق است و جگرسوز دوايي دارد
ستم از غمزه^۸ میاموز که در مذهب عشق
- ۷ هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد
نغز گفت آن بت ترسا بچه^۹ باده فروش^۱
- ۸ شادی روی کسی خور که صفایی^{۱۰} دارد
خسروا حافظ درگاه نشین فاتحه خواند
- ۹ وز زبان تو تمنای دعایی دارد



معاشران ز حریف شبانه یاد آرید^۱

۱ حقوق بندگی مخلصانه یاد آرید

به وقت سرخوشی از راه ناله عشاق^۲

۲ به صوت نغمه^۳ چنگ و چفانه یاد آرید

چو لطف باده^۴ کند جلوه در رخ ساقی

۳ ز عاشقان به سروده^۵ و ترانه یاد آرید

چو در میان مراد آورید دست امید

۴ ز عهد صحبت ما در میانه یاد آرید

نمی‌خورید^۶ زمانی غم وفاداران^۷

۵ ز بی‌وفایی دور زمانه^۸ یاد آرید

سمنند دولت اگر چند سرکش است ولی^۹

۶ ز هم‌رهان به سر تازیانه یاد آرید^{۱۰}

به وجه مرحمت^{۱۱} ای ساکنان صدر جلال

۷ ز روی حافظ و این آستانه^{۱۲} یاد آرید



معاشران گره زلف^۱ یار باز کنید

۱ شبی خوش است بدین وصله اش^۲ دراز کنید

حضور خلوت انس^۳ است و دوستان جمعند^۴

۲ وان یکاد بخوانید و در فراز کنید

رباب و چنگک به بانگ بلند می گویند^۵

۳ که گوش هوش به پیغام اهل^۶ راز کنید

به جان دوست که غم پرده^۷ شما^۷ ندرد

۴ گر اعتماد بر الطاف^۸ کارساز کنید

میان عاشق و معشوق راز بسیار است

۵ چو یار ناز نماید شما نیاز کنید^۹

نخست موعظه^{۱۰} پیر صحبت این حرف است^{۱۰}

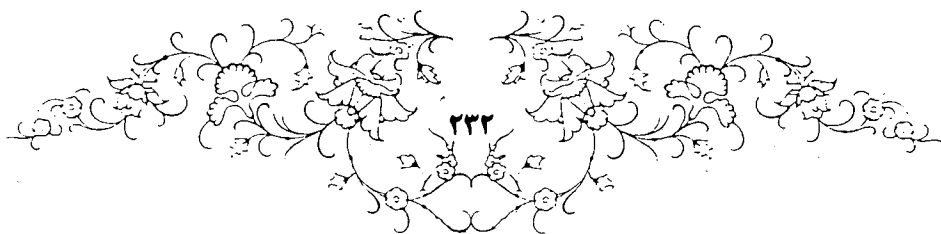
۶ که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

هر آن کسی که درین حلقه نیست زنده^{۱۱} عشق^{۱۱}

۷ برو نمرده^{۱۲} به فتوی من نماز کنید

اگر طلب^{۱۳} کند انعامی از شما حافظ

۸ حوالتش به لب یار دلنواز کنید^{۱۴}



من و انکار شراب این چه حکایت باشد

۱ غالباً این قدرم^۱ عقل و کفایت باشد

من که شبها ره تقوی زده ام با دف و چنگک^۲

۲ این زمان^۳ سر به ره آرم چه حکایت باشد

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است*

۳ عشق کاری است که موقوف هدایت باشد

بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند

۴ پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد^۴

تا به غایت ره میخانه نمیدانستم

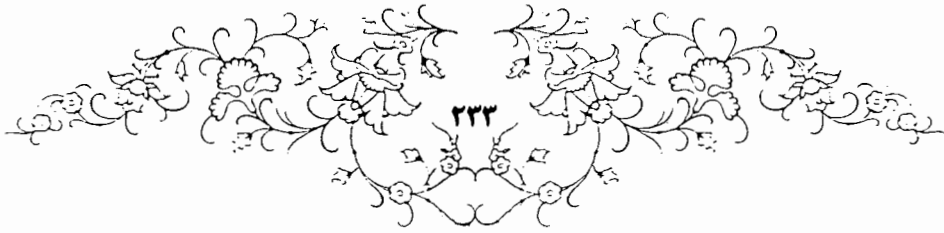
۵ ورنه مستوری ما تا به چه^۵ غایت باشد

زاهد و عجب و نماز و من و رندی و نیاز^۶

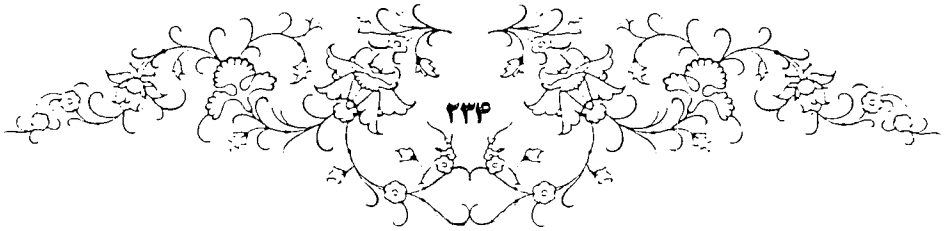
۶ تا خدا را ز میان^۷ با که عنایت باشد

دوش ازین غصه نخفتم که حکیمی می گفت^۸

۷ حافظ ار مست بود^۹ جای شکایت باشد

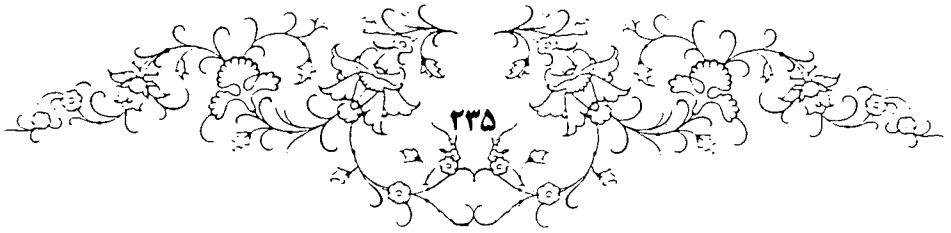


- نفس باد صبا مشک‌فشان خواهد شد
- ۱ عالم پیر دگر باره^۱ جوان خواهد شد
- ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد
- ۲ چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد
- این تطاول^۲ که کشید از غم هجران بلبل^۳
- ۳ تا سراپرده گل نعره زنان خواهد شد
- گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر^۴
- ۴ مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد
- ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی
- ۵ مایه نقد بقا راه^۵ که ضمان خواهد شد
- ماه شعبان مده از دست قدح^۶ کاین خورشید
- ۶ از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد
- گل عزیز است غنیمت^۷ شمردش صحبت
- ۷ که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد
- مطربا^۸ مجلس انس است غزل خوان و سرود
- ۸ چند گویی که چنین رفت و چنان خواهد شد
- حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود
- ۹ قدمی نه به وداعش که روان خواهد شد^۹



نفس برآمد و کام از تو بر نمی آید

- ۱ فغان که بخت من از خواب در نمی آید
صبا به چشم من انداخت خاکی از کویت^۱
- ۲ که آب زندگی ام در نظر نمی آید
قد بلند ترا تا به بر نمی گیرم
- ۳ درخت کام و مرادم به بر نمی آید
مگر به روی دلارای یار ما ور نی^۲
- ۴ به هیچ وجه دگر کار^۲ بر نمی آید
مقیم زلف تو شد دل که خوش سوادی دید^۴
- ۵ وزان غریب بلاکش خبر نمی آید
ز شست صدق گشادم^۵ هزار تیر دعا
- ۶ وزان میانه^۶ یکی کارگر نمی آید
کمینه شرط وفا ترك سر بود حافظ.
- ۷ برو اگر ز تو کار این قدر نمی آید^۷



نقد صوفی نه همه صافی بیفش^۱ باشد

۱ ای بسا خرکه که شایسته آتش^۲ باشد

صوفی ما که ز ورد سحری^۳ مست شدی^۴

۲ شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد

خوش بود گر معك تجربه آید به میان

۳ تا سیه روی شود هر که درو غش باشد

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست

۴ عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

غم دنیای دنی چند خوری باده بخواه^۵

۵ حیف باشد دل دانا که مشوش باشد

خط ساقی گر ازین گونه زند^۶ نقش برآب

۶ ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد

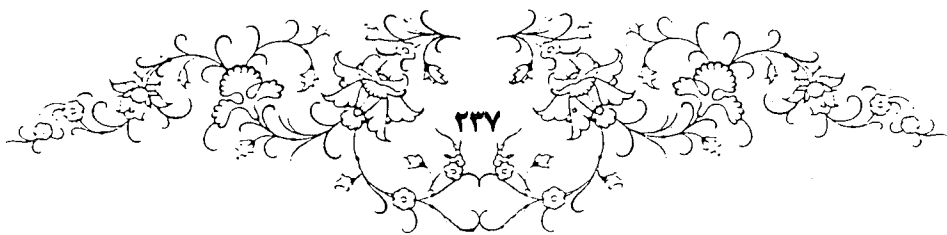
دلِق و سجاده^۷ حافظ ببرد باده فروش

۷ گر شراب از کف آن ساقی^۸ مهوش باشد



نقدها را بود آیا که عیاری گیرند

- ۱ تا همه صومعه‌داران پی کاری گیرند
مصلحت دید من آنست^۱ که یاران همه کار
- ۲ بگذارند^۲ و خم طره^۳ یاری گیرند
خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی
- ۳ گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند
قوت بازوی پرهیز به‌خوبان مفروش
- ۴ که درین خیل^۴ حصاری به‌سواری گیرند
یارب این بچه ترکان چه دلیرند به‌خون
- ۵ که به‌تیر مژه هر لحظه^۵ شکاری گیرند
رقص بر شعر تره و ناله نی خوش باشد
- ۶ خاصه رقصی که در آن دست‌نگاری^۶ گیرند
حافظ ابنای زمان را غم مسکینان نیست
- ۷ زین میان گر بتوان به‌که کناری گیرند



نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند

- ۱ نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر کسی که کله کج نهاد^۱ و تند نشست
- ۲ کلاه داری و آیین سروری داند
تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن
- ۳ که دوست خود^۲ روش بنده پروری داند
وفای عهد* نکو باشد از بیاموزی
- ۴ وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند
بیختم دل دیوانه و ندانستم
- ۵ که آدمی بچه‌ای شیوه پری داند
غلام همت آن رند عاقبت سوزم
- ۶ که در گداصفتی^۳ کیمیاگری داند
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست^۴
- ۷ نه هر که سر بتراشد قلندری داند
مدار نقطه بینش ز خال تست مرا
- ۸ که قدر گوهر یکدانه جوهری داند
ز شعر^۵ دلکش حافظ کسی شود آگاه^۶
- ۹ که لطف نظم و سخن گفتن دری داند^۷



نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد

- ۱ بغتم ار یار شود رخم از اینجا ببرد
کو حریفی کش سرمست که پیش کرمش^۱
- ۲ عاشق سوخته دل^۲ نام تمنا ببرد
باغبانا ز خزان بی خبرت می بینم
- ۳ آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد
رهزن دهر نخفتست^۳ مشو ایمن ازو
- ۴ اگر امروز نبرده ست که فردا ببرد^۴
درخیال این همه لعبت به هوس می بازم^۵
- ۵ بو که صاحب نظری نام تماشا ببرد
علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد^۶
- ۶ ترسم آن نرگس ترکانه^۷ به یغما ببرد
بانگک گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر^۸
- ۷ سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد
جام مینایی می سد ره تنگدلیست
- ۸ منه از دست که سیل غمت^۹ ازجا ببرد^{۱۰}
راه عشق ارچه کمینگاه کماندارانست
- ۹ هرکه دانسته رود صرفه ز اعدا ببرد^{۱۱}

حافظ ار جان طلبد غمزۀ مستانه یار
خانه از غیر بپرداز و بهل تا ببرد

۱۰



واعظان کاین جلوه در محراب^۱ و منبر می‌کنند

۱ چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

۲ توبه‌فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

گوییا باور نمی‌دارند روز داوری^۲

۳ کاین همه قلب و دغل* در کار داور می‌کنند

بندهٔ پیر خراباتم که درویشان او^۲

۴ گنج را از بی‌نیازی^۴ خاک بر سر می‌کنند

یارب این نودولتان را با خر^۵ خودشان نشان

۵ کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند^۶

بر در میخانهٔ عشق ای ملک تسبیح گوی^۷

۶ کاندرا آنجا طینت آدم مخمر می‌کنند

حسن بی‌پایان او چندان که عاشق می‌کشد

۷ زمره‌ای دیگر به عشق از غیب سر بر می‌کنند^۸

ای گدای خاتمه بردرگه پیر مغان^۹

۸ می‌دهند آبی و دل‌ها را^{۱۰} توانگر می‌کنند^{۱۱}

خانه خالی کن دلا تا منزل جانان^{۱۲} شود

۹ کاین هوسناکان دل‌وجان جای دیگر می‌کنند

صبحدم از عرش می آمد خروشی عقل گفت^{۱۲}
قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می کنند

۱۰



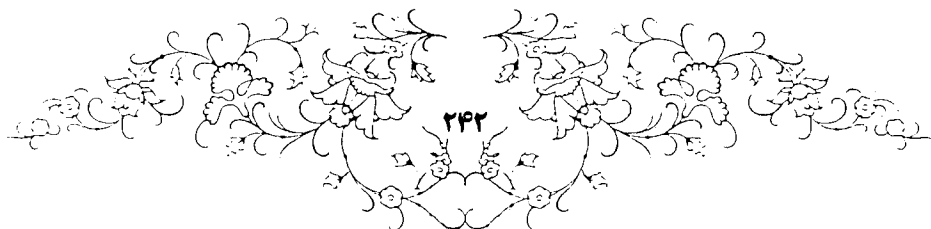
هرآن کو خاطری مجموع^۱ و یاری نازنین دارد

- ۱ سعادت همدم او گشت و دولت همنشین^۲ دارد
- حریم عشق را^۳ درگه بسی بالاتر از عقلست
- ۲ کسی آن آستان بوسد^۴ که جان در آستین دارد^۵
- دهان تنگ شیرینت مگر مهر^۶ سلیمانست
- ۳ که نقش خاتم لعلش^۷ جهان زیر نگین دارد
- لب‌لعل و خط مشکین چو اینش هست آنش نیست^۸
- ۴ بنازم دلبر خود را که حسنش آن و این دارد^۹
- چو بر روی زمین باشی توانایی غنیمت‌دان
- ۵ که دوران ناتوانی‌ها بسی^{۱۰} زیر زمین دارد
- به‌خواری منگر ای منعم ضعیفان و نحیفان را
- ۶ که صدر مجلس عزت فقیر^{۱۱} ره‌نشین دارد
- بلاگردان جان و تن^{۱۲} دعای مستمندانست
- ۷ که بیندخیر^{۱۳} از آن خرمن که ننگ از خوشه چین دارد
- صبا از عشق من رمزی بگو با آن شه خوبان^{۱۴}
- ۸ که صد جمشید و کیخسرو غلام کمترین دارد
- اگر گوید^{۱۵} نمیخواهم چو حافظ عاشقی مفلس^{۱۶}
- ۹ بگویدش که سلطانی گدایی همنشین دارد



هرآنکه جانب اهل وفا^۱ نگه دارد

- ۱ خداش در همه حال از بلا نگه دارد
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
- ۲ فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد
گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان^۲
- ۳ نگاه دار سر رشته تا نگه دارد
حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست^۳
- ۴ که آشنا سخن آشنا نگه دارد
صبا در آن سر زلف^۴ ار دل مرا بینی
- ۵ ز روی لطف بگویش^۵ که جا نگه دارد
سر و زر و دل و جانم^۶ فدای آن محبوب^۷
- ۶ که حق صحبت مهر و وفا^۸ نگه دارد
نگه نداشت دل ما و جای رنجش نیست^۹
- ۷ ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد
مبارزان و یلان خواجه را نگه دارید
- ۸ که همچو جان گرامی شما نگه دارد^{۱۰}
غبار راهگذارت کجاست تا حافظ
به یادگار نسیم صبا نگه دارد



هرکرا با خط^۱ سبزت سر سودا^۲ باشد

۱ پا ازین دایره^۲ بیرون ننهد تا باشد

من چو^۴ از خاک لعد لاله صفت برخیزم

۲ داغ سودای توام سر سویدا باشد

تو خود ای گوهر یکدانه کجایی آخر^۵

۳ کز غمت دیده مردم همه دریا باشد^۶

از بن هر مژه ام آب روانست بی^۷

۴ اگرت میل لب جوی و تماشا باشد

چون دل من دمی از پرده برون آی و درای^۸

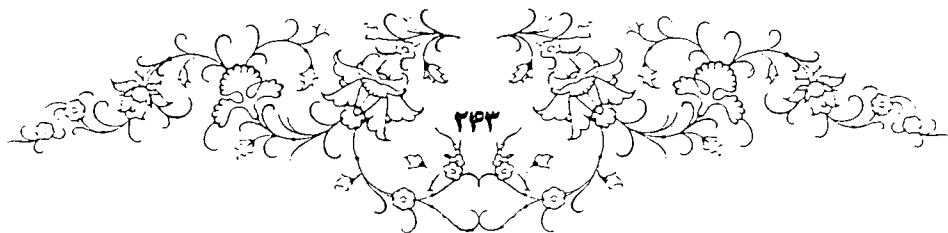
۵ که دگر باره ملاقات نه پیدا باشد^۹

ظل ممدود خم^{۱۰} زلف توام بر سر باد

۶ کاندرین سایه^{۱۱} قرار دل شیدا باشد

چشمت از ناز به حافظ نکند میل آری^{۱۲}

۷ سرگرانی صفت نرگس رعنا باشد



هر که شد محرم دل در حرم یار بماند

- ۱ و آنکه این کار ندانست در انکار بماند^۱
- ۲ اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن^۲
- ۳ شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند^۳
- ۴ صوفیان واستدند از گرو می همه رخت
- ۵ دلوق ما بود^۴ که در خانه خمار بماند
- ۶ خرقة پوشان دگر مست گذشتند و گذشت^۵
- ۷ قصه ماست که در هر سر^۶ بازار بماند
- ۸ داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید
- ۹ خرقة رهن می و مطرب شد و ز نار بماند^۷
- ۱۰ هر می لعل کز آن دست بلورین ستم^۸
- ۱۱ آب حسرت شد و در چشم گهر بار بماند
- ۱۲ جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت^۹
- ۱۳ جاودان کس نشنیدیم^{۱۰} که در کار بماند
- ۱۴ از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
- ۱۵ یادگاری که درین گنبد دوار بماند
- ۱۶ گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس*
- ۱۷ شیوه او^{۱۱} نشدش حاصل و بیمار بماند

برجمال تو چنان صورت چین حیران شد

۱۰ که حدیثش همه جا در در و دیوار بماند

به تماشاگه زلفش دل حافظ روزی

۱۱ شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند



- هرگزم نقش تو از لوح دل و جان نرود
- ۱ هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود
از دماغ من سرگشته خیال دهن^۱
 - ۲ به جفای فلک و غصه دوران نرود
در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند
 - ۳ تا ابد سر نکشد وز سر پیمان نرود
هرچه جز بار^۲ غمت بردل مسکین^۳ منست
 - ۴ برود از دل من^۴ وز دل من آن نرود
آنچنان مهر توام در دل و جان جای گرفت
 - ۵ که اگر سر برود از دل و از جان^۵ نرود
گر رود از پی خوبان دل من معذور است
 - ۶ درد دارد چه کند کز پی درمان نرود
هرکه خواهد که چو حافظ نشود سرگردان
 - ۷ دل به خوبان ندهد وز پی ایشان نرود^۶



همای برج سعادت^۱ به دام ما افتد

۱ اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

حیابوار براندازم از نشاط کلاه

۲ اگر ز روی تو عکسی به جام ما افتد

شبی که ماه مراد از افق طلوع کند*

۳ بود که پرتو نوری به بام ما افتد

ملوک را چو ره خاک بوس این در نیست^۲

۴ کی التفات مجال^۲ سلام ما افتد

چو جان فدای لب ت شد خیال^۴ می بستم

۵ که قطره‌ای ز زلالش^۵ به کام ما افتد

به نا امیدی ازین در مرو بزن فالی

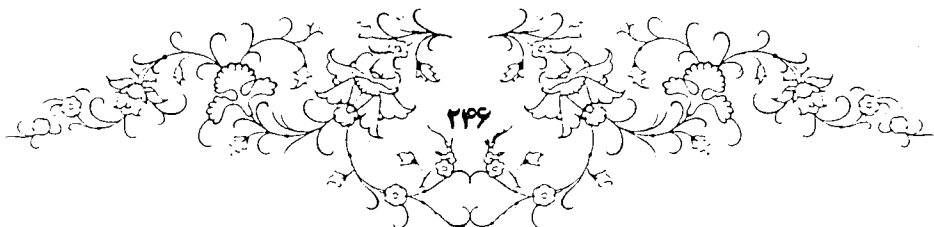
۶ بود که قرعه دولت به نام ما افتد

خیال زلف تو گفتا^۶ که جان وسیله مساز

۷ کزین شکار فراوان به دام ما افتد

ز خاک کوی تو هرگه که دم زند^۷ حافظ

۸ نسیم گلشن جان در مشام ما افتد



- یاد باد آن که ز ما وقت سفر یاد نکرد
- ۱ به وداعی دل غمدیده^۱ ما شاد نکرد
آن جوانبخت که میزد رقم خیر و قبول^۱
 - ۲ بنده^۲ پیر ندانم ز چه آزاد نکرد
کاغذین جامه به خوناب^۲ بشویم که فلك
 - ۳ رهنمونیم به پای علم داد نکرد
دل به امید صدائی که مگر در تو رسد
 - ۴ ناله ها کرد درین کوه که فرهاد نکرد
سایه تا باز گرفتی ز چمن مرغ سحر
 - ۵ آشیان در شکن طره^۳ شمشاد نکرد
شاید ار پیک صبا از تو بیاموزد کار
 - ۶ زانکه چالاکتر از این حرکت باد نکرد
کلك مشاطه^۴ صنم^۴ نکشد نقش مراد
 - ۷ هرکه اقرار بدان حسن^۴ خداداد نکرد
مطربا پرده بگردان و بزن راه عراق^۵
 - ۸ که به این راه بشد^۶ یار و ز ما یاد نکرد
غزلیات عراقی است سرود حافظ
 - ۹ که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد



یاد باد آنکه سر کوی توام^۱ منزل بود

۱ دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک^۲

۲ در زبان بود مرا هرچه ترا^۳ در دل بود

دل چو از پیر خرد^۴ نقل معانی می کرد

۳ عشق می گفت به شرح آنچه براو^۵ مشکل بود

در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز

۴ چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود

دوش بریاد حریفان به خرابات شدم

۵ خم می دیدم خون^۶ در دل و سر در گل بود^۷

بس بگشتم^۸ که بپرسم سبب درد فراق

۶ مفتی عقل^۹ درین مسأله لایعقل بود

راستی خاتم فیروزه^{۱۰} بواسحاقی

۷ خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

آه از آن جور و تطاول که درین دامگه است

۸ آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود^{۱۱}

دیدم آن^{۱۱} قمقمه کبک خرامان حافظ

۹ که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود^{۱۲}



یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود

- ۱ رقم مهر تو بر چهره^۱ ما پیدا بود
یاد باد آنکه چو چشمت به عتابم میکشت^۲
- ۲ معجز عیسویت در لب^۲ شکرخا بود
یاد باد آنکه صبحی زده در مجلس انس
- ۳ جز من و یار نبودیم و خدا^۴ با ما بوده^۵
یاد باد آنکه رخت شمع طرب می افروخت
- ۴ وین دل^۶ سوخته پروانه ناپروا^۷ بود
یاد باد آنکه در آن بزمگه خلق و ادب^۸
- ۵ آنکه او خنده^۹ مستانه زدی صهبا بود
یاد باد آنکه چو یاقوت قدح^{۱۰} خنده زدی
- ۶ در میان من و لعل تو حکایتها بود
یاد باد آنکه مه من چو کله بر بست^{۱۱}
- ۷ در رکابش مه نو پیک جهان پیما بود
یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست
- ۸ وانچه در مسجدم امروز کم است آنجا بود^{۱۱}
یاد باد آنکه به اصلاح شما می شد راست
- ۹ نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود^{۱۲}



یارم چو قدح به دست گیرد

۱ بازار بتان شکست گیرد

در پاش فتاده‌ام به زاری

۲ آیا بود آنکه دست گیرد^۱

در بحر فتاده‌ام چو ماهی

۳ تا یار مرا به شست گیرد

هرکس که بدید چشم او گفت

۴ کو محتسبی که مست گیرد

خرم دل او که^۲ همچو حافظ

۵ جامی ز می‌الست گیرد^۲



- یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد
- ۱ دوستی کی آخر^۱ آمد دوستداران را چه شد
 آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ بی کجاست
- ۲ گل بگشت^۲ از رنگ خود باد بهاران را چه شد^۲
 کس نمی گوید که یاری داشت حق دوستی
- ۳ حق شناسان را چه حال افتاد و یاران را چه شد*
 شهر یاران بود و خاک مهربانان^۴ این دیار
- ۴ مهربانی کی سرآمد^۵ شهر یاران را چه شد^۶
 لعلی از کان مروت بر نیامد سالهاست^۷
- ۵ تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد
 گوی توفیق و کرامت^۸ در میان افکنده اند
- ۶ کس به میدان در نمی آید سواران را چه شد
 صدهزاران گل شکفت و بانگ مرغی بر نخاست
- ۷ عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد
 زهره سازی خوش^۹ نمی سازد مگر عودش^{۱۰} بسوخت
- ۸ کس ندارد ذوق مستی میگساران را چه شد
 حافظ اسرار الهی^{۱۱} کس نمیداند خموش
- ۹ از که میپرسی که دور روزگاران را چه شد^{۱۲}



يك دو جامم دی سحرگه اتفاق افتاده بود

- ۱ و ز لب ساقی شرابم در مذاق افتاده بود
از سر مستی دگر با شاهد عهد شباب
- ۲ رجعتی میخواستم^۱ لیکن طلاق افتاده بود
در مقامات طریقت هرکجا کردیم سیر
- ۳ عافیت را با نظر بازی^۲ فراق افتاده بود^۲
ساقیا جام دمام ده^۴ که در سیر طریقت
- ۴ هرکه عاشق وش نیامد^۵ در نفاق افتاده بود
نقش می بستم که گیرم گوشه ای ز آن چشم مست^۶
- ۵ طاقت صبر^۲ از خم ابروش طاق افتاده بود
ای معبر مژده ای فرما که دوشم آفتاب
- ۶ در شکر خواب صبحی هم وثاق^۸ افتاده بود
حافظ آن ساعت که این نظم پریشان^۹ می نوشت
- ۷ طایر فکرش^{۱۰} به دام اشتیاق افتاده بود
گر نکردی نصرت دین شاه یحیی از گرم
- ۸ کار ملک و دین ز نظم و اتساق افتاده بود^{۱۱}



الای طوطی گویای اسرار

- ۱ مبادا خالیت شکر ز منقار
سرت سبز و دلت خوش باد جاوید
- ۲ که خوش نقشی نمودی از خط یار^۱
سخن سر بسته گفתי^۲ با حریفان
- ۳ خدا را زین معما پرده بردار
به روی مازن از ساغر گلابی
- ۴ که خواب آلوده ایم ای بخت بیدار
چهره بود این که زد در پرده مطرب
- ۵ که می رقصند باهم مست و هشیار
ازین افیون^۲ که ساقی در می افکند
- ۶ حریفان را نه سر ماند و نه دستار^۴
خرد هر چند نقش کایناتست
- ۷ چه سنجد پیش نقش کیمیا کار
سکندر را نمی بخشند آبی
- ۸ به زور و زر میسر نیست این کار
بیا و حال اهل درد بشنو
- ۹ به لفظ اندک و معنی بسیار

به مستوران مگو اسرار مستی

۱۰ حدیث‌جان می‌رس از نقش^۵ دیوار

بت چینی عدوی دین و دل‌هاست^۶

۱۱ خداوندا دل و دینم نگه‌دار^۷

به‌یمن دولت^۸ منصور شاهی

۱۲ علم شد حافظ اندر نظم اشعار

خداوندی به‌جای پندگان کرد

۱۳ خداوندا ز آفاتش نگه‌دار^۹



ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر

۱ باز آ که ریخت بی گل رویت بهار عمر

از دیده گر سرشک چو باران چکد^۱ رواست

۲ کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر

اندیشه از محیط فنا نیست هرکرا

۳ بر نقطه دهان تو باشد مدار عمر

بی عمر زنده ام من و این بس^۲ عجب مدار

۴ روز فراق را که نهد در شمار عمر

در هر طرف ز خیل حوادث^۲ کمین گهیست

۵ زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر

این يك دودم که وعده دیدار^۴ ممکن است

۶ دریاب کار ماه که نه پیداست کار عمر

تا کی می صبح و شکر خواب بامداد

۷ بیدار گرد^۶، هان، که گذشت اختیار عمر

دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد

۸ بیچاره دل که هیچ^۷ ندید از گذار عمر

حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهان^۸

۹ این نقش ماند از قلمت^۹ یادگار عمر



ای صبا نکمتهی از خاک ره یار^۱ بیار

۱ بیر اندوه دل و مژده^۲ دلدار بیار

نکته^۳ روح فزا از دهن یار بگو^۲

۲ نامه^۴ خوش خبر* از عالم اسرار بیار

تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام

۳ شمه^۵ای از نفعات نفس یار بیار

به وفای تو که خاک ره آن یار عزیز^۶

۴ بی غباری که پدید آید از اغیار بیار

گردی از رهگذر دوست به کوری رقیب

۵ بهر آسایش این دیده^۷ خونبار بیار

خامی و ساده دلی شیوه^۸ جانبازان نیست

۶ خبری از بر آن دلبر عیار بیار

کام جان تلخ شد از صبر که کردم بی دوست^۹

۷ عشو^{۱۰}های زان لب شیرین شکر بار بیار

روزگاری است که دل چهره^{۱۱} مقصود ندید

۸ ساقیا آن قدح آینه کردار بیار

شکر آن را^{۱۲} که تو در عشرتی ای مرغ چمن

۹ به اسیران قفس مژده^{۱۳} گلزار بیار

دلوق حافظ به چه ارزد به می‌اش رنگین کن
وانگهش مست و خراب از سر بازار بیار^۲

۱۰



ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر

۱ زار و بیمار غم راحت جانی به من آر

قلب بی حاصل ما را بزن اکسیر مراد

۲ یعنی از خاک در دوست نشانی به من آر

در کمینگاه نظر با دل خویشم جنگ است

۳ ز ابرو و غمزه^۱ او تیرو کمانی به من آر

در غریبی و فراق و غم دل پیر^۲ شدم

۴ ساغر می^۳ ز کف تازه جوانی به من آر

منکران را هم ازین می دوسه ساغر بچشان

۵ و گر ایشان نستانند روانی به من آر

ساقیا عشرت امروز به فردا مفکن

۶ یا ز دیوان قضا خط امانی^۴ به من آر

دل از دست بشد دوش که حافظ می گفت^۵

۷ ای صبا^۶ نکهتی از کوی فلانی به من آر



- دیگر ز شاخ سرو سہی بلبل صبور
- ۱ گلبانگک زد کہ چشم بد از روی گل بہ دور
ای گل بہ شکر آنکہ تویی پادشاہ حسن^۱
 - ۲ با بلبلان بیدل شیدا مکن غرور^۲
از دست غیبت تو شکایت نمی‌کنم
 - ۳ تا نیست غیبتی نبود لذت حضور^۳
گر دیگران بہ عیش و طرب خرمنند و شاد
 - ۴ ما را غم نگار بود مایہ سرور
زاهد اگر بہ حور و قصور است امیدوار
 - ۵ ما را شرابخانہ قصور است و یار حور^۴
می‌خور بہ بانگ چنگک و مخور غصہ ورکسی^۵
 - ۶ گوید ترا کہ بادہ مخور، گو «ہوالفقور»
حافظ شکایت از غم ہجران چہ می‌کنی
 - ۷ در ہجر وصل باشد و در ظلمت است نور^۶

دلا چندم بریزی خون، ز دیده شرم دار آخر

- ۱ تو نیز ای دیده خوابی کن مراد دل برآر آخر
منم یارب که جانان را ز ساعد بوسه^۱ می‌چینم
- ۲ دعای صبحدم دیدی که چون آمد به‌کار آخر
مراد دنیوی و عقبی به‌من بخشید روزی عشق^۲
- ۳ به‌گوشم غلغل‌چنگک و به‌دستم زلف یار آخر^۳
چو باد از خرمن دونان ربودن خوشه‌ای تاچند
- ۴ ز همت توشه‌ای بردار و خود تخمی بکار آخر^۴
نگارستان چین دانم نخواهد شد سرایت لیک
- ۵ به نوك كلك مشك‌آمیز نقشی می‌نگار آخر
دلا در ملك شب‌خیزی گر از اندوه نگریزی^۵
- ۶ دم صبحت بشارت‌ها بیارد زان نگار آخر
بتی چون‌ماه زانو زد، لبی چون^۶ لعل پیش‌آورد
- ۷ تو گویی تاییم حافظ، ز ساقی شرم دار آخر^۷



روی بنمای و مرا گو که زجان دل برگیر^۱

۱ پیش شمع آتش پروانه به جان گو درگیر

در لب تشنه^۲ ما بین و مدار آب درینغ

۲ برسر کشته^۳ خویش آی و زخاکش برگیر

ترك درویش مگیر ار نبود^۴ سیم و زرش

۳ درغمت^۵ سیم شمار اشك و رخس را زرگیر^۶

چنگک بنواز و بساز ار نبود عود چه باك^۷

۴ آتشم عشق و دلم عود و تنم مجمر گیر^۸

درسماع آی وز سر خرقه برانداز^۹ و برقص

۵ ورنه در گوشه رو و خرقه مادر سر گیر^{۱۰}

صوف برکش ز سر و باده صافی درکش

۶ سیم در باز و به زر سیمبری^{۱۱} دربر گیر

دوست گو یارشو و هردو جهان^{۱۲} دشمن باش

۷ بخت گو روی کن^{۱۳} و روی زمین لشکر گیر

میل رفتن مکن ای دوست دمی با ما باش^{۱۴}

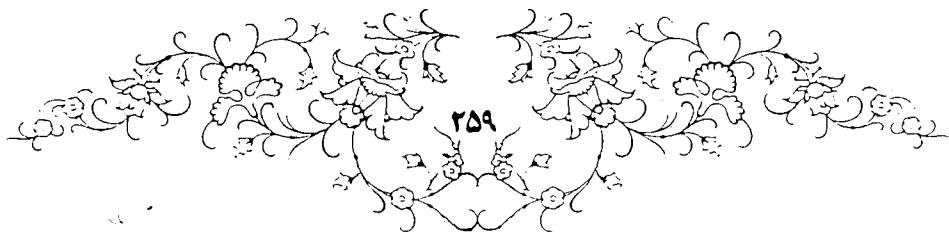
۸ برلب جوی، طرب جوی و به کف* ساغرگیر

رفته گیر از برم و ز آتش و آب دل و چشم^{۱۵}

۹ گونه ام زرد و لبم خشك و کنارم ترگیر

حافظ آراسته‌کن بزم و بگو واعظ را

۱۰ که بین مجلسم و ترك سر منبر گیر



- روی بنمای و وجود^۱ خودم از یاد بیر
- ۱ خرمن سوختگان را همه گو باد بیر
ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا
- ۲ گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد بیر^۲
زلف چون عنبر خامش که^۲ ببوید هیسات
- ۳ ای دل خام طمع این سخن از یاد بیر
سینه گو شعله آتشکده پارس بکش^۴
- ۴ دیده گو آب رخ دجله بغداد بیر^۵
سعی نابرده درین راه به جایی نرسی
- ۵ مزد اگر می طلبی طاعت استاد بیر
دوش می گفت به مژگان درازت بکشم^۶
- ۶ یارب از خاطرش اندیشه بیداد بیر
دولت پیر مغان باد که باقی سهل است
- ۷ دیگری گو برو و نام من از یاد بیر
روز مرگم نفسی وعده دیدار بده
- ۸ وانگهم تا به لحد فارغ و آزاد بیر
حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار^۷
- ۹ برو از درگهش این ناله و فریاد بیر



شب قدر^۱ است و طی شد نامه هجر

۱ سلام فيه حتى مطلع الفجر

دلا در عاشقی^۲ ثابت قدم باش

۲ که در این ره نباشد کار بی اجر

من از رندی نخواهم کرد توبه

۳ ولو آذیتنی بالهجر والحجر

دلم رفت و ندیدم روی دلدار

۴ فغان از این تطاول آه ازین زجر

بر آی ای صبح^۳ روشن دل خدا را

۵ که من تاریک^۴ می بینم شب هجر^۵

وفا خواهی جفاکش باش حافظ

۶ فان الربح والخسران فی التجر^۶



صبا ز منزل جانان گذر^۱ دریغ مدار

۱ و زو به عاشق بیدل خبر^۲ دریغ مدار

به شکر آنکه شکفتی به کام بخت ای گل^۳

۲ نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار

حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی

۳ کنون که ماه تمامی نظر دریغ مدار

کنون که چشمه قند است لعل نوشینت^۴

۴ سخن بگویی و ز طوطی شکر دریغ مدار

جهان و هرچه درو هست^۵ سهل و مختصرست^۶

۵ ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار

چو ذکر خیر^۷ طلب می کنی سخن اینست

۶ که در بهای سخن^۸ سیم و زر دریغ مدار

مکارم تو به آفاق^۹ می برد شاعر

۷ ازو وظیفه و زاد سفر^{۱۰} دریغ مدار

غبار غم برود حال خوش شود حافظ

۸ تو آب دیده ازین^{۱۱} رهگذر دریغ مدار



عیداست و آخر گل و یاران در انتظار

- ۱ ساقی به روی شاه بین ماه^۱ و می بیار
دل برگرفته بودم از ایام گل ولی
- ۲ کاری بکرد همت پاکان روزگار^۲
دل در جهان مبند و ز مستی^۲ سؤال کن^۴
- ۳ از فیض جام و قصه جمشید کامگار^۵
جز نقد جان به دست ندارم شراب کو
- ۴ کان* نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار
خوش دولتیست خرم و خوش خسروی کریم
- ۵ یارب ز چشم زخم زمانش^۶ نگاهدار
می خور به شعر بنده که زبیبی دگر دهد
- ۶ جام مرصع تو بدین در شاهوار^۲
زانجا که پرده پوشی عفو کریم تست^۸
- ۷ بر قلب ما ببخش که نقدی است کم عیار
گر فوت شد سحور^۹ چه نقصان صبح هست
- ۸ از می کنند روزه گشا طالبان یار
ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود
- ۹ تسبیح ما^{۱۰} و خرقة رند شرابخوار

حافظ چو رفت روزه و گل نیز میرود^{۱۱}

ناچار باده نوش که از دست رفت کار^{۱۲}

۱۰



گر بود عمر و به میخانه رسم^۱ بار دگر

- ۱ به جز از خدمت رندان نکنم کار دگر
- خرم آن روز که با دیده گریان بروم
- ۲ تا زخم آب^۲ در میکده یکبار دگر
- معرفت نیست درین قوم خدایا سببی^۲
- ۳ تا برم^۲ گوهر خود را به خریدار دگر
- یار اگر رفت و حق صحبت دیرین نشناخت
- ۴ حاش الله که روم من زپی یار دگر
- گر مساعد شوم دایره چرخ کبود
- ۵ هم به دست آورمش باز به پرگار دگر
- راز سر بسته ما بین که به دستان گفتند
- ۶ هر زمان با دف و نی بر سر بازار دگر
- عافیت می طلبد خاطر من ار بگذارند
- ۷ غمزه شوخش و آن طره طرار دگر
- هر شب از درد بنالم^۶ که فلک هر ساعت
- ۸ کندم قصد دل ریش به آزار دگر
- باز گویم نه درین واقعه حافظ تنهاست^۲
- ۹ غرقه گشتند درین بادیه بسیار دگر^۸



نصیحتی کنت بشنو و بهانه مگیر^۱

۱ هر آنچه ناصح مشفق بگویدت پذیری

ز وصل روی جوانان تمتعی بردار^۲

۲ که در کمینگه عمرست مکر عالم پیر

نعیم هر دو جهان پیش عاشقان به دوجو^۳

۳ که این متاع قلیل است و آن عطای حقیر^۴

معاشری خوش و رودی بساز میخوام^۵

۴ که درد خویش بگویم^۶ به نالهٔ بم و زیر

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند^۷

۵ گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر^۸

به عزم توبه نهادم قدح زکف صدبار

۶ ولی کرشمهٔ ساقی نمیکند تقصیر

چو لاله در قدح ریز ساقیا می و مشک^۹

۷ که نقش خال نگارم نمی رود ز ضمیر

نگفتمت که حذرکن ز زلف او ای دل

۸ که می کشند درین حلقه باد در زنجیر^{۱۰}

بیار ساغر یاقوت و در فیض خوشاب^{۱۱}

۹ حسود گو کرم آصفی بین و بمیر

می دوساله و محبوب چارده ساله*

- ۱۰ همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر
بران سرم که ننوشم^{۱۲} می و گنه نکنم
- ۱۱ اگر موافق تدبیر من شود تقدیر^{۱۳}
دل رمیده ما را که پیش می گیرد^{۱۴}
- ۱۲ خبر دهید به مجنون خسته از زنجیر^{۱۵}
حدیث توبه درین بزمگه مگو حافظ^{۱۶}
- ۱۳ که ساقیان کمان ابرویت زنند به تیر^{۱۷}
چه جای گفته خواجه و شعر سلمان است
- ۱۴ که شعر حافظ ما به ز شعر خوب ظهیر^{۱۸}



- یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم مخور
- ۱ کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم‌مخور
این دل غمدیده حالش به شود^۱ دل بد مکن
 - ۲ وین سر شوریده باز آید به سامان غم‌مخور
دور گردون‌گر دو روزی بر مراد ما نبود^۲
 - ۳ دایماً یکسان نباشد کار دوران^۳ غم‌مخور
گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن
 - ۴ چترگل بر سرکشی ای مرغ خوشخوان^۴ غم‌مخور
ای دل ار سیل فنا^۵ بنیاد هستی برکنند
 - ۵ چون ترا نوح است کشتیبان^۶ زطوفان غم‌مخور
هان مشو نومید چون واقف نه‌ای از^۷ سر غیب
 - ۶ باشد اندر پرده بازی‌های پنهان غم‌مخور
در بیابان‌گر ز شوق کعبه خواهی زد قدم
 - ۷ سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم‌مخور
گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید^۸
 - ۸ هیچ راهی نیست کانرا نیست^۹ پایان غم‌مخور
حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب^{۱۰}
 - ۹ جمله می‌داند خدای حال گردان^{۱۱} غم‌مخور

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن^{۱۲} غم مخور

۱۰



- ای سرو ناز حسن که خوش می‌روی به ناز
- ۱ عشاق را به ناز تو هر لحظه صد نیاز
فرخنده‌باد طلعت نازت^۱ که در ازل
- ۲ بیریده‌اند بر قد سروت قیای ناز^۲
آنرا که بوی عنبر زلف تو^۳ آرزوست
- ۳ چون عود گو بر آتش سوزان^۴ بسوز و ساز
پروانه را ز شمع بود سوز دل ولی
- ۴ بی‌شمع عارض تو دلم را بود گداز
از طعنۀ رقیب نگرده عیار من
- ۵ چون زر اگر برنده^۵ مرا در دهان گاز
دل کز طواف کعبۀ کویت^۶ وقوف یافت
- ۶ از شوق آن حریم^۷ ندارد سر حجاز
هر دم به خون دیده چه حاصل وضو چون نیست^۸
- ۷ بی‌طاق ابروی تو نماز مرا جواز^۹
صوفی که بی‌تو توبه ز می^{۱۰} کرده بود دوش
- ۸ بشکست عهد چون در میخانه دید باز
چون باده باز بر سر خم^{۱۱} رفت کف زنان^{۱۲}
- ۹ حافظ که دوش از لب ساغر شنید^{۱۳} راز^{۱۴}



بر نیامد از تمنای لبت کامم هنوز

- ۱ بر امید جام لعلت دردی آشامم هنوز
روز اول رفت دینم در سر زلفین تو
- ۲ تاجه خواهد شد درین سودا سرانجامم هنوز
ساقیا يك دور ده زان آب آتش گون که من^۱
- ۳ در میان پختگان عشق او خامم هنوز
از خطا گشتم شبی موی^۲ ترا مشك ختن
- ۴ می زنده هر لحظه تیغی مو^۳ بر اندامم هنوز
نام من رفتست روزی بر لب جانان به سهو
- ۵ اهل دل را بوی جان می آید از نامم هنوز^۴
پرتو روی ترا در خلوتم^۵ دید آفتاب
- ۶ می رود^۶ چون سایه هر دم بردر و بامم هنوز
در ازل دادست ما را ساقی لعل لبت^۷
- ۷ جرعه جامی که من مدهوش^۸ آن جامم هنوز
ای که گفתי جان بده تا باشدت آرام دل^۹
- ۸ جان به غم هایش سپردم نیست آرامم هنوز
در قلم آورد حافظ قصه^{۱۰} لعل لبت^{۱۰}
- ۹ آب حیوان می رود هر دم^{۱۱} ز اقلامم هنوز



بیا و کشتی ما در شط شراب انداز

۱ خروش و ولوله^۱ در جان شیخ و شاب انداز

مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی

۲ که گفته اند نکویی کن و در آب انداز

ز کوی میکده^۲ برگشته ام ز راه خطا^۳

۳ مرا دگر ز کرم با ره صواب انداز^۴

بیار زان^۵ می گلرنگ مشکبو جامی

۴ شرار رشك و حسد در دل گلاب انداز^۶

اگرچه مست و خرابیم^۷ تو نیز لطفی کن

۵ نظر برین^۸ دل سرگشته خراب انداز

به نیم شب اگر ت آفتاب می باید

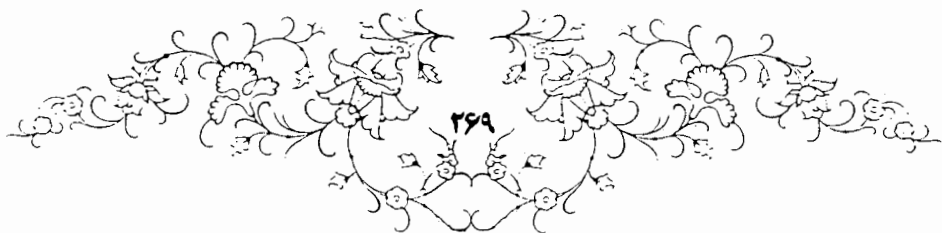
۶ ز روی دختر گلچهر رز نقاب^۹ انداز

مهل که روز وفاتم به خاک بسپارند

۷ مرا به میکده بر در خم شراب انداز

ز جور چرخ چو حافظ به جان رسید دلت

۸ به سوی دیو محن ناوک شهاب انداز^{۱۰}



حال خونین دلان که گوید باز

۱ وز فلك خون خم^۱ که جوید باز

جز فلاطون^۲ خم نشین شراب

۲ سر حکمت به ما^۲ که گوید باز

شرمش از چشم می پرستان باد

۳ نرگس مست اگر بروید باز

هر که چون لاله^۴ کاسه گردان شده

۴ زین جفا رخ به خون بشوید باز

نگشاید دلم چو غنچه اگر^۶

۵ ساغر لاله گون نبوید باز^۷

بس که در پرده چنگ گفت سخن

۶ بیرش موی^۸ تا نموید باز

گرد بیت الحرام خم حافظ

۷ گر تواند به سر^۹ بپوید باز



خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز

۱ پیشتر زانکه شود^۱ کاسه سر خاک انداز

عاقبت منزل ما وادی خاموشانست

۲ حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز

به سر سبز تو ای سرو که چون خاک شوم^۲

۳ ناز از سر بنه و سایه برین خاک^۳ انداز

چشم آلوده نظر بر رخ جانان نهرواست^۴

۴ به رخ او نظر^۵ از آینه پاک انداز

دل ما را که ز مار سر زلف^۶ تو بغست

۵ از لب خود به شفاخانه تریاک انداز

ملك این مزرعه دانی که ثباتی نکند^۷

۶ آتشی از جگر جام^۸ در املاک انداز

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند^۹

۷ پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز^{۱۰}

یارب آن^{۱۱} زاهد خودبین که به جز عیب ندید

۸ دود آهیش در آینه ادراک انداز

چون گل از نکبت او جامه قبا کن حافظ

۹ وین قبا در ره آن قامت^{۱۲} چالاک انداز^{۱۳}



دلَم رِبودۀ^۱ لولِی و شِیست شورانگیز

۱ دروغ و عده و قتال وضع ورنگک‌آمیز^۲

فدای پیره‌ن چاک مامرویان باد

۲ هزار جامۀ تقوی و خرقۀ پرهیز

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی^۳

۳ بخواه جام و گلابی^۴ به خاک آدم ریز

غلام آن کلماتم که آتش انگیزده

۴ نه آب سرد زند در سخن به آتش تیز^۵

فقیر و خسته به درگاہت آمدم رحمی^۶

۵ که جز ولای توام نیست هیچ دستاویز

مباش غره به بازی خود^۷ که در خبرست

۶ هزار تعبیه در حکم^۸ پادشاه انگیز

بیا که هاتف میغانه دوش بامن گفت

۷ که در مقام رضا باش و از قضا^۹ مگریز

پیاله بر کفتم^{۱۰} بند تا سحرگه حشر

۸ به می ز دل بیرم هول روز رستاخیز

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

۹ تو خود حجاب خودی^{۱۱} حافظ از میان برخیز^{۱۲}



- منم که دیده به دیدار دوست کردم باز
- ۱ چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز
 - نیازمند بلا گو رخ از غبار مشوی
 - ۲ که کیمیای مراد است خاک کوی^۱ نیاز
 - به يك دو قطره^۲ که ایثار کردی ای دیده
 - ۳ بسا که بر رخ دولت کنی کرشمه^۳ ناز^۲
 - طهارت ارنه به خون جگر کند عاشق
 - ۴ به قول مفتی عشقش درست نیست نماز
 - غرض کرشمه حسن است ورنه حاجت نیست
 - ۵ جمال دولت محمود را به زلف ایاز^۴
 - ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل^۵
 - ۶ که مرد راه^۶ نیندیشد از نشیب و فراز
 - درین مقام مجازی به جز پیاله مگیر^۷
 - ۷ درین سراچه^۷ بازیچه غیر عشق مبارز
 - من از نسیم سخن چین چه طرف بر بندم^۸
 - ۸ چو سرو راست^۹ درین باغ نیست محرم راز
 - اگر چه حسن تو از عشق غیر مستغنی است^{۱۰}
 - ۹ من آن نیم که ازین^{۱۱} عشقبازی آیم باز

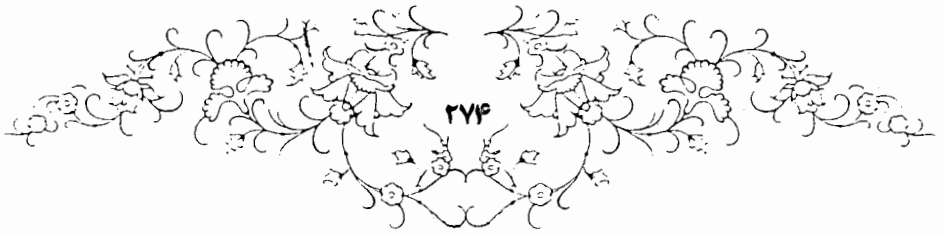
چه گویمت که ز سوز درون چه می بینم

- ۱۰ ز اشک پرس حکایت که من نیم غماز
غزل سرایی ناهید صرفه ای نبرد
- ۱۱ در آن مقام که حافظ برآورد آواز^{۱۲}



هزار شکر که دیدم به کام خویشت باز

- ۱ ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز^۱
روندگان طریقت ره بلا ورزند^۲
- ۲ رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز
غم حبیب نهان به ز جست و جوی رقیب^۳
- ۳ که نیست سینه ارباب کینه محرم راز
چه فتنه بود که مشاطه قضا انگیخت
- ۴ که کرد نرگس شوخش^۴ سیه به سرمه ناز
بدین سپاس که مجلس منور است به دوست^۵
- ۵ گرت چو شمع جفائی رسد^۶ بسوز و بساز
به نیم بوسه دعائی بخر ز اهل دلی
- ۶ که کید دشمنت از جان و جسم دارد باز^۷
ملامتی که به روی من آمد از غم تو
- ۷ ز اشک پرس حکایت که من نیم غماز
فکند زمزمه عشق^۸ در حجاز و عراق^۹
- ۸ نوای بانگ غزل های حافظ شیراز^{۱۰}



ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس

- ۱ بوسه زن برخاک آن وادی و مشکین کن نفس^۱
منزل سلمی که بادش هردم از ما صدسلام
- ۲ پر صدای ساربانان^۲ بینی و بانگ جرس
محمل جانان بیوس آنکه^۳ به زاری عرضه دار
- ۳ کز فراق سوختم ای مهربان^۴ فریاد رس
من که قول ناصحان را خواندمی قول رباب^۵
- ۴ گوشمالی دیدم^۶ از هجران که اینم پند بس
عشرت شبگیر کن بی ترس^۷ کاندرا راه عشق
- ۵ شبروان را آشنایی هاست با میر عسس
پادشاهی کار^۸ بازی نیست ای دل سرباز
- ۶ ورنه^۹ گوی عشق نتوان زد به چوگان هوس
دل به رغبت^{۱۰} می سپارد جان به چشم مست یار^{۱۱}
- ۷ گرچه هشیاران ندادند اختیار خود به کس
طوطیان در شکرستان^{۱۲} کامرانی می کنند
- ۸ وز تحسر^{۱۳} دست بر سر میزند مسکین مگس
نام حافظ گر بر آید بر زبان کلک دوست^{۱۴}
- ۹ از جناب حضرت شاهم بس است این ملتمس



جانا ترا که گفت که احوال ما مپرس

- ۱ بیگانه گرد و قصه هیچ آشنا مپرس
نقش حقوق صحبت و اخلاص بندگی
- ۲ از لوح سینه محو کن و نام ما مپرس
زانجا که لطف شامل^۱ و خلق کریم تست
- ۳ جرم نکرده عفوکن و ماجرا مپرس^۲
خواهی که روشنت شود اسرار درد عشق^۳
- ۴ از شمع پرس قصه ز باد صبا مپرس^۴
هیچ آگهی ز عالم درویشیش نبوده^۵
- ۵ آن کس که باتو گفت که درویش را مپرس
از دلق پوش^۶ صومعه نقد طلب مجوی
- ۶ یعنی ز مفلسان سخن کیمیا^۷ مپرس
در دفتر طبیب خرد^۸ باب عشق نیست
- ۷ ای دل به درد خوکن و نام دوا^۹ مپرس
ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم
- ۸ از ما به جز حکایت مهر و وفا مپرس
حافظ رسید موسم گل معرفت مگوی^{۱۰}
- ۹ دریاب نقد وقت^{۱۱} و زچون و چرا مپرس^{۱۲}



دارم از زلف سیاهش^۱ گله چندان که مپرس

۱ که چنان زوشده ام^۲ بی سرو سامان که مپرس

کس به امید وفا ترک دل و دین مکناد

۲ که چنانم من از این کرده^۳ پشیمان که مپرس

به یکی جرعه که آزار کسش در پی نیست

۳ زحمتی میکشم از مردم نادان که مپرس

زاهد از ما به سلامت بگذر کاین می لعل^۴

۴ دل و دین میبرد از دست بدان سان که مپرس

گوشه گیری و سلامت^۵ هوسم بود ولی

۵ شیوه ای^۶ میکند آن نرگس فتان که مپرس

گفت و گوهاست درین راه که جان بگدازد

۶ هرکسی عربده^۷ این که مبین آن که مپرس

گفتم از گوی فلک صورت حالی پرسم

۷ گفت آن می کشم اندر خم چوگان که مپرس

گفتمش زلف به خون که شکستی^۸ گفتا

۸ حافظ این قصه^۹ دراز است به قرآن که مپرس



درد عشقی کشیده‌ام که می‌رس

- ۱ زهر هجری^۱ چشیده‌ام که می‌رس
گشته‌ام در جهان و آخر کار
- ۲ دلبری برگزیده‌ام که می‌رس
آنچنان در هوای خاک درش
- ۳ می‌رود آب دیده‌ام که می‌رس
من به‌گوش خود از دهانش دوش
- ۴ سخنانی شنیده‌ام که می‌رس
سوی من لب چه می‌گزی که مگو^۲
- ۵ لب لعلی گزیده‌ام که می‌رس
بی‌تو در کلبه گدایی خویش
- ۶ رنج‌هایی کشیده‌ام که می‌رس
همچو حافظ غریب در ره عشق
به مقامی رسیده‌ام که می‌رس
- ۷



دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت^۱ بس

۱ نسیم روضه شیراز پیک راهت بس

دگر ز منزل جانان سفر مکن^۲ درویش

۲ که سیر معنوی^۲ و کنج خانقاهت بس

هوای مسکن مألوف و عهد یار قدیم

۳ ز رهروان سفر کرده عذرخواهت بس

وگر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل^۴

۴ حریم درگه پیر مغان پناهت بس

به صدر مصطبه بنشین و ساغر می نوش^۵

۵ که این قدر ز جهان کسب مال و جاهت^۶ بس

فلك به مردم نادان دهد ز سام مراد

۶ تو اهل فضلی و دانش^۷ همین گناهت بس

زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن

۷ که شیشه می لعل و بتی چوماهت^۸ بس

به منت دگران^۹ خو مکن که در دو جهان

۸ رضای ایزد و انعام پادشاهت بس

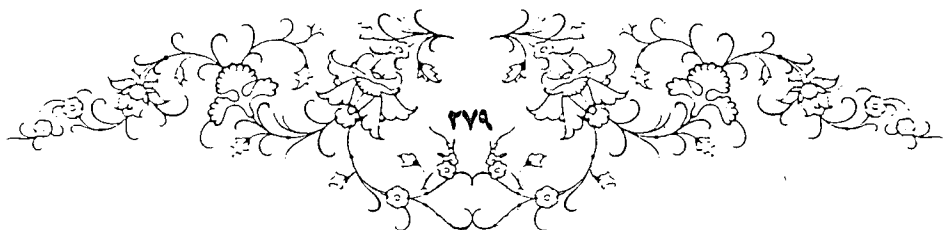
به هیچ ورد دگر نیست حاجت ای حافظ^{۱۰}

۹ دعای نیمشب و ورد صبحگاهت بس



گلعذاری ز گلستان جهان ما را بس

- ۱ زین چمن سایه^۱ آن سرو روان^۲ ما را بس
من و همصحبتی اهل ریا دورم باد
- ۲ از گرانان جهان رطل گران ما را بس
قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشند
- ۳ ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس
بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین
- ۴ وین اشارت^۲ ز جهان گذران ما را بس
نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان
- ۵ گر شمارا نه بس این سود و زیان ما را بس
یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
- ۶ دولت صحبت آن مونس^۴ جان ما را بس
از در خویش خدا را^۵ به بهشتم مفرست^۶
- ۷ که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس
حافظ از مشرب قسمت گله بی‌انصافیست^۲
- ۸ طبع چون آب و غزل‌های روان ما را بس



اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش

- ۱ حریف حجره^۱ و گرمابه و گلستان باش
- شکنج زلف پیریشان به دست باد مسده
- ۲ مگو که خاطر عشاق گو پیریشان باش
- گرت هواست^۲ که با خضر همنشین باشی^۳
- ۳ نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش
- رموز عشق نوازی^۴ نه کار هر مرغی است
- ۴ بیا و نوگل این بلبل غزلخوان^۵ باش
- طریق خدمت و آیین بندگی کردن
- ۵ خدای را که^۶ رها کن به ما و سلطان باش
- دگر به صید حرم تیغ برمکش زنهار
- ۶ وز آنچه^۷ با دل ما کرده ای پشیمان باش
- تو شمع انجمنی یک زبان و یک دل شو
- ۷ خیال و کوشش^۸ پروانه بین و خندان باش
- کمال دلبری و حسن در نظر باز است
- ۸ به شیوه نظر از نادران دوران باش
- خמוש حافظ و از جور یار ناله مکن^۹
- ۹ ترا که گفت که در روی^{۱۰} خوب حیران باش



ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش

۱ دلم از عشوه^۱ یا قوت^۱ شکرخای تو خوش

همچو گلبرگک طری هست^۲ وجود تو لطیف

۲ همچو سرو چمن خلد سراپای^۳ تو خوش

شیوه و ناز^۴ تو شیرین، خط و خال تو ملیح^۵

۳ چشم و ابروی تو زیبا، قد و بالای تو خوش

هم گلستان خیالم ز تو پرنقش و نگار^۶

۴ هم مشام دلم از زلف سمنسای تو خوش

در ره عشق ز سیلاب فنا نیست گذار^۷

۵ کرده ام خاطر خود را به تمنای تو خوش*

پیش چشم تو بمیرم^۸ که بسان بیماری

۶ می کنند درد مرا از رخ زیبای تو خوش

در بیابان طلب گرچه ز هرسو خطرست^۹

۷ می رود حافظ بی دل به تولای تو خوش^{۱۰}



باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش

۱ وین سوخته را^۱ محرم اسرار نهان باش

زان باده که در مصطبۀ عشق^۲ فروشند

۲ مارا دوسه ساغر بده و^۳ گو رمضان باش

در خرقة چو آتش زدی ای عارف سالک^۴

۳ جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش

دلدار که گفته^۵ به توام دل نگرانست

۴ گو می رسم اینک^۶ به سلامت نگران باش

خون شد دلم از حسرت^۷ آن لعل روان بخش

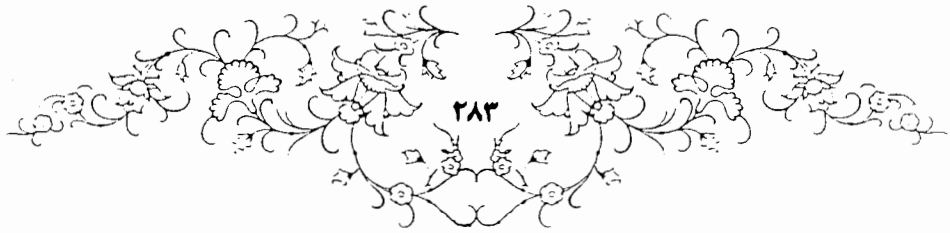
۵ ای درج محبت^۸ به همان مهر و نشان باش

تا بر دلش از غصه^۹ غباری ننشیند^{۱۰}

۶ ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش

حافظ که هوس می کندش جام جهان بین

۷ گو در نظر آصف جمشید مکان باش^{۱۱}



- باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدهش .
- ۱ برجفای خارا^۱ هجران صبر بلبل بایدهش
ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال^۲
 - ۲ مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدهش
با چنین زلف و رخس^۳ بادا نظر بازی حرام
 - ۳ هرکه روی یاسمین و جعد سنبل^۴ بایدهش
رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار
 - ۴ کار ملک است آنکه تدبیر و تأمل بایدهش^۵
تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافر است
 - ۵ راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدهش^۶
نازها زان نرگس ترکانه اش^۷ باید کشید
 - ۶ این دل شوریده تا آن جعد کاکل بایدهش^۸
ساقیا در گردش ساغر تعلل تا به چند^۹
 - ۷ دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدهش
کیست حافظ تانوشد باده^{۱۰} بی آواز رود^{۱۱}
 - ۸ عاشق مسکین چرا چندین تجمل^{۱۲} بایدهش



ببرد از من قرار و طاقت و هوش

- ۱ بتی، شیرین لبی، سیمین بناگوش^۱
- نگاری، چابکی، شنگی، پریوش^۲
- ۲ حریفی، مهوشی، ترکی قباپوش^۳
- ز تساب آتش سودای عشقش^۴
- ۳ سان دیگک دایم میزنم جوش^۵
- چو پیراهن شوم آسوده خاطر
- ۴ گرش همچون^۶ قبا گیرم در آغوش
- اگر پوسیده گردد استخوانم
- ۵ نگرده مهرش از جانم^۷ فراموش
- دل و دینم، دل و دینم، ببردست
- ۶ برودوشش، برودوشش، برودوش^۸
- دوای تو، دوای تست حافظ
- ۷ لب نوشش، لب نوشش، لب نوش^۹



به دور لاله^۱ قدح گیر و بی ریا می باش

۱ به بوی گل نفسی همدم صبا می باش

نگویمت که همه ساله می پرستی کن

۲ سه ماه می خور و نه ماه پارسا^۲ می باش

چو پیر سالک عشقت به می حوالت کرد^۳

۳ بنوش و منتظر رحمت خدا می باش

گرت هواست که چون جم^۴ به سر غیب رسی^۵

۴ بیا و همدم^۶ جام جهان نما می باش

چو غنچه گرچه فرو بستگیست کار جهان

۵ تو همچو باد بهاری گره گشا می باش

وفا مجوی ز کس ور سخن نمی شنوی^۷

۶ به هرزه طالب سیمرغ و کیمیا می باش

مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ

۷ ولی معاشر رندان آشنا^۸ می باش



چو بر شکست صبا زلف عنبرافشانش

- ۱ به هر شکسته که پیوست^۱ تازه شد جانش
کجاست همنفسی تا که شرح غصه^۲ دم^۲
- ۲ که دل چه می‌کشد از روزگار هجرانش
نسیم صبح سعادت که نامه برد^۳ به دوست
- ۳ ز خون دیده^۴ ما بود مهر عنوانش^۴
زمانه از ورق گل مثال روی تو ساخت^۵
- ۴ ولی ز شرم تو^۶ در غنچه کرد پنهانش
تو خسته‌ای و نشد^۷ عشق را کرانه پدید^۸
- ۵ تبارك الله ازین ره که نیست پایانش
جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد
- ۶ که جان زنده‌دلان سوخت در بیابانش
بدین شکسته^۹ بیت‌ال‌حزن که می‌آرد^۹
- ۷ نشان یوسف دل از چه زنجدهانش
بگیرم آن سر زلف و به دست خواجه دم
- ۸ که داد من بستاند ز مکر و دستانش^{۱۰}



خوشا شیراز و وضع^۱ بی‌مثالش

- ۱ خداوندا نگه‌دار از زوالش
ز رکناباد ما صد^۲ لوحش الله
- ۲ که عمر خضر^۳ می‌بخشد زلالش
میان جعفرآباد و مصلی
- ۳ عبیرآمیز^۴ می‌آید شمالش
صبا زان لولی شنگول سرمست
- ۴ چه داری آگهی، چونست حالش
مکن بیدار ازین خوابم خدا را
- ۵ که دارم خلوتی خوش با خیالش^۵
به شیراز آی و فیض روح قدسی^۶
- ۶ بخواه از مردم^۷ صاحب کمالش
گر آن شیرین پسر خونم بریزد
- ۷ دلا چون شیر مادر کن حلالش^۸
که نام قند مصری برد آنجا^۹
- ۸ که شیرینان ندادند انفعالش^{۱۰}
چرا حافظ چو می‌ترسیدی از هجر
- ۹ نسکردهی شکر ایام وصالش



در عهد پادشاه خطا بنفش جرم پوش

- ۱ حافظ قرا به کش شد و مفتی پیاله نوش^۱
- صوفی ز کنج صومعه با پای خم نشست
- ۲ تا دید محتسب که سبو می کشد به دوش^۲
- احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان
- ۳ کردم سؤال صبحدم از پیر می فروش
- گفتا نه گفتنیست سخن گرچه محرمی
- ۴ درکش زبان و پرده نگهدار و می بنوش
- ساقی بهار می رسد و وجه می نماند
- ۵ فکری بکن که خون دل آمد زغم به جوش^۳
- عشق است و مفلسی و جوانی و نوبهار
- ۶ عذرم پذیر^۴ و جرم به ذیل کرم بیوش
- ای پادشاه صورت و معنی که مثل تو
- ۷ نادیده هیچ دیده و نشنیده هیچ گوش
- تا چند همچو شمع زبان آوری کنی
- ۸ پروانه مراد رسید ای محب خموش^۵
- چندان بمان که خرقه ازرق کند قبول^۶
- ۹ بخت جوانت از فلک پیر ژنده پوش^۷



دلّم رمیده شد و غافلّم من درویش

۱ که آن شکاری سرگشته را چه آمد پیش^۱

چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزّم^۲

۲ که دل به دست کمان ابرویست^۲ کافرکیش

خیال حوصله بحر می‌پزم* هیهات

۳ چه هاست در سر این قطره محال اندیش

ز آستین طبیبان هزار خون بچکد^۴

۴ گرم به تجربه دستی نهند بر دل ریش

بنازم آن مژده شوخ عافیت کش را

۵ که موج می‌زندش آب نوش در سر نیش^۵

به کنج می‌کده^۶ گسریان و سرفکنده روم^۶

۶ چرا که شرم همی‌آیدم ز حاصل خویش

نه عمر خضر بماند نه^۸ ملک اسکندر

۷ نزاع بر سر دنیای دون^۹ مکن درویش

بدان گهر نرسد^{۱۰} دست هر گدا حافظ

۸ خزینه‌ای^{۱۱} به کف آور ز گنج قارون بیش

تو بنده‌ای گله از دوستان مکن حافظ^{۱۲}

۹ که شرط بنده نباشد^{۱۲} شکایت از کم و بیش



دوش پنهان گفت با من کاردانی^۱ تیزهوش

۱ کز شما پنهان نشاید داشت سر می فروش^۲

گفت آسان گیر^۲ بر خود کارها کز روی طبع

۲ سخت می گیرد جهان^۴ بر مردمان سخت کوش

وانگهم در داده^۵ جامی کز فروغش بر فلک^۶

۳ زهره در رقص آمد^۷ و بر بط زنان می گفت نوش

با دل خونین لب خندان^۸ بیاور همچو جام

۴ نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگک^۹ اندر خروش

تا نگر دی آشنا زین پرده^{۱۰} رمزی نشنوی

۵ گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

گوش کن پند ای پسر وز بهر دنیا غم مخور

۶ گفتمت چون در حدیثی گرتوانی داشت گوش^{۱۱}

در حریم عشق نتوان زد دم^{۱۲} از گفت و شنید

۷ زانکه آنجا^{۱۳} جمله اعضا چشم باید بود و گوش

بر بساط^{۱۴} نکته دانان خود فروشی شرط نیست

۸ یا سخن دانسته گو ای مرد بخرد^{۱۵} یا خموش

ساقیا می ده که رندی های حافظ فهم کرد

۹ آصف صاحب قران جرم بخش عیب پوش



سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش

۱ که دور شاه شجاع است می^۱ دلیر بنوش

شد آنکه اهل نظر برکناره می رفتند

۲ هزار گونه سخن در دهان^۲ و لب خاموش

به بانگ چنگ^۲ بگوئیم آن حکایتها^۴

۳ که از نهفتن آن دیگ سینه می زد جوش

شراب خانگی ترس^۵ محتسب خورده

۴ به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش

ز کوی میکده دوشش به دوش میبردند

۵ امام خواجه^۶ که سجاده می کشید به دوش^۷

دلا دلات خیرت کنم به راه نجات

۶ مکن به فسق مباحات^۸ و زهد هم مفروش

محل نور تجلی است رای انور شاه

۷ چو قرب او طلبی در صفای نیت گوش^۹

به جز ثنای جلالش مساز ورد ضمیر

۸ که هست گوش^{۱۰} دلش محرم پیام سروش^{۱۱}

رموز مصلحت^{۱۲} ملک خسروان دانند

۹ گدای گوشه نشینی تو حافظا مغروش^{۱۳}



- شرابی تلخ^۱ می‌خواهم که مردافکن بود^۲ زورش
- ۱ مگر يك دم برآسایم^۲ ز دنیا و شر و شورش
- بیاور می که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن
- ۲ به لعب زهره چنگی و مریخ سلحشورش
- سماط دهر^۴ دون‌پرور ندارد شهید آسایش
- ۳ مذاق حرص و آز ای دل بشوی^۵ از تلخ و از شورش^۶
- کمند صید بهرامی بیفکن، جام می بردار^۷
- ۴ که من پیمودم این صحرا، نه بهرام است و نه گورش^۸
- نظر کردن به درویشان^۹ منافسی بزرگی نیست
- ۵ سلیمان با چنان حشمت^{۱۰} نظرها بود با مورش
- بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم
- ۶ به شرط آن که نمایی به کج طبعان^{۱۱} دل کورش
- کمان ابروی جانان نمی‌پیچد سر از حافظ
- ۷ ولیکن خنده می‌آید بر این بازوی^{۱۲} بی‌زورش



صوفی گلی بچین و مرقع به خاربخش

- ۱ وین زهد تلخ^۱ را به می خوشگواربخش
طامات و شطح^۲ در ره آهنگ چنگ نه
- ۲ تسبیح و طلیسان به می و میگسار بخش
زهد گران که شاهد و ساقی نمی خرنند^۳
- ۳ در حلقه چمن به نسیم بهار بخش
راهم شراب لعل^۴ زدای میر عاشقان
- ۴ خون مرا به چاه زنخدان^۵ یار بخش
یارب به وقت گل گنه بنده عفوکن
- ۵ وین ماجرا به سرو لب^۶ جویبار بخش
ای آنکه ره به مشرب مقصود برده ای
- ۶ زین بحر قطره ای به من خاکسار بخش
شکرانه را که^۷ چشم تو روی بتان ندید^۸
- ۷ ما را به عفو و لطف^۹ خداوندگار بخش
ساقی چو شاه^{۱۰} نوش کند بساده صبح
- ۸ گو جام زر به حافظ شب زنده داربخش^{۱۱}



فکر بلبل همه آنست^۱ که گل شد یارش

۱ گل در اندیشه که چون^۲ عشوه کند درکارش

دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند

۲ خواجه آنست که باشد غم خدمتگارش

جای آنست که خون موج زند در دل لعل^۳

۳ زین تغابن^۴ که خزف می شکند یازارش

ای که در کوچۀ معشوقه ماه^۵ می گذری

۴ برحذر باش که سر می شکند دیوارش

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود

۵ این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

آن سفر کرده که صد قافله دل^۶ همراه اوست

۶ هرکجا هست خدایا به سلامت دارش

صحت عافیتت گرچه خوش افتاد ای دل

۷ جانب عشق عزیز است فرو مگذارش^۷

صوفی سرخوش^۸ ازین دست که کنج کرد کلاه

۸ به دو جام دگر آشفته شود دستارش

دل حافظ که به دیدار تو خوگر شده بود

۹ ناز پرورد وصال است مجو آزارش^۹



- کنار آب و پای بید^۱ و طبع شعر و یاری خوش
- ۱ معاشر دلبری شیرین^۲ و ساقی گلمنداری خوش
- الا ای دولتی طالع^۳ که قدر وقت^۴ می دانی
- ۲ گوارا بادت این عشرت که داری کار و باری خوش^۵
- هر آن کس را که بر خاطر ز عشق دلبری* باریست
- ۳ سپندی گو بر آتش نه که دارد روزگاری خوش
- عروس طبع را^۶ زیور ز فکر بکر^۷ می بندم
- ۴ بود کز نقش ایامم به دست افتد نگاری خوش*
- شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی^۸ بدستان
- ۵ که مهتابی دل افروزست و طرف لاله زاری خوش^۹
- میی در کاسه چشم است ساقی را بنامیزد^{۱۰}
- ۶ که مستی می کند با عقل^{۱۱} و می بخشد خماری خوش^{۱۲}
- به غفلت عمر شد حافظ بیا با ما به میخانه
- ۷ که سنگولان خوشباشت بیاموزند کاری خوش



ما آزموده‌ایم درین شهر بغت خویش^۱

۱ بیرون کشید باید ازین ورطه رخت خویش

از بس که دست می‌گزم و آه می‌کشم^۲

۲ آتش زدم^۳ چو گل به تن^۴ لغت لغت خویش

دوشم ز بلبلی چه خوش آمد که می‌سرود

۳ گل گوش پهن کرده ز شاخ^۵ درخت خویش

کای دل تو شاد باش^۶ که آن یار تندخوی

۴ بسیار تند روی نشیند^۷ ز بغت خویش

وقتست کز فراق تو و سوز اندرون

۵ آتش در افکنم بهمه رخت و پخت خویش^۸

خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد

۶ بگذر ز عهد سست و سخن‌های سخت خویش

ای حافظ ار مراد^۹ میسر شدی مدام

۷ جمشید نیز دور نمادی^{۱۰} ز تخت خویش^{۱۱}



مجمع خوبی و لطفست عذار چو^۱ مهش

لیکنش مهر و وفا نیست^۲ خدایا بدهش ۱

دلبرم شاهد و طفل است^۳ و به بازی روزی

بکشد زارم و در شرع نباشد گمش ۲

چارده ساله بتی چابک شیرین دارم*

که به جان حلقه به گوش است مه چاردهش ۳

من همان به که ازو نیک نگه دارم دل

که بد و نیک ندیدست و ندارد نگمش^۴ ۴

بوی شیر از لب همچون شکرش می آید

گرچه خون می چکد از شیوه چشم سیمش^۵ ۵

یار دلدار من ار قلب بدین سان شکند

ببرد زود به جاننداری خود پادشمش ۶

از پی آن گل نورسته دل ما یارب^۶

خود کجا شد که ندیدیم درین چند گمش ۷

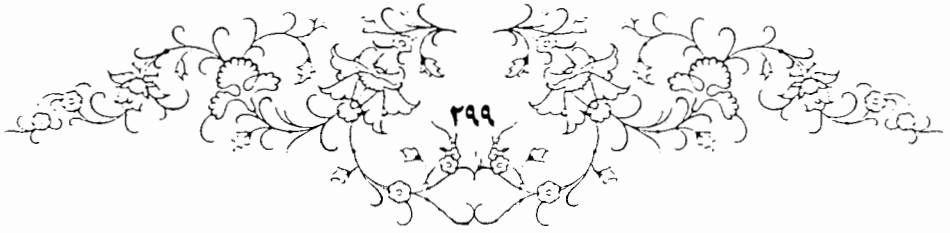
جان به شکرانه کنم صرف گر آن دانه در^۷

صدف دیده حافظ شود آرامگمش^۸ ۸



من خرابم ز غم یار خراباتی خویش

- ۱ می‌زند غمزه او تاوک غم بر دل ریش
گر چلیپای سر زلف ز هم بگشایند^۱
- ۲ بس مسلمان که شود فتنه آن^۲ کافر کیش
با تو پیوستم و از غیر تو بیرید دلم^۳
- ۳ آشنای تو ندارد سر بیگانه و خویش
به عنایت^۴ نظری کن که من دلشده را
- ۴ نرود بی‌مدد لطف تو^۵ کاری از پیش
آخر ای پادشه ملک ملاححت چه شود
- ۵ که لب^۶ لعل تو ریزد نمکی بر دل ریش
خرمن صبر من سوخته دل داد بیباد
- ۶ چشم‌مست تو که بگشادکمین از پس و پیش^۷



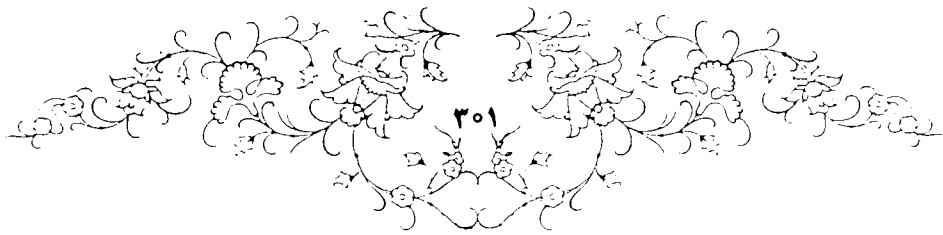
هاتفی از گوشه میخانه دوش

- ۱ گفت ببخشند گنه می بنوش
عفو الهی^۱ بکند کار خویش
- ۲ مژده رحمت برساند سروش
لطف خدا^۲ بیشتر از جرم ماست
- ۳ نکته سر بسته چه گویی خموش^۳
این خرد خام^۴ به میخانه بر
- ۴ تا می لعل آوردش خون به جوش
گرچه وصالش نه به کوشش دهند^۵
- ۵ هر قدر^۶ ای دل که توانی بکوش
گوش من و حلقه گیسوی یار
- ۶ روی من و خاک در می فروش
رندی حافظ نه گناهیست صعب^۷
- ۷ با کرم پادشه جرم پوش^۸
داور دین شاه شجاع آنکه کرد^۹
- ۸ روح قدس حلقه امرش به گوش
ای ملک العرش مرادش بده
- ۹ وز خطر چشم^{۱۰} بدش دار گوش



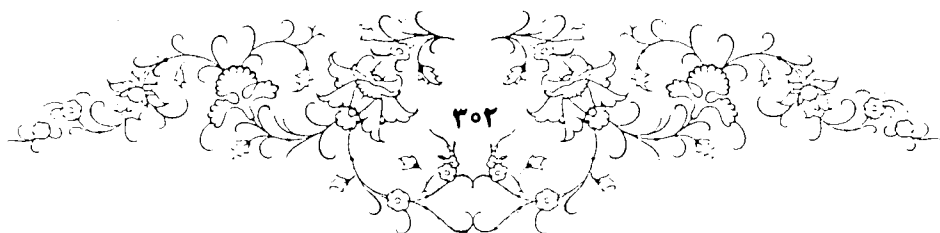
یارب این نوگل^۱ خندان که سپردی به منش

- ۱ می سپارم به تو از دست حسود چمنش^۲
- گرچه از کوی وفاگشت به صد^۳ مرحله دور
- ۲ دور باد آفت دور فلک از جان و تنش
- گر به سر منزل سلمی^۴ رسی ای باد صباه
- ۳ چشم دارم که سلامی پرسیانی ز منش^۶
- به ادب نافه گشایی کن از آن زلف سیاه^۷
- ۴ جای دل های عزیز^۸ است به هم بر منش^۹
- گو دلم حق وفا^{۱۰} با خط و خالت^{۱۱} دارد
- ۵ محترم دار در آن طره عنبر شکنش
- در مقامی که به یاد لب او می نوشند
- ۶ سفله آن مست^{۱۲} که باشد خبر از خویش تنش
- عرض و مال از در میخانه نشاید اندوخت^{۱۳}
- ۷ هر که این آب خورد رخت به دریا فکنش
- هر که ترسد ز ملال انده عشقش نه حلال
- ۸ سر ما و قدمش یا لب ما و دهنش
- شعر حافظ همه بیت الغزل معرفتست
- ۹ آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش^{۱۴}



بامدادان که ز خلوتگه کاخ ابداع

- ۱ شمع خاور فکند بر همه^۱ اطراف شعاع
برکشد آینه از جیب افق چرخ و در آن^۲
- ۲ بنمایید رخ گیتی به هزاران انواع
در زوایای طربخانه^۳ جمشید فلك
- ۳ ارغنون ساز کند زهره به آهنگ سماع^۴
وضع دوران بنگر^۵ ساغر عشرت برگیر
- ۴ که به هر حالتی اینست بهین اوضاع
چنگ در غلغله آید که کجا شد منکر^۶
- ۵ جام در قمقمه آید که کجا شد مناع^۷
طره شاهد دنیا همه زرقست و قریب^۸
- ۶ عارفان بر سر این رشته نجویند نزاع
عمر خسرو^۹ طلب از نفع جهان می طلبی^{۱۰}
- ۷ که وجودیست عطا بخش کریم نفاع^{۱۱}
منظر لطف^{۱۲} ازل روشنی چشم امل
- ۸ جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع



در وفای عشق تو مشهور خوبانم^۱ چو شمع

۱ شب نشین کوی سربازان و رندانم^۲ چو شمع

کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت

۲ تا در آب و آتش^۳ عشقت گدازانم چو شمع

رشته صبرم به مقراض غمت بپسریده شد

۳ همچنان در آتش^۴ مهر تو خندانم چو شمع

گر کمیت اشک گلگونم نبودی تیز رو

۴ کی شدی روشن به گیتی^۵ راز پنهانم چو شمع

در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست

۵ این دل زار نزار اشک^۶ بارانم چو شمع

بی جمال عالم آرای تو روزم چون شب است^۷

۶ با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع

سرفرازم کن شبی از وصل خود، گردن گشا^۸

۷ تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع

همچو صبحم يك نفس باقیست با دیدار تو^۹

۸ چهره بنما دلبرا تا جان برافشانم^{۱۰} چو شمع

در شب هجران مرا پروانه و صلی فرست

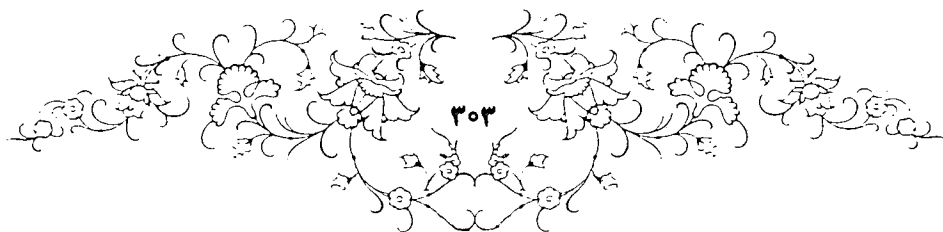
۹ ورنه ازدودش^{۱۱} جهانی را بسوزانم^{۱۲} چو شمع

روز و شب خوابم^{۱۴} نمی آید به چشم غم پرست

بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع ۱۰

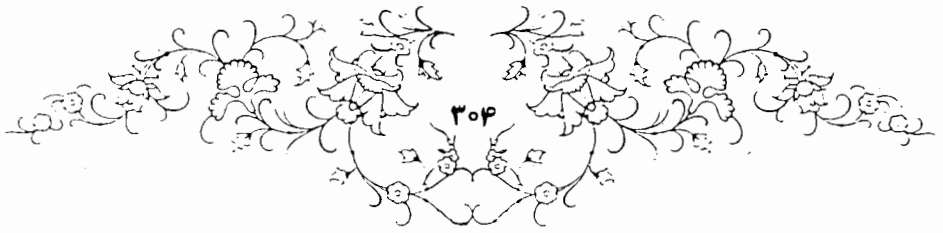
آتش مهر ترا حافظ عجب در سر گرفت^{۱۵}

آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع ۱۱



قسم به حشمت و جاه^۱ و جلال شاه شجاع

- ۱ که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع
شراب خانگیم بس می مغانه بیار^۲
- ۲ حریف باده رسید ای رفیق توبه* وداع
خدای را به می ام شست و شوی خرقة کنید
- ۳ که من نمی شنوم بوی خیر^۳ ازین اوضاع
بین که رقص کنان^۴ می رود به ناله چنگ
- ۴ کسی که رخصه نفرمودی استماع سماع
به عاشقان نظری کن به شکر این نعمت^۵
- ۵ که من غلام مطیعم تو پادشاه مطاع
به فیض جرعه^۶ جام تو تشنه ایم ولی
- ۶ نمی کنیم دلیری نمی دهیم صداع
بیار می که چو خورشید مشعل افروزد
- ۷ رسد به کلبه^۷ درویش نیز فیض شعاع
هنر نمی خرد ایام و غیر ازینم نیست
- ۸ کجا روم به تجارت بدین کساد متاع
جبین و چهره^۸ حافظ خدا جدا مکناد^۸
- ۹ ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع



طالع اگر مدد دهد^۱ دامنش آورم به کف

- ۱ گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف^۲
- طرف کرم ز کس نیست^۳ این دل پر امید من
- ۲ گرچه سخن همی برد قصه من به هر طرف^۴
- چند به ناز پرورم مهر بتان سنگدل
- ۳ یاد پسر نمی کنند این پسران ناخلف
- از خم ابروی توام هیچ گشایشی نشد^۵
- ۴ وه که درین^۶ خیال کج، عمر عزیز شد تلف
- ابروی دوست کی شود دستکش خیال من^۷
- ۵ کس نزده است ازین کمان تیر مراد بر هدف^۸
- من به خیال زاهدی گوشه نشین و طرفه آنک
- ۶ مغیچه ای زهر طرف^۹ می زندم به چنگ و دف
- بی خبرند زاهدان نقش بخوان و لا تقل
- ۷ مست ریاست محتسب باده بده^{۱۰} ولا تخف
- صوفی شهر بین که چون، لقمه شبیه می خورد^{۱۱}
- ۸ پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف^{۱۲}
- حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان عشق^{۱۳}
- ۹ بدرقه رهت شود، همت شهنه نجف^{۱۴}



زبان خامه ندارد سر بیان فراق

- ۱ وگرنه شرح دهم باتو داستان فراق
رفیق خیل خیالیم و هم رکیب شکیب^۱
- ۲ قرین آتش هجران و هم قران فراق
دریغ مدت عمرم که برامید وصال^۲
- ۳ به سر رسید و نیامد^۳ به سر زمان فراق
سری که بر سر گردون به فخر می سودم^۴
- ۴ به راستان که نهادم^۵ بر آستان فراق
چگونه باز کنم بال در هوای وصال^۶
- ۵ که ریخت مرغ دلم پر در آشیان^۷ فراق
کنون چه چاره که در بحر غم به گردابی
- ۶ فتاد زورق^۸ صبرم ز بادبان فراق
بسی نماند که کشتی عمر غرقه شود
- ۷ ز موج شوق تو در بحر بیکران فراق
چگونه دعوی وصلت کنم به جان که شدست
- ۸ تنم وکیل قضا و دلم ضمان فراق
فلک چو دید سرم را^۹ اسیر چنبر عشق^{۱۰}
- ۹ بیست گردن صبرم^{۱۱} به ریسمان فراق

- ز سوز شوق دلم شد کباب دور^{۱۲} از یار
- ۱۰ مدام خون جگر می‌خورم ز خوان فراق
- اگر به دست من افتد فراق را بکشم
- ۱۱ که روز هجر سیه باد و خان و مان فراق^{۱۳}
- به پای شوق^{۱۴} گراین ره به سر شدی حافظ
- ۱۲ به دست هجر ندادی کسی عنان فراق

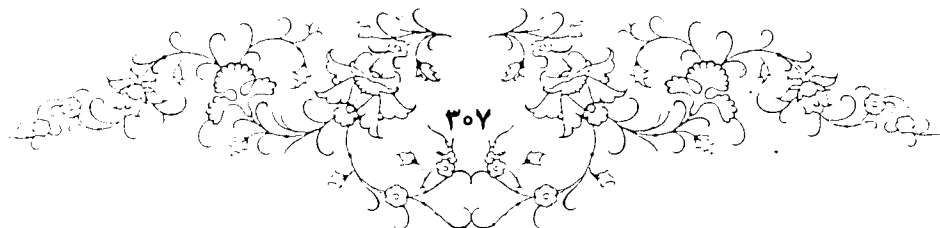


مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق^۱

- ۱ گرت مدام میسر شود زهی توفیق
جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ^۲ است
- ۲ هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق
دریغ و درد که تا این زمان ندانستم^۳
- ۳ که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق
به مأمنی رو و فرصت شمر غنیمت وقت^۴
- ۴ که در کمینگه عمرند قساطعان طریق
حلاوتی که ترا^۵ در چه زرخدانست
- ۵ به کنه آن نرسد^۶ صدهزار فکر عمیق
اگرچه موی میانیت به چون منی نرسد^۷
- ۶ خوش است خاطر من از فکرایین خیال^۸ دقیق
بیا که توبه ز لعل نگار و خنده جام
- ۷ تصوریست که^۹ عقلش نمی‌کند تصدیق
اگر به رنگ عقیق است اشک^{۱۰} من چه عجب
- ۸ که مهر خاتم چشم من است همچو عقیق^{۱۱}
کجاست اهل دلی تا کند دلالت خیر
- ۹ که ما به دوست نبردیم ره به هیچ طریق^{۱۲}

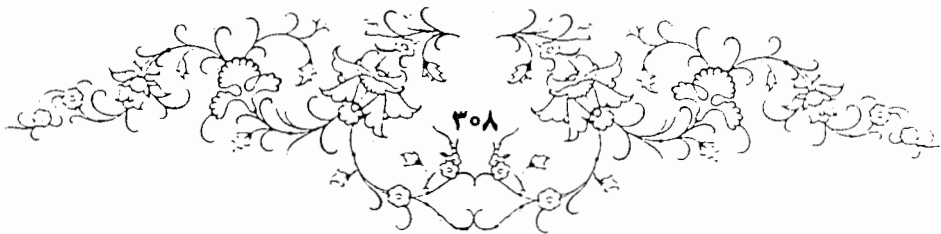
به خنده گفت که حافظ غلام طبع توام
بین که تا به چه حدم همی کند تحمیق

۱۰



اگر شراب‌خوری جرعه‌ای فشان بر خاک^۱

- ۱ از آن گناه^۲ که نفعی رسد به خلق چه باک^۳
- برو به هر چه^۴ تو داری بخور در ریغ مدار^۵
- ۲ که بی‌دریغ زند روزگار تیغ هلاک
- به خاک پای تو ای سرو ناز پرور من
- ۳ که روز واقعه پا وا بگیرم از سر خاک^۶
- چه دوزخی، چه بهشتی، چه آدمی، چه ملک^۷
- ۴ به مذهب همه کفر طریقت است امساک
- مهندس فلکی راه دیر شش جهتی
- ۵ چنان ببست که ره نیست زیر دام^۸ مفاک
- فریب دختر رز طرفه میزند ره عقل^۹
- ۶ مباد تا به قیامت خراب طارم تاک
- به راه می‌کده حافظ خوش از جهان رفتی
- ۷ دعای اهل دلت باد مونس دل پاک^{۱۰}



- ای دل ریش مرا بر لب تو^۱ حق نمک
- ۱ حق نگهدار که من می‌روم الله معک
تویی آن جوهر پاکیزه^۲ که در عالم قدس
- ۲ ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک
در خلوص منت ار هست شکی تجربه کن^۳
- ۳ کس عیار زر خالص نشناسد چو محک
گفته بودی که شوم مست و دویوست^۴ بدهم
- ۴ وعده از حدیثش و ما نه دو دیدیم و نه یک^۵
بگشا پسته خندان و شکر ریزی کن
- ۵ خلق را از دهن^۶ خویش مینداز به شک
چرخ برهم زخم ار غیر مرادم گردد
- ۶ من نه آنم که زبونی کشم^۷ از چرخ فلک
چون بر حافظ خویشش نگذاری باری^۸
- ۷ ای رقیب از بر او یک دو قدم^۹ دورترک

۷۲ (۱۳۳۳) ۷۷



هزار دشمنم ار می‌کنند^۱ قصد هلاک

۱ گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
مرا امید وصال تو زنده می‌دارد

۲ وگرنه هر دم از هجر تست^۲ بیم هلاک
نفس نفس اگر از باد نشنوم بویت^۳

۳ زمان زمان چو گل از غم کنم گریبان چاک^۴
رود به خواب دو چشم از خیال تو هیبات

۴ بود صبور دل اندر فراق^۵ تو حاشاک
اگر تو زخم زنی بر دلم به از مرهم^۶

۵ وگر تو زهر دهی به که دیگران تریاک^۷
ترا چنانکه تویی هر نظر کجا بیند^۸

۶ به قدر بینش خود^۹ هرکسی کند ادراک
بضرب سیفک قتل‌ی حیاتنا ابدًا

۷ لأن روحی قد طاب ان یکون فداک^{۱۰}
عنان مپیچ که گر می‌زنی به شمشیرم

۸ سپر کنم سر و دستت ندارم از فتراک
به چشم خلق عزیز آن زمان شود حافظ

۹ که بر در تو نهد روی مسکنت برخاک



اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول

- ۱ رسد به دولت وصلت نوای من به اصول^۱
قرار برده ز من^۲ آن دو سنبل رعنا^۳
- ۲ فراغ برده ز من^۴ آن دو نرگس مکحول
دل از جواهر مهرت چو صیقلی دارد^۵
- ۳ بود ز زنگ حوادث هرآینه مصقول
من شکسته بدحال زندگی یابم
- ۴ در آن نفس^۶ که به تیغ غمت شوم مقتول
چه جرم کرده ام ای جان و دل به حضرت تو
- ۵ که طاعت من بی دل نمی شود مقبول
چو بر در تو مین بی نوای بی زور و زور
- ۶ به هیچ باب ندارم ره خروج و دخول
کیجا روم، چکنم، چون روم،^۷ چه چاره کنم؟
- ۷ که گشته ام ز غم و جور روزگار ملول^۸
خراب تر ز دل من غم تو جای نیافت
- ۸ که ساخت^۹ در دل تنگم قرارگاه نزول
به درد عشق بساز و خموش کن حافظ^{۱۰}
- ۹ رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول



به عهد گل^۱ شدم از توبه^۲ شراب خجل

۱ که کس مباد ز کردار ناصواب خجل

صلاح ما همه دام ره است و من زین بحث^۲

۲ نیم ز شاهد و ساقی^۲ به هیچ باب خجل

بود که یار نرنجد ز ما به خلق کریم^۴

۳ که از سؤال ملولیم^۵ و از جواب خجل

ز خون که رفت شب دوش از سراچه^۴ چشم

۴ شدیم در نظر شبروان خواب^۶ خجل

رواست نرگس مست ار فکند سر در پیش

۵ که شد ز شیوه^۷ آن چشم پسر عتاب خجل

رخ از جناب تو عمریست تا نتافته ایم^۸

۶ نیام به یاری توفیق ازین جناب^۹ خجل

تو خوب روی تری ز آفتاب و فضل خداست^{۱۰}

۷ که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل

حجاب ظلمت^{۱۱} از آن بست آب خضر که گشت

۸ ز طبع حافظ و این شعر همچو آب خجل

از آن نهفت رخ خویش در نقاب صدف

۹ که شد ز نظم خوشش لؤلؤ خوشاب خجل^{۱۲}



- خوش خبر باشی^۱ ای نسیم شمال
- ۱ که به ما می‌رسد^۲ زمان وصال
بالسلمی و من بئذی سلم
- ۲ این جیراننا و کیف‌الحال
عرصه بزمگاه خالی ماند
- ۳ از حریفان و رطل^۳ مالا مال
عفت الدار بعد عافیة
- ۴ فأسئلوا حالها عن الاطلاع^۴
سایه افکند حالیا شب هجره^۵
- ۵ تا چه بازند شبروان خیال^۶
قصة المشق لانا انقسام لها
- ۶ فصمت هاهنا لسان مقال^۷
ترك ما سوی کس نمی‌نگرد
- ۷ وه ازین^۸ کبریا و جاه و جلال^۹
فی جمال الکمال نلت منی^{۱۰}
- ۸ صرف الله عنک عین کمال
حافظا عشق و صابری تا چند^{۱۱}
- ۹ ناله عاشقان خوشست بنال

يا بريد الحمى حماك الله

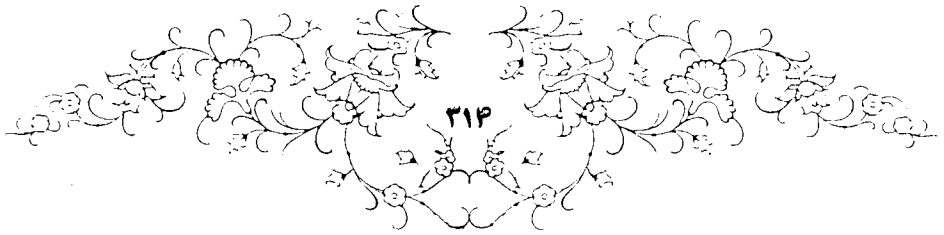
١٠

مرحبا مرحبا تعال تعال



دارای جهان نصرت دین خسرو کامل

- ۱ یحیی بن مظفر^۱ ملك عالم عادل
ای درگه اسلام^۲ پناه تو گشاده^۳
- ۲ بر روی زمین^۴ روزنه جان و در دل^۵
تعظیم تو بر جان و خرد واجب و لازم
- ۳ انعام تو بر کون و مکان فایض و شامل
روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی^۶
- ۴ بر روی مه افتاد که شد حل مسائل
خورشید چو آن خال سیه دید به دل گفت
- ۵ ای کاج که من بودمی آن هندوی مقبل
شاهافلك از بزم تو در رقص^۷ و سماع است
- ۶ دست طرب از دامن این زمزمه مگسل
می نوش و جهان بخش که از زلف کمندت^۸
- ۷ شد گردن بدخواه گرفتار سلاسل
دور فلکی یکسره بر منہج عدل است
- ۸ خوش باش که ظالم نبرد بار به منزل^۹
حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است
- ۹ از بهر معیشت مکن اندیشه باطل^{۱۰}



شمت روح و داد و شمت برق وصال

- ۱ بیا که بوی ترا میرم ای نسیم شمال
احادیاً بجمال الحبيب قف و انزل^۱
- ۲ که نیست صبر جمیلم ز اشتیاق^۲ جمال
حکایت شب هجران^۳ فرو گذاشته به^۴
- ۳ به شکر آنکه برافکنند پرده^۵ روز وصال
چو یار بر سر صلح است و عذر می‌خواهد^۶
- ۴ توان گذشت ز جور رقیب در همه حال
بیا که پرده^۷ گلریز هفت کاری چشم
- ۵ کشیده‌ایم^۸ به تحریر کارگاه خیال
به‌جز خیال دهان تو نیست در دل تنگ
- ۶ که کس مباد چو من در پی خیال معال^۹
ملال مصلحتی می‌نمایم از جانان
- ۷ که کس به‌جد ننماید^{۱۰} زجان خویش ملال^{۱۱}
قتیل عشق^{۱۱} تو شد حافظ غریب ولی
- ۸ به‌خاک ماگذری^{۱۲} کن که خون مات^{۱۲} حلال



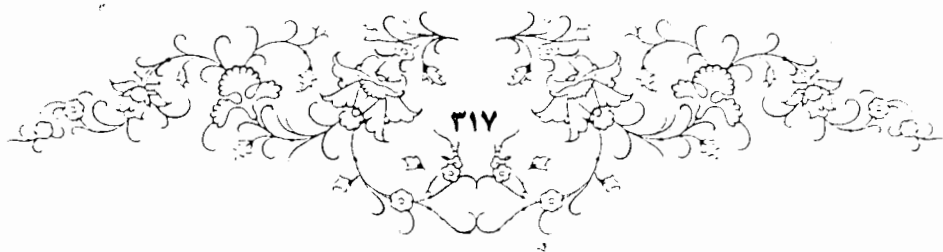
هر نکته‌ای که گفتم^۱ در وصف آن شمایل

- ۱ هرکاو شنید گفتا لاله در قایل
- تحصیل عشق^۲ و رندی آسان نمود اول
- ۲ جانم بسوخت آخر در کسب این^۳ فضایل
- گفتم که کی بیخشی برجان ناتوانم
- ۳ گفت آن زمان که نبود جان در میانه حایل
- حلاج برسر دار این نکته خوش سراید^۴
- ۴ از شافعی نپرسند^۵ امثال این مسایل
- دل داده‌ام به یاری شوخی کشی^۶ نگاری
- ۵ مرضیة السجایا محمودة الخصایل^۷
- در عین گوشه‌گیری عشقم ز ره بینداخت^۸
- ۶ و اکنون شدم چومستان برابروی تو مایل^۹
- از آب دیده صد ره^{۱۰} طوفان نوح دیدم
- ۷ وز لوح سینه نقشت^{۱۱} هرگز نگشت زایل
- ای دوست دست حافظ تعوید چشم زخم است
- ۸ یارب ببینم آنرا^{۱۲} در گردنت حمایل

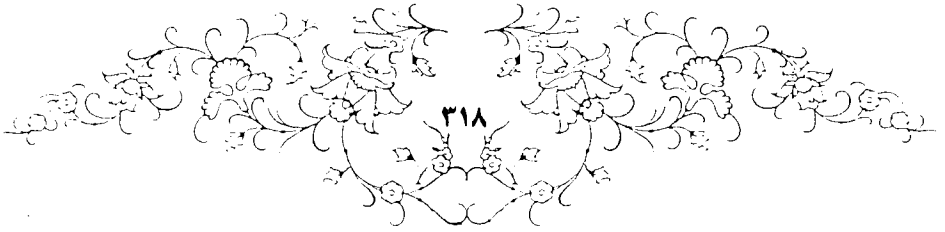


آنکه پامال جفا کرد چو خاک راهم

- ۱ خاک می‌بوسم و عذر قدمش می‌خواهم
- زره‌ای خاکم و درکوی توام وقت خوش است
- ۲ ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم
- من نه آنم که به‌جور از تو بنالم حاشا
- ۳ چاکر معتقد و بنده^۲ دولتخواهم
- بسته‌ام در خم گیسوی تو^۲ امید دراز
- ۴ آن مبادا که^۴ کند دست طلب کوتاهم^۵
- صوفی صومعه عالم قدسم لیکن
- ۵ حالیا دیر مغان است حوالت گاهم
- پیر میخانه سحر جام جهان‌بینم داد
- ۶ واندر آن آینه از حسن تو کرد آگاهم^۶
- با من راه‌نشین خیز و سوی می‌کده آی
- ۷ تا ببینی که در آن حلقه^۷ چه صاحب‌جاهم
- مست بگذشتی و از حافظت اندیشه نبود
- ۸ آه اگر دامن حسن تو بگیرد آمهم
- خوشم آمد که سحر خسرو خاور می‌گفت
- ۹ با همه پادشهی بنده^۸ توران شاهم^۹



- اگر برخیزد از دستم که^۱ بسا دلدار بنشینم
- ۱ ز جام خضر می نوشم ز باغ خلد گل چینم^۲
 شراب تلخ صوفی سوز بنیادم^۳ بخواهد برد
 ۲ لبم بر لب نه ای ساقی و بستان جان شیرینم
 مگر دیوانه خواهم شد که از عشق تو شب تا روز^۴
- ۳ سخن با ماه می گویم پری در خواب^۵ می بینم
 چو هر خاکی که باد آورد فیضی برد از انعامت^۶
 ۴ ز حال من به یاد آور^۷ که خدمتگار دیرینم
 لب شکر به مستان داد و چشمت می به میخواران^۸
- ۵ منم کز غایت^۹ حرمان نه با آنم نه با اینم^{۱۰}
 نه هر کاو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر آمد^{۱۱}
 ۶ تذر و طرفه می گیرم^{۱۲} که چالاکست شاهینم
 و گریا اور^{۱۳} نمی داری رو از صورتگر چین پرس
 ۷ که مانی نسخه می خواهد ز نوک کلک مشکینم
 وفاداری و دلجویی نه رسم هر جهاندار است^{۱۴}
- ۸ غلام آصف ثانی^{۱۵} جلال الحق والددینم
 زحافظ پرس رسم عشق و شرح مستی از من خواه
 ۹ که با جام و قدح هر شب حریف ماه و پروینم^{۱۶}



بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم

- ۱ که من گم شده^۱ این ره نه به خود می‌پویم^۲
- در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
- ۲ آنچه استاد ازل^۳ گفت بگو می‌گویم^۴
- من اگر خارم و مگر گل^۵ چمن‌آرایی هست
- ۳ که از آن دست که او می‌کشدم^۶ می‌رویم^۳
- دوستان عیب من بی‌دل حیران مکنید
- ۴ گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم^۴
- گرچه با دلق ملمع می‌گلگون عیب است^۷
- ۵ مکنم عیب کزو^۸ رنگ ریا می‌شویم^۵
- خنده و گریه عشاق ز جایی دگر است
- ۶ می‌سرایم به شب و وقت سحر می‌مویم^۹
- واعظم گفت^{۱۰} که حافظ در میخانه مبوی
- ۷ گو مکن عیب که^{۱۱} من مشک ختن می‌بویم^{۱۲}



باز آی ساقیا که هواخواه خدمتم

۱ مشتاق بندگی و دعاگوی دولتتم

گر دم زنی ز طرهٔ مشکین آن نگار

۲ فکری کن ای صبا ز مکافات غیرتم

زانجا که فیض جام سعادت فروغ تست^۱

۳ بیرون شدی نمای^۲ ز ظلمات حیرتم

هرچند غرق بحر گناهم ز صد جهت^۳

۴ گر آشنای عشق شوم^۴ ز اهل رحمتتم

عیبم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم

۵ کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم^۵

می خور^۶ که عاشقی نه به کسب است و اختیار

۶ این موهبت رسید ز میراث فطرتتم

من کز وطن سفر نگزیدم به عمر خویش

۷ در عشق دیدن تو هواخواه غربتتم

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف

۸ ای خضر پی خجسته^۷ مدد ده به همتم^۸

دورم به صورت از در دولت پناه تو^۹

۹ لیکن ز جان و دل ز مقیمان حضرتتم

حافظ به پیش چشم تو خواهد سپرد جان^{۱۰}
در این خیالم از بدهد عمر^{۱۱} مهلتم



بشری اذالسلامة^۱ حلت بذی سلم

۱ لله حمد معترف غاية النعم

آن خوش خبر کجاست که این فتح^۲ مژده داد

۲ تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم

از بازگشت شاه درین طرفه منزل است^۳

۳ آهنگ خصم او به سراپرده^۴ عدم

پیمان شکن هرآینه گردد شکسته حال

۴ ان العمود عند ملوک النهی ذم

می جست از سحاب امل رحمتی ولی

۵ جز دیده اش معاینه بیرون نداد، نم^۶

در نیل غم فتاده^۵ سپهرش به طنز گفت

۶ الآن قد ندمت و ما ینفع الندم

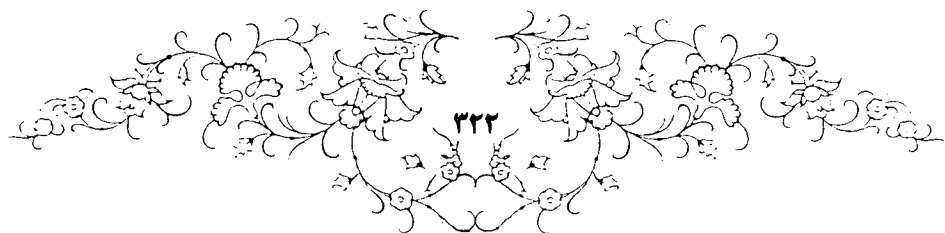
ساقی چو یار مهرخ و از اهل راز بود

۷ حافظ بخورد باده و شیخ و فقیه هم^۶



بغیر از آنکه بشد^۱ دین و دانش از دستم

- ۱ بیا بگو که ز عشقت چه طرف بر بستم
- اگرچه خرمن عمرم غم تو داد به باد
- ۲ به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم
- چو ذره گرچه حقیرم ببین به دولت عشق
- ۳ که در هوای رخت چون به مهر پیوستم
- بیار باده که عمریست تا من از سر امن
- ۴ به کنج عافیت از بهر عیش ننشستم^۲
- اگر ز مردم هشیاری ای نصیحت گوی^۲
- ۵ سخن به خاک میفکن چرا که من مستم
- چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست
- ۶ که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم
- بسوخت حافظ و آن یار دلنواز نگفت
- ۷ که مرهمش بفرستم چو^۴ خاطرش خستم^۵



بگذار تا ز شارع^۱ میخانه بگذریم

- ۱ کز بهر جرعه‌ای همه محتاج این دریم^۲
روز نخست چون دم رندی^۳ زدیم و عشق
- ۲ شرط آن بود که جز ره این شیوه^۴ نسپریم
جایی که تخت و مسند جم می‌رود به باد
- ۳ گر غم خوریم خوش نبود به که می‌خوریم
تابو که دست^۵ در کمر او تسوان زدن^۶
- ۴ درخون دل نشسته چو یاقوت احمریم
واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما^۷
- ۵ با خاک کوی دوست به فردوس ننگریم^۸
چون صوفیان به حالت و رقصند مقتدا^۹
- ۶ ما نیز هم به شعبده دستی بر آوریم
از جرعه^{۱۰} تو خاک زمین در و لعل یافت^{۱۰}
- ۷ بیچاره ما که پیش تو از خاک کمتریم^{۱۱}
حافظ چو ره به کنگره^{۱۲} کاخ وصل نیست
- ۸ با خاک آستانه^{۱۳} این در بسر بریم



به تیغم گر کشد، دستش نگیرم

۱ وگر تیرم زند منت پذیرم

کمان ابروی ما را گو بزن تیر^۱

۲ که پیش دست و بازویت بمیرم^۲

غم گیتی گر^۲ از پایم در آرد

۳ بجز ساغر که باشد دستگیرم

بر آ ای آفتاب^۴ صبح امید

۴ که در دست شب هجران اسیرم

به فریادم رس ای پیر خرابات

۵ به يك جرعه جوانم^۵ کن که پیرم

به گیسوی تو خوردم دوش سوگند

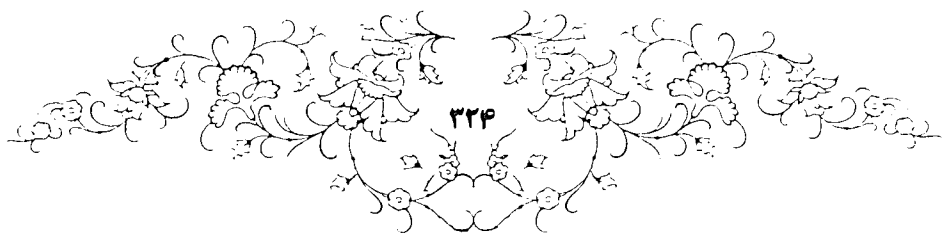
۶ که من از پای تو سر برنگیرم^۶

من آن مرغم که هرشام و سحرگاه

۷ ز بام عرش می آید صفیرم

بسوز این خرقه تقوی تو حافظ^۷

۸ که گر آتش شوم در وی نگیرم^۸



به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم

۱ بهار توبه شکن می رسد چه چاره کنم

سخن درست بگویم نمی توانم دید

۲ که می خورند حریفان و من نظاره کنم

به دور لاله^۱ دماغ مرا علاج کنید

۳ گر از میانه بزم^۲ طرب کناره کنم^۲

ز روی دوست مرا چون گل مراد شکفت

۴ حواله سر دشمن به^۴ سنگ خاره کنم

به تخت گل بنشانم بتی چو سلطانی

۵ ز سنبل و سمنش ساز طوق و یاره کنم^۵

گدای میکسده ام لیک وقت مستی بین

۶ که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم

چو غنچه با لب خندان به یاد مجلس شاه

۷ پیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم^۶

مرا که از زر تمغاست ساز و برگ معاش^۷

۸ چرا مذمت رنده^۸ شرابخواره کنم

ز باده خوردن پنهان ملول شد حافظ

۹ به بانگ بر ربط و نی رازش آشکاره کنم



به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم

- ۱ بیا کز چشم بیمارت هزاران^۱ درد برچینم
الا ای همنشین دل گه یارانت برفت از یاد
- ۲ مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم
جهان پیرست و بی بنیاد ازین فرهادکش^۲ فریاد
- ۳ که کرد افسون و نیرنگش^۳ ملول از جان شیرینم
ز تاب آتش دوری^۴ شدم غرق غرق چون گل
- ۴ بیار ای باد شبگیری نسیمی زان عرقچینم^۵
جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی^۶
- ۵ که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم
اگر برجای من گیری گزیند دوست حاکم اوست
- ۶ حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم
صبح الخیر زد بلبل کجایی ساقیا برخیز
- ۷ که غوغا می کند در سر خیال خواب دوشینم^۷
شب رحلت هم از بستر روم برقص^۸ حورالعین
- ۸ اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم
حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد
- ۹ همانا بی غلط باشد^۹ که حافظ داد تلقینم^۱



- بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
- ۱ فلك را سقف بشكافیم و طرح نو در اندازیم^۱
اگر غم^۲ لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
 - ۲ من و ساقی بدو تازیم^۳ و بنیادش بر اندازیم
شراب ارغوانی را گلاب^۴ اندر قحح ریزیم
 - ۳ نسیم عطر گردان را شکر در مجمر اندازیم
چو در دستت رودی خوش، بگو مطرب^۵ سرودی خوش
 - ۴ که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم
صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز^۶
 - ۵ بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم^۷
یکی از عقل می لافد، یکی طامات می بافد
 - ۶ بیا کاین داوری ها را^۸ به پیش داور اندازیم
بمبشت عدن اگر خواهی بیا باما به میخانه
 - ۷ که از پای خمت روزی^۹ به حوض کوثر اندازیم
سخندانسی و خوشخوانسی نمی ورزند در شیراز
 - ۸ بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم^{۱۰}



بی تو ای سرو روان^۱ با گل و گلشن چکنم

- ۱ زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چکنم
آه کز طعنه بدخواه ندیدم رویت
- ۲ نیست چون آینه ام روی ز آهن چکنم^۲
برو ای ناصح و بر دردکشان خرده مگیر
- ۳ کارفرمای قدر می کند این، من چکنم
برق غیرت چو چنین می جهد از مکمن غیب^۲
- ۴ تو بفرما که من سوخته خرمن چکنم
شاه ترکان چو پسندید و به چاهم انداخت
- ۵ دستگیر ار نشود لطف تهمتن چکنم
مددی گر^۴ به چراغی نکند آتش طور
- ۶ چاره تیره شب وادی ایمن چکنم
حافظا خلد برین خانه موروث من است^۵
- ۷ اندرین منزل^۶ ویرانه نشیمن چکنم



تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم

- ۱ تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم
چنین که بر دل من^۱ داغ زلف سرکش تست
- ۲ بنفشه زار شود تربتم چو در گذرم^۲
بر آستان امیدت گشاده‌ام در چشم^۳
- ۳ که يك نظر فکنی، خود فکندی از نظرم
چه شکر گویمت ای سیل غم عفاك الله
- ۴ که روز بی‌کسی آخر نمی‌روی ز سرم^۴
غلام مردم چشمم که با سیاه دلی
- ۵ هزار قطره بیارده^۵ چو درد دل شمرم
به هر نظر بت ما جلوه میکند لیکن^۶
- ۶ کس این کرشمه^۷ نبیند که من همی نگرم
به خاک حافظ اگر یار بگذرد چون باد^۸
- ۷ ز شوق در دل^۹ آن تنگنا کفن بدرم^{۱۰}



چرا نه در پی عزم دیار خود باشم

۱ چرا نه خاک سر کوی^۱ یار خود باشم

غم غریبی و محنت^۲ چو بر نمی‌تابم

۲ به شهر خود روم و شهریار خود باشم

ز محرمان سراپرده^۳ وصال شوم

۳ ز بندگان خداوندگار خود باشم

چو کار عمر نه پیداست^۴ باری آن اولی

۴ که روز واقعه پیش نگار خود باشم

ز دست بخت گران خواب و کار بی‌سامان

۵ گرم بود گله‌ای^۶ رازدار خود باشم

همیشه پیشه^۷ من عاشقی و رندی بود

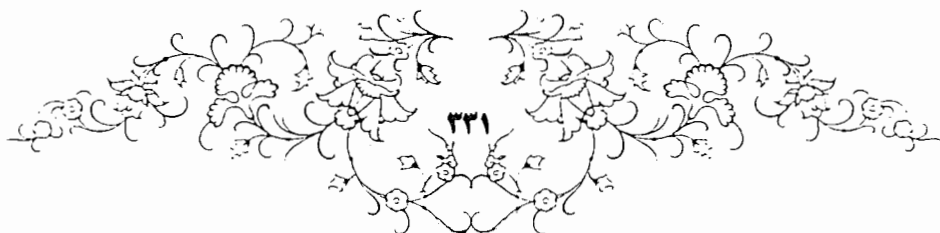
۶ دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم

بود که لطف ازل^۸ رهنمون شود حافظ

۷ وگرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

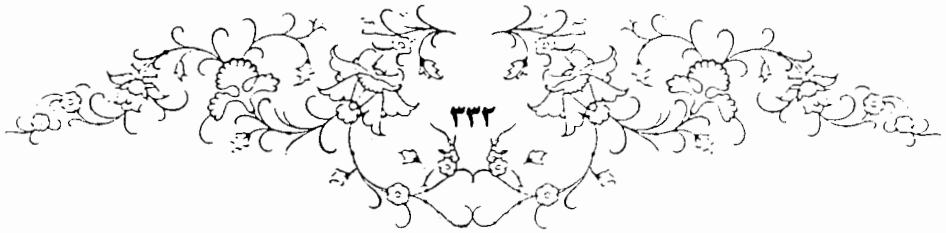


- چل سال رفت و بیش که من لاف می‌زنم^۱
- ۱ کز چاکران پیر مغان کمترین منم^۲
هرگز به یمن عاطفت پیر می‌فروش
- ۲ ساغر تهی نشد ز می صاف روشنم
در جاه عشق^۳ و دولت رندان پاکباز
- ۳ پیوسته صدر مصطبه‌ها^۴ بود مسکنم
در شأن من به دردکشی ظن بد مبره^۵
- ۴ کالوده گشت خرقه^۶ ولی پاکدامنم
شهباز دست پادشهم یارب از چه حال^۷
- ۵ از یاد^۸ برده‌اند هوای نشیمنم
حیف است بلبلی چو من اکنون درین قفس^۹
- ۶ با این نسان عذب^{۱۰} که خامش چو سوسنم
آب و هوای پارس^{۱۱} عجب سفله‌پرور است
- ۷ کو هم‌هی^{۱۲} که خیمه ازین خاک برکنم
حافظ به‌زیر خرقه قدح تا به‌کسی کشی^{۱۳}
- ۸ در بزم خواجه پرده^{۱۴} ز کارت برافکنم
تورانشه خجسته که در من یزید فضل
- ۹ شد منت مواهب^{۱۵} او طوق گردنم^{۱۶}



حاشا که من به موسم گل ترك می کنم

- ۱ من لاف عقل می زنم این کار کی کنم
از قال و قیل مدرسه^۱ حالی دلم گرفت
- ۲ يك چند نیز خدمت معشوق و می کنم
مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم^۲
- ۳ در کار بانگ بر ربط و^۳ آواز نی کنم
کو پیک صبح تا گله های شب فراق
- ۴ با آن خجسته طلعت فرخنده^۴ پی کنم
کی بود در زمانه وفا جام می بیار^۵
- ۵ تا من حکایت جم و کاووس و کی کنم^۶
از نامه سیاه نترسم که روز حشر
- ۶ با فیض لطف او^۷ صد ازین نامه طی کنم
این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست^۸
- ۷ روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم



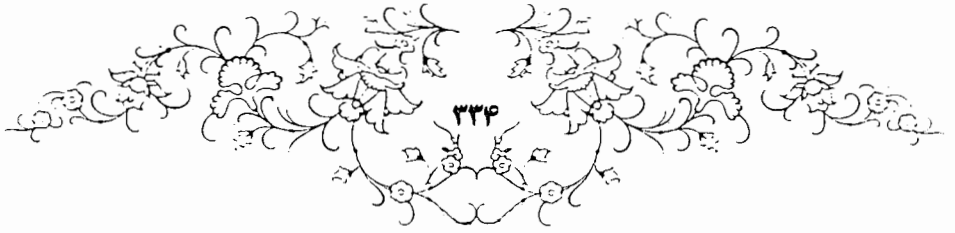
حاليا مصلحت وقت در آن می بینم

- ۱ که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم
جز صراحی و کتابم^۱ نبود یار و ندیم
- ۲ تا حریفان دغا را ز جهان کم بینم^۲
بس که در خرقة آلوده زدم^۲ لاف صلاح
- ۳ شرمسار رخ ساقی^۴ و می رنگینم
جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم
- ۴ یعنی از اهل جهان پاکدلی^۵ بگزینم
سر به آزادگی از خلق برآرم چون سرو
- ۵ گر دهد دست که دامن ز جهان در چینم^۶
سینه تنگ من و بار غم او هیماهات
- ۶ مرد این بار گران نیست دل^۷ مسکینم
بسر دلم گرد ستم هاست خدایا میسند
- ۷ که مکدر شود آینه مهر آیینم
من اگر رند خراباتم و گر^۸ حافظ شهر
- ۸ این متاعم که تو می بینی^۹ و کمتر زینم
بنده آصف عمهدم دلم از راه مبر^{۱۰}
- ۹ که اگر دم زنم از چرخ بخواهد کینم^{۱۱}



حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم

- ۱ خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
- چنین قفس^۱ نه‌سزای چومن خوش‌العانیست
- ۲ روم به گلشن رضوان^۲ که مرغ آن چمنم
- عیان نشد که چرا آمدم، کجا بودم^۳
- ۳ دریغ و درد که غافل^۴ ز کار خویشتم
- چگونه طوف کنم^۵ در فضای عالم قدس
- ۴ چو در سراچهٔ ترکیب^۶ تخته‌بند تنم
- اگر ز خون دلم بوی شوق^۷ می‌آید
- ۵ عجب مدار که همدرد نافهٔ ختم^۸
- طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع
- ۶ که سوزهاست^۹ نهانی درون پیرهنم
- بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار^{۱۰}
- ۷ که با وجود تو کس نشنود ز من که منم



خرم آن روز کزین منزل ویران بروم

۱ راحت جان طلبم وز پی جانان بروم^۱

گرچه دانم که^۲ به جایی نبرد راه غریب

۲ من به بوی سرآن زلف^۲ پریشان بروم

چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت^۴

۳ به هواداری آن سرو خرامان بروم

دلَم از وحشت زندان سکندر بگرفت

۴ رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

در ره او چو قلم^۵ گر به سرم باید رفت

۵ با دل زخم کش و دیده گریان بروم

نذر کردم گر ازین غم بدرآیم روزی^۶

۶ تا در میکده شادان و غزلخوان بروم

به هواداری او^۷ ذره صفت رقص کنان

۷ تا لب چشمه خورشید درخشان^۸ بروم

تازیان را غم از احوال گرانباران نیست^۹

۸ پارسایان مددی تاخوش و آسان بروم

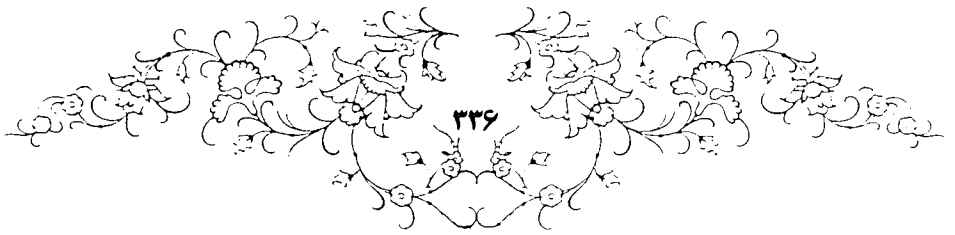
ور چو حافظ نبرم ره زیبایان بیرون^{۱۰}

۹ همره کوکبه آصف دوران بروم^{۱۱}



خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم

- ۱ دل از پی نظر آید به سوی روزن چشم^۱
- بیا که لعل و گهر^۲ در نثار مقدم تو
- ۲ ز گنج خانه دل می کشم به مخزن^۳ چشم
- سزای تکیه گهت منظری^۴ نمی بینم
- ۳ منم ز عالم و^۵ این گوشه معین چشم
- سحر سرشک روانم^۶ سر خرابی داشت
- ۴ گرم نه خون جگر می گرفت^۷ دامن چشم
- نخست روز که دیدم رخ تو دل می گفت
- ۵ اگر رسد خللی خون من به گردن چشم
- به بوی مژده وصل تو تا سحر شب دوش^۸
- ۶ براه باد نهادم^۹ چراغ روشن چشم
- به مردمی که دل دردمند حافظ را
- ۷ مزن به ناوک دلدوز مردم افکن چشم^{۱۰}



خیال روی تو در ا کارگاه دیده کشیدم

- ۱ به صورت تو نگاری نه دیدم و نه شنیدم
هوای خواجگیم بود بندگی تو جستم
- ۲ امید سلطنتم بود خدمت تو گزیدم^۲
اگر چه در طلبت همعنان باد شمالم^۳
- ۳ به گرد سرو خرامان قامتت نرسیدم
ز شوق چشمه نوشت چه قطره‌ها که فشاندم^۴
- ۴ ز لعل باده فروشت چه عشوه‌ها که خریدم^۵
ز غمزه بردل ریشم چه تیرها که گشادی^۶
- ۵ ز عشوه برسر کویت چه نازها که کشیدم^۷
ز کوی یار بیار ای نسیم صبح غباری^۸
- ۶ که بوی خون دل ریش از آن تراب شنیدم
چو غنچه بر سرم از کوی او گذشت نسیمی
- ۷ که پرده بر دل خونین به بوی او بدریدم
امید در شب زلفت به روز عمر نیستم^۹
- ۸ طمع به دور دهانت ز کام دل بیریدم
گناه چشم سیاه تو بود و گردن دلخواه
- ۹ که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم

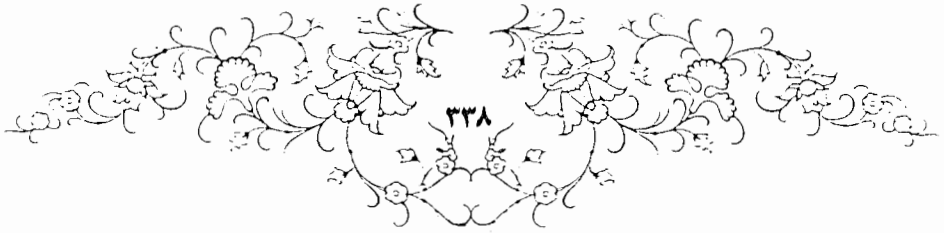
به خاک پای تو سوگند و نور دیده حافظ

۱۰ که بی رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم"



خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم

- ۱ به ره دوست^۱ نشینیم و مرادی طلبیم
- زاد راه حرم وصل نداریم، مگر^۲
- ۲ به گدایی ز در میکده^۳ زادی طلبیم
- اشك آلوده ما گرچه روانست ولی
- ۳ به رسالت سوی او پاك نهادی طلبیم
- لذت داغ غمت بردل ما باد حرام
- ۴ اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم
- نقطه خال تو بر لوح بصر نتوان زد^۴
- ۵ مگر از مردمك دیده مدادی^۵ طلبیم
- تا بود نسخه عطری دل سودازده را
- ۶ از خط غالیهسای تو سوادی طلبیم
- عشوه ای از لب شیرین تو دل خواست به جان
- ۷ به شکر خنده لب گفت مزادی طلبیم
- چون غمت را نتوان^۶ یافت مگر دردل شاد^۷
- ۸ ما به امید غمت خاطر شادی طلبیم
- بر در مدرسه^۸ تا چند نشینی حافظ
- ۹ خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم



خیز تا خرقه^۱ صوفی به خرابات بریم

۱ دفتر وعظ. به بازار^۲ خرافات بریم

سوی رندان قلندر به ره آورد سفر

۲ دلق و سجاده و شطاحی و طامات بریم^۳

تا همه خلوتیان جام صبوحی گیرند

۳ چنگک صبحی به در پیر مناجات^۴ بریم

کوس ناموس تو بر کنگره^۵ عرش زنیم

۴ علم عشق تو بر بام سماوات بریم

خاک کوی تو به صحرای^۶ قیامت فردا

۵ همه بر فرق سر از بهر مباحات بریم^۷

قدر وقت^۸ ار نشناسد دل و کاری نکند^۹

۶ بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم

فتنه می بارد ازین سقف مقرنس^{۱۰} برخیز

۷ تا به میخانه پناه از همه آفات بریم

شرمان باد ز پشمینه آلوده خویش

۸ گر بدین فضل و هنر^{۱۱} نام کرامات بریم

با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم^{۱۲}

۹ همچو موسی «ارنی» گوی به میقات بریم

- در بیابان طلب^{۱۲} گم شدن آخر تا چند
- ۱۰ ره پیرسیم مگر پی^{۱۴} به مهمات بریم
ور نهد در ره ما خار ملامت زاهد^{۱۵}
- ۱۱ از گلستانش به زندان مکافات بریم
بگذری و بگذاری نه نشان کرم است
- ۱۲ این میانجی بر ارباب کرامات بریم
ای دل این کار مهم است به همت بگشای^{۱۶}
- ۱۳ ورنه بس جور ز اصحاب خرابیات بریم^{۱۷}
حافظ. آب رخ خود بر در هر سقله مریز^{۱۸}
- ۱۴ حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم^{۱۹}



در خرابات مغان گزر افتد بازم

- ۱ حاصل خرقة و سجاده روان در بازم
حلقه توبه گر امروز چو زهاد زنم
- ۲ خازن میکده فردا نکند در بازم
ور چو پروانه دهد دست فراغ بالی
- ۳ جز بدان عارض^۱ شمعی نبود پروازم
همچو چنگک ار بکناری ندهی کام دلم^۲
- ۴ باز چون نی ز لبانت نفسی بنوازم^۳
صحبت حور نخواهم که بود عین قصور
- ۵ با خیال تو اگر با دگری پردازم
ماجرای دل خون گشته^۴ نگویم باکس
- ۶ زانکه جز تیغ غمت نیست کسی دمسازم
سر سودای تو در سینه بماندی پنهان^۵
- ۷ چشم تردامن اگر فاش نکردی رازم
مرغ سان از قفس خاک هوایی گشتم^۶
- ۸ به هوایی که مگر صید کند شهبازم
گر به هر موی سری برتن^۷ حافظ باشد
همچو زلفت همه را در قدمت اندازم^۸



در خرابات مغان نور خدا^۱ می بینم

۱ این عجب بین که چه نوری ز کجا^۲ می بینم

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو^۲

۲ خانه می بینی و من خانه خدا می بینم

خواهم از زلف بتان نافه گشایی کردن

۳ فکر دور است همانا که خطا می بینم^۴

سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب^۵

۴ این همه مرتبه از لطف^۶ شما می بینم

هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال

۵ با که گویم که درین پرده چها می بینم

کس ندیدست ز مشک ختن و نافه چین

۶ آنچه من هر سحر از باد صبا^۷ می بینم

دوستان عیب نظر بازی حافظ مکنید

۷ که من اورا^۸ ز مجبان شما^۹ می بینم



دردم از یارست و درمان^۱ نیز هم

۱ دل فدای او شد و جان نیز هم

این که می‌گویند آن خوشتر زحسن^۲

۲ یار ما این دارد و آن نیز هم

داستان در پرده می‌گویم ولی^۳

۳ گفته خواهد شد^۴ به داستان نیز هم

هر دو عالم یک فروغ روی اوست^۵

۴ گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

یاد باد آن کاو به قصد خون ما^۶

۵ زلف را بشکست و پیمان^۷ نیز هم

اعتمادی نیست برکار جهان^۸

۶ بلکه بر گردون گردان نیز هم

چون سرآمد دولت شبهای وصل

۷ بگذرد ایام هجران^۹ نیز هم

خال او حالم پریشان می‌کند^{۱۰}

۸ وان سر زلف^{۱۱} پریشان نیز هم^{۱۲}

عاشق از قاضی نترسد می بیار

۹ بلکه از یرغوی سلطان^{۱۳} نیز هم

محتسب داند که حافظ عاشق است^{۱۴}

واصف ملک^{۱۵} سلیمان نیز هم

۱۰



در نهانخانهٔ عشرت صنمی خوش دارم

- ۱ کز سر زلف و رخس نعل در آتش دارم
عاشق و رندم و میخواره به آواز بلند
- ۲ وین همه منصب^۱ از آن حور پریش دارم
گر به کاشانهٔ رندان قدمی خواهی زد
- ۳ نقل شعر شکرین و می بی‌غش دارم
گر تو زین دست مرا بی‌سر و سامان داری
- ۴ من به آه سحررت زلف مشوش دارم
ور چنین^۲ چهره‌گشاید خط^۳ زنگاری دوست
- ۵ من رخ زرد به خونابه منقش دارم
ناوک غمزه بیار و گره زلف^۴ که من
- ۶ جنگ‌ها با دل مجروح بلاکش دارم
حافظا چون غم و شادی جهان در گذراست^۵
- ۷ بهتر آنست^۶ که من خاطر خود خوش دارم



دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم

- ۱ سخن پیر مغان است و به جان بنیوشیم^۱
نیست در کس کرم و وقت طرب می گذرد
- ۲ چاره آنست که سجاده به می بفروشیم
خوش هوایی است فرح بخش خدایا بفرست
- ۳ نازنینی که به رویش می گلگون نوشیم
ارغنون ساز فلک رهزن اهل هنرست
- ۴ چون ازین غصه نفالیم و چرا^۲ نخروشیم
گل به جوش آمد و از می نزدیمش آبی
- ۵ لاجرم ز آتش حرمان و هوس می جوشیم^۳
می کشیم از قدح^۴ لاله شراب موهوم^۵
- ۶ چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشیم^۶
حافظ. این حال عجب باکه توان گفت که ما^۷
- ۷ بلبلانیم که در موسم گل خاموشیم



دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم

لیکن^۱ از لطف لبت صورت جان می بستم

عشق من با خط^۲ مشکین تو امروزی نیست

دیرگاهست کزین^۳ جام هلالی مستم

عافیت چشم مدار از من میخانه نشین^۴

که دم از خدمت رندان^۵ زده ام تا هستم

از ثبات خودم این نکته خوش آمد که به جور^۶

در سر کوی^۷ تو از پای طلب ننشستم

در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است

تا نگویی که چو عمرم به سر آمد رستم

بعد ازینم چه غم از تیر کج انداز حسود^۸

چون به محبوب^۹ کمان ابروی خود پیوستم

بوسه بر درج عقیق تو حلالست مرا

که به افسوس و جفامهر وفا^{۱۰} نشکستم

رتبت دانش حافظ به فلک بر شده بود^{۱۱}

کرد غمخواری شمشاد بلندت پستم

صنم لشکریم غارت دل کرد^{۱۲} و برفت

آه اگر عاطفت^{۱۳} شاه بگیرد دستم



- دوش سودای رخشا^۱ گفتم ز سر بیرون کنم
- ۱ گفت کو زنجیر تا تدبیر این مجنون کنم
قامتش را سرو گفتم سرکشید از من به خشم^۲
- ۲ دوستان از راست می رنجد نگارم چون کنم
نکته ناسنجیده گفتم دلبراً معذوردار
- ۳ عشوه‌ای فرمای تا من طبع را موزون کنم^۳
زردرویی می کشم زان طبع نازک بی گناه^۴
- ۴ ساقیا جامی بده تا چهره را گلگون کنم
ای نسیم منزل سلمی^۵ خدا را تا به کی
- ۵ ربع را برهم زدم^۶ اطلال را جیحون کنم
من که ره بردم به گنج حسن بی پایان دوست^۷
- ۶ صد گدای همچو خود را بعد ازین قارون کنم
ای مه صاحب قران^۸ از بنده حافظ یادکن
- ۷ تا دعای دولت آن حسن روز افزون کنم^۹



دیدار شد میسر و بوس و کنار هم

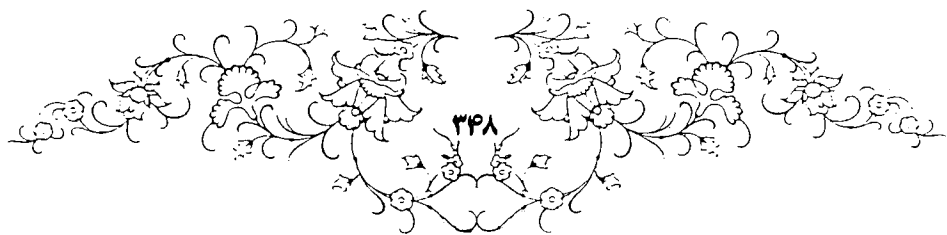
- ۱ از بغت شکر دارم و از روزگار هم^۱
- زاهد برو که طالع اگر طالع منست
- ۲ جامم به دست باشد و زلف نگار هم
- ما عیب کس به رندی و مستی^۲ نمی‌کنیم
- ۳ لعل بتان خوشست و می‌خوشگوار هم
- ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند
- ۴ وز می جهان^۳ پر است و بت میگسار هم
- آن شد که چشم بدنگران بودی از کمین^۴
- ۵ خصم از میان برفت و سرشک از کنار هم
- خاطر به دست تفرقه دادن نه زیرکیست
- ۶ مجموعه‌ای بخواه و صراحی بیار هم
- برخاکیان عشق فشان جرعه لبش
- ۷ تا خاک لعل‌گون شود و مشکبار هم
- چون کاینات جمله به بوی تو زنده‌اند
- ۸ ای آفتاب سایه ز ما برمدار هم
- چون آب روی لاله و گل فیض‌حسن تست^۵
- ۹ ای ابر لطف برمن خاکی بیار هم

- حافظ. اسیر زلف تو شد از خدا پترس^۶
- ۱۰ وز انتصاف آصف جم اقتدار هم^۷
برهان ملك و دین که ز دست وزارتش^۸
- ۱۱ ایام کان یمین شد و دریا یسار هم
گوی زمین ربوده^۹ چوگان عدل اوست^۹
- ۱۲ وین برکشیده گنبد نیلی^{۱۰} حصار هم
عزم سبک عنان^{۱۱} تو در جنبش آورد
- ۱۳ این پایدار مرکز عالی مدار هم
بر یاد رای انور او آسمان به صبح*
- ۱۴ جان می کند فدا و کواکب نثار هم
تا از نتیجه فلك و طور دور اوست
- ۱۵ تبدیل سال و ماه و خزان و بهار هم
خالی مباد بزم تو از جمع سروران^{۱۲}
- ۱۶ وز ساقیان سرو قد گل عذار هم^{۱۳}



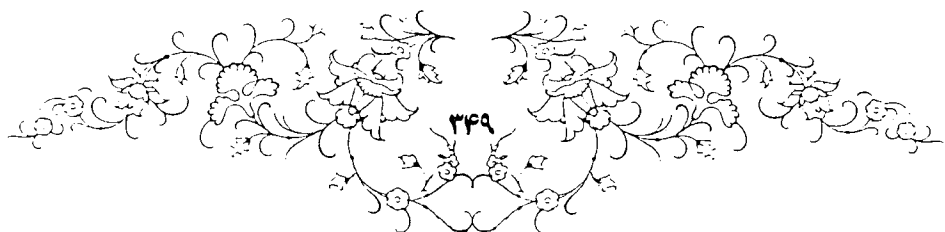
دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم

- ۱ نقشی به یاد خط تو^۱ بر آب می زدم
- ابروی یار در نظر و خرقه سوخته^۲
- ۲ جامی به یاد گوشه محراب می زدم
- روی نگار در نظرم جلوه می نمود^۳
- ۳ وز دور بوسه بر رخ مهتاب می زدم
- چشمم به روی ساقی و گوشم به قول چنگ
- ۴ فالی به چشم و گوش درین باب می زدم
- هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن بجست^۴
- ۵ بازش ز طره تو^۵ به مضراب می زدم
- ساقی به قول^۶ این غزلم کاسه^۷ می گرفت
- ۶ می گفتم این سرود و می ناب می زدم
- نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم
- ۷ بر کارگاه دیده بی خواب می زدم
- خوش بود حال حافظ و فالی به بخت نیک^۸
- ۸ بر نام عمر و دولت احباب می زدم^۹



روزگاری شد که در میخانه خدمت می‌کنم

- ۱ در لباس فقر کار اهل دولت می‌کنم^۱
تا کی اندر دام وصل آرم تذروی خوش خرام^۲
- ۲ در کمینم و انتظار وقت فرصت می‌کنم^۲
واعظ ما^۴ بوی حق نشنید بشنو کاین سخن^۵
- ۳ در حضورش نیز می‌گویم نه غیبت می‌کنم
چون صبا^۶ افتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست^۷
- ۴ وز رفیقان ره استمداد^۸ همت می‌کنم
خاک کویت برتتابد زحمت ما بیش ازین^۹
- ۵ لطف‌ها کردی بتسا تخفیف زحمت می‌کنم
زلف دلبر دام راه^{۱۰} و غمزه‌اش تیر بلاست^{۱۱}
- ۶ یاد دار ای دل که چندینت نصیحت می‌کنم
دیده بدبین بپوشان ای کریم عیب‌پوش
- ۷ زین دلیری‌ها که من در کنج خلوت می‌کنم
حاش لله کز حساب روز حشرم باک نیست
- ۸ فال فردا می‌زنم و امروز عشرت می‌کنم
حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی^{۱۲}
- ۹ بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم^{۱۳}



ز دست کوتاه خود زیر بارم

۱ که از بالا بلندان^۱ شرمسارم

مگر زنجیر مویی گیردم^۲ دست

۲ وگرنه سر به شیدایی برآرم

ز چشم من^۲ بپرس اوضاع گردون

۳ که شب تا روز اختر می‌شمارم

به این شکرانه^۴ می‌بوسم لب جام

۴ که کرد آگه ز راز روزگارم^۵

من از بازوی خود دارم بسی شکر^۶

۵ که زور مردم‌آزاری ندارم

اگر گفتم دعای^۷ می‌فروشان

۶ چه باشد حق نعمت می‌گزارم

سری دارم چو حافظ. مست لیکن^۸

۷ به لطف آن سری امیدوارم

تو از خاکم نخواهی^۹ برگرفتن

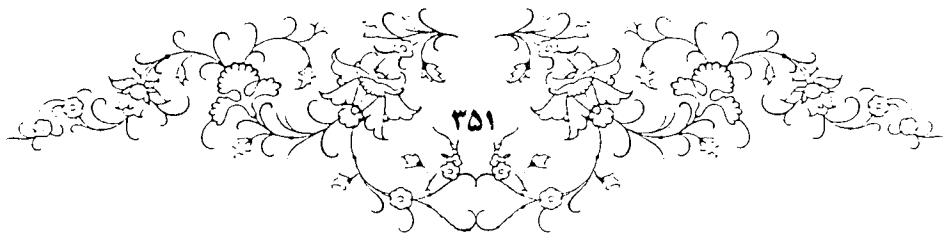
۸ به‌جای اشک اگر گوهر بیارم^{۱۰}



- زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
- ۱ ناز بنیاد مکن^۱ تا نکنی بنیادم^۲
 - ۲ رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم
قد برافراز^۲ که از سرو کنی آزادم
 - ۳ شهره شهر مشو تا ننهم سر در کوه
شور شیرین منما^۴ تا نکنی فرهادم
 - ۴ می مغور با دگران^۵ تا نخورم خون جگر
سرمکش تا نکشد سر به فلک فریادم^۶
 - ۵ زلف را حلقه مکن^۷ تا نکنی در بندم
چهره را آب مده^۸ تا ندهی بر بادم*
 - ۶ شمع هر جمع مشو ورنه بسوزی مارا^۹
یاد هر قوم مکن تا نیروی از یادم^{۱۰}
 - ۷ یار بیگانه مشو تا نبری از خویشم
غم اغیار مغور تا نکنی ناشادم^{۱۱}
 - ۸ چون فلک سیر مکن تا نکشی حافظ را
رام شو تا بدهد طالع فرخ دادم^{۱۲}
 - ۹ رحم کن برمن مسکین و به فریادم رس
تا به خاک در آصف نرسد فریادم

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی

۱۰ من از آن روز که در بند توام آزادم^{۱۲}



سالها پیروی مذهب رندان^۱ کردم

۱ تا به فتوی خرد حرص به زندان کردم

من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه^۲

۲ قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

از خلاف آمد^۳ عادت بطلب کام که من

۳ کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

سایه ای بر دل ریشم فکن ای گنج مراد^۴

۴ که من این خانه^۵ به سودای تو ویران کردم

توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون

۵ می گزم لب که چرا گوش به نادان کردم

نقش مستوری و مستی نه به دست من و تست^۶

۶ آنچه سلطان ازل گفت بکن آن کردم

دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع^۷

۷ گرچه دربانمی میخانه^۸ فراوان کردم

این که پیرانه^۹ سرم صحبت یوسف بناوخت

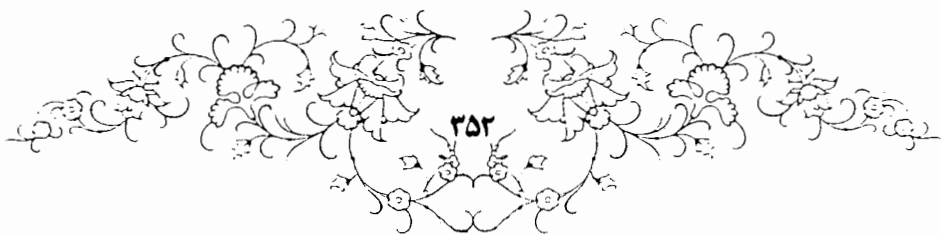
۸ اجر صبریست که در کلبه احزان کردم

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ

۹ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم^{۱۰}

گر به دیوان غزل^{۱۱} صدر نشینم چه عجب

۱۰ سالها بندگی صاحب دیوان کردم^{۱۲}



- سرم خوشست و به بانگ^۱ بلند می گویم
- ۱ که من نسیم حیات از پیاله می جویم^۲
عبوس زهد^۳ به وجه خمسار ننشیند
- ۲ مرید خرقه^۴ دردی کشان خوشخویم
گرم نه پیر مغان در به روی بگشاید
- ۳ کدام در بزنم چاره از کجا جویم
مکن درین چمنم سرزنش به خودرویی
- ۴ چنان که^۵ پرورش می دهند^۶ می رویم
تو خانتاه و خرابات در میانه مبین
- ۵ خدا گواه که هر جا که^۷ هست با اویم
غبار راه طلب^۸ کیمیای بهروزیست^۹
- ۶ غلام دولت این خاک^{۱۰} عنبرین بویم
ز شوق نرگس مست بلندبالایی^{۱۱}
- ۷ چو لاله با قدح افتاده بر لب جویم
شدم فسانه به سرگشتگی و ابروی دوست^{۱۲}
- ۸ کشید درخم چوگان خویش^{۱۳} چون گویم
بیار می که^{۱۴} به فتوی حافظ از دل پاک
- ۹ غبار زرق به فیض قدح فرو شویم

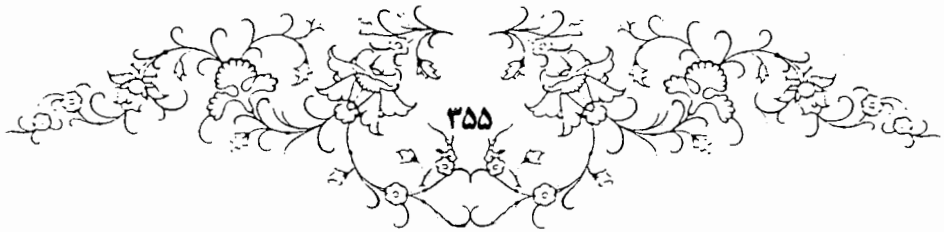


صلاح از ما چه می‌جویی که مستان را^۱ صلا گفتیم

- ۱ به دور نرگس مستت سلامت را دعا گفتیم^۲
- در میخانه را^۳ بگشا که هیچ از خانقه نگشود
- ۲ گرت باورکند ورنی سخن این بود و ما گفتیم^۴
- من از چشم تو ای ساقی^۵ خراب افتاده‌ام لیکن
- ۳ بلائی کز حبیب آید هزارش مرحبا گفتیم
- قدت گفتم که شمشاد است و بس خجلت^۶ به بار آورد
- ۴ که این نسبت چرا کردیم و این بهتان چرا گفتیم
- اگر برمن نبخشایی پشیمانی خوری آخر^۷
- ۵ به خاطر دار این معنی که با خدمت کجا^۸ گفتیم
- جگر چون نافه‌ام خون‌گشت و کم زینم نمی‌باید^۹
- ۶ جزای آنکه با زلفش سخن^{۱۰} از چین خطا گفتیم
- تو آتش‌گشتی ای حافظ ولی بایار درنگرفت
- ۷ ز بدعه‌دی گل‌گویی حکایت با صبا گفتیم^{۱۱}



- صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم
- ۱ تا به کی در غم تو ناله شبگیر کنم
دل دیوانه از آن شد که نصیحت شنود^۱
 - ۲ مگرش هم ز سر زلف تو زنجیر کنم^۲
با سر زلف تو مجموع پریشانی من^۳
 - ۳ کو مجالی که یکایک^۴ همه تقریر کنم
آنچه در مدت هجره^۵ تو کشیدم هیسات
 - ۴ در یکی نامه محالست که تحریر کنم
آن زمان کآرزوی دیدن جانم باشد
 - ۵ در نظر نقش رخ خوب تو تصویر کنم
گر بدانم که وصال تو بدین^۶ دست دهد
 - ۶ دل و دین را^۷ همه در بازم و توفیر کنم
دور شو از برم ای واعظ و بیموده مگوی^۸
 - ۷ من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم^۹
نیست امید صلاحی ز فساد حافظ^{۱۰}
 - ۸ چون که تقدیر چنین است چه تدبیر کنم



صوفی بیا که جامهٔ سالوس^۱ برکشیم

- ۱ وین نقش^۲ زرق را خط بطلان به سر کشیم
نذر و فتوح صومعه^۳ در وجه می نهیم
- ۲ دل ق ریا به آب خرابات برکشیم
بیرون جهیم سرخوش و از بزم صوفیان^۴
- ۳ غارت کنیم باده و شاهد به برکشیم*
سر قضا^۵ که در تنق غیب منزویست
- ۴ مستانه اش نقاب ز رخسار برکشیم^۶
کاری کنیم ورنه خجالت برآورد^۷
- ۵ روزی که رخت جان به جهانی دگر کشیم^۸
کو عشوه ای ز ابروی^۹ او تا چو ماه نو
- ۶ گوی سپهر در خم چوگان زر کشیم
فردا اگر نه روضهٔ رضوان به ما دهند
- ۷ غلمان ز غرفه^{۱۰} حور ز جنت به درکشیم^{۱۱}
حافظ نه حد ماست^{۱۲} چنین لافها زدن
- ۸ پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم



- عاشق روی جوانی خوش^۱ نخواستهم
- ۱ وز خدا شادی این غم^۲ به دعا خواسته‌ام
عاشق و رند و نظر بازم و می‌گویم فاش^۲
- ۲ تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام
شرمم از خرقه آلوده خود می‌آید
- ۳ که برو پاره به صد شعبده^۴ پیراسته‌ام
خوش بسوز از غمش ای شمع که امشب^۵ من نیز
- ۴ به همین کار میان بسته و برخاسته‌ام^۶
با چنین خبرتم از دست بشد صرفه^۷ کار^۷
- ۵ درغم افزوده‌ام آنچه از دل و جان کاسته‌ام^۸
همچو حافظ به خرابات روم جامه قیا^۹
- ۶ بوکه در برکشد آن دلبر نخواستهم^{۱۰}



عشقبازی و جوانی و شراب لعلفام

- ۱ مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام
- ساقی شکردهان و مطرب شیرین سخن^۱
- ۲ همنشین نیک کردار و ندیم نیک نام^۲
- شاهدی از لطف و پاکی رشک آب زندگی
- ۳ دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام
- بزمگاهی دلنشان^۳ چون قصر فردوس برین
- ۴ گلشنی^۴ پیرامنش چون روضه دارالسلام
- صف نشینان نیکخواه^۵ و پیشکاران با ادب
- ۵ دوستداران صاحب اسرار و حریفان دوستکام^۶
- باده گلرنگ تلخ تیز خوشخوار سبک^۷
- ۶ نقلی از لعل نگار و نقلی از یاقوت خام^۸
- غمزه ساقی به یغمای خرد آهخته تیغ^۹
- ۷ زلف جانان از برای صید دل گسترده دام^{۱۰}
- نکته دانی بذله گو چون حافظ شیرین سخن^{۱۱}
- ۸ بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام
- هرکه این عشرت نخواهد^{۱۲} خوشدلی بر وی تباه^{۱۳}
- ۹ وانکه این مجلس نجوید^{۱۴} زندگی بر وی حرام



عمریست تا براه غمت رو نهاده‌ایم^۱

۱ روی و ریای خلق^۲ به یکسو نهاده‌ایم

ناموس چند سالهٔ اجداد نیکنام^۳

۲ در راه جام و ساقی مه‌رو نهاده‌ایم

هم جان بدان^۴ دو نرگس جادو سپرده‌ایم

۳ هم دل بدان^۵ دو سنبل هندو نهاده‌ایم

بی‌وصل زلف تو^۶ سرسودایی از ملال

۴ همچون بنفشه برسر زانو نهاده‌ایم

عمری گذشت تا به امید اشارتی^۷

۵ چشمی بدان^۸ دو گوشهٔ ابرو نهاده‌ایم

در گوشهٔ امید چو نظارگان ماه

۶ چشم طلب برآن خم ابرو نهاده‌ایم^۹

ما ملك عافیت نه به لشکر گرفته‌ایم

۷ ما تخت سلطنت نه به بازو نهاده‌ایم

گفتی که حافظا دل سرگشته‌ات کجاست

۸ در حلقه‌های آن خم گیسو نهاده‌ایم^{۱۰}



عمریست تا من در طلب^۱ هر روز گامی می‌زنم

دست شفاعت هر زمان در نیکنامی^۲ می‌زنم^۱

بی‌ماه مه‌افروز خود تا بگذرانم روز را^۲

دامی به راهی می‌نهم مرغی به بامی می‌زنم*^۲

اورنگ کو گلچهر^۴ کو نقش وفا و مهر کو

حالی من اندر عاشقی داو تمامی^۵ می‌زنم^۳

دانم سرآرد غصه را رنگین برآرد قصه را

این آه خون‌افشان^۶ که من هر صبح و شامی می‌زنم^۴

تا بو که یابم آگهی از سایه سرو سہی^۲

گلبانگ عشق از هر طرف بر خوشخرامی^۸ می‌زنم^۵

هر چند کان آرام^۹ دل دانم نبخشد کام دل^{۱۰}

نقش خیالی^{۱۱} می‌کشم فال دوامی می‌زنم^۶

با آنکه از خود غایبم^{۱۲} وز می‌چو حافظ تاییم^{۱۲}

در مجلس روحانیان گه گاه جامی می‌زنم^{۱۴}^۷



غم زمانه که هیچش کران نمی بینم

- ۱ دواش جز می چون ارغوان نمی بینم
به ترک خدمت^۱ پیر مغان نخواهم گفت^۲
- ۲ چرا^۳ که مصلحت خود در آن نمی بینم
درین خمار کسم جرعه ای نمی بخشد
- ۳ بین که اهل دلی در جهان نمی بینم^۴
ز آفتاب قدح ارتفاع عیش مگیر^۵
- ۴ چرا که طالع وقت آن چنان نمی بینم
نشان اهل خدا عاشقیست با خود دار^۶
- ۵ که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم
نشان موی میانت^۷ که دل در آن بستم^۸
- ۶ زمن مپرس که خود در میان نمی بینم
قد تو تا بشد از جویبار دیده من^۹
- ۷ به جای سرو جز آب روان نمی بینم
بدین دو دیده حیران^{۱۰} من هزار افسوس
- ۸ که با دو آینه رویش عیان نمی بینم
من و سفینه حافظ که جز درین دریا^{۱۱}
- ۹ بضاعت سخن دلستان^{۱۲} نمی بینم



فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم

۱ بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق

۲ که درین دامگه^۱ حادثه چون افتادم

من ملك بودم و فردوس برین جایم بود

۳ آدم آورد درین دیر^۲ خراب‌آبادم

سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض

۴ به‌هوای^۳ سر کوی تو برفت از یادم

نیست بر لوح دلم^۴ جز الف قامت دوست^۵

۵ چکنم حرف دگر یاد نداد استادم

کوکب بنخت مرا هیچ منجم^۶ نشناخت

۶ یارب از مادر گیتی^۷ به‌چه طالع زادم

تا شدم حلقه به‌گوش در میخانه^۸ عشق^۹

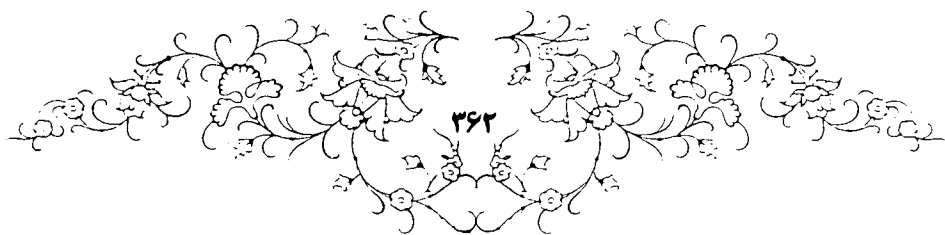
۷ هر دم آید غمی از نو^{۱۰} به مبارک‌بادم

می‌خورد خون دلم مردمک چشم و سزا است^{۱۱}

۸ که چرا دل به‌جگر گوشه مردم دادم

پاك‌كن چهره حافظ به سر زلف ز اشك^{۱۲}

۹ ورنه این سیل دمام^{۱۳} ببرد بنیادم



فتوی پیر مغان دارم و قولیست قدیم

- ۱ که حرام است می آنجا که نه یارست و ندیم^۱
چاک خواهم زدن این دل ق ریایی چه کنم
- ۲ روح را صحبت ناچنس عذابیست الیم
تا مگر جرعه فشاند لب جانان بر من
- ۳ سالها تا شده ام بر^۲ در میخانه مقیم
مگرش خدمت^۳ دیرین من از یاد برفت
- ۴ ای نسیم سحری یاد دهش عهد قدیم^۴
بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری^۵
- ۵ سر بر آرد ز گلم رقص کنان عظم رمیم^۶
دلبر از ما به صد امید ستد دل اول^۷
- ۶ ظاهراً عهد فرامش نکند خلق کریم^۸
غنچه گو تنگدل از کار فرو بسته مباش
- ۷ کز دم صبح مدد یابی^۹ و انفاس نسیم
فکر بهبود خود ای دل ز دری دیگر کن^{۱۰}
- ۸ درد عاشق نشود به بهمداوای حکیم
گوهر معرفت اندوز که با خود ببری
- ۹ که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم

دام سخت^{۱۱} است مگر یار شود لطف خدا^{۱۲}

- ۱۰ ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم^{۱۳}
- حافظ ار سیم و زرت نیست چه شد شاکر باش*
- ۱۱ چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم^{۱۴}



گر ازین منزل غربت^۱ به سوی خانه روم

۱ دگر آنجا که روم عاقل^۲ و فرزانه روم

زین سفر گر به سلامت به وطن باز رسم^۳

۲ نذر کردم که هم از راه به میخانه روم

تا بگویم که چه کشفم شد ازین سیر و سلوک

۳ به در صومعه با بربط^۴ و پیمانہ روم

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند^۵

۴ ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم^۶

بعد ازین دست من و زلف چو زنجیر نگار^۷

۵ چند و چند^۸ از پی کام دل دیوانه روم

گر ببینم خم ابروی چو محرابش باز^۹

۶ سجدۀ شکر کنم وز پی^{۱۰} شکرانه روم

خرم آن دم که چو حافظ به تولای وزیر

۷ سرخوش از میکده بادوست^{۱۱} به کاشانه روم



گرچه از آتش دل چون خم می می جوشم^۱

۱ مهر بر لب زده خون می خورم و خاموشم

قصد جانست طمع در لب جانان^۲ کردن

۲ تو مرا بین که درین کار به جان^۲ می کوشم

من کی آزاد شوم^۴ از غم دل چون هر دم

۳ هندوی زلف بتسی حلقه کند در گوشم

حاش لله که نیام معتقد طاعت خویش^۵

۴ این قدر هست که گه گه قدحی بی نوشم

هست امیدم که علی رغم عدو روز جزا

۵ فیض عفوش ننهد بار گنه بردوشم^۶

پدرم روضه جنت^۷ به دو گندم بفروخت

۶ ناخلف باشم اگر من^۸ به جوی نفروشم

خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست

۷ پرده ای بر سر صد عیب نهان می پوشم

من که خواهم که ننوشم به جز از راوق خم^۹

۸ چه کنم گر سخن پیرمغان ننوشم

گر ازین دست^{۱۰} زند مطرب مجلس ره عشق

۹ شعر حافظ ببرد وقت سماع^{۱۱} از هوشم



گرچه افتاد ز زلفش گرهی در کارم

- ۱ همچنان چشم امید^۱ از کرمش می‌دارم^۲
به‌طرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام^۳
- ۲ خون دل عکس برون می‌دهد از رخسارم
پرده^۴ مطربم از دست برون خواهد برد^۴
- ۳ آه اگر زانکه درین پرده نباشد بارم^۵
منم آن شاعر ساحر که به‌افسون سخن
- ۴ از نی کلك همه قند و شکر^۶ می‌بارم
به صد امید نهادیم درین بادیه پای
- ۵ ای دلیل دل گم گشته فرو مگذارم
چون ترا در گذر باد^۷ نمی‌بارم دید
- ۶ با که گویم که بگوید سخنی با یارم
دیده^۸ بخت به افسانه^۸ او شد در خواب
- ۷ کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم
پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه‌شب
- ۸ تا درین پرده جز اندیشه^۹ او نگذارم^۹
دوش می‌گفت که حافظ همه روی است و ریا
- ۹ بجز از خاک درش با که به‌رو در کارم^۹



گرچه ما بندگان پادشهم

- ۱ پادشاهان ملك صبحگهيم
گنج در آستين و كيسه تهی
- ۲ جام گیتی نمای^۱ و خاک رهيم
هوشيار حضور و مست غرور
- ۳ بحر توحيد و غرقه گنهم
شاهد بخت^۲ چون کرشمه کند
- ۴ ماش آيينه رخ چو مهيم
شاه بيدار بخت را هرشب
- ۵ ما نگهبان افسر و کلهم
گو غنيمت شمار همت ما^۳
- ۶ که تو در خواب و ما بديده گهيم
شاه منصور واقف است که ما
- ۷ روی همت به هرکجا که نهيم
دشمنان را ز خون کفن سازيم
- ۸ دوستان را قبای فتح دهيم
رنگ تزوير^۴ پيش ما نبود
- ۹ شير سرخيم و افعی سيهم

وام حافظ بگو که باز دهند^۵
کرده‌ای اعتراف^۶ و ما گوهیم^۷

۱۰



گر دست دهد^۱ خاک کف پای نگارم

- ۱ بر لوح بصر خط غباری بنگارم^۲
- پروانه او گر رسدم^۳ در طلب جان
- ۲ چون شمع همان دم به دمی جان بسپارم
- گر قلب دلم را نهند دوست عیاری
- ۳ من نقد روان در رهش^۴ از دیده شمارم
- دامن مفشان از من خاکی که پس از مرگ^۵
- ۴ زین در نتواند که برد باد غبارم
- بر بوی کنار تو شدم^۶ غرق و امید است
- ۵ از موج سرشکم که رساند به کنارم
- امروز مکش سر ز وفای من و اندیش
- ۶ زان شب که من از غم به دعا دست برآرم^۷
- زلفین سیاه تو^۸ به دلداری عشاق
- ۷ دادند قراری و بسپردند قرارم
- ای باد از آن باده نسیمی به من آور^۹
- ۸ کان بوی، شفا می دهد از رنج خمارم^{۱۰}
- حافظ لب لعلش چو^{۱۱} مرا جان عزیزاست^{۱۲}
- ۹ عمری بود آن لحظه که جان را به لب آرم^{۱۳}



- گر دست رسد^۱ در خم زلفین تو بازم^۲
- ۱ چون گوی چه سرها که به چوگان تو بازم
زلف تو مرا عمر دراز است ولی نیست
- ۲ در دست سر مویی از این عمر درازم^۳
پروانه^۴ راحت بسته ای شمع که امشب^۴
- ۳ از آتش دل پیش تو چون شمع گدازم
آن دم که به یک خنده دهم جان چو صراحی
- ۴ مستان تو خواهم که گزارند نمازم
چون نیست نماز من آلوده نمازی
- ۵ در میکده زان کم نشود سوز و گدازم^۵
در مسجد و میخانه خیالت گرم آید^۶
- ۶ محراب و کمانچه ز دو ابروی تو سازم^۷
گر خلوت ما را شبی از رخ بفروزی
- ۷ چون صبح در آفاق^۸ جهان سر بفرازم
محمود بود عاقبت کار درین راه
- ۸ گر سر برود در سر سودای ایازم
حافظ غم دل با که بگویم^۹ که درین دور
- ۹ جز جام نشاید^{۱۰} که بود محرم رازم^{۱۱}



گر من از سرزنش مدعیان اندیشم

- ۱ شیوهٔ مستی و رندی^۱ نرود از پیشم^۲
- زهد رندان نوآموخته راهی به دهیست^۳
- ۲ من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم^۴
- شاه شوریده سران خوان من بی سامان راه^۵
- ۳ زانکه در کم خردی^۶ از همه عالم بیشم
- بر جبین نقش کن از خون دل من خالی^۷
- ۴ تا بدانند که قربان تو کافرکیشم
- اعتقادی بنما و بگذر بهر خدا^۸
- ۵ تاندانی که درین خرقه چه نادریشم
- شعر خونبار من ای باد بر یار یغوان^۹
- ۶ که زمزگان سیه بررگک جان زد نیشم
- من اگر رندم و گر شیخ چه کارم باکس^{۱۰}
- ۷ حافظ راز خود و عارف وقت خویشم^{۱۱}



- ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم^۱
- ۱ از بد حادثه^۲ اینجا به پناه آمده‌ایم^۳
- رهرو منزل عشقیم و ز سرحد^۴ عدم
- ۲ تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم
- سبزه خط تو دیدیم و ز بستان بهشت^۵
- ۳ به طلبکاری آن مهر گیاه آمده‌ایم
- با چنین گنج که شد خازن آن روح امین^۶
- ۴ به‌گدایی به در خانه شاه آمده‌ایم
- لنگر حلم تو^۷ ای کشتی توفیق کجاست^۸
- ۵ که درین بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم
- آبرو می‌رود ای ابر خطاپوش بیار^۹
- ۶ که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم
- حافظ این خرقة پشمینه بینداز که ما
- ۷ از پی قافله با آتش آه^{۱۰} آمده‌ایم



ما بر آریم شبی دست و^۱ دعایی بکنیم

- ۱ غم هجران ترا چاره ز جایی بکنیم
دل بیمار شد^۲ از دست، رفیقان مددی
- ۲ تا طبیبش^۲ به سر آریم و دوائی بکنیم
آنکه بی جرم برنجید و به تیغم زد و رفت
- ۳ بازش آرید خدا را که صفایی بکنیم
خشک شد بیخ طرب راه خرابات کجاست^۴
- ۴ تا در آن آب و هوا^۵ نشو و نمایی بکنیم
در ره نفس کزو سینۀ ما بتکده شد^۶
- ۵ تیر آهسی بگشاییم^۷ و غزایی بکنیم
مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنی^۸
- ۶ کار صعبت^۹ مبادا که خطایی بکنیم
سایۀ طایر کم حوصله کاری نکند
- ۷ طلب سایۀ^{۱۰} میمون همایی بکنیم
دلّم از پرده بشد حافظ خوش لهجه کجاست^{۱۱}
- ۸ تا به قول و غزلش^{۱۲} ساز و نوایی^{۱۳} بکنیم



ما بی‌غمان مست^۱ دل از دست داده‌ایم

۱ همراز عشق^۲ و همنفس جام باده‌ایم^۳

بر ما بسی کمان ملامت کشیده‌اند

۲ تا کار خود ز ابروی جانان گشاده‌ایم

ای گل تو دوش داغ صبحی کشیده‌ای

۳ ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم^۴

پیر مغان ز توبه^۵ ما گمر ملول شد

۴ گوباده صاف کن که به عذر ایستاده‌ایم^۵

کار از تو می‌رود نظری^۶ ای دلیل راه

۵ کانصاف می‌دهیم و ز راه او فتاده‌ایم^۷

چون لاله می‌مبین و قدح در میان کار^۸

۶ این داغ بین که بردل خونین نهاده‌ایم^۹

گفتی^{۱۰} که حافظ این همه رنگ و خیال چیست^{۱۱}

۷ نقش غلط مخوان که همان^{۱۲} لوح ساده‌ایم^{۱۳}



ما حاصل خود در سر خمخانه نهادیم^۱

۱ محصول دعا^۲ در ره جانانه نهادیم

در خرمن صد زاهد^۳ عاقل زند آتش

۲ این داغ که ما بردل دیوانه^۴ نهادیم

سلطان ازل گنج غم عشق^۵ به ما داد

۳ تا روی درین^۶ منزل ویرانه نهادیم

در دل ندهم ره پس ازین مهر بتان را

۴ مهر لب او بر در این خانه^۷ نهادیم^۸

در خرقه ازین بیش منافق نتوان بود

۵ بنیادش ازین^۹ شیوه رندانه نهادیم

چون می رود این کشتی سرگشته که آخر

۶ جان در سر این گوهر یکدانه نهادیم

المنة لله که چو ما بی دل و دین بود

۷ آن را که خرد پرور و فرزانه نهادیم

قانع به خیال تو ز دوریم چو حافظ

۸ یارب چه گداهمت و بیگانه نهادیم^{۱۰}



ما ز یاران چشم یاری داشتیم

- ۱ خود غلط بود آنچه می پنداشتیم^۱
تا درخت دوستی کی بر دهد^۲
- ۲ حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم
گفت و گو آیین درویشی نبود^۳
- ۳ ورنه با تو ماجراها داشتیم
شیوه چشمت فریب جنگد داشت
- ۴ ما غلط کردیم^۴ و صلح انگاشتیم
گلبن حسنت^۵ نه خود شد دلفروز^۶
- ۵ ما دم همت برو بگماشتیم^۷
نکته‌ها رفت و شکایت کس نکرد^۸
- ۶ جانب حرمت^۹ فرو نگذاشتیم
گفت خود دادی به ما دل حافظا
- ۷ ما محصل بر کسی نگماشتیم^{۱۰}



ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم

۱ جامه کس سیه^۱ و دلق خود ازرق نکنیم

رقم مغلطه^۲ بر دفتر دانش نزنیم^۳

۲ سر حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم

عیب درویش و توانگر به کم و بیش بداست

۳ کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم

آسمان کشتی ارباب هنر می شکند

۴ تکیه آن به که برین بحر معلق نکنیم

شاه اگر جرعه رندان نه به حرمت نوشد

۵ التفاتش به می صاف مروق نکنیم

هجو اگر گفت حسودی^۴ و رفیقتی رنجید

۶ گو تو خوش باش که ما گوش به احمق نکنیم

خوش برانیم جهان در نظر راه روان

۷ فکر اسب سیه و زین مفرق نکنیم^۵

حافظ از خصم خطا گفت نگیریم پرو^۶

۸ ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم



- مرا عهدیست^۱ با جانان که تا جان در بدن دارم
- ۱ هواداران کویش را چو جان خویشتن دارم
صفای خلوت خاطر^۲ از آن شمع چگل جویم^۳
- ۲ فروغ چشم و نور دل از آن ماه ختن دارم
به کام و آرزوی دل^۴ چو دارم خلوتی حاصل^۵
- ۳ چه فکر از خبث بدگویان میان انجمن دارم^۶
مرا در خانه سروی هست کاندرا سایه^۷ قدش^۸
- ۴ فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم
گرم صد لشکر از خوبان به قصد دل کمین سازند^۹
- ۵ بحمدالله و المنه بتی لشکرشکن دارم
سزد کز خاتم لعلش زخم لاف سلیمانی^{۱۰}
- ۶ چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم
خدا را ای رقیب امشب زمانی دیده برهم نه^{۱۱}
- ۷ که من با لعل خاموشش^{۱۲} نهانی صد سخن دارم^{۱۳}
چو در گلزار اقبالش خرامانم بحمدالله
- ۸ نه میل لاله و نسرين نه برگ نسترن دارم
الا ای پیر فرزانه مکن منعم ز میخانه^{۱۴}
- ۹ که من در ترك پیمانانه دلی پیمان شکن دارم

شرابی خوشگوارم^{۱۴} هست و یاری چون نگارم هست

- ۱۰ ندارد هیچ کس یاری چنین یاری که من دارم
به رندی شهره شده^{۱۵} حافظ پس از صد رنج و غم لیکن^{۱۶}
- ۱۱ چه غم دارم که در عالم^{۱۷} قوام الدین حسن دارم^{۱۸}



- مرا می بینی و هر دم^۱ زیادت میکنی دردم
- ۱ ترا می بینم و میلم زیادت می شود هر دم^۲
- بسامانم نمی پرسی نمیدانم چه سر داری
- ۲ به درمانم نمی کوشی نمی دانی مگر دردم
- نه راهست اینکه بگذاری^۳ مرا برخاک و بگریزی^۴
- ۳ گذاری آر و بازم پرس تا خاک رخت گردم
- ندارم دستت از دامن به جز در خاک و آن دم هم^۵
- ۴ که بر خاکم روان گردی بگیرد^۶ دامنم گردم
- فرو رفت از غم عشقت دمم دم می دهی تاکی^۷
- ۵ دمار از من برآوردی نمی گویی برآوردم
- شبی دل را به تاریکی ز زلفت باز می جستم
- ۶ رخت می دیدم و جام هلالی باز می خوردم^۸
- کشیدم در بورت ناگاه و شد در تاب گیسویت
- ۷ نهادم بر لب، لب را و جان و دل فدا کردم
- تو خوش می باش با حافظ برو گو خصم جان می ده^۹
- ۸ چو گرمی از تو می بینم چه باک^{۱۰} از خصم دم سردم



مرحبا طایر فرخ پی^۱ فرخنده پیام^۲

۱ خیر مقدم، چه خیر، یار کجا، راه کدام^۳

یارب این قافله را لطف ازل بدرقه باد^۴

۲ که ازو خصم به دام آمد و معشوقه به کام^۵

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست

۳ هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام

زلف دلدار چو زنار همی فرماید

۴ برو ای شیخ که شد برتن ما خرقة حرام

مرغ عزمم^۶ که همی زد ز سر سدره صفیر^۷

۵ عاقبت دانه خال تو فکندش در دام

چشم بیمار مرا خواب نه درخور باشد

۶ من له یقتل داء دنف کیف ینام^۸

تو ترحم نکنی بر من بیدل گفتم^۹

۷ ذاك دعواى^{۱۰} و ها انت و تلك الايام

گل ز حد برد تنعم به کرم رخ بنمای^{۱۱}

۸ سرومی نازد^{۱۲} و خوش نیست، خدا را بخرام

حافظ ار میل به ابروی تو دارد شاید

۹ جای در گوشه معراب کنند اهل کلام



- مزن بر دل^۱ ز نوك غمزه تيرم
- ۱ که پیش چشم بيمارت* بميرم
نصاب حسن در حد کمال است
- ۲ زکاتم ده که مسکين و فقيرم
قراری کرده ام^۲ با می فروشان
- ۳ که روز غم به جز ساغر نگیرم
قدح پرکن که من در دولت عشق^۲
- ۴ جوانبخت جهانم گرچه پيرم
چنان پرشد فضای سینه از دوست
- ۵ که فکر خویش گم شد^۴ از ضميرم
مبادا جز حساب مطرب و می
- ۶ اگر حرفی کشده^۵ کلك دبیرم
درین غوغا که کس کس را نپرسد
- ۷ من از پير مغان منت پذیرم
چو طفلان تا کی ای زاهد فریبی^۶
- ۸ به سيب بوستان و شهد و شیرم
من آن مرغم که هرشام و سحرگاه
- ۹ زبام عرش می آید صفيرم

خوشا آن دم که استغنائی مستی^۲

۱۰ فراغت بخشد^۳ از شاه و وزیرم

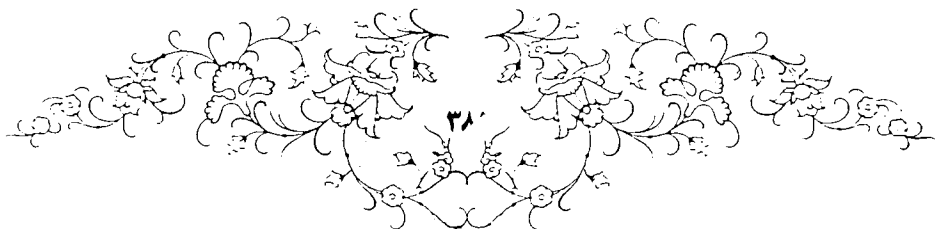
چو حافظ گنج او در سینه دارم^۴

۱۱ اگرچه مدعی بیند حقیرم^۵



مژدهٔ وصل تو کو کز^۱ سر جان برخیزم

- ۱ طایر قدسم و از دام جهان برخیزم^۲
به ولای تو^۲ که گر بندهٔ خویشم خوانی
- ۲ از سر خواجگی کون و مکان برخیزم^۲
یارب از ابر هدایت برسان بارانی
- ۳ پیش‌تر زانکه چوگردی زمین برخیزم*
برسر تربت من با می^۵ و مطرب بنشین
- ۴ تا به بویت ز لحد رقص‌کنان برخیزم^۶
خیز و بالا بنما ای بت شیرین حرکات
- ۵ کزسرجان و جهان دست‌فشان برخیزم^۷
گرچه پیرم تو شبی تنگ^۸ درآغوشم‌کش^۹
- ۶ تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم^{۱۰}
روز مرگم نفسی مهلت دیدار بسده
- ۷ تا چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم



من ترك عشق و شاهد و ساغر نمی‌کنم^۱

۱ صدبار توبه کردم و دیگر نمی‌کنم

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور^۲

۲ با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم

تلقین و درس^۳ اهل نظر يك اشارتست

۳ گفتم کنایتی^۴ و مکرر نمی‌کنم^۵

هرگز نمی‌شود ز سر خود خیر مرا

۴ تا در میان میکده سر بر نمی‌کنم

شیخم به طیره گفت برو ترك عشق کن^۶

۵ محتاج جنگ نیست برادر نمی‌کنم

ناصح به طلنز گفت حرام است می‌مخور^۷

۶ گفتم به چشم و گوش به هر خر نمی‌کنم^۸

این تقوی‌ام تمام که با شاهدان شهر

۷ ناز و کشرمه برسر منبر^۹ نمی‌کنم

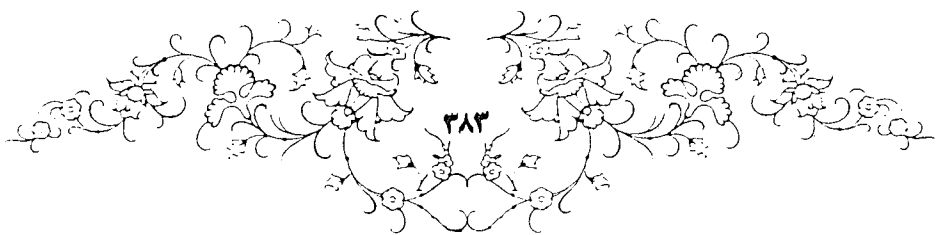
حافظ جناب پیرمغان جای دولت است^{۱۰}

۸ من ترك خاکبوسی این در نمی‌کنم



من دوستدار روی^۱ خوش و موی دلکشم

- ۱ مدهوش چشم مست و می صاف بیغشم^۲
در عاشقی گزیر نباشد ز ساز و سوز
- ۲ استادهام چو شمع^۳ مترسان ز آتشم
من آدم بهشتیم^۴ اما درین سفر
- ۳ حالی اسیر عشق جوانان^۵ مهوشم
بخت ار مدد دهد^۶ که کشم رخت ازین دیار^۷
- ۴ گیسوی حور گرد فشانده^۸ ز مفرشم
شیراز معدن لب لعلست و کان حسن
- ۵ من جوهری^۹ مفلسم ایرا مشوشم^{۱۰}
از بس که چشم مست درین شهر دیده‌ام^{۱۱}
- ۶ حقا که می نمی خورم اکنون و سرخوشم^{۱۲}
شهریست پر کرشمه^{۱۳} خوبان^{۱۴} ز شش جهت
- ۷ چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم
گفتی ز سر^{۱۴} عهد ازل نکته‌ای بگو^{۱۵}
- ۸ آنگه بگویمت^{۱۶} که دو پیمانہ درکشم
حافظ عروس طبع مرا^{۱۷} جلوه آرزوست
- ۹ آینه‌ای ندارم از آن آه می‌کشم



من که باشم که بر آن خاطر^۱ عاطر گذرم

۱ لطفها می‌کنی ای خاک رخت^۲ تاج سرم

دلبرا بنده نوازیت که آسوختم بگو^۳

۲ که من این ظن به رقیبان^۴ تو هرگز نبرم

همتم بدرقه^۵ راه کن ای طایر قدس

۳ که دراز است ره مقصد و من نوسفرم^۶

ای نسیم سحری بندگی من برسان^۷

۴ که فراموش^۸ مکن وقت دعای سحرم

خرم آن روز کزین مرحله^۹ بر بندم رخت

۵ وز سر کوی تو پرسند رفیقان خبرم^{۱۰}

راه خلوتگه خاصم بنما تا پس ازین

۶ می‌خورم باتو و دیگر غم دنیانخورم^{۱۱}

حافظا شاید اگر در طلب گوهر وصل^{۱۲}

۷ دیده دریاکنم از اشک و درو غوطه‌خورم

پایه^{۱۳} نظم بلند است و جهانگیر بگو

۸ تا کند پادشه بحر^{۱۴} دهان پرگهرم



- من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
- ۱ محتسب داند که من این کارها کمتر کنم^۱
- من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها
- ۲ توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم
- چون صبا مجموعه گل را به آب لطف شست
- ۳ کیچ دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم
- لاله ساغرگیر و نرگس مست و برما نام فسق^۲
- ۴ داوری دارم بسی یارب کرا داور کنم
- عشق دردانه است و من غواص و دریا می‌کده
- ۵ سر فرو بردم در آنجا^۳ تا کجا سر برکنم
- گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم
- ۶ گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم
- من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست
- ۷ کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم
- بازکش یکدم عنان ای ترک شهر آشوب من
- ۸ تا ز اشک چمپره راحت پر زر و گوهر کنم
- من که از یاقوت و لعل اشک^۴ دارم گنج‌ها
- ۹ کی نظر^۵ در فیض خورشید بلند اختر کنم

عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار^۶

۱۰ عهد با پیمانہ بندم شرط با ساغر کنم^۷

عاشقان را گر در آتش می پسندد^۸ لطف دوست

۱۱ تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم

گر تومی گویی که زاهد شو به چشم و سر ولی

۱۲ می روم کاین مشورت با شاهد و ساغر کنم^۹

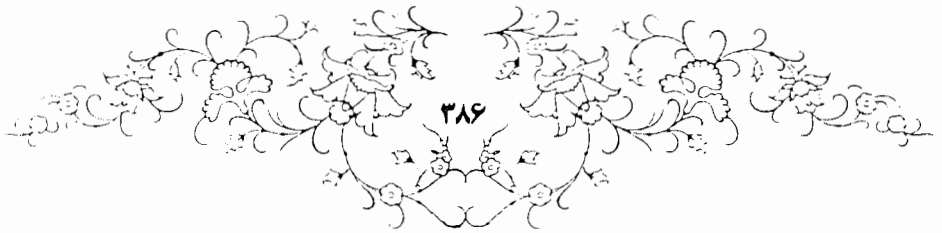
دوش لعلت^{۱۰} عشوه ای میداد حافظ را ولی

۱۳ من نه آنم کز وی این افسانه ها باور کنم^{۱۱}



نماز شام غریبان چو گریه آغازم

- ۱ به مویه‌های غریبانه^۱ قصه پردازم
به یاد یار و دیار آن چنان^۲ بگریم زار
- ۲ که از جهان ره و رسم سفر براندازم
من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب^۳
- ۳ مهیمنایا به رفیقان خود رسان بازم
خدای را مددی ای رفیق ره تا من^۴
- ۴ به کوی میکده دیگر علم^۵ برافرازم
خرد ز پیری من کی حساب برگیرد^۶
- ۵ که باز با صنمی طفل^۷ عشق می‌بازم
به جز صبا و شمالم نمی‌شناسد کس
- ۶ عزیز من که به جز باد نیست همرازم^۸
هوای منزل یار آب زندگانی ماست
- ۷ صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم
سرشکم آمد و عیبم بگفت رویا روی^۹
- ۸ شکایت از که کنم خانگی است غمازم
ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می‌گفت
- ۹ مرید حافظ خوش^{۱۰} لهجه خوش‌آوازم



هرچند پیر و خسته دل و ناتوان شدم

۱ هرگاه که یاد روی تو کردم جوان شدم^۱

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا^۲

۲ بر منت‌های همت خود کامران شدم

ای گلبن جوان بر دولت بخور که من

۳ در سایه تو بلبل باغ جهان^۳ شدم

اول ز حرف و صوت وجودم خبر نبود^۴

۴ در مکتب غم تو چنین نکته دان شدم

قسمت حوالت‌م به خرابات می‌کند^۵

۵ چندان که این چنین شدم^۶ و آن چنان شدم

من پیر سال و ماه نی‌ام^۷ یار بی‌وفاست

۶ بر من چو عمر می‌گذرد^۸ پیر از آن شدم

زان روز^۹ بردلم در معنی گشوده شد^{۱۰}

۷ کز ساکنان^{۱۱} درگاه پیر مغان شدم

در شاهراه دولت سرمد به تخت بخت

۸ با جام می به کام دل دوستان شدم

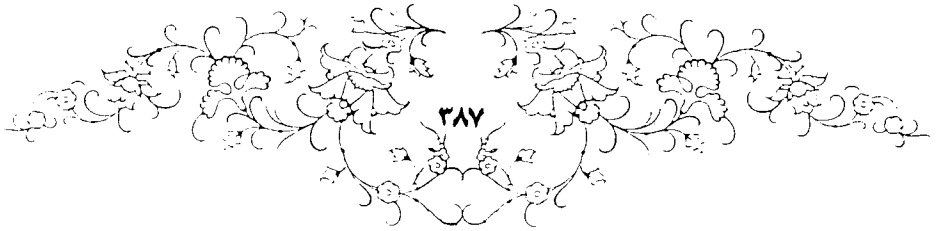
از آن زمان که فتنه چشمت به من رسید^{۱۲}

۹ ایمن ز شر فتنه آخر زمان شدم^{۱۳}

دوشم نوید داد عنایت که حافظا

بازا که من به عفو گناهت ضمان شدم^{۱۴}

۱۰



ای شام ز کوی ما گذر کن

۱ وی صبح به حال ما نظر کن

از ظلمت شب تنم بفرسود

۲ یارب شب ظلمتم سحر کن

ای باد سحر بگوی با یار

۳ خود را بر تیغ او سپر کن

گر کشته شوم به داغ هجرت

۴ بر کشته خویشان نظر کن

از زلف کمانکش پیرهیز

۵ وز ناوک غمزه اش حذر کن

حافظ اگرت هوای وصل است

۶ برخیز هلا و ترک سر کن

چون یار سرا^۱ وفا ندارد

۷ از دست جفای او سفر کن

ای دل چو نمی رسی به مقصد^۲

۸ دم درکش و قصه مختصر کن^۳



ای روی ماه منظر تو نوبهار حسن

۱ خال و خط تو مرکز حسن و مدار حسن^۱

در چشم پر خمار تو پنهان فسون سحر^۲

۲ در زلف بی قرار تو پیدا قرار حسن

ماهی نتافت همچو تو از برج نیکویی

۳ سروی نخاست چون قدت از جویبار حسن

خرم شد از ملاحمت تو عهد دلبری^۳

۴ فرخ شد از لطافت تو روزگار حسن

از دام زلف و دانه خال تو در جهان

۵ یک مرغ دل نماند نگشته شکار حسن^۴

دایم به لطف دایه طبع^۵ از میان جان

۶ می پرورد به ناز ترا در کنار حسن

گرد لبث بنفشه از آن تازه و ترست^۶

۷ کاب حیات می خورد از جویبار حسن^۷

حافظ طمع برید که بیند نظیر تو

۸ دیار نیست جز رخت اندر دیار حسن



ای نور چشم من سخنی هست و گوش کن^۱

چون ساغرت پرست^۲ بنوشان و نوش کن^۱

پیران سخن ز تجربه گویند و گفتمت^۳

هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن^۴

بر هوشمند سلسله ننهاده دست عشق

خواهی که زلف یار کشی ترک هوش کن^۳

تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشدت

همت درین عمل طلب از می فروش کن^۵

برگ نوا تبه^۶ شد و ساز طرب نماند

ای چنگ ناله برکش و ای دف خروش کن^۵

ساقی که جامت از می صافی تهی مباد

چشم عنایتی^۷ به من درد نوش کن^۶

در راه عشق و سوسه^۸ اهرمن بسیست

پیش آی و گوش دل^۹ به پیام سروش کن^۷

با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست

صد جان فدای یار نصیحت نیوش کن^۸

سرمست در قبای زرافشان چو بگذری

یک بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن^۹



بالا بلند عشوه گر نقش باز من^۱

۱ کوتاه کرد قصه زهد دراز من^۲

دیدى دلا که آخر پیری و زهد و علم

۲ بامن چه کرد دیده معشوقه باز من^۳

گفتم به دلخ زرق بیوشم نشان عشق^۴

۳ غماز بود اشک و عیان کرد راز من^۵

مست است یار و یاد حریفان نمی کند

۴ ذکرش به خیر ساقی مسکین نواز من^۶

یارب کی آن صبا بوزد کز نسیم او^۷

۵ گردد شمامه کرمش کارساز من^۸

نقشی برآب می زنم از گریه حالیا

۶ تا کی شود قرین حقیقت مجاز من

می ترسم از خرابی ایمان که می برد

۷ محراب ابروی تو حضور نماز من

برخود چو شمع خنده زنان گریه می کنم^۹

۸ تا با تو سنگدل چه کند سوزوساز من

زاهد چو از نماز تو کاری نمی رود

۹ هم مستی شبانه و راز و نیاز من^{۱۰}

حافظ ز غصه سوخت^{۱۱} بگو حالش ای صبا

با شاه دوست پرور دشمن گداز من^{۱۲}

۱۰



چندان که گفتم^۱ غم با طیبیان

۱ درمان نکردند مسکین غریبان

درج محبت بر مهر خود نیست

۲ یارب مبادا کام رقیبان

آن گل که هر دم در دست باديست^۲

۳ گو شرم بادت^۲ از عندلیبان

ما درد پنهان با یار گفتیم

۴ نتوان نهفتن درد از^۴ طیبیان

یارب امان ده تا باز بینند^۵

۵ چشم محبان روی حبیبان

ای منعم آخر بر خوان جودت^۶

۶ تا چند باشیم^۲ از بی نصیبان

حافظ نگشتی شیدای گیتی

۷ گر می شنیدی پند^۸ ادیبان



چو گل هر دم به بویت جامه در تن^۱

کنم چاک^۲ از گریبان تا به دامن ۱

تنت را دید گل گویی^۳ که در باغ

چو مستان جامه را بدرید برتن^۴ ۲

من از دست غمت مشکل بزم جان

ولی دل را تو آسان بردی از من ۳

به قول دشمنان برگشتی از^۵ دوست

نگردد^۶ هیچ کس با دوست دشمن ۴

تنت در جامه چون در جام باده

دلت در سینه چون در سیم آهن^۷ ۵

بیار ای شمع اشک از چشم خونین^۸

که سوز دل شود^۹ بر خلق روشن ۶

مکن گز سینه ام آه جگر سوز^{۱۰}

برآید همچو دود از راه روزن ۷

دلم را مشکن و در پا مینداز

که دارد در سر زلف تو مسکن^{۱۱} ۸

چو دل در زلف تو بستست حافظ^{۱۲}

بدینسان کار او در پا میفکن ۹



- چون شوم خاك رهش^۱، دامن بيفشانند زمن
- ۱ ور بگويم دل بگردان، رو بگرداند^۲ زمن
روی رنگين را به هرکس^۳ می نماید همچو گل
- ۲ وربگويم^۴ بازپوشان، بازپوشاند زمن
چشم خود را گفتم آخر يك نظر سيرش بين^۵
- ۳ گفت می خواهی مگر تا جوی خون راند زمن
او به خونم تشنه و من برلبش تا چون شود^۶
- ۴ کام بستانم ازو یا داد بستاند زمن^۷
گر چو شمعش^۸ پيش ميرم، برغم خندد چو صبح^۹
- ۵ ور برنجم خاطر نازك برنجاند زمن
گر چو فرهادم به تلخی جان برآید باک نیست^{۱۰}
- ۶ بس حکایت های شیرین باز می ماند زمن
دوستان جان داده ام بهر دهانش^{۱۱} بنگريد
- ۷ کاو به چیزی مختصر چون باز می ماند زمن
ختم کن حافظ که گر زين دست باشد درس غم^{۱۲}
- ۸ عشق در هر گوشه ای افسانه ای خواند ز من



خدا را کم نشین با خرقة پوشان

- ۱ رخ از رندان بی سامان می پوشان
درین خرقة بسی آلودگی هست^۱
- ۲ خوشا وقت قبای می فروشان^۲
تو نازک طبعی و طاقت نیاری
- ۳ گرانی های مشتی دل ق پوشان
بیا وز غبن این^۳ سالوسیان بین
- ۴ صراحی خون دل و بربط خروشان
چو مستم کرده ای مستور منشین
- ۵ چونوشم داده ای زهرم منوشان^۴
درین صوفی و شان دردی ندیدم
- ۶ که صافی باد عیش درد نوشان
ز دلگرمی حافظ بر حذر باش^۵
- ۷ که دارد سینه ای چون دیگ جوشان



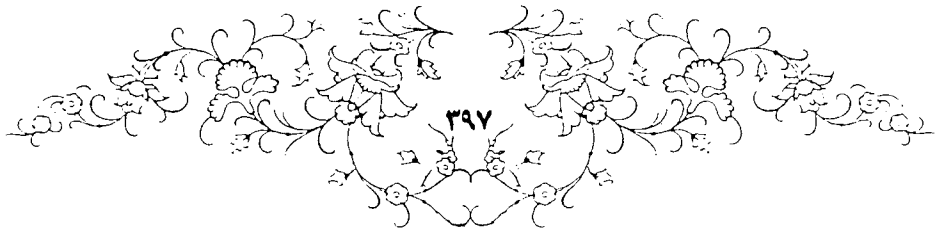
خوشر از فکر می و جام چه خواهد بودن

- ۱ تا ببینم که سرانجام^۱ چه خواهد بودن
مرغ کم حوصله را گو غم خود خور که بر او^۲
- ۲ رحم آن کس که نهد^۳ دام چه خواهد بودن
غم دل چند توان خورد که ایام نماند
- ۳ گو نه دل باش و نه ایام^۴ چه خواهد بودن
باده خور غم مخور و پند مقلد منیوش^۵
- ۴ اعتبار سخن عام چه خواهد بودن
دسترنج تو همان به که شود صرف به کام^۶
- ۵ دانی آخر که به ناکام چه خواهد بودن
پیر میخانه همی خواند معمایی دوش^۷
- ۶ از خط جام که فرجام^۸ چه خواهد بودن
بردم از ره دل حافظ به دف و چنگک و غزل^۹
- ۷ تا جزای من^{۱۰} بدنام چه خواهد بودن^{۱۱}



دانی که چیست دولت، دیدار یار دیدن

- ۱ در کوی او گدایی، برخسروی گزیدن^۱
- از جان طمع بریدن آسان بود و لیکن^۲
- ۲ از دوستان جانی، مشکل توان بریدن
- خواهم شدن به بستان^۳ چون غنچه با دل تنگ^۴
- ۳ وانجا به نیکنامی، پیراهنی دریدن
- گه چون نسیم با گل راز نهفته گفتن^۵
- ۴ گه سر عشقبازی از بلبلان شنیدن^۶
- بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار
- ۵ کآخر ملول گردی از دست و لب گزیدن
- فرصت شمار صحبت کز این دو راهه منزل^۷
- ۶ چون بگذریم دیگر نتوان^۸ به هم رسیدن
- گویی برفت^۹ حافظ از یاد شاه منصور^{۱۰}
- ۷ یارب به یادش آور درویش پروریدن



رایت سلطان گل^۱ پیدا شد از طرف چمن

- ۱ مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن^۲
خوش به جای خویشان بود این نشست خسروی^۳
- ۲ تا نشیند هرکسی اکنون به جای خویشان^۴
خاتم جم را بشارت ده^۵ به حسن خاتمت
- ۳ کاسم اعظم کرد^۶ ازو کوتاه دست اهرمن
تا ابد معمور باد این خانه کز خاک درش^۷
- ۴ هرنفس با بسوی رحمت می وزد باد یمن^۸
شوکت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او
- ۵ در همه شهنامه ها شد داستان انجمن^۹
خنک چو گانی چرخ رام شد در زیر زین^{۱۰}
- ۶ شمسوارا خوش به میدان^{۱۱} آمدی گویی بزن
جویبار ملک را آب^{۱۲} روان شمشیر تست
- ۷ تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان بکن^{۱۳}
بعد ازین نشگفت اگر با نکمت خلق خوشت
- ۸ خیزد از صحرای ایذج^{۱۴} نافه مشک ختن
گوشه گیران انتظار جلو^{۱۵} خوش می کنند
- ۹ برشکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن

مشورت با عقل کردم گفتم حافظ باده نوش^{۱۵}

۱۰ ساقیا می ده به قول مستشار مؤتمن^{۱۶}

ای صبا بر ساقی بزم اتابک عرضه دار^{۱۷}

۱۱ تا از آن جام زرافشان جرعه ای بخشد به من

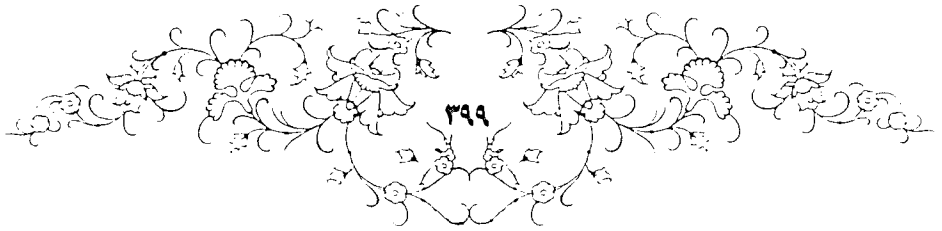


ز در درآی و^۱ شبستان ما منور کن

- ۱ هوای مجلس روحانیان معطر کن^۲
به چشم و ابروی جانان^۳ سپرده ام دل و جان^۴
- ۲ بیا بیا و تماشای^۵ طاق و منظر کن^۶
ستاره شب هجران نمی فشاند نور^۷
- ۳ به بام قصر برآی و^۸ چراغ مه برکن
بگو به خازن جنت که خاک این مجلس^۹
- ۴ به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن
فضول نفس^{۱۰} حکایت بسی کند ساقی
- ۵ تو کار خود مده از دست و می به ساغر کن
وگر فقیه^{۱۱} نصیحت کند که عشق مبارز^{۱۲}
- ۶ پیاله ای بدهش گو دماغ را تر کن
چو شاهدان چمن زیر دست حسن تواند
- ۷ کرشمه برسمن و جلوه بر صنوبر کن^{۱۳}
ازین مزوجه و خرقه نیک در تنگم
- ۸ به یک کرشمه صوفی کشم* قلندر کن
پس از ملازمت عیش و عشق مهرویان^{۱۴}
- ۹ زکارها که کنی شعر حافظ از برکن

حجاب دیده ادراك شد شعاع جمال

- ۱۰ بیا و خرگه خورشید^{۱۵} را منور کن
طمع به نقد وصال تو حد ما نبود^{۱۶}
- ۱۱ حوالم به لب لعل^{۱۷} همچو شکر کن
لب پیاله ببوس آنگهی به مستانده
- ۱۲ بدین دقیقه دماغ^{۱۸} معاشران تر کن^{۱۹}



شاه شمشاد قدان خسرو شیرین‌دهنان

- ۱ که به‌مژگان شکند قلب همه صف‌شکنان
مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت^۱
- ۲ گفت کای‌چشم^۲ و چراغ‌همه شیرین‌سخنان^۳
تاکی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود
- ۳ بندهٔ من شو و بر خور ز همه سیم‌تنان^۴
کمتر از ذره نیی پست مشو مهر‌بورز^۵
- ۴ تا به‌خلوت‌گه خورشید رسی چرخ‌زنان^۶
برجهان تکیه مکن ور قدحی می‌داری^۷
- ۵ شادی زهره جبینان خور و نازک‌بدنان
پیر پیمان‌کش من^۸ که روانش خوش‌باد
- ۶ گفت پرهیز کن از صحبت پیمان‌شکنان
با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم^۹
- ۷ که شهیدان که‌اند این همه خونین‌کفنان
گفت حافظ من و تو محرم این راز* نه‌ایم
- ۸ از می لعل حکایت‌کن و شیرین‌دهنان^{۱۰}
دامن دوست به‌دست‌آر و ز دشمن بگسل
- ۹ مرد یزدان شو و ایمن‌گذر از اهرمنان^{۱۱}



شراب لعل کش^۱ و روی مه جبینان بین

- ۱ خلاف مذهب آنان جمال اینان بین^۲
- به زیر دلق ملمع کمندها دارند
- ۲ درازدستی این کوتاه^۳ آستینان بین
- به خرمن دوجهان سرفرو نمی آرند
- ۳ دماغ و کبرگدایان^۴ و خوشه چینان بین
- گره ز ابروی مشکین نمی گشاید یاره^۵
- ۴ نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین
- حدیث عهد محبت ز کس نمی شنوم^۶
- ۵ وفای صحبت یاران و همنشینان بین
- اسیر عشق شدن چاره خلاص من است
- ۶ ضمیر عاقبت اندیش^۷ پیش بینان بین
- غبار خاطر حافظ ببرد صیقل عشق^۸
- ۷ صفای نیت پاکان و پاک دینان بین^۹



صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن

۱ دور فلک درنگ ندارد شتاب کن

زان پیشتر که عالم فانی شود خراب

۲ ما را ز جام باده^۱ گلگون خراب کن

خورشید می زمشرق ساغر طلوع کرد

۳ گر برگ عیش می طلبی ترک خواب کن

روزی که چرخ از گل ما کوزه ها کند

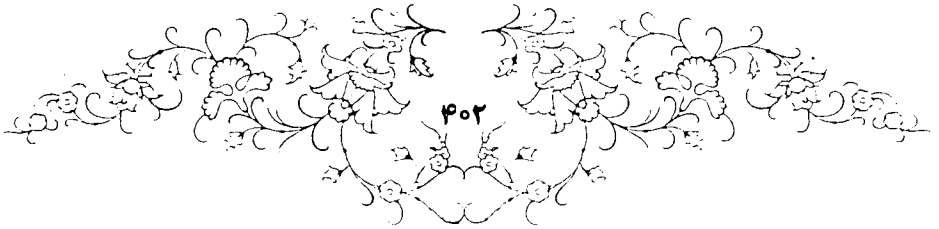
۴ ز نهار کاسه سر ما پر شراب کن

ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم

۵ با ما به جام باده صافی^۲ خطاب کن

کار صواب باده پرستیت حافظا

۶ برخیز و روی عزم به کار صواب کن^۲



فاتحه‌ای چو آمدی بر سر خسته‌ای بخوان^۱

۱ لب بگشا که می‌دهد لعل لب‌ت به‌مرده جان^۲

آنکه به‌پرسش آمد و فاتحه خواند و می‌رود^۳

۲ گو نفسی که روح را می‌کنم از پیاش روان^۴

ای که طبیب خسته‌ای روی زبان من ببین

۳ کاین دم و دود سینه‌ام بار^۵ دل است بر زبان

گرچه تب استخوان من کرد ز مهر گرم و رفت^۶

۴ همچو تبم نمی‌رود^۷ آتش مهر از استخوان

حال دلم ز خال تو^۸ هست در آتشش وطن^۹

۵ چشمم از آن دو چشم تو خسته شده‌ست و ناتوان^{۱۰}

باز نشان حرارت من ز آب دو دیده و ببین

۶ نبض مرا که می‌دهد هیچ ز زندگی نشان

آن که مدام شیشه‌ام از پیا عیش داده است^{۱۱}

۷ شیشه‌ام از چه می‌برد پیش طبیب هر زمان

حافظ از آب زندگی شعر تو داد شربت من

۸ ترک طبیب کن بیا^{۱۲} نسخه شربت من بخوان^{۱۳}



کرشمه‌ای کن و بازار ساحسری بشکن

- ۱ به غمزه رونق بازار^۱ سامری بشکن
به باد ده سر و دستار عالمی یعنی^۲
- ۲ کلاه گوشه به آیین دلبری بشکن^۳
به زلف گوی که آیین سرکشی بگذار^۴
- ۳ به غمزه گوی که قلب ستمگری بشکن^۵
برون خرام و ببر گوی خوبی از همه کس
- ۴ سزای حور بده، رونق پری بشکن
به آهوان نظر^۶ شیر آفتاب بگیر
- ۵ به پروان دوتا قوس مشتری بشکن^۷
چو عطرسای شود زلف سنبل^۸ از دم باد
- ۶ تو قیمتش به سر زلف عنبری بشکن
چو عندلیب فصاحت فروشد ای حافظ^۹
- ۷ تو رونقش به سخن^{۱۰} گفتن دری بشکن^{۱۱}



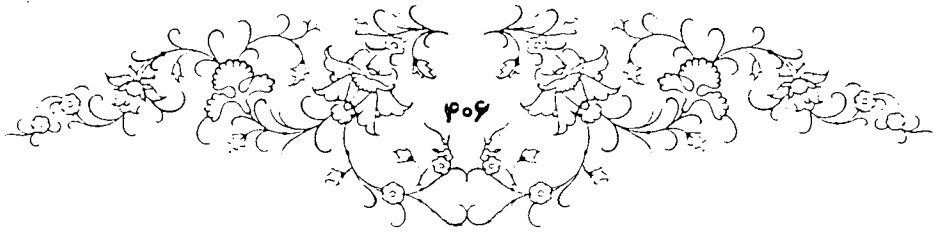
گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن^۱

- ۱ یعنی که رخ بیوش و جهانی خراب کن^۲
- ۲ بگشا به شیوه نرگس پر خواب مست را^۳
- ۳ وز رشک چشم نرگس رعنا به خواب کن^۴
- بفشان عرق ز چهره و اطراف باغ را
- ۴ چون شیشه‌های دیده ما پر گلاب کن^۵
- ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد^۶
- ۵ ساقی به دور باده گلگون شتاب کن
- بوی بنفشه بشنو و زلف نگارگیر
- ۶ بنگر به رنگ لاله و عزم شراب کن
- زانجا که رسم و عادت عاشق‌کشی تست^۷
- ۷ با دشمنان قدح‌کش^۸ و با ما عتاب کن
- همچون حباب دیده به روی قدح گشای
- ۸ وین خانه را قیاس اساس از حباب کن^۹
- حافظ وصال می‌طلبد از ره دعا
- یارب دعای خسته‌دلان مستجاب کن



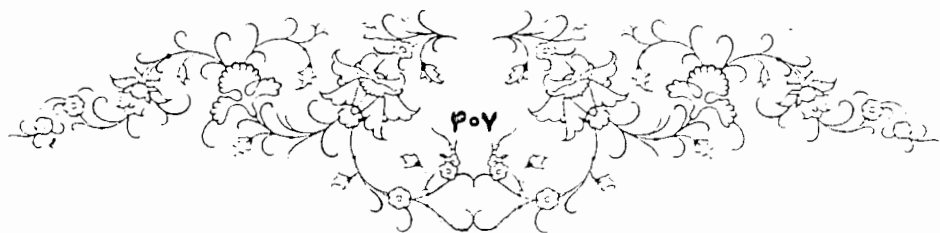
منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن

- ۱ منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن^۱
به‌می پرستی از آن نقش خود برآب زدم^۲
- ۲ که تا خراب کنم نقش خود^۲ پرستیدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
- ۳ که در طریقت مسا^۴ کافرست رنجیدن
به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات
- ۴ بخواست جام می و گفت راز پوشیدن^۵
ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب^۶
- ۵ که گرد عارض خوبان خوش است گردیدن
مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست^۷
- ۶ به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
عنان به می‌کده خواهیم تافت زین مجلس^۸
- ۷ که وعظ بی عملان واجب است نشنیدن
به رحمت سر زلف تو و ائقم ورنه
- ۸ کشش چون بود از آن سو چه سود کوشیدن^۹
مبوس جز لب معشوق^{۱۰} و جام می حافظ
- ۹ که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن^{۱۱}



می‌سوزم از فراق، روی از جفا بگردان^۱

- ۱ هجران بلای ما شد^۲ یارب بلا بگردان
- مه جلوه می‌نماید بر سبز خنگ گردون
تا او به‌سر درآید بر رخس پا بگردان^۲
- یغمای عقل و دین را^۴ بیرون خرام سرمست^۵
- برسر کلاه بشکن^۶ در بر قبا بگردان
- مرغول را برافشان یعنی به‌رغم سنبل^۲
- گرد چمن بخوری همچون صبا بگردان^۴
- ای نور چشم مستان در عین انتظارم*
- چنگی حزین^۴ و جامی بنواز یا بگردان
- دوران چو می‌نویسد برعارضت خطی خوش^{۱۰}
- یارب نوشته بد از یار ما بگردان
- حافظ ز خو برویان بخت جز این قدر نیست^{۱۱}
- گر نیست رضائی حکم قدر بگردان



می فکن برصف رندان^۱ نظری بهتر ازین

۱ بر در میکده می کن گذری بهتر ازین

در حق من لب این لطف که می فرماید^۲

۲ سخت خوب است^۳ ولیکن قدری بهتر ازین

آنکه فکرش گره از کار جهان بگشاید^۴

۳ گو درین نکته بفرما نظری بهتر ازین

دل بدان رود گرامی^۵ چه کنم گر ندم

۴ مادر دهر ندارد پسری^۶ بهتر ازین

ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق

۵ برو ای خواجهٔ عاقل هنری بهتری ازین

من چو گویم که قدح گیر و لب ساغر بوس^۷

۶ بشنو از من^۸ که نگوید دگری بهتر ازین

کلك حافظ شکرین میوه نباتیست بچین^۹

۷ که درین باغ نبینی^{۱۰} ثمری بهتر ازین



نکته‌ای دلکش بگویم خال آن مهر و بین

- ۱ عقل و جان^۱ را بستۀ زنجیر آن گیسو بین
- عیب دل کردم که وحشی وضع و صحرائی مباش^۲
- ۲ گفت چشم شیرگیر و غنچ آن آهو بین^۳
- حلقۀ زلفش تماشاخانه باد صباست
- ۳ جان صد صاحب‌دل آنجا بستۀ یک مو بین^۴
- عابدان آفتاب از دلبر ما غافلند
- ۴ ای ملامتگر خدا را رو مبین، آن رو بین^۵
- زلف دل دزدش صبا را بند برگردن نهاد^۶
- ۵ با هواخواهان رهرو حیلت هندو بین^۷
- این‌که من در جست‌وجوی او زخود بیرون شدم^۸
- ۶ کس ندیدست و نبیند مثلش از هرسو بین
- حافظ ار در گوشۀ محراب می‌نالد رواست
- ۷ ای ملامتگر خدا را^۹ آن خم ابرو بین
- از مراد شاه منصور ای فلک رو برمتاب^{۱۰}
- ۸ تیزی شمشیر بنگر، قوت بازو بین^{۱۱}



یارب آن آهوی مشکین بهختن بازرسان

- ۱ و آن سہمی سرو خرامان^۱ به چمن بازرسان
دل آزردہ ما را^۲ به نسیمی بنواز^۳
- ۲ یعنی آن جان ز تن رفته به تن بازرسان
ماه و خورشید به منزل چو به امر تو رسند^۴
- ۳ یار مہروی مرا نیز به من بازرسان
دیدہ ہا در طلب لعل یمانی^۵ خون شد
- ۴ یارب آن کوکب رخشان^۶ به یمین بازرسان
برو ای طایر میمون ہمایون آثار^۷
- ۵ پیش عنقا سخن زاغ و زغن بازرسان
سخن اینست کہ ما بی تو نخواہیم حیات^۸
- ۶ بشنو ای پیک خبرگیر و سخن بازرسان
آنکہ بودی وطنش دیدہ^۹ حافظ یارب
۷ بہ مرادش ز غریبی بہ وطن بازرسان



ای آفتاب آینه‌دار جمال تو

- ۱ مشک سیاه مجمره گردان خال تو
صحن سرای دیده بشستم^۱ ولی چه سود
- ۲ کاین گوشه نیست^۲ درخور خیل خیال تو
در اوج ناز و نعمتی ای آفتاب حسن^۳
- ۳ یارب مباد تا به قیامت زوال تو
در چین زلفش ای دل غمگین^۴ چگونه‌ای
- ۴ کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو^۵
برخاست بوی گل ز در آشتی درآی^۶
- ۵ ای نوبهار ما رخ^۷ فرخنده فال تو
تا آسمان ز حلقه به گوشان ما شود
- ۶ کو عشوه‌ای ز ابروی همچون هلال تو
مطبوع‌تر ز نقش تو صورت نیست باز^۸
- ۷ طفرانویس ابروی مشکین مثال تو
در پیش خواجه عرض کدامین جفا کنم^۹
- ۸ شرح نیازمندی خود یا ملال تو
این نقطه سیاه^{۱۰} که آمد مدار نور
- ۹ عکسی است در حدیقه بینش ز خال تو

تا پیش بخت باز روم تهنیت‌کنان

کو مژده‌ای ز مقدم عید وصال تو ۱۰

حافظ درین کمند سر سرکشان بسیست^{۱۱}

سودای کج میز که نباشد مجال تو ۱۱



ای پیک راستان خبر سرو ما بگو^۱

۱ احوال گل به بلبل داستان سرا بگو

براین فقیر قصه آن محتشم بخوان^۲

۲ با این گدا حکایت آن پادشا بگو

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور^۳

۳ با یار آشنا سخن آشنا بگو

برهم چو میزد آن سر زلفین مشکبار

۴ با ما سر چه داشت ز بهر خدا بگو

هرکس که گفت خاک ره او نه توتیاست^۴

۵ گو این سخن معاینه در چشم ما بگو

مرغ چمن به مویه من دوش می گریست

۶ آخر نه واقفی که چه رفت ای صبا بگو

گر دیگر بر آن در دولت گذر بود

۷ بعد از ادای خدمت و عرض دعا بگو

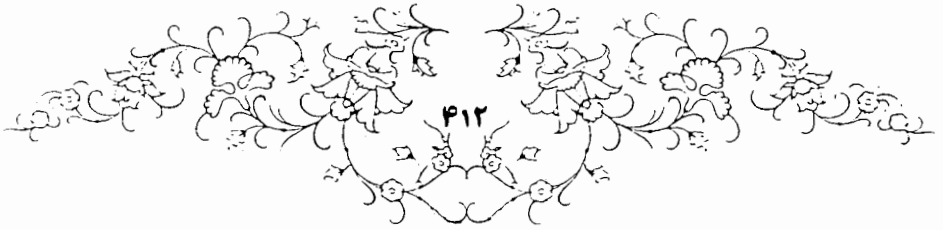
در راه عشق فرق غنی و فقیر نیست

۸ ای پادشاه حسن سخن با گدا بگو^۵

جان پرورست^۶ قصه ارباب معرفت

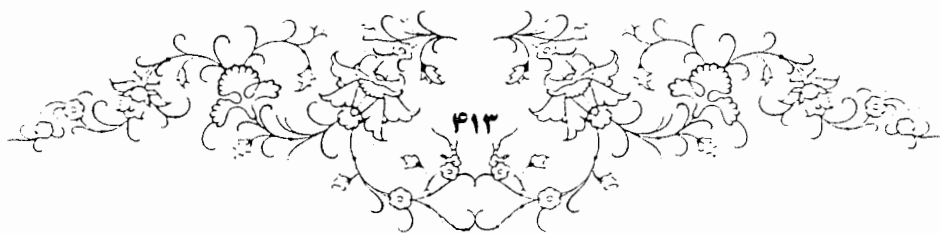
۹ رمزی پرو بپرس و حدیثی به ما بگو

- آن کس که منع ما^۲ ز خرابات می‌کند
- ۱۰ گو در حضور پیر من این ماجرا بگو
- آن می‌که در سبو دل صوفی به‌عشوه برد
- ۱۱ کی در قدح کرشمه کند ساقیا بگو
- حافظ گرت به مجلس او راه می‌دهند
- ۱۲ می‌نوش و ترك^۴ ز بهر خدا بگو



ای خونبهای نافهٔ چین خاک راه تو

- ۱ خورشید سایه پرور^۱ طرف کلاه تو
- نرگس کرشمه می برد^۲ از حد برون خرام
- ۲ ای جان فدای^۳ شیوهٔ چشم سیاه تو
- خونم بغور^۴ که هیچ ملک با چنان جمال^۵
- ۳ از دل نیایش که نویسد گناه تو
- آرام و خواب^۶ خلق جهان را سبب تویی
- ۴ زان شد کنار دیده و دل تکیه گاه تو
- با هر ستاره ای سروکاریست^۷ هرشبم
- ۵ از حسرت فروغ^۸ رخ همچو ماه تو
- یاران همنشین همه از هم جدا شدند^۹
- ۶ ماییم و آستانهٔ دولت پناه تو^{۱۰}
- حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت
- ۷ آتش زند به خرم غم دود آه تو^{۱۱}



- ای قباى پادشاهى راست بر بالای تو
- ۱ تاج شاهى را فروغ از لؤلؤ لالای تو^۱
آفتاب فتح را هر دم^۲ طلوعى مى دهد
- ۲ از کلاه خسروى رخسار^۳ مه سیمای تو
گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عالم است
- ۳ روشنایی بخش چشم اوست خاک پای تو^۴
جلوه گاه طایر اقبال گردد هر کجاء
- ۴ سایه اندازد همای چتر گردون سای تو^۵
در رسوم شرع و حکمت^۶ با هزاران اختلاف
- ۵ نکته ای هرگز نشد فوت از دل دانای تو
عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست
- ۶ راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو^۷
آب حیوانش ز منقار بلاغت مى چکد^۸
- ۷ طوطی خوش لهجه یعنی کلك شکرخای تو
آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار
- ۸ جرعه ای بود از زلال جام جان افزای تو
خسروا پیرانه سر حافظ جوانی مى کند^۹
- ۹ بر امید عفو جان بخش جهان بخشای تو^{۱۰}



به جان پیر خرابات و حق صحبت او^۱

۱ که نیست در سر من جز هوای خدمت او^۲

بهشت اگر چه نه جای گناهکاران است

۲ بیار باده که مستظهرم به همت او

چراغ صاعقه آن سحاب روشن باد^۳

۳ که زد به خرمن من^۴ آتش محبت او

بیار باده که دوشم سروش عالم غیب^۵

۴ نوید داد که عام است فیض رحمت او^۶

بسر آستانه میخانه گسر سری بینی

۵ مزن به پای که معلوم نیست نیت او

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست^۷

۶ که نیست معصیت و زهد بی‌مشیت او

نمی‌کند دل ما میل زهد و توبه ولی

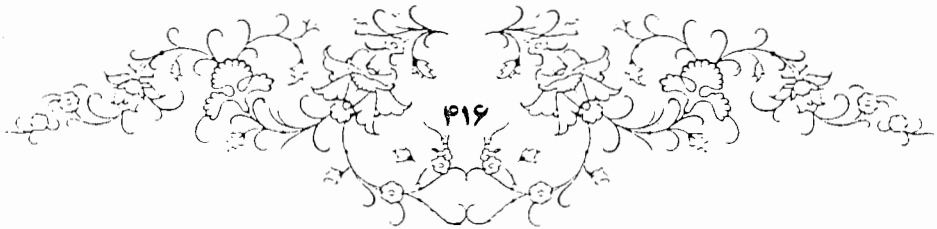
۷ به نام خواجه بکوشیم و فر دولت او

مدام خرقة حافظ به باده درگرو^۸ است

۸ مگر ز خاک خرابات بود طینت او^۹



- تاب بنفشه می‌دهد^۱ طره^۱ مشکسای تو
- ۱ پرده^۱ غنچه می‌درد خنده^۱ دلگشای تو
ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز
- ۲ کز سر صدق می‌کند شب همه شب دعای تو^۲
من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
- ۳ قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو^۳
مهر رخت سرشت من، خاک درت بمهشت من
- ۴ عشق تو سرنوشت من^۴ راحت من رضای تو^۵
دلق گدای عشق را گنج بود در آستین
- ۵ زود به سلطنت رسد هر که بود گدای تو^۶
شاه‌نشین چشم من تسکینه‌گه خیال تست
- ۶ جای دعاست شاه من، بی تو مباد جای تو
شور شراب عشق تو، آن نفسم رود ز سر^۷
- ۷ کاین سر پسر هوس شود خاک در سرای تو
خرقه زهد و جام می گرچه نه درخور هم‌است
- ۸ این همه نقش می‌زنم از جهت جفای^۸ تو
خوش‌چمنیست عارضت خاصه که در بهارحسن^۹
- ۹ حافظ خوش‌کلام شد^۱ مرغ سخن‌سرای تو



خط عذار یار که بگرفت ماه ازو

۱ خوش حلقه ایست لیک به در نیست^۱ راه ازو
ابروی دوست گوشهٔ محراب دولت است

۲ آنجا بمال چهره^۲ و حاجت بخواه ازو^۲
ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاک دار

۳ کاینه ایست جام جهان بین که آه ازو
سلطان غم^۴ هر آنچه تواند بگو بکن

۴ من برده ام بنه باده فروشان پناه ازو
کردار اهل صومعه ام کرد می پرست^۵

۵ این دوده بین که نامهٔ من شد^۶ سیاه ازو
ساقی چراغ می بهره^{*} آفتاب دار

۶ گو برفروز مشعل^۷ صبحگاه ازو^۷
آبی به روزنامهٔ اعمال ما فشان

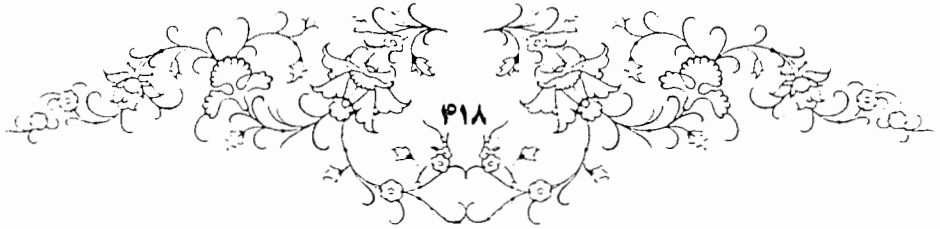
۷ بتوان مگر سترد حروف گناه ازو^۸
حافظ که ساز مجلس عشاق راست کرد^۹

۸ خالی مباد عرصهٔ این بزمگاه ازو
آیا درین خیال که دارد گدای شهر

۹ روزی بود که یاد کند پادشاه ازو



- گفتا برون شدی^۱ به تماشای ماه نو
- ۱ از ماه ابروان منت^۲ شرم باد رو
عمریست تا دلت ز اسیران زلف ماست^۳
- ۲ غافل ز حفظ جانب یاران خود مشو^۴
مفروش عطر عقل به هندوی زلف ماه^۵
- ۳ کانجا هزار نافه مشکین به نیم جو
تخم وفا و مهر درین کهنه کشته زار^۶
- ۴ آنکه عیان شود که رسد موسم درو^۷
ساقی بیار باده که رمزی بگویمت
- ۵ از سر اختران کهن سیر و ماه نو^۸
شکل هلال هر سر مه می دهد نشان^۹
- ۶ از افسر سیامک و ترک کلاه زو^{۱۰}
حافظ جناب پیر مغان مامن و فاست
- ۷ درس حدیث عشق پرو خوان و زو شنو^{۱۱}



گلبن عیش می‌دمد،* ساقی گل‌نزار کو

۱ باد بهار می‌وزد بادۀ خوشگوار کو

هر گل نوز گل‌رخ ییاد همی کند ولی

۲ گوش سخن‌شنو کجا، دیدۀ اعتبار کو

مجلس بزم عیش را^۱ غالیۀ مراد نیست^۲

۳ ای دم صبح‌خوش نفس‌نافه^۲ زلف‌یار کو^۴

حسن‌فروشی گلم نیست تحمل ای صبا

۴ دست زدم به خون‌دل بهر خدا نگار کو^۵

خیز که شمع صبحدم لاف ز عارض تو زد^۶

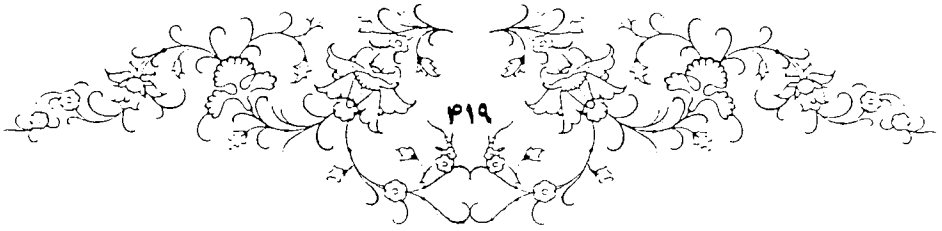
۵ خصم زبان‌دراز شد، خنجر آبدار کو

گفت مگر ز لعل من^۷ یوسه نداری آرزو

۶ مردم ازین هوس‌ولی قدرت و اختیار کو^۸

حافظ اگر چه در سخن خازن گنج حکمت است

۷ از غم روزگار دون، طبع سخن‌گزار کو^۹



مرا چشمی است خون افشان، ز دست آن کمان ابرو

۱ جهان پرفتنه خواهد شد ازین چشم و از آن ابرو^۱

غلام چشم آن ترکم که در خواب خوش مستی

۲ نگارین گلشنش روی است و^۲ مشکین سایبان ابرو

هلالی شد تنم^۳ زین غم که با طغرای مشکینش^۴

۳ که باشد مه که بنماید ز طاق آسمان ابرو

رقیبان غافل و مارا از آن چشم و جبین هر دم^۵

۴ هزاران گونه پیغام است و حاجب در میان ابرو

روان گوشه گیران را جبینش طرفه گلزار است^۶

۵ که برطرف سمن زارش^۷ همی گردد چمان ابرو

تو کافر دل نمی بندی نقاب زلف و می ترسم^۸

۶ که محرابم بگرداند خم آن دلستان ابرو

دگر حور و پری را کس نگوید با چنین حسنی^۹

۷ که این را این چنین چشم است و آنرا آن چنان ابرو^{۱۰}

اگرچه مرغ زیرک بود حافظ در هواداری^{۱۱}

۸ به تیر غمزه صیدش کرد چشم آن کمان ابرو^{۱۲}



مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو^۱

۱ یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو^۲

تکیه براختر شب گرد^۳ مکن کاین عیار

۲ تاج کاووس* ببرد و کمر کیخسرو

گفتم ای بخت بخشبیدی و خورشیدمید^۴

۳ گفت با این همه از سابقه نومید مشو

آن چنان رو شب رحلت چومسیحا به فلک^۵

۴ کز چراغ تو^۶ به خورشید رسد صد پرتو

آسمان گو مفروش این عظمت کاند ر عشق

۵ خرمن مه بهجوی خوشه پروین به دو جو

گوشوار زر و لعل^۷ ارچه گران دارد گوش

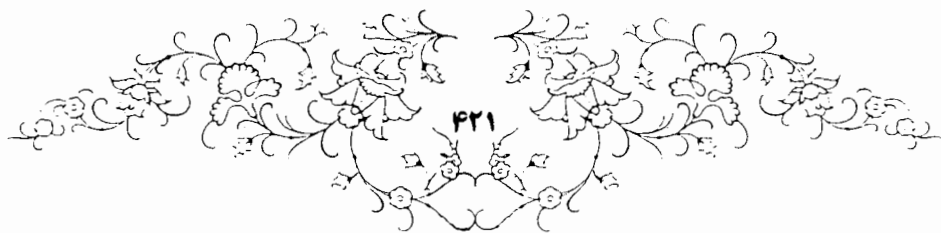
۶ دور خوبی گذرانست^۸ نصیحت بشنو

چشم بد دور زخال تو که در عرصه حسن

۷ بیدقی راند که برد از مه و خورشیدگرو

آتش زهد ریا خرمن^۹ دین خواهد سوخت

۸ حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو



از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه^۱

۱ انی رأیت دهرأ من هجرك القیامه^۲

هرچند کازمودم هیچم نبود سودم*

۲ من جرب المجرب حلت به الندامه

پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتا

۳ فی بعدها عذاب فی قربها السلامه^۳

دارم من از فراقش^۴ در دیده صد علامت^۵

۴ لیست دموع عینی هذالنا العلامه^۶

گفتم ملامت آید گر گرد دوست گردم^۷

۵ والله ما رأینا حباً بلا ملامه^۸

حافظ چو طالب آمد^۹ جامی به جان شیرین

۶ حتی یدوق^{۱۰} منه كأساً من الکرامه



ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده

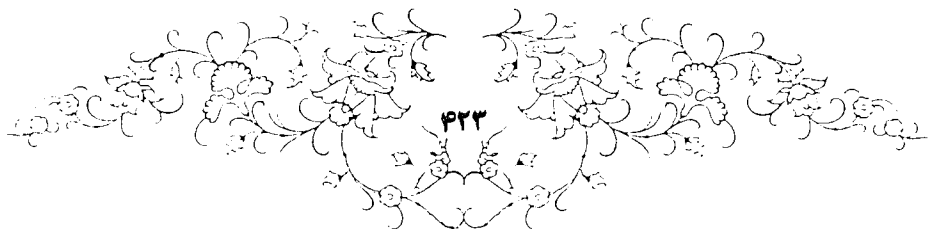
- ۱ خوشتر ز چشم مستت^۱ چشم جهان ندیده
همچون تو نازنینی سر تا قدم لطافت^۲
- ۲ گیتی نشان نداده، ایزد نیافریده
هر زاهدی که دیده^۳، یا قوت جانفزایش
- ۳ سجاده ترک کرده، پیمانہ درکشیده
برچهره بخت نیکت تعوید چشم شوخش^۴
- ۴ هر دم « و ان یکادی » ز اخلاص بردمیده
بر قصد خون عشاق^۵ ابرو و چشم شوخش^۶
- ۵ گاه این کمین گشاده^۷ گاه آن کمان کشیده
تا کی کبوتر دل باشد چو مرغ بسمل^۸
- ۶ از زخم تیر جزعت^۹ در خاک و خون طپیده
از سوز سینه هر دم دودم به سر درآید^{۱۰}
- ۷ چون عود چند باشم در آتش آرمیده
گر زانکه رام گردد بخت رمیده بامن^{۱۱}
- ۸ هم زان دهن برآرم کام دل رمیده^{۱۲}
میلی اگر ندارد با عارض تو ابرو^{۱۳}
- ۹ پیوسته از چه باشد چون قد من خمیده

گر بر لبم نهی لب یا بزم حیات باقی

آن دم که جان شیرین باشد بد لب رسیده ۱۰

ما را بضاعت اینست گر در مذاقت افتد^{۱۴}

درهای شعر حافظ^{۱۵} بنویس بر جریده^{۱۶} ۱۱



چراغ روی تو را شمع گشت پروانه^۱

۱ مرا ز خال تو با حال خویش پروا، نه^۲
خرد که قید مجانین عشق می فریود

۲ به بوی حلقه^۳ زلف^۴ تو گشت دیوانه
به مژده جان به صبا داد شمع در نفسی^۵

۳ ز شمع روی تو اش چون رسید پروانه^۶
به بوی زلف تو گر جان به باد رفت چه شد

۴ هزار جان گرامی فدای جانانه
بر آتش رخ زیبای تو به جای سپند^۷

۵ به غیر خال سیاهش که دید به دانه
من رمیده ز غیرت ز پا فتادم دوش

۶ نگار خویش چو دیدم به دست بیگانه
چه نقش‌ها که برانگیختیم و سود نداشت

۷ فسون ما بر او گشته است افسانه^۸
مرا به دور لب دوست^۹ هست پیمانی

۸ که بر زبان نبرم جز حدیث پیمانه
حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز^{۱۰}

۹ فتاد در سر حافظ هوای میخانه^{۱۱}



خنك نسيم معنبر شمامه دلخواه

- ۱ که در هوای تو برخاست بامداد پگاه^۱
دلیل راه شوای طایر خجسته لقا^۲
- ۲ که دیده آب شد از شوق خاک آن درگاه^۳
به یاد شخص نزارم^۴ که غرق خون دل است
- ۳ هلال را به کنار شفق کنید نگاه^۵
منم که بی تو نفس می زنم^۶ زهی خجلت
- ۴ مگر تو عفو کنی ورنه نیست عذر گناه*
ز دوستان تو آموخت در طریقت مهر^۷
- ۵ سپیده دم که هوا چاک زد^۸ شعار سیاه
به عشق روی تو روزی که از جهان بروم^۹
- ۶ ز تربتم بدمد سرخ گل به جای گیاه
مده به خاطر نازک ملالت از من زود^{۱۰}
- ۷ که حافظ تو خود این لحظه^{۱۱} گفت بسم الله



دامن‌کشان همی شد^۱ در شرب زرکشیده

۱ صد ماهرو ز رشکش^۲ جیب‌قصب دریده

از تاب آتش می، برگرد عارضش خوی

۲ چون قطره‌های‌شبنم بر برگ‌گل چکیده

یاقوت جان‌فزایش از آب لطف زاده^۳

۳ شمشاد خوش‌خرامش در ناز پروریده*

لفظی فصیح^۴ شیرین قدی بلند چابک^۵

۴ رویی لطیف دلکش، چشمی خوش کشیده

آن لعل دلکشش بین وان خنده^۶ دل‌آشوب^۶

۵ وان رفتن خوشش^۷ بین وان گام آرمیده

آن آهوی سیه‌چشم از^۸ دام ما برون شد^۹

۶ یاران چه‌چاره‌سازیم^{۱۰} با این دل‌رمیده^{۱۱}

ز نهار تا توانی اهل نظر میازار

۷ دنیا وفا ندارد^{۱۲} ای یار برگزیده^{۱۳}

تاکی کشم عتابت زان چشم دلفریبت^{۱۴}

۸ روزی کرشمه‌ای کن ای نور هردودیده^{۱۵}

گر خاطر شریف‌ت رنجیده شد ز حافظ

۹ باز آ که توبه کردیم^{۱۶} از گفته و شنیده

بس شکر باز گویم ۱۲ در بندگی خواجه
گر اوفتد به دستم آن میوه رسیده

۱۰



در سرای مغان رفته بود و آب زده^۱

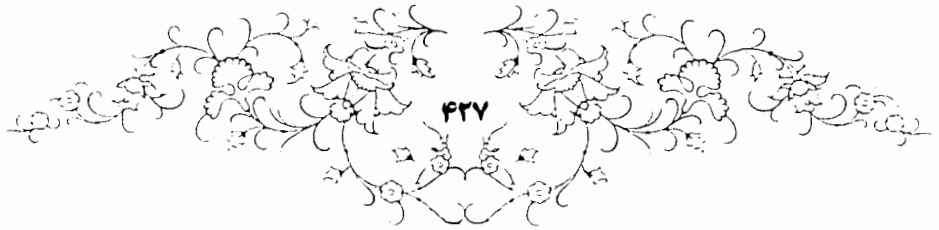
- ۱ نشست پیر و صلائی^۲ به شیخ و شاب زده
سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر
- ۲ ولی ز ترك کله چتر بر سحاب زده^۳
شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده^۴
- ۳ عذار مغیچگان^۵ راه آفتاب زده
عروس بخت در آن حجله^۶ با هزاران ناز
- ۴ شکسته کسمه و بر برگ گل^۷ گلاب زده
ز شور و عربده^۸ شاهدان^۹ شیرین کار
- ۵ شکر شکسته سمن ریخته رباب زده^{۱۰}
سلام کردم و بامن به روی خندان گفت^{۱۱}
- ۶ که ای خمارکش مفلس شراب زده
که این کند که تو کردی به ضعف^{۱۲} همت و رای
- ۷ ز گنج خانه شده خیمه بر خراب زده
وصال دولت بیدار ترسمت ندهند^{۱۳}
- ۸ که خفته ای تو^{۱۴} در آغوش بخت خواب زده
فلك جنیبه کش شاه نصره الدین است
- ۹ بیا بین ملکش دست بر رکاب زده^{۱۵}

خرد که ملهم غیب است بهر کسب شرف

۱۰ زیام عرش صدش بوسه برجناب زده*

بیا به میگده حافظ که بر تو عرضه کنم^{۱۵}

۱۱ هزار صف ز دعاهای^{۱۶} مستجاب زده^{۱۷}



دوش رفتم به در میکده خواب آلوده

- ۱ خرقه تر دامن و سجاده شراب آلوده
- آمد افسوس کنان مغیبه باده فروش^۱
- ۲ گفت بیدار شو ای رهرو خواب آلوده^۲
- شست و شویی کن و آنکه به خرابات خرام^۳
- ۳ تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
- در هوای لب شیرین دهنان چند کنی^۴
- ۴ جوهر روح به یاقوت مذاپ آلوده
- به طهارت گذران منزل^۵ پیروی و مکن
- ۵ خلعت شیب^۶ چو تشریف شباب آلوده
- آشنایان ره عشق^۷ درین بحر عمیق
- ۶ غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده^۸
- پاک و صافی شو و از چاه^۹ طبیعت بدرآی
- ۷ که صفائی ندهد آب تراب آلوده
- گفتم ای جان جهان^{۱۰} دفتر گل عیبی نیست
- ۸ که شود فصل^{۱۱} بهار از می نساب آلوده
- گفت حافظ لغز و نکته به یاران مفروش^{۱۲}
- ۹ آه ازین لطف به انواع عتاب آلوده



سحرگاهان که^۱ مخمور شبانه

- ۱ گرفتم باده با چنگک و چغانه
نهادم عقل را ره توشه از می
- ۲ ز شهر هستی اش^۲ کردم روانه
نگار می فروشم عشوه ای داد
- ۳ که ایمن گشتم از مکر زمانه
ز ساقی کمان ابرو شنیدم
- ۴ که ای تیر ملامت را نشانه
بندی^۳ زان میان طرفی کمروار
- ۵ اگر خود را ببینی^۴ در میانه
برو این دام بر مرغی دگر نه^۵
- ۶ که عنقا را بلند است آشیانه
ندیم و مطرب و ساقی* همه اوست
- ۷ خیال آب و گل در ره بهانه
بده کشتی می تا خوش برآییم^۶
- ۸ ازین دریای ناپیدا کرانه
که بندد طرف وصل از حسن شاهی
- ۹ که باخود عشق بازد جاودانه

وجود ما معمایی است حافظ

که تحقیقش فسوست و فسانه^۷

۱۰



عیشم مدام است^۱ از لعل دلخواه

۱ کارم به کام است الحمد لله

ای بخت سرکش تنگش به پر کش^۲

۲ گه جام زر کش گه لعل دلخواه^۳

ما را به رندی^۴ افسانه کردند

۳ پیران جاهل، شیخان گمراه

از دست زاهد^۵ کردیم توبه

۴ وز فعل^۶ عاید استغفرالله

جانا چه گویم شرح فراق

۵ چشمی و صد نم جانی و صد آه

کافر مبیناد این غم که دیده است

۶ از قامتت سرو از عارضت ماه

شوق لبیت برد^۷ از یاد حافظ

۷ درس شبانه ورد سحرگاه^۸



گر تیغ بارد در کوی آن ماه

۱ گردن نهادیم الحکم لله^۱

آیین تقوی من نیز دانم^۲

۲ لیکن چه چاره با بخت گمراه

من رند و عاشق وانگاه توبه

۳ استغفرالله، استغفرالله

ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم

۴ یا جام باده یا قصه کوتاه

الصبر مر و العمر فان^۲

۵ یا لیت شعری حتام القاه

مهر تو عکسی بر ما نیفکند^۴

۶ آیینه رویا آه از دلت آه

حافظ چه نالی گر وصل خواهی^۵

۷ خون بایدت خورد در گاه و بیگاه^۶



ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه

- ۱ مست از خانه برون^۱ تاخته‌ای یعنی چه
زلف در دست صبا گوش به فرمان رقیب
- ۲ این چنین با همه در ساخته‌ای یعنی چه
شاه خوبانسی و منظور گدایان شده‌ای
- ۳ قدر این مرتبه شناخته‌ای یعنی چه
نه سر زلف^۲ خود اول تو به دستم دادی
- ۴ بازم از پای درانداخته‌ای یعنی چه
سخت رمز دهان کفت و کمر سر میان^۳
- ۵ زین میان تیغ^۴ به‌سا آخته‌ای یعنی چه
هرکس از چهره و زلف تو به نقشی مشغول^۵
- ۶ عاقبت با همه کج باخته‌ای یعنی چه
حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار^۶
- ۷ خانه از غیر نپرداخته‌ای یعنی چه



وصال او^۱ ز عمر جاودان به

۱ خداوندا مرا آن ده که آن به

به شمشیرم زد و با کس نگفتم

۲ که راز دوست^۲ از دشمن نمان به

شبی می‌گفت چشم کس ندیده‌ست

۳ ز مروارید گوشم در جهان به

دلا دایم گدای کوی او باش

۴ به حکم آنکه دولت جاودان به

به خلدم دعوت ای زاهد مفرمای^۲

۵ که این سیب زرخ زان بوستان به

به داغ بندگی مردن درین در^۴

۶ به‌جان او که از ملک جهان به

گلی کان پایمال سرو سا شده

۷ بود خاکش ز خون ارغوان به

خدا را از طیب من بپرسید^۶

۸ که آخر کی شود این ناتوان به

جوانا سر متاب^۲ از پند پیران

۹ که رای پیر^۸ از بخت جوان به

اگرچه زنده رود آب حیاتست

ولی شیراز ما از اصفهان به^{۱۰}

سخن اندر دهان دوست گوهر^{۱۰}

ولیکن گفته حافظ از آن به^{۱۱}



آن غالیه خط گر سوی ما^۱ نامه نوشتی

۱ گردون ورق هستی ما در ننوشتی
هرچند که هجران ثمر وصل برآرد^۲

۲ دهقان جهان کاج^۳ که این تنم نکشتی^۴
آمرزش نقد است کسی را که در اینجا^۵

۳ یاریست چو حوری^۶ و سرایی چو بهشتی^۷
تنها نه منم کعبه^۸ دل بتکده کرده

۴ در هر قدمی صومعه ای هست و کنشتی^۹
در مصطفی^{۱۰} عشق تنم نتوان کرد

۵ چون بالش زر نیست، بسازیم به خشتی^{۱۱}
مفروش به باغ ارم و نخوت شداد

۶ يك شیشه می و نوش لبی و لب کشتی^{۱۲}
تا کی غم دنیای دنی^{۱۳} ای دل دانا^{۱۴}

۷ حیف است ز خوبی که شود عاشق زشتی^{۱۵} *
آلودگی خرقه خرابی جهانست

۸ کورا هروی اهل دلی^{۱۶} پاک سرشتی^{۱۷}
از دست چرا هشت^{۱۸} سر زلف تو حافظ

۹ تقدیر چنین بود چه کردی که نهشتی^{۱۹}



اتت روائح رندالحمى و زاد غرامى^۱

- ۱ فداى خاك در دوست باد جان گرامى^۲
- پیام دوست شنیدن سعادت است و سلامت^۳
- ۲ من المبلغ عنى الى سعاد سلامى
- بیا به شام غریبان و آب دیده من بین^۴
- ۳ بسان بادیه صافى در آبگینه شامى
- اذا تغرب عن ذى الاراك طائر خیر^۵
- ۴ فلا تفرد عن روضها انین حمامى^۶
- و ان رغبت لنجد ففرت ناقض عهد^۷
- ۵ فما تطیب یوسى^۸ و ما استطاب منامى
- بسی نماند که روز فراق یار سرآید^۹
- ۶ رأیت من هضبات الحمى قباب خیام^{۱۰}
- خوشا دمی که در آیی و گویمت به سلامت
- ۷ قدمت خیر قدوم نزلت خیر مقام^{۱۱}
- بعدت منك و قد صرت ذائباً كهلال
- ۸ اگرچه روی چو ماهت ندیده ام به تمامى
- امید هست که زودت به کام خویش ببینم^{۱۲}
- ۹ توشادگشته^{۱۳} به فرماندهی و من به غلامى^{۱۴}

چو سلك در خوشاب است شعر نغز تو حافظ^{۱۵}

۱۰ که گاه لطف سبق می برد ز نظم نظامی^{۱۶}



احمدالله^۱ علی معدلة السلطان^۲

- ۱ احمد شيخ اويس حسن ايلخانى^۳
- خان بن خان و شهنشاه شهنشاه نژاد^۴
- ۲ آنکه می زبید اگر جان جهاننش^۵ خوانی
دیده نادیده به اقبال تو ایمان آورد
- ۳ مرچبا ای به چنین لطف^۶ خدا ارزانی
ماه اگر بی تو برآید به دو نیمش بزنند^۷
- ۴ دولت احمدی و معجزه سبحانی
جلوه بغت تو دل می برد از شاه و گدا
- ۵ چشم بد دور که هم جانی وهم جانانی
برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست
- ۶ بخشش و کوشش خاقانی و چنگزخانی
گرچه دوریم به یاد تو قدح می گیریم
- ۷ بعد منزل نبود در سفر روحانی
از گل پارسی ام^۸ غنچه عیشی نشکفت^۹
- ۸ حبذا دجله بغداد و می ریحانی^{۱۰}
سر عاشق که نه خاک در معشوق بود^{۱۱}
- ۹ کی خلاصش بود از محنت سرگردانی

ای نسیم سحری خاک در یار بیار

تا کند حافظ ازو^{۱۲} دیده دل نورانی^{۱۳}

۱۰



- از من جدا مشو^۱ که توام نور دیده‌ای
- ۱ محبوب جان^۲ و مونس قلب رمیده‌ای
- از دامن تو دست ندارند عاشقان
- ۲ پیراهن صبوری ایشان دریده‌ای
- از چشم بخت خویش مبادت گزند از آنک^۳
- ۳ در دلبری به‌غایت خوبی رسیده‌ای
- منعم کنی ز عشق وی^۴ ای مفتی زمان
- ۴ معذور دارمت که تو او را ندیده‌ای
- آن سرزنش^۵ که کرد تو را دوست حافظا^۶
- ۵ بیش از گلیم خویش مگر پا کشیده‌ای



ای بیخبر بکوش که صاحب‌خبر شوی

- ۱ تا راهرو نباشی کسی راهبر شوی^۱
- در مکتب حقایق پیش^۲ ادیب عشق
- ۲ هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی
- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
- ۳ تا کیمیای عشق بیابسی و زر شوی
- خواب و خورت ز مرتبه^۳ خویش دور کرد^۲
- ۴ آنگه رسی به خویش^۴ که بی خواب و خورشوی
- گر نور عشق حق به دل و جان افتد
- ۵ بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی^۵
- یک دم غریق بحر خدا^۶ شو گمان ببر
- ۶ کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی
- از پای تا سرت همه نور خدا شود
- ۷ در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی
- وجه خدا اگر^۷ شودت منظر نظر
- ۸ زین پس شکی نماند که صاحب‌نظر شوی
- بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
- ۹ در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی^۸

گر در سرت هوای وصال است حافظا
باید که خاک در گه اهل هنر شوی^۹

۱۰



ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی

- ۱ دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی
- مشتاقی و مهبجوری دور از تو چنانم کرد
- ۲ کز دست بخواهد شد^۱ پایاب شکیبایی^۲
- ای درد توام درمان در بستر ناکامی^۲
- ۳ وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی^{*}
- در دایره^۴ قسمت ما نقطه^۴ تسلیمیم^۴
- ۴ لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی
- فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست^۵
- ۵ کفر است درین مذهب خودبینی و خودرایی
- یارب به که شایدگفت این نکته که در عالم
- ۶ رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجایی
- ساقی چمن گل را بی روی تو رنگی نیست^۶
- ۷ شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی
- دایم گل این بستان شاداب نخواهد ماند^۷
- ۸ دریاب ضعیفان را در وقت توانایی^۸
- زین دایره^۹ مینا خونین جگرم^۹ می ده
- ۹ تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی

- دیشب گلۀ زلفت با باد همی گفتم^{۱۰}
- گفتا غلطی بگذر^{۱۱} زین فکرت سودایی ۱۰
- صد باد صبا آنجا^{۱۲} با سلسله می رقصند^{۱۳}
- این است حریف ای دل تا باد نپیمایی ۱۱
- حافظ شب هجران شد بوی خوش یار آمد^{۱۴}
- شادیت مبارک باد ای عاشق شیردایی^{۱۵} ۱۲



ای در رخ تو پیدا^۱ انوار پادشاهی

در فکرت تو پنهان^۲ صد حکمت الهی^۱

کلك تو بارك الله بر ملك و دين گشاده^۲

صد چشمه آب حیوان از قطره سیاهی^۲

بسر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم^۴

ملك آن تست و خاتم فرمای هر چه خواهی^۵

در حشمت سلیمان^۶ هر کس که شك نماید

بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی^۴

باز ارچه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی

مرغان قاف دانند آیین پادشاهی^۵

تینی که آسمانش از فیض خود دهد آب

تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی*^۶

کلك تو خوش نویسد در شأن یار و اغیار

تعوید جان فزایی، افسون^۷ عمر کاهی^۷

ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت^۸

وی دولت تو ایمن^۹ از صدمه تباهی^۸

گر پرتوی ز تیغت بر کان و معدن افتد^۹

یاقوت سرخ رو را بخشند رنگ کاهی^۹

- عمری است پادشاهها کز می تمهی است جامم
- ۱۰ اینک ز بنده دعوی وز محتسب گواهی
دانم دلت ببغشد بسر عجز شب نشینان^{۱۱}
- ۱۱ گر حال من پیرسی^{۱۲} از باد صبحگاهی
ساقی بیار آبی از^{۱۳} چشمه خرابات
- ۱۲ تا خرقة‌ها بشویم^{۱۴} از عجب خانقاهی
جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد
- ۱۳ ما را چگونه زبید دعوی بیگناهی
یا ملجأ البرایا، یا واهب العطایا
- ۱۴ عطفاً علی مقل حلت به‌الدواهی^{۱۵}
حافظ چو پادشاهت گه‌گاه می‌برد نام
رنجش ز بخت منما بازا به عذرخواهی
- ۱۵



ای دل آن دم که خراب می^۱ گلگون باشی

۱ بی زر و گنج به صد حشمت قارون باشی^۱

در مقامی که صدارت به فقیران بخشند

۲ چشم دارم که به جاه از همه افسزون باشی

در ره منزل لیلی^۲ که خطرهاست در آن^۴

۳ شرط اول قدم آنست که مجنون باشی

نقطه عشق نمودم^۵ به تو همان سہو مکن

۴ ورنه چون بنگری^۶ از دایره بیرون باشی

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش^۷

۵ کر، روی ره ز که پرسی، چه کنی، چون باشی^۸

تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنمای^۹

۶ ور خود از گوهر جمشید و فریدون باشی

ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک افشان^{۱۰}

۷ چند و چند از غم ایام جگر خون باشی

حافظ از فقر مکن^{۱۱} ناله که گر شعر این است

۸ هیچ خوش دل نپسندد^{۱۲} که تو محزون باشی



ای دل به کوی عشق^۱ گذاری نمی‌کنی

۱ اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی^۲

میدانی این چنین خوش و گویی نمی‌زنی^۳

۲ بازی چنین به دست^۴ و شکاری نمی‌کنی

ساغر لطیف و پیر می^۵ و می‌افکنی به خاک

۳ و اندیشه از بلای خماری نمی‌کنی

در آستین کام تو صد نافه^۶ مدرج است

۴ وائرا فدای^۷ طره یاری نمی‌کنی

این خون که موج می‌زند اندر جگر تو را^۸

۵ در کار رنگ و بوی^۹ نگاری نمی‌کنی

مشکین از آن نشد^{۱۰} دم خلقت که چون صبا

۶ بر خاک کوی دوست گذاری نمی‌کنی

ترسم کزین چمن نبری آستین گل

۷ کز گلشنش^{۱۱} تحمل خاری نمی‌کنی

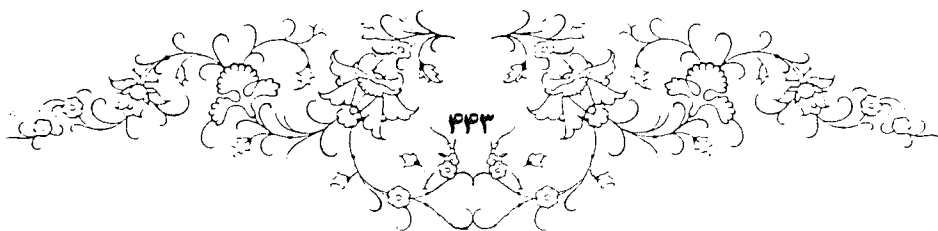
حافظ برو که بندگی بارگاه دوست^{۱۲}

۸ گر جمله می‌کنند تو بساری نمی‌کنی



ای دل گر از آن چاه زنخندان بدرآیی

- ۱ هر جا که روی زود پشیمان^۱ بدرآیی
- هشدار که گر وسوسه نفس کنی گوش
- ۲ آدم صفت از روضه رضوان بدرآیی^۲
- شاید که به آبی فلکت دست نگیرد^۳
- ۳ گر تشنه لب^۴ از چشمه حیوان بدرآیی
- تا کی چو صبا بر تو گمارم دم همت^۵
- ۴ کز غنچه چو گل خرم و خندان بدرآیی^۶
- جان می دهم از حسرت دیدار^۷ تو چون صبح
- ۵ باشد که چو خورشید^۸ درخشان بدرآیی
- در تیره شب هجر تو جانم به لب آمد^۹
- ۶ وقت است که همچون^{۱۰} مه تابان بدرآیی
- بر خاک درت بسته ام از دیده دو صد جوی^{۱۱}
- ۷ تابوکه تو چون^{۱۲} سرو خرامان بدرآیی
- حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مهروی^{۱۳}
- ۸ باز آید و از کلبه احزان بدرآیی^{۱۴}



ای ز شرم عارضت گل کرده خوی

- ۱ پر عرق پیش عقیقت جام می
ژاله بر لاله است یا بر گل گلاب
- ۲ یا بر آتش آب یا بر روت خوی
می شد از چشم آن کمان ابرو و دل
- ۳ از پی اش می رفت^۱ و گم سی کرد پی
امشب از زلفت نخواهم داشت دست^۱
- ۴ رو مؤذن بانگ می زن گو که حی^۲
چون بنی عامر^۴ بسی مجنون شوند
- ۵ گر برون آید شبی لیلی ز حی
نی دمی لب بر لب مطرب نهاد
- ۶ چنگ را در زیر ناخن کرد نی^۵
چنگ را بر دست مطرب نه دمی
- ۷ گو رگش بخراش و بغروشش ز نی^۶
عود بر آتش نه و منقل بسوز
- ۸ غم مدار از شدت سرمای دی
آنکه بهر جرعه ای جان می دهد
- ۹ جامه زو بستان و جامی ده بهوی

با تو زین پس گر فلک خواری کند

۱۰ بازگو در حضرت دارای ری

خسرو آفاق بخش آن کنز سخا

۱۱ نامۀ حاتم ز نامش گشت طی

جام می پیش آر و چون حافظ مغور

۱۲ غم که جم کی بود یا کاوس کی^۲



ای قصه بهشت^۱ ز کویت حکایتی

۱ شرح جمال حور ز رویت روایتی

انفاس عیسی^۲ از لب لعلت لطیفه‌ای^۲

۲ و آب خضر ز نوش^۴ لبانت کنایتی

هر پاره از دل من و از غصه قصه‌ای^۵

۳ هر شطری^۶ از خصال تو وز رحمت آیتی

کی عطرسای مجلس روحانیان شدی

۴ گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی^۷

در آرزوی خاک در یار سوختیم^۸

۵ یاد آور ای صبا^۹ که نکردی حمایتی

ای دل به هرزه دانش و عمرت ز دست رفت^{۱۰}

۶ صد مایه داشتی و نکردی^{۱۱} کفایتی

بوی دل کباب من آفاق را گرفت^{۱۲}

۷ این آتش درون بکند^{۱۳} هم سرایتی

در آتش ار خیال رخس دست می‌دهد^{۱۴}

۸ ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی

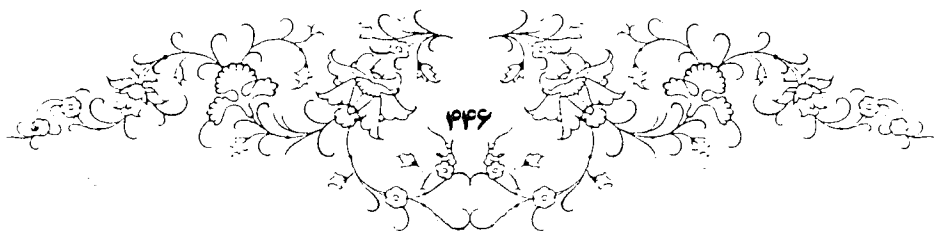
دانی مراد حافظ ازین درد و غصه چیست

۹ از تو کرشمه‌ای و ز خسرو عنایتی^{۱۵}



ای که با سلسله زلف دراز آمده‌ای

- ۱ فرصت باد که دیوانه نواز آمده‌ای
ساعتی ناز مفرمای^۱ و بگردان عادت^۲
- ۲ چون بپرسیدن ارباب نیاز آمده‌ای^۳
پیش بالای تو نازم^۴ چه به صلح و چه به جنگ
- ۳ که به هرحال برازنده ناز آمده‌ای^۵
آب و آتش به هم آمیخته‌ای از لب لعل^۶
- ۴ چشم بد دور که خوش شعبده باز آمده‌ای^۷
آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب
- ۵ کشته غمزه خود را به نماز آمده‌ای
زهد من با تو چه سنجد که به یغمای دلم
- ۶ مست و آشفته به خلوتگه راز آمده‌ای
گفت حافظ دگرت خرقه شراب آلوده‌ست
- ۷ مگر از مذهب این طایفه^۸ باز آمده‌ای

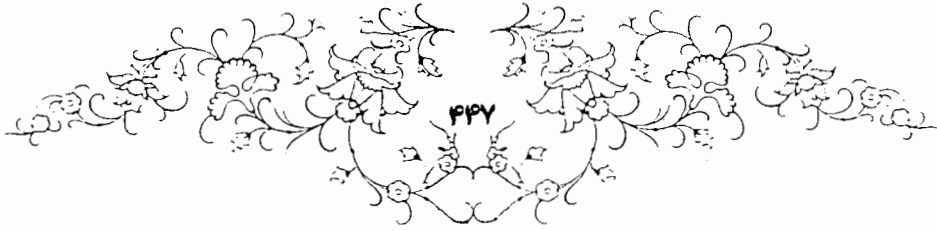


ای که برماه از خط مشکین نقاب انداختی

- ۱ لطف کردی سایه‌ای بر آفتاب انداختی
تا چه خواهد کرد با ما تاب و رنگ عارضت^۱
- ۲ حالیا نیرنگ نقش خود^۲ برآب انداختی^۲
گوی خوبی بردی از خوبان خلخ شاد باش^۴
- ۳ جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی
هرکسی با شمع رخسارت به وجهی عشق باخت
- ۴ زان میان پروانه^۵ را در اضطراب انداختی
طاعت من گرچه از مستی^۶ خرابم رد مکن
- ۵ کاندرین شغلم به امید ثواب انداختی^۷
گنج عشق خود نهادی در دل ویران ما^۸
- ۶ سایه دولت براین کنج خراب انداختی
از فریب نرگس^۹ مخمور و لعل می پرست^{۱۰}
- ۷ حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی
وز برای صید^{۱۱} دل در گردنم زنجیر زلف
- ۸ چون کمند خسرو مالک رقاب انداختی
پرده از رخ برفکندی^{۱۲} یک نظر در جلوه گاه
- ۹ وز حیا حور^{۱۳} و پری را در حجاب انداختی

نصرة الدین شاه یحیی آنکه خصم ملک را

- ۱۰ از دم شمشیر^{۱۴} چون آتش در آب انداختی
خسرو دارا شکوه ای آنکه تاج آفتاب*
- ۱۱ از سر تعظیم برخاک جناب انداختی
باده نوش از جام عالم بین که بر اورنگ جم
- ۱۲ شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی
زینهار از آب آن عارض که شیران را از آن
- ۱۳ تشنه لب کردی و گردان را در آب انداختی
خواب بیداران بیستی وانگه از نقش خیال
- ۱۴ تهمتی بر شبروان خیل خواب انداختی^{۱۵}

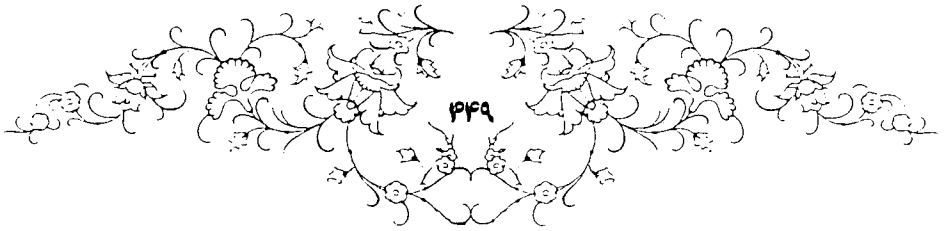


- ای که دایم به خویش مغروری
- ۱ گر ترا عشق نیست^۱ معذوری
- گرد دیوانگان عشق مگرد^۲
- ۲ که به عقل عقیده مشهوری^۳
- مستی عشق نیست^۴ درسر تو
- ۳ رو که تو مست آب انگوری^۵
- روی زرد است و آه دردآلود^۶
- ۴ عاشقان را دوی رنجوری
- بگذر از نام و ننگ^۷ خود حافظ.
- ۵ ساغر می طلب^۸ که مخموری^۹



ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی

- ۱ سود و سرمایه بسوزی و معايا نکنی
دردمندان بلا زهر هلاهل دارند^۱
- ۲ قصد این قوم خطر باشدهان^۲ تا نکنی
رنج ما را که توان برد به يك گوشه چشم
- ۳ شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی
دیده ما چو به امید^۳ تو دریاست چرا
- ۴ به تفرج گذری بر لب دریا نکنی
نقل هر جور که از خلق کریمت کردند
- ۵ قول صاحب غرضانست تو آنها نکنی^۴
بر تو گر جلوه کنده شاهد ما ای زاهد
- ۶ از خدا جز می و معشوق^۶ تمنا نکنی
حافظا سجده ابروی چو محرابش کن^۵
- ۷ که دعائی ز سر صدق جز آنجا نکنی^۸



ای که در گوی خرابات^۱ مقامی داری

۱ جم وقت خودی ار دست به جامی داری^۲

ای که با زلف^۲ و رخ یار گذاری شب و روز^۴

۲ فرصت باد که خوش صبحی و شامی داری

ای صبا سوختگان بر سر ره منتظرند

۳ گر از آن یار سفر کرده پیامی داری

چون بهنگام وفا هیچ ثباتیت نبود

۴ می‌کنم شکر که بر جور دوامی داری

بیوی جان از لب خندان قدح^۵ می‌شنوم

۵ بشنو ای خواجه اگر زانکه مشامی داری

نامی ار می‌طلبید از تو غریبی چه شود^۶

۶ تویی امروز درین شهر که نامی داری

خال سر سبز تو^۷ خوش‌دانه عیشیست ولی^۸

۷ برکنار چمنش وه که چه دامی داری^۹

بس دعای سحرت حارس^{۱۰} جان خواهد بود

۸ تو که چون حافظ شبخیز غلامی داری^{۱۱}



ای که مهجوری عشاق روا می‌داری

۱ بندگان را ز بر خویش^۱ جدا می‌داری

تشنه بادیه را هم به زلالی دریا

۲ به‌امیدی که درین ره به‌خدا می‌داری

دل ربودی و بحل کردمت^۲ ای جان لیکن

۳ به‌ازین دار نگاهش که مرا می‌داری

ساغر ما که حریفان دگر می‌نوشند

۴ ما تحمل نکنیم^۳ ار تو روا می‌داری

ای مگس حضرت سیمرغ نه‌جولانگه‌تست^۴

۵ عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

تو به تقصیر خود افتادی ازین در محروم

۶ از که می‌نالی و فریاده^۵ چرا می‌داری

حافظ از پادشهان پایه به‌خدمت طلبند^۶

۷ کار ناکرده چه امید عطا می‌داری^۷



این خرقة که من دارم در رهن شراب اولی

- ۱ وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی
چون عمر تبه کردم^۱ چندان که نگه کردم
- ۲ در کنج خراباتی افتاده خراب اولی
چون مصلحت اندیشی دور است ز درویشی^۲
- ۳ هم سینه پر آتش به هم دیده^۳ پر آب اولی
من حالت زاهد را با خلق نخواهم گفت^۴
- ۴ کاین قصه اگر گویم^۵ باچنگک و رباب اولی
تا بی سرو پا باشد اوضاع فلک زین دست^۶
- ۵ در سر هوس ساقی^۷ در دست شراب اولی
از همچو تو دلداری^۸ دل برنکنم آری^۹
- ۶ چون تاب کشم باری^{۱۰} زان زلف بتاب اولی
چون پیرشده حافظ از میکده بیرون آی^{۱۱}
- ۷ رنسی و هوسناکی در عهد شباب اولی



این خوش رقم^۱ که بر گل رخسار می‌کشی^۲

۱ خط بر صحیفه گل و گلنار می‌کشی^۲

اشک حرم‌نشین نهانخانه مرا

۲ زان سوی هفت پرده به بازار می‌کشی

کاهل روی چو باد صبا را به بوی زلف^۴

۳ شیرین به قید و سلسله^۵ در کار می‌کشی

هر دم به یاد آن لب میگون و چشم مست^۶

۴ از خلوتم به خانه خمار می‌کشی

گفتی سر تو بسته فتراک ما شود^۷

۵ سهل است اگر تو زحمت این بار می‌کشی

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم

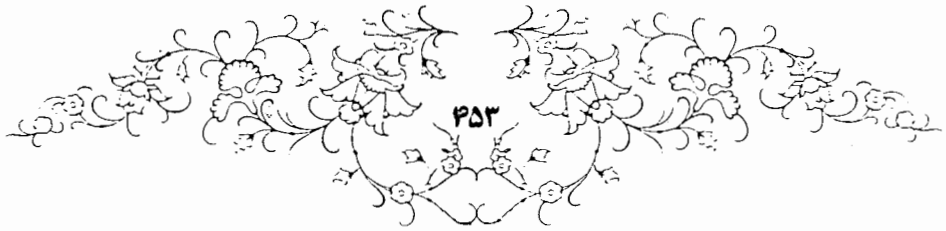
۶ وه زین کمان که برمن بیمار^۸ می‌کشی

بازا که چشم بد ز رخت دور می‌کنم^۹

۷ ای تازه گل که دامن ازین خار می‌کشی

حافظ دگر^{۱۰} چه می‌طلبی از نعیم دهر

۸ می می‌چشی و^{۱۱} طره دلدار می‌کشی^{۱۲}



- با مدعی مگوئید اسرار عشق^۱ و مستی
- ۱ تا بسی خبر بمیرد^۲ در درد خودپرستی^۳
عاشق شو ار نه روزی کار جهان سرآید
- ۲ ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
با ضعف و ناتوانی^۴ همچون نسیم خوش باش
- ۳ بیماری اندرین ره خوشتر^۵ ز تندرستی
تا فضل و عقل بینی^۶ بی معرفت نشینی
- ۴ يك نکته‌ات بگویم خود را مبین و رستی
در آستان جانان^۷ از آسمان میندیش^۸
- ۵ کز اوج سربلندی افتی به خاک پستی*
در مذهب طریقت خامی نشان کفر است
- ۶ آری طریق دولت چالاکی است^۹ و چستی
در گوشه سلامت مستور چون^{۱۰} توان بود
- ۷ تا نرگس تو گوید باما رموز^{۱۱} مستی
آن روز دیده بودم این فتنه‌ها^{۱۲} که برخاست
- ۸ کز سرکشی زمانی باما نمی‌نشستی
خار ارچه جان بکاهد، گل عذر آن بخواهد
- ۹ سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی

صوفی پیاله پیماء، عابد قرابه پرهیز^{۱۲}

۱۰ ای کوته آستینان تا کی دراز دستی

از راه دیده حافظ تا دید زلف پستت^{۱۴}

۱۱ با جمله سربلندی شد پایمال پستی^{۱۵}



بتا با ما مورزا این کینه داری

۱ که حق صحبت دیرینه داری

نصیحت گوش کن کاین در بسی به

۲ از آن گوهر که در گنجینه داری

به فریاد خمسار مفسان رس

۳ خدا را گر می دوشینه داری

ولیکن کی نمایی رخ به رندان

۴ توکز خورشید و مه آیینه داری

بد رندان مگو ای شیخ و هشدار^۲

۵ که با مهر خدایی^۲ کینه داری

نمی ترسی ز آه آتشینم

۶ تو دانی خرقه^۴ پشمینه^۴ داری

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ

۷ به قرآنی که اندر سینه داری



بشنو این نکته^۱ که خود را ز غم آزاده کنی

۱ خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد^۲

۲ حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی

گر از آن آدمیانی که بهشتت هوس است^۳

۳ عیش با آدمیی چند پریزاده کنی

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف

۴ مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان^۴

۵ گر نگاهی سوی^۵ فرهاد دل افتاده کنی

خاطرت کی رقم فیض^۶ پذیرد هیهات

۶ مگر از نقش پراکنده ورق^۷ ساده کنی

کار خود گر به کسرم^۸ باز گذاری حافظ

۷ ای بسا عیش که با بغت خداداده کنی

ای صبا بندگی خواجه جلال الدین کن

۸ که جهان^۹ پرسمن و سوسن آزاده کنی



بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی

۱ خوش باش زانکه نبود این حسن را زوالی^۱

در وهم می نگنجد کانسدر تصور عقل^۲

۲ آید به هیچ معنی^۳ زین خوبتر مثالی

شد حظ عمر حاصل گر زانکه باتو ما را^۴

۳ هرگز به عمر روزی، روزی شود وصالی^۵

آن دم که با تو باشم يك سال هست روزی

۴ وان دم که بی تو باشم يك لحظه هست سالی^۶

چون من خیال رویت جانا به خواب بینم

۵ کز خواب می نبیند^۷ چشمم بجز خیالی

رحم آر بر دل من کز مهر روی خوبت^۸

۶ شد شخص ناتوانم باریک چون هلالی

حافظ مکن شکایت گر وصل دوست خواهی^۹

۷ زین بیشتر بپاید^{۱۰} بر هجرت احتمالی



بلبل ز شاخ سرو به گلبنگک پهلوی^۱

می خواند دوش درس مقامات معنوی ۱

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل

تا از درخت نکته توحید بشنوی ۲

مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی^۲

تا خواجه می خورد به غزل های پهلوی^۳

خوش وقت بوریا و گدایی و خواب امن^۴

کاین عیش نیست روزی^۵ اورنگک خسروی^۶

چشمت به عشوه^۷ خانه مردم سیاه کرد^۸

منموریت مباد که خوش مست می روی ۵

دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر^۹

کای نورچشم^{۱۰} من به جز از کشته ندروی ۶

این قصه عجب شنو^{۱۱} از بخت واژگون

ما را بکشت یار به انفاس عیسوی ۷

چمشید جز حکایت جام از جهان نبرد

زنهار دل میند در اسباب دنیوی^{۱۲} ۸

ساقی مگر وظیفه حافظ زیاده داد^{۱۳}

کاشفته گشت طره دستار مولوی^{۱۴} ۹



به جان او که گرم دسترس به جان بودی

۱ کمینه پیشکش^۱ بندگانش آن بودی

اگر دلم نشدی^۲ پای بند طره او

۲ کی ام قرار^۲ درین تیره خاکدان^۴ بودی

به رخ چو مهر فلک بی نظیر آفاق است^۵

۳ به دل دریغ که يك ذره مهربان بودی^۶

بگفتمی که بها چیست^۷ خاک پایش را

۴ اگر حیات گرانمایه^۸ جاودان بودی

در آمدی ز درم کاجکی^۹ چو لمعه نور^{۱۰}

۵ که بر دو دیده ما حکم او روان بودی

به بندگی قدش سرو معترف گشتی

۶ گرش چو سوسن آزاده ده زبان بودی^{۱۱}

ز پرده ناله حافظ برون کسی افتادی

۷ اگر نه همدم مرغان صبح خوان بودی^{۱۲}



به چشم کرده‌ام ابروی ماه سیمایی

- ۱ خیال سبز خطی^۱ نقش بسته‌ام جایی
زمام دل به کسی داده‌ام من درویش
- ۲ که نیستش به کس از تاج و تخت پروایی
سرم ز دست بشد چشم از انتظار بسوخت^۲
- ۳ در آرزوی سر و چشم مجلس آرای^۳
زهی خیال که منشور^۴ عشقبازی من
- ۴ از آن کمانچه^۵ ابرو رسده به طفرایی
مکدر است دل آتش به خرقه خواهم زد
- ۵ بیا بین که کرا می‌کند تماشایی^۶
به روز واقعه تابوت ما^۷ ز سرو کنید
- ۶ که می‌رویم به داغ بلند بالایی^۸
در آن مقام^۹ که خوبان زغمزه تیغ کشند^{۱۰}
- ۷ عجب مدار سری اوفتاده در پای^{۱۱}
فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب^{۱۱}
- ۸ که حیف باشد ازو غیر او تمنایی^{۱۲}
مرا که از رخ او ماه در شبستان است
- ۹ کجا بود به فروغ ستاره پروایی

درر ز شوق^{۱۳} برآرند ماهیان به نثار
اگر سفینه حفاظ ببری به دریایی^{۱۴}

۱۰



به صوت بلبل و قمری^۱ اگر ننوشی می

۱ علاج کی کنمت آخرالدواء الکی

ذخیره‌ای پنه از رنگ و بوی فصل بهار

۲ که می‌رسند زپی رهنان^۲ بهمن و دی

چو گل نقاب برافکند و سرغ زد هو هو

۳ مده ز دست پیاله چه می‌کنی هی هی

خزینه‌داری میراث خوارگان کفر است

۴ به قول مطرب و ساقی به فتوی دف و نی*

چو هست آب حیاتت به دست تشنه ممیر

۵ فلاتمت و من الماء^۲ کل شیء حی

زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند

۶ مجوز سفله مروت که شیئه لاشی^۴

نوشته‌اند بر ایوان^۵ جنة المأوی

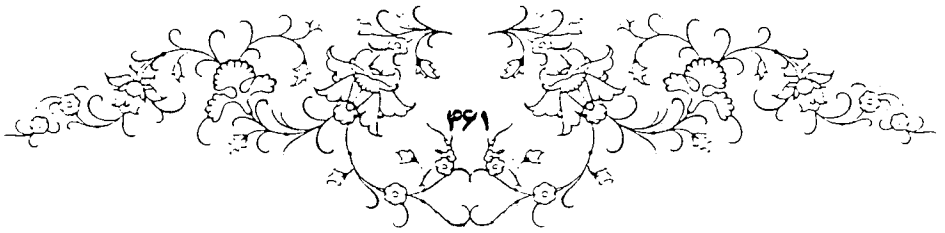
۷ که هرکه عشوه^۵ دنیی خرید وای بهوی

سغا نماند سخن طی کنم شراب کجاست^۶

۸ بده به شادی روح^۲ و روان حاتم طی

بخیل بسوی خدا نشنود بیا حافظ^۸

۹ پیاله گیر و کرم ورز^۹ والضممان علی



ترا که هرچه مراد است در جهان داری

- ۱ چه غم ز حال ضعیفان ناتوان داری*
- ۲ بخواه جان و دل از بنده و روان بستان^۱
- ۳ که حکم برسر آزادگان روان داری
- ۴ میان نداری و دارم عجب که هرساعت
- ۵ میان مجمع خوبان کنی میان داری
- ۶ بیاض روی ترا نیست نقش درخور از آنک^۲
- ۷ سوادى از خط مشکین بر ارغوان^۳ داری
- ۸ بنوش می که سبک روحی و لطیف مدام^۴
- ۹ علی‌الخصوص در این دم^۵ که سرگران داری
- ۱۰ مکن عتاب ازین بیش و جور بر دل من^۶
- ۱۱ بکن هر آنچه^۷ توانی که جای آن داری
- ۱۲ به اختیار گرت صدهزار تیر جفاست^۸
- ۱۳ به قصد خون من خسته^۹ در کمان داری
- ۱۴ بکش جفای رقیبان مدام و خوشدل باش^{۱۰}
- ۱۵ که سهل باشد اگر یار مهربان داری
- ۱۶ به وصل دوست^{۱۱} گرت دست می‌دهد یک دم^{۱۲}
- ۱۷ برو که هرچه مراد است در جهان داری

چو گل به دامن ازین باغ می‌بری حافظ.^{۱۲}

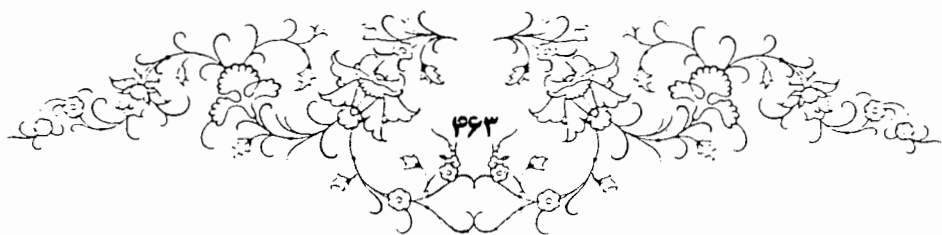
- ۱۰ چه غم ز ناله و فریاد باغبان داری
چو ذکر لعل لبش میکنی چه می‌شنوی
- ۱۱ حدیث ما شکر است آنکه در دهان داری^{۱۴}



- تو مگر بر لب آبی به هوس بنشینی
- ۱ ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی
به خدایی که تویی بندهٔ بگزیدهٔ او
 - ۲ که بر این چاکر دیرینه کسی نگزینی
ادب و شرم ترا خسرو مه‌رویان کرد^۱
 - ۳ آفرین بر تو که شایستهٔ صد چندینی
صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم
 - ۴ عاشقان را نبود چاره به‌جز مسکینی
عجب از لطف تو ای گل که نشستی باخار^۲
 - ۵ ظاهراً مصلحت^۳ وقت در آن می‌بینی^۴
گر امانت به سلامت ببرم باکی نیست
 - ۶ بی‌دلی سهل بود گر^۵ نبود بی‌دینی
سخن بی‌غرض^۶ از بندهٔ مخلص بشنو
 - ۷ ای که منظور^۷ بزرگان حقیقت بینی
حیفم آید که خرامی به تماشای چمن^۸
 - ۸ که تو خوشتر ز گل و تازه‌تر از نسرینی
شیشه بازی سرشکم نگری از چپ و راست
 - ۹ گر برین منظر بینش نفسی بنشینی

نازیننی چو تو پاکیزه دل و پاک نهاد

- ۱۰ بہتر آنست کہ با مردم بسد ننشیننی^۹
سیل این اشک روان صبر دل حافظ برد^{۱۰}
- ۱۱ بلغ الطاقة یا مقلۃ عینی بینی
تو بدین نازکی و سرکشی ای شمع چگل^{۱۱}
- ۱۲ لایق بزمگه^{۱۲} خواجه جلال الدینی



چو سرو اگر بخرامی دمی به گلزاری

۱ خورد ز غیرت^۱ روی تو هرگلی خاری

ز کفر زلف تو هر حلقه‌ای و آشوبی^۲

۲ ز سحر چشم تو هر گوشه‌ای و بیماری

مرو چو بخت من ای چشم مست یار به خواب

۳ که در پیی است ز هرسوی آه بیداری^۲

نثار خاک رهِت^۴ نقد جان من هر چند^۵

۴ که نیست نقد روان را^۶ بر تو مقداری

دلا همیشه مزن راه زلف^۷ دل‌بندان

۵ چو تیره رای شدی^۸ کی گشایدت کاری

سرم برفت و زمانی بسر^۹ نرفت این کار

۶ دلم گرفت و نبوت دل گسرفتاری^{۱۰}

چو نقطه گفتمش اندر میان دایره‌ای^{۱۱}

۷ به‌خنده گفت که ای حافظ این چه پرگاری^{۱۲}



چه بودی ار دل آن یار^۱ مهربان بودی

۱ که حال ما نه چنین بودی ار چنان بودی*

گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز

۲ سریر عزتم^۲ آن خاک آستان بودی

به خواب نیز نمی بینمش چه جای وصال

۳ چو این نبود و ندیدیم یاری آن بودی

بگفتمی که چه ارزد نسیم طره^۳ دوست^۳

۴ گرم به هرسر مویی هزار جان بودی

به رخ چو مهر فلک بی نظیر آفاقت

۵ به دل دریغ که یک ذره مهربان بودی^۴

یرات خوشدلی^۵ ما چه کم شدی یارب

۶ گرش نشان امان از بد زمان بودی^۶

ز پرده کاج^۷ برون آمدی چو قطره اشک

۷ که بر دو دیده^۷ ما حکم او روان بودی

اگر نه دایره^۸ عشق راه بربستی^۸

۸ چو نقطه حافظ مسکین نه درمیان بودی^۹



خوش کرد یاوری فلکت^۱ روز داوری

- ۱ تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
در کوی عشق^۲ شوکت شاهان نمی‌خرند^۳
- ۲ اقرار بندگی کن و اظهار چاکری^۴
آن کس که اوفتاد و خدایش^۵ گرفت دست
- ۳ گو بر تو باد^۶ تا غم افتادگان خوری
ساقی به مژدگانی عیش از درم درآی
- ۴ تا يك دم از دلم غم دنیا^۷ به دربری
در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسی است
- ۵ آن به کزین^۸ گریوه سبکبار بگذری
سلطان و فکر لشکر و سودای گنج و تاج^۹
- ۶ درویش و امن خاطر و کنج قلندری
يك حرف صوفیانه بگویم اجازتست^{۱۰}
- ۷ ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری^{۱۱}
نیل مراد بر حسب^{۱۲} فکر و همت است
- ۸ از شاه نذر خیر و ز توفیق یاوری
حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی^{۱۳}
- ۹ کاین خاک بهتر^{۱۴} از عمل کیمیاگری



در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی

- ۱ خرقة جایی گرو باده و دفتر جایی
- دل که آیینۀ شاهی است غباری دارد
- ۲ از خدا می‌طلبم^۱ صحبت روشن رای
- کرده‌ام توبه به دست صنم باده‌فروش^۲
- ۳ که دگر می‌نخورم بی‌رخ بزم‌آرایی
- جوی‌ها بسته‌ام از دیده به‌دامن که مگر^۳
- ۴ برکنارم بنشانند^۴ سہی بالای
- کشتی باده بیاور که مرا بی‌رخ دوست
- ۵ گشت هرگوشۀ چشم از غم دل دریایی
- سر این نکته^۵ مگر شمع برآرد به‌زبان
- ۶ ورنه پروانه ندارد به‌سخن پروایی
- نرگس ار لاف زد از شیوۀ چشم تو مرنج^۶
- ۷ نروند اهل نظر از پی^۷ نابینایی
- سخن غیر مگو یا من معشوقه پرست
- ۸ کز وی و جام می‌ام نیست به‌کس پروایی^۸
- این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می‌گفت
- ۹ بر در میکده‌ای بسا دف و نی ترسایی

گر مسلمانی ازین است که حافظ دارد
آه اگر^۹ از پس امروز بود فردایی

۱۰



دو یار زیرک و از^۱ باده کهن دومی

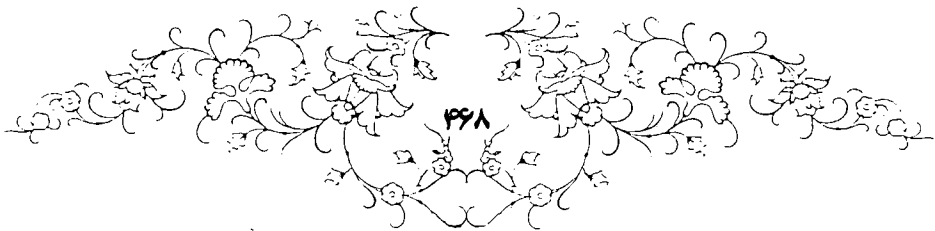
- ۱ فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
من این مقام به دنیا و آخرت ندهم
- ۲ اگرچه^۲ در پی ام افتند هر دم انجمنی^۲
هرآنکه کنج قناعت به گنج دنیا داد^۴
- ۳ فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی
بیا که فسحت^۵ این کارخانه کم نشود^۶
- ۴ به زهد همچوتویی یا به فسق همچو منی
بین در آینه جام نقشبندی غیب^۷
- ۵ که کس به یاد ندارد چنین عجب زمنی*
ز تند باد حوادث نمی توان دیدن
- ۶ درین چمن که گلی بوده است یا سمنی
ازین سموم که بر طرف بوستان بگذشت
- ۷ عجب که رنگ گلی هست و بوی یاسمنی^۸
به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند
- ۸ چنان عزیز نگینی به دست اهرمنی
نگار خویش به دست کسان همی بینم^۹
- ۹ چنین شناخت فلک حق خدمت چو منی^{۱۰}

به روز حادثه غم با شراب باید گفت

که اعتماد به کس نیست در چنین زمانی ۱۰

مزاج دهر^{۱۱} تبه شد درین بلا حافظ^{۱۲}

کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی^{۱۳} ۱۱



دیدم به خواب دوش که ماهی برآمدی

۱ کز عکس روی او شب هجران سرآمدی^۱

تعبیر چیست^۲ یار سفر کرده می‌رسد

۲ ای کاج هرچه زودتر^۳ از در درآمدی

ذکرش به خیر ساقی فرخنده فال من

۳ کز در مدام با قدح و ساغر آمدی

خوش بودی ار به خواب بدیدی دیار خویش^۴

۴ تا یاد صحبتش سوی ماه^۵ رهبر آمدی

فیض ازل به زور و زر ار آمدی به دست^۶

۵ آب خضر نصیب^۷ اسکندر آمدی

آن عهد یاد باد^۸ که از بام و در مرا

۶ هر دم پیام یار^۹ و خط دلبر آمدی

کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم

۷ مظلومی ار شبی به در داور آمدی

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق

۸ دریا دلی بجوی دلیری سرآمدی

آن کاو ترا به سنگدلی کرد رهنمون

۹ ای کاشکی^{۱۰} که پاش به سنگی برآمدی

گر دیگری به شیوه حافظ زدی رقم^{۱۰}

مقبول طبع شاه هنرپرور آمدی^{۱۱}

۱۰



رفتم به باغ صبحدمی یافتم گلی^۱

۱ آمد به گوش ناگهیم آواز بلبلی

مسکین چو من به عشق گلی گشته مبتلا

۲ و اندر چمن فکنده ز فریاد^۲ غلغلی

می گشتم اندر آن چمن و باغ^۳ دمبدم

۳ می کردم اندر آن گل و بلبل تأملی

گل یار حسن گشته و بلبل قرین عشق

۴ این را تغییری نه و آنرا^۴ تبدلی

چون کرد در دلم^۵ اثر آواز عندلیب

۵ گشتم چنانکه^۶ هیچ نماندم تحملی

بس گل شکفته می شود این باغ را ولی

۶ کس بی بلای خار نچیده ست ازو گلی^۷

حافظ مدار امید فرح زین مدار کون^۸

۷ دارد هزار عیب و ندارد^۹ تفضلی^{۱۰}



روزگاریست که ما را نگران می‌داری

۱ مخلصان را نه به وضع^۱ دگران می‌داری

گوشه چشم رضایی به منت باز نشد

۲ این‌چنین عزت صاحب‌نظران می‌داری

تا صبا برگل و بلبل ورق حسن تو خواند^۲

۳ همه را نعره‌زنان جامه‌دران^۲ می‌داری

ساعد آن به که پیوشی تو چو از بهر^۴ نگار

۴ دست در خون دل پرهنران می‌داری

پدر تجربه ای دل تویی آخر ز چه روی^۵

۵ طمع مهر و وفا زین پسران^۶ می‌داری

گرچه رندی و خرابی گنه ماست همه^۷

۶ عاشقی گفت که تو بنده برآن^۸ می‌داری

کیسه سیم و زرت پاک ببايد پرداخت

۷ این طمع‌ها که تو^۹ از سیمبران می‌داری

نرگس باغ نظر چون تویی ای چشم و چراغ^{۱۰}

۸ سر چرا برمن دلخسته گران^{۱۱} می‌داری

ای که در دل قلمع طلبی ذوق حضور^{۱۲}

۹ چشم سری عجب^{۱۲} از بی‌خبران می‌داری

گوهر جام جم^{۱۴} از کان جهانی دگر است

۱۰ تو تمنا ز گل^{۱۵} کوزه گران می داری

مگذران روز سلامت به ملامت حافظ

۱۱ چه توقع ز جهان^{۱۶} گذران می داری^{۱۷}



- زان می عشق^۱ کزو پخته شود هر خامی
- ۱ گرچه ماه رمضان است بیاور جامی^۲
روزها رفت که دست من مسکین نگرفت
- ۲ ساق شمشاد^۳ قدی ساعد سیم اندامی
روزه هر چند که مهمان عزیز است ای دل
- ۳ صحبتش موهبتی دان و^۴ شدن انعامی
مرغ زیرک به در خانقه^۵ اکنون نپرد
- ۴ که نهاده ست به هر مجلس و عظمی دامی^۶
گله از زاهد بدخو نکنم^۷ رسم این است
- ۵ که چو صبحی بدمد در پیاش افتد شامی^۸
یار من گر بخرامد به تماشای چمن^۹
- ۶ برسانش ز من ای پیک صبا پیغامی
آن حریفی^{۱۰} که شب و روز می صاف کشد
- ۷ بود آیا که کند یاد ز درد آشامی
حافظا گر ندهد داد دلت آصف عهد
- ۸ کام دشوار به دست آوری^{۱۱} از خود کامی



ز دلبرم که رساند نوازش قلمی

- ۱ کجاست پیک صبا^۱ گر همی کند کرمی
قیاس کردم و تدبیر^۲ عقل در ره عشق
- ۲ چو شبنمیست^۲ که بر بحر می کشد رقمی
بیا که خرقة من گرچه رهن می کده هاست^۴
- ۳ ز مال وقف نبینی به نام من درمی
چرا به یک نی قندش نمی خرنند آن کس^۵
- ۴ که کرد صد شکر افشانی از نی قلمی
دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم*
- ۵ به آنکه بر در میخانه برکنم علمی^۶
بیا که وقت شناسان دو کون بفروشدند^۷
- ۶ به یک پیاله می صاف^۱ و صحبت صنمی
دوام عیش^۹ و تنعم نه شیوه^۸ عشق است
- ۷ اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی^{۱۰}
طیب راه نشین درد عشق نشناسد^{۱۱}
- ۸ برو به دست کن ای مرده دل مسیح دمی
نمی کنم گله ای لیکن ابر رحمت دوست^{۱۲}
- ۹ به کشتزار جگر تشنگان^{۱۲} نداد نمی

حدیث چون و چرا در دسر دهد ای دل^{۱۴}

پیاله گیر و بیاسا ز عمر خویش دمی ۱۰

سزای قدر تو شاها به دست حافظ نیست^{۱۵}

جز از دعای شبی و نیاز صبحدمی^{۱۶} ۱۱



ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی

ازین باد ار مدد خواهی^۱ چراغ دل برافروزی^۱

چو گل گر خرده‌ای داری خدا را صرف عشرت کن

که قارون را غلط‌ها داد سودای زراندوزی^۲

سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی^۲

که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی^۳

میی دارم چو جان صافی و صوفی می‌کند عیبش

خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی^۴

طریق کام بخششی چیست ترک کام خود کردن^۲

کلاه سروری آنست کز این ترک بردوزی^۴

ندانم نوحه قمری به طرف جویبار از چیست^۵

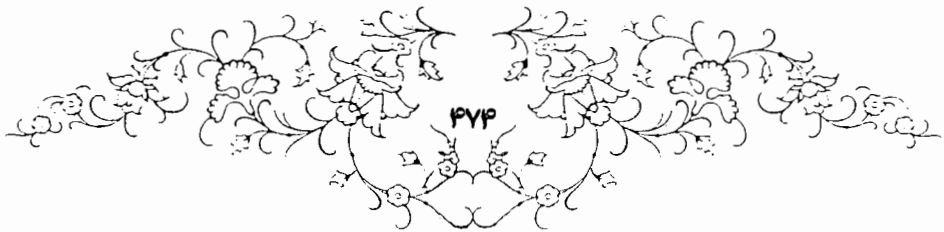
مگر او نیز^۶ همچون من غمی دارد شبانروزی^۶

جدا شد یار شیرینت کنون^۲ تنها نشین ای شمع

که حکم آسمان اینست اگر سازی وگر سوزی^۷

به بستان شو که از بلبل^۷ رموز عشق گیری یاد

به مجلس آی کز حافظ غزل گفتن بیاموزی^۸



- ساقیا سایه ابر است و بهار و لب جوی^۱
- ۱ من نگویم چه کن ار اهل دلی خود تو بگوی
بوی یك رنگی ازین نقش^۲ نمی آید، خیز
 - ۲ دلِق آلوده صوفی به می ناب بشوی
سفله طبع است جهان برکرمش تکیه مکن
 - ۳ ای جهان دیده ثبات قدم از سفله^۲ مجوی
دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر
 - ۴ از در عیش درآی و بهره عیب میوی^۴
گوش بگشای^۵ که بلبل به فغان می گوید
 - ۵ خواجه تقصیر مفرما گل توفیق ببوی
شکر آنرا که دگر باز رسیدی به بهار
 - ۶ بیخ نیکی بنشان و ره تحقیق بجوی^۶
روی جانان^۲ طلبی آینه را قابل ساز^۸
 - ۷ زانکه هرگز گل^۹ و نسیرین ندمد ز آهن و روی
گفتی از حافظ ما بوی ریا می آید^{۱۰}
 - ۸ آفرین بر نفست بادکه خوش بردی بوی^{۱۱}



ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می

- ۱ طامات تا به چند و خرافات تا به کی^۱
- بگذر ز کبر^۲ و ناز که دیده ست روزگار
- ۲ چین قبای^۲ قیصر و طرف کلاه کی
- هشیار شو که مرغ چمن^۴ مست گشت هان
- ۳ بیدار شو که خواب عدم در پی است هی
- خوش نازکانه می چمی ای شاخ نوبهاره
- ۴ کاشفتگی مبادت از آشوب باد دی^۶
- بر مهر چرخ و عشوه^۷ او اعتماد نیست
- ۵ ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر وی
- فردا شراب کوثر و حور از برای ماست^۸
- ۶ و امروز نیز ساقی مهروی و جام می^۹
- باد صبا ز عهد صبی یاد می کند^{۱۰}
- ۷ جان دارویی که غم ببرد در ده ای صبی
- حشمت مبین و سلطنت گل که گسترده^{۱۱}
- ۸ فراش باد هر ورقش را به زیر پی^{۱۲}
- در ده به یاد حاتم طی جام یک منی^{۱۳}
- ۹ تا نامه سیاه بخیلان کنیم طی^{۱۴}

- آن می که داد رنگ طبیعت به ارغوان^{۱۵}
- ۱۰ بیرون فکند لطف ازل از رخس^{۱۶} به خوی
 بشنو که مطربان چمن راست کرده اند
- ۱۱ آهنگ چنگ و بر بط و مرغول نای و نی^{۱۷}
 مسند به باغ بر که به خدمت چو بندگان
- ۱۲ استاده است سرو و کمر بسته است نی^{۱۸}
 حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
- ۱۳ تا حد مصر و چین و به اطراف روم و ری^{۱۹}



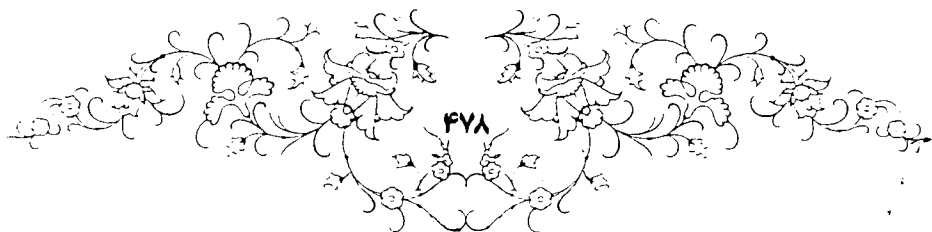
سبت سلمی بصدغیها فؤادی

- ۱ و روحی کل یوم لی ینادی
خدا را بر من^۱ بی دل بیخشای
- ۲ و اصلنی علی^۲ رغم الاعادی
امن انکرتنی عن عشق لیلی^۲
- ۳ تز اول ان^۴ روی نهکو بوادی^۵
که همچون مت^۶ بیوتن دل وای ره
- ۴ غریق العشق فی بحر الوداد
غم این دل بوات خورد ناچار^۷
- ۵ و غرنه او بنی^۸ آنچت نشادی
نگارا در غم سودای عشقت^۹
- ۶ توکلنا علی رب العباد
ببی ماچان^{۱۰} غرامت بسپریمن
- ۷ غرت یک وی روشتی از امادی^{۱۱}
دل حافظ شد اندر چین زلفت^{۱۲}
- ۸ بلیل مظلّم و الله هادی^{۱۳}



سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی

- ۱ خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی^۱
دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است
- ۲ بدین راه و روش می‌رو که در دلدار پیوندی^۲
قلم را آن زبان نبود که سر عشق^۳ گوید باز
- ۳ و رای حد تقریر^۴ است شرح آرزومندی
الا ای یوسف مصری^۵ که کردت سلطنت مشغول^۶
- ۴ پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی
جهان پیر رعنا را ترحم در جبلت نیست
- ۵ ز عشق او چه می‌جویی^۷ درو همت چه می‌بندی
همایی چون تو عالی قدر، حرص استخوان حیفت^۸
- ۶ درین آن سایه دولت که بر نااهل افکندی
درین بازار اگرسودیست با^۹ درویش خرسنداست
- ۷ خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی
به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند^{۱۰}
- ۸ سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی^{۱۱}

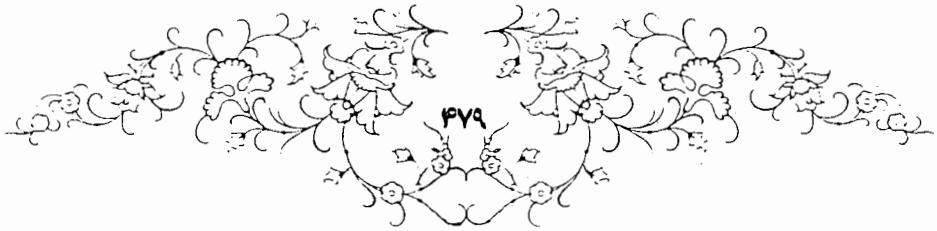


سحرگه رهروی در سرزمینی

- ۱ همی گفت این معما با قرینی
که ای صوفی شراب آنگه شود صاف^۱
- ۲ که در شیشه برآرد اربعینی
گر انگشت سلیمانی نباشد
- ۳ چه خاصیت دهد نقش نگینی^۲
خدا زان^۳ خرقة بیزار است صد بار
- ۴ که صد بت باشدش در آستینی^۴
مروت گرچه نامی^۵ بی نشانست
- ۵ نیازی عرضه کن بر نازینی
ثوابت باشد ای دارای خرمن
- ۶ اگر رحمی کنی^۶ بر خوشه چینی
درون‌ها تیره شد باشد که از غیب
- ۷ چراغی برکند خلوت‌نشینی
نه همت را امید سربلندی^۷
- ۸ نه درمان دلی نه درد دینی^۸
اگرچه رسم خوبان تند خوئیست
- ۹ چه باشد گر بسازد با غمینی

ره میخانه بنما^۹ تا پپرسم

- ۱۰ مآل خویش را از پیش بینی^{۱۰}
- نه حافظ را حضور درس و خلوت^{۱۱}
- ۱۱ نه دانشمند را حق الیقینی



سحرم هاتف میخانه به دولتخواهی^۱

۱ گفت باز آی که دیرینه این درگاهی
همچو جم جرعه ما کش که ز سر دوجهان^۲

۲ پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی
اگر ت سلطنت فقر^۳ بیخشد ای دل

۳ کمترین ملك تو از ماه بود تا ماهی
بر در میکده رندان قلندر باشند

۴ که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی^۴
خشت زیر سر و بر تارك هفت اختر پای^۵

۵ دست قدرت نگر و^۶ منصب صاحبجاهی
سر ما و در میخانه که طرف بامش

۶ به فلك برشد و دیوار^۷ بدین کوتاهی
قطع این مرحله^۸ بی همری خضر مکن

۷ ظلماتست و بترس از خطر گمراهی^۹
تو دم فقر ندانی^{۱۰} زدن از دست مده

۸ مسند خواجگی و مجلس تورانشاهی^{۱۱}
حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار^{۱۲}

۹ عملت چیست که مزدش دوجهان می خواهی^{۱۳}



سلام الله ما كر الليالى

- ۱ و جاوبت^۱ المثنى و المثالى^۲
على وادى الاراك و من عليها
- ۲ و دار باللوى^۳ فوق الرمال^۴
دعاگوى غریبان جهانم
- ۳ و ادعوه^۵ بالتواتر و التوالى
منال اى دل كه در زنجیر زلفش^۶
- ۴ همه جمعیت است آشفته حالى
اموت صبا^۷ يالیت شعری
- ۵ متى نطق البشير عن الوصال^۸
به هر منزل كه روى آرد خدايا^۹
- ۶ نگه دارش به فضل لايزالى^{۱۰}
فحك راحتى فى كل حين
- ۷ و ذكرك مونسى فى كل حال^{۱۱}
ز خطت صد جمال ديگر افزود
- ۸ كه عمرت بباد صد سال جلالى
سويداى دل^{۱۲} من تا قيامت
- ۹ مباد از شوق و سوداى^{۱۳} تو خالى

تو می باید که باشی ورنه سهل است

۱۰ زیان مایه جاهی و مالی^{۱۴}

بر آن نقاش^{۱۵} قدرت آفرین باد

۱۱ که گرد مه کشد خط هلالی

کجا یابم وصال چون تو شاهی

۱۲ من بدنام^{۱۶} رند لایالی

خدا داند که^{۱۷} حافظ را غرض چیست

۱۳ و علم الله حسبی من سؤالی^{۱۸}



- سلامی چو بوی^۱ خوش آشنایی
- ۱ بر آن مردم دیده^۲ روشنایی
درودی چو نور دل پارسایان
- ۲ بدان شمع خلوتگه پارسایی
نمی بینم از همدمان هیچ برجای^۳
- ۳ دلم خون شد از غصه ساقی کجایی
ز کوی مغان رخ^۴ مگردان که آنجاء
- ۴ فروشند مفتاح مشکل گشایی
می صوفی افکن کجا می فروشند
- ۵ که در تا بم از^۶ دست زهد ریایی
رفیقان چنان عهد صحبت شکستند
- ۶ که گویی نبوده ست خود آشنایی
عروس جهان گرچه در حد حسن است
- ۷ ز حد می برد شیوه^۷ بی وفایی
دل خسته^۸ من گرش همتی هست
- ۸ نخواهد ز سنگین دلان مومیایی
مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع
- ۹ بسی پادشاهی کنم در گدایی

بیاموزمت کیمیای سعادت

- ۱۰ ز هم صحبت بد جدایی^۸ جدایی
- مکن حافظ از جور دوران شکایت^۹
- ۱۱ چه دانی تو ای بنده کار خدایی^{۱۰}

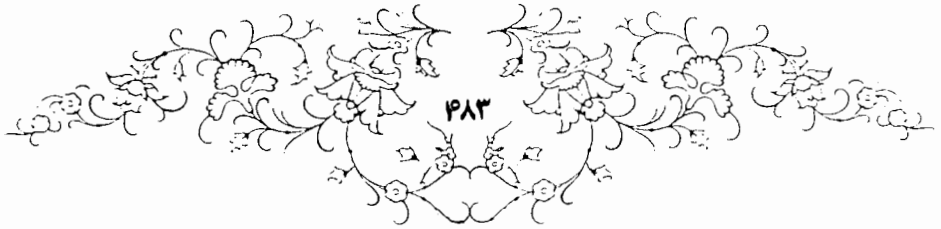


سلیمی منذ حلت بالعراق

- ۱ الاقی من نواها^۱ ما الاقی
الا ای ساربان محمل دوست^۲
- ۲ الی ركبانکم^۳ طال اشتیاقی
خرد در زنده رود انداز و می نوش
- ۳ به گلبانگ جوانان عراقی^۴
بیا ساقی بده رطل گرانم
- ۴ سقاك الله من كأس دهاق^۵
جوانی باز می آرد به یادم
- ۵ سماع چنگ و دست افشان ساقی
می باقی بده تا مست و خوشدل^۶
- ۶ به یاران برفشانم^۷ عمر باقی
دروم خون شد از نادیدن دوست
- ۷ الا تعساً لایام الفراق^۸
ربیع العمر فی مرعی حماکم
- ۸ حماك الله^۹ یا عهد التلاقی
دمی با نیک خواهان متفق باش^{۱۰}
- ۹ غنیمت دان امور اتفاقی

بضت فرص الوصال^{۱۱} و ماشرنا^{۱۲}

- ۱۰ بگو حافظ^{۱۲} غزل‌های فراقی^{۱۴}
دموعی بعدکم لا تحقروها
- ۱۱ فکم بحر عمیق من سواقی^{۱۵}
عروسی بس خوشی* ای دختر رز
- ۱۲ ولی گه گه سزاوار طلاق
نمائی الشیب من وصل العذارا^{۱۶}
- ۱۳ سوی تقبیل وجه و اعتناق
بساز ای مطرب خوش‌خوان خوش‌گو
- ۱۴ به شعر فارسی صوت عراقی
مسیحای مجرد را برآزد
- ۱۵ که باخورشید سازد هم‌وثاقی^{۱۷}



- سینه مالا مال درد است ای درینا مرهمی^۱
- ۱ دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی^۲
چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو
- ۲ ساقیان جامی به من^۳ ده تا بیاسایم دمی
خیز تا خاطر بدان^۴ ترک سمرقندی دهیم^۵
- ۳ کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی^۶
زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت^۷
- ۴ صعب روزی بوالعجب کاری^۸ پریشان عالمی
سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل
- ۵ شاه ترکان غافل است از حال ما^۹ کو رستمی
در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست
- ۶ ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی
اهل کام و ناز را^{۱۰} در کوی رندان راه نیست
- ۷ رهروی باید جهان سوزی نه خامی بیغمی
آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست
- ۸ عالمی دیگر بیاید ساخت وز نو آدمی^{۱۱}
گریه حافظ چه سنجد پیش استغنائی عشق^{۱۲}
- ۹ کاندرین طوفان نماید^{۱۳} هفت دریا شبمنی



شهریست پرظریفان وز هرطرف نگاری^۱

یاران صلاى عشقست گر^۲ می‌کنید کاری ۱

چشم جهان نبیند زین تازه‌تر جوانی^۳

در دست کس نیفتد زین خوبتر^۴ نگاری ۲

جسمی که دیده باشد کز روحش آفریدند^۵

زین خاکیان مبادا بر دامنش^۶ غباری ۳

چون من شکسته‌ای را از پیش خود چه رانی^۷

کم غایت توقع^۸ بوسی است یا کناری^۹ ۴

می بیفش است بشتاب وقتی خوشست دریاب^{۱۰}

سال دگر که دارد^{۱۱} امید نو بهاری ۵

در بوستان حریفان مانند لاله و گل

هریک گرفته جامی^{۱۲} بریاد روی یاری ۶

چون این گره‌گشایم وین ریش چون‌نمایم^{۱۳}

دردی و صعب‌دردی کاری و سخت‌کاری^{۱۴} ۷

هرتاره موی حافظ^{۱۵} در دست زلف شوخی^{۱۶} است

مشکل توان نشستن در این چنین دیاری^{۱۷} ۸



صبا تو نکمته^۱ آن زلف مشکبو داری

۱ به یادگار بمانی که بوی او داری

دلم که گوهر اسرار حسن و عشق دروست^۲

۲ توان به دست تو دادن گرش^۳ نکو داری

در آن شمایل مطبوع هیچ نتوان گفت

۳ جز این قدر که رقیبان تندخو^۴ داری

نوای بلبلت ای گل کجا پسند افتد^۵

۴ چو گوش هوش به مرغان هرزه گو داری^۶

به جرعه^۷ تو سرم مست گشت نوشت باد^۸

۵ خود از کدام خمست^۹ این که در سبو داری

به سرکشی خود^{۱۰} ای سرو جویبار مناز

۶ که گر به او رسی^{۱۱} از شرم سرفرو آری^{۱۲}

دم از ممالک خوبی چو آفتاب زدن

۷ ترا رسد که غلامان ماهرو داری

قبای حسن فروشی ترا^{۱۳} برآزد و بس

۸ که همچو گل همه آیین رنگ و بو داری^{۱۴}

ز کنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق

۹ قدم برون نه اگر میل^{۱۵} جست و جو داری



طفیل هستی عشقند^۱ آدمی و پری

۱ ارادتی بنما تا سعادت بیبری

چو مستعد نظر نیستی^۲ وصال مجوی

۲ که جام جم نکند سود وقت بی بصری

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب باش

۳ بنده را نخرد کس به عیب بی هنری

می صبح و شکرخواب صبحدم تاچند^۴

۴ به عذر نیمشبی کوش و گریه سحری^۶

بیا و سلطنت از ما بخر به مایه حسن^۵

۵ وزین معامله غافل مشو^۶ که حیف خوری

دعای گوشه نشینان بلا بگرداند

۶ چرا به گوشه چشمی به ما نمی نگری

ز هجر و وصل تو در حیرتم چه چاره کنم

۷ نه در برابر چشمی نه غایب از نظری^۷

هزار جان مقدس بسوخت از غیرت^۸

۸ که هر صباح و مساء^۹ شمع مجلس دگری

چو هر خبر که شنیدم دری به حیرت داشت^{۱۰}

۹ ازین سپس من و مستی و وضع بی خبری^{۱۱}

- بیا که وضع جهان را چنانکه من دیدم^{۱۲}
- ۱۰ گز امتحان بکنی^{۱۳} می خوری و غم نخوری
به یمن همت حافظ امید هست که باز^{۱۴}
- ۱۱ اری اسامر لیلای لیلۃ القمر^{۱۵}
ز من به حضرت آصف که می برد پیغام^{۱۶}
- ۱۲ که یادگیر دو مصرع ز من به نظم دری^{۱۷}
کلاه سروریت کج مباد^{۱۸} برسر حسن
- ۱۳ که زیب بخت و سزاوار ملک و تاج سری^{۱۹}
به بوی زلف و رخت^{۲۰} می روند و می آیند
- ۱۴ صبا به غالیه سایی و گل به جلوه گری
طریق عشق طریقی عجب خطرناک است^{۲۱}
- ۱۵ نعوذ بالله اگر ره به مقصدی نبری^{۲۲}



عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی^۱

۱ ای پسر جام می‌ام ده که به پیری برسی
چه شکرهاست درین شهر که قانع شده‌اند

۲ شاهبازان طریقت به‌مقام مگسی^۲
بادل خون شده چون نافه خوشش باید بود

۳ هرکه مشهور جهان‌گشت به‌مشکین نفسی
بال بگشای و صغیر از شجر طوبی زن^۳

۴ حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی
کاروان رفت و تو در راه کمینگاه به‌خواب

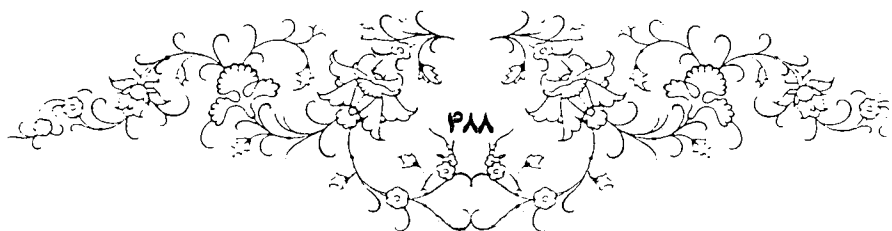
۵ وه‌که بس بی‌خبر از این همه بانگ‌جرسی^۴
لمع البرق من الطور و آنست به

۶ فلعلی لك آت بشهاب قبس^۵
دوش در خیل غلامان درش می‌رفتم^۶

۷ گفت ای عاشق بیچاره تو باری چه کسی^۷
تا چو مجمر نفسی دامن جانان گیریم

۸ جان نهادیم برآتش^۸ زپی خوش نفسی
چند پوید به‌هوای^۹ تو ز هر سو حافظ

۹ یسرالله طریقاً بك یا ملتسمی^۹



کتبت قصة شوقی^۱ و مدمعی باکی^۲

۱ بیا که بی تو به جان آمدم ز غمناکی^۲

بسا که گفته ام از شوق با دو دیده خویش^۴

۲ ایا منازل سلمی فاین سلماک^۵

عجیب واقعه ای و غریب حادثه ایست^۶

۳ انا اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکی^۷

که را رسد که کند عیب دامن پاکت

۴ که همچو قطره^۸ که بر برگ گل چکد پاکی

ز خاک پای تو داد آب روی لاله و گل^۹

۵ چو کلک صنع رقم زد بر آبی و خاکی^{۱۰}

صبا عبیرفشان گشت، ساقیا برخیز^{۱۱}

۶ و هات شمسة کرم^{۱۲} مطیب زاکی^{۱۳}

دع التکاسل تنم فقد جری مثل

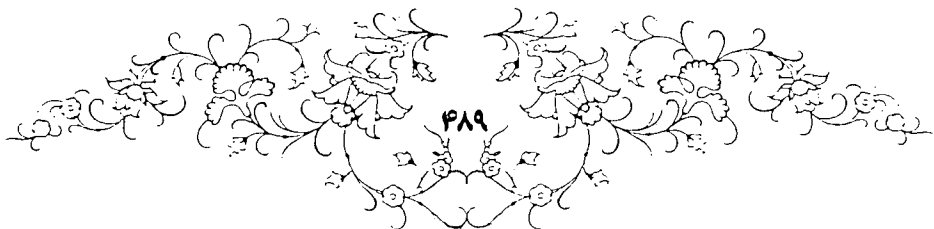
۷ که زاد راهروان چستی است و چالاکی

اثر نماند ز من^{۱۴} بی شمایت آری

۸ اری مآثر معیای من معیاک^{۱۵}

ز وصف حسن تو حافظ چگونه نطق زند

۹ که چون صفات الهی و رای ادراکی^{۱۶}



که برد به نزد شاهان^۱ زمن گدا پیامی

- ۱ که به کوی می فروشان^۲ دوهزار چم به جامی
- اگر آن شراب خام است وگر این حریف پخته^۳
- ۲ به هزار باره بهتر^۴ ز هزار پخته خامی
- ز رهم میفکن ای شیخ^۵ به دانه های تسبیح
- ۳ که چو مرغ زیرک افتد، نفتد به هیچ دامی
- شده ام خراب و بدنام و هنوز امیدوارم^۶
- ۴ که به همت عزیزان برسیم به نیکنامی^۷
- تو که کیمیا فروشی^۸ نظری به قلب ما کن^۹
- ۵ که بضاعتی نداریم و فکنده ایم دامی^{۱۰}
- به کجا برم شکایت به که گویم این حکایت
- ۶ که لب حیات ما بود^{۱۱} و نداشتی دوامی
- عجب از وفای جانان که تفقدی نفرمود^{۱۲}
- ۷ نه به نامه ای پیامی نه به خامه ای سلامی
- سر خدمت تو دارم بخرم به لطف و مفروش
- ۸ که چو بنده کمتر افتد به مبارکی غلامی
- بگشای تیر مسژگان و بریز خون حافظ
- ۹ که چنین کشنده ای^{۱۲} را نکند کس انتقامی



گفتند خلایق که تویی یوسف ثانی

- ۱ چون نیک بدیدم به حقیقت به از آنی
شیرین تر از آنی به شکرخنده که گویم^۱
- ۲ ای خسرو خوبان^۲ که تو شیرین زمانی
تشبیه دهانت نتوان کرد به غنچه
- ۳ هرگز نبود غنچه بدین تنگ دهانی
صدبار بگفتی که دهم زان دهنت کام
- ۴ چون سوسن آزاده چرا جمله زبانی؟
گویی^۳ بدهم کامت و جانت بستانم
- ۵ ترسم ندهی کامم و جانم بستانی
چشم تو خدنگ از سپر جان گذراند^۴
- ۶ بیمار که دیده ست بدین سخت کمانی
چون اشک بیندازیش از دیده مردم
- ۷ آنرا که دمی از نظر خویش برانی^۵



لبش می بوسم و در می کشم می

۱ به آب زندگانی برده ام پی

نه رازش می توانم گفت باکس

۲ نه کس را می توانم دید با وی

لبش می بوسم^۱ و خون می خورد جام

۳ رخس می بینم^۲ و گل می کند خوی

بده جام می و از جم مکن یاد^۲

۴ که می داند که جم کی بود و کی، کی

بزن در چنگک^۴ چنگک ای ماه مطرب

۵ رگش بخراش^۵ تا بخروشم از وی

گل از خلوت به باغ آورد مسند

۶ بساط زهد همچون غنچه کن طی

چو چشمش مست را^۶ مخمور مگذار

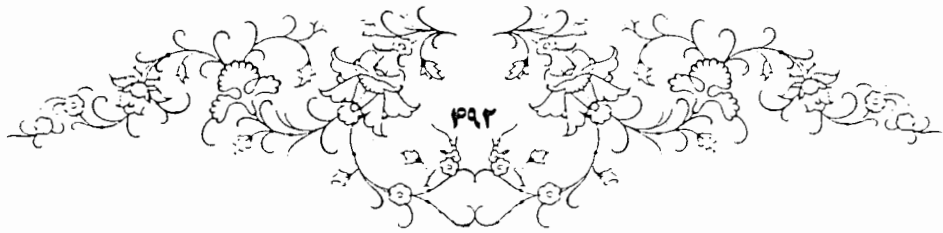
۷ به یاد لعلش ای ساقی بده می

نجوید جان از آن قالب جدائی

۸ که باشد خون جامش* در رگک و پی

زبانست درکش ای حافظ زمانی^۷

۹ حدیث بی زبانان بشنو از نی^۸



مخمور جام عشقم، ساقی بده شرابی

۱ پرکن قدح که بی می مجلس ندارد آبی^۱

عشق رخ چو ماهش^۲ در پرده راست ناید^۲

۲ مطرب بسزن نوائی، ساقی بده شرابی

در انتظار رویت، ما و امید روزی^۴

۳ در عشوه وصال^۵، ما و خیال خوابی

مخمور آن دوچشمم، آیا کجاست جامی^۶

۴ بیمار آن دو لعلم، آخر کم از جوابی^۷

شد حلقه قامت من تا بعد ازین رقیبت

۵ زین در دگر نراند^۸ ما را به هیچ بابی

حافظ چه می نهی دل، تو در خیال خوبان^۹

۶ کی تشنه سیر گردد، از لعه سرابی



می خواه^۱ و گل افشان کن از دهر چه می جوئی

- ۱ این گفت سحرگه گل بلبل تو چه می گویی
مسند به گلستان بر تا شاهد و ساقی را^۲
- ۲ لبگیری و رخ بوسی، بی نوشی و گل بویی
شمشاد خرامان کن، و آهنگ^۳ گلستان کن
- ۳ تا سرو پیاموزد، از قد تو دلجویی
تا غنچه خندان، دولت به که خواهد داد
- ۴ ای شاخ گل رعنا، از بهر که می روی
چون شمع نکو رویی در رهگذر^۴ باد است
- ۵ طرف هنری بر بند از مایه نیکویی^۵
امروز که بازاریت پر جوش خریدار^۶ است
- ۶ دریاب و بنه گنجی از شمع نکورویی*
آن طره که هر جعدش صد نافه چین دارد^۷
- ۷ خوش بودی اگر بودی، بوییش ز خوشخویی
هر مرغ به دستانی، در گلشن شاه آید^۸
- ۸ بلبل به نواسازی، حافظ به دعاگویی^۹



- نسیم صبح سعادت بدان نشان^۱ که تو دانی
- ۱ گذر به کوی فلان کن در آن زمان^۲ که تو دانی
تو پیک خلوت رازی و دیده بر سر راحت^۳
- ۲ به مردمی نه به فرمان چنان بران که تو دانی
بگو که جان ضعیفم^۴ زدست رفت خدا را
- ۳ ز لعل روح فزایش^۵ ببخش از آنکه تو دانی
من این دو حرف نوشتم^۶ چنان که غیر ندانست
- ۴ توهم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی
خیال تیغ تو با ما حدیث تشنه و آبست
- ۵ اسیر خویش گرفتی بکش چنان که تو دانی^۷
امید در کمر زرکشت چگونه نبندم^۸
- ۶ دقیقه‌ای است نگارا در این میان^۹ که تو دانی
یکی است ترکی و تازی درین معامله حافظ
- ۷ حدیث عشق بیان کن بدان زبان^{۱۰} که تو دانی



نوبهارست در آن کوش که خوش دل باشی

- ۱ کسبسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
- چنگ در پرده همین می دهدت پند ولی^۲
- ۲ وعظمت آنگاه کند سود^۳ که قابل باشی
- من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش^۴
- ۳ که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی
- در چمن هر ورقی دفتر حالی دگرست
- ۴ حیف باشد که ز حال همه^۵ غافل باشی
- گرچه راهیست پر از بیم ز ما تا بردوست^۶
- ۵ رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی
- نقد عمرت ببرد غصه دنیا به گزاف^۷
- ۶ گر شب و روز درین قصه مشکل^۸ باشی
- حافظا گر مدد از بخت بلندت باشد
- ۷ صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی



نوش کن جام شراب يك منی

۱ تا بدان بیخ^۱ غم از دل برکنی

دل گشاده دار چون جام شراب

۲ سر گرفته چند چون خم دنی^۲

چون ز جام بیخودی رطلی کشی^۳

۳ کم زنی از خویشان لاف منی^۴

سنگ‌سان شو در قدم، نی همچو آب^۵

۴ جمله رنگ‌آمیزی و تردامنی

دل به می در بند تا مردانه وار^۶

۵ گردن سالوس و تقوی بشکنی

خیز و جهدی کن چو حافظ تا مگر

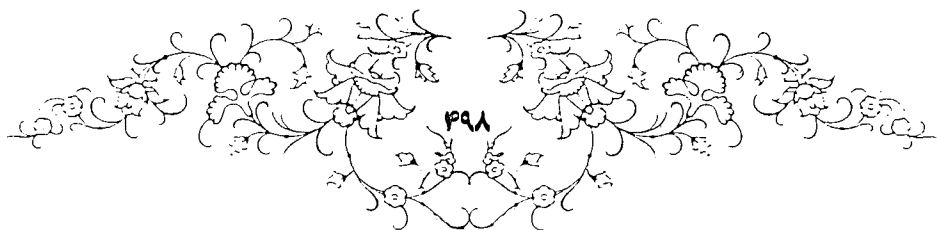
۶ خویشان در پای^۷ معشوق افکنی



وقت را غنیمت دان، آن قدر که بتوانی

- ۱ حاصل از حیات ای جان یک دمست^۱ تا دانی
کام بخشی گردون عمر در عوض دارد
- ۲ جهد کن که از دولت داد عیش بستانی^۲
پند عاشقان بشنو وز در طرب بازآی^۳
- ۳ کاین همه نمی ارزد^۴ شغل عالم فانی
پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت
- ۴ با طبیب نامحرم راز درد پنهانی
باغبان چو من زینجا بگذرم^۵ حرمت باد
- ۵ گر به جای من سروی غیر دوست بنشانی^۶
با دعای شبخیزان ای شکردهان مستیز^۷
- ۶ در پناه یک اسم است^۸ خاتم سلیمانی
یوسف عزیزم رفت^۹ ای برادران رحمی
- ۷ کز غمش عجب دیدم حال^{۱۰} پیر کنعانی
خم شکن نمی داند^{۱۱} این قدر که صوفی را
- ۸ جنس خانگی باشد^{۱۲} همچو لعل رمانی
می روی و مژگان^{۱۳} خون خلق می ریزد^{۱۴}
- ۹ تیز می روی جانا ترست فرومانی^{۱۵}

- دل ز نساوك چشمت^{۱۶} گوش داشتم لیکن
- ۱۰ ابروی کمانداریت می‌برد به پیشانی
- زاهد پشیمان را^{۱۷} ذوق باده خواهد کشت
- ۱۱ عاقلان مکن کاری کاورد پشیمانی
- جمع کن به احسانی^{۱۸} حافظ پریشان را
- ۱۲ ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی^{۱۹}



هزار جهد بکردم که یار من باشی

۱ مرادبخش دل^۱ بی قرار من باشی

چراغ دیده شب زنده دار^۲ من گردی

۲ انیس خاطر امیدوار من باشی

چو خسروان ملاحت به پندگان نازند

۳ تو در میانه خداوندگار من باشی

در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند

۴ گرت ز دست برآید نگار من باشی

از آن عقیق که خونین دلم ز عشوه او

۵ اگر کنم گله ای رازدار^۲ من باشی

شود غزاله خورشید صید لاغر من

۶ گراهوایی چوتو یکدم شکار^۴ من باشی

سه بوسه کز دو لب ت کرده ای وظیفه من^۵

۷ اگر ادا نکنی قرض دار^۶ من باشی

شبی به کلبه احزان عاشقان آیی

۸ دمی انیس دل سوگوار من باشی

من این مراد نبینم^۷ به خود که نیم شبی

۹ به جای اشک روان در کنار من باشی^۸

من ارچه حافظ شهرم جوی نمی‌ارزم
مگر تو از کرم خویش یار من باشی

۱۰



هواخواه توام جاننا و می‌دانم که می‌دانی

- ۱ که هم نادیده می‌بینی و هم ننوشته می‌خوانی
ملامت گوچه دریا بد میان^۱ عاشق و معشوق
- ۲ نبیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی
بیفشان زلف و صوفی را به پایبازی و رقص آور^۲
- ۳ که از هر رقعۀ دلکش^۳ هزاران بت بیفشانی
ملك^۴ در سجدهٔ آدم زمین بوس تو نیت کرد
- ۴ که درحسن تو چیزی یافت بیش از طور^۵ انسانی
چراغ افروز چشم ما نسیم زلف خوبانست^۶
- ۵ مباد این جمع را یارب غم از باد پریشانی
دریفا عیش شبگیری^۷ که در خواب سحر بگذشت
- ۶ بدانی قدر وصل ای دل در آن وقتی که درمانی^۸
گشاد کار مشتاقان در آن ابروی دلبد است
- ۷ خدا را يك نفس بنشین گره بگشا ز پیشانی
ملول از هم‌رهان بودن طریق کاروانی نیست
- ۸ بککش دشواری منزل به‌یاد عهد آسانی
خیال چنبر زلفش فریبت می‌دهد^۹ حافظ
- ۹ نگر تا حلقهٔ اقبال^{۱۰} ناممکن نجبنانی



یا مبسماً یحاکی درجاً من اللالی

- ۱ یارب چه درخور آمد گردش خط^۱ هلالی
حالی خیال وصلت خوش می دهد فریبم^۲
- ۲ تا خود چه نقش بازده^۳ این صورت خیالی
دلرفت و دیده خون شد تن خست و جان برون شد
- ۳ فی العشق معجبات یأتین بالتوالی^۴
می ده که گرچه گشتم^۵ نامه سیاه عالم
- ۴ نوמיד کسی توان بود از لطف لایزالی
ساقی بیار جامی وز خلوتم برون کن^۶
- ۵ تا در بدر بگردم قلاش و لایبالی
از چار چیز مگذر گر عاقلی و زیرک
- ۶ امن و شراب بی غش معشوق و جای خالی^۷
دلبر به عشق بازی خونم حلال دانست
- ۷ فتوی فقیه چونست ای زمره موالی^۸
چون نیست نقش دوران^۹ در هیچ حال ثابت
- ۸ حافظ مکن شکایت تا می خوریم حالی
صافی است جام خاطر در دور آصف عهد
- ۹ قم فاسقنی رقیقا اصفی من الزلال

الملك قد تباهى من جده و جده

- ۱۰ یارب که جاودان باد این قدر و این معالی^{۱۰}
- مسند فروز دولت کان شکوه و شوکت
- ۱۱ برهان ملک و ملت یونصر بوالمعالی^{۱۱}

قصائد



در مدح شاه شیخ ابواسحاق

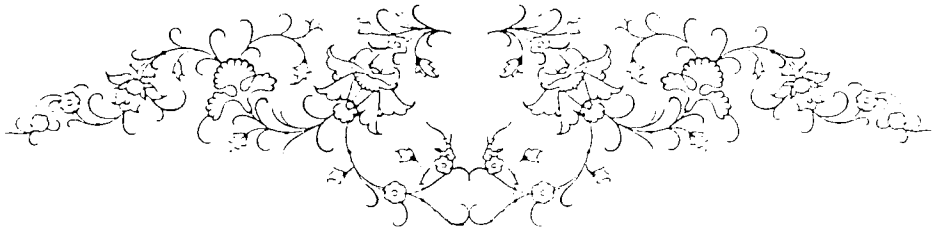
سپیده دم که صبا بوی زلف^۱ جان گیرد
چمن ز لطف هوا نکته برجنان گیرد^۲
هوا ز نکبت گل در چمن تتق^۳ بندد
افق ز عکس شفق^۴ رنگ گلستان گیرد
نوای چنگ بدانسان زند صلا^۵ صبح
که پیر صومعه راه^۶ در مغان گیرد
زگال شب^۷ که کند قدح در سیاهی مشک
در او شرار^۸ چراغ سحرگهان گیرد
شه سپهر چو زرین سپر کشد در روی
به تیغ صبح و عمود^۹ افق جهان گیرد
به رغم زاغ سیه^{۱۰} شاهباز زرین بال
درین مقرنس زنگاری آشیان گیرد
به بزمگاه چمن رو که خوش تماشایی است
چو لاله کاسه نسرین و ارغوان گیرد
چو شمسوار فلک بنگرد به جام صبح
که چون به شعله مهر ملک جان گیرد^{۱۱}
محیط شمس کشد سوی خویش درخوشاب^{۱۲}
که تا به قبضه شمشیر زرفشان گیرد

صبا نگر که دمام چو رند شاهدباز
 گهی لب گل و گه زلف ضیمران گیرد
 ز اتحاد هیولا و اختلاف صور^{۱۲}
 خرد ز هر گل نو نقش صد بیان گیرد^{۱۴}
 من اندر آن که دم کیست این مبارک دم
 که وقت صبح درین تیره خاکدان گیرد
 چه حالت است که گل در سحر نماید روی^{۱۵}
 چه آتش است^{۱۶} که در مرغ صبح خوان گیرد
 چه پرتو است^{۱۷} که نور چراغ صبح دهد
 چه شعله است^{۱۸} که در شمع آسمان گیرد
 چرا به صد غم و حسرت سپهر دایره شکل
 مرا چو نقطهٔ پرگار در میان گیرد
 ضمیر دل نگشایم به کس مرا آن به^{۱۹}
 که روزگار غیور است و ناگهان گیرد
 چو شمع هر که به افشای راز شد مشغول
 لبش زبانهٔ مقراض^{۲۰} در زبان گیرد
 کجاست ساقی مه روی من که از سر مهر^{۲۱}
 چو چشم خویشتنم ساغری گران^{۲۲} گیرد

پیامی آورد از یار و در پیشش جامی
 به شادی رخ آن یار سهربران گیرد
 به یاد مجلس خسرو چو برکشد مطرب^{۲۲}
 گهی عراق زند گاهی اصفهان^{۲۴} گیرد
 فرشته‌ای به حقیقت سروش عالم غیب
 که روضه کرمش نکته برجنان گیرد
 سکندری که مقیم حریم او چون خضر
 ز فیض خاک درش عمر جاودان گیرد
 جمال چهره تایید^{۲۵} شیخ ابواسحاق
 که ملک در قدمش زیب بوستان گیرد
 گهی که بر فلك سروری^{۲۶} عروج کند
 نخست پایه خود^{۲۷} فرق فرقدان گیرد
 چراغ دیده محمود آنکه دشمن را^{۲۸}
 ز برق تیغ وی آتش به دودمان گیرد
 به اوج ماه رسد موج خون چو تیغ کشد
 به تیر چرخ برد حمله چون کمان گیرد
 عروس خاوری از شرم رای انور او
 به جای خود بود از راه^{۲۹} قیروان گیرد

ایسا عظیم وقاری که هر که بنده تست
ز رفع قدر کمر بند تو امان گیرد
رسد ز چرخ عطارد هزار تهنیتت
چو فکرتت صفت امر کن فکان گیرد
مدام در پی طعن است بر حسود و عدوت
سماک رامع از آن روز و شب سنان گیرد
فلک چو جلوه کنان بنگرد سمند ترا
کمینه پایگهش اوج کمکشان گیرد
ملالتی که کشیدی سعادتت دهدت
که مشتری نسق^{۲۰} کار خود از آن گیرد
از امتحان تو ایام را غرض آنست^{۲۱}
که از صفای ریاضت دلت نشان گیرد
و گرنه پایه عزت از آن بلندتر است
که روزگار بر او حرف امتحان گیرد
مذاق جانش ز تلخی غم^{۲۲} شود ایمن
کسی که شکر شکر تو^{۲۳} در دهان گیرد
ز عمر برخوردار آن کس که در جمیع صفات^{۲۴}
نخست بنگرد آنکه طریق آن گیرد^{۲۵}

چو جای جنگ نیند به جام یازد دست
 چو وقت کار بود تیغ جانستان گیرد
 ز لطف غیب به سختی رخ از اسید ستاب
 که مغز نغز مقام اندر استخوان گیرد
 شکر کمال حلاوت پس از ریاضت یافت
 نخست در شکن تنگ از آن مکان گیرد^{۲۶}
 در آن مقام که سیل حوادث از چپ و راست
 چنان رسد که امان از میان کران گیرد
 چه غم بود به همه حال کوه ثابت را
 که موج‌های چنان^{۲۷} قلزم گران گیرد
 اگر چه خصم تو گستاخ می‌رود حالی
 تو شادباش که گستاخی‌اش چنان گیرد
 که هر چه در حق این خاندان دولت کرد
 جزاش در زن و فرزند و خان و مان گیرد
 زمان عمر تو پاینده باد کاین نعمت
 عطیه‌ایست که در کار انس و جان گیرد^{۲۸}



در مدح شاه شجاع

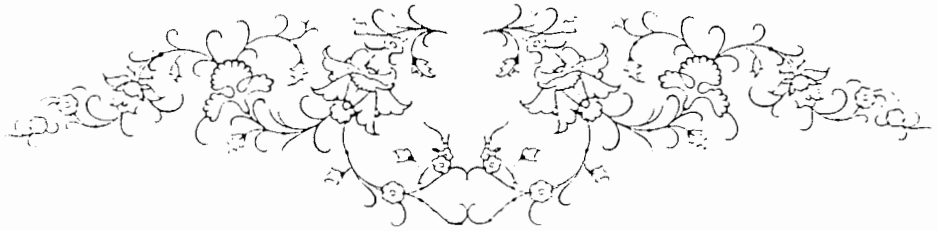
شد عرصه زمین چو بساط ارم جوان
از پرتو سعادت شاه جهانستان
خاقان شرق و غرب که در شرق و غرب اوست
صاحبقران خسرو و شاه خدایگان
خورشید ملک پرور و سلطان دادگر
دارای دادگستر و کسرای کی نشان
سلطان نشان عرصه اقلیم سلطنت
بالانشین مسند ایوان لامکان
اعظم جلال دولت و دین آنکه رفعتش
دارد همیشه توسن ایام زیر ران
دارای دهر شاه شجاع آفتاب ملک
خاقان کامگار و شهنشاه نوجوان
ماهی که شد به طلعتش افروخته زمین
شاهی که شد به همتش افراخته زمان
سیمرغ وهم را نبود قوت عروج
آنجا که باز همت او سازد آشیان
گر در خیال چرخ فتد عکس تیغ او
از یکدگر جدا شود اجزای توأمان

حکمش روان چو باد در اطراف بر و بحر
مهرش نهان چو روح در اعضای انس و جان
ای صورت تو ملک جمال و جمال ملک
وی طلعت تو جان جهان و جهان جان
تخت تو رشک مسند جمشید و کیقباد
تاج تو غبن افسر دآرا و اردوان
تو آفتاب ملکی و هر جا که می روی
چون سایه از قفای تو دولت بود دوان
ارکان نیرورد چو تو گوهر به هیچ قرن
گردون نیاورد چو تو اختر به صد قران
بی طلعت تو جان نگراید به کالبد
بی نعمت تو مغز نبندد در استخوان
هر دانشی که در دل دفتر نیامدست
دارد چو آب خامه تو بر سر زبان
دست ترا به ابر که یارد شبیه کرد
چون بدره بدره این دهد و قطره قطره آن
با پایه جلال تو افلاک پایمال
وز دست بحر جود تو در دهر داستان

بر چرخ علم ماهی و بر فرق ملك تاج
 شرع از تو در حمایت و دین از تو در امان
 ای خسرو منیع جناب رفیع قدر
 وی داور عظیم مثال رفیع‌شان
 علم از تو در حمایت و عقل از تو با شکوه
 در چشم فضل نوری و در جسم ملك جان
 ای آفتاب ملك که در جنب همت
 چون ذره حقیر بود گنج شایگان
 در جنب بحر جود تو از ذره کستر است
 صد گنج شایگان که ببخشی به رایگان
 عصمت نهفته رخ به سراپردات مقیم
 دولت گشاده رخت بسقا زیر کندلان
 گردون برای خیمه خورشید فلک‌ات
 از کوه و ابر ساخته پا زیر و سایه بان
 وین اطللس مقمرنس زردوز زرنگار
 چتری بلند بر سر خرگاه خویش دان
 بعد از کیان به ملك سلیمان نداد کس
 این ساز و این خزینه و این لشکر گران

بودی درون گلشن و از پردلان تو
در هند بود غلغل و در زنگه، بد فغان
در دشت روم خیمه زدی و غریو کوس
از دشت روم رفت به صحراى سیستان
تا قصر زرد تاختی و لرزه اوفتاد
در قصرهای قیصر و در خانه‌های خان
آن کیست کو به ملك کند با تو همسری
از مصر تا به روم و ز چین تا به قیروان
سال دگر ز قیصرت از روم باج‌سر
و ز چینت آورند به درگه خراج جان
تو شاکری ز خالق و خلق از تو شاکرند
تو شادمان به دولت و ملك از تو شادمان
اینک به‌طرف گلشن و بستان همی روی
با بندگان سمنند سعادت به‌زیر ران
ای ملهمی که در صف کسرو بیان قدس
فیضی رسد به‌خاطر پاکت زمان زمان
ای آشکار پیش دلت هرچه کردگار
دارد همی به‌پردۀ غیب اندرون نهان

داده فلك عنان ارادت به دست تو
یعنی که مرکبم به مراد خودم بران
گر کوششیت افتد پر داده‌ام به تیر
ور بخششیت باید زر داده‌ام به کان
خصمت کجاست در کف پای خودش فکن
یار تو کیست بر سر چشم منش نشان
هم کام من به خدمت تو گشته منتظم
هم نام من به مدحت تو گشته جاودان



در مدح قوام‌الدین محمد صاحب‌عیار وزیر شاه شجاع

ز دلبری نتوان لاف زد به آسانی

هزار نکته در این کار هست تا دانی

بجز شکر دهنی مایه‌هاست خوبی را

به خاتمی نتوان زد دم سلیمانی

هزار سلطنت دلبری بدان نرسد

که در دلی به هنر خویش را بگنجانی

چه کرده‌ها که برانگیختی ز هستی من

بباد خسته سمنند که تیز سی‌رانی

به هم‌نشینی رندان سری فرود آور

که گنجه‌است در این بی‌سری و سامانی

بیار باده رنگین که یک حکایت راست

بگویم و نکنم رخنه در مسلمانی

به خاک پای صبوحی‌کنان که تا من مست

ستاده بر در میخانه‌ام به دربانی

به هیچ زاهد ظاهرپرست نگذشتم

که زیر خرقه نه زنار داشت پنهانی

به نام طره دل‌بند خویش خیری کن

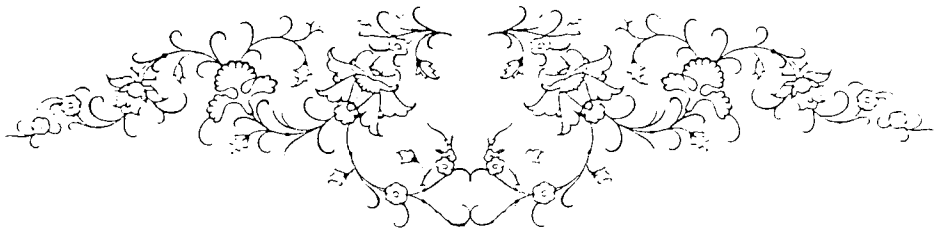
که تا خدش نگره دارد از پریشانی

مگیر چشم عنایت ز حال حافظ باز
 وگر نه حال بگویم به آصف ثانی
 وزیر شاه نشان خواجه زمین و زمان
 که خرم است بدو حال انسی و جانی
 قوام دولت و دنیا محمد بن علی
 که می درخشش از چهره فر یزدانی
 زهی حمیده خصالی که گاه فکر صواب
 ترا رسد که کنی دعوی جهانبانی
 طراز دولت باقی ترا همی زبید
 که همتت نبرد نام عالم فانی
 اگر نه گنج عطای تو دستگیر شود
 همه بسیط زمین رو نهد به ویرانی
 ترا که صورت جسم ترا هیولانیست
 چو جوهر ملکی در لباس انسانی
 کدام پایه تعظیم نصب شاید کرد
 که در مسالك فکرت نه برتر از آنی
 درون خلوت کسرو بیان عالم قدس
 صریر کلک تو باشد سماع روحانی

ترا رسد شکر آویز خواجگی گه جود
 که آستین به کریمان عالم افشانی
 صواعق سختت را چگونه شرح دهم
 نفوذ باالله از آن فتنه‌های طوفانی
 سوابق کرمت را بیان چگونه کنم
 تبارك الله از آن کارساز ربانی
 کنون که شاهد گل را به جلوه‌گاه چمن
 بجز نسیم صبا نیست همدم جانی
 شقایق از پی سلطان گل سپارد باز
 به بادبان صبا کله‌های نعمانی
 بدان رسید ز سعی نسیم باد بهار
 که لاف می‌زند از لطف روح حیوانی
 سحرگرم چه خوش آمد که بلبلی گلبانگ
 به غنچه می‌زد و می‌گفت در سخن‌رانی
 که تنگدل چه نشینی ز پرده بیرون آی
 که در خم است شرابی چو لعل رمانی
 مکن که می‌نخوری بر جمال گل یک‌ماه
 که باز ماه دگر می‌خوری پشیمانی

بشکر تهمت تکفیر کز میان برخاست
بکوش کز گل و مل داد عیش بستانی
جفا نه شیوه دین پروری بود حاشا
همه کرامت و لطف است شرع یزدانی
رموز سر اناالحق چه داند آن غافل
که منجذب نشد از جذبه های سبحانی
درون پرده گل غنچه بین که می سازد
ز بهر دیده خصم تو لعل پیکانی
طرب سرای وزیر است ساقیا مگذار
که غیر جام می آنجا کند گرانجانی
تو بودی آن دم صبح امید کز سر مهر
برآمدی و سر آمد شبان ظلمانی
شنیده ام که ز من یاد می کنی گه گه
ولی به مجلس خاص خودم نمی خوانی
طلب نمی کنی از من سخن جفا این است
وگرنه با تو چه بحث است در سخندانی
ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد
لطایف حکمی با کتاب قرآنی

هزار سال بقا بخشدت مدایح من
چنین نفیس متاعی به چون تو ارزانی
سخن دراز کشیدم ولی امیدم هست
که ذیل عفو بدین ماجرا بپوشانی
همیشه تا به بهاران هوا به صفحه باغ
هزار نقش نگارد ز خط ریحانی
به باغ ملک ز شاخ امل به عمر دراز
شکفته باد گل دولت به آسانی



در مدح شاه منصور مظفری

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم

یعنی غلام شاهم و سوگند می خورم

ساقی بیا که از مدد بخت کارساز

کامی که خواستم^۱ ز خدا شد میسر

جامی بده که باز به شادی روی شاه

پیرانه سر هوای جوانی است بر سرم^۲

راهم مزین^۳ به وصف زلال خضر که من

از جام شاه جرعه کش آب کوثرم^۴

شاها اگر به عرش^۵ رسانم سریر فضل^۶

ملوک این جنابم^۷ و مسکین این درم

من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال

کی ترک آبخورد کند^۸ طبع خوگرم

ور باورت نمی شود^۹ از بنده این حدیث

از گفته کمال دلیلی بیاورم

«گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم»

منصور بن مظفر^{۱۰} غازی است حرز من

وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم

عهدالست من همه با عشق^{۱۱} شاه بود
 وز شاهراه عمر بدین عهد بگذرم^{۱۲}
 شاهین صفت چو طعمه چشیدم به دست شاه
 کی باشد التفات به صید کبوترم
 گردون چو کرد نظم ثریا به نام شاه
 من نظم در چرا نکنم از که کمترم
 ای شاه شیرگیر چه کم گردد ار شود^{۱۳}
 در سایه تو ملک فراغت مقرر^{۱۴}
 بال و پری ندارم و این طرفه تر که نیست
 غیر از هوای منزل سیمرغ در سرم
 شعرم به یمن^{۱۵} مدح تو صد ملک دل گشاد
 گویی که تیغ تست^{۱۶} زبان سخنورم
 بر گلشنی اگر بگذشتم چو باد صبح
 نه عشق^{۱۷} سرو بود و نه شوق صنوبرم
 بوی تو می شنیدم و بریاد روی تو
 دادند ساقیان طرب يك دو ساغرم
 مستی به آب يك دو عنب وضع بنده نیست^{۱۸}
 من سالخورده پیر خرابات^{۱۹} پرورم

با سیر اختر و فلکم^{۲۰} داوری بسیست
 انصاف شاه باد در این قصه داورم^{۲۱}
 شکر خدا که باز درین اوج بارگاه
 طاووس عرش می شنود صیت شهپریم^{۲۲}
 نامم ز کارنامه عشاق محو باد
 گر جز محبت تو بود شغل دیگرم
 شبل الاسد^{۲۳} به صید دلم حمله کرد و من
 گر لاغرم و گر نه شکار غضنفرم
 ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر
 من کی رسم به وصل تو کز ذره کمترم
 بنما به من که منکر حسن رخ تو کیست
 تا دیده اش به گزلك غیرت برآورم
 بر من فتاد^{۲۴} سایه خورشید سلطنت
 و اکنون فراغتست^{۲۵} ز خورشید خاورم
 مقصود ازین معامله بازار تیزی است^{۲۶}
 نه جلوه می فروشم و نه عشوه می خرم

میں نے



الا ای آهوی وحشی کجایی
مرا با تست بسیار آشنایی
دو تنها و دو سرگردان دو بی کس^۱
دد و دامت کمین از پیش و از پس^۲

بیا تا حال یکدیگر بدانیم
مراد هم بجوئیم ار توانسیم
که می بینم که این دشت مشوش
چراگاهی ندارد ایمن و خوش^۳

که خواهد شد بگوئید ای حبیبان^۴
رفیق بی کسان یار غریبان
مگر خضر مبارک پی درآید
ز یمن همتش این ره سرآیده^۵
مگر وقت وفاء^۶ پروردن آمد
که فالم «لاتذرنی فردا»^۷ آمد

که روزی رهروی در سرزمینی
به لطفش گفت رندی ره‌نشینی^۸
که ای سالک چه در انبانه داری
بیا دامی بنه گر دانه داری
جوابش داد و گفتا^۹ دام دارم
ولی سیمرغ می‌باید شکارم
بگفتا چون به‌دست آری نشانش
که از ما بی‌نشانت آشیانت^{۱۰}

چو آن سرو سهی^{۱۱} شد کاروانی
ز تاك سرو^{۱۲} می‌کن دیده‌بانی
برفت و طبع خوش باشم حزین کرد
برادر با برادر کی چنین کرد
مده جام می و پای گل از دست
ولی غافل مباش از دهر بدمست^{۱۳}
نیاز من چه وزن آرد^{۱۴} بدین ساز
که خورشید غنی^{۱۵} شد کیسه‌پرداز

لب سرچشمه‌ای و طرف جویی

نم اشکی و با خود گفت و گویی^{۱۶}

به یاد رفتگان و دوستان

موافق گرد با ابر^{۱۷} بهاران

چنان بی‌رحم زد زخم جدایی

که گویی خود نبودست آشنایی^{۱۸}

نکرد آن همدم دیرین مدارا

مسلمانان مسلمانان خدارا^{۱۹}

مگر خضر مبارك پی تواند

که این تنها بدان تنها رساند

تو گوهر بین و از خرمهره بگذر

به طرزی کان نگرده شهره بگذر^{۲۰}

چو من ماهی كلك آرم به تحریر^{۲۱}

تو از «نون والقلم» می‌پرس تفسیر^{۲۲}

رفیقان قدر یکدیگر بدانید

چو معلوم است شرح از بر بخوانید

مقالات نصیحت‌گو همین است^{۲۴}

که حکم انداز^{۲۵} هجران در کمین است

روان را با سخن درهم سرشتیم^{۲۶}

وز او تخمی که حاصل گشت کشتیم^{۲۷}

فرح بخشی درین ترکیب پیدا است

که مغز شعر و مغز^{۲۸} جان اجزا است

بیا وز نکمیت^{۲۹} این طیب امید

مشام جان معطر ساز جاوید

که این نافه ز چین جیب حور است^{۳۰}

نه زان آهوا^{۳۱} که از مردم نفور است^{۳۲}



ساقی نامه^۱

بیا ساقی آن می که حال آورد

کرامت فزاید کمال آورد

به من ده که بس بی دل افتاده ام^۲

وزین هر دو بی حاصل افتاده ام

بیا ساقی^۲ آن می که عکسش ز جام

به کیخسرو و جم^۴ فرستد پیام

بده تا بگویم به آواز نی

که جمشید کی بود و کاوس کی

بیا ساقی آن کیمیای فتوح

که با گنج قارون دهد عمر نوح

بده تا به رویت گشایند بازه^۵

در کامرانی و عمر دراز

بده ساقی آن می کزو جام جم

زند لاف بینایی^۶ اندر عدم

به من ده که گردم به تأیید جام
چو جم آگه از سر عالم تمام^۷
دم از سیر این^۸ دیر دیرینه زن
صلائی به شاهان پیشینه زن
همان منزل است این جهان خراب
که دیده‌ست ایوان افراسیاب
کجا رای «پیران» لشکر کشش
کجا «شیده» آن ترک خنجر کشش^۹
نه تنها شد ایوان و قصرش به باد^{۱۰}
که کس دخمه‌اش هم ندارد به یاد^{۱۱}
همان مرحله است این بیابان دور
که گم شد در او لشکر سلم و تور
چه خوش^{۱۲} گفت جمشید با تاج و گنج
که يك جو نیرزد سرای سپنج

بیا ساقی آن آتش تابناک

که زردشت می‌جویدش زیر خاک*

به من ده که در کیش رندان مست
چه آتش پرست و چه دنیا پرست

بیا ساقی آن بکر مستور مست
که اندر خرابات دارد نشست
به من ده که بدنام خواهم شدن
مرید می^{۱۲} و جام خواهم شدن

بیا ساقی آن آب اندیشه سوز
که گر شیر نوشد شود بیشه سوز^{۱۴}
بده تا روم برفلك شیرگیر
بهم برزنم دام این گرگت پیر^{۱۵}

بیا ساقی آن می که حور بهشت
عبیر ملایک در آن می^{۱۶} سرشت
بده تا بخوری در آتش کنم
مشام خرد تا ابد خوش کنم

بیا ساقی^{۱۷} آن می که شاهی دهد
به پاکی او دل گواهی دهد
به من ده که سلطان دل بوده ام
کنون دورم از وی که آلوده ام^{۱۸}
می ام ده مگر کردم از عیب پاک
برآرم به عشرت سری زین مفاک
چو شد باغ روحانیان مسکنم
در اینجا چرا تخته بند تنم
شرابم ده و روی دولت ببین
خرابم کن و گنج حکمت ببین
من آنم که چون جام گیرم به دست
ببینم در آن آینه هرچه هست
به مستی دم پارسایی زنم^{۱۹}
دم خسروی در گدایی زنم
که حافظ چو مستانه سازد سرود^{۲۰}
ز چرخش دهد زهره آواز رود^{۲۱}

مغنی کجایی به گلبانگ رود
به یادآور آن خسروانی سرود*
که تا وجد را کارسازی کنم
به رقص آیم و خرجه بازی کنم
به مستی توان در اسرار سفت
که در بیخودی راز نتوان نهفت
به اقبال دارای دیهیم و تخت
میسر شود خسروانی درخت
خدیدو زمین پادشاه زمان
مه برج دولت شه کامران
که تمکین اورنگ شاهی ازوست
تن آسایی^{۲۲} مرغ و ماهی ازوست
فروغ دل و دیده مقبلان
ولی نعمت و جان صاحب دلان^{۲۳}

الا ای همای همایون نظر
خجسته سروش مبارک خبر^{۲۴}

فلك را گهر در صدف چون تو نیست
فریدون و جم را خلف چون تو نیست
به جای سکندر بمان سالها
ترا بساد کشف چنین حالها^{۲۵}

سر فتنه دارد دگر روزگار
من و مستی و فتنه چشم یار^{۲۶}
یکی تیغ داند زدن روز کار
یکی را قلم زن کند روزگار

مغنی بزن آن نو آیین سرود^{۲۷}
بگو با حریفان به آواز رود
مرا بر عدو^{۲۸} عاقبت فرصت است
که از آسمان مژده نصرت است
مغنی نوای طرب سازکن
به قول و غزل^{۲۹} قصه آغاز کن
که بار غم بر زمین دوخت پای
به ضرب اصولم برآور ز جای

مغنی نوایی به گلبانگ رود

بگوی و بزن خسروانی سرود

روان بزرگان ز خود شاد کن

ز پرویز و از باربد یاد کن^{۳۰}

مغنی از آن پرده نقشی بیار

ببین تا چه گفت از درون پرده دار^{۳۱}

چنان برکش آهنگ آن داوری^{۳۲}

که ناهید چنگی به رقص آوری

رهی زن که صوفی به حالت رود

به مستی وصلش حوالت رود

مغنی دف و چنگ را ساز ده

به آیین خوش نغمه آواز ده^{۳۳}

فریب جهان قصه روشن است

ببین تا چه زاید شب آبستن است

مغنی ملولم دوتایی بزن

به يك تایی او که تایی بزن

همی بینم از دور گردون شگفت
ندانم کرا خاک خواهد گرفت
وگر رند مغ آتشی میزند^{۲۴}
ندانم چراغ که بر می کند
درین خون فشان عرصه رستخیز
تو خون صراحی و ساغر بریز
به مستان نوید سرودی فرست
به یاران رفته درودی فرست



چرا با بخت خود چندین ستیزم
چرا از طالع خود می‌گریزم
مرا بگذشت آب فرقت از سر
بدین حال مدارا نیست در خور
هم‌اکنون راه شهر دوست گیرم
که گر میرم هم اندر راه میرم
غریبانی که حالم را ببینند
زمانی بر سرم آرام گیرند
غریبان را غریبان یاد دارند
که ایشان یکدیگر را یادگارند
خدایا چاره بیچارگانی
مرا و جز مرا چاره تودانی
چنان کز شب بر آری روز روشن
ازین انده برآور شادی من
ز هجرانت بسی دارم شکایت
نمی‌گنجد در اینجا این شکایت^۱
درین وادی به بانگ سیل بشنو
که صدمن خون معصومان به یک جو^۲

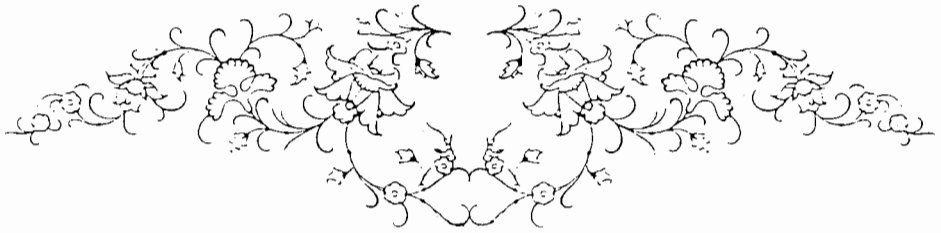
پر جبریل را آنجا بسوزند

بدان تا کودکان آتش فروزند

سخن گفتن که را یاراست آنجا

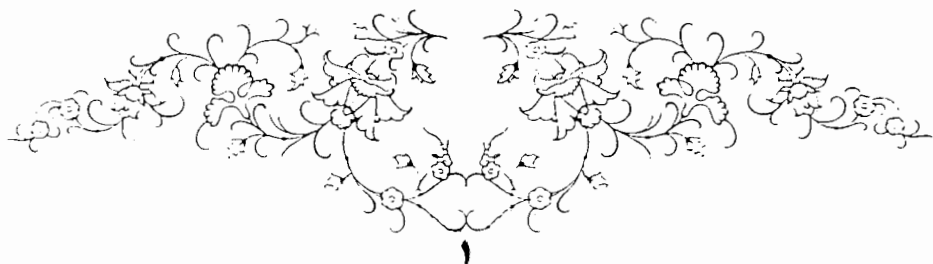
تعالی الله چه استغناست آنجا^۲

کرمیند



ساقی اگرت هوای ماهی
جز باده میار پیش ما شی^۱
سجاده و خرقه در خرابیات
بفروش و بیار جرعه می
گر زنده دلی شنوز مستان
در گلشن جان ندای یا حی^۲
با درد درابه بوی درمان
کونین نگر ز عشق^۳ لاشی
اسرار دل است در ره عشق^۴
بهتر ز هزار حاتم طی
سلطان صفت آن بت پری رو^۵
می آمد و خلق شهر در پی
مردم نگران به روی خوبش
وز شرم گرفته^۶ عارضش خوی
حافظ ز غم تو چند نالد
آخر من دل شکسته تا کی
بنشینم و با غم تو سازم
جان درسرکار عشق بازم^۷

قطعات



آصف عهد زمان جان جهان تورانشاه

که درین مزرعه جز دانه خیرات نکشت

ناف هفته بد و از ماه صفر کاف و الف^۱

که به گلشن شد و این گلخن پردود^۲ بهشت

آنکه میلش سوی حق بینی و حق گویی بود^۳

سال تاریخ و فاتش طلب^۴ از «میل بهشت»^۵

۲

ای معرا اصل عالی جوهرت از جور و حرص^۱

وی مبرا ذات میمون اخترت^۲ از زرق و ریو

در بزرگی کی روا باشد^۳ که تشریفات را

از فرشته بازگیری آنگهی بخشی به دیو^۴

۳

باز آی که چشم به جمالت نگران است

باز آ که ز هجرت دل من در خفقان است

باز آی که بی روی تو ای نور دو دیده

سیلاب ز چشم من سرگشته روان است^۱

۴

بر سر بازار جان بازان^۱ منادی می زنند
 بشنوید ای ساکنان کوی رندی بشنوید
 دختر رز چند روزی هست کز ما گم^۲ شده است
 رفت تا گیرد سر خود هان و هان حاضر شوید
 جامه ای دارد ز لعل و نیم تاجی از جباب
 عقل و دانش می برد^۳ تا ایمن از وی نغنوید
 هر که آن تلخم دهد^۴ حلوا بها جانش دهم
 و ر بود پوشیده و پنهان به دوزخ در روید^۵
 دختری شب گرد تند تلخ گل رنگ است و مست^۶
 گر بیابیدش به سوی خانه حافظ برید^۷

۵

بسا کسا که مه و مهر باشدش بالین^۱
 به عاقبت ز گل و خشت گرددش بستر^۲
 چه فایده ز زره با گشاد تیر قضا
 چه منفعت ز سپر با نفاذ تیغ قدر^۳
 اگر ز آهن و پولاد سور و حصن کنی^۴
 حواله چون برسد زود اجل بگوید در^۵

دری که بر تو گشایند در هوا مگشای
رهی که بر تو نماید ره هوا مسپر^۶
دم تو دوست نخواهد کشید سخت مدم^۷
بر تو دشمن خواهد درود^۸ رنج میر
سپهر گشتت دایه گریز ازین دایه^۹
زمانه گشتت مادر بجه ازین مادر
به راهت اندر چاه است سر نهاده به سر
به جامت اندر زهرست ناچشیده مغور^{۱۰}
غبار چرخ ببین و نهاد دهر نگر^{۱۱}
بساط دور نورد و لباس آز بدر^{۱۲}

۶

لبیل اندر ناله و گل خنده خوش میزند
چون نسوزد دل که دلبر رو بر آتش میزند
ناخوشی‌ها دیده‌ام از زاهد پشمینه پوش
من غلام مطربم کابریشمی خوش میزند
ظاهراً از تیر مژگانش حذر کردن چه سود
زخم پنهانم به ابروی کمانکش میزند^۱

۷

به سمع خواجه رسان ای ندیم^۱ وقت شناس
 به خلوتی که در آن اجنبی^۲ صبا باشد
 لطیفه‌ای به میان آر و خوش بخندانش
 به نکته‌ای که دلش را بدان رضا^۳ باشد
 پس آنگهش ز کرم این قدر^۴ به لطف پیرس
 که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد^۵

۸

تم ز رنج فراوان^۱ همی نیاساید
 دلم ز انده بی‌حد همی بفرساید
 بخار حسرت چون برشود ز دل به سرم^۲
 ز دیدگان نم باران غم فرو آید^۳
 ز بس غمان که بدیدم چنان شدم که مرا
 نسیم صبح به یک دم زجای بر باید^۴
 دو چشم من رخ من زرد دید و نتوانست^۵
 از آن به خون دل آنرا همی بینداید
 وگر ببیند^۶ بدخواه روی من روزی
 به چشم او رخ من زرد رنگ نماید^۷

لقب نهادم ازین روز فضل^۸ را محنت
 مگر که فضل من از من زمانه بر باید^۹
 بمن شمرد فلک هرچه شادیم میداد^{۱۰}
 کنون که بی دهمم غم همی نیماید^{۱۱}
 چو من به مهر دل خویشان درو بندم^{۱۲}
 حجاب دور کند فتنه ای^{۱۳} پدید آید
 چرا نگرید چشم و چرا^{۱۴} ننالد گوش
 چگونه کم نشود صبر و غم نیفزاید^{۱۵}
 چو دوستدار من از من گرفت بیزاری^{۱۶}
 مگر که دشمن بر من همی ببخشد
 اگر بنالم گویند نیست حاجتمند
 وگر بنالم گویند ژاژ می خاید^{۱۷}
 غمی نباشد از آن که خدای عزوجل^{۱۸}
 دری نبندد تا دیگری بنگشاید^{۱۹}

و من يتق الله يجعل له^۲

و يرزقه من حيث لا يحتسب^۲

۱۰

حسن این نظم از بیان مستغنی است

بر فروغ خور کسی گوید دلیل^۱

آفرین بر کلک نقاشی که داد

بکر معنی را چنین حسنی جمیل^۲

عقل در حسنش^۳ نمی یابد بدل

طبع در لطفش نمی بیند بدیل

معجز است این نظم^۴ یا سحر حلال

هاتف آورد این سخن یا جبرئیل^۵

کس نداند گفت رمزی^۶ زین نمط

کس نیارد سفت دری زین قبیل

۱۱

خسروا، دادگرا، بحر کفا، شیردلا^۱

ای جلال تو^۲ به انواع هنر ارزانی

۷۲۰

همه آفاق گرفت و همه اطراف گشاد^۲

صیت مسعودی و آوازه^۴ شه سلطانی^۴

گفته باشد مگرت^۵ ملهم غیب احوالم

وان که شد روز منیرم^۶ چو شب ظلمانی

در سه سال آنچه بیند و ختم از شاه و وزیر^۷

همه بر بود به یک دم فلک چو گانی

دوش در خواب چنان دید خیالم که سحر

گذر افتاد بر اصطبل شهم پنهانی

بسته بر آخور وی^۸ استرمن جو می خورد

تبره افشانند^۹ و به من گفت مرا می دانی

هیچ تعبیر نمی دانمش این خواب که چیست^{۱۰}

تو بفرمای که در فهم نداری ثانی^{۱۱}

۱۲

خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد^۱

ساحت کون و مکان عرصه میدان تو باد

زلف خاتون ظفر شیفته^۲ پرچم تست

دیده^۳ فتح ابد عاشق^۲ جولان تو باد

ای که انشای عطارد صفت شوکت تست
عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو باد
طیرهٔ جلوه^۲ طوبی قد چون سرو تو شد
غیرت خلد برین ساحت ایوان تو باد*
نه به تنها حیوانات و نباتات و جماد^۴
هرچه در عالم امر^۵ است به فرمان تو باد

۱۳

دریغا خلعت روز جوانی^۱
گرش بودی طراز جاودانی
دریغا، حسرتا، دردا، کزین جوی^۲
بسخواهد رفت آب زندگانی
همی باید برید از خویش و پیوند^۳
چنین رفته است حکم آسمانی
و کل اخ مفارقه اخوه^۴
لعمر ابیک^۵ الا الفرقدان^۶

۱۴

درین ظلمت سرا تاکی به بوی دوست بنشینم
 گمهی انگشت بردندان^۱ گمهی سر بر سر زانو
 تناهی الصبر مذحلت بماوی الاسد سرحان
 و طار العقل اذغنت بوکر الورق غربان^۲
 بیا ای طایر فرخ، بیاور مژده دولت^۳
 عسی الایام ان یرجعن قوماً کالذی کانوا

۱۵

دل‌مبند ای مرد بخرد برسخای^۱ عمرو و زید
 کس نمی‌داند که کارش از کجا خواهد گشاد
 رو توکل کن نمی‌دانی که نوک کلک من
 نقش هر صورت که زد نقشی دگر بیرون فتاد^۲
 شاه هر موزم ندید و بی‌سخن صد لطف کرد
 شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد
 کار شاهان این چنین باشد تو ای حافظ مرنج
 داور روزی رسان توفیق و نصرتشان دهاد^۳

دل منه بر دنیسی و اسباب او

زانکه از وی کس وفاداری ندید

کس عسل بی نیش^۱ ازین دکان نخورد

کس رطب بی خار ازین بستان نجید

هر به ایامی چراغی برفروخت

چون تمام افروخت بادش در دمید

بی تکلف هرکه دل در وی نهاد^۲

چون بدیدی خصم^۳ خود می پرورید

شاه غازی^۴ خسرو گیتیستان

آنکه از شمشیر او خون می چکید

گه به يك حمله سپاهی می شکست

گه به هویی قلبگاهی^۵ می درید

سروران را بی سبب می کرد حبس

گردنان را بی سخن^۶ سر می برید

از نهمیش پنجه می افکند شیر

در بیابان نام او چون می شنید

عاقبت شیراز و تبریز و عراق

چون مسخر کرد وقتش در رسید

آنکه روشن بد جهان بینش بدو
میل در چشم جهان بینش کشید^۷

۱۷

رحیم منکر خمار بود روزی چند
به آن دلیل^۱ که القاص لایحب القاص
بریخت خون صراحی ولی به کشتن او
زمانه نیز درآمد که «والجروح قصاص»^۲

۱۸

ساقیا پیمانہ پرکن زانکه صاحب مجلس است
آرزو می بخشد و اسرار می دارد نگاه
جنت نقد است اینجا^۱ عیش و عشرت کن به ذوق^۲
زانکه در جنت خدا بر بنده ننویسد گناه
دوستاناران دوستکامند^۳ و حریفان با ادب
پیشکاران نیک نام و صف نشینان نیک خواه
سازچنگ آهنگ عشرت صحن مجلس جای رقص
خال جانان دانۀ دل زلف ساقی دام راه

دور ازین بهتر نگردد^۴ ساقیا عشرت گزین
جای ازین خوشتر نباشد^۵ حافظا ساغر بنخواه^۶

۱۹

سرای مدرسه^۱ و بحث علم و طاق و رواق
چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست
سرای قاضی یزد ارچه منبع علم است^۲
خلاف نیست که علم نظر^۳ در آنجا نیست^۴

۲۰

شاهها مبشری^۱ ز بهشتم رسیده است
رضوان سرشت و حور و ش و سلسبیل موی^۲
خوش لفظ و پاک معنی و موزون و دلپذیر
صاحب جمال و نازک و بکر و لطیفه گوی
گفتم درین سرای ز بهر چه آمدی^۳
گفتا ز بهر مجلس شاه فرشته خوی^۴
اکنون ز صحبت من مفلس به جان رسید
نزدیک خویش خوانش و کام دلش بجوی^۵

شمه‌ای از داستان عشق شورانگیز ماست^۱
 آن حکایت‌ها^۲ که از فرهاد و شیرین کرده‌اند
 هیچ مژگان دراز و غمزه جادو نکرد^۳
 آنچه آن زلف سیاه و موی مشکین کرده‌اند*
 ساقیا می‌ده که با حکم ازل تدبیر نیست^۴
 قایل تغییر نبود آنچه تعیین کرده‌اند
 در سفالین کاسه رندان به‌خواری منگرید
 کان حریفان^۵ خدمت جام جهان‌بین کرده‌اند
 نکمته‌ی جان‌بخش دارد^۶ خاک کوی دلبران
 عارفان آنجا مشام عقل^۷ مشکین کرده‌اند
 شہپر زاغ و زغن زیبای صید و قید نیست
 کاین کرامت هم‌ره شهباز و شاهین کرده‌اند
 ساقیا دیوانه‌ای چون من کی اندر برکشد^۸
 دختر رز را که نقد عقل کاوین کرده‌اند^۹
 خاکیان بی‌بهره‌اند از جرعه کاس الکرام
 این تطاول بین که با عشاق مسکین کرده‌اند^{۱۰}

۲۲

صبح جمعه سادس ربیع اول بود^۱
 که از دلم غم آن ماه روی شد زایل^۲
 به سال هفتصد و شصت و چهار^۳ از هجرت
 چو آب گشت به من حل حکایت مشکل^۴
 دریغ و درد و تأسف کجا دهد سودی
 کنون که عمر به بازیچه رفت و بی حاصل^۵

۲۳

کلك كوته نظرم بین که بر طغرل شاه
 سخن طعنه هدهد به زبان می آرد
 از میان می زنم این روسیه سرزده را
 که سخن های محقر به میان می آرد^۱

۲۴

مرا می دگر باره از دست رفت^۱
 به می کاج بنمودمی دستبرد^۲
 هزار آفرین بر می سرخ بساد
 که از روی من^۳ رنگ زردی ببرد^۴

بنازیم دستی^۵ که انگور چید
مریزاد پایی که درهم فشرد
چو این سرنوشت آمدم از ازل^۶
قضای نوشته^۷ نشاید سترد
برو زاهدا خرده برما مگیر
که کار خدایی نه کاریست خرد
شود مست وحدت^۸ ز جام الست
هر آنکو چو حافظ می صاف خورد^۹

ماده تیارخ در کد شمرگان



۱

آن میوه بهشتی کامد به دست ای جان^۱
در دل چرا نکستی از کف چرا بهشتی^۲
تاریخ این حکایت گر از تو باز پرسند^۳
سر جمله اش فرو خوان از «میوه بهشتی»^۴

۲

اعظم قوام دولت و دین آنکه بردرش
از بهر خاکبوس نمودی فلک سجود
با آن وجود و آن عظمت زیر خاک رفت
در نصف ماه ذی القعد^۱ از عرصه وجود
تا کس امید جود ندارد دگر زکس
آمد حروف سال وفاتش امید جود^۲

۳

برادر خواجه عادل طاب مشواه^۱
پس از پنجاه و نه سال از حیاتش
به سوی روضه رضوان سفر کرد^۲
خدا راضی ز افعال و صفاتش

خلیل عادلش پیوسته^۲ برخوان
وز آنجا فهم کن سال وفاتش

۴

بلبل و سرو و سمن^۱ یاسمن و لاله و گل
هست تاریخ وفات شه مشکین کاکل^۲
خسرو روی زمین غوث زمان بواسحق^۳
که به مه طلعت او نازد و خندد بر گل^۴
جمعه بیست و دوم ماه جمادی الاول^۵
در پسین بود که پیوسته شد از جزو به کل^۶

۵

به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق
به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد^۱
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
که جان خویش پیرورد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام^۲ شیخ مجدالدین
که قاضی به از او آسمان ندارد یاد

دگر بقیه ابدال^۲ شیخ امین‌الدین
که یمن همت^۴ او کارهای بسته گشاد
دگر شه‌نشه دانش عضد که در تصنیف
بنای کار موافق^۵ به نام شاه نهاد
دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل
که نام نیک‌ببرد ازجهان به بخشش و داد
نظیر خویش^۶ بنگذاشتند و بگذشتند
خدای عز و جل جمله را بیامرزاد^۷

۶

بهاء الحق و الدین طاب‌م‌ثواه
امام سنت و شیخ جماعت
چو می‌رفت ازجهان این بیت می‌خواند^۱
بر اهل فضل و ارباب پراعت^۲
به طاعت قرب ایزد^۳ می‌توان یافت
قدم در نه گرت هست استطاعت^۴
بدین دستور^۵ تاریخ وفاتش
برون آر از حروف «قرب و طاعت»^۶

۷

دلا دیدی که این^۱ فرزانه فرزند
 چه دید اندر خم این طاق رنگین
 به جای لوح سیمین برکنارش^۲
 فلک بر سر نهادش لوح سنگین^۳

۸

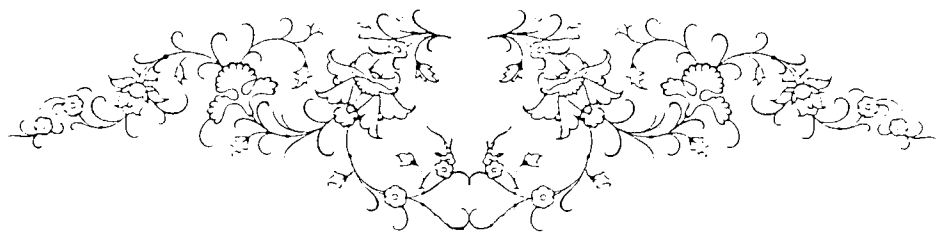
رحمن لایموت چو آن پادشاه^۱ را
 دید آنچنان کزو عمل الخیر لایفوت^۲
 موتش قرین رحمت^۳ خود کرد تا بود^۴
 تاریخ این معامله رحمن لایموت^۵

۹

سرور اهل عمایم شمع بزم انجمن^۱
 صاحب صاحبقران حاجی قوام الدین حسن^۲
 هفتصد و پنجاه و چار^۳ از هجرت خیرالبشر
 مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن
 سادس ماه ربیع الآخر^۴ اندر نیمروز
 روز آدینه به حکم کردگار ذوالمنن

مرغ روحش کو همای آشیان قدس بوده^۵
شد سوی باغ بهشت از دام این دار محن^۶

ریاضیات



۱

آن باده^۱ دیرینه دهقان پرورد
در ده که طراز عمر نو خواهم کرد
مستم کن و بی خیر ز احوال جهان
تا سر جهان بگویمت ای سره مرد^۲

۲

آواز پر مرغ طرب می شنوم
یا نفعه گلزار^۱ ادب می شنوم
یا باد حدیثی از لبش^۲ می گوید
القصه روایتی عجب می شنوم^۳

۳

اول به وفا می وصالم درداد
چون مست شدم جام غمم بر سر داد^۱
پر آب دو دیده و پر از آتش دل^۲
خاک ره او شدم به بادم برداد^۳

۴

ایام شباب است شراب^۱ اولیتر
 هر غمزده‌ای مست و خراب^۲ اولیتر
 عالم‌همه سربه‌سر خراب است و بیاب^۳
 در خاک خراب^۴ هم خراب اولیتر

۵

جز نقش تو در نظر نیامد ما را^۱
 جز کوی تو رهگذر نیامد ما را^۲
 خواب ارچه خوش آمد همه را در عهدت^۳
 حقا که به چشم در نیامد ما را^۴

۶

چشمت که فسون و رنگ^۱ می بارد ازو
 افسوس که تیر جنگ^۲ می بارد ازو
 بس زود ملول گشتی از همنفسان
 آه از دل تو که سنگ می بارد ازو^۳

۷

چشم تو که سحر یابل است استادش
 یارب که فسون‌ها برواد از یادش^۱
 وان‌گوش که حلقه کرد درگوش جمال^۲
 آویزه در ز نظم حافظ بادش

۸

چون باده به خم چه بایدت^۱ جوشیدن
 با لشکر غم نمی‌توان کوشیدن
 سبزاست لب‌ت ساغر ازو دور مدار^۲
 می بر لب سبزه خوش بود نوشیدن^۲

۹

چون جامه ز تن برکشد^۱ آن مشکین‌خال
 ماهی که نظیر خود ندارد به جمال^۲
 در سینه ز نازکی دلش بتوان دید^۲
 ماننده سنگ خاره در آب زلال

۱۰

چون غنچه گل قرابه پرداز شود
نرگس به هوای می قدح ساز شود
فارغ دل آن کسی^۱ که مانند حباب
هم در سر میخانه سرانداز شود^۲

۱۱

در سنبش آویختم از روی نیاز
گفتم من سودازده را چاره بساز^۱
گفتا که لبم بگیر و زلفم بگذار
در عیش خوش آویز نه در عمر دراز^۲

۱۲

راه طلبت ز خار غمها دارد
کو راهروی که این قدمها دارد
دانی که که روشناس عشقست آنکو^۱
برچهره جان داغ ستمها دارد^۲

۱۳

شیرین‌دهنان عهد به پایان نبرند
صاحب‌نظران ز عاشقی جان نبرند
معشوقه چو بر مراد و رای تو بود^۱
نام تو میان عشق‌بازان نبرد^۲

۱۴

عشق رخ یار بر من زار مگیر
بر خسته‌دلان خرده به یکبار مگیر^۱
صوفی تو چو رسم رهروان^۲ می‌دانی
بر مردم رند نکته بسیار مگیر^۳

۱۵

قسام بهشت و دوزخ آن عقده‌گشای^۱
ما را نگذارد که در آییم زپای^۲
تا کی رود این گرگ‌نمایی، بنمای^۳
سرپنجه دشمن شکن^۴ ای شیر خدای

۱۶

گفتم که لب، گفت: لبم آب حیات
گفتم دهننت، گفت: زهی حب نبات^۱
گفتم سخن تو، گفت: حافظ گفتم^۲
شادی همه لطیفه‌گویان^۲ صلوات

۱۷

ماهی که قدش به سرو می‌ماند راست
آئینه به دست و روی خود می‌آراست
دستارچه‌ای پیشکشش کردم گفت^۱
وصلم طلبی زهی خیالی که تراست^۲

۱۸

مردی ز کننده در خیبر پرس
اسرار کرم^۱ از خواجه قنبر پرس
گر تشنه فیض حق شدستی حافظ^۲
سرچشمه آن^۲ ز ساقی کوثر پرس^۴

۱۹

مقبول دل خواص^۱ و مشهور عوام
خوش‌لپچه و موزون^۲ حرکت بدر تمام
در خطه شیراز به نام است و نشان
رودآوری حافظ. حاجیش قوام^۳

۲۰

من با کمر تو در میان^۱ کردم دست
پنداشتمش که در میان^۲ چیزی هست
پیدا است کزین میان چه بر بست کمر
تا من ز کمر چه طرف برخواهم بست

۲۱

من حاصل عمر خود ندارم جز غم
در عشق ز نیک و بد^۱ ندارم جز غم
یک همدم دمساز ندارم نفسی^۲
یک مونس نامزد ندارم جز غم^۳

۲۲

هر دوست که دم زد ز وفا^۱ دشمن شد
هر پاک‌روی که بود تردامن شد
گسیند شب آستن غیب است عجب^۲
چون مرد ندید از که^۲ آستن شد!؟

۲۳

هر روز دلم به زیر باری دگر است
در دیده من ز هجر خاری دگر است
من جهد همی کنم قضا می‌گوید
بیرون ز کفایت تو کاری دگر است^۱

۲۴

یا کار^۱ به کام دل مجروح شود
یا ملك تنم بی‌ملك روح شود
امید من آنست به درگاه خدا^۲
کابواب سعادت همه مفتوح شود^۲

رباعیاتی که در نسخه ق مکتوب است

۲۵

آن جام طربشکار بر دستم نه
وان ساغر چون نگار بردستم نه^۱
آن می که چو زنجیر بپیچد بر خود
دیوانه شدم بیار بر دستم نه^۲

۲۶

ای دوست دل از جفای دشمن درکش
با روی نکو شراب روشن درکش^۱
با اهل هنر گوی گریبان بگشای^۲
وز نا اهلان تمام دامن درکش^۳

۲۷

ای شرم زده غنچه^۱ مستور از تو
حیران و خجل نرگس مخمور از تو
گل باتو برابری کجا یارد کرد^۲
کاو نور ز مه دارد و^۳ مه نور از تو^۴

۲۸

بامی به کنار جوی می باید بود

وز غصه کناره جوی می باید بود

این مدت عمر ما چو گل ده^۱ روز است

خندان لب و تازه روی می باید بود^۲

۲۹

برگیر شراب طرب انگیز و بیا

پنهان ز رقیب سقله مستیز و بیا^۱

مشنو سخن خصم که بنشین و مرو

بشنو ز من این نکته که برخیز^۲ و بیا

۳۰

در آرزوی بوس و کنارت مردم

وز حسرت لعل آبدارت مردم

قصه نکنم دراز^۱ کوتاه کنم

باز آ باز آ کنز انتظارت^۲ مردم

۳۱

در باغ چو شد باد صبا دایه گل
بر بست مشاطه وار پیرایه گل
از سایه به خورشید اگرت هست امان
خورشید رخی طلب کن و سایه گل^۱

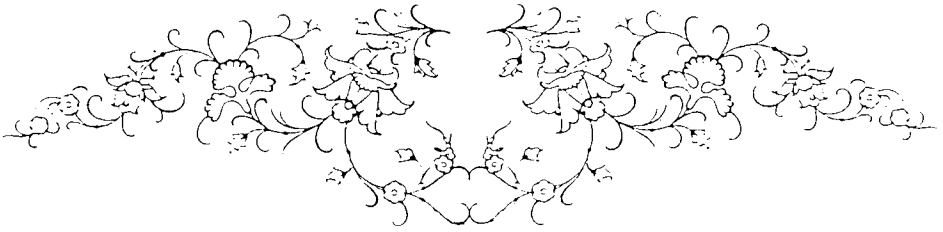
۳۲

سیلاب گرفت گرد ویرانه عمر
واغاز پری نهاد پیمان^۱ عمر
بیدار شو ای خواجه^۲ که خوش خوش بکشد^۳
حمال زمانه رخت از خانه عمر^۴

۳۳

عمری ز پی مراد ضایع دارم
وز دور فلک چیست که نافع دارم
با هر که بگفتم که ترا دوست شدم
شد دشمن من وه که چه طالع دارم^۱

روا سی



۱

۱. ط: زلف بکشاید. ۲. ط، ق، الف و پ: جعد. ۳. پ: در مجلس جانان.
 ۴. س: چه جای عیش. ۵. ق: کشید آخر. ۶. ق و پ: کزو سازند.

۲

۱. تا ون: صبر و دل؛ الف: صبر دل.
 ۲. ق، پ و ع: اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم.

۳

۱. گک: پ: حسن ماه. ۲. در نسخه «گک» این غزل دارای همین ۶ بیت است.
 ۳. ق: آبی روی. ۴. ق و پ: بشنوم.
 ۵. ط: دعائی آخر آمینی.

۴

۱. گک و ق و پ و ط: پناهیم.
 ۲. گک: مددی کند خدا را.
 ۳. ص: دل عاشقان.
 ۴. ص و گک: داری چو نمیکنی مدارا.
 ۵. پ: رخ همچو ماه تابان قدسی و دلر بارا.
 ۶. نسخه‌های گک و ص و ط دو بیت آخر این غزل را ندارند.

۵

۱. ص: درد پنهان.
 ۲. ط: باشد که باز بینم دیدار آشنا را؛ ص و ق: باز بینم آن یار آشنا را.
 ۳. گک: هات الصبوح کأساً.
 ۴. گک و ط: جام جمست بنگر؛ ص: جامی است نیک بنگر.
 ۵. ط و ق و گک: آن تلخ وش که صوفی ام‌الخبائثش خواند.
 ۶. گک: اهلی: م: اهلا. ۷. گک و ق و پ: خوبان پارسی گو. ۸. ق: رندان.
 ۹. نسخه «ط» این بیت را ندارد.
 ۱۰. نسخه ق یک بیت دیگر هم دارد بدین صورت:

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

۱. ق: ما مریدان روی سوی قبله؛ ن: ما مریدان روی سوی کعبه.
 ۲. ق و ب و س: در خرابات طریقت ما بهم منزل شویم، ف و ل: در خرابات مغان ما نیز همدستان شویم.
 ۳. ف: از روز ازل تقدیم ما.
 ۴. ف و ل:
 ۵. ن: بگذرد جان عزیز.
 ۶. نسخه ف این دو بیت را اضافه دارد.
 مرغ دل را صید جمعیت به دست افتاده بود زلف بکشادی و باز دست شد نخچیر ما
 بادی از زلف تو آمد شد جهان بر من سیاه نیست از سودای زلفت بیش ازین توفیر ما
 بر در میخانه خواهم گشت چون حافظ مقیم چون خراباتی شد آن یار طریقت پیر ما
 این غزل در نسخه ق فقط هفت بیت دارد باین توضیح که بیت‌های ۶ و ۷ در نسخه ق نیست در نسخه‌های ص و گ و ط این غزل نیست.

۱. ط، ن: می‌دهد. ۲. ط: چمن بر گذری.
 ۳. خ: گل ریحان. ۴. نسخه «ص» این بیت را ندارد.
 ۵. ط و گ و ق: ترسم این قوم.
 ۶. ص و گ: هر کرا خوابگه این آخر مشتی خاک است؛
 خ: هر کرا خوابگه آخر به دو مشتی خاک است
 ق: هر کرا خوابگه آخر مشتی خاک است؛ ص، ط: جایگه.
 ۷. ص: گو چه حاجت که بر افلاک کشی ایوان را؛
 گ: گو چه حاجت که به افلاک کشی ایوان را
 ۸. ق: وقت.
 ۹. گ: بدرود کند.
 ۱۰. گ: ولیکن.

۱. ط. ق. خ. تازیر. س: تا ز تن.
 ۲. گ: عاشقان.
 ۳. ط: نقش.
 ۴. گ و ص: دود و آه. ۵. ط: کر نمی‌بینم خاص؛ الف:
 محرم راز دل شیدائیم کس نمی‌دانم ز خاص و عام را

۱. ط: تا دور روزگار بگردد به کام ما. ۲. الف: عیش مدام ما.
 ۳. ص: هرگز نشد فنا که دلش زنده شد به عشق.
 ۴. نسخه «ط» این بیت را ندارد. ۵. الف: بر دلبر.
 ۶. گ: یاد نیاری ز نام ما
 ۷. گ: باشد که مرغ وصل درآید به دام ما؛ ط و ق: باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما.
 ۸. ص: هلاک.

۱. ق و الف: غرور حسنت اجازت مگر نداد ای گل.
 *ق: نکنی
 ۲. ط: کاهل نظر؛ گ: به خلق و لطف توان صید کرد اهل نظر.
 ۳. ط: نهند دام و بگیرند مرغ؛ ص: به بند و دام بگیرند مرغ، گ و ق: به بند و دام بگیرند مرغ.
 ۴. گ: که صنع مهر و وفا، پ: خال مهر و وفا.
 ۵. ص: گر بگفتن حافظ.
 ۶. نسخه «گ» بیت دوم این غزل را ندارد و نسخه «ط» بیت دوم و بیت هفتم غزل را ندارد.

۱. در نسخه پ و الف و ع جای مصراع‌های دوم دو بیت ذیل عوض شده و چنین است:
 صلاح کار کجا و من خراب کجا سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا
 چه نسبت است به زندی صلاح و تقوی را بین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا
 (الف و ع: سماع و وعظ). اما در همه نسخه‌های متقدم به صورتی است که در متن ثبت است.
 ۲. ع: بامداد وصال. ۳. گ: ص و ط: شمع و آفتاب؛ ق و خ و پ: شمع آفتاب.
 ۴. گ، ص، ق، پ: چو کحل بینش ما؛ ط: چو کحل دیده ما.
 ۵. ص: قرار و صبر.
 ۶. خ: قرار چیست، صبوری کدام، خواب کجا.

۱. ص: که با ده صافست.
 ۲. ص، گ، خ: عنقا شکار می‌نشود.
 ۳. ط: عنقا شکار کس نشود دام بازکش.
 ۴. گ، ط، ق: کانچا همیشه باد.

۵. ك: چون آب رو نماند.
۶. ط: در بزم دور خوش قدحی درکش و برو.
۷. ص و ط: گلی ز عشق؛ ك و ق: گلی ز عیش؛ الف: گلی ز عمر.
۸. ق: مکن هنری؛ ط: مکن هنر ننگ.
۹. ك: برسان پیر جام را.
۱۰. در چاپ ق و ایا در این غزل يك بيت ديگر با اختلاف كلمات صوفی و زاهد مندرج است. در نسخه «ق» بدین صورت:
- راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی‌مقام را
در نسخه «ایا» کاین حال نیست صوفی عالی‌مقام را.

۱۳

۱. ط و م: خلوت خاص است و جای امن تزهنگاه انس؛ پ: مطرب بذله‌گو، ص: و ساقی یا [ر] و مطرب نکته‌گوی.
۲. ص و ط: حسن طرب.
۳. ص، ط، ك: غمزه ساقی ز چشم می پرستان مست خواب؛ س و ایا ع: می پرستان برده خواب.
۴. ن: درهای حافظ را بجان، پ: کنون.
۵. ص: هر دم به‌عود زهره گلپانك رباب؛ ط: میرسد هر شب به‌گوش زهره.

۱۴

۱. ع و ن: گفت در سودای دل ره گم؛ ك: گم می‌کند.
۲. ط: بگذر زمانی؛ قدسی و ف: بنشین زمانی،
۳. ط و ق: جای.
۴. ص: آن خال شیرین؛ ك: آن خال مسکین.
۵. الف: همچو رنگ ارغوان؛ ط: همچو برگ زعفران.
۶. ص و ط و ك: آن مور خظت گرد رخ؛ پ: آن مور خط گرد لب.
۷. ص: طره رفکین تو.
۸. ك: گر بنالد خسته مسکین؛ ص و ق: دور نبود گر نشیند خسته و مسکین. ك: خسته مسکین.

۱۵

۱. ص: میدمد صبح و گل به‌ست سحاب، پ، ج، س: کله بسته سحاب؛ ع: کله بسته نقاب.

۲. پ، س، ج: از رخ لاله.
 ۳. ق: هان بنوشید دم به دم می ناب.
 * در نسخه «خ» در مصراع اول بیت چهارم، بجای زمرد «سرمه» آمده است.
 ۴. ق: این چنین. ۵. ن و ق: که ببندند.
 ۶. این غزل در نسخه «گ» دارای پنج بیت و در نسخه «ص» ۶ بیت و در نسخه «ق» ۸ بیت است.

۱۶

۱. ص: آن ترك پریچهره که در زیر قبا رفت؛ در نسخه «گ» این غزل با اندک اختلافی دوبار آمده است، در جای دیگر: آن یار پریچهره.
 ۲. گ (در جای دیگر): چه خطا بود که از راه خطا رفت.
 ۳. گ (در جای دیگر): آن ماه جهان بین؛ ق و پ: آن خشم جهان بین.
 ۴. گ (در جای دیگر): آتش دل سوز.
 ۵. ص و گ و ن: چشمه چشمم. ۶. م: آمد شب هجران.
 ۷. ق و م: بمردیم چو از.
 ۸. گ: چو بندیم چو آن قبله نه آنجاست؛ ع: احرام چه بندیم که آن کعبه نه اینجاست.
 ۹. گ: چو از قبله صفا رفت؛ گ (در غزل دیگر): چو از کعبه.

۱۷

۱. ص و ط: لب خندان رخ خرم با اوست.
 ۲. گ: که مرهم.
 ۳. ط و گ و ص و الف: شیرین.
 ۴. ص: سر آن نکته که شد رهن عالم با اوست.
 ۵. این غزل در نسخه «گ» دارای پنج بیت و فاقد بیت سوم و چهارم مرقوم در متن است.

۱۸

۱. ص، گ، ق: در کدامین.
 ۲. ص: هر دلی در حلقه‌ای در ذکر یا رب یا رب است، ط: هر دلی از حلقه زلف تو یا رب یا رب است، ق: هر دلی از حلقه‌ای در ذکر یا رب یا رب است؛ الف: هر شبی در حلقه دل ذکر یا رب یا رب است.
 ۳. گ: گردن اندر زیر.
 ۴. گ: خال خورشید.
 ۵. خ: ساعت. ۶. خ: برانم.
 ۷. ق و ط و ن: عکس خوی.
 ۸. ص و گ: آب خورشیدش.
 ۹. گ: زان که کلک.

۱. گک: گرت به دست افتد.
۲. ق، پ: به آب دیده بشویم خرقها از می.
۳. ط: سپهر پیر چو پرویز نیست خون افشان.
۴. ط و الف: که قطره‌اش سر کسری و تاج پرویز است.
۵. ق: باژگون سپهر؛ ط: از دور واژگون فلک.
۶. ق، پ: عراق و فارس.

۱. گک: دیده حیرت؛ ط: بسوخت عقل ز حیرت.
۲. ط و ق: نهچید آری.
- در بیت پنجم، ط: خانقاه و رباط.
۳. نسخه «ق» این بیت را ندارد؛ در مصراع اول این بیت، ب: دوی درد دل.
۴. ط و ق و الف: هزارم استظهار.
- در پاره از نسخ سده دهم هجری بیت زیر در این غزل آمده است:
- حسن ز بصره بلال از حیش صهیب از روم
ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالهجبی است

۱. ح: زین رو.
۲. ط: مستی و خروش؛ ح: از او همه مستی و غرور.
۳. ط: رازی که بر خلق.
۴. ح: خم خوبان.
۵. ق: که بیاید.
۶. ح: با شمع بگویند که.
۷. این غزل در نسخه‌های ص و گک نیست.

۱. ق، پ: منزل آسایش و خوابت.
۲. ق: سرآب ازین بادیه.
۳. سه بیت بالا در نسخه‌های ص و ط و گک نیست.
- * در بیت هفتم نسخه «م»: چشم خمارین و ظاهرأ اصح می‌نماید.
۴. گک: از خواجه برنجد. ۵. ص: که خرابم ز عتابت.

۲۳

۱. گک: به جان، ق و پ: به دل.
۲. ص: محراب ابرویم؛ ق و پ: محراب ابرویت بنما.
۳. ص: جادوی، گک و ق: جادوئی.
۴. ق: می‌گیریم و مرادم ازین سیل اشکبار تخم محبت است که در دل بکارم
در مصراع اول؛ ط و ق: برکنار.
۵. گک و ق و پ: رندی.

۲۴

۱. ص: این بیک خوش‌خبر، گک: این بیک نامه‌بر، ق: آن بیک نامور.
۲. گک، ق، پ: آورد حرزجان ز خط مشکبار.
۳. ط و ق: خوش می‌کند حکایت عز و وقار دوست (ط: میکند عز)؛ گک (مصراع اول): نشان
ز جلال و جمال یار.
۴. ص: ار باد فتنه.
۵. نسخه‌های ص و گک و ط این بیت را ندارد.

۲۵

۱. م: شب تاریک و.
۲. م و ع: وعده دیدار.
۳. ق: بگوئید، ع. نیرسند.
۴. ص: اشارت دارد.
۵. ص، گک: بدکار.
۶. در نسخه «گک» این کلمه را شاید بتوان مهنا خواند و در چنین صورتی اصح مینماید.

۲۶

۱. گک: خاکدان نم.
۲. گک و ق: زینجا به آشیان، ص: زانجا به آسمان.
۳. ع و ن: صنع خدا بکن.
۴. در مصراع اول بیت نهم، ن و ع: ز صنع منت
آگهی دهند؛ نسخه «ص» سه بیت بالا را ندارد.
۵. ق و پ: بشتاب هان.

۲۷

۱. پ و م: شمشاد سایه‌پرور؛ ط و ق: شمشاد خانه‌پرور ما.

۲. ط، گ، ق، پ: ای نازنین پسر.
 ۳. ن و پ: سر چرا کشم. ۴. ق: آن سرا و گشایش در آن در است.
 ۵. ط: دی داد وعده وصلم و.
 ۶. ط: امروز تا چه بازدم و بازش چه در سر است. ۷. در مصراع اول، الف: يك قصه نیست شرح غم عشق و وین عجب؛ ن: غم عشق آن صنع. در مصراع دوم همین بیت، ق: کز هر زبان که می‌شازم نامکرر است. ۸. ف و گ: نفس.
 ۹. ص: تا آب او که.
 ۱۰. ص و گ: حافظ روان چه شاخ نباتت (گ: نباتت)، ط: حافظ چو طرز شاخ نباتت کلك تو. در مصراع دوم همین بیت، ط: کش میوه‌ای لذیذتر؛ ن: لطیف‌تر.

۲۸

۱. ص و ط و گ و ق و پ: راهی است راه عشق؛ آیا: بحری است بحر عشق. (بطور استثنا و بر خلاف سیره این عبارت به صورت نسخه‌ی آیا مکتوب ۸۱۶ هجری ضبط شد).
 ۲. ش و ص و ق: هر که که دل به عشوه دهی.
 ۳. ط: که این جهان؛ ح: که این طریق؛ ن: فرصت شمر تجرد رندان که این طریق.
 ۴. ق: ز منع عقل.
 ۵. ق: بیچرو.

۲۹

۱. گ: به کام تا نرسد لب من از لبش چون نای.
 ۲. ق، پ: اسیر عشق تو.
 ۳. گ: اساس مستی من.
 ۴. ص و ح: بیداد جور یار.
 ۵. گ: برو فسانه مگو و فسون مخوان حافظ.

۳۰

۱. گ: در عین وصلی ناله‌های زار چیست؛ ط: در عین وصل این ناله‌های زاره چیست.
 ۲. گ: جلوه‌ی معشوقه، ط: جلوه‌ی معشوق بر این کار.
 ۳. ص: بار اگر ننشست بر ما نیست.
 ۴. ص: پادشاه کامران بود.
 ۵. ص، ط و ق: در نمیگیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست.
 ۶. گ: راه عشقی ترک بدنامی مکن.

۱. ن و ط: به جان یار قدیم و به حق عهد درست.
 * در نسخه «خ» و به جای بیت چهارم بیت زیر آمده است:
 بصدق کوش که خورشید زاید از نفست
 که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست
 ۳. ص: دراز گشت از آن؛ گک: دراز گشت روان، ط: زبان مور بر آصف دراز گشت و
 رواست؛ تا: گشت و روان.
 ۴. ط: کرد و هیچ نجست.
 ۵. گک: شیدا به کوه.
 ۶. ق، پ: چو این گیاه نرست.

۱. ص: چیزی به جای.
 ۲. ق: بوی گل، جامع نسخ: حسن گل.
 ۳. ص: شیرین من.
 ۴. ص: چو راز عشق ز دل با تو گفتم.
 ۵. ق: گل خندان برای.
 ۶. نسخه‌های گک و ط این غزل را ندارند.

۱. ط: به کوی باده فروشان کسی که ره دانست ز فیض جیام می اسرار خانقه دانست
 ۲. ص: ز خط ساقی. در مصراع اول بیت ششم، ط: نرگس مستش.
 ۳. ص و گک: رموز حا؛ جم.
 ۴. ق، ط، پ: ز جور کوکب طالع؛ گک: ز دست طالع کوکب.
 ۵. نسخه «گک» این بیت را ندارد.
 ۶. ط: حدیث ساغر پنهان که میزند حافظ؛ گک: حدیث حافظ و ساغر چه میکنی پنهان،
 پ: حدیث حافظ و ساغر کشیدن پنهان.
 ۷. ص: شبی که طارم هفتم رواق گردون را.
 ۸. ص: نموده زخم.

۱. ط: خیال عشق تو پختن نه کار خامانست؛ ق - خیال زلف تو پختن نه کار هر خامی است.
 ۲. ط و ق: عشق از او خیزد.

۳. ق و پ: نه چشمت و زلف.
 ۴. ق و پ: قلندران حقیقت.
 ۵. نسخه‌های «ص» و «ک» این بیت را ندارند.
 ۶. ص: سحر کرشمه حسنت؛ ط: کرشمه چشمش؛ ک و پ: کرشمه وصلش.
 ۷. ک: جاوید در طلب کاریست.

۳۵

۱. ک: ایام عمر.
 ۲. ک: مست شراب.
 ۳. ک: در عمل آور.
 ۴. ق: که این عجز عروس.
 ۵. ط: مده از یاد.
 ۶. ص و ک و ق: لطیفه عشقم.
 ۷. ص: گره بگشا؛ ط: برو ملامت دردی کشان مکن زاهد.
 ۸. نسخه «ط» این بیت را ندارد.
 ۹. ق: بلبل بیدل؛ ک: بلبل عاشق چه جای
 ۱۰. ط: مکن معارضه‌ای سست نظم بر حافظ که حسن شیوه و لطف سخن خدادادست

۳۶

۱. ک: گریه که کردیم.
 ۲. ک: وصل تو اجل از سر من.
 ۳. پ و م و ع: رقیبان تو گویند.
 ۴. ک: دور از رخت آن خسته رنجور، ق: دور از رخت این خسته رنجور.
 ۵. ک: از تن رنجور مهجور نماندست. نسخه «ق» این بیت را ندارد.
 ۶. ک: چشم مرا خواب نکیرد؛ ق: چشم مرا آب روانست.
 ۷. ص: مقدور نماندست.

۳۷

۱. ص و پ: لیکن آن هست که این نسخه؛ ط: لیکن این هست که آن نسخه؛ ک: لیکن این هست که آن، ع: این قدر هست که آن نسخه.
 ۲. ک: نقطه نون.
 ۳. ک: دل من از هوس روی تو؛ ق: دل من در هوس روی تو.
 ۴. ق: سایه قد تو.
 ۵. ص: عکس روح است؛ ک: عکس روئیت.
 ۶. ق و پ: با غمت ای یار عزیز؛ ح: با لبث ای جان عزیز.

۷. گک: که با عهد قدیم افتادست.

۳۸

۱. ب: که کار ما؛ ط و ق و ن و ع و سنا که تیغ ما.
۲. ص: چرا ز روی؛ ط: ز راه کوی خرابات برتابم روی.
۳. ص: کزین بهم ز جهان هیچ رسم و راهی نیست؛ ط: جز این درم بجهان هیچ روی و راهی نیست؛ نسخه «گک» این بیت را ندارد.
۴. ط و م: زمانه گر فکند آتشم.
۵. ص: آن سهوی قدم؛ ط: آن پری رویم.
۶. گک: بر سر راحت که.
۷. ق و ب: زلفش مرا.

۳۹

۱. ق: نشی جان من؛ در دو نسخه «پ و م» جای دو مصراع اول و دوم این بیت عوض شده است.
۲. پ: ندانم چیست.
۳. پ: رخ تو در نظر من ببین چه خوش سوداست.
۴. ق: میزد دل من، پ و م: میزیم هیبت.
۵. ص: خمار چند شبه؛ ن و م و ب: خمار دیشبه دارم.
۶. پ بخون دلم. ۷. ص: پیر مغانم. پ: (مصراع دوم این بیت): نمیرد مدام.
۸. ق: چه ساز بود که در پرده میزد آن مطرب، پ: چه راه بود که در پرده میزد آن مطرب.
۹. ص و ق: ندای عشق تو دیشب.
۱۰. ص: فضای سینه ز شوقم هنوز پر ز صداست؛ ع: فضای سینه حافظ ز ذوق پر ز صداست؛ پ: فضای سینه حافظ هنوز پر ز نواست.
- نسخه «گک» این غزل را ندارد.

۴۰

۱. ص و ط: عرض کرد.
۲. گک: خرد سهو نیست بر قلمت؛ ص: نیست سهو در قلمت؛ نسخه «ط» این بیت را ندارد.
۳. ق و ب: به شکر این نعمت.
۴. ح و گک: قرار خواهم بست؛ ط و ع: قرار خواهم داد.
۵. ح و ق: آگه شود مگر وقتی؛ ط: ز حال ما مگر آگه شود دلت وقتی؛ گک: دلت روزی.
۶. ص: صبا حکایت زلف تو کرد با گل و سرو.
۷. نسخه های گک و ق و ط و ب این بیت را ندارند.

۸. ط: به جرعه‌ای ز غریبان خسته یاد آور؛ پ و ق: روان تشنه ما را به جرعه‌ای دریاب؛
گک: ترا ز حال دل تنگ ما چه غم که مدام.
۹. ق و ط و ع: چو میدهند زلال خضر ز جام جست.
۱۰. ص: مقیم غم تست. نسخه‌های گک و ق این بیت را ندارند.
۱۱. ط: همیشه عیش تو ای.

۴۱

۱. ق: غرض اینست و گرنه؛ ط: همه اینست و اگر نه، ص: همه آنست و گرنه.
۲. ع و ط: که اگر بنگری.
۳. ق و ب: آید به کنار.
۴. ط: خوش بر آسای زمانی.
۵. ع: منتظرم.
۶. ص: زار نزار.
۷. نسخه «گک» این بیت را ندارد.
۸. ص: ره صومعه تا دیر مغان؛ ع: ره بادیه تا دیر مغان.
۹. گک و ق: نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی؛ ع: پذیرفت ولیک.
۱۰. ط: خطر.

۴۲

۱. گک: حال خود با تو گفتنم چه خوش است؛ ق و وستا: حال دل با تو گفتنم هوس است.
* - مصراع اول بیت دوم این غزل، ب: خلوت ما.
۲. ص، گک، پ و ق: عزیز شریف.
۳. ص: مدد فرما.
۴. در عموم نسخی که اساس این تصحیح است ابیات این غزل با ردیف «هوس است» آغاز و انجام می‌شود مگر نسخه گور کهبور که این غزل با ابیات ردیف چه خوش است تنظیم گردیده اما در هر دو صورت قوافی یکسان است.

۴۳

۱. پ: راز دلش. ۲. م: بر آسمان گرفت.
۳. گک، ع: از رنگ و بوی او. ۴. گک: آسوده در کنار چو.
۵. ق: آن روز شوق ساغر می. ۶. ص: ز عکس طلعت ساقی.
۷. نسخه‌های «ص، ق، پ» این بیت را ندارند. در نسخه «ط» اصلا این غزل نیست. در نسخه

«ب» مقطع غزل چنین است:
فرصت نگر که فتنه چو در عالم اوفتاد حافظ به جام می زد و از غم کران گرفت

۴۴

۱. ط و ق و پ: مرا و مرغ چمن را ز دل ببرد آرام.
۲. ق، گ و پ: زمانه تا قصب نرگس قباى تو بست؛ ط: زمانه تا قصب زرکش قباى تو بست.
۳. این بیت در نسخه‌های ق و ط و پ نیست و در نسخه گ بجای بیت پنجم آمده است.
۴. ق و پ: صد گره بگشود.
۵. ص و گ: چو غنچه بر دل. ع: ز ناهه بر دل مسکین من گره بگشود.
۶. ص: چو عهد با سر زلف گره‌گشای تو بست؛ ط: نسیم گل چو دل خویش در هوای تو بست.
۷. گ: تو خود حیات دگر بوده زمان وصال؛ ط: تو خود حیات دگر بودی ای نسیم صبا؛ ق و پ: تو خود وصال دگر بودی ای نسیم وصال.
۸. ط: خطا نکرد که دل در پی قباى تو بست؛ گ: دلم امید ندانست و در وفای تو بست.

۴۵

۱. ق و پ: با خدا. ۲. ب آخر دمی بپرس. ۳. ص: بسوختم.
۴. ق و ع: قصد خون ماست، پ: محتاج قصد نیست گرت میل خون ماست.
۵. ص: (در يك مورد) چون رخت ران تست.
۶. ص: در اینجا (در يك مورد).

۴۶

۱. ع: تو يك شمه. ۲. نسخه «ص» این بیت را ندارد.
 ۳. ق و پ: بر آن چشم سیه. ۴. ص: چرخ هفتش هفتم.
 ۵. ق: تو پنداری که.
 ۶. نسخه «ص» این بیت را ندارد. نسخه‌های «گ» و «ط» این غزل را ندارند.
- * بیت اول مصراع دوم: ق و م و ستا: جان.
در نسخه «ص» این غزل دارای پنج بیت است.

۴۷

۱. ص: کی روی به چمن؛ ق: کرده میروی به چمن.

۲. ص: به ارغوان.
 ۳. ص و ق: نسبتش کردم.
 ۴. ص و ط: سحر به دست صبا.
 ۵. گک: بنفشه طرهٔ مقتول را گره میزد، ق: بنفشه طرهٔ مقتول خود گره میزد؛ س: طرهٔ مرغول خود گره میزد.
 ۶. ط، ق و پ: ندیدمی زین پیش.
 ۷. گک: درین میان انداخت؛ ط، ق، پ: زین پیش.
 ۸. ق و پ: نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود؛ ط: نبود نقش دو عالم که نقش الفت بود، گک: نبود نقش دو عالم که نقش رویت بود.

۴۸

۱. ق: حافظ این دیدهٔ گریان تو بی چیزی نیست.

۴۹

۱. ط: پیوسته عمر بسته به مویست هوش دار.
 ۲. گک: غم کار و بار چیست.
 ۳. گک: معنی آب زندگانی. مصراع دوم همین بیت؛ ط: جز طرف گلدازار.
 ۴. ط: دل را به عشوهٔ که دهند.
 ۵. ق: بنده گرش اعتبار نیست؛ پ: بنده گرش نیست اعتبار؛ ج: بنده چو گیرند اعتبار؛ س: بنده اگر نیست اعتبار.
 ۶. ق و پ: آموزگار چیست. نسخه‌های «ص» و «ط» و «گک» این بیت را ندارند.

۵۰

۱. ح: نسیم بوی تو؛ مهد: نسیم زلف تو.
 ۲. مهد: جمال و چهرهٔ تو.
 ۳. ق: سیب زنخدان او.
 ۴. ح: خاص بگوی.
 ۵. ح: بسالی و حافظ، مهد: درت زنده.
 ۶. ح: که روزهاست.
 ۷. نسخه‌های ص و گک این غزل را ندارند.

۱. گفتم کنایتی و امیدم.
۲. گک: حرف اول این کلمه نقطه ندارد.
۳. ص: چندان گریستم که من بعد اگر کسی؛ گک: چندان گریستم که هر آن کس که برگذشت.
۴. گک: باختم.
۵. ص: چه گوی است و این چه کوست. نسخه «ق» این بیت را ندارد.
- * گک: مصراع اول بیت ششم؛ گک: که نینیم ازو نشان.
۶. نسخه «گک» این بیت را ندارد.
۷. گک: مویست آن میان که ندانیم کان چه موست.
۸. م: شنیده‌ایم.
۹. ق و پ: نقش خیالش که چون نرفت؛ ص: خیالت که چون گذشت؛ گک: خیالت که چون برفت.

۱. ح: از نرگس شوخش مست.
۲. ن: شکل مه تو پیداست.
۳. ط: از بهر چه گویم.
۴. ط و ن و ح: با او نظرم؛ ع: باری نظرم.
۵. ق و ح و ع: دل دمسازم.
۶. ح: افغان ز نظر.
۷. ط: در گیسوی او پیچد.
۸. ن: هر چند نیاید باز هر تیر که شد از شست؛ ط: هر چند نیاید باز تیری که برفت از شست. این غزل را نسخه‌های ص و گک ندارند.

۱. ق، ب: صراحی می ناب؛ ب: صراحی و می صاف.
۲. ط: به هیچ روی نخواهید یافت؛ ق: به هیچ دور نخواهند یافت.

۱. در نسخه «ص» کاتب ابتدا «محبت دوست» ضبط کرده ولی بعد به اشتباه خود پی برده و متن را تصحیح کرده است.
۲. ط: گر من آلوده دامنم چه زیان؛ تا: من که آلوده دامنم چه عجب.

۳. گک: من که باشم که در حریم صبا.
۴. ط: به یمن دولت؛ گک، ق، پ: زمین همت.
۵. ص: که حافظ راست.

۵۵

۱. پ: شبی خوش بنشست.
۲. ق، پ: لب خندان؛ مهد: زان رخ زیبا.
۳. ق و پ: ناز از قد و قامت.
۴. ق: خرقه سالوس؛ ح: سالوس کرامت.

۵۶

۱. ق و پ: عهد و زغم ما هیچ؛ ط: جز سر جنگ و ستم نداشت (مصراع اول).
۲. ص: یا رب مکبر اگر چه. (مصراع دوم) پ. م: حرمت صید.
۳. پ، م، ج: ز بخت بد آمد.
۴. ق: با محتسب. بگو؛ ص: با مدعی بگوی.
۵. گک: کانکار ما مکن.
۶. ص، گک: گوی سعادت.
۷. ط: هیچش خبر نبود و خبر نیز هم نداشت.

۵۷

۱. ط و ص و گک و ق: آشیانه. ب و ن: آستانه تست. برخلاف سیره متن از نسخه «ب» و «ن» انتخاب شد.
۲. ط و س: فرودآی خانه خانه تست.
۳. گک و ع: بپردی دل.
۴. م: دلت ز وصل گل.
۵. ق و پ: ای بلبل حزین.
۶. پ: درد دل؛ ص، ط، پ، ق: علاج ضعف دل ما.
۷. ق، ب، پ: که این مفرح.
۸. ط: من آن نیم که دهم دل به مهر هر شوخی ولی خزینه به مهر تو و نشانه تست.
۹. ط: سرود مجلس است اکنون مرا به رقص آورد؛ ل: سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آورد.
۱۰. گک: که شعر حافظ مسکین دگر ترانه تست.

۱. ق، پ، ل: روی ترا.
۲. گک: یار ما باش.
۳. ق، گک: سخن گفتن کرد.
۴. ص: کین سعادت.
۵. ص: دل غمگین.

۱. ط: می ز میخانه؛ ن: می و میخانه.
۲. ط و ن: توبه زهد فروشان گران جان بگذشت وقت شادی و طرب کردن رندان برخاست.
۳. ط: چه ملامت رسد آن کس که چو ما باده خورد.
۴. ط: این نه عیب است بدین بی‌خردی این نه خطاست.
۵. ط و ق: باده‌خواری که در و هیچ ریائی نبود.
۶. ط: رو و ریاست.
۷. ق: ما نه رندان.
۸. ن: بدین قول گواست.
۹. ط: این نه عیبست کزین؛ ق: این چه عیب است کزان.
۱۰. ط: ور بود نیز چه شد مردم بی‌عیب خداست.

۱. ط و ع: عاشق روی تو صاحب نظری نیست که نیست شور گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست
۲. ص: برآید چه عجب؛ ق، ل، پ: اشک غماز من از سرخ برآمد چه عجب.
۳. نسخه «ص» این بیت را ندارد؛ ط: تا بدامن ننشینند ز جفایت گردی. ل: تا بدامن ننشینند ز نسیمش گردی.
۴. ق: هر جا نزنند. ۵. گک: ورنی.
۶. ص و گک: از خیال لب شیرین تو ای شربت نوش؛ پ: از حیای لب شیرین تو ای چشمه نور؛ ل: از خیال لب نوشین تو ای چشمه نوش.
۷. نسخه‌های ص و ط و گک سه بیت اخیر را ندارند. ن و مه‌د: در اینجا اثری نیست که نیست.
۸. گک: ز تو خشنود نشد.
۹. گک: در سرپای وجودت خبری نیست که نیست.

۱. ط و گک: خلد برین صحبت.
۲. گک و ص: گنج عزت.
۳. گک: در نظر حشمت؛ ل: فتح آن در نظر همت؛ م و پ: تربت؛ ع: فتح بابش نظر همت.
۴. گک از چمن نکبت.
۵. گک: صحبت. ۶. ق: فرو می‌شود.
۷. ط، ق، پ: خواننده باشی که هم از غیرت.
۸. پ: این عظمت زان که ترا؛ ط: این توانگر مفروش این همه دعوت که ترا.
۹. ط: من مرید نظر آصف عهدم کورا، ق و پ: من غلام نظر آصف عهدم کورا.
۱۰. گک: حافظ اینجا به ادب باش که سلطانی ملک/ همه از بندگی حضرت درویشانست؛ ص: بنده بندگی.
- * بیت ۵. ق: وانکه پیشش، ط: کبریا نیست که در حشمت.

۱. پ: چندین.
۲. ح، ن: فراوان غریب.
۳. ط: و اگر نه طیب.
۴. ل: شرط نیست.
۵. گک و ن: آنجا که حسن صومعه. ۶. گک: ناموس و نام راهب و دیر و صلیب هست؛ ق: ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست.

۱. ق: بشنو تو این حکایت.
۲. ق و گک: آبی نمیدهد کسی.
- * در بیت چهارم، مصراع دوم، ص: جور از حبیب خوشتر کز مدعی حمایت.
۳. ص و ح: حیرتم نینزود.
۴. گک و ن: صورت نمیتوان بست.
۵. ط و ق و پ: ارخود.
۶. گک: برچارده روایت.

۱. گک: هرچه گوید در حق ما بعد ازین اکراه نیست.
۲. ق و ع: در صراط مستقیم؛ ل: در صراط المستقیم؛ پ: بر صراط المستقیم.

۳. ک: حاکم؛ ن: وین چه عین حکمت است؛ مهد: وین چه قادر حاکمی است.
 ۴. ک: هرچه خواهد گو بگو و هر که خواهد گو بیا.
 ۵. ص: برین درگاه نیست، ک: و ق: بدین درگاه نیست.
 ۶. ق و ح: برصدر نشینند ز عالی مشریست؛ ک: حافظ ار برصدر بنشینند ز عالی مشریست.

۶۵

۱. ص و ط: بیاد لعل تو بی چشم مست میگونت؛ بیاد لعل لب و چشم مست میگونت، ق و پ: بیاد لعل تو و چشم مست میگونت.
 ۲. ک و پ و ق: مشرق سر کو.
 ۳. ط: دلم بجوی که قدت چو سرو و دلجویت.
 بیت پنجم، مصراع اول، ق: شکر ایزد که ز تاراج خزان رخنه نیافت.
 ۴. ص: باده مرا راحتی رسان ساقی؛ ن: به دور باده رسان راحتم به جان ساقی.
 ۵. ط: از جور و درد گردونست.
 ۶. ق، پ: از آن دمی که ز چشم برفت رود عزیز.
 ۷. ک: کنار و دامن من؛ ل: از آن زمان که ز دستم برفت یار عزیز کنار دیده من همچو رود جیحونست.

۶۶

۱. ص: خاک.
 ۲. پ و ق: سر فراگوش من آورد به آواز حزین؛ مهد: سر فرا پیش من آورد و به آواز حزین.
 ۳. ق: گفت ای عاشق دیرینه من؛ ص: گفت ای عاشق دیوانه من؛ ل: گفت ای عاشق شوریده من.
 ۴. ط و پ و ق: عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند.
 ۵. ک: بهیمنانه و ما.
 ۶. پ: خمر بهشت است وراز؛ ق: بهشت است و کر.

۶۷

۱. ط و ع: زلفش.
 ۲. ک: تاره مو بست.
 ۳. ق، پ و ع: تا عاشقان به بوی نسیمش دهند جان.
 ۴. ح: شیدام شدم از آنکه نگارم.
 ۵. ک: این نقشها بین.

- در بیت پنجم، ق: یارب چه غمزه کرد.
 ۶. ع: مطرب چه نغمه کرد.
 ۷. ل: مطرب چه نغمه ساخت که در پردهٔ سماع، پ: مطرب چه پرده ساخت که در حلقهٔ سماع.
 ۸. ع: احرام کعبهٔ دل و جان.
 این غزل در نسخهٔ «ط» ردیف ۷۸ است فقط سه بیت دارد و از اینجا ظاهراً نسخهٔ خطی تا غلام خاطر آنم که باشد چو حافظ چاکر و هندوی فرخ» افتادگی دارد.

۶۸

۱. پ، م و ل: دم همت.
 ۲. پ و م: قدم خرم؛ ط: شادی مجلس ما؛ ن: در قدم مقدم تو.
 ۳. ق: مر آن دل مقدم تو.
 ۴. ن و ق: کزان تفرقه‌ات باز آورد، ط: کزان تفرقه خوش باز آمد؛ گک: کزین تفرقه خوش باز آورد؛ ل: کزین تفرقه خوش بار آورد.
 ۵. ن، پ و ل: صحبت آن کشتی نوح.

۶۹

۱. گک: صوفی بیار.
 ۲. ط و ح: در باب توبه.
 ۳. گک: توان بود همچو عود.
 ۴. گک: دعای توام صبح، ی: در میکده دعای تو هر صبح و شام رفت.
 ۵. ع: ز جان رسید.
 ۶. گک: مرا بود.
 ۷. گک: قلب حرام.
 ۸. ی: داشت به دوزخ کشید رخت.
 ۹. گک: از سر نیاز.
 ۱۰. ق، م، ل: دیگر مکن.
 ۱۱. گک: حافظ که در ازل.
 ۱۲. گک: بادهٔ مهرت؛ ح، ط، ع: بادهٔ شیرین بکام رفت.

۷۰

۱. گک: ساقی بیا که یار پرده ز رخ؛ ط: ساقی بیا که پرده ز رخ یار برگرفت؛ ص: یار ز [ر]خ.
 بیت دوم، مصراع اول، گک: آن شمع سرگرفته چو گل چهره بر گرفت، تا: آن شمع سر گرفته گل چهره برگرفت.
 ۲. ص: آن پیر سالخورده؛ ط و ن و ع: وان پیر سالخورده.
 ۳. گک: آن جلوه کرد باده که تقوی زره ببرد؛ ح: مفتی زره ببرد؛ ی: صوفی زره برفت.

- ط: آن عشوه داد عشق که تقوی زره برفت.
 ۴. ط و ع: زنه‌ار ازین؛ مه‌د: زنه‌ار ازین عبادت.
 ۵. ط: کز پسته باز کار سخن.
 ۶. ط و ع: بار غمش که. ۷. ص: مگر بفرستاد.
 ۸. ص: هر حوروش که در مه وخور؛ ی: هر حوروش که بر مه وخور؛ گ و ط: هر سرو قد که بر خور رمه.
 ۹. ایا و ع: کوتاه‌نظر نگر که.
 ۱۰. نسخه «گ» این بیت را ندارد.
 ۱۱. ی: آموختی که یار.
 ۱۲. ط و ع: تعویذ ساخت.

۷۱

۱. ط: نهادم آیینها؛ ق: نهادم آینه‌ها در مقابل؛ تا: بدیدم آینه‌ها در برابر رخ.
 ۲. ق و ل و ط: دیر رند سوزم و بس.
 ۳. ل: بسا سری که درین آستانه سنگ و سبوست؛ ق: بسا سرا که درین کارخانه سنگ و سبوست. گ: که درین راه خاک سبوست.
 ۴. ق و ل و پ: غالیه‌سا گشت و خاک؛ ن: که باله مشک نسیم است و خاک غالیه گوست.
 ۵. این غزل در نسخه «گ» به این بیت ختم می‌شود.
 ۶. مه‌د: در وصف عشق ما لال است.
 ۷. نسخه «ص» این بیت را ندارد.
 ۸. ح: بر آتش هوس است؛ ص: بر آتش هوس است، ق و پ: در آتش هوس است.

۷۲

۱. ق و ع: سینه از آتش.
 ۲. ص: دلم از آتش حسن رخ؛ ح: جانم از آتش عشق رخ؛ ل: جانم از آتش هجر رخ؛ ط و ق و ن: جانم از آتش مهر رخ.
 ۳. ط و ن: چون شمع. این بیت در نسخه ص نیست؛ آن گذشتم به سر از آتش دل دوش که شمع.
 ۴. ط و ن: پری رویی دید.
 ۵. ص: خوش من از خویش برفتم.
 ۶. ق: آتش میخانه بسوخت.
 ۷. ط: همچو لاله جگرم بی می پیمانه بسوخت؛ ق و م: همچو لاله جگرم بی می و خمخانه بسوخت. ص و گ و ن: همچو باده جگرم بی می و پیمانه بسوخت؛ ل: چون صراحی جگرم

- بی می و پیمانہ بسوخت.
 ۸. ص: می نوش و مرو؛ ط: تا کی افسانہ بگو.
 ۹. نسخه «کک» این غزل را ندارد.

۷۳

۱. کک: شیرینی زان لب؛ ن: شربتی از می.
 ۲. ل: فاتحہ حرز. یمانی.
 ۳. ط و پ و ن و م و ل: کوی ارادت نروم؛ ق: عشوه دادند.
 ۴. ل: چشان عشوه؛ که بر ما گذری خواهی کرد دیدی آخر که چنین عشوه خریدیم و برفت.
 ۵. ط و پ و ن: حسن و لطافت وانگه.
 ۶. این بیت در نسخه «کک» نیست.

۷۴

۱. ص و ق و پ و م و ل: ای صوفیان باده پرست؛ کک: ای بلبلان باده پرست.
 ۲. ن و مهد و ل: چگونہ اش بشکست.
 ۳. کک: چه هشیار.
 ۴. ق، پ، ل: از این رباط، ط: رباط دو در چون قصر است رحیل.
 ۵. ص: طاق مقرنس.
 ۶. ط: پلی به حکم پلی.
 ۷. ن، کک، ل: روز الست.
 ۸. کک: شکوه آصف و آسیب باد.
 ۹. کک: ازو هیچ خواجه طرف نیست.
 ۱۰. ص و کک: گفته سخنش؛ ستا: شکر سخنت؛ ن: که دفتر سخنت؛ ف، ل، و: که تحفه سخنش.

۷۵

۱. ش: فراق دوست.
 ۲. ق و پ: پرسم باز.
 ۳. کک و ط: فغان از آن مه؛ ق: فغان که آن مه نامهربان مهر گسل.
 ۴. ص: این است و پیر کنعان گفت؛ ن: که وضع خوشدلی اینست که پیر کنعان گفت؛ ل: تخم خوشدلی اینست پیر دهقان گفت.
 نسخه «کک» این بیت را ندارد.

۵. ک و ن: جور رقیب.
 ۶. نسخه «ص» این بیت را ندارد.
 ۷. ص، پ، م: من این نلغتم و هر کس.

۷۶

۱. ص و ک: به جان او که من از شکر جان؛ ع: به جان او که من از رشک.
 ۲. ص و ک: اگر چنانکه؛ ن: و گر چنانچه.
 ۳. ص و ک: بدین دو دیده بیاور پیامی از در دوست.
 ۴. ص و ک: کجا به چشم بینم؛ پ و ل: مگر بخواب بینم جمال و منظر دوست.
 ۵. ق، ط، پ، ل: همچو بید لرزانست.
 ۶. ق، پ، م: حافظ مسکین.
 ۷. این غزل در نسخه «ک» ناقص است و فقط مرکب سه بیت است آن هم بیت اول را مصراع-های بیت چهارم و پنجم تشکیل داده‌اند ولی دو بیت دیگر درست ضبط گردیده است.

۷۷

۱. ص: گل بخندید و ازین راست نرنجید و بگفت هیچ عاقل سخن راست.
 ۲. ط: گر طمع باشد از جام؛ ک: گر طمع داری ازین جام؛ تا: گر طمع باشد از جام.
 ۳. ن و ق: ای بسا در که به نوک مژگات.
 ۴. ط: بمشامش نرسید؛ ن: ز مشامش نرود.
 ۵. پ و ل: زلف سنبل ز نسیم.
 ۶. نسخه «ک» این بیت را ندارد.
 ۷. ن: به صحرا انداخت.

۷۸

۱. ق، ل، ن: ناگشوده گل نقاب آهنگ رحلت‌ساز کرد؛ ی و ع و م: نقاب آهنگ رحلت می‌کند.
 ۲. ق، پ، ل: گلبنگ دل‌افکاران.
 ۳. ک و ن و ع ق: مرغ خوشخوان را.
 ۴. ص: شیوه رزنی و خوشباشی و عیاری خوش است؛ ن: خوشباشی دلداران.
 ۵. نسخه «ک» این بیت را ندارد.

۱. در غالب نسخه‌های متقدم مطلع این غزل با کلمه «صوفی» آغاز می‌شود اما در نسخه «گک» به‌جای کلمه صوفی، عارف ضبط شده است.
- به علاوه ، نسخه‌های خطی موزه‌های ملی دهلی و فرود و پرتو علوی و یک‌جا در جامع نسخ حافظ با متن برابر است. ظاهراً «عارف» مناسبتر مینماید.
۲. ف: گوهر هر کس ازین راز توانی دانست؛ ق: گوهر هر کس ازین لعل.
۳. ط: نه هر آن کس.
۴. نسخه «گک» این بیت را ندارد.
۵. ش: ز تشویش عوام، ط: که ز ابنای زمان.
۶. این بیت در نسخه‌های «ص» و «ط» و «گک» نیست.
۷. ط: حافظ آن گوهر.
۸. ق: ز اثر.

۱. ط، ق، ح: که گناه دگران.
۲. گک: نبشت.
۳. ط: من اگر نیکم و اربد تو برو خود را باش.
۴. م و ل: روز ازل.
۵. ط، گک، ق و پ: تو پس پرده چه دانی که که خوبست و که زشت؛ ص: تو پس پرده چه دانی که خوبست و که زشت.
- نسخه «ط» بیت دیگر بدین صورت دارد:
- بر عمل تکیه مکن ز آنکه در آن روز ازل تو چه دانی قلم صنع بنامت چه نوشت
در نسخه مطبوع «ل» مصراع اول این بیت با اندک تغییری چنین است: بر عمل تکیه مکن
خواجه که در روز ازل....
۶. ق: نه من از پرده تقوی؛ پ و ل: نه من از خانه تقوی.
۷. ن و ل و پ: خرابات برنندت به بهشت.

۱. ط: بر رهگذر کیست که آن دام بلا نیست. ق، ن و ع، پ و م: دامی ز بلا نیست؛ ل: در رهگذری نیست که دامی ز بلا نیست.
۲. ص: خداییست، گک: آینه صنع الهیست؛ ق: لطف الهیست، ط: لطف خدایست.
۳. ن و ط: روی ریا نیست.
۴. ح و ل: تویه.
۵. ح و ف: میارای که مارا.

۶. نسخه «ص» این بیت را ندارد.
۷. ط و ح و ع: اثر نور و ضیا نیست.
۸. گک و ق و ف: اثر ذکر جمیل.
۹. ف و ل: گفتنا غلط ای خواجه.
۱۰. ل و ف: مرشد ما شد.
۱۱. پ و ل: گر نخورد تیر ملامت.
۱۲. ط و ص و گک: حافظ؛ ع و ل: در خلوت عابد.

۸۲

۱. گک، پ، ل: در کف گل.
۲. ط: راه بستان گیر.
۳. ط: چه جای مدرسه و بحث کشف کشف است. ن: بحث کشف کشف است.
۴. گک: می حلال.
۵. ل و ب: ساقی ما ریخت؛ مهد: ساقی ما داد.
۶. ص: خیال همکاری.

۸۳

۱. ف: می وزد.
۲. ص: شراب بخش؛ ن: عفاالله از می لعل و بتان حور سرشت.
۳. ص: و تختگه لب کشت؛ ط: که چتر سایه ابرست و تختگه لب.
۴. ط و م: چمن به رمز در اردیبهشت می گوید؛ ف: چمن به رمز به اردیبهشت.
۵. ص: نه عارفست است؛ گک: نه عارفست که نقد داد و نسیه بهشت.
۶. م و ل: چو.
۷. ص و ط: به می عمارت جان کن.
۸. پ و م: بدان سراسر است.
۹. ط: که واقفست.
۱۰. ص و ط و پ و ق: که گرچه.

۸۴

۱. ص: برق عشق از خرمن؛ ط و پ برق عشق از خرقة پشمینه پوشی.
۲. ق: پ، ط: جور شاه کامران.
۳. گک و ن: ملامت‌ها پدید اید ولی.

۴. ط: عشق‌بازی را تحمل باید ای دل یاد دار، ف: هوش‌دار.
 ۵. ط: گر بلایی بود بود.
 ۶. ص و گ و پ: پای آزادان نبندند چون به‌جایی؛ ل: پای آزادان چه بندی گر بجایی.

۸۵

۱. ص و گ و ل: معشوقه.
 ۲. گ: ماه رخ یار.
 ۳. ص، ط، ق، پ و ف: که مارا.
 ۴. ص: نی و زخمه چنگ است؛ ط: گوش همه بر قول نی و نغمه چنگ است.
 ۵. ط: بر لعل تو و گردش.
 ۶. ل و ف: یا لب شیرین؛ ق و پ: از لب شیرین.
 ۷. ص: دل بیگانه.
 ۸. ق: کوی خرابات.
 ۹. ص و ف و جو: از ننگ چه پرسی؛ ف: و ز ننگ چه گویی که مرا ننگ ز نام است.
 ۱۰. ص، ق، ل، ف: آن کس که چو ما نیست؛ ط: آن کس که درین روز چو ما نیست.
 ۱۱. ط: امروز که روز طرب و عید صیام است.

۸۶

۱. گ: شرمی از چشم سیه.
 ۲. ق و پ: ساروان رخت.
 ۳. ق و ف: کان سر کو، ل: سر کو.
 ۴. ط و ق، پ و ف و ل: منزلگه.
 ۵. ق: زلف عبیر.
 ۶. نسخه «گ» این بیت را ندارد.
 ۷. ط و ق و پ و ل: نسیم ز در خویش مران.
 ۸. گ: وانکه بر طرز غزل نکته حافظ آموخت.
 ۹. گ: شیرین دهن.

۸۷

۱. ص: بریزد که؛ ف: گر خمر بهشت است میارید که.
 ۲. گ: تحریر خیال و خط و نقشش به سراب است.
 ۳. ط، گ، ق، پ، ف و ل: زین سیل دمام.

۴. ق، پ: معشوق.
 ۵. ط: اغیار نمی‌بیند از آن.
 ۶. کک: تا برگ و عرق دید.
 ۷. ل، س: دریای محیط فلکش عین حبابست.
 ۸. ح: راه نصیحت.
 ۹. ق: کاین گوشه پر.
 ۱۰. در نسخه‌های ق و پ و ل این غزل يك بیت دیگر دارد به صورت زیر:
 سبز است در و دشت یسا تا بگذاریم دست از سر آبی که جهان جمله سرابست

۸۸

۱. ق: ماهم این هفته برون رفت و به؛ کک: ماهم این هفته نهان گشت و به.
 ۲. ب و ط: ز لطف رخ او بر رخ او.
 ۳. کک: گمان برد که مشکل حالیت؛ ق و ط، ص و پ: عکس خود دید گمان برد.
 ۴. کک: شکرت.
 ۵. کک: درین نکته.
 ۶. جن: به چه طاقت بکشد؛ ق و ف: به چه حالت بکشد.

۸۹

۱. ق: باشد ز لوح خال هندویت؛ ف: که ما را نسخه‌ای باشد ز عکس خال هندویت.
 ۲. ط: بیفشان تا فرو ریزد جهانی جان ز هر مویت؛ ل: بیفشان زلف تا ریزد هزاران جان زهر مویت.
 ۳. کک: من و باد صبا را گو دو سر گردان؛
 ۴. ص، کک، ف، ل: من از افسون چشم مست و او از بوی گیسویت؛ پ: من از سودای چشمت مست و او از بوی گیسویت.
 ۵. ط: از دنیی و از عقبی.

۹۰

۱. ص: والّه شیدااست دایم همچو بلبل در قفس.
 ۲. ص: خالشی دانه و زان دام من؛ ط: خالشی دانه و مسکین دلم؛ ن: خالشی دانه و ان دام و من.
 ۳. ص: بر دام دوست؛ ل و ف: بر امید دانه‌ای افتادم اندر دام دوست.

۴. ص: سرز مستی بر نگیرم؛ گک: شور مستی بر نگیرد.
 ۵. ط: هر که چون من در ازل خورد يك از جام دوست؛ گک: در ازل يك جام خورد از جام دوست.
 ۶. گک: می نگفتم، ف: من نگفتم؛ ق و پ: بس بگویم شمه از شرح شوق خود از آنک؛ ط: می‌نگویم شمه‌ای از شرح شوق خود از آنک؛ ف: من بگویم شمه از شرح حال مستمند.
 ۷. ط: درد سر باشد نمودن بعد ازین، گک: من نمیخواهم نمودن بیش؛
 ۸. گک: خاک راهی کو مشرف.
 ۹. ص: می‌سوز و با درمان بساز؛ ف: حافظا در درد او می‌سوزد با درمان مساز.
 ۱۰. ص: زانکه او را می‌ن سازد درد بی‌آرام دوست؛ ط و ح و ن و گک: زانکه آرامی ندارد درد بی‌آرام دوست؛

۹۱

۱. ق: بسته دام و قفس.
 ۲. ق و ل: قلب دلش کرد نثار.
 ۳. پ: بر آن سرو بلندت برسد؛ ص: عاقبت دست بدان سرو بلندت برسد.
 ۴. ق: عیسی نزنم دل هرگز.
 ۵. ص و ق: آهی نزنم.
 ۶. گک: داغ دلت.

۹۲

۱. ص و ح: پیمان شکنی.
 ۲. ق و ف و پ: از کمر مور اینجا.
 ۳. گک: به‌جز آن چشمه مستانه.
 ۴. ق: جان فدای دهنش باد، ط: جان فدای نظرت باد.
 ۵. ط: نیست کنون باد به دست.

۹۳

۱. ل: چنگ و صبوح.
 ۲. گک: به سحر گاه عذرخواه.
 ۳. ص: کمین گدای در دوست.
 ۴. ل: برکنم ورنه.
 ۵. گک: بدین آستان نهادم پای.

۶. ک: مسند خورشید بارگاه منست؛ ف: مسند جمشید تکیه گاه منست.
۷. ص و ق: بر طریق ادب باش.

۹۴

۱. این غزل در نسخه‌های ص و گ و ط نیست و از نسخه خ (ق) نقل شد.

۹۵

۱. این غزل در غالب نسخ جزو قطعات آمده است ولی در اینجا از نسخه ص عیناً نقل شد مگر مصراع اول مطلع که جای آن بجز ردیف سفید مانده و از روی جامع نسخ تکمیل شد. مطلع قطعه در نسخه‌ها چنین است: ق و س: قوت شاعرۀ من سحر از فرط ملال؛ ف و پ: قوت شاعری من؛ جامع نسخ: قوت شاعرۀ سحر من از فرط ملال.
۲. ق و پ و س: دیرینه من.
۳. ق و س: جز او جان سخن کس؛ پ و ف: چو او جان سخن کس.
۴. ق و س: لہجۀ خوشخوان خوش الحان میرفت؛ ف: کان شکر خندۀ خوشخوان خوش الحان میرفت؛ پ و جامع نسخ: خوشخوان سخندان میرفت.
۵. پ: رحمت یزدان؛ ف: رحمت رحمان.
۶. پ: پادشاهی.
۷. در این غزل تخلص حافظ نیامده و بنابراین صرف نظر از مصراع اول مکتوب در جامع نسخ حافظ ابیات بالا بیشتر به قطعه شباهت دارد تا غزل.

۹۶

۱. ح و م: شمع شبافروز.
۲. ط: بگوئید که.
۳. ص: تا در آغوش که می‌خسبید و؛
۴. ص، گ، ق، پ: میدهد.
۵. ص: یا رب این شاه‌وش؛ ط: یا رب آن ماه رخ شاه وش مهر فروغ، گ: یا رب آن شاه وش مادرخ مهر فروز؛ ق و ل: یا رب آن شاه وش مادرخ زهره جبین؛ ف و پ: یا رب آن مادرخ شاه وش زهره جبین.

۹۷

۱. ط و ق: بند ملامت.

۲. ق، ط، ف، پ: شوم.
 ۳. گک: کوتاه کند.
 ۴. ط: تا دور قیامت.

۹۸

۱. این غزل در هیچیک از نسخه‌های متقدم ۸۱۳ و ۸۱۸ و ۸۲۲ و ۸۲۴ هجری نیست و فقط در دو نسخه مکتوب ۸۲۵ و ۸۲۷ و همچنین نسخه‌های متأخر وجود دارد.
 ۲. ن: خون ما خوردند و رو گردان شدند.
 ۳. ن: گشته‌ام گریان و سوزان.

۹۹

۱. این غزل فقط در نسخه «نخ» متعلق به شادروان عبدالرحیم خلخالی آمده، که عیناً در چاپ قزوینی آورده شده است.

۱۰۰

۱. این غزل نیز فقط در نسخه «نخ» آمده است.

۱۰۱

۱. گک: شود.
 ۲. گک: برخوردار شد او؛ ص: که برخوردار باشد او از روی.
 ۳. ف: سیاه نیکبخت.
 ۴. ل: شمیم موی عنبر بوی.
 ۵. ص: بود میل دل من سوی.
 ۶. ق و پ: غلام همت آنم.
 ۷. ق: بنده و هندوی.

۱۰۲

۱. ف: آنها که.
 ۲. ن و ق: غییم.
 ۳. ص و گک: معشوقه.

۴. ق و پ: در نمیکشد.
 ۵. ط: عاقبت.
 ۶. م و ش: من مزید عشق.
 ۷. ص و گ: حالی برون پرده؛ ط: حال درون پرده.
 ۸. ف: بگذر به کوی صومعه.
 ۹. ح: حافظ دوام عیش.
 ۱۰. دو بیت ۱۰ و ۱۱ در این غزل در نسخه‌های ص و ط و گ نیست و از نسخه «ق» مأخوذ است.

۱۰۳

۱. ص و ن: حیات از آن یافت.
 ۲. ح و ع و مهد: از چشم خوش تو وام.
 ۳. ق و پ: لعلت نمکی.
 ۴. ق و ف: چاه ذفن.

۱۰۴

۱. گ: پرده حسن.
 ۲. ق و پ: اگر اینست که.
 ۳. ص: این خضر.
 ۴. در نسخه «گ» قبل از این بیت، بیتی بدین صورت آمده است:
 آن زمان وقت می صبح فروغست که شب کرد خرگاه افق پرده سرایی دارد
 بیت بالا صورت دیگر از بیتی است که در غزلی به مطلع: «ساقی ار باده از این دست بجام
 اندازد» با قافیۀ دیگر بدین عبارت آمده است:
 آن زمان وقت می صبح فروغست که شب کرد خرگاه افق پرده شام اندازد
 ۵. ق: تازه تر آبی دارد.
 ۶. ص: خونم به خفا میریزد.
 ۷. ص و گ: این فکر صوابی.
 ۸. ص: مستست و مگر.
 ۹. ق: مستش.
 ۱۰. در نسخه «ص» کاتب ابتدا کبابی نوشته ولی بعد به اشتباه خود پی برده و آنرا اصلاح کرده است.

۱. گک و تا: رنگ گل نسرین؛ ط: رخسار ترا لطف گل و نسرین.
۲. ط: زلفین ترا؛ ص: آنکه کیسوی.
۳. ف: کف شیرین.
۴. ص: گنج و زرگر.
۵. گک و ط: پیوست به او. تا و ص و ط: کابین.
۶. گک: دامن آن سرو چمن؛ ط: دامن جوی و لب کشت؛ س: سرو لب جوی.
۷. گک: در فراق رخت.
۸. ص: از فراق رخ آن خواجه؛ ط: از فراق رختش ای خواجه علاءالعین داد.

۱. ق: کرم با ما وفاداری.
۲. ص: کار دلم؛ م: آن کس که جان فرسود ازو کار دلم نگشود ازو.
۳. ق و پ و م و الف: تندخو؛ ط: نیک خو.
۴. گک: مستیش روزی بگو؛ ط: از مستیش رمز بگو.
۵. ص و ق: چون من کدای.
۶. ط: یار چنان.
۷. ن: اگر بینی ستم.
۸. ق و ط: از بخت.
۹. ص و ط و م: تا فخرالدین عبدالصمد.
۱۰. گک: تا چشم مست شنک او؛ ط: کان چشم مست شنک او ص: تا چشم مست تنگ او؛ ق و ن: کان طره شیرنگ او بسیار طراری کند.
۱۱. ط: باشد که عیاری کند.

۱. ط: دل گفت بیویش کنم این مهر فراموش.
۲. ط: منظور هنرمند من.
۳. ط: در حسن و ادب.
۴. م و پ: جدا کرد؛ ف: پدر کرد.
۵. نسخه «ط» این بیت را ندارد.
۶. ق: دل من پرده؛ ف: تنها نه زراز من و تو پرده.
۷. گک: بهسر برد؛ ف و س: بهسر شد.
۸. ق: سبزه و نسرین.
۹. ص: افسوس که آن گنج مگر رهگذری بود.

۱۰. ق: خود را بکش ای بلبل.
۱۱. ط و ق و پ: ورد سحری؛ ف و س: آه سحری.

۱۰۸

۱. ط: ابر نیسانی.
۲. ط: شاهدان در مجلس و من شرمسار کیسه‌ام.
۳. ص: مفلسی صعب است و می‌باید کشید؛ ق: بار عشق و مفلسی صعب است می‌باید کشید؛
ط: ای فلک این شرمساری تا کیم باید کشید؛ ف: عاشقی و مفلسی صعب است می‌باید کشید.
۴. ص و گ: گل بپرس؛ ط: گل آمد برش.
۵. ص: کز کریعی.
۶. در نسخه «ط» دو مصراع دوم بیت‌های ۵ و ۶ جابجا شده است.
۷. ط: آن لطایف.
۸. ط: آن تظاول؛ ق و ب: وین تظاول.
۹. گ: تیر غمزه بر دل حافظ ندانم من که زد.

۱۰۹

۱. ط و ق و ف: دیده چگویم چهارود؛ پ و ل: دیده ندانم چهارود.
۲. ط: خاک راه دوست.
۳. ق: سیل است آب دیده و هر کس؛ ط و پ: سیلی است آب دیده که بر هر که؛ گ: بگذری؛ ف: سیلاب آب دیده که بر هر که بگذرد.
۴. ص: گرچه دلش.
۵. ط: ما را از آب دیده؛ گ: آب دیده و شب.
۶. ف و ل: زین رهگذر.
۷. س: بر سر گویش چها.
۸. ص و ط: گر ماه مهر پرور ما.
۹. گ و پ: دارالصفاء رود؛ ف: صوفیان به بقعه دارالصفاء رود.

۱۱۰

۱. گ: به سلامت؛ ص ۲ و الف: به ملامت.
۲. گ: ملامت.
۳. ق: هدایت ببرد راه.
۴. ط: کی بجایی برسد گر به ضلالت برود.

۵. ق: کام خود آخر عمر.
۶. کک و ف: معشوقه بگیر.
۷. ط: دلیل درکم گشته.
۸. ط: ار برود ره به دلالت.
۹. ص: همه بر عاقبت.
۱۰. ق و ن: حفظ خدا.
۱۱. ص و گ و پ و ف: به کف آور آبی.

۱۱۱

۱. ص و ح: که اگر.
۲. کک: گوهر کان
۳. ح و ن و گ و پ: پادشاهی بکنم گر به سرم.
۴. کک: گر ببینم مه نو کز سفرم باز آید.
۵. ق، پ: رفت به یاران عزیز.
۶. ص و کک: غلغل گل گشت.
۷. نسخه «ط» این غزل را ندارد.

۱۱۲

۱. کک: به باده رنگین کشد دلم.
۲. ص: جهانیان همه گو منع میکنند از عشق: کک: جهانیان همه گو منع او کنید از عشق؛
- ق: جهانیان همه گر منع من کنند از عشق.
۳. کک: دل به آن امید.
۴. ط، گک، پ: نمی آید؛ در نسخه ص: کلمه عقد را عهد هم میتوان خواند.
۵. پ: به بوسه ای ز تو دلخسته ای بیاساید؛ ز: به یک کرشمه ز تو خسته ای بیاساید؛ کک: دلخسته ای بیاراید.

۱۱۳

۱. کک: از وفاداری.
۲. ص و گک: طمع نیم؛ ط: اگر کنم طلب نیم.
۳. ص: من از فریب.
۴. ف: در ترکش همی بینم.
۵. ط: فراز شیب.

۶. ص: بلا بهره‌یزد.
۷. ص: عمر خواه و صبوحی.
۸. ح: که گر ستیز کنی.

۱۱۴

۱. ص و گ و ط: بنیاد جان ما ببرد.
۲. ط: و اگر نه عقل؛ ف و پ: و گرنه عقل.
۳. ص: چگونگی ورطه این کشتی بلا ببرد؛ گ: چگونگی ورطه ازین کشتی بلا ببرد.
۴. ص و گ و ق: که کس نبود که دستی.
۵. ط: خضر راهی جو.
۶. ایا و گ: مباد آتش این خاک.
۷. ط: به سوی چمن.
۸. ص و ق: که جان ز مرگ به بیماری صبا ببرد؛ ط: که جان به مرگ ز بیماری صبا ببرد؛ گ: که جان ز مرگ به بیماری از صبا ببرد؛ م: جان ز مرگ به بیداری صبا.
۹. ق: پادیه ده که.

۱۱۵

۱. ف: مردم من از برای خدا يك شکر بختند.
۲. گ: خواهد که برنخیزد ازو دیده رود رود؛ ص و پ و ی: از دیده رود رود؛ س: از دیده سیل خون.
۳. گ، ق، پ، ف: دل در وفای صحبت؛ ص: دل در وفای و صحبت؛ ی: در هوای صحبت و ظاهرأ اصح همین است.
۴. گ: سخن میشود ببند
۵. ص: ارطیره می‌نمایی؛ ل: که طیره می‌نمایی و که طلعنه میزنی.
۶. ق و س: شیخ خود پسند.
۷. گ: گرفتار يك کمند.
۸. ق و م و س: بازار شوق گرم شد آن سرو قد کجاست؛ الف و ل: آن شمع رخ کجاست؛ ن: بازار عشق گرم شد.
۹. گ: تا جان بر آتشی.
۱۰. پ ف و ل و ی: غمزه خوبان نمیکنی.
۱۱. قبل از این بیت در نسخه ق بیته دیگری بدین صورت آمده است: جایی که یار ما به شکر خنده دم زند ای پسته کیستی تو خدا را به خود مخند.

۱. ق و پ: بود آیا که؛ ح: بود ای دل که.
۲. ص: به صفای دل رندان و صبوحی زدگان؛ ایا: به صفای دل رندان که صبوحی زدگان.
۳. ق و ی: تا همه مغیجگان زلف دوتا بکشایند؛ ک: که حریفان همه خون.
۴. ق و ی: تا حریفان همه خون از مژه‌ها بکشایند.
۵. ن: تو بینی روزی.
۶. ق: ز زیرش به دغا بکشایند.

۱. ح و ط: قدش آیین سرو ناز و لعلش لطف جان دارد؛ ن: عذارش آب زیبایی و لعلش لطف جان دارد.
۲. ی، ق، ف و ن: حیات جاودانش ده.
۳. ح و ن: چه موجی خون فشان؛ پ: چه موجی بیکران؛ ف و ی: چه موج بیکران.
۴. ح و ن: ز چشمش جان نشاید؛ ل: هرسو همی بینم.
۵. ب: دلجویش.
۶. ط و ن: برین سرچشمه‌اش بنشان.
۷. ط: آب روان.
۸. ص: بندم کن.
۹. ک: نیست و گر حسن، ق و پ: نیست گر حسن.
۱۰. ص: ز خوف هجر این.
۱۱. ک: اهل دولت بین.
۱۲. ط: که می با دیگران خوردست و سر بر من گران دارد؛ ح: خوردست و بر من سرگران دارد؛ ص: که می با دیگری خوردست و سر بر من گران دارد.
۱۳. ط: چه عذر بخت می‌گویم.
۱۴. ک: که آن طرار شهر آشوب.
۱۵. این غزل در نسخه «ط» ۹ بیت دارد

۱. ق و ف: اینم همی ستاند.
۲. ط: مردم در اشتیاق و درین پرده؛ ق: مردم درین فراق و در آن پرده؛ ن و ف: مردم ز اشتیاق درین پرده بار نیست؛ ی: مردم در انتظار و در آن پرده راه نیست.
۳. ک و ی: زلفش کشیده باد صبا؛ ف: زلفش گشاده باد صبا.
۴. ن و ط: جز آنکه برکناره، ی: ق: چندان که بر کنار چو پرگار می‌شدم.
۵. ی: زمانه ضمانم نمیدهد.

۶. ص و گ: خیال دوست؛ ط: وصال دوست.

۱۱۹

۱. ق، ف: خلوت دل نیست جای صحبت اصداد؛ پ و س: خلوت دل نیست جای صحبت اغیار؛ پ و ل: منظر دل نیست جای صحبت اصداد؛ پ و س: خلوت دل نیست جای صحبت اغیار؛
۲. ق و پ: نور ز خورشید جوی.
۳. ق و ف و پ و ی و ن: تا که قبول افتد و که درنظر آید؛ گ: تا که قبول او نشدچه.
۴. ص: شاخ گل بدر آید؛ ف: سرخ گل ببر آید.
۵. گ: نیست عجب.

۱۲۰

۱. ق: نسیم باد صبا دوشم؛ ص ح: برید باد صبا دوش.
۲. گ: جامه پاک.
۳. ق، ط، ح، ی: بدین نوید؛ ف: بدین امید.
۴. ق: با عنایت بخت.
۵. ص: زهی رقیب.
۶. ص: بهشت از رضوان؛ ط: بیا که بر تو حور بهشت را رضوان.
- بیت چهار «ط» و «ق» درین جهان ز برای.
۷. ط، ف، ی، م و ل: به خیر خاطر ما.
۸. ق: که با افسر شهبی؛ ن: بسی شکست که بر افسر؛ ط، ن، ف: در افسر شهبی آورد.
- نسخه «گ» این بیت را ندارد.
۹. ط، ق، م، ف و پ: به خرمن ماه.
۱۰. ط: چو التجا به جناب.

۱۲۱

- بیت اول ق: بلبل خون دلی خورد.
۱. ص و گ، ف، ی: ۲: به صدش حال.
 ۲. ط: گرچه آسان بشد.
 ۳. ی: ۲: خدایا مددی؛ ق: سازوان بار من افتاد خدا را مددی.
 ۴. ط: نم اشک مرا.
 ۵. ط: چرخ پیروزه.
 ۶. ط: از چشم حسودان ناگه؛ ف: چشم حسود مه و مهر.

۷. ط: بازی امید.
۸. در نسخه ص و گ فقط بیت اول و بیت دوم این غزل مضبوط است.

۱۲۲

۱. ق: دلم خزانه اسرار؛ ف: دلم که مخزن اسرار.
۲. ق و پ: دریغ حافظ.
۳. ق و ل: تنش درست و دلش شاد باد و خاطر خوش؛ پ و ف: باد در دولت.
۴. انجوی: که دست داد دهش داد ناتوانی داد.
۵. پ: نصیحت گوی.
۶. ف: شراب و شاهد و ساقی.

۱۲۳

۱. ط: میخانه را عمارت کرد.
۲. ص: همان که ساعد زرین خود نهان کردند؛ ط: همین که ساغر زرین خود نهان کردند.
۳. ص و ق و پ: هلال عید به دور قدح اشارت کرد.
۴. ف: از سر صدق؛ فر: خوش آن نماز و نیاز کسی که از سر صدق.
۵. در نسخه‌های «ص» و «ط» این غزل پنج بیت دارد آن هم به صورت تداخل ولی در نسخه «ق» غزل مشتمل بر ۶ بیت است منهای بیت چهارم که در غزل شماره ۱۲۷ آمده است. نسخه «گ» این غزل را ندارد.

۱۲۴

۱. ص و گ و پ: به حسن و خلق و وفا کس؛ ط و ن: به حسن و خلق و وفا کس؛ ی: به خلق و حسن و وفا کس.
۲. الف و ط: کسی به لطف و ملاحظت.
۳. ط: هزار نقش برآمد (کلمه را برآید هم می‌توان خواند).
۴. ص و ح و ی: کلك صنع ولی.
۵. گ: به دلربائی نقش.
۶. ط: آنچنان رفتند؛ ق و ف و پ: قافله عمر کانچنان رفتند.
۷. ط و م و ن: دلا ز خبث حسودان؛ ق: دلا ز رنج؛ الف: دلا ز خبث حسودان فرنج.
۸. ق: شرح قصه او؛ الف: بسوخت حافظ و ترسم که آه غمناکش به گوش پادشه.

۱. ص (در يك جا و در يك جاى ديگر برابر متن يعنى اين غزل در نسخه ص در دو جا ضبط گرديده است) ط: دواى غصه دوران اگر توانى كرد به دور باده گلگون مگر توانى كرد.
 ۲. ستا: كه زير چرخ كبود؛ ب: طاق كبود.
 ۳. ق و ف و پ: بدین ترانه غم؛ ص (در يكجا): برین ترانه غم.
 ۴. ط: گل جمال تو آنكه.
 ۵. ص و ط: به فيض بخشش اهل نظر.
 ۶. نسخه «گك» اين بيت را ندارد.
 ۷. گك: كجا به كوى رياضت. در نسخه «گك» اين غزل به اين بيت ختم ميشود.
 ۸. ص (در يك غزل تكرارى): گر آگهى دارى؛ ق: دلا ز نور هدايت گر آگهى يابى.
 ۹. ص و ستا: كارى دگر.
- در نسخه «گك» اين بيت پس از بيت ردیف هفتم بدین صورت مقطع غزل است:
- گرت زر نو رياضت خیر شود حافظ چو شمع خنده زنان ترك سر توانى كرد.
۱۰. ط: طريقت.

۱. ص: در خروش مشغله؛ ق و ف و ی: در خروش و ولوله بود.
۲. ط: حلقه جنون.
۳. ص و ق و پ: قال و قيل مسئله بود.
۴. ی: قياس كردم از آن چشم آهوانه مست.
۵. ط: به لبث بوسه‌ای حوالت.
۶. ط: ز اخترم نظر سعد.
۷. ص، ح، ن: میان ما و رخ.

۱. ص و ق: سخن آشنا؛ پ: یار آشنا خیر آشنا.
در بیت دوم، ص: حق شناس.
۲. ق: آن دهد که چه گفت و چها شنید.
۳. گك: ای پادشاه سایه ز درویش وامگیر.
۴. گك: ز باده مشکین.
در بیت پنجم، ط: گردلق پوش.
۵. گك: سر خدا که عارف سالک به سر نبرد؛ ص: سر خدا که عارف عاشق به کس نگفت.
۶. ط: سر کوی تو.

۷. ق: پند حکیم محض صوابست و عین خیر.
 ۸. ق: فرخنده آن کسی که.
 ۹. در نسخه «گک» یک بیت دیگر بعد از بیت ششم (در ردیف نسخه مذکور) که صورتی ناموزون از بیت چهارم در همین غزل است دیده میشود:
 ای پادشاه حسن چشم به حال گدا فکن
 کاین چرخ بس حکایت شاه و گدا شنید

۱۲۸

۱. گک و ن: به خواب دل طهارت کرد.
 ۲. ص: بهای باده چون لعل هست.
 ۳. ص: سود کسی کرد.
 ۴. نرگس جماش شیخ.
 ۵. در نسخه «ط» درین غزل در ردیف ششم (نسخه مذکور) بیٹی سست بدین صورت مندرج است:
 سزای گوشه محراب ابروش کس نیست مگر دلی که به خون جگر جسارت کرد
 شاید در اصل این غزل با غزل به مطلع «به آب روشن می عارفی طهارت کرد» یکی بوده و برخی از ابیاتش را خود حافظ به جهاتی طرد کرده باشد.

۱۲۹

- * ق: اکنون کند، الف: سپهر چرخ کنون می زند.
 ۱. ص: اکنون بشد.
 مصراع دوم بیت اول در نسخه ص: نوید فتح و ظفر تا به مهر،
 در نسخه الف در مصراع اول بیت دوم: جمال فتح. در مصراع دوم همین بیت در نسخه الف:
 کمال عقل.
 ۲. ح: دانش به مهر و ماه؛ الف: دانش که مهر و ماه.
 ۳. گک: عزیز مصر به رسم.
 ۴. در نسخه «ص» کاتب ابتدا «نوید فتح و ظفر تا به مهر و ماه رسید» مکتوب داشته ولی بعد زیر کلمه ظفر به بشارت به مهر تبدیل شده است.
 ۵. ن و ق: دجال فعل ملحد کیش.
 ۶. گک: که جهان بر سرم.
 ۷. گک: دل سوزان دودو آه.
 ۸. ق: بیرگک کاه.
 ۹. الف و ن: ز یمن ورد شب و
 نسخه «ط» این غزل را ندارد.

۱. ح: زان راز که در.
۲. ن: دردا که ازین آهوی مسکین.
۳. ح: بس کشته دل و دیده.
۴. ط: تا جان ندهد سنگ سیه.
۵. ط: حافظ چو سر زلف بتان دست خوشش بود.
۶. ط: بر طرفه حریفست.

۱. گ و ن: ازین غمخواری عشاق.
۲. گ و ط: کوکب سعد مرا صد جلوه در آفاق بود، ب: کوکب بخت مرا.
۳. گ و ف و پ: شبها که با زلف توام.
۴. گ: مهر ورزی بود و با ما شهره آفاق بود؛ ص و ق: بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود؛ ف، ن: بحث ما در خوبی و در لطف و در اخلاق بود.
- نسخه «ط» این بیت را ندارد.
۵. ص: بحث ما در لطف طبع؛ ل: عشق ما بر لطف طبع؛ ف: بحث من در لطف طبع؛ ط: عشق ما هم لطف طبع.
۶. ط و ن: پیش از آن کاین سقف سبز طاق مینا بر کشند؛ ص: مینا بر کشید؛ ف: بر کشند.
۷. گ: چه پاک.
۸. علامه قزوینی در اینجا اشتباه فرموده نسخه خلخال «مساعد» است نه «دامن».
۹. ب و ق: بر در شاهم گدایی.
۱۰. نسخه‌های ص و گ این بیت را ندارند.

۱. ط: سر ما خاک در.
۲. ص و ط: بر همانیم که گفتیم.
۳. ط: ترک عاشق کنش من دوش برون آمد مست.
۴. ط: دیده آن شب؛ ق، گ، ب، ف، پ: چشم آن دم.
۵. ق، ح و ن و پ و ف: ازین گونه مدد خواهد کرد؛ ط: گر ازین گونه مدد خواهد داد.
۶. ط و ن، ب و م: معشوق.

۱. ق، ب، ی: در غم ما.

- * در نسخه ص مصراع دوم بیت دوم: ولی که.
 ۲. ق و م و ح و ن: کز آن میانه.
 ۳. ل و س: در آنجا.
 ۴. ل: ای جان حدیث ما بر دلدار عرضه کن.
 ۵. ص و پ و ی: لیکن چنان مکن.
 ۶. ط: آری به یمن تربیتت خاک.
 ۷. این بیت در نسخه‌های ص و ق و م بدین صورت تبدیل یافته است:
 این سرکشی که کنگره کاخ وصل است سرها بر آستانه او خاک در شود
 ۸. ص: از نه باد صبا پرده در شود.

۱۳۴

۱. گگ و ق: درین چمن.
 ۲. ق: خزان به یغمایی.
 ۳. ق و ص و ط: در آن بساط.
 ۴. ح: بدین خودپسند؛ گگ: بدین بدپسند.
 ۵. ص: معنی ز یمن صحت تست؛ ق: جمال صورت و معنی ز امن صحت تست؛ ط: جمال صورت معنی امن و صحت.
 ۶. ط: به جز بر آتش غم چشم او سپند مباد؛ ق: بر آتش تو به جز جان او سپند مباد.

۱۳۵

- در نسخه ص بیت اول: جان بی‌جمال رویت.
 ۱. گگ: آن کس، ق و ط و پ و ف و ل: هر کس که این.
 ۲. ف و پ و ل: حقا که آن ندارد.
 ۳. گگ: یا هیچ گر نشانی زان دوستان ندیده.
 ۴. ی و ل: صد موج.
 ۵. ط و ن و ف و پ: سر منزل قناعت.
 ۶. ق: ای ساروان.
 * در نسخه ف مصراع دوم بیت پنجم: ذوقی چنان ندارد.
 ۷. گگ: بشنو سخن ز پیران.
 ۸. نسخه‌های گگ و ص و ط این بیت را ندارند.
 ۹. ص و ف: در گوش گل فروخان (خوان) تا زر؛ ق: در گوش دل فروخوان تا زر؛ گگ: در گوش گل فروگوی تا زر.
 ۱۰. این بیت فقط در نسخه «ق» مضبوط است.

۱۱. ن: يك بنده چو حافظ.

۱۳۶

۱. ص و ط و گک: جمالش.
۲. ص و ط: روی خوبش.
۳. ص و ط و گک: همای زلف شاهین شهپرش را.
۴. ص و ط: ص و ط: زلفش نباشد.
۵. ص: چو زلفش.
۶. ق: دلی کو عاشق رویت نباشد.
۷. گک: همیشه غرق.
۸. ص (در يك جا) دلا چون غمزات نارك فشانده.
۹. ص (در يك جا): دل محروم من پشت سیر باد؛ ط: دل مجروح بیمارم سیر باد. و ص (در جای دیگر) دل مجروح من پیشش سیر باد.
۱۰. این غزل در نسخه «گک» هشت بیت و در نسخه ص (ورق ۴۱۲ مجموعه) هشت بیت و در همین نسخه (صفحه ۴۲۴ مجموعه) هفت بیت دارد.

۱۳۷

۱. این غزل در نسخه‌های ص و ط و گک نیست و از نسخه «ق» و ی و ل نقل شد.
۲. ی و ل: باز و سمه کشید.
۳. ی: مگر نسیم تنت.
۴. ل: که گل به بوی خوست همچو صبح.
۵. ی: نبود چنگک و رباب و گل و نبید که بود.
۶. ل: آغشته شراب و نبید.
۷. ی: بخوان تو نظمش و در گوش کن چو مرارید؛ ل: بخوان تو نظمش و در گوش کن چو مرارید.

۱۳۸

۱. ص: هزار ناله.
۲. ح و ن و م: چو در میان چمن.
۳. ط: حکایت شب هجران نه آن حدیث دراز است؛ ق: حکایت شب هجران نه آن حکایت حالست؛ ن و پ: حکایت شب هجران نه آن حکایت هاست؛ م: شکایت شب هجران نه آن حکایت حالست.

۴. ص و گک: فلک طمع نتوان داشت؛ ن: ع کرد خوان فلک این طمع نتوان داشت ط: فلک مدار طمع.
- در مصراع دوم این بیت، ن و ع: که بی ملامت و صد غصه.
۵. ن: دلا اگر ببری جان چو نوح ازین طوفان؛ ص و ط: صبر هست بر طوفان.
۶. ط: به سعی خود نتوانست برد گوهر مقصود؛ گک: نتوان پی برد گوهر مقصود؛ ص و پ: به سعی خود نتوان برد گوهر مقصود.
۷. ق: خیال باشد کاین کار؛ مهد: خیال تو است کانی.
۸. ط: نسیم لطف تو گر بگذرد؛ ق: نسیم زلف تو چون بگذرد.
۹. ق و ی: صد هزار لاله برآید. ص و ط و گک و پ و ن: صد هزار ناله.

۱۳۹

۱. ص: چو طالبم پس.
۲. ص: چو شمع صبح شد از مهر روی او روشن؛ ح و ن: چو شمع صبح دم شد.
۳. ص: نقاب زرق.
۴. گک: عشق آشکار.

۱۴۰

۱. ص: چو ماه نو که به نظارگان بیچاره؛ ط و ع: چو ماه نو ره بیچارگان به نظاره؛ ن: چو ماه نو دل بیچارگان نظاره؛ ق و ف: چو ماه نو ره بیچارگان نظاره.
۲. ص و ی: ابروی و.
۳. گک: اگر به روز شکایت کنم.
۴. ی: اگر به روز حکایت کنم؛ ص: و گر ز روز شکایت کنم.
۵. این بیت در نسخه «ص» دوبار نوشته شده یکبار به صورت متن و بار دوم بیت بدین صورت است:
- کسی زن به این در به آفتاب رود.
در نسخه «ق» این بیت نیست.
۶. ص: بیاض کم نشود ور، گک: بیاض کم نشود ار.
۷. ق و پ: درین راه بی حجاب.
۸. بیت نیز در پاره‌ای از نسخه‌ها درین غزل به چشم می‌خورد ولی در نسخه‌های متقدم نیست:
- مرا تو عهد شکن خوانده‌ای و می‌ترسم که با تو روز قیامت همین حساب رود
ع:
مرا به عهد شکن خواندی و همی ترسم که با تو روز قیامت همین حساب رود

۱. ق و ف و پ و ص: رو به ما آورد.
۲. گک: که بود مطرب و این.
۳. ط: بساز نغمه حافظ سماع کن مطرب؛ این بیت در نسخه «ق» نیست.
- * در مصراع اول بیت سوم، گک: راه بستان گیر.
۴. م: شاد و خوش آمد؛ ستا: شادوش؛ پرتو: شاهوش.
۵. ن: به خوشی نفسی.
۶. گک: چو باد صبح نسیم؛ ط: که باد صبح نسیمی.
۷. ط و ق و پ و م: ضعف دل ما.
۸. ن و گ و ح: ازین جهت که طیب.
۹. ص: او بجای آورد.
۱۰. ط: آن، ترک نازنین نازم؛ ن: آن ترک لشکری میرم.

۱. ق و ف: زاهد خلوت نشین؛ ن و ی: حافظ مسجد نشین.
۲. ط: شاهد و شمع و شراب.
۳. گک: در پی آشنا از همه؛ مهبد: در پی او آشنا.
۴. ق و ف: صوفی مجلس.
۵. ف: جام و سیو.
۶. ن: زود به یک جام می؛ ق: باز به یک جرعه می؛ گک: دوش به یک جرعه می سرخوش و فرزانه شد.
- نسخه «ص» این بیت را ندارد.
۷. ح و گک: مجلس حافظ کنون بزمکه؛ ص و س: بارگه پادشاست.
۸. ی: دل بر دلدار رفت جان سوی جانانه شد؛ ط: دل سوی دلدار رفت جان سوی جانانه شد.

۱. ص و ق و ط: حسب حالی ننوشتی و
۲. ص: ما به آن مقصد اعلی؛ ط: ما بدان مقصد اعلی.
- * م و الف: می چو از خم به سیو رفت؛
الف: موجو از خم به سیو رفت.
۳. ن و م و پ: زاهد از حلقه رندان.
۴. گک و ف: عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو؛ م، پ و ف و الف: عیب می چو همه گفتی
هنرش نیز بگویی.
۵. ص، ط، گک و پ: مهر فروز تو بسوخت.

۶. گک: نظری کن تو به ناکامی چند.

۱۴۴

۱. ق: اندر س ما؛ م: و اندر س من.
۲. ق: هر روز که باد.
۳. ح و ق: پیش الف قدت چون نون باد.
۴. ق: در چمن در آید.
۵. ق: در خدمت قامتت نکون باد.
۶. گک: عقلی که نه فتنه.
۷. ق: چون گوهر اشک؛ ص: از گوهر اشک بحر خون باد.
۸. ط: ز مهر دلربایی.
۹. ص: دلی است از غم تو.
۱۰. ص و ط: نباشدش فراقی؛ گک: هر کس که ندارد از تو دردی؛ ق: هر دل که ز عشق تست خالی؛ هر دل که ز درد تست خالی.
۱۱. ق: دور از لب مردمان دون باد؛ ن: دور از دهن خسیس دون باد.

۱۴۵

۱. ط و ن: گر تو افسوس کنی شرط مروت نبود.
۲. ق و ن و پ و ی: ما جفا از تو ندیدیم؛ ف: ما جفا از تو نخواهیم، ط: ما جفا در تو نبینیم و تو هرگز نکنی.
۳. ط و ن: آنچه در مذهب پیران؛ ق و پ: آنچه در مذهب ارباب؛ ف: آنچه در مذهب ارباب فتوت نبود.
۴. ط: خرم آن دیده.
۵. ط: در او شرط محبت نبود.
۶. ص و گک: شهپر همت نبود.
۷. ص: چو طهارت نبود.
۸. ط و ق و ی و ن و پ و ف: مجلس شاه؛ م و پ: که در صحبت شاه.

۱۴۶

۱. گک: گل آمد خوش.
۲. ن: جان شیرین؛ مهد: جام نوشین.
۳. ص و گک: بیا ای شیخ در خمخانه ما؛ ط: بیا ای شیخ و از میخانه ما؛ ق و الف و پ: بیا

- ای شیخ و از خمخانه ما؛ ف: بیا ای شیخ و در میخانه ما.
 ۴. الف: بسوز اوراق.
 ۵. پ و م: که با او هیچ؛ ف: که با آن هیچ.
 ۶. این غزل در نسخه «ط» فقط شش بیت دارد که یکی از آنها بیت زیر است که در نسخه‌های ص و گ و ق نیست لیکن در پاره‌ای از نسخه‌های متأخر نیز ضبط است: بنام ایزد بتی سیمین تم هست که در بتخانه آزر نباشد. بتی سیمین تم هست که در بتخانه آزر نباشد.

۱۴۷

۱. ف: خوش آن دلی؛ ح: خوشا کسی.
 ۲. م و ی: به هر درش که نخوانند؛ ق و ف و پ: به هر درش که بخوانند؛ ط: به هر رهش که نخوانند.
 ۳. ط و گ و پ: اولیست.
 ۴. ط: چگونه دود دلم چون قلم به سر نرود.
 ۵. گ و ق: مکن به چشم حقارت نگاه در من مست؛ ط: ببوش دامن عفوی به‌ذلت من مست
 ۶. ن و م و پ: تو از مکارم.
 ۷. ص و ق و ی و پ: عالمی دگری.
 ۸. گ: وفای عهد من از خاطرت مگر دارد؛ ص و مهد: خاطرت بدر نرود.
 ۹. گ: باز سپید؛ ن و مهد: از ره میر که باز خشین.
 ۱۰. ق: چو باشه در پی هر صید.
 ۱۱. ف: ز مجلس خبر بدر نرود.
 ۱۲. نسخه‌های ص و ط و گ این بیت را ندارند. نسخه «ط» در این غزل فقط هفت بیت دارد.

۱۴۸

۱. گ: نه من بمیرم و او.
 ۲. ح و ع: گاه گاه بدو دست.
 ۳. ح: با حریم وصال.
 ۴. گ: بدان دیار؛ ق و پ و ع و ب: در آن دیار.
 ۵. ط و م: چه حاجت که شرح آتش دل؛ ق، پ، ف، ی: که سوز آتش دل.
 ۶. ص و ق: نمیرود آری.

۱۴۹

۱. ف و ل: دادگرا فلك ترا.

۲. ص: غرقه خون.
 ۳. ق: ای مه برج منزلت.
 ۴. ن: باده صاف دایما.
 ۵. ص: چون به نوای.
 ۶. ل: چون به هوای قامت زهره شود طراز ساز؛ ف: چون به هوای مدحت چرخ شود ترانه ساز.
 ۷. ص: حاسدت از سماع آن محرم آه و ناله باد.
 ۸. ق: قرصه ماه و خور که هست.
 ۹. ق: بر لب خوان قسمتت؛ ف: بر سر خوان.
 ۱۰. ل: مهر چنین عروس را.
 ۱۱. این غزل در نسخه ص در ردیف غزلیات آمده و فقط پنج بیت اول را دارد و در نسخه «ق» در ردیف قطعات آمده و شش بیت دارد.
 در نسخه ل: مقطع غزل چنین است:
 حافظ تو در این غزل صحبت بندگی نوشت لطف عبید پرورت شاهد این قباله باد
 ولی در نسخه فرود و برخی نسخ دیگر مقطع غزل بدین صورت است:
 حافظ اگر به وصل تو شاد نشد به هر غمی درغم هجر روی تو مونس غم چو ناله شد
 در نسخه «ق» غزل بالا جزو قطعات مندرج است.

۱۵۰

۱. ص، ط، گک و ف: تکفیر می کنند.
 ۲. ط: مشکل حکایتست.
 ۳. این بیت در نسخه های ص و ط و گک نیست.
 ۴. ق و ط و مهد: عیب جوان.
 ۵. ص: تا از درون پرده.
 ۶. ط: میدهند و باز.
 ۷. ق، پ، ف: صد ملک دل به نیم نظر؛ گک: چند آبرو به نیم نظر؛ ص و ط: صد آبرو به نیم نظر.
 ۸. ط: اعتماد مکن بر مدار چرخ؛ ن و الف: اعتماد مکن بر ثبات هیچ.

۱۵۱

- * مصراع اول بیت اول، گک: پرتو رویت.
 ۱. ص و ن و مهد: جلوهای کرد رخت دید و ملک؛ گک: جلوهای کرد رخت دید ملک.
 ۲. م: عین غیرت شد ازین آتش و بر آدم زد.

۳. ص: عقل میخواست که آید به تماشگاه راز؛ م: عقل میخواست کزین شعله.
 ۴. ط: قرعه همت همه، الف و پ: قرعه شادی همه؛ ن: قرعه عشرت همه.
 ۵. ل: برسر اسباب و دل خرم زد.
 در نسخه «ل» بیتی دیگر است که در هیچیک از نسخه‌های متقدم نیست و بدین صورت است:
 نظری کرد که بیند به جهان صورت خویش خیمه در آب و گل مزرعه آدم زد

۱۵۲

۱. ن و ی: سوسن بر آب.
 ۲. ص: زانکه کنج اهل دل باید که ویرانی بود.
 ۳. ص: همتی عالی.
 * بیت ششم، مصرع اول: ف: کار ما عیش مکن؛ مهد: کار ما سهلش مدار.
 ۴. ی: عین سلطانی بود.
 ۵. نسخه‌های ص و ط این بیت را ندارند.
 ۶. ن و مهد و پ و ف: مجلس انس و بهار و بحث عشق.
 ۷. ط و ی: دی عزیزی گفت پنهان میخورد حفظ شراب.
 ۸. ق و پ و ف: ای عزیز هن گناه آن به.
 ۹. نسخه «گک» این غزل را ندارد. در نسخه «ص» این غزل دارای ۷ بیت و در نسخه «ق» واجد ۹ بیت است. در برخی از نسخه‌های مکتوب در نیمه دوم سده نهم که به نظر رسید این غزل دارای ۱۱ بیت است و برخی ابیات به صورت دیگر روایت شده:
 خلوت ما را فروغ از عکس جام باده باد زانکه کنج اهل دل باید که نورانی بود
 بی چراغ جام در خلوت نمی باید نشست وقت گل مستوری مستان ز نادانی بود
 مجلس انس و بهار و بحث عشق اندر میان جام می نگرقتن از جانان گران جانی بود

۱۵۳

۱. ص: درختی دوستی؛ ی: نهال دوستی.
 ۲. گک: دل بیار آید.
 ۳. ص: عمار دار لیلی.
 ۴. گک: در حمل است.
 ۵. ص: خدا یا در دلش آور؛ ق، ط، ن: خدا را در دل اندازش.
 ۶. ص و گک: وگرنی.
 ۷. ص: بفرما لعل نوشین را که لعلش با قرار آرد؛ گک بفرما لعل نوشین را که زلفش با قرار آرد؛ ط: بفرما لعل نوشین را که جانش با قرار آرد؛ الف و ی: بفرما لعل نوشین را که حالش با قرار آرد؛ ل: بفرما لعل نوشین را که جان را با قرار آرد. (الف: قرار آمد).

۸. ط و ص و ف و پ: درین باغ از خدا خواهد؛ ق: درین باغ از خدا خواهد.
 ۹. ط: برو تو یکمنی درکش که در حالت بکار آید؛ ل: برو یک جرعه می درکش که در حالت به کار آید.
 ۱۰. نسخه ق این بیت را ندارد. در نسخه پ بیت مذکور بدین صورت است:
 ز کار افتاده ای دل برو خوش یکمنی درکش که صد من بار غم داری و در حالت بکار آید

۱۵۴

۱. ص و گک: عهد من با لب.
 ۲. گک: لاف و دروغ.
 ۳. گک: جلوه گاه من و او.
 ۴. ط: ماه و خورشید همه آینه؛ س: ماه و خورشید هم این آینه؛ ق و گک: ماه و خورشید همین آینه.
 ۵. ق و ص (در یکجا): وصل خورشید به شب پره اعمی؛ ف و پ: وصف رخساره خورشید ز خفاش مهرس؛ ن: وصف رخسار چو خورشید ز خفاش مهرس؛ ط: وصف خورشید به شب دیده اعمی نرسد.
 ۶. ق: که در آن آینه.
 ۷. گک: بیاموزاند کار.
 ۸. ص (در یکجا): گر شود آگه.
 ۹. ط: خرقه پشمین؛ م: خرقه صوفی به جوی نستانند.
 ۱۰. ص: زاهد از رندی؛ ط: زاهد از رندی حافظ نکند فهم برو؛
 ۱۱. گک: فهم مراد؛ فرو جو: فهم چه باک.

۱۵۵

۱. ط: مرغان چمن گرد شدند.
 * بیت سوم، مصراع دوم، الف: نوبت عاشقی.
 * بیت چهارم، مصراع دوم: فرح آورد گل و
 ۲. ق: شکایت منما؛ ط و ی: ای عروس چمن.
 ۳. ط: خلوت حسن.
 ۴. ط: زیر بارند درختان که به زیر بارند.
 ۵. ی: ای خوشا سرو از بند غم.
 ۶. ص و ط و م و الف و ی: غزلی مست بخوان؛ ق: غزلی فنز بخوان.
 ۷. گک: تا بگرییم.

۱. ص و گک: از دهن بر آید.
۲. ق: بنمای رخ.
۳. ص و ح: از حیرت دهانش؛ پ: از حسرت دهانت.
۴. ف و جو: بر بوی آنکه در باغ یابد گلی چو رویت؛ مه‌د: یابد چو لاله رویت.
۵. ص و گک: آید نسیم و همدم گر در چمن بر آید.
۶. ص و گک و ح: از انجمن.

۱. ن و ف: اندر طلبش بنمایم.
۲. ص: دل افتاده به‌دست؛ ج: دل افتاده به کف.
۳. ط: به‌فسوسی که دهد خصم.
۴. ص: بتوان خواند؛ گک و ن: نتوان خواند.
۵. ق و ن: نسبت دوست.
۶. ط و ح و ع: بالای من آن دم؛ ن: بالای من از زان که؛ ایا: بالای من آن لحظه که آید.
۷. ح و ف: حل آن نکته؛ ط: حل این نکته به‌این فکر.
۸. گک: من چه گویم که ترا نازکی طبع ملول؛ ف: من چگویم که ترا نازکی طبع شریف؛ پ: من چگویم که ترا؛ ص: چه بگویم که ترا نازکی طبع ملول.
۹. الف: نظر پاک توان در رخ جانان دیدن.

۱. ایا، ع، ط، ح، ن و گک: دلا بساز.
۲. پ: نماز نیم شبی.
۳. مهدون: عتاب یار مبین مهر عاشقانه بورز.
۴. ی: تلافی صد بلا.
۵. مهد و ن: کسی که خدمت.
۶. ص و ق: چو درد در تو نبیند؛ ی: چو درد در تو نباشد کرا؛ ح و ن: چو درد در تو نبیند کیت دوا بکند؛ گک و ط: چو در تو درد نبیند کرا دوا بکند.
۷. ط: نه بخت خفته ما و دلم بود بیمار.
۸. ط: به‌وقت قافله صبح یک.
۹. مهد و ن: بویی ز زلف یار.

۱. ص، پ و ن: دل از ما برد و روی از ما نپهان کرد.
۲. ق و ح: شب تنهاییم در قصد؛ ط و ایا و ح و ن: سحر پنهانیم در قصد.
۳. ق و پ و ط: کرا گویم
۴. ق: بدانسان سوخت.
۵. نسخه «ط» این بیت را ندارد.
۶. ط: چون توان گفت؛ مهد و ن: به پیش مهربانان چون توان گفت.
۷. نسخه «گ» این غزل را ندارد.

۱. ن، الف، پ و ل: طریق محبت.
۲. ل: شاهراه حقیقت.
۳. ن: من ایستاده‌ام که کنم جان فدای شمع.
- * مصراع دوم بیت سوم الف و ستا: او خود بما گذر.
۴. ق: چون سخت بود در دل سنگش اثر نکرد؛ الف، ن، پ، ف و ل: در سنگ خاره قطره (در متن نسخه کهن الف مأخذ قرار گرفت)؛ گ و ص: در نقش سنگ.
۵. ع و ط: شوخی نگر که مرغ دل‌بال و پر خراب؛ ق و پ: شوخی مکن که مرغ دل بیقرار من؛ جو و س: شوخی نگر که مرغ دل بیقرار من.
۶. ط، م، ف و پ: سودای خام عاشقی از سر بدر نکرد.
۷. ط: هر کس که آب دید برسید چشم من؛ پ: هر کس که دید روی تو پرسید چشم من.
۸. ط و ص: کاری که کرد دیده ما بی‌نظر نکرد.
۹. بیت مقطع این غزل با بیت مقطع غزل: «رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرده در پاره‌ای از نسخ به‌جای یکدیگر ثبت و ضبط شده است

۱. ف و ل: دل من به دور رویت؛ ن و مهد و ط: دل ما به دور رویش.
۲. ب و ط: به جز آن کمان ابرو نکشید دل به هیچم؛ ص: به کمان ابروایش ف: سر ما فرو نیاید به کمان گوشه گیران.
۳. ف: که درون صبح‌خیزان ز جهان فراغ دارد؛ گ و ط: ز چمن فراغ دارد.
۴. ص و ی: ره پیچ پیچ زلفش؛ ح، ط، ق و ن و پ: شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن.
۵. ط: مگر آنکه عکس رویش برهم چراغ دارد؛ ق و ف و ل: مگر آنکه شمع رویت بر هم چراغ دارد؛ پ: مگر آنکه شمع رویش.
۶. گ: ز زلف او زند لاف.
۷. ف: اربه خون بگرییم؛ ق و ل: بهم بگرییم.

۸. الف: سزد ارچو. ی: برسد چو ابر بهمن.
 ۹. نسخه‌های ط و ص و گک این بیت را ندارد.
 ۱۰. ب و مهد: سر درد عشق دارو.
 ۱۱. الف و ف: که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد.

۱۶۲

۱. ص و گک: دلم جز مهر مه‌رویان رهی دیگر نمیگیرد؛ ف: دلم جز عشق مه‌رویان طریقی بر نمیگیرد. * ط: ز هر سو می‌دهم پندش ولیکن.
 ۲. گک: حدیث از خط دلبر گو؛ پ: حدیث از مطرب و می گو؛ ی: خدا را ای ملامتگو حدیث از خط ساقی گو؛ ق: خدا را ای نصیحتگو حدیث ساغر و می گو؛ ط و ن: بیا ای ساقی گلرخ بیاور باده رنگین که نقشی در درون ما ازین خوشتر نمیگیرد
 ۳. ص و گک و ف و پ: در خیال ما ازین.
 ۴. ط: صراحی میکنم پنهان.
 * در مصراع دوم بیت سوم: ص: عجب ار آتشی.
 ۵. ق و ط و ل و ی: این دلچ مرقع را.
 ۶. ط: بخواهم سوختن باری.
 ۷. ط و ی: که پیر درد نوشتنش به جامی بر نمیگیرد.
 ۸. الف و ط: از آن رو پاکبازان را صفاها با می لعلست؛ ق: از آن رو هست یاران را صفاها با می لعلش.
 ۹. ق: در آن جوهر.
 ۱۰. گک و ف: میان خنده می‌گیریم.
 ۱۱. گک: اندر آن مجلس.
 ۱۲. ل: زبان آتشینم هست اما.
 ۱۳. ط: نصیحتگوی ما امروز در تابست بر منبر؛ ل: که با حکم خدا جنگ است.
 ۱۴. ص: این آتش زبانی ور نمیگیرد.
 ۱۵. پ و ف: ازین بهتر نمیگیرد؛ ل: که کس آهوی وحشی را ازین بهتر نمیگیرد.
 ۱۶. ق: که در دلبر نمیگیرد؛ پ: چه افسون میکنی ای دل‌چو در دلبر نمیگیرد.
 ۱۷. م و پ: که محتاج سر کویت.
 ۱۸. ف: ره دیگر نمیگیرد.
 ۱۹. گک و ل: به این؛ ط: بدین شعر تر رنگین ز شاهنشه عجب دارم؛ ط: شعر تر رنگین؛ ن و مهد: خوش شیرین.
 ۲۰. این غزل در نسخه «ط» فقط هفت بیت دارد.

۱. گک: ز ما بهای می.
۲. ط: زر از برای گل و مل چو گل دریغ مدار.
۳. ط: آگاه نیست عیب مخوان؛ گک و ح: آگاه نیست عیب مجوی مخوان؛ آگاه نیست نقش
۴. ف: جا درین حرم؛ آیا: در آن حمام دارد.
۵. ی: لاف تحیر زدی.
۶. ق: مراد دل ز که پرسم که نیست دلداری.
- * آیا: که جلوۀ قدم و شیوۀ
۷. ط و ف و م: ز جیب و خرقة حافظ.
۸. در نسخه ط این غزل هفت بیت دارد.

۱. ن: دمی باغم با سر بردن. ۲. ط: (د) لایک دم گران باری جهان یکسر نمی‌آرزد.
۳. ط: دلق ما گران.
۴. ع و ط: به کوی میفروشانم.
۵. ط: کزین ره روی خود برتاب.
۶. ط: چه گشت آخر سر ما را که خاک در نمی‌آرزد؛ ی: چه افتادش سر ما را که خاک در نمی‌آرزد؛ ص و گک: چه افتاد این سر ما را که یک افسر نمی‌آرزد.
۷. ط و ق و ی: بیم جان درو در جست.
۸. ط: کلاه دلکش.
۹. ق: چه آسان می‌نمود؛ س: بسی آسان نمود اول.
۱۰. ط و ق: غلط کردم که این طوفان؛ گک: غلط گفتم که این سلطان.
۱۱. ص: کوش و از دینی دون؛ ق: کوش و زدینی دون بگذر

۱. ق، پ، ی و ل: شد بر محتسب.
۲. مهد و ن: آمد از خانه به مجلس.
۳. ق، فر، ل: تا نگویند حریفان.
۴. ط: دختری مست که او این همه مستوری کرد؛ گک: دختر مست که با بنده چنین مستوری کرد؛ ص: دختر مست که این شیوۀ مستوری کرد؛ ل: دختر رز که به خم این همه مستوری کرد.
۵. ص: نه نهفت آب؛ گک: نهفت آب.
۶. الف و گک. صوفی.
۷. ص، فر، پ: از گل طبعم بنشینم بشکفت؛ ق: غنچه گلبن وصلم ز نسیمش بشکفت.

۸. ق و ن و ط: مرغ خوشخوان طرب.
 ۹. ط: راه مستانه زد و توبه ز مستوری کرد.
 گک: در نسخه «ص» این بیت نیست.
 ۱۰. گک: مستوری کرد.

۱۶۶

۱. گک: هر چه بادا باد.
 ۲. گک: همکار خود کنم؛ ی و ح: همراه خود کنم؛ ل: بدان رسیده که همراه خود کنم.
 ۳. ن: دل ناخفاظ من.
 ۴. ص، ح، گک: دل خون شود بیاد تو هر دم که در چمن؛ ن: خون دل شدم بیاد تو؛ ی: دل خون شدم بیاد تو هر گه که در چمن؛ ق: خون شد دلم بیاد تو هر گه که در چمن.

۱۶۷

۱. ص و گک و ع و ح: عشرت حوالت آمد.
 ۲. ط: کلی وجود.
 ۳. ط و ن و ل: از آب دیده گل کن.
 ۴. ط: پاک دامن آنجا؛ ن و ق و ی: کان پاک پاکدامن بهر زیارت آمد.
 ۵. ب: بهرت طهارت آمد.
 ۶. ف: آن شرح؛ ط: این شرح بی‌نهایت کز عشق یار گفتند؛ گک: حسن باز گفتند؛ ق: کز زلف یار گفتند.
 ۷. ع و ح: که جامش؛ ط: که نامش معراج آفتابست؛ ب و ق: معراج آسمان است؛ ص: بر تخت جم که جاهش معراج.
 ۸. ق: با آن حقارت آمد.
 ۹. ط: جادو کمانکش.
 ۱۰. ح، گک: امروز جای خوبان پیدا شود ز هر کس؛ ن و مهد: پیدا شود ز خوبی.
 ۱۱. ص و ط: آلوده‌ای چو حافظ.
 ۱۲. ق و مهد: دریاب مجلس او دریاب وقت و دریاب؛ گک: دریاب مجلس او دریاب وقت دریاب.
 ۱۳. ق و پ: زیان رسیده وقت.
 ۱۴. نسخه «ص» این بیت را ندارد.

۱۶۸

۱. ص: سخن سلسله.

۲. ص و گ: کمان مهره ابروی؛ فر: کمان گوشه ابروی.
 ۳. ایا و ع و ط، ن و پ: ز صبا کز تو پیامی؛ ف و ل: که صبا از تو پیامی آورد؛ م: ز صبا کز تو پیامی آورد؛ فر: ز صبا کز تو پیام میداد.
 ۴. ل: در کوی تو.
 ۵. گ: خبر هیچ نداد.
 ۶. گ و ی و ف: طره کیسوی.

۱۶۹

۱. ف و ل: سر عفاف ملکوت.
 ۲. مهد و ن: با من خاکنشین؛ ب: بامن راهنشین ساغر و پیمان زدن.
 ۳. ن و ل: قرعه فال.
 ۴. ن: همه را عذری نه.
 ۵. ب و ع و ن: چون بدیدند حقیقت؛ ط: چون بدیدند حقیقت در افسانه زدند.
 ۶. ص و ی: شکر آنرا.
 ۷. ق: صوفیان؛ ب قدسیان
 ۸. ص: ساغر میخانه زدند؛ ف: حوریان رقص کنان باده صلحانه زدند؛ ط: ساغر و پیمان زدند.
 ایا: باده شکرانه زدند.
 ۹. گ: خندد صبح؛ ق: که از شعله او خندد شمع.
 ۱۰. ص و ب: که بر خرمن پروانه زدند؛ مهد: که اندر دل پروانه زدند.
 ۱۱. گ: نگشود از رخ ق: حافظ نگشاد از رخ.
 ۱۲. ط، ن، ف، و پ و ی: تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند. این غزل در برخی از نسخه‌های خطی نیمه دوم سده نهم دو بیت دیگر هم دارد بدین صورت:
 نقطه عشق دل گوشه‌نشینان خون کرد همچو آن خال که پرعارض چنانه زدند
 ما به صد خرمن پندار زره چون نرویم چون ره آدم خاکی به یکی دانه زدند

۱۷۰

۱. ن: رخسار.
 ۲. ی ۲: بار دل غمزه سوخته.
 ۳. الف: طلعت او.
 ۴. ح: دل عشاق.
 ۵. ق و ف و پ و ی: و آتش چهره بدین کار.
 ۶. ق در پیش مشعلی.
 ۷. ط، ق، ن، ف، و پ و ی ۲: خون به کف آورد.

۸. ص و ف: مغروش به دنیی.
 ۹. ط: هر که يك ذره وصالش به دو عالم نخرید. ن: هر که يك لحظه وصالش به دو عالم بفروخت.
 ۱۰. ن: یوسف خود به زر ناسره.
 ۱۱. ح و ن: خرقة بسوز ای حافظ.
 ۱۲. این غزل در نسخه «گت» نیست.

۱۲۱

۱. ایا و ق، ف، پ، ل: فرخنده شبی.
 ۲. ص: روی من آید صفت وصف جمال.
 ۳. پ: کاندرا انجا.
 ۴. ط: کامروا گشتم و منعم چه عجب.
 ۵. ی: این همه شهید و شکر کز نی کلکم ریزد.
 ۶. این بیت در نسخه‌های ص و ط و ک نیست.
 ۷. در نسخه ن و ستا پیتی دیگر با اندک اختلاف آمده که از نسخه «ن» نقل میشود:
 شکر شکر به شکرانه بیفشان دیگر که نگاری کش شیرین حرکاتم دادند.

۱۲۲

۱. ص و ی: تنگ و نام.
 ۲. ص: گو بهر این معامله.
 ۳. این غزل در نسخه ط و گت نیست.

۱۲۳

۱. ی ۲، ن و ف: غم یار.
 ۲. ص: وه که ان؛ ق و گک: آه از آن؛ پ: وای از آن؛ ی ۲ و ف: وه از آن.
 ۳. ل: وای از آن.
 ۴. ی ۲: رنگ شفق داشت ز بد مهری یار؛ ع و ن: اشک من رنگ شفق داشت.
 در مصراع دوم بیت سوم، ن: که دگر بار چه کرد.
 ۵. مهبد و ن: ساقیا باده بیاور.
 ۶. ط: برو ای صوفی مسکین که نگارنده غیب.
 ۷. ط و الف: کس ندانست که در پرده اسرار چه کرد.
 ۸. ب و ص و گک: پر نقش زدی دایره.

۹. ط: نیست معلوم که.
 ۱۰. گک: آتش غم بر دل.
 ۱۱. ط: برق عشق آتش غم بر دل حافظ زد و سوخت؛ ق و ف: در دل حافظ زد و سوخت؛
 پ: در دل حافظ زد و رفت.

۱۷۴

۱. ص و ق و الف: دیرست.
 ۲. ن و ق: سلامی و کلامی.
 ۳. ق و ف و پ و ع: سلامی.
 ۴. الف: صفت و عقل رմیده.
 ۵. ی ۱: زان رو خط چون سلسله.
 ۶. ح: فریاد کز آن.
 ۷. نسخه «ط» این غزل را ندارد.

۱۷۵

۱. ط: تعبیر رفت کار.
 ۲. ع و ص و ح و پ و ی ۱ و ل: سی سال؛ الف: سی سال درد و غصه؛ ط و ن: چل سال درد و غصه است.
 ۳. ح ن و ی ۱: تدبیر آن؛ الف: درمان او؛ ب: به جام شراب.
 ۴. ط: خمار غم و لی؛ ص و ح: بود وجود خمار غم؛ الف: از دست بسته بود خمار غم سحر؛ ع: از دست رفته بود وجود ضعیف من.
 ۵. ط: خون میخوریم ما و نه جای شکایت است؛ الف و ل: خون میخورم و لیک نه جای شکایت است.
 ۶. گک و ص و ط: ز خوان کرم؛ ن: ز خوان فلک.
 ۷. گک: نکاشت مهر ز خوبی. مهر ز خوبی.
 ۸. نسخه «ط» این بیت را ندارد؛ الف و ب و ع: در رهگذار باغ.
 ۹. ط و ق و ف: مرغ سحر.
 ۱۰. ط: گل بر جریده گفته حافظ همی نوشت؛ ن و مهد: این بود شعر دلکش حافظ.
 ۱۱. الف و ف و ل: هر بیت از آن؛ ط: شعری که نکته‌ایش به از صد رساله بود؛ ق: یک بیت از این قصیده؛ الف: هر بیت از آن قصیده.
 ۱۲. ف: آن شاه شیرگیر که خورشید روز صید در پیش باز همت او چون غزاله بود.
 ۱۳. این بیت در نسخه‌های ص و گک و ط نیست.
 در پاره‌ای از نسخ خطی و چاپی بیت زیر درین غزل دیده میشود:

آتش فگند در دل مرغمان نسیم باغ زان داغ سر به مهر که در جان لاله بود

۱۷۶

۱. ط و ی ۱ و مهد: با آن رطل.
۲. ع: دشمنان را تیر از کمان توان زد.
۳. ب و ف و پرتو: اسرار عشق و مستی.
۴. ط: درویش را بباشد برگ؛ ص و گ و ی: درویش را نباشد نزل؛ ل: درویش را نباشد منزل سرای سلطان.
* الف: کآتش بران.
۵. ص: عشقت و داد اول.
- * در مصراع اول بیت هفتم: ط و ق: دوست وصال؛ الف: گر دوست وصال خواهد دری گشادن. و در مصراع دوم: ط: در این تخیل؛ گ: بدین تجلی.
۶. ل: با عقل و فهم و دانش داد سخن توان داد.
۷. ل: ساقی بیا که جامی در این زمان توان زد.
۸. ص: شد رهزن ملامت؛ الف: شد رهزن سلامت چشم تو.
۹. ی ۱: یمن که گوی فرصت در آن؛ پ: باشد که گوی عشقی در این؛ ل: باشد که گوی خیری در این میان؛ گ: ممکن که گوی فرصت، نسخ ص و ط و ق این بیت را ندارند.
۱۰. ن: باز آ
۱۱. الف و گ و ن: گوی عشقی.
۱۲. درباره از نسخ خطی و چایی دو بیت زیر نیز در این غزل مندرج است:
از شرم در حجابم ساقی تطفی کن باشد که بوسه‌ای چند بر آن دهان توان زد
بر جویبار چشمم گر سایه افکند دوست بر خاک رهگذارش آبی روان توان زد

۱۷۷

۱. گ: رسیده مزده.
۲. ن: که گرد عارض خوبان.
۳. ط: که با کس زگرم.
۴. گ: پیر درد فروشی.
۵. ص و گ: شیر نر بدوید.
۶. ط: به منزلی نرسید؛ مهد: به رهروی نرسید.
۷. گ: به ذوق.
۸. گ: ز نخدان شاهدی بگریید؛ ص: شاهدان نگزید.
۹. ی ۱: که نیست قافله شوق را کرانه پدید؛ ط: کناره پدید.

۱۵. این بیت در نسخه‌های ص و گک نیست. نسخه «ط» و ق ۸ بیت دارند.
در نسخه الف بیت مقطع این غزل بدین صورتست:
شراب نوش کن و جام زر به حافظ بخش که پادشه بکرم جرم صوفیان بخشید.

۱۷۸

۱. گک: چنین نیز نخواهد ماند؛ ط و ق و ن: چنان نماند چنین نیز هم.
 ۲. گک: ز نقش بندانست.
 ۳. ق، ن و ب: چو بر صحیفه؛ مه‌د: چو به سفینه.
 ۴. ص و ق و گک: گنج و درم.
 ۵. ط: که جام نوش که دوران جم نخواهد ماند. این بیت در نسخه «ص» نیست؛ ن و مه‌د: بیاز جام که دوران جم نتواند ماند؛ ج: که جام باده بگردان.
 ۶. ص و الف و ل و پ: برین رواق.
- در نسخه ن و مه‌د بیت دیگری بدین صورت مضبوط است:
سحر کرشمه صبحم بشارتی خوش داد که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند.

۱۷۹

۱. ط و ب: داشتم او يك نظر نکرد.
۲. ن: ره بدر نبرد؛ ع: کس بدر نبرد.
۳. ن: بر سنگ خاره.
۴. ص: این جوان.
۵. ص و ع و مه‌د: آه و دود.
۶. ن: ماهی و مور دوش ز افغان ما نخفت؛ گک و ق: ماهی و مرغ دوش ز افغان من نخفت.
۷. ن و گک: آن شوخ.
۸. ص و الف ب و مه‌د: چو صبح.
۹. ط: کدام سنگدل بی‌وفا کس است؛ ن و ف و پ و ی ۱: سنگدل سست مذهبست.
۱۰. ص و ط ی ۱: زبان کشیده حافظ.

۱۸۰

۱. ص: شادخواران نوش باد؛ ی ۱ و ی ۲: بانگ نوشا نوش یاران یاد باد؛ ط: بانگ نوشانوش خوبان یاد باد؛ مه‌د نوش باده‌خواران یاد باد.
۲. ط: بانگ نوشا نوش خوبان یاد باد (در این نسخه مصراع دوم بیت دوم و مصراع دوم بیت سوم جا به جا شده است).

۳. گک: درین بند بلا؛ ل: درین دام بلا.
 ۴. ف: رودها برخاست از چشمم زغم؛ ل: از چشمم روان؛
 ۵. ص: ژنده رود و باغ کاران؛ گک و ی ۱ و پ: زنده رود و باغ کاران یاد باد؛ ن و ق: زنده رود باغ کاران یاد باد.
 ۶. ط: ناگفته به؛ ص: ناگفته اند؛ الف و ن: ناگفته ماند.
 ۷. ط و گک و ن: ای دریغ آن راز داران؛ ل: ای دریغ از راز داران یاد باد.
 ۸. در نسخه الف بیت دیگری بدین صورت مضبوط است:
 این زمان از کس وفاداری نماند زان وفاداران و یاران یاد باد

۱۸۱

۱. مهد و ن: غم فرقت یار.
 ۲. ح، ف و پ و الف و ع این همه ناز؛ گک: بر من آن ناز.
 ۳. ط: همه در مقدم سلطان بهار.
 ۴. مهد و ن: شکر ایزد که به بوی گل نوروزی باز.
 ۵. مهد و ن: نکبت باد دی و شکوت خار.
 ۶. ص: تا پریشانی.
 ۷. ص: ز بد عهدی ایام و هنوز.
 ۸. ط: قصه غصه که از دولت.
 ۹. ط: ساقیا عمر دراز و قدحت پر می باد که به سعی توام اندوه خمار آخر شد؛
 ن: که به تیمار وی اندوه خمار.
 ۱۰. ط: شکرکان محنت بیرون ز شمار؛ ق، ن: شکرکان محنت بیحد و شمار.

۱۸۲

۱. ل: گوشه ابروی تست منظر چشمم.
 ۲. در نسخه های ص و ط و گک این بیت نیست.
 ۳. ص و گک و ق و الف: دیدم و آن چشم؛ ط: دیده ام آن چشم دل سپاه که با توست.
 ۴. ط: خون خور و خامش نشین که یار دگر یار.
 * مصراع اول بیت هشتم، الف: نه من تنها کشم.
 ۵. ل: کیست به دل داغ؛
 ۶. گک: گو برو آستین ز خون.
 ۷. ی ۱: هر که برین آستانه؛ ن: آن که درین آستانه؛ گک: هر که درین آشیانه.
 ۸. ط: حافظ اگر سجده تو کرد چه باکست؛ ن: حافظ اگر سجده کرد پیش تو شاید.

۱. ع و مهد: بلای زلف سیاهت.
۲. مهد و ی ۲ (در يك جا): وزنه.
۳. ی و قدسی: که کار عشق ز ما.
۴. ی ۱: از همه کس.
۵. ی ۱: حلقه زلفش.
۶. این غزل با غزل به مطلع: «نفس برآمد و کام از تو بر نمی‌آید» در پاره‌ای ابیات مشترك و با هم اختلاط پیدا کرده است شاید در اصل این دو يك غزل بوده و بعدها حافظ برای هر يك مطلع و مقطعی ساخته و بهر يك ابیاتی افزوده است. بهر صورت ابیات این دو غزل در نسخ خطی و چاپی باهم مخلوط و کم و زیاد شده است.

۱. ق و م و پ: خیل خیالش.
۲. ی ۱: همی برد.
۳. پ: خیال آنکه: به وهم.
۴. ف: چو غبار.
۵. گک: بدین هوس.
۶. ص و ع: بدان رهگذار.
۷. ق: ز سر نکویم.
۸. ق و م: قراری داد.
۹. گک و ق: بدان دل قرار؛ ی ۱: در آن دل قرار.
۱۰. ع و ح و ن: سرشک من بزند.
۱۱. ص و ع و گک: بلبلان از گل؛ مهد: بلبلان از دل.
۱۲. گک و ن و ی ۱: به دست نگار؛ ق و پ: به دستم.

۱. گک: در چنین پیش خم؛ ف: گر چنین زیر خم؛ مهد: زیر خم زلف فتد.
۲. ع و ص: طالع آن؛ ق: دولت آن.
۳. پ و فر: پای حبیب.
۴. گک: زر و سر هر دو.
۵. ن و ی ۱: صبح فروزاست که شب؛ ف: صبح فروز است که روز.
۶. مهد و ی ۱: زیر خرگاه افق.
۷. نسخه «ص» این بیت را ندارد؛ ن و م: دامن شام اندازد.
۸. ع و ی ۱: زاهد خام طمع بر سر انکار بماند.

۹. ص و ف: شهر ننوشی حافظ.
 ۱۰. ص: بخورد باده‌ات و سنگک؛ گک: بخورد با تو می و سنگک؛ ی ۱: زانکه چون می‌بخورد سنگک به‌جام اندازد.
 ۱۱. بیت‌های ششم و هشتم در نسخه ص و گک و ط نیست ولی در نسخه ق و ی ۱ و باره‌ای دیگر از نسخه‌های بالنسبه معتبر ضبط است.

۱۸۶

۱. ص: وین قصه.
 ۲. مهد و ب و ف: می‌خور.
 ۳. ص: نو عروس سخن؛ ب: عروس جهان.
 ۴. گک و ن و ی ۱: شکرشکن شوند کنون.
 ۵. ب: طی زمان ببین و مکان؛ مهد: طی زمان ببین و مکان؛ ن: طی زمان بین و مکان.
 * در مصراع دوم بیت چهارم، ح و ع: ره صد ساله.
 ۶. پ و س: آن چشم آهوانه.
 ۷. ب: ایمن مشو ز محنت دنیا؛ ط و ن: از ره مشو به عشوه دنیا؛ ی ۲: ایمن مشو ز شیوه دنیا؛ ص و ب و ن: به‌عشوه دنی؛ الف: ایمن مشو ز قبحه دنیا.
 ۸. گک: بر عارض سخن
 ۹. گک: از شرم روی او عرق ژاله، ف: از رشک روی او، پ: وز رشک روی او؛ مهد: از رشک روی او عرق لاله میرود. این بیت در نسخه «ق» نیست.
 ۱۰. ن و م و فر: از بوستان شاه.
 ۱۱. ص: درین نسخه ابتدا سلطان جلال‌الدین ولی بعد در زیر آن اسم بخط همان کاتب «غیاث‌الدین» اصلاح شده است؛ ی ۲: سلطان غیاث‌الدین؛ ح: سلطان کامکار.
 ۱۲. نسخه «ط» فقط سه بیت ازین غزل را دارد؛ ف: غافل مشو.

۱۸۷

۱. ی ۱، ف و مهد: درس دعای ما.
 ۲. ط: به عین کرمش.
 ۳. ص و گک: دیدم و در کین من دانا بود.
 ۴. ص و ی ۱: زهر سو دورانی می‌کرد؛ گک: دل چو پرگار به‌هر سوی که دورانی زد.
 ۵. گک: اندر آن دایره سرگشته و پا.
 ۶. مهد و ی ۱: محبت عملی خوش پرداخت؛ م و ف و پ: محبت غزلی می پرداخت.
 ۷. ص: من شکفتم؛ می‌شکفتم به طرب.
 ۸. پ: پیریک رنگ من.

۹. مهد: رخصت عیب.
 * مهد و ن: ارچه حکایت‌ها بود.
 ۱۰. ط و م: در علم نظر دانا بود. این بیت در نسخه «گک» نیست.
 ۱۱. گک: بر او خرج مکن. این بیت در نسخه ص نیست. این غزل در نسخه «ط» هفت بیت دارد.
 ۱۲. ق: کاین معامل؛ مهد: عیب نهان پیدا بود.

۱۸۸

۱. ب و ح و ن و ق و گک: و آنچه خود داشت.
 ۲. ط: گوهری را که بهرورد صدف در همه عمر؛ س و ل و ف: و مکان بیرون بود؛ گک: گوهری را که بهرورد بسا در همه عمر؛ ع: گوهری را که بهرورد صبا در همه عمر؛ مهد: گوهری را که بهرورد صدف در همه عمر.
 ۳. ح و گک و ق و پ: لب دریا؛ ن: طلب از مردم نارفته به دریا می کرد.
 ۴. ط: دیدمش فارغ و خرم قدح؛ ق: دیدمش خرم و خندان؛ ص: قدحی باده به دست.
 ۵. ط: گفت کلین یار ایا؛ گکتم آن یار.
 ۶. ط و ق و ن و مهد: گکتمش سلسله زلف بتان؛ گک: زلف چو زنجیر بتان.
 ۷. گک و ف و ل: گله‌ای از شب یلدا می کرد. در این غزل نسخه «ط» فقط شش بیت دارد و فاقد بیت سوم و هفتم است.

۱۸۹

۱. گک: دل شیدای عاشقان.
 ۲. ط و ی ۱: اکنون یار؛ الف: به صدر مرتبه‌ام می‌نشانند اکنون یار
 ۳. ص: یارمنش مؤسس شد؛ ط، ن: مقرنس.
 ۴. ق: برای خدا؛ ب: ز بهر خدای.
 ۵. ص: مؤسس شد؛ ط و ن: موسوس شد.
 ۶. ق: جام اسکندر.
 ۷. ص: به عارفان بنمود؛ ح: به عاشقان بنمود؛ ع و مهد و ق: به عاشقان پیمود.

۱۹۰

۱. ط و ی ۲ و الف: گل با من.
 * ن: رنگ رخت؛ ق: در دل افتاد.
 ۲. ق و الف و مهد: وزان گلشن؛ ن: در آن گلشن؛ ح: گلشن نگارم؛ ن و مهد: گلشن چو خارم از آن گلشن.

۳. ن: خوشت باد ای نسیم کوی جانان؛ ط: خوشش بادا نسیم صبحگاهی؛ ص: خوشش باد ای نسیم؛ الف: خوشش آمد نسیم.
۴. ی ۲: هرگز ننالم.
۵. ص: اگر سلطان.
۶. ط: طمع کردن خطا بود.
۷. ط: گره بند قبا چون غنچه وا کرد.
۸. ح، ص و گ: کشیده زلف سنبل؛ ی ۲، ف و ل: کشید از زلف سنبل.
۹. ط: تنعم از میان باد صبا کرد؛ ص: ح و گ: گره بند قبا چون غنچه وا کرد.
۱۰. ص: به هر سو بلبل عاشق به افغان؛ گ و ن: به هر سو بلبلی عاشق به افغان؛ ن: در افغان؛ ف و ل: بهر سو بلبل بیدل در افغان؛ ن: زهر سو.
۱۱. ط: کمال الدوله والدین بوالوفا کرد.
۱۲. ق و ف و پ: خواجهگان شسر.
۱۳. ص و ن و ستا: کمال دین و دولت؛ ع: کمال دولت دین.
۱۴. نسخه «ط» در این غزل نه بیت دارد.

۱. ط: چو پیش از صبح؛ گ: چو پیش صبح روشن شد که خاست.
۲. ط: بر عروس.
۳. ق: بگشود از ابرو.
۴. گ: کدام آیین.
۵. ط: که اول شب برون آمد؛ پ و ی ۱: که اول چون برون آمد.
۶. ط: خیالش شمسواری بخت و شد جای دل؛ گ: خیال شمسواری بخت و شد حالی.
۷. ص و ق و ی ۱: چه جان دادیم و خون خوردیم؛ ط و ف: در آب و رنگ رخسارش چو خون خوردیم و جان دادیم.
۸. ف: چو نقشی.
۹. گ: هوشیاران زد.
۱۰. ق و پ و ف: صلاح آن دم.
۱۱. ط: که یاد چشم بیمارش صلابر هوشیاران زد؛ ص و ن: چشم باد پیمانش صلابر.
۱۲. ط و ق: منش با خرقه پشمین کجا اندر کمند آرم؛ ن: پشمین کجا اندر نظر آریم.
۱۳. گ: «کمندش» ولی با خطی دیگر در کنار این کلمه به عبارت «مرگانش» تصحیح شده است؛ ن: زره مویی که زنجیرش.
۱۴. گ: شاهبست؛ ط: نظر بر قرعه اقبال و یمن دولت شاهی است.
۱۵. ن: شهنشاه مظفر فر شجاع شیر دل منصور.
۱۶. ط: که جودش هر نفس خنده بر ابر نو بهاران زد.

۱۷. ن: در آن ساعت؛ ف: از آن ساعت که جام جم.
 ۱۸. دو بیت اخیر در نسخه‌های ص و ط و گ نیست.

۱۹۲

۱. ف: تا ببینی که نگارم؛ مهد: چه نگارین.
 ۲. ص: هو آیی خواه، گک: هواخواه.
 ۳. گک: باده ده و غم مخور؛ ف: ساقیا می بخور و غم مخور.
 ۴. ع و ی: بر سمن و لاله و نسرين.
 ۵. ط: چو صبا.
 ۶. نسخه «ط» بیت چهارم را ندارد.

۱۹۳

۱. ن و ی ۱: سرو روان من.
 ۲. (این غزل در نسخه «ص» دو بار به کتابت درآمد یکی در ورق ۴۰۹ و دو دیگر در ورق ۴۲۴) ص ۲: سرو چمان تو.
 ۳. ص ۲ ط: به چین زلف تو.
 ۴. ن و ی ۱: خوش سفری گزید از آن یاد وطن نمیکند؛ ط: از هوس سفر کنون یاد وطن نمیکند.
 ۵. ط و گک و ص (در يك جا - ورق ۴۲۴): ابرون؛ ق و پ: پیش کمان ابرویش؛ گک: لابه همی کند ولی.
 ۶. ط: گوشه کشیده است.
 ۷. گک: لخلخه ساي شد دامن؛ ط: لخلخه ساي شد صبا و من دامن پاك از چه روی؛ ی ۱ و ن و مهد: دامن پاکت.
 ۸. مهد: از چه رو.
 ۹. ط: در شکن.
 ۱۰. ق و مهد و س: یاد از آن؛ ط: وه که چه یاد زلف آن.
 ۱۱. ق، م، ی ۱، ف و پ: سیم ساق من.
 ۱۲. ق و پ: دل به امید روی او؛ ط: به امید وصل تو.
 ۱۳. ط: هوای کوی تو.
 ۱۴. پ و ل: دستکش جفا.
 ۱۵. گک و ع: کز گذر تو باد را.
 ۱۶. الف: گشته غمزه تو شد حافظ پند ناشنو.
 ۱۷. ط: خیره سريست هر کرا درد سخن نمیکند؛ ص و گک و ق: درد سخن نمیکند؛ ستا و م:

۱۹۴

۱. گک: سمن رویان؛ ن: سمن مویان.
 ۲. ط و ق و ف: قرار از دل.
 ۳. ص و گک: چو بستانند بستانند.
 ۴. ص و ط و گک: چو بکشایند بکشایند؛ ن و ب و مهد: چو بفشانند بفشانند.
 ۵. ص و گک: چو می بینند می خندند؛ ط: ز چشم لعل رومانی چو می خندند می ریزند؛ آنچه: چو می بارند می خندند؛ الف: چو می خندید می بارند؛ ن: چو می خندند می بارند؛
 ۶. ص و ط و گک: نهال سوز؛ پ: نهال صبر.
 ۷. گک و ف: رخ از مهر سحرخیزان.
 ۸. ط: چو گردانند گردانند؛ گک: بگردانند بگردانند؛ ص و ن: بگردانند اگر دانند.
 ۹. گک و ستا: چو منصور آن مراد؛ ص: چو منصور آن کسانی را که بردارند بردارند؛ ن: چو منصور آن مراد آنک بردارند بردارند؛ الف: چو منصور این مراد.
 ۱۰. ص و گک: چو میخوانند میخوانند؛ ف: به بی دردی اگر در بند درمانند درمانند؛ ن: که با این درد اگر در بند درمانند درمانند الف: در این حضرت چو مشتاقان نیاز آرند ناز آرند در این درگاه حافظ را چو می بینند می رانند.
- در نسخ مختلف بیت ۶ و ۷ و بیت (دوای درد عاشق را کسی کو سهل پندارد ز فکر آنان که در تدبیر درمانند درمانند) در هم ریخته و بصور مختلف بضبط آمده است و ما صورت متن را مرجع دانستیم.

۱۹۵

۱. ص: طلعت او باش.
۲. ق: حور و پری گرچه.
۳. ق: برده از دست.
۴. گک: دلستان شد؛ الف: دال نشانی.
۵. ق: بر حسب فکر.
۶. ط: با کرامات نشینان ز خرابات ملاف.
۷. ص: نغمه سرای؛ ق: مرغ زیرک نژد در چمنش نغمه سرای.
- * ط: که ز دنباله خزانی دارد؛ ق: که به دنباله خزانی دارد.
۸. ط و ق و ی و ف: کلک ما نیز زبانی و بیانی.

۱. ص، ح، ط: هر کجا این شاخ؛ گک: هر کجا کان شاخ؛ ح: شاخ نرگس بشکفید؛ مه‌د و ن: نرگس بار داد.
 ۲. ف: سرو ما چون؛ ع و ن: سر ما.
 ۳. گک و ق: یار ما چون گیرد آغاز سماع.
 ۴. الف: ای جوان دولتی.
 ۵. ص و ح و ط و ق: گویی بی.
 ۶. ب و ن: آغشته است.
 ۷. گک: آن حکایت‌ها که غمازان کنند؛ ن و مه‌د: ن و مه‌د: آن حکایت‌ها که از عمان کنند.
 ۸. گک: خوش بر آی از غصه حافظ؛ ص: خوش برای از غصه ای دل؛ ف: خوش بر آ زین غصه.
 ۹. ف و پ: عیش‌ها.
 ۱۰. ط: عید رخسارت نما تا عاشقان.
 ۱۱. ط: تا چو صبح آینه‌ات رخشان کنند.
- در نسخه گک بجای بیت مقطع بعد از بیت چهارم بیتی بدین صورت آمده است: رو نماید آفتاب دولت گرچه صحبت آینه رخشان کنند و در نسخه ص هم این بیت و هم بیت مقطع هر دو آمده است.

۱. ح و مه‌د: چه خوش دو دام.
۲. ح و ط و گک و ن: کمندشان نچند.
۳. گک: عاشقم و رند نامه سیاه؛ ن و ف و پ: عاشقم و مست و رند و نامه سیاه.
۴. ن: سالکان درش؛ ف: سالکان رهش.
۵. ق: جفانه پیشه درویشی.
۶. ص: راه ادب.
۷. ن: خموش باش.
۸. گک و ح: به‌نیم جو نخرند؛ ف: به‌نیم جو بدهند.
۹. ف: کوکبه خسروی.
۱۰. دو بیت هفتم و هشتم در نسخه‌های ص و ط و گک نیست ولی در نسخه قزوین و پاره‌ای از نسخ چاپی و خطی دو بیت مندرج در بالا موجود است.

۱. گک: شراب و عیش جهان.
۲. ن: از آنکه تر کیش.
۳. ن و م: سر یروین و بهمن است؛ ط: سر شاپور و بهمن است؛ گک: جمشید و قیصر است.

۴. ط: که آگه است که کاوس کی به دخمه چه برد؛ ن: که آگه است که جمشید کی به دخمه رسید؛ ی ۱: کاوس کی کجا رفتند.
* م: از خاک تربت.
۵. گک و ط: لاله ندانست.
۶. ص: بیا بیا که زمی یک زمان؛ گک: بیا بیا که زمی یک دم؛ ع و ایا: بیا بیا که ز می یکدگر خراب کنیم.
۷. ص: مگر رسیم به گنجی ازین خراب آباد؛ ف: که تا رسیم بگنجی درین.
۸. ط و ق و پ: به سیر سفر.
۹. ط: قدح مگیر و چو حافظ؛ ف: بنوش باده صافی به ناله دف و چنگک. مقطع غزل در نسخه «فی» چنین است:
رسید از غم عشقت به حافظ آنچه رسید که چشم زخم حوادث به عاشقان مرساد
۱۰. نسخه «ط» بیت سوم این غزل را ندارد.

۱۹۹

۱. ف و ط: که موسم می و معشوق و نای و نوش آمد؛ گک: عیش و باده نوش آمد؛ ف: که موسم طرب و بانگ نای و نوش آمد؛ ن: که موسم گل و تسرین و نای و نوش آمد.
۲. ص: خاک ناهه گشای.
۳. ی ۱: به نور لاله؛ ط و گک: به نور باده.
۴. ط: به گوش و هوش شنو از من؛ ص و گک و ح: بگوش هوش بنوش از من؛ پ: بگوش هوش ز من بشنو و.
۵. ی ۱: ز مرغ صبح شنیدم.
۶. ط: بگویمت سخن خوش بیا و باده بیار که اهرمن شد و برجای او سروش آمد.
۷. ف: چه جای مجلس نامحرم است مجلس انس؛ ط: مه جای صحبت.
۸. ط: مگر زمستی کبر و منی بهوش آمد؛ ی ۱: مگر زمستی زهد و ریا.

۲۰۰

۱. ق: دل شوریده ما را به بو؛ پ: دل شوریده ما را بنو؛ ف: دل شوریده ما را به نو؛ ل: دل شوریده ما را ز نو.
۲. ف: الف: این شکل صنوبر را.
۳. ق: دل پر خون رها کردم؛ ف: ز بیم غارت عشقت دل اندر خون؛ ل: ز بیم غارت چشمش دل خونین رها؛ پ: برسم غارت عشقت دل پر خون رها؛ مه: دل خونین رها.
۴. ف: ولی میریخت خون چون دل بدین هنجار؛ پ: ولی میریخت خون در ره بدان.

۵. ق و پ: که رو از شرم آن؛ ف: که رو از شرم او.
 ۶. ح: مرا هر بخشش جانان.
 ۷. ق و الف و ف: می فرمود اگر زنار.
 ۸. مهد: به عشوه هم نباتی بر سر بیمار می آورد.
 ۹. الف: صوفی کار؛ ق و مهد: ولی منعی نمی کردم.

۲۰۱

۱. ف: بس به آیین.
 ۲. ف: هر زمان.
 ۳. جو: مشک افشانی عالم ولی.
 ۴. این غزل در نسخه های متقدم ط و گ و ق نیست و فقط در نسخه «ص» آن هم در چهار بیت موجود است ولی در نسخه های نیمه دوم سده نهم و دهم دیده میشود و دارای سه بیت دیگر بدین صورت است:
- | | |
|---------------------------------------|--|
| خط سبز عارضت را نقشبندان خطا | سایبان از مشک و عنبر گرد نسرين بسته اند |
| جمله وصف عشق من بوده است و حسن روی تو | آن حکایت ها که برفهاد و شیرین بسته اند |
| حافظ محض حقیقت گوی یعنی سر عشق | غیر از این گویی خیالاتی به تخمین بسته اند. |

۲۰۲

۱. گ: صوفی ارباده ازین دست خورد.
 ۲. گ، ن، ق، ف، ی ۲ و پ: آنکه.
 ۳. ص: شرم از؛ ی ۲: شرمش.
 ۴. این بیت در نسخه «ط» نیست.
 ۵. ص: فدای شکری پسته.
 ۶. ط: زرگس مست تو آن سرکش مردم دارست؛ ص: نوازش کن و مردم دارش.
 ۷. حرف اول این کلمه نقطه ندارد.
 ۸. ص: پر دوشش باد.

۲۰۳

۱. ق و ف و پ و الف: بازی چرخ.
 ۲. ف: آمد دگر به جلوه و آهنک ناز.
 ۳. ص: مکن که هر که محبت نه پاک باخت؛ ل و ف و پ: صنعت مکن که هر که محبت.
 ۴. ط: پیشگاه محبت.

- ف و پرتو: ای کبک خوش خرام کجا می‌روی به‌ناز.
- ۵. گک: گربه زاهد.
- ۶. نسخه «ط» دو بیت سوم و هشتم را ندارد.

۲۰۴

- ۱. پ: با بخت قراری.
- ۲. پ: دیده را دست رس.
- ۳. ف: لعل لب.
- ۴. ق: دم زند از قصه ما.
- ۵. ف و ل: بخت؛ پ: عشق و شکاری.
- ۶. ف: کرشم؛ الف: ز فیض طربش.
- ۷. ف: جرعه‌ای بخشدم و دفع.
- ۸. ف و جو و ل: دستی از غیب برون آید.
- ۹. پ و ف و ل: ازین يك دو سه کاری بکند.
- ۱۰. ی ۱: حافظ از درگه او گر نروی هم روزی.

۲۰۵

- ۱. ط: نهال عشرت آمد.
- ۲. ط: این غرقه بحر وصل آخر؛ ی ۱: پس‌غرقه حال وصل آخر؛ ف: پس‌غرقه بحر وصل.
- ۳. ق و پ: هم بر سر حال.
- ۴. ف: آنجا که وصل؛ ی ۱: آنجا که جمال.
- این بیت را نسخه «ط» ندارد.
- ۵. ط: يك دم بنما که.
- ۶. ط و گک: نه حال.
- ۷. این بیت را نسخه‌های «ص» و «ط» و «گ» ندارند.

۲۰۶

- ۱. پ: که از دل بدر شود.
- ۲. ط: جای دگر.
- ۳. پ: با شیراندرون شده با جان بدر شود.
- ۴. پ و ف: علاج آن.
- ۵. چندان که سمی.

۶. م: اول منم یکی که درین دهر هر شبی؛ ی ۱: اول منم یکی که درین دور هر شبی؛
پ: اول یکی منم که درین درد هر شبی.
۷. پ: بر افلاک.
۸. ط: بدیده رود.
۹. ط: کشت عراق نیز به یکباره؛ پ: کشت عراق جمله به یکبار.
۱۰. ی ۱: گفتم که ابتدا کنم از بوسه گفت نه؛ ف: گفتم که ابتدا کنم از بوسه گفت نمی.
۱۱. نسخه «ط» قدیمترین مأخذی است که در آن این غزل به نام حافظ ثبت گردیده است
و بدین ترتیب این غزل در نسخه‌های ص و گ و ق ضبط نشده است. این غزل را به دیگری
هم منسوب داشته‌اند.
بیت مقطع در این غزل در نسخه «ط» نیست.

۲۰۷

۱. گک: عکس روی تو که بر آینه. ط: در ازل رزق من از فیض لب جام افتاد.
۲. ط: اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد؛ ف و ل: عارف از پرتو می؛ ج و م: عاشق سوخته
دل در طمع خام افتاد.
۳. ط: دل من آینه از بهر تماشا برداشت؛ ق: حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد.
۴. ط: بر آینه ابهام.
۵. در نسخه «ق» و پ و ف بجای این بیت، بیت زیر آمده است:
حسن روی تو بیک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه اوهام افتاد
۶. ق: نقش نگارین؛ ص: نقش محالت.
۷. این بیت در نسخه «ک» نیست.
۸. ط: از کجا سر غمش.
۹. ص: گردش فاکام افتاد.
۱۰. ح و ف: شمشیر غمت.
۱۱. ف و پ: ذقن.
۱۲. ف: وه که از چاه.
۱۳. ط: این شه ای خواجه.
۱۴. ح: هر زمان با من دلسوخته.
۱۵. نسخه «ط» در این غزل با نسخه‌های دیگر مخصوصاً در بیت اختلاف دارد و چنین معلوم
میدارد که حافظ بعدها این غزل را دستکاری کرده و تغییراتی در پاره‌ای از ابیاتش داده
است. در این نسخه غزل ۸ بیت دارد و فاقد ابیات سوم و پنجم و هفتم است.
در نسخه‌ای از کتاب المعجم فی معانی اشعار المعجم مکتوب در سنه ۷۸۶ هجری که به نظر
استاد دکتر خانلری رسیده این غزل نیز مضبوط است لیکن ابیات ردیف ۳ و ۷ در آن نیست.

۱. ط: غلام نرگس مست تو هوشیارانند اسیر باده لعل تو تاجدارانند.
۲. ط: ز چین زلف دوتا؛ ح: به زیر زلف دوتا.
۳. ق: یسارت چه سوگوارانند.
۴. ط: گذر کنی چو صبا.
۵. ق: زلفت چه بیقرارانند.
۶. ط: نه سبزه بر گل رویت همی سراید وبس؛ ف: سخن سرایم و بس؛ ن: نه من از آن گل عارض.
۷. گ و ن و پ: تو دستگیر شو ای پیک؛ ح: دلیل راه شو ای خضر.
۸. ص: برو به میکده.
۹. ص: کانجا گناهکارانند.
۱۰. ط: ز دام زلف تو دل را مباد روی خلاص.
۱۱. در نسخه «ط» بیت مقطع غزل به جای بیت بالا بدین صورت است:
ز نقش چهره حافظ همی توان دیدن
که ساکنان در دوست خاکسارانند.
- ولی در نسخه «ل» مصراع اول این بیت چنین است: رقیب در گذر و بیش ازین مکن نخوت...
این غزل در نسخه «گ» ۷ بیت و در نسخه «ط» ۶ بیت و در نسخه «ص» ۸ بیت و در نسخه «ق» ۹ بیت دارد.

۱. گ: هیچ لایق تر ازین حلقه زنجیر نبود.
۲. س و ق: یا رب این آینه حسن چه جوهر دارد.
۳. ف: که در آن؛ گ: قوت و تأثیر نبود.
۴. ص و ی ۱: به می و میکده‌ها؛ ق: سر ز حسرت به در میکده‌ها بر کردم؛ ط: سر ز حیرت به می و میکده‌ها پر کردم.
۵. گ: چو شناسای تو.
۶. ن: فازنین سرو تو تا در چمن ناز.
۷. ق، ن، ف، پ: حافظ بی تو.

۱. ف و ل و جو: ز دور چرخ.
۲. ن: با آن که خاک کوی شدم همچو سنگ هنوز؛ ل و جو: چون خاک راه پست شدم همچو باد و باز.
۳. ف: به سر راستان ولی.

۴. ل و جو: که فرمان نمیرسد.
 ۵. ص: از آرزوست گشته گران؛ ف: هر آرزوست کشتی بار غم دلم.
 ۶. ص: آرزوی من ارزان.
 ۷. ف و جو و ل: سفید شد.
 ۸. در نسخه ل و جو سه بیت دیگر در این غزل دیده میشود بدین صورت:
 تا صد هزار خار نمیروید از زمین از گلبنی گلی به گلستان نمیرسد
 صوفی بشوی زنگک دل خود به آب می کز شست و شوی خرقة غفران نمیرسد
 حافظ صبور باش که در راه عاشقی هر کس که جان نداد به جانان نمیرسد
 این غزل در نسخه‌های کهن ط و گک و ق نیست ولی در نسخه ص موجود و هشت بیت دارد.

۲۱۱

۱. ح، ن، ق: حسن و خط دوست؛ ف: کسی که زلف و رخ یار.
 ۲. ق: چو خامه در ره فرمان.
 ۳. ص: نهاده‌ایم ندانم که او چه سر دارد.
 ۴. ق و پ: کجاست باده ناب.
 ۵. ح: از در تقوی قدم بیرون ننهاد؛ پ: کسی که از ره تقوی قدم بدر ننهاد.
 ۶. ح: دیدم سر سفر دارد؛ ق: ره سفر دارد.
 ۷. ف: دل شکسته حافظ که خاک خواهد شد چو لاله داغ وفای تو بر جگر دارد؛ ص: داغ
 هوائی که در جگر دارد.
 این غزل در نسخه طه نیست.

۲۱۲

۱. ط: به بود (یا: به برد. ناخوانا).
 ۲. ق، پ، ل: منزل سلمی.
 ۳. ف: سلامت بادا.
 ۴. ط: گنج مرادت بدهد؛ ص و ح و گک: بسی جام مرادت بدهند.
 ۵. ص و ط: که خرابی چومرا.
 ۶. ط: و ن: خسرو خوبان‌انداز.
 ۷. ل: صد ساله زهد.
 ۸. ف: عمری که در آن داد کند. این بیت در نسخه‌های ص و ط و گک نیست.
 ۹. ط: حالیا عشوه عشق تو از یاد بیرد؛ گک و ف: حالیا عشوه عشق تو ز بنیادم برد؛ ق و پ: حالیا عشوه ناز تو ز بنیادم برد.
 ۱۰. ط: تا دگر فکر حکیمانه چه بیداد کند؛ ن: تا دگر فکر حکیمانه؛ ف: تا دگر باز جفای تو

چه بنیاد کند.
۱۱. ط، ن، ی، ا، الف، ف: به مطلوب خود.

۲۱۳

۱. ص: کون که از چمن.
۲. ع: بنفشه بر قده.
۳. ق: روزبفا.
۴. ق: شد از خروج ریاحین؛ جو و س: فروغ ریاحین؛ ف: چراغ ریاحین.
۵. کدام نسخه: ز یمن.
- * (بیت ردیف هفتم) ص: چو گل سوار شود بر هوا.
۶. این بیت در نسخه ص نیست و از نسخه ق در اینجا نقل شد.
۷. ص: بیاد صاحب دهر؛ ن و پ: بخواه جام لبالب به یاد آصف دهر.
۸. ص: عمادالدین محمود.
۹. این غزل در نسخه‌های ص و ق و ن و در غالب نسخه‌های مکتوب بعد از آنها موجود است. بیت مقطع در این غزل در نسخه ص نیست.

۲۱۴

۱. ص و ط: کمی شعر خوش انگیزد.
۲. ط: ازین معنی که گفتیم؛ ل: ازین معنی گفتیم؛ ق: ازین معنی گفتیم و همین.
۳. ن: زین فکر خیال انگیز.
۴. ط: نقشش نخرم گر خود.
۵. ح و ط: هر يك به یکی دادند.
۶. گ: در اصل گلاب و گل.
۷. گ: کان شاهد بازاری وین؛
۸. گ: این نیست.
۹. ق: کاین سابقه پیشین.

۲۱۵

۱. ص: شدم خرابه و بشد (قسمتی از این مصراع محو شده است).
۲. ط و الف: چیست و جوی نقد حضور.
۳. ف: به عشوه گفت.
۴. ط: بشد به رندی و دردی کشیم نام و نشد؛ ن: شدم به مجلس خویشش کمین غلام غلام

- و نشد.
۵. ص: به آن خیال که خواهم.
۶. این بیت در نسخه‌های ص و گ و ط نیست و از نسخه قزوینی در اینجا نقل شد.
۷. ی ۱: در آن هوس که شود.
۸. ص: از سر مکر؛ الف و ف: از سر مهر.
۹. ط: بدان طرف که شود آن حریم رام و نشد.
- این غزل در نسخه «ط» فقط شش بیت و در نسخه ص و گ ۸ بیت و در نسخه «ق» ده بیت دارد.

۲۱۶

۱. ص و ط و گ: نه چندان هنریست.
۲. گ و ط و الف: حیوانی که بنوشد می.
۳. ط: هر سنگ و گل.
۴. ط: به تزویر و حیل. در سه نسخه اقدم عبارت به صورت مسلمان ضبط است ولی در نسخه «خ» و «مه» «سلیمان» مکتوب است و با توجه به تکرار قافیه در متن و تناسب مصراع اول با مصراع دوم سلیمان مناسب‌تر به نظر می‌رسد.
۵. ط: علم شریف.
۶. ص و گ: میطلبم حسن ترا؛ پ و ف و ل: روی ترا.
۷. ط: تا مگر خاطر من.
۸. ص: طالب چنین خورشید.

۲۱۷

۱. ط: کف سایه این قصر بلند.
۲. گ: آخر ای سایه جمشید.
۳. ق: بر نقش نگینم؛ ی ۲: بر لوح نگینم.
۴. ط: زاهد شهر چو میر و ملک و شحنه گزید؛ ی ۱ و ی ۲: زاهد شهر؛ گ: که مهر ملک و شحنه
- این بیت در نسخه «ط» نیست.
۵. گ و ق و ف و ی ۱: رفت و گر می اینست؛ ی ۲: رفت اگر می اینست؛ پ: بدر رفت تو گویی اینست.
۶. ص: عمر گرامی به می و معشوقه.
۷. ق و ط و ف و پ و ی ۲: هیچ نکفت.
۸. ط: حافظ از نیز بدانم. این غزل در نسخه‌های ص و گ و ق دارای هفت بیت است ولی

نسخه «ط» ۶ بیت دارد.

۲۱۸

۱. ق، پ، ف، ی ۱ و ی ۲: دفع بلا کند.
۲. ص: برسد مژده امان؛ ق و ی ۲: حقا کزین غمان برسد مژده امان.
۳. ق: گر رنج پیش آید.
۴. ق، ط و ن و پ: ره عقل و فضل؛ ی ۱ و م: ره علم و فضل.
۵. ق: مطرب بساز پرده؛ ط: مطرب بسوز عود.
۶. ص و ط: هر کوه این ترانه.
۷. این بیت در نسخه ص و گ و ط نیست. نسخه «ط» ۶ بیت دارد و فاقد بیت دوم و هفتم درین غزل است.

۲۱۹

۱. گ و ی ۲: گفتم ز مهربانان مهر و وفا بیاموز؛ ف: گفتم ز مهربانان رسم؛ ط و الف: گفتم ز عشقبازان رسم.
۲. ط: گفتا ز خویرویان.
۳. ط: هوای زلفت.
۴. ط: کز باغ عشق خیزد؛ ل: گفتم خوش آن هوایی کز باغ خلد خیزد؛ ق و ی ۲: گفتم خوشا هوایی کز باد صبح خیزد؛ ح: گفتم که خوش هوایی؛ ن: گفتم خوشا هوایی کز کوی عشق خیزد.
۵. ح و ن و ی ۱ و ی ۲ و پ: گفتا به کس مگو این تا وقت آن درآید؛ ل: گفتا بکش جفا را تا وقت آن برآید.
- این بیت در نسخه ص و گ و ط نیست.

۲۲۰

۱. ستا، ف، م و پ: گفتم ز من ای ماه چرا مهر بریدی.
۲. پ و ف: افکنند بدین روز.
۳. ص: بود چه رفتی.
۴. نسخه‌های ط و گ و ق این غزل را ندارند. لازم به تذکر است که این غزل در دیوان سلمان ساوجی به چشم می‌خورد. در قدیمترین نسخه‌ای که این غزل به نام حافظ ثبت و ضبط شده نسخه «ص» مکتوب در نیمه رجب ۸۱۳ هجری است. برخی این غزل را الحاقی دانسته‌اند و در شمار غزلیات حافظ نیاورده‌اند. موضوع قابل

بحث و تحقیق بیشتر است. در غالب نسخه‌های اوایل سده دهم به بعد این غزل به نام حافظ ضبط شده است.

۲۲۱

۱. ط: که بردره؛ گک: تا که بردراه؛ ص: که خود راه برد.
۲. الف: با خرده‌دان. در نسخه «گک» این بیت در ردیف سوم و چهارم ابیات این غزل دوبار نوشته شده است.
۳. ط: غم میبرد زیاد.
۴. این غزل در نسخه «ط» به این بیت ختم می‌شود.
۵. ص و گک: گفتا سحر که مشتری و مه.
۶. گک و ی ۱: گفتم دعای دولت تو؛ پ: گفتم دعای حافظ از اسباب دولت است؛ ف: گفتم دعای حافظت آیین دولت است.

۲۲۲

۱. ط و پ و ف و ی ۱: هوای بستان.
۲. نسخه «ط» همین دو بیت را دارد و دنباله آن و يك غزل دیگر در برگه بوده که افتاده است.
۳. قدسی: باغ گل و مل.
۴. در نسخه «ف» جای مصراع‌های دوم بیت و سوم پیش و پس است.
۵. نسخه «ق» این بیت را ندارد.
۶. ف: دست صنع بندد.
۷. ی ۱: جان جنس.

۲۲۳

۱. ط: عاشقان زنده ارباب؛ ن و م و ف: عاشقان محرم اسرار امانت باشند؛ ی ۱ و پ: عاشقان مخزن اسرار امانت باشند.
 ۲. ط: همه شب تا در صبح.
 ۳. ط: مونس که جانست که بود.
 ۴. ی ۱: در عمل گوهر و کانست.
 ۵. ص: به زیارت می‌آی.
 ۶. ط: نهان می‌کردند؛ ق: که نهان میداری؛ ی ۱: رنگ خون دل ما را که نهان کرد خطت.
- * بیت ششم، ط: لعل تو نهانست.

۷. ط: دگر ره نبرد.
 ۸. ط: سالها رفت و بر آن سیر و شتابست که بود؛ مهد: سیرت و شانست که بود؛ گک: بدان عهد و شانست که بود.
 ۹. ق: برین چشمه؛ ی ۱: که درین چشمه نه آن آب روانست که بود؛ ن و م: که درین جوی.

۲۲۴

۱. گک: مرا به رندی و عیش.
 ۲. ی ۱: اسرار سر غیب.
 ۳. ط و ق و ف و پ: سر محبت؛ گک: کمال صدق و محبت.
 ۴. گک: ببین نقیض گناه.
 ۵. ط: ز عطر بوی بهشت.
 ۶. ط و ن و پ و ف و ی ۱: آن زمان برآید بوی.
 ۷. ط: مباد کس که درین نکته شك و ریپ کند.
 ۸. ق: چنانزند.
 ۹. این مصراع در نسخه «ط» نیست ولی مصراع دوم این بیت، مصراع دوم بیت سوم این غزل را تشکیل داده است.
 ۱۰. گک و ص و پ: ز جان؛ ف: که چندگاه به جان.
 ۱۱. گک: چو یاد وقت و زمان.
 ۱۲. ف و جو: چو یاد عهد شباب و زمان شیب کند؛ ل: که یاد عهد شباب و زمان شیب کند؛ ی ۱: چو یاد وقت شباب و زمان شیب کند.

۲۲۵

۱. ب: ز دل بیرون.
 ۲. ط: که رفت آنجا دگر افزون؛ پ: هر آن قسمت که رفت آنجا از آن.
 ۳. ط و الف: نصیحت کم کن و ما را به فریاد دف و نی بخش؛ ی ۱: بیا تا در صف رندان به بانگ چنگ می‌نوشیم.
 ۴. ط: که کار ما ازین توحید با قانون؛ الف: که کار ما ازین توجیه با قانون؛ ن: که کار ما ازین توحید بی‌قانون.
 ۵. این بیت در نسخه «گک» نیست.
 ۶. گک: مجال من همان باشد؛ ف: خیال من همین؛ الف: مجال ما نمی‌باشد که پنهان عشق او ورزم.
 ۷. ق و پ: عشق او.

۸. ط و الف: حدیث بوس و آغوشش؛ ی ۱: حدیث دست و آغوشش.
 ۹. ص: بشوی ای دیده.
 ۱۰. ص: تیر دلدار.
 ۱۱. گک: نقش خون.

۲۲۶

- * بیت اول، ب: مژده دل.
 ۱. ی ۲: خبر از طرف هوا.
 ۲. ط: گل از طرف هوا.
 ۳. ط: یا بپرسد.
 ۴. ق و پ: کرم لطف خداداد؛ ی ۱ و ل: بخت خدا داده من.
 ۵. ی ۱ و پ و ف و ل: سنگ دل از راه وفا؛ ی ۲: کان بت سنگ دل از بهر خدا..
 ۶. ط: لاله بوی دم نوشش نشنید از دم صبح؛ ی ۱: لاله بوی می نوشین نشنید از دم صبح؛
 ن: لاله بوی می دوشین بشنید. این بیت در نسخه ص و گک نیست.
 ۷. ط: به امید وفا.
 ۸. ط و ی ۱: چشم من در پی آن قافله بس آب کشید؛ ف و ی ۲: چشم من از پی آن قافله
 بس آه کشید.
 ۹. ط: که به گوش دلم.
 ۱۰. ط: گرچه ما عهد شکستیم گنه حافظ کرد؛ ی ۱: گرچه ما عهد شکستیم و گنه حافظ
 کرد.
 ۱۱. نسخه «ط» این غزل را ندارد. ق: لطف او بین که بلطف از درما باز آمد.
 این غزل در نسخه ص و گک نیامده است.

۲۲۷

۱. ی ۲: فریاد که من.
 ۲. پ و ی ۲ و ف و ل: موسی اینجا؛ ن: هر کس اینجا.
 ۳. ی ۲ و ف و پ و ل: هر کس اینجا به امید.
 ۴. ل: مقصود.
 * بیت پنجم در نسخه «گک» نیست.
 ۵. ط: ز میخانه. متن از نسخه مصحح استاد ایرج افشار انتخاب شد.
 ۶. نسخه «ص» و «گک» این بیت را ندارند.
 ۷. ط: این همه بار ستم بر دل حافظ چه زند؛ ی ۱ و ی ۲: یار دارد سر صید دل حافظ یاران؛
 ب: یار دارد سر پرسیدن حافظ یاران؛ الف: یار دارد سر فصد دل حافظ یاران.

۸. نسخه «ق» این غزل را ندارد.

۲۲۸

۱. ط: به گردابی که من افتادم از چشم؛ ف: که می افتادم از اشک؛ الف: به گردابی که می افتادم از خشم. الف: به سعی او امید ساحلی بود.
 ۲. ط: دلی همدرد بود و مصلحت بین؛ ی ۱: دلی همدرد و یار مصلحت بین.
 ۳. پ: نیست ممکن؛ ف: نیست یا رب.
 ۴. ص: بدین جان پریشان؛ ح: بدین حال پریشان؛ ط: برین مست پریشان رحمت آرید؛ ی ۱: برین مست پریشان رحمت آور.
 ۵. ی ۱: کاردان کاملی؛ ط: که روزی کاردانی کاملی.
 ۶. ق و پ و الف: و محکم جاهلی بود؛ ف: ما دیدیم محکم غافل بود.
- بیت پنجم درین غزل در نسخه «ط» نیست. نسخه «ن» و ی ۱ و ی ۲ و ل و پ بیتی دیگر با اختلافات جزئی دارند بدین صورت:
- سرشکم در طلب درها چکانید ولی از وصل او بیحاصلی بود
پ: درها بیفشاند؛ ل: فشانید؛ ی ۱: چکانید؛ ن: چکاند.
نسخه ط: بیت پنجم را ندارد. نسخه «گ» این غزل را ندارد.

۲۲۹

۱. م: برگ و نوایی.
 ۲. ص و گ: نقش هر زخم که زد؛ ق و پ: نقش هر نغمه که زد؛ ی ۱: نقش هر زخمه که زد؛ ف: راه هر پرده که زد.
- * بیت دوم، ق و م: هوایی دارد؛ ف: نوایی دارد.
۳. ط: خوش خطا بخش و خطا پوش؛ مهد: خوش گنه بخش و خطاپوش.
 ۴. ص و گ: محتشم دارم آیین مگس؛ ی ۱ و پ: محتشم دار دلم کاین مگس؛ ف: محترم دار دلم کاین مگس شهیدپرست؛ ط: محترم دار مرا کاین مگس قندپرست.
 ۵. ق و ح و پ: هوا خواه تو شد؛ ف: هوادار تو شد.
 ۶. ط و ف: دور اگر پرسد؛ ی ۱: نبود دور اگرش پرسد حال.
 ۷. ط: اشک خود را بنمودم.
 ۸. ط: شوخی از غمزه.
 ۹. ص و گ و ق و ی ۱: باده پرست.
 ۱۰. ط: شادی روی کسی که صفایی.

۱. در نسخه «ی» این غزل با ردیف «آرند» آمده است.
۲. ق و ی ۱ و ف: از آه و ناله عشاق؛ پ: به وقت دلخوشی از آه و ناله عشاق؛ ط: سرخوشی از بی‌نوایی عاشق.
۳. ق و گ و ی ۱: به صوت و نغمه جنگ.
۴. الف: چو عکس باده.
۵. ط و ن: ز زهد من به سرود.
۶. ط و گ: نمی‌خورند.
۷. ص: غم وفاداری.
۸. گ: دور و زمانه، م: عهد زمانه.
۹. ق: چند سر کشیده رود.
۱۰. این بیت در نسخه «ص» نیست.
۱۱. الف: به وقت مرحمت؛ ص: به وجه مرحمت ای سالکان صدر.
۱۲. ط و ف: ز روی حافظ و آن آستانه؛ ص: حافظ این آستانه.

۱. ق، ح، ی ۱، پ و م: گره از زلف.
۲. ص: خوش است و بدین وصلتش؛ ب، ح: خوش است و بدین وصله‌اش؛ ن: خوش است به این وصله‌اش؛ ق و ی ۱ و پ و ف: خوش است بدین قصه‌اش.
۳. گ: حضور صحبت انس؛ ط: حضور مجلس انس.
۴. ص: دوستان حاضر.
۵. ص و ح: بانگ بلند می‌گوید.
۶. معاشران گره زلف یار باز کنید که گوش و هوش و نظر سوی اهل.
۷. ص و ط و ق: پرده بر شما.
۸. ح: به الطاف.
۹. نسخه «ط» این بیت را ندارد.
۱۰. ص: این نکته است.
۱۱. ق و پ: زنده به عشق؛ ف: هر آن کسی که درین پرده نیست زنده به عشق؛ ی ۱: هر آن کسی که درین خانه نیست زنده به عشق.
۱۲. ط و پ: برو بمرده.
۱۳. ق و گ و ن و پ: و گر طلب کند.
۱۴. گ: حوالتش به لب و زلف دلتواز کنید؛ ن: حواله‌اش به لب یار.

۱. ی ۱: ظاهراً این قدردم.
۲. گک و ی ۱ و ب و ف: با دف و نی.
۳. ح، گک، ن، ب: ناگهان.
- * بیت سوم: گک: به رندی نبرد باکی نیست.
۴. ق: عین عنایت باشد.
۵. گک: مستوری من تا به چه؛ ف: ورنه مستوری و مستی به چه.
۶. ب و ی ۱ و ف: و من و رندی و نیاز؛ ط: زاهد و عجب نماز و من و مستی و نیاز.
۷. ط و گک و ق: تا ترا خود ز میان.
۸. ق: رفیقی می گفتم.
۹. گک: حافظ گر ازین دست خورد؛ الف: حافظ ار باده خورد جای.

۱. ی ۱: دگر بار.
۲. مهد: آن تطاول؛ ط: آن تظلم.
۳. گک: غم او چون بلبل.
۴. گک: شدم نعره زنان.
۵. ی ۱: مایه نقد روان را.
۶. ن و ق: ماه شعبان منه از دست قدح؛ ط و گک: ماه شعبان قدح از دست منه.
۷. ص و گک: گل عزیز است و غنیمت.
۸. ط: حافظا مجلس انس است.
۹. نسخه «ط» این بیت را ندارد.

۱. ی ۱: صبا به چشم من اندوخت خاکی از کویت؛ م: خاکی از در دوست؛ ص و ق: خاکی از کویش. این بیت در نسخه «ط» نیست.
 ۲. ط: مگر ز روی دلارای یار ما ورنه؛ ن: مگر به روی دلارام یارما؛ ی ۱: یار ما ورنه.
 ۳. ط: به هیچوجه مرا کار.
 ۴. ص و ف: خوش هوایی دیدم.
 ۵. ص و ط و گک: شصت (در هر سه نسخه مذکور املاهای این کلمه مغلوط است)؛ ط: صدق گشودم؛ ح: ز شست عشق.
 ۶. ص و ی ۲ و پ: ولی چه سود یکی؛ گک: وزین میانه.
 ۷. ص: برو برو ز تو این کار اگر نمی آید؛ ل: برو اگر ز تو این کار بر نمی آید.
- این بیت در نسخه «ق» و ی ۲ نیست و مقطع غزل بیتی دیگر است به علاوه دو بیت دیگر هم

در نسخه ق و ی ۲ بدین صورت آمده است.
بسم حکایت دل هست با نسیم سحر
درین خیال بسر شد زمان عمر و هنوز
ز بس که شد دل حافظ رمیده از همه کس

ولی به بخت من امشب سحر نمی آید
بلائی زلف سیاهت بسر نمی آید
کنون ز حلقه زلفت بدر نمی آید

۲۳۵

۱. ص: نه همه صافی و بیفش.
۲. ق و ل: که مستوجب آتش.
۳. ی ۱: ورد سحرش.
۴. م: مست شده.
۵. ط: دنیا دنی چند؛ ط و گ و ق: باده بخور.
۶. ط و ن: گر ازین دست زند.
۷. ی ۱: دلج سجاده حافظ؛ ط: حافظ نبرد باده فروش.
۸. ق: گر شرابش ز کف ساقی؛ ی ۱: گر شراب از کف آن حور پریوشت؛ ط - که شراب از کف.

۲۳۶

۱. گ: مصلحت دیدنم آن نیست.
۲. گ: مگذارند.
۳. ب و ن: کاندین خیل؛ الف: که درین ملک.
۴. الف: که به نوک مژه هر لحظه.
۵. ص و ط و گ: رقص بر شعر خوش.
۶. گ: خاصه وقتی که در آن زلف؛ ص: خاصه وقتی که.

۲۳۷

۱. ی ۱ و ف نه هر که طرف کله بر شکست؛ ق: نه هر که طرف کله کج نهاد.
۲. جو و س: که خواجه خود.
۳. * بیت چهارم: ص و ط و ق: وفا و عهد.
ص: که با گداصفتی.
۴. ط و ص: ز موی اینچاست.
۵. م: ز نظم دلکش حافظ کسی شود.
۶. ص و گ: کسی بود آگاه.

۷. ف: که لطف طبع؛ ط: که لطف نکته و سر سخن‌وری داند؛ ق: که لطف طبع و سخن گفتن دری داند.
 در نسخه «ق» این بیت نیز درین غزل دیده میشود:
 در آب دیده خود غرق‌ام چه چاره کنم که در محیط نه هر کو شناوری داند.
 در نسخه «ی» ۹ هم این بیت درین غزل به چشم می‌خورد.
 به‌قدر و چهره هر آن کس که شاه‌خوبان شد جهان بگیرد اگر دادگستری داند.

۲۳۸

۱. گک: پیش قدمش.
۲. ص و گک: عاشقی سوخته دل.
۳. ط: رهن دور نختست.
۴. ط: اگر امروز ببردست؛ م و ی ۲: نبردست به‌فردا ببرد.
۵. ط: در جهان این همه شطرنج هوس می‌بازم.
۶. ن و پ: به چل سال به دست آوردم.
۷. ق: آن نرگس مستانه.
۸. ی ۱: سحر با معجزه پہلو نژند دل خوش‌دار.
۹. گک: که سیل غمش.
۱۰. نسخه «ط» بیت‌های ۶ و ۷ و ۸ در این غزل را ندارد.
۱۱. نسخه‌های ص و گک این بیت را ندارند.

۲۳۹

۱. ص و ط: زاهدان کاین جلوه در محراب؛ گک: واعظان کاین جلوه بر محراب.
۲. ط: گویا باور نمی‌دارند از روز جزا.
- * بیت سوم: گک: قلب دغل.
۳. ط: بنده پیر خراباتم که روز داوری.
۴. پ: گنج را از بینوایی.
۵. ب: نو دولتان هم با خر.
۶. ط: کاین همه غنج از غلام و ترک و استر می‌کنند؛ ب: کاین تنعم از غلام ترک.
 این بیت در نسخه «ص» نیست.
۷. ب: تسبیح کن؛ ن: بر در میخانه دل.
۸. ب: به‌عشق از خاک سر برمی‌کنند.
۹. ص و گک: ای گدای خانقه برجه که در دیر مغان؛ ل و جو و س: ای گدای خانقه باز آ
 که در دیر مغان.

۱۰. ص و ط و ق: می دهند آبی که دلها را.
 ۱۱. ن و ی ۳: می دهند آبی و دلها را منور می کنند.
 ۱۲. گ و ن: خانه خالی کن بتا تا منزل جانان شود؛ ط: خانه خالی کن دلا تا منزل سلطان شود؛ ص: خانه خالی کن بیا تا منزل جانان شود؛ ب: دل و جان (جای) مسکر.
 ۱۳. ص و گ: وقت صبح از عرش می آمد خروشی عشق گفت؛ م: می آمد صغیری عقل گفت.

۲۴۰

۱. ح، ق: خاطر مجموع.
 ۲. ح، گ، ن: دولت هم قرین دارد.
 ۳. ل: جناب عشق را.
 ۴. گ: آن آستان کوید؛ ن: آن آستان بیند.
 ۵. ص: که سر بر آستان دارد.
 ۶. ص: شیرینت دگر ملک؛ ص و گ و پ: ملک سلیمانست؛ م و ل: مهر سلیمانست.
 ۷. ص و گ: خاتم لعلت.
 ۸. گ: لب لعل و خط مشکین خوش اینست و آتش نیست؛ ق: لب لعل و خط مشکین چو آتش هست و اینش هست؛ م و ل: لب لعل و خط مشکین چو آتش هست و اینش نیست.
 ۹. گ: این و آن دارد.
 ۱۰. گ: دوران ناتوانیها را بسی؛ مهد: دوران ناتوانان را بسی.
 ۱۱. ق: مجلس عشرت گدای؛ گ: مجلس عزت معین؛ م: صدر مسند عزت فقیر؛ پ: که: صدر مجلس عزت گدای.
 ۱۲. ص و ل: بلاکردن جان و دل.
 ۱۳. مهد: نبیند خیر.
 ۱۴. ح و گ: مه خوبان.
 ۱۵. ن و ق و پ: و گر گوید.
 ۱۶. ق: عاشق مفلس؛ پ: عاشقی مسکین؛ ل: چو حافظ بنده مفلس.

۲۴۱

۱. ط و ق: اهل خدا.
 ۲. ی ۱ و ل: نگسلد پیوند؛ گ و ط: معشوقه نگسلد پیمان.
 ۳. ص و گ و ف: ز درد دوست نگویم حدیث جز با دوست؛ ی ۱ و پ: حدیث دوست نگوییم جز به حضرت دوست.
 ۴. ط: صبا در آن خم زلف؛ ق: صبا بر آن سر زلف.
 ۵. ط: ز روی مهر بگویش.

۶. گک: دل و جاننش.
 ۷. ق: فدای آن یاری.
 ۸. ب و م: که حق صحبت و عهد وفا.
 ۹. ط: چو گفتمش دل ما را نگاه‌دار چه گفت؛ ق: چو گفتمش که دلم را نگاه‌دار چه گفت.
 بیت دوم و ششم و هفتم در نسخه «ص» نیست و بیت مقطع هم بصورت ناقص چنین مسطور است: مرا و سروچمن را به خاک راه نشاند قد تو...
 ۱۰. این بیت فقط در نسخه «گک» مسطور است.

۲۴۲

۱. ص: هر کرا بر خط.
 ۲. ط: سر و سودا.
 ۳. ق: پای ازین دایره؛ ص و ف: پای از دایره.
 ۴. پ: من که.
 ۵. ط: تا کی ای گوهر یکدانه روا خواهی داشت؛ ل: تا کی ای در گرانمایه روا خواهی داشت.
 ۶. ط و الف: کز خیال تو مرا دیده چو دریا باشد.
 ۷. ص و ح: آب روانیست بیا؛ ط: درین هر مژدهم آب روانیست مرا.
 ۸. ق: چون گل و می دمی از پرده برون آی و درآ.
 ۹. ط: که دگر بار ملاقات تو پیدا باشد.
 ۱۰. گک: ظل ممدود و خم.
 ۱۱. ن و پ و ف: کاندران سایه.
 ۱۲. ط و ح و ن: حشمت ار باز به حافظ؛ ط: میل چه شد.
 این غزل در نسخه «گک» نیست.

۲۴۳

۱. گک: در این کار بماند.
 ۲. ص و گک و م و ف: دل ما عیب مکن؛ ط: دل من خرده مگیر.
 ۳. ص: در پرده انکار بماند؛ ط: نه در پرده عشاق بماند.
 ۴. ط و ف: رخت ما بود.
 ۵. گک، مهد: با حریفان دگران هیچ نگفتند و شدند؛ ق: محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد؛ ل: خرقة پوشان همگی مست گذشتند و گذشت.
 ۶. ط: بر هر سر.
 ۷. این بیت در نسخه‌های ص و گک و ط نیست.

۸. ص: دست بلوری ستدیم؛ گ: دست بلورین خوردیم؛ ق ، پ: دست بلورین ستیدیم.
 ۹. م: عاشق بود؛ ل و جو: جز دلم کوز ازل تا به ابد عاشق اوست.
 ۱۰. ف: نشنیدم که درین کار بماند.
 ۱۱. الف و ق و ف: شیوه تو.
 * در بیت نهم، ط: چشم تو باشد نرگس.

۲۴۴

۱. ی ۲: خیال رخ تو؛ ل و جو: خیال رخ دوست.
 ۲. ی ۲ و پ و ل: آنچه از بار غمت.
 ۳. ف: بر دل مجروح.
 ۴. پ: برود این دل من؛ ی ۲: برود از دل من؛ ق: برود از دل من؛ ل: برود دل ز من.
 ۵. پ: سر برود آن ز دل و جان.
 ۶. این غزل در میان نسخه‌های موجود شناخته شده ، مکتوب در نیمه اول سده نهم هجری فقط در نسخه «ق» مضبوط است.

۲۴۵

۱. ص و گ: همای برج سعادت.
 * بیت سوم، ق و م: از افق شود طالع.
 ۲. ط و ق: به بارگاه تو چون بادرا نباشد بار؛ ف: خاک بوس آن در نیست؛ م: ملوکرا چو ره پای بوس این در نیست.
 ۳. ط: کی اتفاق مجال؛ گ و م: کی التفات به حال.
 ۴. ق: فدای لبش شد خیال؛ گ: فدای لب را خیال؛ ف: فدای لب شد امید می‌بستم.
 ۵. ی ۱: قطره‌ای چو زلالش؛ ح: که قطره‌ای ز زلالت.
 ۶. ن: خیال وصل تو گفتا.
 ۷. ص و گ: هر دم که دم زند.

۲۴۶

۱. ص: رقم خیر قبول؛ ف: رقم رد و قبول.
 ۲. ن: به‌خونابه؛ ف: کاغذ و خامه به ناب؛ ن: کاغذین جامه به‌خونابه.
 ۳. ف: حسنش.
 ۴. پ و ف: بدین حسن.
 ۵. ص: راه حجاز.

۶. ق، پ، ف و م: بدین راه بشد.

۲۴۷

۱. ط: سر کوی نوم.
۲. ط: صحبت یار.
۳. ق و ی ۲: مرا آنچه ترا.
۴. گک: پیرمغان.
۵. ی ۱: به شرح آنکه مرا مشکل؛ پ: آنچه ورا مشکل.
۶. ص و گک و ح و ط و ی و ن و ی ۲: خم می‌دیدم و خون.
۷. ق: پا در گل بود.
۸. ن: بس که گشتم.
۹. گک و ن و ی ۲ و پ: مفتی عشق.
۱۰. ن: آه از این جور و تظلم که درین دامگه است واه از این ناز و تجمل که در آن محفل بود؛ ی: وای از آن ناز و تنعم که درین محفل؛ ی ۲: آه از آن ناز و تنعم؛ ل: آه از آن عیش و تنعم که در آن محفل. نسخه‌های ص و گک و ط این بیت را ندارند.
۱۱. گک: زدی آن قهقهه.
۱۲. نسخه «ط» درین غزل فقط ۶ بیت دارد.

۲۴۸

۱. ص: اثر مهر تو بر چهره؛ ط: اثر مهر تو در چهره؛ گک: رقم مهر تو از چهره؛ ی ۲: رقم مهر تو در چهره.
۲. ی ۱: به خمارم میکشت.
۳. ح: معجز عیسوی اندر لب.
۴. مهد: نبودیم خدا.
۵. ی ۱: خدا دانا بود.
۶. گک: زین دل.
۷. ح و ط و ی ۲ و ف: پروانه پابرجا.
۸. ی ۱ و ی ۲: خلق ادب؛ ط: یاد باد آنکه درین مجلس تمکین و ادب.
۹. ف: یاقوت لب خنده.
۱۰. ق: یاد باد آنکه نگارم چو کمر بر بستنی؛ ل و ج: چو کله بشکستی. پ: چو کمر در بستنی؛ ف: یاد باد آنکه بت من چو برون رفت سوار؛
۱۱. این بیت در نسخه‌های ص و گک و ی ۲ نیست.
۱۲. نسخه «ط» فقط بیت‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۷ این غزل را دارد.

۱. ط: تا دوست مرا به دست گیرد؛ ی ۱: آیا بودا که.
۲. ط و ق: خرم دل آن که.
۳. ط: مستی ز می الست گیرد.
- نسخه «ک» این غزل را ندارد.

۱. گ: دوستی را آخر.
۲. گ: بلست.
۳. ب و ق و ف و ل: خون چکید از شاخ گل بادبهاران را چه شد.
- بیت سوم، ق: چه حال افتاد یاران را چه شد.
۴. ن: خاک مهرورزان.
۵. ن: گر سر آمد.
۶. نسخه «گ» درین غزل این بیت را ندارد. در نسخه «م» بیت بالا بدین صورت ضبط است.
شهر یاران بود و خاک مهرورزان این دیار مهربانی کی سر آمد دوستداران را چه شد
۷. گ: بر نیاید سالها.
۸. ن: گوی توفیق کرامت.
۹. گ: زهره عودی خوش.
۱۰. گ: مگر عودی بسوخت.
۱۱. گ: از سر الهی.
۱۲. این غزل در نسخه «ط» نیست.

۱. ط: رفعتی میخواستم.
۲. ن: با نظر گویی.
۳. ح: طلاق افتاده بود.
۴. ن: جامی پیاپی ده.
۵. ط و ن: عاشق وش نباشد؛ ی ۲: هر که عاشق کش نیامد.
۶. ی ۲: چشم یار.
۷. ق و ف: طاقت و صبر؛ ط: عاقبت صبر از خم.
۸. گ: هم تفاق.
۹. ط: این خط پریشان.
۱۰. ص: طاقت فکرش.
۱۱. این بیت درین غزل در نسخه‌های ص و گ و ط نیست.

۲۵۲

۱. این کلمه (خط) در نسخهٔ «گک» محو شده است؛ ط: رمزی نمودی از خط یار.
۲. مهد: سخن سر بسته گوئی.
۳. ق و ی ۲: از آن افیون؛ ط: ازین افسون.
۴. ط و ن: سر ماند نه دستار، گک: حریفان را بسرمانید دستار.
۵. ق: حدیث جان مگو با نقش.
۶. گک: بت‌چینی عدو شیخ و شابست؛ ص: بت‌چینی عدو و شیخ ما مست.
۷. ص و ط و ن: دل اندر دام و میر صید غدار؛ گک: دل اندر دام صید میر غدار.
۸. گک و ن: به‌یمن رأیت.
۹. بیت هفتم در نسخه‌های ص و گک و ط و ق نیست.

۲۵۳

۱. ب و ه و پ: چو باران رود.
۲. ص و ب: و زین بس؛ ط: من و این هم عجب مدار.
۳. گک: ز جنگ حوادث.
۴. ق و ی ۱ و پ: مهلت دیدار؛ ط: که دولت دیدار.
۵. ح: دریاب کارها؛ ط: دریاب کار ما نه پیدا.
۶. ص و گک و ق: هشیار کرد.
۷. ح: بیچاره بین که هیچ.
۸. ط: بر عرصهٔ جهان.
۹. ط: نقش ماند بر قلمت.

۲۵۴

۱. ح و ط: از خاک در یار.
 ۲. ط: ببر آندوه من و مزده.
 ۳. ص و ح و ن: نکته روح فزای؛ ن: نکتهٔ روح فزای دهن؛ ص: نکتهٔ روح فزای از لب دلداری بگو؛ ق: نکتهٔ روح فزا از دهن دوست بگو؛ ی ۲ و ف: از دهن یار بگوی.
 - * بیت دوم: ص و گک و ط: نافهٔ خوش خیر.
 ۴. ط: به وفای تو که آن خاک در عزیز؛ گک: که بر خاک ره یار عزیز.
 ۵. ص و ط: بی‌تو.
 ۶. ق و پ: شکر آنرا.
 ۷. بیت مقطع این غزل در نسخهٔ ی ۲ مقطع غزل بعدی است که به همین قافیه و همین وزن و بدین صورت است.
- دل از پرده بشد دوش که حافظ می‌گفت ای صبا نکبتهی از خاک ره یار بیار

این غزل در نسخه ط و ص و گک ۷ بیت و در نسخه «ق» و ی ۱ و ی ۲ و پ ده بیت دارد. بیت‌های ۵ و ۶ و ۹ در نسخه‌های ص و ط و گک نیست.

۲۵۵

۱. ص: ز ابروی غمزه او؛ ح: ز ابروی د غمزه او.
۲. ط: فراق و غم او پیر شدم.
۳. ص: ساغری می.
۴. ح: حکم امانی.
۵. ق: دلم از دست بشد دوش چو حافظ می‌گفت؛ ص: حافظ نمی‌خواند؛ ط: دلم از پرده بشد دوش چو حافظ برخواند.
۶. ق: کای صبا.

۲۵۶

۱. ل: ای گل به شکر آنکه شکفتی به کام دل.
۲. ح: با بی‌دلان عاشق مسکین مکن غرور.
۳. پ و ل: غیبتی ندهد لذتی حضور؛ ح: تا نیست غیبتی ندهد.
۴. ح: ما را شرابخانه قصور است و باده حور.
۵. ح: مخور غم که گر کسی؛ پ: مخور غصه ار کسی.
۶. این غزل در نسخه‌های ص و ط و گک نیست و در نسخه‌های کهنه «ح» و «ق» و همچنین پارامای از نسخه‌های خطی نیمه دوم سده نهم موجود است.

۲۵۷

۱. ی ۲: ز ساغر بوسه؛ ل و جو: ز عارض بوسه؛
۲. ی ۲ و ل و جو: بخشید روزی بخش.
۳. ی ۲ و ل و جو: به گوشم قول چنگک اول به دستم زلف یار آخر.
۴. ی ۲: برادر و تخمی خود بکار.
۵. ل: گر از اندوه بگریزی؛ ی ۲: بگریزی (حرف اول نقطه ندارد)
۶. ی ۲ و جو: پی چون لعل؛ می چون لعل
۷. این غزل در نسخه‌های ص و گک و ط و ق موجود نیست ولی در نسخه خطی ی ۲ و مهد مندرج است.

۱. گک و ق: روی بنما و مرا؛ ن و ی ۱: روی بنا و و مرا گوی زحان؛ الف و مهد: روی بنما و مرا گو که دل از جان برگیر.
۲. ط: این لب تشنه ما؛ الف: دو لب تشنه ما.
۳. گک و ط و ص: به سرکشته.
۴. ی ۲: ترك درویش مکن گر؛ م: ترك درویش مکن ار.
۵. ی ۲: در غمش.
۶. ی ۱: در غمت سیم شمار اشك و رخم را زرگیر؛ ط: اشك و رخم را زرگیر.
۷. ص و گک و ی ۱: عود منال.
۸. گک: آتشم عشق و تنم عود و دلم مجمر گیر.
۹. ط: در انداز و برقص.
۱۰. ص: خرقة ما بر سر گیر؛ پ: ورنه در گوشه رو و خرقة ما در سر گیر؛ ل: ورنه در گوشه نشین دل را در بر گیر؛ ص: ورنه با گوشه رو و خرقة ما بر سر گیر.
۱۱. ی ۲ و ل: در باز و برو سیمبری.
۱۲. ص و گک: دوست گر یار شود هر که جهان.
۱۳. ص و ی ۲ و ف: بخت گو پشت کن؛ ط و ل: بخت گو پشت مکن روی زمین.
۱۴. ن: میل رفتن مکن ای یار و دمی؛ ط: میل رفتن مکن و در دو جهان با ما باش.
- * بیت هشتم، ط: طرب خیز و بکف.
۱۵. گک و ل: رفته گیر از برم این آب دل و آتش چشم؛ ط: رفته گیر از برم و آتش و آب دل و چشم.

۱. م: روی بنما و وجود.
۲. این بیت در نسخه «ص» نیست.
۳. ب و ح و ی ۱: غیر خامست.
۴. گک و ق و ی ۱ و پ: آتشکده فارس بکش.
۵. ب: راه به جایی نرسید؛ پ: بجایی نرسد.
۶. ط: مژگان سیاهت بکشم.
۷. خاطر دوست.

۱. ق و انجو: شب وصل.
۲. ف: دلاگر عاقلی، الف: دلا در دوستی.
۳. ط: بر آ ای صبح روشن دل.

۴. ط و مهد: که بس تاریک.
 ۵. نسخه «گک» این بیت را ندارد.
 ۶. ق: فان الربيع و الخسران في البحر.

۲۶۱

۱. ط: جانان نظر.
 ۲. ی ۱ و پ و م: به عاشق مسکین خبر! گک: به عاشق مسکین نظر.
 ۳. گک و ن: به کام دل ای گل! ح و ن: به کام دل ای بخت.
 ۴. ن و م و پ: کنون که چشمه فوش است لعل شیرینت؛ ط: کنون کرشمه لعل است قد نوشینت.
 ۵. مهد: نظر دریغ مدار.
 ۶. ع: هر چه در آن هست.
 ۷. ن: سهل مختصرست.
 ۸. گک: چو نام نیک؛ ح: چو ذکر دوست.
 ۹. ی ۱: که در ادای سخن.
 ۱۰. گک: مکارم تو به اطراف.
 ۱۱. ط و گک و ی ۱: وظیفه زاد سفر.
 ۱۲. گک: تو آب دیده از آن.

۲۶۲

۱. م و پ و ف و ی ۳: ساقی به روی ماه ببین ماه.
 ۲. ص و ق: پاکان روزه دار؛ ی ۱: همت مردان روزه دار؛ پ: همت پیران روزه دار، مهد: همت رندان روزه دار.
 ۳. گک، ن، ق: به مستی.
 ۴. پ: فرصت شمار دولت و بشنو به گوش هوش.
 ۵. ط: جمشید و روزگار؛ ن: جمشید روزگار.
 * بیت چهارم، ص: کین
 ۶. ص: جهاننش.
 ۷. ح و ط و گک: تو ازین در شاهوار.
 ۸. م: لطف عمیم تست.
 ۹. ی ۱: فوت شد سجود.
 ۱۰. ق ول: تسبیح شیخ.
 ۱۱. ه و ط و گک و ن و الف: حافظ چو رفت روزه و شیطان ز بند جست.

۱۲. این غزل در نسخه ط هفت بیت دارد و فاقد بیت دوم و پنجم و ششم است. نسخه ص و گ که نه بیت دارند و بیت ششم در نسخه ق و ی ۱ و پ مضبوط است.

۲۶۳

۱. ط و مهد: عمر و به میخانه رسم؛ ص ۲ و ی ۱: عمر به میخانه روم.
۲. ط: بزخم آب در میکده.
۳. ص: خدایا مددی؛ ن: خدایا میسند؛ ق و ی ۱: خدا را سببی.
۴. ط: که برم گوهر.
۵. ن: حیف راز من و جانان که بدینسان گفتند؛ فر: حیف راز من و جانان که پریشان گفتند.
۶. ق و پ و ل: هر دم از درد بنالم؛ ص و ف: هر دم از دیده بنالم.
۷. ط: باز گویم که درین مرحله حافظ هیسات؛ گک: حافظ سمر (دو حرف «ست» درین نسخه محو شده است)
۸. بیت‌های ششم و هفتم درین غزل در نسخه «ط» نیست.

۲۶۴

۱. ط: نصیحتی کنمت می خور و پیاله بگیر؛ گک: نصیحتی کنمت خوش شنو بهانه مگیر؛ ب: نصیحتی کنمت خوش بشنو و بهانه مگیر؛ ی ۱: نصیحتی کنمت می خور و بهانه مگیر.
۲. گک و فر: وصال روی جوانان غنیمتی دانید؛ ط: زروی وصل جوانان تمتعی بردار.
۳. گک: عاشقان سهل است؛ ب، ق و ف: هیچ است؛ ل: عاشقان به جوی.
۴. ی ۱ و ب و پ و ف: و آن بهای کثیر؛ ق و ی ۲: عطای کثیر.
۵. ط: معاشر خوش و رود بساز میخواهم؛ گک: معاشران خوش و رودی.
۶. ب: که داد خویش بگویم؛ ط: که درد عشق بگویم.
۷. گک: بی حضور من کردند.
۸. گک: گر اندکی نه به وفق مراد تست خرده مگیر.
۹. ن: گرم چو مشک بر آتش نهی و بگدازی؛ پ و ل: در قدح ریز ساقیا می ناب؛ ف: در قدح ریز باد روشن.
۱۰. این بیت در نسخه «ق» و ط نیست؛ ب: حلقه پای در زنجیر.
۱۱. ق: بیار ساغر در خوشاب ای ساقی.
- * بیت دهم، ن: معشوق چارده ساله.
۱۲. گک و پرتو: بدان سرم که فنوشم.
۱۳. گک و ی ۱: تدبیر می رود تقدیر؛ ن و ب: موافق تدبیر من بود تقدیر.
۱۴. پ: دل ریمده ما را که دست میگیرد.

۱۵. م: به مجنون جسته از زنجیر. در نسخه‌های گک و ط و ی ۱ این بیت ضبط نشده است.
۱۶. پ: درین بزمکه مگو صوفی؛ ل: حدیث توبه درین بزمکه مگو واعظ.
۱۷. این مصراع در نسخه «گک» محذوف است. نسخه ق و ی ۱ و ی ۲ و ط: که ساقیان کمان ابروت ززند به تیر.
۱۸. مهد: چه جای گفته سلمان و شعر خواجو است. این بیت در نسخه‌های ط و ق نیست. نسخه «ط» در این غزل فقط ۹ بیت دارد و در نسخه «ص» این غزل مضبوط نیست.

۲۶۵

۱. ق و الف و ی ۲ و م و ف: ای دل غمدیده حالت به شود.
۲. ق و ن و ف: بر مراد ما نرفت؛ ستا و ل و جو: بر مراد ما نگشت؛ ع و ی ۱: دورگردون يك دو روزی گر به کام ما نبود.
۳. ط و ن: دایما یکسان نماند کار دوران؛ ق: دایما یکسان نباشد حال دوران؛ ف: یکسان نماند حال.
۴. گک و ی ۱ و ستا و ف: چتر گل در سر کشی ای مرغ خوشخوان؛ ط: چتر گل در سر کشد مرغ سحر خوان.
۵. ط: ای دل ارسیل بلا.
۶. ط: نوح است کشتی وان.
۷. ط: چون آگه نه ای از.
۸. ط و ی ۱ و م و ف: مقصد ناپدید؛ الف: راهی بس خطرناک است و مقصد ناپدید.
۹. ی ۱ و گک و ستا: هیچ راهی نیست کو را نیست.
۱۰. ط ی ۱ و ی ۲ و الف و ف: حال ما و فرقت جانان و ابرام رقیب؛ ستا: حال ما و فرقت احباب و ابرام رقیب؛ گک: حال ما و فرقت یاران و آزار رقیب.
۱۱. ی ۱: جمله میداند خدا این حال گردان.
۱۲. ط: تا بود ورد دعا و درس قرآن.

۲۶۶

۱. ق: طلعت خوبت؛ ی ۱ و مهد: طلعت پاکت؛ ف و ل: طالع نازت؛ ستا: خلعت نازت.
۲. این بیت درین غزل در نسخه «ط» نیست.
۳. ن: او را که بوی؛ ف: آنرا که بوی سنبل زلف تو؛ پ: آنرا که عنبر سر زلف تو.
۴. ق و ط و پ و الف: بر آتش سودا؛ ف: بر آتش هجران؛ گک: بر آتش سوزان بسوز باز.
۵. ص: چون رز اگر برید.
۶. گک: دل از طواف کعبه وصلت؛ ع و ف و ستا: دل از طواف کعبه کویت؛ م: دل از طواف کعبه به کویت.

۷. گک: از سوی این حریم؛ ص و ح و مهد: از شوق این حریم؛ ن: از سر آن حریم.
 ۸. ط: هر دم به خون دیده وضویی کنم چو نیست؛ گک و ق: هر دم به خون دیده چه حاجت وضو؛ الف: حافظ به خون دیده وضو ساخت گرچه نیست.
 ۹. الف: بی طاق ابروی تو حضوریش در نماز؛ ط: بی طاق ابروی تو حضوریم از نماز.
 ۱۰. ص: صوفی که بی تو توبه می.
 ۱۱. ن و ستا: چون باده مست بر سرخم.
 ۱۲. ص: چون باده باز بر سرخم رفت (بقیه مصراع ناتمام مانده).
 ۱۳. ق و ی ۲ و پ: از لب ساقی.
 ۱۴. این غزل در نسخه «ط» مرکب از ۶ بیت است بدین توضیح که بیت ۲ و ۸ و ۹ در نسخه مذکور از قلم افتاده است.

۲۶۷

۱. ط: ساقیا يك جرعه‌ای زان آب آتش گون بده؛ گک: ساقیا يك دور ده زان آب؛ ق: ساقیا يك جرعه زان آب آتش گون که من.
 ۲. ق: گفتم شبی زلف.
 ۳. ی ۲: هر لحظه تیغ مو؛ ل: هر لحظه تیری مو؛ گک و مهد: تیغی زان.
 ۴. الف: اهل دل یابند بوی جان از نامم هنوز.
 ۵. ق و پ: پرتو روی تو تا در خلوتم؛ ص: پرتو رو ترا در خلوتش.
 ۶. ص و ل و پ: می‌دود هر دم چو سایه؛ ف: می‌فتد هر دم چو سایه.
 ۷. ص: در ازل دادست ساقی آن لب لعلت مرا.
 ۸. پ و ل: من سرگرم آن.
 ۹. ق: باشدت آرام جان.
 ۱۰. ق و ط و ل: لعل لبش؛ ستا: قصه نوش لبش.
 ۱۱. ی ۲ و ف و ستا: می‌چکد هر دم.

۲۶۸

۱. ن و ی ۱: غریو و لوله.
 ۲. ح: ز روی میکده.
 ۳. ف: به راه خطا.
 ۴. ی ۱: مرا ز راه کرم باز در صواب انداز.
 ۵. ع و ن و ف و پ و ل: بیار از آن.
 ۶. ن: شرار و رشک و حسد در دل کباب‌انداز؛ ی ۱: شرار رشک و حسد در گل و گلاب‌انداز.
 ۷. ی ۱: اگر چه مست خرابی؛ ن: اگر چه مست و خرابی؛ ح: اگر چه هست خرابی.

۸. ح: نظر بدین.
 ۹. ح: ز روی چهره گلچهر رزنقاب؛ ن: ز روی شاهد مه پاره‌ای نقاب‌انداز.
 ۱۰. این غزل در نسخه‌های «ص» و «ط» و «گ» نیست و در اینجا از نسخه‌های «ق» و «ح» و «ن» و «ع» و «ی ۱» و «پ» و «ف» نقل شد. نسخه «ح» بیت چهارم و نسخه «ع» و «ف» بیت پنجم و نسخه «ن» بیت هشتم را ندارد.

۲۶۹

۱. گ: در فلک خون خم؛ ل و جو: و ز فلک خون جم؛ مهد و م: و ز فلک خون جم؛ پ و ف: از فلک خون خم.
 ۲. ح و گ: چون فلاطون.
 ۳. گ: سر این حکتم.
 ۴. ح: سر که چون لاله؛ م: آنکه چون لاله؛ الف: مه که چون لاله؛
 ۵. ص و ی ۱: کاسه گردان بود.
 ۶. ص و گ: نکشاید دلم چو غنچه اگر.
 ۷. ق و ن و م: ساغری از لبش نبوید باز؛ پ: ساغری از لبش ببوید باز؛ ح: بروید باز.
 ۸. ص و ی ۱: بپرش زلف.
 ۹. بیت آخر، ق: گر نمیرد به سر.

۲۷۰

۱. ص ۲ و ف و ایبا و ستا: پیش از آن دم که شود؛ ی ۱: پیشتر زانکه رود؛ ل: پیش از آنی که.
 ۲. مهد ۲: به‌سر سبز تو ای سرو که من خاک توام؛ ق و ن: که گر خاک شوم؛ ستا: به‌سر سبز خود.
 ۳. ص: بازی از سر بنه؛ ی ۱: ل: ناز از سر بنه و سایه بر آن خاک.
 ۴. ق، پ، ف، مهد و مهد ۲: چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است. این بیت در نسخه‌های گ و ی ۱ و ی ۲ نیست.
 ۵. ع و پ و ف و مهد: بر رخ او نظر.
 ۶. ع و ن و ی ۱: دل ما را که ز تار سر زلف.
 ۷. ق و ع: ثباتی ندهد.
 ۸. ص: از جگر خام.
 ۹. فر: طریقت گفتند.
 ۱۰. ب: بر آن خاک‌انداز. نسخه «ص» این بیت را ندارد.
 ۱۱. ص و ص ۲: یا رب این.

۱۲. مهد و ن و ی ۱ و ی ۲ و ف و پ: این قبا در بر آن قامت چالاک؛ ستا: وان قبا در بر آن قامت چالاک.
۱۳. نسخه «ط» این غزل را ندارد.

۲۷۱

۱. ق: دلم رمیده.
۲. ع و مهد: قتال وضع رنگ آمیز.
۳. ن: بهشکر آنکه به حسن از ملک بپردی گوی؛ پ و ل: چیست قصه مخوان؛ ف: چیست غصه مخور؛ ع و مهد و ستا: چیست بحث مکن.
۴. ی ۱ و ستا: بیار جام و گلایی؛ ل: بیار جام و شرابی؛ ف: بخواه جام و شرابی؛ ی ۲: بیار جام و گلایی.
۵. ی ۱ و پ: کلماتم که آتش افروزد.
۶. گ: در سخن نه آتش تیز؛ ق (حاشیه) و ع و مهد و ل: در سخن بر آتش تیز. این بیت در متن نسخه طبع «ق» نیست.
۷. گ: آدمم ز چمن.
۸. گ و ی ۱ و ی ۲ و پ: به بازوی خود؛ مهد و ن و ع: که در ضربت.
۹. ص و گ: هزار تعبیه حکم؛ تا و ن: هزار تعبیه حکم پادشه؛ ستا و امین: مباش غره به بازوی خود که هر ساعت هزار تعبیه بازو سپهر مکر آمیز؛ پ: هزار تعبیه در حکم.
۱۰. ق: رضا باش و ز قضا.
۱۱. ص: بیا و بر کفتم.
۱۲. ن: حجاب شدی.
۱۳. نسخه «ط» این غزل را ندارد.

۲۷۲

۱. ص: حال کوی.
۲. ی ۱: به یک کرشمه.
۳. مهد و ف: کرشمه و ناز.
۴. ی ۱ و ف: به حسن ایاز.
۵. ص ۲ ی ۱ و ی ۲ و پ: عنان مپیچ ای دل.
۶. الف: که مرد عشق.
۷. ص: پیاله مجوی.
۸. ص: من از نسیم سحرگه؛ ی ۱: من از نسیم سخن چین چه طرف بردارم.
۹. پ: که سرو راست؛ ی ۲: چو سرو راست نیست درین باغ محرم راز.

۱۰. ع: اگر چه عشق تو از حسن غیر مستغنی است؛ ن: اگر چه عشق تو از غیر حسن مستغنی است.
۱۱. ب: که از آن عشقبازی.
۱۲. دو بیت آخر این غزل در نسخه ق و الف مربوط است به غزل صفحه بعد که به همین وزن و قافیه است.
- نسخه ط و گک: این غزل را ندارند.

۲۷۳

۱. مهد ۲: با دلم همراز.
۲. ق و ی ۱ و م و پ: سپرند.
۳. ق: ز گفت و گوی رقیب.
۴. ق: فرگس مستش.
۵. ص و گک: به این سپاس که مجلس منور است به تو.
۶. ص: قفائی رسد.
۷. مهد: که گرد دشمنت.
۸. ح: فکنده زمزمه عشاق در؛ مهد ۲: فکنده زمزمه عشق در؛ ی و مهد: فکند ناله عشاق در.
۹. گک: در عراق و حجاز.
۱۰. گک: نوای بانگ غزل‌های حافظ از شیراز.
- دو بیت اخیر این غزل در پاره‌ای از نسخه‌ها با هم تداخل شده است چنانکه دو بیت از غزل قبل در نسخه «ق» در این غزل آمده و مقطع غزل قبل درین غزل مقطع نسخه ق قرار گرفته است.
- این غزل در نسخه «ط» نیست.

۲۷۴

۱. این غزل را ظاهراً حافظ از شیراز هنگام لشکرکشی امیر مبارز به آذربایجان برای شاه شجاع سروده و از دوری و هجران وی نالیده است.
۲. پ: صدای کاروانان.
۳. ط و الف: منزل جانان بپرس آنکه؛ ن: محمل جانان بپرس آنکه.
۴. ص و ی ۲: کز فراق سوختیم ای نامهربان فریادرس؛ پ: سوختیم ای مهربان.
۵. ط: خواندمی قول زمان.
۶. ط: گوشمالی خوردم.
۷. ط: عشرتی شبگیر؛ ق: شبگیر کن می نوش کاندر راه عشق؛ گک: کاندر مهد عشق؛ الف و ی ۱: کاندر شبر عشق.

۸. ق: عشقبازی کار.
۹. ق: زانکه.
۱۰. گک: به غیبت.
۱۱. گک: مست او.
۱۲. گک: بر شکرستان.
۱۳. ن و ی ۱: و ز تحیر.
۱۴. گک: کلک تو.

۲۷۵

۱. ب: لطف ساحل.
۲. ن: جرم مرا تو عفو کن و ماجرا مهرس.
۳. ص ۲: روشنت شود احوال سوزما؛ پ: شود احوال سوز من؛ ط و گک: شود احوال درد عشق؛ ع: اسرار درس عشق. الف و ی ۱: من ذوق سوز عشق تو دائم نه مدعی.
۴. ص: از تیغ پیرس قصه؛ ص ۲ و ح و ط و گک و ن و پ: ز باد هوا مهرس.
۵. مهبد: آگاهیش ز عالم درویش نیست هیچ.
۶. م: از زاهدان.
۷. م و پ: صفت کیمیا.
۸. ص، ص ۲ و ط و ح و ن: در دفتر طبیب جهان؛ گک: در دفتر حدیث جهان.
۹. ص: ای دل به درد خوکن و نام از دوا.
۱۰. ط: معرفت مگو.
۱۱. ب: دریاب وقت را؛ ط: دریاب نقد وقت ز چون؛ پ: نقد عمر و؛ ن: دریاب وقت عیش.
۱۲. نسخه «ق» این غزل را ندارد. بیت دوم در نسخه‌های «ص» و «گک» نیست.

۲۷۶

۱. گک و ف و ستا و ل: زلف سیاهت.
۲. ص: که از آن سان شده‌ام؛ ط: کان چنان زو شده‌ام؛ ح: که چنان زان شده‌ام.
۳. ص: من از آن کرده؛ ص ۲: من ازو کرده.
۴. کو: کاین می ناب؛ ستا و ل: کان می لعل.
۵. کو و ط و ق: پارسایی و سلامت؛ ی ۱: گوشه گیری و سلامت هوسم بود و لیک.
۶. کلمه «شیوه» در نسخه «گک» محو شده است.
۷. ط: به‌جور که شکستی؛ گک: گفتمش زلف به‌خون که کشیدی؛ ص: زلف به‌خون که شکستی؛ پ و ف: گفتمش زلف به‌قصد که شکستی.
۸. کو: حافظا قصه دراز است.

۱. ص: درد هجری.
 ۲. ق و ی ۱ و ف: که مگوی.

۱. ط: سفر عذر نیکخواهت.
 ۲. ط: الا ز منزل جانان سفر مکن زین پیش؛ م: جانان گذر مکن.
 ۳. ط: که سر معنوی.
 ۴. ط: اگر کمین بکشاید ز گوشه ای غم دل؛ ی ۱ و ل: دگر کمین بکشاید غمی ز کشور دل.
 ۵. ب: ساغری می نوش؛ م: جرعه ای می نوش؛ الف: به صدر میکده بنشین و ساغری می نوش؛
 پ: به کنج مصطبه بنشین و ساغری می نوش.
 ۶. گ: که این قدر ز جهان قدر مال و جاهت.
 ۷. م: تو اهل دانش و فضل.
 ۸. ط و ب: می لعل و بت چو ماهت بس؛ ی ۲: که شیشه می صاف و بتی چو ماهت؛ ق:
 سراحی می لعل و بتی چو ماهت.
 ۹. ص و گ: به منت دو جهان.
 ۱۰. ی ۱ و پ: به هیچ وجه دگر نیست حاجت حافظ؛ ط و ف: حاجت حافظ؛ گ: حاجتی
 حافظ.
 بیت هفتم این غزل در نسخه «گ» نیست.

۱. ط: ز چمن سایه؛ گ: در چمن سایه.
 ۲. ص و گ: سرو چمن.
 ۳. ق: کاین اشارت؛ ط: این اشارت.
 ۴. گ: دولت صحبت این مونس جان.
 ۵. گ و م و ی ۱ و ح و ب: از در خویش خدایا.
 ۶. ن: به بهشتم مفریب.
 ۷. ب و ص و ق: گله نا انصافست.

۱. ط. ح و ق: حریف خانه؛ تا و ص و ع: رفیق حجره؛ ی ۲: حریف باده.
 ۲. ص: گر هواست.
 ۳. الف و پ: با خضر همنفس باشی؛ الف و ب: همنفس گردی.

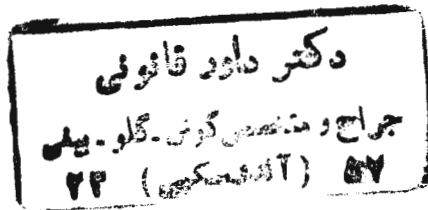
۴. ص و ط و ق و ی ۱ و ی ۲ و ب: زبور عشق نوازی.
۵. ط: بیا و بر گل ما بلبل غزل خوان باش؛ گک: بیا و همراه این.
۶. ق و ط: خدای را تو رها کن به ما.
۷. تا و ق: وزان که با دل ما.
۸. ن و ع و ستا: خیال کوشش.
۹. ح و گک: مرنج حافظ و از دلبران حافظ مجوی.
۱۰. مهد و ل: بر روی خوب.

۲۸۱

۱. ب و ط و ن و ق و ی ۲ و ب: عشوه شیرین.
۲. ص و ط و گک: گلبرگ طری بود.
۳. ط و ن: همچو سرو چمنی جمله.
۴. الف: شیوه ناز تو.
۵. ن: خال تو ظریف.
۶. گک: خیالم همه پر نقش جمال.
۷. ط و ق: در ره عشق که از سیل بلا نیست گذار.
- * نسخه «ص» مصراع دوم بیت پنجم: به تولای تو خوش؛ گک: به تماشای تو خوش.
۸. ط: پیش چشمان تو میرم؛ ق: شکر چشم تو چه گویم.
۹. ح، کک، ن: زهر سو خطر است؛ ط: در بیابان بلا گرچه زهر سو خطری است.
۱۰. ب: به تماشای تو خوش؛ ص: به تولای تو خوش (در ذیل «تولای» به «تمنای» نوشته شده) و ظاهراً درین سیاق به تولای اصح است زیرا در بیت دیگر هم «تمنی» آمده و در غالب نسخ هم «به تولای» ضبط است.

۲۸۲

۱. ی ۱: وین دلشده را.
۲. ح و ط و ق: زان باده که در میکده عشق.
۳. ی ۱: دو سه ساغر بچشان.
۴. تا و ص، ع و فر: ای عارف عاشق؛ ن: عارف عاقل.
۵. ح و ی ۱: آن یار که گفتا.
۶. الف: می رسم اکنون.
۷. ن: دل خون شدم از حسرت.
۸. ع: ای مهر محبت.
۹. ص: تا بر دل از آن غصه؛ ح: تا بر دلت از غصه.



۱۰. ط: غباری نشانند.

۱۱. ح: آصف خورشید زمان باش؛ ط: آصف جمشید جهان باش.

۲۸۳

۱. ط: با جفای خار.
۲. گگ: ای دل از بند سر زلف ار پریشانی منال.
۳. ل و جو: با چنین زلف و رخی.
۴. ع و ن و گگ و ی ۲: یاسمین و جعد کاکل؛ ی ۱ و ف و ستا: روی یاسمین یا جعد سنبل بایدش.
۵. ط: راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش.
۶. ط: کار ملکست آنکه تدبیر و تأمل بایدش (کاتب نسخه ط) در قرار دادن دو مصراع دوم ابیات ۴ و ۵ به جای خود اشتباه کرده یا از روی نسخه ای که نوشته چنین اشتباهی کرده است زیرا مصراع دوم بیت چهارم مربوط به بیت پنجم و مصراع بیت پنجم از آن بیت چهارم است).
۷. ص و گگ: بارها زان ترگس ترکانه اش؛ ب، غ، ط و ق و ی ۱ و ی ۲: نازها زان ترگس مستانه اش؛ م و پ: نازها زان غمزه ترکانه اش.
۸. ص و ط: شوریده تا آن جعد سنبل؛ ف: این دل شوریده گر آن جعد کاکل؛ ل: شوریده گر آن زلف و کاکل؛ ب: این دل شوریده را تا آن جعد و سنبل بایدش.
۹. م و پ و ف و ستا: تعلل تا به کی.
۱۰. ب: گفت حافظ تا بنوشد باده.
۱۱. ع و پ و ل: بی آواز چنگ؛ ستا: بی آواز نی.
۱۲. ص و ط و گگ و ی ۱ و ف: چندین تحمل؛ الف عاشقی مسکین چرا چندین تحمل.

۲۸۴

۱. ص: یک جا به صورت فوق و در جای دیگر در غزل تکراری و ط و ق و ک و پ و ی ۲: بت سنگین دل سیمین بناگوش؛ ی ۱: بت شکر لبی سیمین بناگوش.
۲. ط: نگار چابک و شنگی کله دار؛ ی ۲: نگاری چابک و شنگی پریوش؛ ق و الف و فر: شنگی کله دار؛ نگاری چابکی شوخی پریوش؛ ف: نگار چابک شنک پریوش.
۳. ط: ظریفی مهبوش و ترکی قبا پوش؛ ق: ظریفی مهبوشی ترکی قبا پوش؛ ف: ظریف مهبوش و ترک قبا پوش؛ الف: حریف مهبوش ترک قبا پوش.
۴. ی ۲ و فر: سودای عشقت؛ م: ز تاب آتش سوزان عشقتش.
۵. فر: می زند جوش. این بیت در نسخه «ص» نیست.
۶. ل: گرت همچون.
۷. ق و الف و ف: نگردد مهرت از جانم.

۸. ط: ور و دوشش ور و دوشش ور و دوش.

۹. ط: بت نوشین لب نوشین لب نوش.

۲۸۵

۱. ع و ن و ی ۲: به دوریاده.

۲. ص و ع: دو ماه می‌خور و ده ماه پارسا.

۳. ص و ق و الف و ف و ل: حواله کند؛ ب: چو در ممالک غیبت به می حواله کنند؛ تا و ح
چو در ممالک عشقت به می حواله کنند.

۴. ص: گر هواست چون؛ ب: گرت هواست که چون غم.

۵. الف: گرت هواست که با خضر همنشین گردی.

۶. پ: تو نیز همدم؛ تا: تو یار و همدم.

۷. ح و ی ۱: وفا مجوی ز کس گر سخن؛ پ: ز کس ور ز ما نمی‌شنوی.

۸. ق و ی ۲ و پ و ف و مهد: رندان پارسا.

۲۸۶

۱. گ: شکسته که بگذشت.

۲. ق و م: همنفسی تا به شرح عرضه دهم؛ ع: تا به شرح غصه دهم؛ «گ»: تا که شرح...
دهد؛ ط و ی ۲ و پ و ف و ستا و ل: تا که شرح غصه دهم (در نسخه «گ» میان دو کلمه
«شرح» و «دهد» کلمه‌ای محو شده؛ ی ۳: همنفسی تا که شرح قصه دهم.

۳. الف، جامع نسخ و پ: نسیم صبح وفا نامه‌ای که برد به دوست؛ ن و ستا: برید صبح وفا
نامه‌ای که برد به دوست؛ ط: نسیم صبح وفا ناله‌ای که برد به دوست.

۴. پ: مهر و عنوانش، این بیت در نسخه «ق» و م نیست.

۵. ق: روی تو بست.

۶. گ: شرم روی تو.

۷. ق و ی ۲ و پ و ف: تو خفته‌ای و نشد عشق را کرانه؛ ل: بسی شدید و نشد عشق را کرانه؛
گ: تو خسته و نشد این عشق را.

۸. ط: کناره پدید؛ گ: بدین سفینه نشد عشق را کرانه پدید؛ ط: تو جسته‌ای و نشد عشق
را کناره پدید.

۹. گ: بدین سفینه نشد عشق را کرانه پدید.

۱۰. ح و گ: که کشت حافظ مسکین به مکر و دستانش؛ ق: که سوخت حافظ بیدل ز مکر
و دستانش.

۱. ب: خوشا شیراز وضع.
۲. ط: زر کناباد او صد.
۳. الف: که روح خضر.
۴. ط: نسیم آمیز؛ ص (در جای دیگر) و الف: صبا آمیز می آید.
۵. ط و ق: مکن از خواب بیدارم خدا را؛ ص و ی ۲: عشرتی خوش با خیالش.
۶. ط: روح فیض را بین.
۷. ق و م و جو: بجوی از مردم.
۸. این بیت در نسخه «ص» نیست.
۹. ص: (در يك جا) دکی آمد شکر مصری به شیراز؛ و در جای دیگر: که آمد شکر مصری به شیراز؛ ب: قند مصری برد اینجا.
۱۰. ص (يك جا) که شیرینان ندارند انفعالش.

۱. ع و م: مفتی قرابه کش شد و حافظ پیاله نوش؛ گک: حافظ پیاله کش شد و مفتی قرابه نوش.
۲. گک: تا دید محتسب که صبوحی کشید دوش.
۳. گک: آمد ز می بجوش.
۴. گک و ع: عذرم ببین؛ ح و ن: عذرم پذیر و جرم ببین و ز کرم ببوش.
۵. ح: پروانه مراد رسد حافظا خموش.
۶. گک: چندان که چرخ خرقه ازرق کند قبول.
۷. این غزل در نسخه «ص» و «ط» نیست.

۱. ب: چه آید پیش.
۲. ص: ایمان خود همی لرزم.
۳. ص: کمان ابرویست.
۴. * بیت سوم: ق: خیال حوصله بحر می یزد.
۴. گک: هزار قطره خون بچکد.
۵. ط: از سرنیش؛ ق: نوش بر سرنیش.
۶. ص و ط: به گوی میکند.
۷. گک: سرفکنده شوم؛ ن: سرفکنده شویم.
۸. ط: خضر بماند و نه ملک اسکندر؛ ستا: نه عمر نوح بماند نه ملک اسکندر.
۹. ق: دنیی دون؛ نسخه «ص» این بیت را ندارد.
۱۰. ص و ل و ی ۲ و م و پ: بدان کمر نرسد؛ گک: به آن گهر نرسد.

۱۱. گک و ق: خزانه‌ای.
 ۱۲. ط: خموش حافظ و از جور یار ناله مکن؛ ح و ع و ستا: دوستان مکن یارا؛ الف: گله از پادشه مکن حافظ.
 ۱۳. ط و ن: که شرط عشق نباشد.

۲۹۰

۱. گک: دوش پنهان گفت با ما کاردانی؛ ق، ی ۲، پ، م، ستا: دوش با من گفت پنهان کاردانی؛ ن: کاردانی تیز گوش.
 ۲. ص: کز شعا پوشیده نبود راز پیر می فروش؛ گک: از شعا پنهان نشاید کرد سر می فروش؛ ن: از شعا پنهان نشاید داشت پند می فروش؛ ی ۲: کز شعا پنهان نشاید کرد راز می فروش؛ ق: وز شعا پنهان نشاید کرد سر می فروش.
 ۳. ن: گفت کاسان گیر.
 ۴. ق: سخت می گردد جهان.
 ۵. ی ۲: و انگهی در داد جامی.
 ۶. ص: کز فروغش نه فلک.
 ۷. گک: زهره بر رقص آمد.
 ۸. ن: لبی خندان.
 ۹. ص و گک: آیی چو نی؛ پ: چون چنگک آیی در خروش.
 ۱۰. گک: از پرده.
 ۱۱. ق: داشت هوش.
 ۱۲. گک و ق و مهد: نتوان دم زد.
 ۱۳. گک و ط و ص: گر چه آنجا؛ م: کاندر اینجا.
 ۱۴. گک: در بساط.
 ۱۵. ن: پاسخی دانسته گو ای مرد عاقل؛ گک: دانسته گوی ای مرد عاقل؛ ط و ق: دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش.

۲۹۱

۱. ص و گک و ن: شاه شجاع است و می.
 ۲. ستا: بر زبان.
 ۳. ط و ق و الف و پ: به صوت چنگک.
 ۴. گک: این حکایت‌ها.
 ۵. ط و ع و ی ۲: شراب خانگی و ترس؛ ن: شراب خانگی از ترس.
 ۶. ق و ف: امام شهر.

۷. گک: سجاده می‌کشد بر دوش.
۸. ط و گک و ع و ی ۲: مکن به‌عشق مباحات.
۹. گک: در صفای طینت کوش.
۱۰. ح: گوش دلت؛ ن: گوش دلم.
۱۱. ط: محرم سرای سروش.
۱۲. پ: رموز و مصلحت.
۱۳. مهد: گدای گوشه‌نشین حافظا تویی مخروش.

۲۹۲

۱. تا و ص: شرابی مست؛ ط و الف: شراب مست؛ ن و ق و ی ۱ و ی ۲: شراب تلخ.
۲. الف: که پیل‌افکن.
۳. ق و ی ۲: که تا یک دم بیاسایم؛ م و پ: که تا یک دم برآسایم.
۴. ط: بساط دهر.
۵. ط: مذاق حرص را ای دل بشواز.
۶. گک: وز شورش.
۷. ط و گک و ن و ی ۱ و ی ۲: جام جم بردار.
۸. م و پ: نی‌گورش؛ ی ۱: نه بهرام است نه گورش؛ ط: که پیعودیم این صحرا نه بهرامست و نه گورش.
۹. ص و فر: نگه کردن به درویشان؛ ف: نظر کردن به مسکینان.
۱۰. ط: سلیمان با همه حشمت؛ گک: سلیمان با چنان رفعت.
۱۱. ط و ن: کز طبعان.
۱۲. ص و گک و ق و ی ۲: بدین بازوی؛ ی ۱: خنده می‌آید از آن بازوی بی‌زورش.

۲۹۳

۱. ق و ی ۲ و م و ف: زهد خشک.
۲. ن: طامات و زرق.
۳. گک و ن: زهد گران‌بها چو ندیمان نمی‌خرند.
۴. ی ۲: شراب ناب.
۵. ط: خون مرا مخو [ر] بزندان.
۶. ص: به‌سرو و لب جویبار؛ ن: به‌سرو و گل و جویبار.
۷. ن: شکر خدا که.
۸. ط: شکرانه را که چشم تو روی بدان ندید.
۹. ط: ما را به‌عفو لطف.

۱۰. گک و م و ی ۲: ساقی چو خواجه.
 ۱۱. نسخه «ط» بیت سوم و نسخه «گک» بیت هفتم این غزل را ندارد.

۲۹۴

۱. ح: فکر بلبل همه اینست.
 ۲. تا و ط و گک: گل در آن فکر که چون؛ الف: گل در این فکر که چون.
 ۳. گک: جای آن نیست که خون موج زند در دل لعل؛
 ۴. ط: زان تقابن.
 ۵. ق و جو: ای که از کوچۀ معشوقه ما؛ ع: ای که در خانه معشوقه ما.
 ۶. ط: صد قافله جان.
 ۷. ایا: عزیز است و فرو مگذارش. نسخه «ط» این بیت را ندارد.
 ۸. ص و ط: صوفی سرکش.
 ۹. گک: مجوی آزارش؛ ف: نکو میدارش؛ ص: چشم حافظ که به دیدار تو خوگر شده بود.
 فاز...

۲۹۵

۱. مهبد: پای سرو و طبع.
 ۲. ط و ن: دلبر شیرین.
 ۳. ن و م: الا ای دولت طالع؛ ط: الا ای طالب دولت.
 ۴. ص: قدر وصل.
 ۵. ص: گوارا باد این عیشت که داری روزگاری خوش؛ ق: گوارا بادت این عشرت که داری روزگاری خوش.
 * بیت سوم، ق: که در خاطر ز عشق؛ گک: که بر خاطر ز عشق دلبرش.
 ۶. ط: عروس شعر را.
 ۷. گک: بگر فکر می‌بستم.
 * بیت چهارم، ق: بود کز دست ایام؛ ط: به دست آید نگاری خوش
 ۸. ص: شب صحبت غنیمت‌دان و کام خوشدلی؛ ط و ی ۲: شب صحبت غنیمت‌دادن و کام از خوشدلی.
 ۹. ط: دلفروزست و بستان لاله‌زاری خوش؛ ص: مهمانی دلفروز؛ گک و ط: که داری روزگار خوش؛ ق: سبندی گو بر آتش نه که داری کار و باری خوش.
 ۱۰. گک: چو می در کله جام است و ساقی درنیامیزد؛ ط: می در کاسه چشمت که ساقی را بیامیزد
 ۱۱. گک: که مستی می‌کند با عطر

۱۲. ق و الف و م: با عقل و می آرد خماری خوش.

۲۹۶

۱. ص: رخت خویش.
۲. ط: آه می زخم.
۳. ف: آتش زخم.
۴. ص و گ و مه: آتش زدم چو گل به دل.
۵. ط: گل پهن کرده گوش ز شاخ.
۶. الف: کای دل صبور باش.
۷. ط و الف: بسیار تندرو بنشیند؛ ق، ف، سنا: تندخو.
۸. به جای بیت بالا در نسخه‌های ن و الف و م و برخی دیگر نسخ بیت دیگری بدین صورت ثبت است:
گر موج خیز حادثه سریر فلک زند عارف به آب تر نکند رخت و یخت خویش
این بیت در نسخه ص و ط نیامده است.
۹. ن: حافظ اگر مراد؛ ع: ای حافظ ار وصال.
۱۰. ط: جمشید نیز باز نماندی.
۱۱. این غزل در نسخه «گ» نیست.

۲۹۷

۱. ب و ح و ط: لطف است رخ همچو.
۲. ط و ن: لیکن انصاف و وفا نیست.
۳. ص: دلبرم شاهد طفلست؛ ب و ح و ی ۲: دلبرم کوچک و طفلست؛ ط: یار من شاهد و طفلست.
* در بیت سوم، ط: چابک و دلبر دارم.
۴. مه: کوید و نیک ندیدست ندارد نگهش؛ ط: گرچه خون می‌چکد از عشوه چشم‌سپیش.
۵. ط: که بدو نیک ندیدست و ندارد نگهش.
۶. ص و ن: در پی آن گل نورسته دل ما دریاب؛ الف: در پی آن گل نوحاسته یا رب دل من.
۷. ص: جان به شکرانه کنم صید درین دانه که او؛ الف: جان به شکرانه کنم پیش اگر آن دانه در؛ ب: صرف اگر آن در دانه.
۸. ص و ق: حافظ بود آرامگمش.
نسخه «گ» این غزل را ندارد.
- این غزل در نسخه «ص» ۶ بیت و در نسخه ط و ق ۸ بیت و در نسخه «ی» ۲ و ۷ بیت دارد. بیت ۳ و ۶ در نسخه «ص» نیست.

۱. ستا: بگشاید.
۲. ستا: بسته آن.
۳. جو: غیر تو بیریدم دل.
۴. ستا: به عیادت.
۵. ستا: مدد زلف تو.
۶. جو: گر لب.
۷. این غزل در نسخه‌های ط و گ و ق و الف و ی ۲ و م و ف و پ نیست و از نسخه «ص» نقل شد.

۱. ط و ن و ق و الف: لطف الهی.
۲. ن و مهد: فضل خدا.
۳. ط و ق و پ و م: چه دانی؛ الف: بگفتم خموش.
۴. ن و مهد: این خرد پیر.
۵. ن: نه به کوشش بود.
۶. ایا و الف: آن قدر.
۷. ن: رندی حافظ گنهی صعب نیست.
۸. ص و ق و م و ف: عیب پوش.
۹. ص و ع: آن که هست.
۱۰. گ: وز نظر چشم.

۱. گ: آن گلبن خندان؛ ص: آن نوگل خندان؛ ن و مهد: آن نوگل بستان.
۲. مهد: از چشم حسود ز منش.
۳. ط و ن: گشته به صد.
۴. گ: گر به منزلگه سلمی؛ ط: گر به سر منزل جانان؛ الف و مهد: به سر منزل لیلی.
۵. ن و مهد: این بیک صبا.
۶. قسمتی ازین کلمه در نسخه «گ» محو شده است.
۷. گ: چون دلم حق دعا بر خط و خالت دارد.
۸. گ: جای جان‌های عزیز.
۹. در نسخه «گ» دو مصراع بیت چهارم هر يك مصراعی از دو بیت جداگانه‌اند.
۱۰. ط: گر دلم حق وفا با؛ ح: گر دلم عشق دعا.
۱۱. ص و ح و گ و ن: بر خط و خالت دارد.

۱۲. ط: سفته آنست که باشد.
 بیت ششم در نسخه «گک» نیست.
 ۱۳. ص: نشاید انداخت.
 ۱۴. ح و گک: دلکش و نظم سخنش.

۳۰۱

۱. م: شمع خلوت؛ ن: شمس خاور؛ ن و مهد: شمع خاور بکشد بر همه.
 ۲. ص: افق چرخ در آن؛ ن و مهد: برکشد آینه از چرخ افق چرخ زنان؛ ح: افق جیب در آن؛ ط: چرخ دو رو.
 ۳. گک: کلمات «در و بام» ناخواناست به صورت: درو (درد) ایام و شاید در اصل «در در و بام طریخانه» بوده ولی غالب نسخ خطی و چاپی عبارت «در زوایای طریخانه» است.
 ۴. ط: زهره به آغاز سماع.
 ۵. ط: وضع دوران منکر.
 ۶. ح: کجایی مطرب.
 ۷. ص: کجا رفت مناع. این بیت در نسخه «گک» نیست.
 ۸. ط و ص و ق: همه بند است و فریب؛ ف: همه دام است و فریب.
 ۹. ط: عمر خرم طلب.
 ۱۰. ق: می خواهی.
 ۱۱. ط: وجودیست عطابخش و کریم و نفاع؛ م: وجودیست عطابخش و کریمی نفاع.
 ۱۲. ق: مظهر لطف ازل.

۳۰۲

۱. ن: در وفا و مهر تو مشهور خوبانم؛ ح: در وفای عشق تو مشهور جانانم.
 ۲. ح: کوی سربازان رندانم.
 ۳. ن: اندر آب و آتش.
 ۴. ط: همچنان بر آتش؛ ق و پ: آتش عشق تو سوزانم.
 ۵. ص و ط و ق و پ و ف و م: گرم رو.
 ۶. ط: روشن نگفتن راز پنهانم؛ فر: این چنین روشن نگشتی راز پنهانم.
 ۷. ن: این دل زار مرا در اشک بارانم؛ ط: این دل زار و نزار اشک بارانم؛ م: این دل زار ترا در اشک بارانم.
 ۸. ح و پ: روز من شبست.
 ۹. ق: از وصل خود ای نازنین.
 ۱۰. گک: باقیست تا دیدار تو.

۱۱. ص: چهره بنما دل ربا یا جان برافشانم.
 ۱۲. ع: ورنه از دودت؛ ق: ورنه از دودت؛ جو: ورنه آهم؛ پ: ورنه از سوزت.
 ۱۳. گک: ورنه از دستت جهان را هم بسوزانم.
 ۱۴. ط: شب رو خوابم.
 ۱۵. ط: از سر گرفت.

۳۰۳

۱. ص و ط و ب و ن: قسم به حشمت جاه.
 ۲. ط: می مغانه بده
 * در مصراع دوم، گک: ای ندیم توبه.
 ۳. ط و مهد: بوی عشق؛ ن: بوی عیش.
 ۴. ب و ط و ن: بیا که رقص کنان.
 ۵. ط: نظری کن برای آن رحمت؛ ن و مهد: به شکر آن نعمت.
 ۶. ع: فیض جام تو تشنه ایم ای دل.
 ۷. ب: خدا جدا نکند.
 بیت هفتم این غزل در نسخه «ق» نیست و نسخه مهد بیت دیگری دارد بدین صورت:
 صراحی و حریفی خوشم ز دنیا بس که غیر از این همه اسباب تفرقه است و نزاع.

۳۰۴

۱. ص و ب: مدد کند.
 ۲. ح: ور بکشم ز هی طرف؛ ن: کو نکشد زهی طرف.
 ۳. ن: طرف کمر ز کس نیست.
 ۴. ط: کس زنده است ازین کمان تیر مراد بر هدف.
 ۵. گک: گشایشی نبود؛ ص و ح: از خم ابروی ویم؛ ط: از خم ابروی بتم نقش گشایشی نشد؛ ح: نقش گشایشی نبود؛ ن: هیچ گشادی نبود.
 ۶. ن: وه که ازین.
 ۷. گک: دستکش من ضعیف؛ ن: دستکش خیال ما.
 ۸. ح: ازین میان تیر مراد بر هدف، این بیت در نسخه «ص» نیست.
 ۹. گک: به هر طرف.
 ۱۰. ط: باد ببنوش؛ ب: باده بخواه.
 ۱۱. فر: مفتی شهر بین که چون لقمه شحنه میخورد؛
 ۱۲. ص: آن حیوان ناخلف.
 ۱۳. ط: خاندان صدق؛ ق و ب: خاندان به صدق.

۱۴. گک: بدرقه رهت کنم همت شحنة نجف؛ ص و ط: همت شحنة النجف؛ ح: بدرقه رهش بود.

۳۰۵

۱. ل و الف: همنشین شکیب؛ ن: هم شکیب شکیب؛ ط: هم‌عنان شکیب.
۲. ح: که در امید وصال.
۳. ح: بسر رسید نیامد.
۴. ح و ن: بفخر می‌دیدم.
۵. ح و ن: بر آستان که نهادم.
۶. الف: چگونه باز کنم در هوای وصل تو بال.
۷. گک و ح: بر آشیان.
۸. گک و ن: فتاده زورق.
۹. ص و گک: فلک مگر چو سرم دید.
۱۰. ص: چنبر شوق.
۱۱. ح: بیست گردن و سلم.
۱۲. گک: کباب و دور؛ م: ز شور شوق دلم شد کباب و دور از یار.
۱۳. این بیت فقط در نسخه «ق» موجود است. نسخه «ط» بیت نهم این غزل را ندارد.
۱۴. ح: بیان شوق کزین ره.

۳۰۶

۱. ن: شفیق رفیق.
۲. ق و سنا: هیچ بر هیچ.
۳. ص: تا این قدر ندانستم.
۴. مبهذ و م و پ: غنیمت عمر؛ ص و ح: معیشت وقت.
۵. ط و ن: ملاحظتی که ترا.
۶. ص: به کنه او نرسد.
۷. ن: اگر چه موی میان تو خود به ما نرسد.
۸. پ: آن خیال دقیق.
۹. ط و ن و ق: حکایتی است که.
۱۰. ق: عقیقی شد اشک.
۱۱. ط و ن و سنا: که مهر خاتم چشم لبیست همچو عقیق؛ ق: که مهر خاتم لعل تو هست همچو عقیق.
۱۲. این بیت نقل از نسخه «ن» و «م» و «پ» است و نسخه‌های ص و ط و گک و ق آنرا

ندارند.

۳۰۷

۱. ص: در خاك.
۲. ص و ك: در آن گناه.
۳. ص و پ و ب: نفعی رسد به غیر چه باك؛ ح: در آن گناه چو نفعی رسد به غیر.
۴. ب: برو هر آنچه؛ ط: بیا به هر چه.
۵. ط و ك و ق: درین مخور.
۶. ص: پا و مكیر از سر خاك.
۷. ق: چه آدمی چه پری.
۸. ق و م: دیر.
۹. ك: فریب دختر رز نور چشم ماست مكر؛ ص: فریب دختر زن طرفه؛ ب: طرفه میزند ره عشق.
۱۰. پ: مونس دل خاك.

۳۰۸

۱. ب: این دل ریش مرا بر تو بود؛ ق و م و سنا: با لب تو.
۲. ب و ق: گوهر پاکیزه.
۳. ب: در خلوص من اگر نیست؛ ح: در خلوص من اگر هست غشی تجربه کن.
۴. ك: مست دو پوست بدهم؛ ص: مست و دو بوسه بدهم.
۵. ص: بشد و ما بدویدیم پتك.
۶. ح: خلق را بر دهن خویش؛ ص و ن و ك: خلق را در دهن خویش.
۷. ك: صبوری کنم؛ ط: زبونی كنم از چرخ و فلک.
۸. ك: چون نشستنی بر حافظ به کرامت یارا؛ ط: چونکه با حافظ خویشش نگذاری باری؛ ب: چون بر حافظ خویشش نگذاری روزی.
۹. ب: از در او يك دو قدم.

۳۰۹

۱. ط: هزار دشمن اگر می کنند.
۲. الف و ط و ن: وگر نه صد رهم از هجر تست؛ ح: وگر نه صد رهم از دست تست؛ ك: وگر نه صد رهم از هجر كشت بیم هلاك.
۳. ق: بویش.

۴. ط و الف: زمان زمان کنم از غم چو گل گریبان چاک.
۵. ط: بود صبور دلم از فراق.
۶. ق: زخم زنی به که دیگری مرهم.
۷. ق و ن: به که دیگران تریاک.
۸. ن: هر کسی کجا بیند.
۹. ق و ن: به قدر دانش خود.
۱۰. این بیت در نسخه‌های ص و گ و ط نیست.

۳۱۰

۱. ق: وصل تو کار من به اصول.
۲. ص، ح، ط: قرار برد ز من.
۳. ق، ن و م: فرگس رعنا.
۴. ص و ط: فراغ برد ز من؛ ق: فراغ برده ز من آن دو جادوی مکحول.
۵. ص و ط و گ: چو از جواهر؛ الف: خور از جواهر.
۶. گ: در آن هوس؛ ق و ف: در آن زمان؛ ط: در آن نفس که ز تیغ.
۷. ط: کجا روم چه کنم چون شوم؛ ح: چکنم چون کنم چه چاره کنم؛ ن: چکنم چون شوم چه چاره برم؛ ق: چکنم چاره از کجا جویم.
۸. ص و ح: ز غم جور روزگار ملول. این بیت در نسخه «گ» نیست.
۹. گ: که کرد در دل تنگم.
۱۰. گ و مهد: خموش شو حافظ.

۳۱۱

۱. ق: به وقت گل.
۲. ص: صواب ما همه دام رهست و من زین بخت؛ ط: صلاح ما همه جام می است و ما زین بخت؛ ن: صلاح من همه دام؛ پ: صلاح من همه جام میست و من زین بخت؛ الف: صلاح ما همه دام رهست و در این بخت.
۳. ط: نیم ز سافی و ساقی.
۴. ط: بود که باز نبرد گنه به خلق کریم.
۵. ص و ح: که در سؤال ملولیم؛ ط: که از صواب ملولیم؛ ص: در جواب خجل.
۶. ق و ن: رهروان خواب.
۷. ص: که ز شیوه آن چشم.
۸. ط: رخ از جناب تو جایی دگر نتافته‌ام.
۹. ط: از آن جناب.

۱۰. ق: تویی که خوبی ز آفتاب و شکر خدا؛ ص: ز آفتاب و فضل خدای. ح: ز آفتاب
چو فضل خدای.
۱۱. ص و ح: نقاب ظلمت از آن.
۱۲. ط: که شد ز لؤلؤی نظمش در خوشاب خجل. نسخه گک درین غزل بیت‌های ۶ و ۸ را
ندارد.

۳۱۲

۱. ط: خوش خبر بادی
۲. ص: که به ما کی رسد.
۳. ق و ن: جام مالامال.
۴. ن: فستلوا حالها عن الاطلاق.
۵. گک: شب قدر.
۶. ط: قلمت هاهنا لسان مقال.
۷. ق: لسان القال؛ ع: فصحت ها هنا؛ گک: فصمت ههنا.
۸. ط، گک و ق: آه ازین.
۹. ط: کبر و ناز و جاه و جلال.
۱۰. ص: فی کمال الکمال نلت منی؛ ن: فی الجمال الکمال؛ ط: قلت منی.
۱۱. مهد: صابری تا کی.

۳۱۳

۱. ط: یحیی مظفر.
۲. م: ای آنکه در اسلام.
۳. ط: پناه تو گشوده.
۴. ط: بر روی جهان.
۵. ط: روزنه جاه و در دل.
۶. ط: نقطه سیاهی.
۷. م: ملک از بزم تو در رقص.
۸. ط: درد کمندت.
۹. ق: نبرد راه بمنزل.
۱۰. این غزل در نسخه‌های «ص» و «گک» نیست و از نسخه «ق» و «ط» نقل و مقابله شده است.

۱. ن: فائزل.
۲. م و ستا: در اشتیاق.
۳. ص و مهد و ن: شکایت شب هجران.
۴. ط و مهد و ستا: فروگذار ای دل.
۵. ط: به شکر آنکه برانداخت پرده صبح وصال.
۶. ق: عذر می طلبد.
۷. گ: کشیده اند؛ ن: فکنده ایم بتحریر.
۸. این بیت در نسخه «ط» نیست.
۹. ط: که کس بجان ننماید.
۱۰. این بیت در نسخه «ص» و «گ» نیست.
۱۱. ط: قتل عشق؛ ن: قتیل تیغ تو شد.
۱۲. ستا: به خاک او گذری کن.
۱۳. ط و ص: خون ماست.

۱. ب و ستا: هر نکته که گفتیم.
۲. در نسخه «ص» ابتدا «تحصیل علم» ولی کاتب بعد زیر کلمه «علم» عشق نوشته است.
۳. ق: آخر بسوخت جانم در؛ ب و ن: لیکن بسوخت جانم در کسب آن؛ ط و فر: لیکن بسوخت جانم در کسب این.
۴. مهد: خوش سراپید.
۵. ب و مهد: از شافعی میرسید؛ ی ۲: از شافعی نپرسید.
۶. ن: دل داده ام بشوخی یاری کنی.
۷. ح: محمودة الفضایل؛ م: مجموعة الخصایل.
۸. ح: در عیش گوشه گیری؛ ح و گ و ن و ی ۲: علقم زره بینداخت؛ ق و ستا: در عین گوشه گیری بودم چو چشم مست.
۹. ص: و اکنون شدم به مستان چو ابروی تو مایل؛ ق: و اکنون شدم بمستان چون ابروی تو مایل؛ ی ۲ و پ: اکنون شدم.
۱۰. ب: زاب دو دیده صدره.
۱۱. ب: و ز لوح دیده نقشت؛ ح: و ز لوح سینه نقشم هرگز؛ ط: از نقش دیده نقشت.
۱۲. ط: آیا بود که بینم؛ ن: یا رب که بینم آنرا.

۱. ق و ف: جای خوش.

۲. ط و ق و الف و ی ۲: بنده معتقد و چاکر.
 ۳. ن: در خم ابروی تو.
 ۴. ح و ن: وین مبادا که کند؛ ط: آن مباد آنکه کند.
 ۵. نسخه «ص» این بیت را ندارد.
 ۶. گک: تو داد آگاهم.
 ۷. ص و ط و ق و ی ۲: تا در آن حلقه ببینی.
 ۸. این بیت در نسخه «گک» و «ط» نیست و از نسخه‌های ص و ق نقل شد.

۳۱۷

۱. ط، ن و ق: گرم از دست برخیزد که.
 ۲. ص و ق: ز جام وصل می نوشم ز باغ عیش گل چینم؛ الف: ز جام عیش می نوشم ز باغ وصل گل چینم؛ ی ۲: ز جام وصل می نوشم ز باغ خلد گل چینم؛ ح: ز جام عشق می نوشم ز روی دوست گل چینم.
 ۳. ح: صوفی شور بنیادم.
 ۴. ط: خواهم شد ازین سودا که شب تا روز؛ ص و ح: در عشق تو شب تا روز؛ ق: شد درین سودا که شب تا روز.
 ۵. مه‌د: رخت در خواب.
 ۶. ص: چو هر کس را که یادآری برد فیضی ز انعامت؛ ح و ن: نه بر خاکی که باد آورد فیضی برد؛ ن: برد از انفاست؛ م: چو هر خاکی که باد آورد فیضی برد ز انعامت؛ ق و الف: فیضی برد از انعامت.
 ۷. ص و ق و الف و م: ز حال بنده یادآور.
 ۸. ص: می به مخموران.
 ۹. ط: منم از غایت.
 ۱۰. الف: نه از اینم.
 ۱۱. گک: دلپذیر آید؛ ق: دلپذیر افتد.
 ۱۲. ص: من گیرم.
 ۱۳. ح و گک و ی ۲: و گس باور نمیداری رو از بتخانه چین‌پرس؛ ق و ط: اگر باور
 ۱۴. ص و ق و م: وفاداری و حق‌گویی نه کار هر کسی باشد.
 ۱۵. ط، ق و ح و ن: آصف دوران.
 ۱۶. ق: رموز مستی و رندی ز من بشنو نه از واعظ که با جام و قدح هر دم ندیم ماه و پروینم؛
 ح و ن و ی ۲: رموز عشق و سرمستی ز من بشنو نه از حافظ؛ م: رموز عشق و سرمستی
 ز من بشنو نه از واعظ؛ ح و ن: هر شب ندیم ماه.

۱. ق و ب و پ: من دلشده.
۲. ح: نه به خود می جویم.
۳. ح: استاد خرد.
۴. ن: گفت همان می گویم.
۵. ط و ی ۲ و پ: اگر خارم اگر گل.
۶. ب و ع و الف: که از آن دست که می پروردم.
۷. ح: دلق مرقع؛ ح و ک: دلق ملمع می رنگین؛ ب: می گلگون کفر است.
۸. ن: چکنم عیب کزو.
۹. ب: می سرایم به شب و وقت سحر می جویم.
۱۰. ص و ط و ق: حافظم گفت که خاک در میخانه مبوی.
۱۱. ط و ق: تو مکن عیب که من؛ ب: تو مکن عیب که مشک ختنی می بویم؛ پ: حافظم گفت که خاک ره میخانه مبوی؛ افشار، ی ۲ و ستا: گو مکن سهو که من مشک ختن می بویم.
۱۲. این غزل در نسخه «ص» نیست.

۱. ی ۲: زانجا که فیض شامل و خلق کریم تست؛ م: زانجا که فیض عام.
 ۲. ح و ن و الف و ی ۲: بیرون شدن نمای.
 ۳. ح و ع: به صد جهت.
 ۴. ح و ی ۲: چون آشنای عشق شدم اهل؛ ق: تا آشنای عشق شدم؛ مهد: تا آشنای عشق شوم ز اهل.
 ۵. الف: ز دیوان فطرتم؛ مهد: این موهبت رسید ز میراث فطرتم.
 ۶. الف: می ده.
 ۷. مهد: ای پیک بی خجسته.
 ۸. ق: مدد کن به همتم.
 ۹. ق: دولتسرای تو؛ ص و الف: از در دولتسرای دوست؛ ن: دولتپناه دوست.
 ۱۰. ن: خواهد سپرد روح.
 ۱۱. مهد: در این خیالم گر بدهد، در نسخه ایا و الف و م بیت دیگری با اختلاف جزئی بدین صورت آمده:
- در ابروی تو قبر فطر تا به گوش هوش آورده و کشیده و موقوف فرستم
ایا: گوش دوش؛ الف: آورده و کشیده موقوف.

۱. ص: بشری لنا السلامة.
۲. الف و ستا: کزین فتح.
۳. ص و ن و مهد: طرفه نویست؛ الف: طرفه نوبتی است؛ انجو: چه خوش طرفه نقش بست.
۴. ن: نداده نم.
۵. ص و ن: در نیل غم فتاده.
۶. این بیت در نسخه ص و دیگر نسخ قدیمی نیست و از نسخه «ق» نقل شد. این غزل در نسخه‌های کهنه ص و ن و ق موجود است و در اکثر نسخه‌های نیمه دوم قرن نهم هم بچشم میخورد.

۱. ط و ن و الف و ستا: بغیر آنکه بشد.
۲. ص و ط و ی ۲: بنشستم.
۳. ای: ای ملامت گوی؛ ق و ن و الف و م: ای نصیحت گو.
۴. ق: که مرهمی بفرستم که؛ ط و ق: که مرهمش بفرستم که خاطرش خستم.
۵. این غزل در نسخه «گک» نیست.

۱. ب و ط و ن و الف و م و ی ۲: بگذار تا به شارع.
 ۲. ط: محتاج آن دریم.
 ۳. ط: چون در رندی.
 ۴. ص: شرط آن بود که جز این شیوه؛ ط و ق: جز ره آن شیوه.
 ۵. ی ۲: باشد که دست.
 ۶. الف: تا کی به کام دل ز لب لعل او رسیم.
 ۷. ب و ع: شوریدگان از آنک.
 ۸. ما خاک کوی دوست به فردوس نشمریم؛ ب: بنگریم.
 ۹. ط: به حالت رقصند مبتلا؛ گک: به حالت رقصند و مقتدا.
 ۱۰. ص و ح: زمین قدر لعل یافت.
 ۱۱. این بیت در نسخه «گک» نیست.
- در نسخه مهد و ن و ع بیت دیگری است بدین صورت:
زان پیشتر که عمر گرانمایه بگذرد بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

۱. ق: کمان ابرویت را گو بزَن تیر.
۲. ح و ع و پ و ف: دست و بازویش.
۳. ص: غم گیتی که از پایم.
۴. ق: برآی ای آفتاب؛ ف: برا ای آفتاب از.
۵. ح: به یک جرعه خرابم کن؛ ستا: به یک ساغر.
۶. ف: به گیسوی تو شب سوگند خوردم که از خاک درت سر برنگیرم.
۷. ح: بسوز این خرقه تقوی چو حافظ.
۸. ح: که گر آتش شوی در وی؛ ع و مهد: که گر آتش شود.

۱. ن و ی ۲: بدور باده.
۲. ص، ح و ط و ن: که از میانه بزم طرب.
۳. ط: طرب کرانه کنم.
۴. ط: حواله سر دشمن را به؛ گک: حواله سر دشمن به سنگ خاره کنم.
۵. این بیت در نسخه «ط» نیست.
۶. این بیت در نسخه «گک» و «ط» نیست.
۷. ص و ط و ن و ق و ی ۲: مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی؛ ح: چو روشنست مرا رسم لقمه پرهیزی.
۸. ط: چرا نه خدمت رند؛ ق: چرا ملامت رند.

۱. مهد: بیمارِت فراوان.
 ۲. ایا و ستا: از آن فرهادکش.
 ۳. ط: که کرد افسون نیرنگش.
 ۴. ف و ح: بتاب آتش دوری؛ گک: ز تاب آتش رویی؛ الف: ز تاب و آتش دوری.
 ۵. الف: نسیمی از عرقچینم.
 ۶. ن: فدای مطرب و ساقی.
 ۷. ط: بر سر خیال خواب دوشینم؛ ص و ع: در سر خروش چنگ دوشینم.
 ۸. م و پ: تا قصر؛ ق: در قصر.
 ۹. ط: همانا آن غلط کردم؛ ح: همانا بی غلط باشد چو حافظ داد تلقینم؛ ط: که حافظ کرد تلقینم.
 ۱۰. این غزل در نسخه «گک» نیست.
- در نسخه «ع» بعد از بیت دوم بیتی است بدین صورت:

لبت شکر به مستان داد و چشمت می به میخواران
منم گز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم

۳۲۶

۱. ص و ق و م: طرحی نو دراندازیم؛ فر: طرح دیگر اندازیم.
۲. گک: و گر غم.
۳. گک و مهد: من و ساقی برو تازیم و؛ ق: من و ساقی بهم تازیم و؛ ی ۲ و پ و ف و فر: من و ساقی بهم سازیم و.
۴. گک: شراب ارغوانی با گلاب؛ ی ۲: شراب ارغوانی چون گلاب.
۵. گک و ق و ی ۲: بزین مطرب سرودی.
۶. ط و مهد: به آن عالی جناب انداز.
۷. این بیت در نسخه «ص» نیست.
۸. ن: بیا تا دآوری‌ها را.
۹. ی ۲ و ف: که از پای خمت یکسر؛ پ: که از پای خمت ناگه.
۱۰. ط: به ملک دیگر؛ ستا: به شهر دیگر.

۳۲۷

۱. ن: بر رخ سرو روان؛ مهد: بی قد سرو روان.
۲. ن و مهد: روی از آهن؛ ط: روی چو آهن چکنم.
۳. ط: از مسکن غیب؛ ن: برق غیرت که چنین می‌جهد از پرده غیب.
۴. ن: مددم گر.
۵. ح: خازن موزون منست؛ ط: خانه موزون منست؛ گک: خانه موروثی تست.
۶. ن: من در این منزل ویرانه.

۳۲۸

۱. گک و ق: چنین که در دل من؛ ط: چنین که در سر من.
۲. گک: بنفشه زار شود بر تم چو در نگریم.
۳. ف و ح و گک: نهادهام در چشم؛ ق و پ: بر آستان مرادت گشادهام در چشم؛ م: بر آستان امیدت گشاده دارم چشم؛ الف: بر آستان امیدت نهادهام دل و جان که افکنی نظری خود فکندی از نظرم؛ ط: که یک نظر بکنی خود فکندی از نظرم.
۴. ن: نمی‌روی ز برم؛ م: که روز بی کسی یک دم نمی‌روی.
۵. ح: هزار قطره بیابم.

۶. ن: بت ما جلوه‌ای کند لیکن.
 ۷. ع: کس آن کرشمه نبیند.
 ۸. ص: اگر بگذری چو باد نسیم؛ ط: به‌خاک حافظ اگر باد بگذرد چون باز.
 ۹. ص: چو غنچه در دل آن.
 ۱۰. ط: قفس بدرم؛ ن: ز شوق در لحد تنگنا کفن بدرم.

۳۲۹

۱. ی ۲: چرا نه خاک کف پای یار خود باشم.
 ۲. ق و ی ۲ و ف و م: غم غریبی و غربت.
 ۳. ص: چو کار نه پیدااست.
 ۴. الف و ستا و ن: اگر کنم گله.
 ۵. ی ۲: مگر که لطف ازل؛ ف: بود که فیض ازل.

۳۳۰

۱. ط: چل سال رفت بیش که این لاف؛ ی ۲: چل سال رفت بیش که من؛ ق: چل سال بیش رفت که من؛ ن: چل سال هست بیش.
 ۲. ص: کن چاکران دیر مغان کمترین منم؛ گگ و ایا: کن ساکنان دیر مغان کمترین منم.
 ۳. ص: در جاه عشق؛ ق: از جاه عشق.
 ۴. ط: صدر میکده‌ها.
 ۵. ط: ظن کج میر؛ ن: ظن میر که من.
 ۶. ن: آلوده گشت جامه؛ ص و ق و ایا: آلوده گشت جامه.
 ۷. ط و ق: شهباز دست پادشهم این چه حالتست؛ گگ و ن: شهباز دست پادشهم یا رب از چه خاست؛ مهد و ی ۲: شهباز دست پادشهم یا رب از چه خواست.
 ۸. ط و گگ و ق و ن: کن یاد برده‌اند.
 ۹. ص: حیفت بلبللی چو من اندر چنین چمن؛ ایا: چو من اندر چنین قفس؛ ط: حیفت بلبللی چو من اکنون درین چمن؛ ی ۲: حیفت بلبللی چو من آخر.
 ۱۰. ص: با این نشان عذر.
 ۱۱. گگ و ق و ی ۲: فارس.
 ۱۲. ص و ط و گگ و ن و ی ۲: کو همدی؛ ق و م: کوهرمی که خیمه ازین شهر برکنم.
 ۱۳. ط و ایا: قدح تابکی کشد.
 ۱۴. ایا: وقت آمد آنک پرده ز کارش برافکنم؛ ط: در بزم خواجه پرده کارش برافکنم
 ۱۵. ن: شد همت مواهب او.
 ۱۶. نسخه ط و گگ و ص این بیت را ندارند.

۱. گک و ق: قیل و قالی مدرسه.
۲. ط: تا همه تحصیل زهد و علم؛ الف و مهد: همه محصول درس و علم.
۳. ق: در کار چنگ و بریط و.
۴. گک و ق: با این خجسته طالع فرخنده.
۵. ص: جام می مخواه؛ ط و ح و ایا: جام می بخواه.
۶. ب و ق: کاوس کمی کنم.
۷. گک: با فیض فضل او؛ الف: با فیض و لطف او.
۸. ص: آن جان عاریت که به حافظ سپرد یار.

۱. ص: جز صراحی و کتابی؛ ط: جز صراحی و کبابیم.
۲. ط و ق: به جهان کم بینم.
۳. گک و ایا: در خرقة تقوی زده‌ام.
۴. ق: شرمسار از رخ.
۵. ص: خلق جهان پاکدلی؛ گک و مهد: یعنی از اهل جهان صاف دلی.
۶. ن: گر دهد دست که دامن ز خسان درچینم؛ ص: دامن ز جهان درچینم.
۷. ط و ف: تن مسکینم.
۸. ط و ی ۲: من اگر رند خراباتم اگر حافظ؛ ق: و گر زاهد شهر.
۹. ق: این متاعم که همی بینی و.
۱۰. ن و مهد: دلم آزرده مکن.
۱۱. دو بیت هفتم و نهم در نسخه «گک» و ص و ط نیست.

۱. ب و گک: چنین قصص (= قفس).
۲. الف: جنت.
۳. ق: عیان نشد که چرا آمدم کجا رفتم؛ ط: یقین نشد که چرا آمدم کجا بودم؛ م: عیان نشد که کجا آمدم کجا بودم.
۴. گک: درین و درد که فارغ ز کار؛ ط: درین و درد که غافل ز حال خویشتنم.
۵. ن: چگونگی طوف زخم.
۶. ق: که در سراچه ترکیب.
۷. ن و الف و م: بوی عشق؛ انجو: بوی مشک.
۸. ط: فافه چینم.
۹. م: چه سوزهاست.

۱۰. ط: بیا و هستی حافظ ز راه او بردار.

۳۳۴

۱. ستا: وز پی درمان بروم؛ مهد: حاجت جان طلبم وز پی درمان بروم.
۲. گک و ح: گرچه داند که؛ ن: در سفر گرچه.
۳. کک: من بر آن بوی سر زلف پریشان؛ ح: من به آن بوی سر زلف؛ الف و م و ستا: من به بوی خوشی آن زلف.
۴. ح و ن و گک و ی ۲: چون صبا با دل بیمار و تن بی طاقت؛ ط: چون صبا با تن بدحال و دل بی طاقت؛ ص: چو صبا.
۵. ن: در رهت همچو قلم گر.
۶. ط: نذر کردم که اگر غم به سر آید روزی.
۷. الف: به هوای در او ذره.
۸. گک: چشمه حیوان درخشان.
۹. مهد: تازیان را چه غم از حال گرانبارانست. این بیت در نسخه‌های ف و ستا بدین صورت است: نازکان را جو غم حال سبکیاران نیست پارسایان مددی تا خوش و خرم بروم.
۱۰. ط: ورچو حافظ به بیابان نبرم ره بیرون؛ ق: ورچو حافظ زیبابان نبرم ره بیرون.
۱۱. بیت ۸ در نسخه‌های «ص» و «گک» نیست و نسخه «ط» بیت‌های ۴ و ۷ و ۸ را ندارد.

۳۳۵

۱. ح: دل از سوی نظر آید؛ ن: نظر آید برون ز روزن چشم.
۲. ح: بیا که لعل گهر.
۳. ق: می کشم به روزن چشم.
۴. الف: گوشه‌ای نمی بینم؛ مهد: دیده‌ای نمی بینم.
۵. ح و ایا: منم به عالم و.
۶. ستا: سرشک دو چشمم.
۷. م و پ: اگر نه خون دلم می گرفت.
۸. ح و الف: بر اضطراب کسی رحم کن که شب همه شب.
۹. الف: به راه باد نهد شب چراغ؛ مهد: ز رخ روانه کند خون دل به روزن چشم.
۱۰. این غزل در نسخه «گک» نیست.

۳۳۶

۱. ط و ق: خیال نقش تو در؛ ح: خیال روی تو در پرده‌های دیده کشیدم؛ ن: خیال نقش تو

- بر کارگاه.
۲. ی ۲: خیال سلطنتم بود خدمت تو گزیدم؛ م: امید سلطنتم.
۳. ص: فغان که بر دل ازین نقش پرده‌ها بدریدم؛ ط: همغان باد شدم.
۴. ص و گک: چه قطره‌ها بفشاندم؛ ی ۲: ز شوق روی چو ماهت چه قطره‌ها که فشاندم.
۵. ص و گک: چه عشوه‌ها بخزیدم.
۶. ص: چه تیرها بکشادی.
۷. ص و گک: چه نازها بکشیدم؛ ط: ز غصه بر سر کویت چه بارها که کشیدم.
۸. ط: ای نسیم وصل غباری.
۹. ص: امید در شب وصلت به روز غم بنشینم؛ ی ۲: امید در سر زلفت به روز عمر نبستم.
۱۰. ص: از جهان دیده ندیدم؛ ی ۲: که بی‌رخ تو چراغ از فروغ دیده ندیدم.
- این غزل نسخه «گک» فقط پنج بیت اول را دارد. نسخه ط غزل دارای هفت بیت است (بیت‌های دوم و چهارم و ششم و هفتم را ندارد) نسخه ص دارای ۹ بیت و نسخه «ی ۲» واجد ده بیت است. بیت دوم از نسخه گک و ی ۲ و مهد نقل شد.

۳۳۷

۱. ص و ط: بر ره دوست؛ ن: در ره دوست؛ ی ۲: بر در دوست.
۲. م: دریغ.
۳. ص، ای، ع: ز در مصطبه؛ الف: ز در مدرسه.
۴. ای و گک: نتوان دید.
۵. گک و ن و مهد: سوادى طلبیم؛ ص و ای: مرادى طلبیم.
۶. گک: چون غمت می نتوان.
۷. گک و ی ۲: مکر در دل تنگ؛ ن: مکر در دل ریش.
۸. ی ۲ و ای: بر در صومعه.
۹. این غزل در نسخه «گک» هفت بیت دارد و بیت ۶ و ۷ از نسخه‌های ص و ط و ق نقل شده است.
- نسخه ی ۲ بیت هفتم این غزل را ندارد.

۳۳۸

۱. ن و الف: جامه صوفی.
۲. ص، ح، ن، ی ۲ دلق و طامات؛ ع و م و ستا: دفتر زرق به بازار؛ ق: شطیح و طامات به بازار.
۳. ط: دلق سلطانی و سجاده و طامات بریم؛ ق: دلق بسطامی و سجاده طامات.
- این بیت در نسخه «ص» نیست.
۴. ح: بیر پیر مناجات.

۵. ص: از کنگره عرش زئیم؛ ی ۲: کوس ناموس تو از کنگره عرش زئیم.
 ۶. ص: بصحراء قیامت.
 ۷. ط: هم بفرق و سرو چشم بهر مباحات بریم.
 ۸. ف: قدر وصل؛ ستا: نقد وقت.
 ۹. ی ۲: کاری بکند.
 ۱۰. ن: ازین قصر مقرنس.
 ۱۱. ص: گر باین فضل و کرم؛ ی ۲: که بدین فضل و هنر.
 ۱۲. ص و ط: وادی ایمن بستم.
 ۱۳. ص: در بیابان هوا؛ ق: در بیابان فنا گم شدن آخر تا چند.
 ۱۴. گک: مگر ره.
 ۱۵. گک: ملامت حافظ.
 ۱۶. ط: حافظا کار مهم است به همت بگشای. ط: ورنه بس جور ز اصحاب.
 ۱۷. ف: ورنه بس جور ز ارباب مہمات بریم.
 ۱۸. گک: حافظ آب رخ خود را به در سفله مرین؛ ص: حافظ آب رخ خود در پی هر سفله مرین.
 ۱۹. این غزل در نسخه «ط» دارای ده بیت و فاقد بیت ۸ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۴ است. همچنین در نسخه «ص» غزل دارای ۱۰ بیت است و بیت ۲ و ۶ و ۱۲ و ۱۳ را ندارد. در نسخه «ق» این غزل ۱۲ بیت دارد و فاقد بیت ۱۲ و ۱۳ است.

۱. گک و ن و ی ۲: جز بر آن عارض.
 ۲. گک: همچو چنگک اربکناهی بدهی کام دلم؛ ن: اربکشادی ندهی؛ فر: همچو چنگک بکنارم ندهی.
 ۳. ق: از لب خویش چو نی یک نفسی بنوازم؛ ن: چون نی آخر ز لبانت به دمی بنوازم.
 این بیت در نسخه‌های «ص» و «ط» نیست.
 ۴. انجو: دل سرگشته.
 ۵. ص: در سینه نماند پنهان؛ ائف و ستا: در دیده بماندی پنهان؛ ط: در دیده نماندی پنهان.
 ۶. ص و ط: قفص باد هوایی گشتم؛ گک: نفس باد هوایی گشتم.
 ۷. ن: در تن حافظ.
 ۸. ن: در قدمی اندازم.

۱. گک: مغان سر خدا.
۲. گک و پ: که چه سری ز کجا؛ ط: که چه نورست و کجا؛ ن: که چه رمزی ز کجا.
۳. ن: جلوه بر من مکن ای خواجه حج کرده که تو؛ ح: جلوه در من مفروش؛ ی ۲: جلوه با من مفروش.
۴. گک: خطا می کردم.
۵. ن و پ: منصب عاشقی و رندی و شاهد بازی.
۶. ن و پ: همه از تربیت لطف شما؛ ق و الف و م و ستا: این همه از نظر لطف شما؛ ط: این همه از نظر و لطف خدا.
۷. ی ۲: باد هوا؛ ن: درج عطار ندید از نفس مشک ختن.
۸. ح و ط و گک: زانگه او را.
۹. ط و الف و م: ز محبان خدا می بینم.

۱. ع: دردم از یارست درمان.
۲. ی ۲ و پ و م: آن بهتر ز حسن؛ ح و ایا: این که می گویی که آن؛ ن: آنرا چیست حسن.
۳. ق: دوستان در پرده می گویم سخن؛ پ: دوستان در پرده می گویم ولی؛ ایا و ح: در پرده می گوید سخن.
۴. ص: گفت خواهد شد.
۵. ح و مهد و ی ۱ و ی ۲: روی تست.
۶. ن: یار ما اکنون به قصد خون ما؛ مهد: جان ما.
۷. ص، ع، ن، ق، ی ۲ و مهد و پ: عهد را بشکست؛ آیا: عهدها بشکست؛ الف: زلف بشکستست و پیمان.
۸. ب و ع و گک و مهد: بر نقش جهان.
۹. ن: بلذرد این دور هجران.
۱۰. قدسی و ی ۲ و پ: خون ما آن نرگس مستانه ریخت؛ ح: خون ما آن نرگس ترکانه ریخت.
۱۱. ص و ح و ی ۲: با سر زلف پریشان.
۱۲. این بیت را نسخه های «ص» و «ط» و «ق» ندارند.
۱۳. ط و ق و مهد: یرغوی دیوان.
۱۴. ب: می خورد.
۱۵. ی ۲: آصف ملک.

۱. الف و م: دولت.
۲. ق: گر چنین چهره گشاید خط.
۳. ط: گر چنین چهره گشاید رخ.
۴. ص و ق و م: ناوگ غمزه بیار و رسن زلف؛ ط: ناوگ غمزه بیا و رسن زلف؛ الف، ستا و جو: ناوگ غمزه بیار و زره زلف؛ فرود: ناوگ غمزه بیار و زره لطف.
۵. آیا، ح، ط، ن و الف: برگذر است.
۶. ط: اولی آنست.

۱. ص و ط و ق: سخن اهل دل است این و بهجان بنیوشیم.
۲. ب: غصه نتابیم و چرا؛ ن: غصه نسوزیم و چرا.
۳. ب: حرمان و هوس در جوشیم؛ ن و مهد: حرمان هوس می جوشیم.
۴. ب و ط و پ: میکشم از قدح.
۵. ب و ق: شرابی موهوم.
۶. گک: بی مطرب و می میجوشیم؛ ط: چشم بد دور که ای مطرب و می مدهوشیم.
۷. گک: حافظ این حال عجب با که توان گفت [که ما] (این دو کلمه در نسخه «گک» افتاده است).

۱. آیا: لیک از لطف لب؛ ن: گرچه از لطف لب.
۲. ح: عشق من بر خط مشکین؛ ن: برخط سودای تو.
۳. گک و ن: دیرگاهیست کزین جام؛ ص: دیرگاهست که با جام هلالی.
۴. ط و الف: سجاده نشین؛ پ: معشوقه پرست.
۵. گک: همت رندان؛ م: صحبت رندان.
۶. آیا و ح: خوش آمد که بخود؛ ط: خوش آید که بخود.
۷. ی ۲: بر سر کوی تو.
۸. ن: چه غم از تیر کج انداز بود دست مرا؛ ص: تیر که انداخت حسود؛ پ: چه غم از هرزه و ایدای حسود.
۹. گک: که به محبوب؛ ب و ص: چو به محبوب.
۱۰. ح و آیا و ط و گک و ن و ی ۲ و پ: مهر و وفا نشکستم؛ مهد: بافسوس جفا مهر وفا.
۱۱. ن: من چو حافظ هنری بودم و دانا لیکن.
۱۲. ط: صنم لشکریم غارت دین کرد؛ ص: صنمی لشکریم.
۱۳. ی ۲: اه اگر مرحمت شاه.

در نسخه «گک» بیت چهارم نیست.

۳۴۵

۱. الف: سودای رخت.
۲. ستا و نسخه بدل جامع نسخ: بناز.
۳. ط: عشوه فرمای که طمع طبع را موزون کنم؛ ن: نا طبع سخن موزون کنم؛ ی ۱ و مهد:
- عشوه فرمای تا طبع طمع موزون کنم.
۴. ستا و نسخ بدل جامع نسخ: زان طبع نازک گاه گاه؛ الف: زان طبع نازک زینهار؛ ن: میکشم زین طبع نازک گاه گاه.
۵. ط و ق و ی ۱ و پ و الف: ای نسیم منزل لیلی؛ ن: حضرت سلمی.
۶. ص و ح: ربع را در هم زنم.
۷. ی ۲: بی پایان یار.
۸. ن: ای مه نامهربان.
۹. نسخه «گک» این غزل را ندارد.

۳۴۶

۱. ص، ع، ی ۲، م، ستا: از بخت خود به شکر م و از روزگار هم؛ الف: از بخت شکر دارم و ز روزگار هم.
۲. ق: به مستی و رندی.
۳. م و ف: از می جهان.
۴. ن: نگران بود از کمین.
۵. الف: فیض فصل؛ مهد: فیض روی؛ ستا: فیض لطف؛ فر: چون آب روی لاله و گل فیض رحمت است.
۶. گک و ن: اهل نظر اسیر تواند از خدا بترس.
۷. ط: در انتصاف. در نسخه «ص» این غزل به همین بیت پایان می یابد و ابیات بعدی را ندارد.
۸. م: ملک و دین که ز کلك وزارتش.
۹. ن: عدل تست.
۱۰. ن و ی ۲: وین بر کشیده قبه نیلی حصار هم؛ گک: وین سرکشیده گنبد.
۱۱. گک: عدل سبک عنان.
- * در بیت چهاردهم، «گک»: آسمان صبح.
۱۲. ق و ی ۲ و م: خالی مباد کاخ جلالش ز سروران.
۱۳. نسخه «ط» فقط بیت های ۱ و ۲ و ۳ و ۶ و ۸ و ۹ و ۱۰ را دارد.

۱. ن: نقش مثال روی تو؛ الف: نقشی بیاد روی تو، ی ۱: نقشی بیاد قد تو.
۲. ط: در نظر و خرقه دوخته.
۳. ص: جلوه می‌نمودم؛ ن: جلوه نمود.
۴. ص و گ: کز سر شاخ سخن نشست؛ ایا: هر مرغ فکر من که بشاخ سخن نشست؛ ج: هر مرغ فکر که بر سر شاخ [سخن] نشست؛ ع: هر مرغ فکر کز سر شاخ طرب نشست.
۵. گ و ی ۲: بازش به‌طره تو.
۶. ص و ق و ی ۱: ساقی به‌صوت.
۷. الف: غزلم باده می‌گرفت.
۸. ص و ح: خوش بود حال حافظ و فالش ببخت نیک؛ ایا: حافظ و حالش؛ گ: خوش بود حال حافظ و فالی؛ ق: خوش بود وقت حافظ و فال مراد و کام؛ ی ۱: خوش بود وقت حافظ و فال مراد کام؛ ط: خوش بود وقت حافظ و فال و مراد و کام.
۹. ط: می‌گفتم این سرود و می‌تاب می‌زدم؛ ی ۲: بر نام او و دولت؛ ن: بر نام و عمر و نسخه «گ» بیت هفتم را ندارد.

۱. ط و الف: مفلسم در یوزه از اهل دولت می‌کنم.
۲. ط و الف: تا کی از دستم بر آید تیر تدبیر صواب؛ ن: تا که اندر دام زلف آمم.
۳. ط: در کمین انتظار وقت فرصت می‌کنم؛ ائف: در کمینگه انتظار وقت فرصت می‌کنم؛ ل و جو: در کمینم انتظار وقت فرصت.
۴. ط و الف: ناصح ما؛ گ: واعظ من.
۵. ع: نشنید و بشنو کاین سخن؛ ن: نشنید و بشنو این سخن.
۶. ط و ق و الف: با صبا.
۷. ن و الف: می‌روم در کوی دوست.
۸. گ: رفیقان نیز استمداد.
۹. ص: خاک کوی تو نتابد زحمت ما بیش ازین؛ مهد: خاک پایت بر نتابد زحمت ما؛ ق: خاک کویت زحمت ما بر نتابد بیش ازین؛ ن: خاک راهت بر نتابد زحمت ما.
۱۰. ی ۲: زلف جانان دام راه.
۱۱. ط: تیر بلا.
۱۲. ص و الف: حافظم در محفلی دردی کشم در مجلسی.
۱۳. نسخه «گ» دو بیت ۶ و ۷ و نسخه «ص» دو بیت ۶ و ۸ و نسخه «ق» بیت ۸ و نسخه «ط» بیت ۵ را ندارند.

۱. ن و ی ۱: بالا بلندی.
۲. ص مگر موی میانی گیردم.
۳. گ: ز چشم خود.
۴. ق و ب: بدین شکرانه.
۵. ی ۱: ز روز و روزگارم.
۶. ط: دارم شکایت.
۷. ص: اگر کردم دعای؛ ط: اگر گویم دعای.
۸. ن: سری دارم مهبیا بر کف دست؛ ح و گ: به پیری گشت حافظ مست لیکن.
۹. ن: تو از خاکش نخواهی.
۱۰. این غزل در نسخه ق و گ و «ط» ۷ بیت و در نسخه «ص» ۸ بیت دارد. بیت پنجم در نسخه «ص» و ح و ب و همچنین نسخه‌های ی ۱ و ی ۲ و غالب نسخ مکتوب در نیمه دوم سده نهم ثبت و ضبط است.

۱. ص: ناز بنیاد منه،
۲. ص و ح و آیا و ی ۲ و م: تا نبری بنیادم.
۳. ط: قد بر افروز.
۴. ط: ناز شیرین منما.
۵. ق: می مخور با همه کس؛ ط: می خورم با همه کس.
۶. ط: یاد هر قوم مکن تا نبری بنیادم.
۷. ط: زلف را حلقه مده.
۸. ط و ع و ق: طره را تاب مده تا ندهی بر بادم؛ الف: مژه را آب مده؛ مبد: طره را آب مده.
- * ط: مصراع دوم بیت پنجم، یا دهر قوم مکن تا نبری از یادم.
۹. آیا: و ح: ورنه بسوزی دل من.
۱۰. ط: دستگیرم که ز هجر تو ز یا افتادم.
۱۱. گ: دست گیرم که ز هجر تو ز یا افتادم؛ الف: یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم؛ جامع نسخ و ل: سرم از دست بشد وصل تو نمود جمال دست گیرم که ز هجر تو ز یا افتادم.
۱۲. ی ۲: طالع فرخ زادم.
۱۳. در غالب نسخ پاره‌ای مصراع‌های این غزل تداخل شده و تشویشی روی داده است

۱. الف: خدمت رندان.
۲. ب: نه بخود ره بردم.

۳. آیا و ق: در خلاف آمد؛ گک: آمده.
۴. ط و ق: ای گنج روان.
۵. ص: من که این خانه؛ مهبد: کاین طربخانه.
۶. ی ۲: نقش مستوری و مستی همه بر خاتم تست.
۷. ص: دارم از لطف خدا منظر فردوس طمع؛ ی ۱: دارم از لطف ازل منظر فردوس طمع؛ ط: دارم از لطف ازل فرحت فردوس طمع.
۸. ط: گرچه دروانی میخانه.
۹. گک: آنک پیرانه؛ ن: آنچه پیرانه؛ ی ۲: ای که پیرانه سرم.
۱۰. به جای این بیت در نسخه‌های «ص» و «گک» بیت زیر مندرج است:
هیچ حافظ نکند در خم محراب فلک این تنعم که من از دولت قرآن کردم
ط: هرچه کردم همه از همت مردان کردم؛ ب و مهبد: آن تنعم که من.
۱۱. ی ۱: گر به دیوان سخن.
۱۲. این بیت در نسخه «گک» نیست.

۳۵۲

۱. ن: سرم خوشست بیانگ.
۲. ن: که من نسیم حیات از پیاله می‌بویم.
۳. ب: عروس زهد.
۴. ب: مرید فرقه.
۵. آیا و ن: چنانچه.
۶. ط: پرورشم می‌کنند.
۷. ب و ط و ن و ی ۱: خداگواست که هر جا که.
۸. ط و ن: غبار خاک طلب.
۹. ط: کیمیای سروربست؛ ی ۱: کیمیای بهره‌وربست.
۱۰. ب: غلام دولت آن خاک؛ گک: غلام همت آن خاک.
۱۱. ب: بلند بلایت.
۱۲. ی ۱: شدم فسانه سرگشتگی ابروی دوست؛ ص و ع: شدم نشانه؛ ص و ع و ن: به سرگشتگی ابروی دوست؛ ی ۲: شدم فسانه به سرگشتگی چو ابرو یار؛ ل: شدم فسانه سرگشتگی که ابروی دوست.
۱۳. ی ۲: کشید در خم گیسوی خویش؛ ب و ن و ل: کشیده در خم؛ ن: چوگان زلف.
۱۴. ط: بیار باده.

۱. الف و مهد و ستا؛ زندان را صلا.
۲. در نسخه «ی ۱» ردیف این غزل «گفتم» ضبط شده است.
۳. ط و ق و ی ۱ و الف: در میخانه‌ام بگشا.
۴. ط: گرت باور بود ورنه سخن این بد که ما گفتیم؛ ن: باور کند ورنه؛ ق: گرت باور بود ورنه.
۵. ن: چشم خوش ساقی.
۶. ق و ن و الف و پ: شمشادست بس خجالت.
۷. ط: پشیمانی کسی آخر.
۸. ط و ق و الف: که در خدمت کجا گفتیم؛ ی ۱: که در خدمت ترا گفتیم.
۹. ن: جگر چون لاله‌ام خون شد؛ ق: و ط خون گشت کم زینم؛ ی ۱: جگر چون نافه‌ام خون گشت و زین کمتر نمی‌بایست.
۱۰. ق و ط و الف: جزای آنکه با زلفت.
۱۱. این غزل در نسخه «گک» نیست.

۱. ح و ن و ی ۲: پذیرد درمان.
۲. الف: مگرش در سر زلف تو به زنجیر کنم.
۳. ق و ن و ع و ی ۲: مجموع پریشانی خود.
۴. ق و م: کو مجالی که سراسر.
۵. گک: آنچه از محنت هجر.
۶. مهد: وصال تو بدان.
۷. ق: دین و دل را.
۸. م: افسانه مگوی.
۹. ح و گک و ع: گوش بتذکیر کنم؛ ن: گوش به فکبیر کنم.
۱۰. گک: نیست امید صلاحی ز فساد آن حافظ؛ ط: نیست امید صلاحی و فسادی حافظ. ع و ح: نیست امید خلاصی ز فساد ای حافظ؛ مهد: هست امید صلاحی و فسادی حافظ.

۱. ط و ق و الف: خرقة سالوس.
۲. ط: این نقش.
۳. ص و ی ۱: نذر فتوح صومعه؛ ن: نذر فتوح مدرسه.
۴. ص و گک و ن و ی ۲: از بزم عارفان؛ ط: از بزم عاشقان؛ ع و ی ۱: از بزم مدعی؛ ایا: در بزم‌عارفان.

- در بیت سوم، نسخه‌های ص و ط و گ و ن و مهد و ع و ایا: شاهد بدر کشیم.
- ۵. ط و ق: سر خدا.
- ۶. ع و ی ۱: ز رخساره در کشیم؛ م: ز رخساره بر کشیم.
- ۷. ص و ط و ح و ن: کام از جهان بران که ببخشد خدا گناه؛ ق: عشرت کنیم ورنه بحسرت کشندمان؛ ی ۱: کاری کنیم ورنه ندامت برآورد؛ ی ۲: کاری کنیم ورنه خجالت برآوریم؛ ع: کام جهان بران که ببخشد خدا گناه.
- ۸. ط و ی ۱ و ی ۲: رخت جان به جهان دگر.
- ۹. ق و مهد: کو جلوهای ز ابروی؛ ط: کو عشوهای ز چهره.
- ۱۰. ق: غلمان ز روضه.
- ۱۱. این بیت در نسخه‌های ط نیست.
- ۱۲. گک: حافظ نه حد تست.

۳۵۶

- ۱. ط و ی ۲ و مهد: عاشق روی جوان خوش.
- ۲. ق و ی ۲: و ز خدا دولت این غم؛ ن: و ز خدا صحبت او را به دعا.
- ۳. ن: عاشق و رندم و میخواره به آواز بلند.
- ۴. ط: که برو زهد به صد شعبده؛ گک: که بدو پاره به صد شعبده؛ ق: که برو وصله بصد شعبده.
- ۵. ص و ق: ای شمع که اینک من نیز؛ ع: ای شمع که من نیز چو تو؛ گک: از غمش ای یار که اینک من نیز.
- ۶. ح و ط و ن و ق و ی ۱: هم بدین کار کمر بسته و برخاسته‌ام.
- ۷. ی ۱: با چنین خیرتم از دست بشد پرده کار؛ ص و ق و ط و ی ۲: با چنین خیرتم از دست بشد صرفه کار؛ ن: با چنین حسرتم از دست بشد صرفه کار؛ ح: با چنین خیرتم.
- ۸. ح: آنچه از غم دل کاسته‌ام؛ ی ۱: در غم افزوده‌ام آنچه ز دل کاسته‌ام.
- ۹. ع: به خرابات کنم جامه قبا؛ مهد: همچو حافظ به خرابات زدم جام فنا.
- ۱۰. نسخه «ط» این بیت را ندارد.

۳۵۷

- ۱. م: شیرین زبان.
- ۲. ق: همنشینی نیک کردار و ندیمی نیکنام.
- ۳. ط و فر: بزمکاه دلستان.
- ۴. الف: مجلسی.
- ۵. ط: صف‌نشینان نیکنام.

۶. ط: دوستاران صاحب سر و حریفان نیکنام.
 ۷. ط: باده گلرننگ خواه و تلخ و تیز و خوشگوار.
 ۸. ص: نقلش از لعل نگار و نقلش از یاقوت خام؛ ق و ط: یاقوت خام.
 ۹. ط: غمزه ساقی به یغمای خرد آمیخته (آمیخته)؛ ی ۲: آهسته تیغ؛ گک: غمزه ساقی به یغمای خرد آمیخته؛ ص: آهسته تیغ.
 ۱۰. ط: صید جان افکنده دام.
 ۱۱. ی ۲: چون حافظ شیرین کلام؛ ص: نکته دانی خوش سخن چون حافظ افسانه ساز؛ ط و گک: نکته دان بذله گو چون حافظ شیرین سخن.
 ۱۲. ط و گک: هر که این صحبت نخواهد؛ ص: هر که این عشرت ندارد.
 ۱۳. ط: خرمی بر وی تباه؛ ی ۲: هر که این عشرت نخواهد زندگی بر وی تباه؛ ص: عیش خوش بر وی تباه؛ ن: زندگی بر وی تباه.
 ۱۴. گک: و آنکه این عشرت نخواهد؛ ن: و آنکه این مجلس ندارد؛ ط و ن: خوشدلی بر وی حرام؛ ی ۲: آنکه این مجلس نخواهد خوشدلی بر وی حرام.

۳۵۸

۱. ص و ح و ن و مهد: ما پیش خاک پای تو صد رو نهاده ایم.
 ۲. ط و ی ۱: روی و ریا خلق.
 ۳. ط و ف اجداد و ننگ و نام؛ ق: طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم؛ ص و ح و ن و ی ۱: طاق و رواق مدرسه و قال و قیل فضل؛ مهد: مدرسه و قیل و قال فضل.
 ۴. م: هم جان بر آن.
 ۵. ط: هم دل بر آن.
 ۶. ق: بی زلف سرکشش.
 ۷. ط: عمریست تا که ما به امید اشارتی؛ ن: عمری گذشت و ما به امید اشارتی.
 ۸. ط: چشمی بر آن.
 ۹. ص: فرما اشارتی که دو چشم امیدوار بر گوشه های آن خم ابرو نهاده ایم.
 این بیت در نسخه های گک و ق و ط نیست؛ اما در نسخه های مهد و ی ۲ موجود است.
 ۱۰. این غزل با غزل دیگر به مطلع: «ما پیش خاک پای تو صد رو نهاده ایم» در قافیه و وزن یکی و در برخی ابیات مشترک اند و شاید در اصل یک غزل بوده است.

۳۵۹

۱. ص و مهد: عمریست تا اندر طلب.
 ۲. ص: دست شفاعت هر دمی بر نیکنامی؛ ط: دست شفاعت هر نفس در.
 ۳. ص: بی مهر ماه افروز خود؛ ی ۲: بی یار مهر افروز خود؛ ق: تا بگذرانم روز خود.

- * مصراع دوم بیت دوم ط و ق و الف و پ: دامی به راهی می‌نهم مرغی به دامی می‌زنم.
 ۴. ی ۱: کلچیره کو.
 ۵. ص: داوی تمامی.
 ۶. الف: زین ناله و زاری که من.
 ۷. ن و ی ۱: تا بو که یابم آگهی زان سایه؛ الف: آگهی در پای آن سرو سبزی.
 ۸. پ: بر نیکنامی.
 ۹. ص و ی ۲: هر چند آن آرام دل؛ ط: هر چند که آن آرام.
 ۱۰. ن: هرگز نبخشد کام دل.
 ۱۱. م و ستا: نقش وصالی؛ ص: نقش خیالی میکنم؛ ن و مهد: خیالی میبزم فالی.
 ۱۲. ق و ی ۲: از وی غایبم.
 ۱۳. ط: یا (حرف اول بدون نقطه است) خود چو حافظ تاییم. در مصراع دوم این بیت، ن و مهد: در خلوت روحانیان.
 ۱۴. نسخه «ک» این غزل را ندارد. در نسخه «ط» بیت چهارم این غزل ساقط است.

۳۶۰

۱. صو، ح و ع و ی ۲: بترك صحبت.
 ۲. ط: بخواهم گفتم.
 ۳. این کلمه در نسخه «ک» محو شده است.
 ۴. ق: دلی در میان نمی‌بینم. این بیت در نسخه «ط» ضبط نشده است.
 ۵. ب و ح و ع و ن و ی ۲: ارتفاع عیش بگیر.
 ۶. ب: نشان اهل دلی عاشقیست خود را دان.
 ۷. ص و ق: نشان موی میانش.
 ۸. ق و ح: که دل درو بستم.
 این بیت در نسخه «ط» ضبط نشده است.
 ۹. ص: جویبار دیده ما.
 ۱۰. ص: برین دو دیده حیران.
 ۱۱. ص: در آن دریا.
 ۱۲. ط و ق: سخن درفشان؛ یا و ح و ع و ن و م: دل نشان.

۳۶۱

۱. ن: درین دایره حادثه.
 ۲. ن: آدم آورد بدین دیر.
 ۳. الف: در هوای.

۴. آیا و ص و ح: نیست در لوح دلم.
۵. ط و گک: سر خط لوح دلم جز الف قد تو نیست؛ ن: الف قامت یار.
۶. ط: هیچ مهندس.
۷. ص و گک و آیا و ع: یارب از مادر فطرت.
۸. گک: در میخانه دل.
۹. ط: غمی از در.
۱۰. گک و ق: مردمک دیده سزاست؛ ن و الف: مردمک چشم و رواست.
۱۱. ص و آیا و ح و ع: از اشک.
۱۲. الف: سیل حوادث؛ ط و ع: سیل دمام بکند.

۳۶۲

۱. ط و ق و آیا و ح و م و ع: نه یارست ندیم.
۲. ط و ق: سالها شد که منم بر.
۳. ن: مکرر خدمت.
۴. این بیت در نسخه «ص» نیست.
۵. گک و ط: بعد صد سال اگر باد تو بر جان وزدم؛ ع: بعد صد سالم اگر باد تو بر خاک وزد؛ ن: اگر باد تو از یاد رود.
۶. این بیت در نسخه «ص» ضبط نشده است.
۷. ق: ستد اول دل؛ ی ۲: ستد دل ورنی.
۸. ص: نکند حق قدیم؛ ط: نکند جان کریم. این بیت در نسخه «گک» نیست.
۹. گک و مهد و ی ۲: مدد یابد.
۱۰. ط: ز در دیگر کن.
- در بیت نهم، ق و مهد: گوهر معرفت آموز.
۱۱. ی ۲: راه سخت.
۱۲. ع و آیا: لطف خدای.
۱۳. ط: نبرد صرفه شیطان رجیم. این بیت در نسخه «گک» نیست.
- * در مصراع اول بیت یازدهم، ط: ساکن باش.
۱۴. گک: چه به از گوهر نظم سخن و طبع سلیم.

۳۶۳

۱. ق و مهد: منزل ویران.
۲. ص: روم غافل.
۳. ص و ع و گک: به وطن گردم باز؛ ی ۱ و م: باز روم.

۴. گک: تا در صومعه با بربط؛ ن: بر در میکده با بربط؛ ع: بر در صومعه.
 ۵. ی ۲: عشق درین بحر عمیق؛ ن و مهد: آشنایان غم عشقم اگر خون بخورند.
 ۶. ن و ی ۱: ناکسم گر به شکایت بر بیگانه روم.
 ۷. ع: بعد ازین دست من و دامن آن سرو بلند.
 ۸. ن و ی ۱ و ی ۲ و م: چند چند.
 ۹. ن و ی ۱: خم ابروی چو محرابت باز.
 ۱۰. ی ۱: سجده شکر کنم از پی.
 ۱۱. ی ۱: سرخوش از میکده با دوش؛ گک: یکسر از میکده با دوست.

۳۶۴

۱. ق و ب: من که از آتش دل چون خم می در جوشم.
 ۲. ن: طمع بر لب جانان؛ ب: در لب شیرین.
 ۳. ب: تو درین کار مرا بین که به جان.
 ۴. ب: من که آزاد شوم.
 ۵. ب و ن: طاعت دوست.
 ۶. ن: نهد بارگران بر دوشم؛ این بیت در نسخه «گک» نیست.
 ۷. ب، ح، ق و ی ۲: روضه رضوان.
 ۸. ق: من چرا ملک جهان را؛ ص: من چرا باغ جهان را.
 ۹. ص: راق خم؛ ع: راق می.
 ۱۰. ی ۲: گر ازین گونه.
 ۱۱. ن: وقت سحر.

۳۶۵

۱. ص و ط و ق: چشم گشاد.
 ۲. ط: از کمرش می دارم.
 ۳. ط: سرخی رویم چون جام.
 ۴. ط و گک: پرده مطربم از دست بخواهد بردن.
 ۵. ص: پرده نباشد یارم؛ گک: درین پرده نباشد رازم.
 ۶. ی ۲: از نی کلک همه شهید و شکر.
 ۷. ط و ق: در گذر ای یار؛ ع و م: چون منش؛ گک: در گذریار.
 ۸. گک: تا در این پرده جز اندیشه نباشد کارم.
 ۹. ق: بجز از خاک درش با که بود بازارم؛ ی ۲ و م: بجز از خاک درش با که بگو در کارم؛
 ف: خاک درت با که بگو در کارم.

نسخه «ط» فقط سه بیت اول این غزل را ضبط کرده و پنج بیت به دنبال آنها از غزل دیگر آورده است.

۳۶۶

۱. ق و ی ۲: گیتی نما و خاک.
۲. ن: شاهد بحر.
۳. گک و ن و ق و ی ۲: صحبت ما.
۴. ع: زانک تزویر.
۵. ن و ی ۲: باز دهد.
۶. ن: کرده است اعتراف، ی ۲: کرده ای اعتراف.
۷. این غزل در نسخه «گک» ۷ بیت و در نسخه های ص و ق ده بیت. نسخه «ط» این غزل را ندارد.

۳۶۷

۱. ایا و ح: گر دست رسد.
۲. ص و ن و الف: خط نکاری پنگارم.
۳. ی ۱: پروانه صفت گر رسدم.
۴. ی ۱: من نقد روان هر دمش؛ مهدي: نقد روان در پیش؛ ق: من نقد روان در دمش.
۵. ق: پس از من.
۶. ایا و ح: بر بوی وفای تو شدم.
۷. ط: زان غم که بشبها من ازو دست بر آرم.
۸. ایا و ح: زلفین دراز تو.
۹. ط و ی ۱: ای باد از آن یار نسیمی به من آور.
۱۰. ط: کان بوی شفا بخش دهد دفع خارم؛ ق: کان بوی شفا بخش بود دفع خارم.
۱۱. ط: حافظ چو لب لعلش چو مرا جان عزیزست.
۱۲. ف: چو مرا آب حیاتست.
۱۳. ح و الف: عمری بود آن لحظه که جان را به کف آرم؛ ی ۱: عمری بعد آن لحظه که آنرا بیر آرم.

۳۶۸

۱. ص و ح و ن: گر دست دهد.
۲. ص: زلفین تو تازم.

۳. ح: از آن زلف درازم؛ ن و ق و ی ۲: از آن عمر درازم.
 ۴. ح: ای شمع که هر شب؛ فر: پروانه وصلت بده ای شمع که امشب..
 ۵. ص و ع و ن: کم نشود سوز و نیازم.
 ۶. ط و ق و ی ۲ و م: خیالت اگر آید.
 ۷. ط: محراب کمانچه دهد ابروی تو سازم؛ ی ۱: محراب کمانچه ز دو ابروی تو سازم؛
 ی ۲ و فر و انجو: محراب، کمانخانه ابروی تو سازم.
 ۸. ط و ق: چون صبح بر آفاق جهان؛ ح: چون میخ در آفاق جهان.
 ۹. ط: حافظ غم دل با تو بگویم که درین دور؛ ص و ی ۲: حافظ غم دل با تو نگویم که درین دور؛ ن: حافظ غم دل با تو بگویم که درین درد؛ ی ۱: حافظ غم دل با تو نگویم که درین روز.
 ۱۰. الف: جز جام ندارم.
 ۱۱. ط: همدم رازم. این غزل در نسخه «گک» نیست.

۱. ع و گک: شیوه رندی و مستی.
 ۲. ع و ط: برود از پیشم.
 ۳. ص و ع و فر: راهی بد نیست.
 ۴. ط: من که خود رند جهانم چه صلاح اندیشم.
 ۵. ط: شاه شوریده سران جان من بی سر و پاست.
 ۶. مهبد: زانکه از کم خریدی.
 ۷. گک و فر و ستا: از خون سیاهم خالی؛ ع و الف: از خون دل ما خالی؛ ط: تو چنین نقش کن از خون دل من حالی.
 ۸. گک: اعتقادی ننما و بگذر بهر خدای؛ ی ۱: اعتقادت ننماید بگذر بهر خدا گر بدانی که درین خرقه چه نادریشم؛ ع: اعتقادی ننما و بگذر؛ ص و ع: تا بدانی که درین خرقه چه نادریشم؛ ل: درین خرقه ندانی که چه نادریشم؛ گک و ستا: تا ببینی که درین خرقه چه کافر کیشم.
 ۹. ق: شعر خونبار من ای باد بدان یار رسان؛ ی ۱ و ی ۲ و م: شعر خونبار من ای یار بر یار بخوان؛ ف: شعر خونبار من ای دوست بر یار بخوان؛ ط: شعر خونبار من ای باد بر یار ببر؛ گک: شعر خونبار من ای باد بر آن یار بخوان.
 ۱۰. ط و ق و ی ۱ و ی ۲: من اگر باده خورم ورنه چه کارم با کس؛ ف: من اگر رندم اگر شیخ چه کارم با کس.
 ۱۱. ص و مهبد: عارف حال خویشم.

۱. ب و ط: ما برین در ز بی حشمت؛ ی ۱: ما بدین در ز بی حشمت؛ فر: ما برین در نه بی حشمت.
۲. آیا: وز بد حادثه؛ ح: از بی حادثه.
۳. ب و ای و ن: آنجا به پناه آمده‌ایم.
۴. ط: عشقیم ز سر حد.
۵. گک: ز بستان نعیم.
۶. ق: خازن او روح امین؛ گک: رهن او روح امین.
۷. گک و ص: لشکر حکم تو؛ ای و ح و ط و ی ۱: لشکر حکم تو.
۸. ن: ای کعبه توفیق کجاست.
۹. گک: آبرو میرود ای بحر خطا پوش بیا؛ ای و مهد: آبرو میرود ای ابر خطا شوی بیار؛ ن: ای ابر خطا شوی بیا.
۱۰. ص و ب، ای، ح و ط، ی ۱ و الف: از بی قافله با آتش و آه؛ ح از بی حادثه با آتش آه.

۱. ط و ق: ما شبی دست بر آریم و.
۲. ی ۲: دل که بیمار شد از دست.
۳. ط: تا طبیبی.
۴. ی ۱: راه خرابات بیرس.
۵. ص: تا بدان آب و هوا.
۶. ی ۱ و ی ۲ و مهد و م: بتکده بود.
۷. گک: بچشانیم.
۸. ای، ح، ط و ق و ی ۱: ای دل ورنه.
۹. ص، ط و ن: کار سختست.
۱۰. ط و ق و ب و ی: طلب از سایه.
۱۱. ط و ق و مهد: خوش گوی کجاست.
۱۲. ط و ص و ب و ی ۲ و الف: تا بقول غزلش.
۱۳. ق و ای و ن: ساز نوایی.

۱. آنجو: ما سر خوشان مست.
۲. گک: همدرس عشق؛ فر: همدرد عشق.
۳. ط: جام و باده‌ایم.

۴. ط: ما آن سعادتیم که با زاغ زاده‌ایم.
۵. ط: گو عزم صلح کن که بعزم ایستاده‌ایم.
۶. ق: می‌رود مددی.
۷. گک و ی ۲: وزره اوفتاده‌ایم؛ الف: کانصاف میدهم که ز راه اوفتاده‌ایم.
۸. ح: در میان گل.
۹. گک و ص: بر دل ویران نهاده‌ایم، ن: بر دل بریان؛ ی ۱: آن داغ بین که بر دل پر خون نهاده‌ایم؛ ف: آن داغ بین که بر دل سوزان نهاده‌ایم.
۱۰. ی ۲: گفتا که.
۱۱. ی ۱ و ف و فر: رنک خیال چیست.
۱۲. ن و گک و فر: نقش غلط مبین که همین؛ ق و ن: نقش غلط مبین که همان.
۱۳. نسخه ط: بیت ششم را ندارد ضمناً به جای بیت بالا بیت مقطع بدین صورتست:
ما را به ساده طبع مخوان ای دقیقه بین چون حافظ ار چه معتقد روی ساده‌ایم

۳۷۳

۱. ق و ن و فر و ف: ما درس سحر در ره میخانه نهادیم؛ ی ۱: ما حاصل خود در ره میخانه نهادیم.
۲. ن و فر: اوقات دعا.
۳. ح: در خرقة صد زاهد؛ ن: در خرقة صد عارف عاقل؛ ط: در خرمن صد عاقل و عالم؛ فر: در خرمن صد زاهد غافل زند آتش.
۴. ای: آن داغ که ما در دل دیوانه.
۵. ص و ای و گک و ن و ی ۱: گنج غم خویش.
۶. ص: تا روی بدین؛ ای: ما روی درین؛ ن: ما روی بدین.
۷. ای، ط، ح و گک و ی ۲: بر در میخانه نهادیم.
۸. این بیت در نسخه ص و ی ۱ نیست.
۹. ق: بنیاد ازین.
- در بیت هفتم، ق: آنرا که لقب عاقل و فرزانه.
۱۰. ط: یا رب چه گدا طبع و چه بیگانه نهادیم؛ گک: یا رب که چه کم همت و بیگانه نهادیم؛ ی ۲: یا رب چه گدا همت مردانه نهادیم؛ فر: یا رب که چه کم همت بیگانه نهادیم.
- بیت مقطع این غزل: ص و گک و ط: قانع بخیالی ز تو بودیم چو حافظ.

۳۷۴

۱. ط و ق و ی ۱ و ی ۲: آنچه ما پنداشتیم.

۲. ن و ق: دوستی بر کی دهد.
۳. ص و ط و ع و ن و الف و ی ا: درویشان نبود.
۴. ع و ی ا: ما ندانستیم و.
۵. ن: گل بر حسنت.
۶. گک و فر: گلبن حسنت به خود شد دلفروز.
۷. ی ۲ تا دم همت بدو بگماشتیم؛ گک: ما دم و همت بر آن فنگاشتیم.
۸. ص و گک و ی ۲: حکایت کس نکرد.
۹. ط: جانب رحمت؛ ص: جان ما حرمت.
۱۰. این غزل در نسخه «ص» پنج بیت و در نسخه «ط» و ی ا شش بیت دارد.

۳۷۵

۱. ص و ط و ع و ی ا: خانه کس سیه؛ ن: خانه خود سیه.
۲. گک: ورق مغلطه.
۳. ص و ع و الف: نکشیم.
۴. ق و ع و ن: گر بدی گفت حسودی؛ الف: عیب اگر گفت؛ پ: گر بدی گفت رقیبی و رقیبی رنجید.
۵. این بیت در نسخه‌های ص و ط نیست.
۶. ع: نگیریم به وی.

۳۷۶

۱. گک: مرا با عهدیست؛ ط و ن و ف: مرا شرطیست.
۲. ح: صفای خاطر خلوت؛ ف: صفای خلوت باطن؛ ی ا: هوای خلوت خاطر.
۳. گک: از آن سرو چنگل جویم؛ ص و ح: از آن شمع چگلا، دارم؛ ی ا: از آن شمع چنگل بینم.
۴. ی ا و ف: به کام آرزوی دل.
۵. ف: خلوت حاصل.
۶. ص و گک: چه فکر از خبث بدگویان و قصد انجمن دارم؛ ط: چه غم از خبث بدگویان میان انجمن دارم.
۷. گک: کاندرا سایه سروش؛ ن: سروی هست کز رفتار و دیدارش فراغ از سروستانی و گل‌های چمن دارم.
۸. ی ۲ و پ: به قصد جان کمین سازد؛ ح: اگر صد لشکر خوبان به صید دل.
۹. ص و گک و ی ا و ی ۲: زند لاف سلیمانی.
۱۰. ص: خدا را ای رقیب امشب خدا را چشم بر هم نه؛ ی ۲: خدا را ای رقیب امشب زمانی

- چشم بر هم نه.
۱۱. ص و ح: که من با اهل خاموشی.
۱۲. ی ۱: نهانی يك سخن دارم.
۱۳. ق: مکن عیسم ز میخانه.
۱۴. ی ۱ و ی ۳: شراب خوشگوارم هست و یاری چون نگارم.
- این غزل در نسخه «گک» ۸ بیت و در نسخه «ص» ۹ بیت و در نسخه «ق» ۱۰ بیت و در نسخه «ط» ۶ بیت دارد ولی بیت دهم این غزل فقط در نسخه «ط» و ن و ی ۱ و پارهای از نسخ متأخر موجود است.
۱۵. گک: برند شپره شد.
۱۶. گک: رنج و غم بیشش. ط و ق: پس از چندین ورع لیکن.
۱۷. ص و گک: چه غم دارم چو در عالم: ی ۱ و ی ۲ و ف.
۱۸. ص و گک و ی ۱ و ی ۲: امین‌الدین حسن دارم.

۳۷۷

۱. گک: مرا بینی (کلمه «می» ساقط بوده ولی بعد با خط دیگر افزوده شده)؛ ص و ط و الف: در دم؛ ی ۲: مرا می‌بینی و در دم زیادت می‌کنی هر دم.
۲. ی ۲: ترا می‌بینم و هر دم زیادت می‌شود دردم.
۳. ط و ی ۱ و الف و ستا: نه راهست اینکه اندازی؛ ص: نه راهست اینکه بنشانی.
۴. ط: مرا بر راه و بگذاری.
۵. ن: آن هم نینز.
۶. ستا: چو بر خاکم گذار آری بگیرد.
۷. م: دم دم می‌دمی تا کی.
۸. ص، گک و ن: جامی ز لعلت باز می‌خوردم؛ ح و ی ۲ و م: جامی به رویت باز می‌خوردم.
۹. ط: جان می‌کن.
۱۰. ص و ط و ن و م: چه غم از خصم؛ ح: چه فکر از خصم.

۳۷۸

۱. ط: فروخ رخ.
۲. ن و ی ۱: فرخنده مقام.
۳. گک: خیر مقدم ز کجا؛ ح: راه کجا؛ ط و ن و ق: دوست کجا؛ گک: دوست کدام؛ ح و ط و ن: یار کدام.
۴. ط: ازل همزه باد.
۵. ح و ی ۱: معشوق بکام.

۶. ق: مرغ روح؛ ع، ی ۱ و ۲ و م: مرغ عرشم؛ ط: مرغ عیشم.
 ۷. ح: زره سدره صفیر.
 ۸. ن: من له یقبل داء ذف کیف ینام؛ ط: من له یقبل کلف کیف ینام؛ ح: من له تقبل داء ذف؛ ی ۱: من له یقبل و ذاک عجباً کیف ینام.
 ۹. ق و ی ۱: مخلص گفتم.
 ۱۰. ص و ح و ن: ذاک دعواک؛ ن: ذاک دعواک لها انت.
 ۱۱. ی ۲: تنعم ز کرم رخ بنمای.
 ۱۲. الف: سرو میرقصد.

۳۷۹

۱. ی ۱: بزنی بر دل.
 * مصراع دوم بیت اول، الف: پیش قد و بالایت.
 ۲. ق و ط: قراری بسته‌ام.
 ۳. ح: در دولت تو.
 ۴. ص و ن و م و ح: که فکر عشق گم شد.
 ۵. ق و ص: اگر نقشی کشد.
 ۶. ک و ی ۲: این زاهد فریبی؛ ی ۱: تا کی از زاهد فریبی.
 ۷. ق: کز استغناء مستی؛ ح: که از استغناء مستی.
 ۸. ق: فراعنت باشد.
 ۹. ع: فراوان گنج او؛ ف: فراوان گنج غم درسینه دارم؛ ی ۲: چو حافظ گنج او در سینه داری.
 ۱۰. ح: بیند فقیرم. در نسخه ی ۱ و ف این بیت با اندک اختلافی بدین صورت مقطع غزل است:
 من آنکه برگرفتم دل ز حافظ که ساقی گشت یار ناگزیرم
 ط: یار دلپذیرم.

۳۸۰

۱. ص: مژده وصل تو ده کز.
 ۲. ح: طایر قدسم و از گلشن جان برخیزم؛ ن: از باغ جهان برخیزم؛ ط: طایر قدسم و از دام جهان بگریزم.
 ۳. الف: به وفای تو؛ م: به تولای تو.
 ۴. ک و م: خواجهگی و کون و مکان برخیزم.
 در مصراع دوم بیت سوم: ط و ک: چو گردی ز جهان برخیزم.

۵. ص و گک و مهد: بر سر تربت ما؛ ب و مهد: بی می و مطرب بنشین.
 ۶. ح: تا بیویت ز زمین نعره زنان برخیزم.
 ۷. ص و م: که چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم.
 ۸. ص: تو شبی نیک.
 ۹. ط و ع و گک: تو شبی دست در آغوشم کن؛ ح و ن: تو شبی مست در آغوشم گیر.
 ۱۰. ص و ن: که سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم.
- این بیت، در نسخه‌های ص و گک و ط نیست.

۳۸۱

۱. ص، ایا، ح و ی ۲: من ترك عشق بازی و ساغر نمیکنم؛ ق و ف: من ترك عشق شاهد؛
۲. ق: قصر و حور.
۳. ط و ی ۲: تلقین درس.
۴. ط، ع، ن و ی ۱: کردم نصیحتی.
۵. نسخهٔ «گک» این بیت را ندارد.
۶. ق: ناصح بطعن گفت که رو ترك عشق کن؛ ط: شیخم به طیره گفت که رو ترك عشق کن؛ گک: شیخم به طنز گفت برو ترك عشق کن؛ ش: ناصح به طنز گفت حرامست می مخور.
۷. گک: ناصح به طیره گفت حرامست می مخور؛ ایا و ن: ناصح به طعنه گفت.
۸. ظاهراً دو بیت اخیر در اصل بیت واحدی را تشکیل می‌داده ولی بعدها در پاره‌ای از نسخ به دو صورتی که نشان داده شد درآمده‌اند.
۹. ط: ناز و کرشمه از سر منبر؛ ح و گک: در سر منبر.
۱۰. ف: جناب پیرمغان مأمن رجاست.

۳۸۲

۱. ط: من دوستار روی.
۲. ن: می ناب بیغشم.
۳. ش: استادام چو شمع و مترسان؛ ن: آزادهام چو شمع؛ گک: پروانهام چو شمع مسوزان باآتشم.
۴. س: من آدم بهشتم؛ ش: من آدم بهشتم و اما.
۵. ن: اسیر زلف جوانان.
۶. ط: بخت از دهد مدد.
۷. ط و ی ۱: کشم رخت سوی دوست.
۸. ش: کیسو نگر که گرد فشانند.

۹. ای: من جوهری و مفلسم اما؛ گک: من مشتری مفلسم.
 ۱۰. ن و م: مفلس ازیرا مشوشم.
 ۱۱. ط و ن و ی ۱ و الف: درین شهر شد پدید؛ گک و ای: ح: درین راه دیده‌ام.
 ۱۲. ش: حقا که می نمی‌خورم و اکنون و سر خوشم.
 ۱۳. ق: کرشمه حوران.
 ۱۴. ط و گک: گفتم.
 ۱۵. ای: ح: نکته بگویی؛ ق و ط: ازل يك سخن بگو؛ ن: يك سخن بگویی.
 ۱۶. ص: آنچه بگویمش؛ ن: وقتی بگویمش.
 ۱۷. ن: حسن عروس طبع مرا.

۳۸۳

۱. ص: در آن خاطر.
 ۲. ط و ق و ی ۲: خاک درت.
 ۳. ص و ای: و ف: که آموخت بگویی؛ م: که آموخته بود.
 ۴. ص: ظن به رفیقان.
 ۵. ح: بدرقه راه کن از بهر خدا؛ الف: ای بیک صفا.
 ۶. ص و ح و گک: من بر سفرم؛ الف: من بی خبرم.
 ۷. پ و ف: بندگی ما برسان.
 ۸. ط و ای و ن و پ و ق: گو فراموش مکن.
 ۹. ص: خواهم آن روز؛ ح: خرم آن روز کزین منزل؛ ق: کزین منزل بر بندم بار.
 ۱۰. ن: رقیبان خبرم؛ ط: و از سر کوی تو.
 ۱۱. در نسخه ط مصراع دوم این بیت جای مصراع اول و مصراع اول مصراع دوم را گرفته و بدین صورت ثبت شده است:
 می خورم با خود و دیگر غم دنیا نخورم راز خلوتگه خاصم بنما تا پس ازین
 ۱۲. گک و ط: دولت وصل.
 ۱۳. ص: یادشه دهر دعا بر گهرم.
 ۱۴. این غزل در نسخه ط ۶ بیت دارد.

۳۸۴

۱. ص: که من کاری چنین کمتر کنم؛ ی ۲ و الف و مهد: که من کار چنین کمتر کنم؛ ن: که من این کار خود کمتر کنم.
 ۲. ط: نام عشق.
 ۳. گک و ی ۱: در اینجا.

۴. ی ۱: یاقوت لعل و اشک.

۵. ی ۱: کی طمع.

۶. ی ۲: چندین اعتبار.

۷. ی ۱: شرط با دلبر کنم.

۸. ی ۲: در آتش می بسوزد.

۹. این بیت صورت دیگر از بیته است که در نسخه ن بدین صورتست:

وقت گل گویی که زاهد شو به چشم و سر ولی

میروم تا مشورت با شاهد و ساغر کنم

۱۰. ط و ق: دوش لعلش.

۱۱. در نسخه ی ۱ این بیت بدین صورت است:

دوش می گفتند لعلت قند می بخشد ولی تا نینم در دهان خود کجا باور کنم

در نسخه ی ۱ و ی ۲ مقطع غزل بدین صورتست:

گوشه محراب ابروی تو میخواهم ز بخت تا در اینجا همچو حافظ درس عشق از بر کنم؛

ی ۲: تا در آنجا؛ ط: من نه آنم کین چنین افسانه باور کنم.

این غزل در نسخه «ق» دارای ۱۲ بیت و در نسخه «ص» و ط ۹ بیت و در نسخه «گ»

۷ بیت دارد. در نسخه ی ۱ و ی ۲ دارای ۱۳ بیت است.

۳۸۵

۱. ص: به مویها غریبانه.

۲. ص: بیاد یار و دیارم چنان

۳. ع و ی ۲: من از بلاد حبیبم نه از دیار غریب.

۴. ط: خدای را مدد ره روان بده تا من؛ ی ۱: خدای را مددی ای دلیل ره تا من؛ الف:

خدای را مددی ره روان که من دیگر؛ پ: خدای را مددی ای دلیل راه که من.

۵. الف: بکوی باده فروشان علم.

۶. پ: فلک ز پیروی من؛ ن: کی حساب می گیرد.

۷. ای: که باز با صنم طفل.

۸. ای و ق: به جز باد نیست دمسازم؛ ن: به جز باد نیست غمازم.

۹. ص: سرشک آمد و عیبم نکفت؛ ط: عیبم بکرد روی به رو؛ ن: عیبم بکرد رو وارو؛ گ و

ق و ی ۲: روی بروی.

۱۰. ص و ای و ع: نوید حافظ خوش؛ گ و ق: غلام حافظ خوش؛ ی ۲: فدای حافظ خوش.

۳۸۶

۱. ن: هر که نام روی تو بردم جوان شدم.

۲. ع: کردم از خدای.
۳. گ و ط: باغ جنان؛ ص: در سایه تو گلین باغ جهان.
۴. ص و ی ۱ و ی ۲: اول ز تحت و فوق جهانم خیر نبود؛ گ: اول ز فوق و تحت وجودم خیر نبود؛ ق و م: اول ز تحت و فوق وجودم خیر نبود؛ ن: اول ز صوت و حرف وجودم خیر نبود؛ مبد: اول ز صوت و حرف جهانم خیر نبود؛ انجو: اول ز حرف لوح وجودم خیر نبود. الف: اول ز صوت و حرف وجودم خیر نبود.
۵. آیا: به خرابیات کرده بود.
۶. آیا، ط و ق: هر چند کاین چنین شدم؛ گ و ع: هر چند این چنین شدم؛ الف و ی ۱: چندانک این چنین زدم و.
۷. گ و مبد: من پیر سالخورده نیم.
۸. گ و ن: و ز عمر من چو میگذرد؛ ی ۲ و ی ۱: از من چو عمر میگذرد.
۹. ق: آن روز.
۱۰. آیا و ح: در دولت گشوده شد؛ ص: در معنی گشوده‌اند؛ ی ۱: گشاده گشت؛ ط: در معنی گشاده شد.
۱۱. ص و ن: کز سالکان.
۱۲. ی ۱ و ی ۲: فتنه چشمت به ما رسید؛ ح و گ و م: فتنه حسنت.
۱۳. این بیت در نسخه «ص» و «ط» نیست.
۱۴. در نسخه «ط» این غزل ۷ بیت دارد.

۳۸۷

۱. اصل: چون یار سفر. متن از روی جامع نسخ تصحیح شد.
۲. جامع نسخ: به مقصود.
۳. این غزل در نسخه ص و ط و ق نیست و از نسخه گ نقل شد.

۳۸۸

۱. ن: مرکز لطف و مدار حسن.
۲. ن و ی ۱ و ستا: فنون سحر.
۳. ن: عهد دلبران.
۴. ی ۱: یک مرغ خود نرسته ز قید شکار حسن؛ ع: نکشته فگار حسن؛ ف: مرغ دلی نماند نکشته شکار حسن.
۵. ن و ف: دایم به لطف طبع فلک؛ ی ۱: حافظ به لطف دایه طبع از میان جان.
۶. ع: از آن تازه روترست.
۷. ن: چشمه‌سار حسن.

این غزل در نسخه‌های ص و گک و ط نیامده است و از نسخه ق و ع و ن نقل و با نسخ‌های ف و ی ۱ و ستا نیز مقابله شد.

۳۸۹

۱. تا و ب و ط و الف و ق و پ و ع و ی ۱: هست گوش کن.
۲. گک و ع: ساغرت بدست.
۳. ق و الف و ع و پ و ی ۱ و ی ۲: گویند گفتمت.
۴. این بیت در نسخه ط نیست.
۵. ن: همت درین طلب ز در می فروش کن؛ الف: همت درین محل؛ در نسخه «گک» کلمه «طلب» با قلمی جدا از قلم متن نوشته شده است.
۶. ب و ح و ط و ن و ی ۲: برگ و نوا.
۷. ع: مستم عنایتی.
۸. ن و ی ۱ و انجو: هشدار و گوش دل؛ ط: پیش آوگوش دل؛ ن: هشدار و گوش دل.
۹. آیا و ح: به پیام و سروش کن.
۱۰. نسخه «ط» درین غزل ۶ بیت دارد و فاقد بیت‌های ۲ و ۳ می‌باشد

۳۹۰

۱. ع و ی ۲ و م و ستا و انجو: سروناز من.
۲. ی ۱: کوتاه کرد قصه دور و دراز من.
۳. ط: آخر چه کرد دیده معشوق باز من.
۴. ب: زرق فروشونشان عشق.
۵. ط: غماز بود اشک عیان کرد راز من؛ ن: غماز بود عشق و فرو خواند راز من.
۶. ن: ساقی عاشق نواز من.
۷. ب و ح و ف و ستا و ی ۱: یا رب که آن صبا بوزد کز نسیم او؛ ع: یا رب که آن صبا چه بود کز نسیم او؛ ق: یا رب که آن صبا بوزد کز نسیم آن.
۸. ن: آرد شمامه ز سوی کارساز من.
۹. آیا و ح: من همچو شمع خنده زفان گریه میکنم؛ ب و ی ۱: بر خود چو شمع گریه زفان خنده میکنم؛ ی ۲: من همچو شمع گریه کنان خنده می‌زنم؛ ع: گریه می‌زنم.
۱۰. ب و ن: هم مستی شبانه و سوز و نیاز من. این بیت در نسخه «گک» نیست.
۱۱. ط و ق و الف: حافظ ز گریه سوخت.
۱۲. این غزل در نسخه «ط» و «ص» دارای ۸ بیت و در نسخه «گک» ۹ و در نسخه «ق» ۱۰ بیت دارد.

۱. جو و ف: گفتیم.
۲. الف و م: در دست خاریست؛ ن: در دست بادمست.
۳. ق: گو شرم بادش.
۴. ط: نهفتن رنج از.
۵. ص: باز بینم؛ ن و الف: تا باز بینند.
۶. ص: برخوان لطف؛ الف و ط و ن و ستا: وصلت.
۷. ع: تا چند باشم.
۸. گ: پند از ادیبان

۱. ط و گ و ن و ف: برتن.
۲. ص و ح: زخم چاک.
۳. گ: دید گویی گل.
۴. ص و گ و ع: بدرید در تن.
۵. ط: برگشتن از.
۶. ن: نگشته.
۷. ص و ی ۲: دلت در سینه چون در سینه آهن؛ ح: چون در شیشه آهن؛ گ: چون در سنگ آهن.
۸. ط و ی ۱: بیار ای شمع اشک از دیده خونین؛ ص: برانی سرخ اشک از دیده چون خون؛ ن: اشک از چهره ما؛ ی ۲: بیار ای شمع اشک از دیده ما؛ پ: بیار ای شمع اشک از چشم خونبار؛ ح: بیار ای شمع اشک از دیده خون؛ ع: بر آ ای سرخ اشک از دیده چون خون؛ الف: بیار ای شمع جمع از دیده خونی.
۹. ط و ن و ق و ف: که شد سوز دلت بر خلق روشن.
۱۰. ن: آهی جگرسوز.
۱۱. ص و ح و گ: که دارد با سر زلف تو مسکن.
۱۲. ص و ح و ی ۲ و پ: اگر دل بست در زلف تو حافظ؛ ع و م و ف: چو دل را بست در زلف تو حافظ.

۱. ن: خاک درش.
۲. ط و ن و ع: رخ بگرداند.
۳. پ، و ی ۳ و فر و ستا: عارض رنگین به هر کس.
۴. ن: گر بگویم.

۵. پ: گفتم آخر يك نظر رویش ببین.
۶. ب: چون شوم.
۷. ص: داد بستانم ز من.
۸. ط و ی ۳: گر چو شمعم.
۹. ب: بر غم خندد چو صبح؛ ق: بر غم خندان شود.
۱۰. ص: بر آید حیف نیست.
۱۱. ب و گ و ن: جان دادم از بهر دهانش.
۱۲. ب و ن و ی ۲ و م و ع: ختم کن حافظ که گر زین دست باشد درس عشق؛ ط و ق: صبر کن حافظ که گر زین دست باشد درس غم؛ پ و قد: زین گونه خوانی درس عشق؛ ص: ختم کن حافظ که گر زین دست باشد درس شوق.

۳۹۴

۱. ط: درین خرقة هزار آلودگی هست.
۲. ط: خوشا وقت قیای درد نوشان؛ گ و ح و ن و ع و ی ۱: خوشا وقت قیای باده نوشان؛ ص: که خوش وقت قیای می فروشان؛ الف: که خوش وقت قیای باده نوشان.
۳. ص: بیا وز عین؛ ی ۱: بیا و غین این؛ ح: بیا وز غین آن.
۴. ح و ستا: نیشم منوشان.
۵. ی ۱: بر خبر باش.

۳۹۵

۱. ف: تا بگویم که سرانجام؛ ق: تا ببینیم سرانجام.
۲. ط: خود خور و برو.
۳. ط و ی ۱: زخم آن کس که نهد.
۴. ی ۲: گونه دل‌مان و نه ایام؛ ص و ط: گو مه دل باش و مه ایام.
۵. ن و ی ۲ و م و پ و جامع نسخ: پند مقلد مشنو.
۶. ی ۱: صرف نکار.
۷. ن: معمای خوش.
۸. ط: از خط خاکی و فرجام.
۹. ص و ن و پ: بردم از ره سر حافظ به دف و چنگ و غزل؛ ط: بردم از ره دل حافظ به می و چنگ و غزل؛ ی ۱: بردم از ره سر حافظ به می و چنگ و غزل.
۱۰. ی ۱: تا سزای من.
۱۱. این غزل در نسخه «گ» نیست.

- در مصراع اول بیت اول، ط: دانی که چیست دیدار یار.
۱. ط: بر خسروی خریدن.
 ۲. ط: آسان توان و لیکن.
 ۳. گک: خواهم شدن به کویش.
 ۴. گک: با دلی تنگ.
 ۵. پ: با گل پیوسته راز گفتن.
 ۶. ع: از بلبلان شنودن.
 ۷. گک و ی ۳: صحبت کن آن دو راه منزل.
 ۸. م: چون بگذریم مشکل دیگر.
 ۹. ن: گفتی که رفت.
 ۱۰. ط و ق: شاه یحیی.
- این بیت درین غزل در نسخه «گک» نیست.

۱. ط، ن، ق، پ، الف، ف، جامع نسخ و ستا: افسر سلطان گل.
۲. ص: مبارک باد بر سرو چمن.
۳. ن: بود آن نشست خسروی.
۴. ن: هر کسی بر جایگاه خویشتن.
۵. ط: خاتم جم را اشارت ده.
۶. کاسم یزدان کرد.
۷. ی ۲: این خانه از خاک درت.
۸. ق: با بوی رحمن می‌وزد باد یمن؛ الف: با بوی رحمت می‌دهد؛ پ: هر نفس با بوی رحمان می‌وزد باد از یمن؛ ی ۱: بر بوی رحمت می‌وزد باد یمن؛ ص: با بوی رحمت می‌رود باد یمن؛ ی ۲: هر نفس تا بوی رحمان می‌وزد باد یمن.
۹. ن: داستان خویشتن.
۱۰. ن: خنگ جولا نگاه چرخ رام شد در زیر زین؛ الف: در زیر ران.
۱۱. ق: شمسوارا چون به میدان.
۱۲. ن: جویبار کلک را آب.
۱۳. الف: بیخ بدکاران بکن.
۱۴. الف و پ: ایرج.
۱۵. ط و ق: گفت حافظ می بنوش.
۱۶. ط: ساقیا می ده بعون المستشار المؤمن.
۱۷. ط: بر ساقی شاه‌انابک عرضه‌دار.

۱. ح، ط، گ، ن، ق، ع و ف: ز در درآو.
 ۲. ح و گ: دماغ مجلس؛ ط: میان بزم حریفان چو شمع سر بر کن.
 ۳. ن و پ و ی ۱: به چشم و ابروی ساقی.
 ۴. ط: به چشم و ابروی جانان سپرده‌ام دل را.
 ۵. ص: بیا شها و تماشای طاق و منظر کن.
 ۶. ط: تماشای باغ و منظر کن.
 ۷. ط: همی فشاند نور.
 ۸. ح، ط، گ، ق: به بام قصر بر آو.
 ۹. ط: بگو به خازن میخانه خاک آن مجلس.
 ۱۰. مه‌دا: فضول عقل.
 ۱۱. ط و ق و ف: اگر فقیه.
 ۱۲. ستا و قد: می مخورید.
 ۱۳. ص و ح و ع: کرشمه در سمن و جلوه در صنوبر کن؛ گ: کرشمه کن و صد جلوه بر صنوبر کن.
 - * مصراع دو بیت هشتم، ق و ن: صوفی و شم.
 ۱۴. ن: پس از مداومه عیش و عشق؛ ب: پس از ملازمت این عیش و عشق.
 ۱۵. گ: بیا و خرقة خورشید.
 ۱۶. ن: طمع به قند وصال تو جد من نبود.
 ۱۷. ن: حواله‌ایم بدان لعل.
 ۱۸. ن: بدین دقیقه مشام خرد معطر کن.
 ۱۹. در نسخه «ن» درین غزل بیتی که مصراع دوم آن همان مصراع دوم مطلع غزل است بدین صورت آمده.
- از آن شمایل الطاف و خلق خوش که تراست
هوای مجلس روحانیون معطر کن
دو بیت اخیر در نسخه‌های ص و گ نیست و نسخه ط درین غزل فقط ۷ بیت دارد.

۱. ن: من مسکین انداخت.
۲. ق و پ: گفت ای چشم؛ گ: گفت آن چشم.
۳. گ: همه شیرین دهان.
۴. ط: ز همه سیم بران.
۵. ایا: پست مشو مهر موزز؛ گ و ع و ن: پست شو و مهر بورز.
۶. ط و ن: تا به عشرتگه خورشید روی چرخ‌زان؛ ح: منزلکه خورشید.
۷. گ: بر جهان تکیه مکن در قدح از می‌داری؛ ج: گر قدحی می‌داری؛ ی ۲: بر جهان.

تکیه مکن گر قدح می داری.

۸. گک: پیر میخانه کش من.

۹. ص: با صبا درد دل لاله سحر می گفتم؛ آیا و ح: با صبا در ره لاله سحری می گفتم.

* در مصراع اول بیت هشتم: آیا و ح: لایق این راز؛ ط: واقف این راه.

۱۰. گک: از می لعل حکایت کن و شیرین پسران؛ ح: شیرین ذقنان؛ ی ۱: شکر دهنان؛

پ: از می لعل حکایت کن و سیمین ذقنان؛ ص: از می لعل کفایت کن و شیرین دهنان.

۱۱. ص: ره یزدان شو و ایمن گذر؛ ح: فر یزدان شو؛ ق: مرد یزدان شو و فارغ گذر از

اهرمان؛ ع: ایمن شو از این اهرمان.

۴۰۰

۱. پ و ف: شراب لعل خور؛ ص: شراب لعل وش.

۲. ص: خلاف مذهب اینان جمال آنان بین.

۳. گک: درازدستی آن کوتاه.

۴. ط و ن: دماغ کبر گدایان.

۵. ط و ق: بهای نیم کرشمه هزار جان طلبند؛ پ: گره ز ابروی پرچین نمی گشاید یار؛ ن:

زره ز ابروی مسکین.

۶. ن: حدیث اهل محبت ز کس نمی شنوند؛ ط و ق: حقوق صحبت ما را به باد داد و برفت؛

مهبد: حدیث عهد مودت.

۷. ط: ضمیر عاقبت اندیش.

۸. ق: کدورت از دل حافظ ببرد صحبت دوست؛ ط: کدورت از دل حافظ ببرد همت دوست؛

ی ۱: غبار خاطر حافظ ببرد صیقل غم؛ ن: کدورت از دل حافظ ببرد صیقل عشق.

۹. ن و مهبد: صفای آینه پاک پاك بینان بین؛ ط و ق: صفای همت پاکان؛ ص و گک: صفای

نیت پاکان و پاك بینان بین؛ ی ۱: صفای آینه پاک پاك بینان بین.

۴۰۱

۱. ن: ما را بیاد باده؛ ف: ما را بیا به باده.

۲. ف: با ما بجمام باده گلگون خطاب کن؛ ص: با ما بجمام پر دل صافی؛ ح و ن: بجمام بر دل

ساقی.

۳. ن: برخیز و زود عزم به کار صواب کن؛ ق: برخیز و عزم جزم به کار صواب کن.

۴۰۲

۱. ط: بر سر کشته بخوان؛ ن: بر سر مرده ای بخوان.

۲. ط: لعل لبث بخرسته جان.
 ۳. ن: آنکه بیرسش آمدت فاتحه‌ای بخواند و رفت؛ ح: فاتحه خواند و زود رفت.
 ۴. ن: از لبش روان.
 ۵. ح و ط: کاین دم و دود سینه را بار.
 ۶. ط: گرچه بر استخوان من کرد ز مهر و گرم رفت.
 ۷. ط: همچو تنم نمی‌رود.
 ۸. ط: حال دلم ز حال تو.
 ۹. ط: بر آتشش وطن؛ ن: حال دلم چو حال تو هست در آتشش وطن؛ ف: حال دلم چو خال تو هست بر آتشش وطن؛ پ و ستا: جان و دلم چو خال تو هست بر آتشش وطن.
 ۱۰. ستا: جسم از آن چو چشم تو خسته شدست و ناتوان؛ ط: چشم از آن دو چشم تو خسته شدست و ناتوان؛ ن: چشم از آن چو چشم تو؛ ق و پ: چشم از آن دو چشم تو.
 ۱۱. ح و ن: از می عیش داده است.
 ۱۲. ح: ترك طیبب کن بتا.
 ۱۳. این غزل در دو نسخه «ص» و «ک» نیست.

۴۰۳

۱. ق: به غمزه رونق و ناموس؛ ط و ن: بغمزه رونق ناموس.
 ۲. ص: بیاده ده سرو دستار عالمی یعنی؛ ن: بیاد ده سر و دستار عالمی وانگه.
 ۳. ق: به آیین سروری بشکن.
 ۴. ح و ط و ن و ق: آیین دلبری بگذار؛ م و ستا: به زلف گو که ره و رسم سر کشی بگذار.
 ۵. ع و م: به غمزه گو که سپاه ستمگری بشکن.
 ۶. ح: به آهو یان نظر.
 ۷. ص: قوس و مشتری بشکن؛ ح: به ابرویان دوتا.
 ۸. ص: زلف عنبر از دم باد.
 در بیت ششم مصراع دوم در نسخه ط چنین آمده است: تو قیمتش به سخن گفتن دری بشکن.
 ۹. ن: فصاحت فروش شد.
 ۱۰. ق و ن و پ و م: تو قدر او به سخن گفتن؛ ح: تو قدر این به سخن گفتن.
 ۱۱. این غزل در نسخه «ک» نیست.

۴۰۴

۱. ی ۱: گلبرگ را ز سنبل و سرین نقاب کن.
 ۲. ن: وانگه نقاب برکش و عالم خراب کن؛ ط و ف و ستا: یعنی نقاب در کش و عالم خراب

کن.

۳. ن: بگشا ز شیوه نرگس پر خواب مست را؛ ص و ط و ح: بگشا به شیوه نرگس پر خواب خویش را؛ ف: بگشا به ناز نرگس پر خواب مست را؛ قد و جو: بگشا به عشوه. در پاره‌ای نسخ مصراع‌های دو بیت یک بیت را تشکیل داده‌اند.
 ۴. ی ۲: از رشک چشم نرگس؛ ط و ن: وز شیوه چشم نرگس رعنا بخواب کن؛ گک: وز ننگ چشم نرگس رعنا بخواب کن.
 ۵. ی ۱: از رشک چشم نرگس رعنا بخواب کن.
 ۶. مهمل: ایام گل چو عمر برفت و شتاب کرد.
 ۷. ح و ن و سنا: ما بخت خویش و خوی تو را آزموده‌ایم.
 ۸. پ: با دوستان قدح کش.
 ۹. ص و ن و ع و ی ۲: وین خانه را قیاس خراب از حباب کن؛ ح: وین خانه را اساس خراب از حباب کن. نسخه «گک» این بیت را ندارد.
- نسخه «ط» درین غزل فقط پنج بیت دارد.

۴۵۵

۱. ط: منم که دیده فرو بسته‌ام ز بد دیدن.
۲. ح و ن و ق و ی ۱: و ف: نقش خود زدم بر آب؛ سنا: از آن نقش می‌زنم بر آب.
۳. ح و ب و گک: تا خراب کنم رنگ خود.
۴. ب و ع و ط و ن و ی ۱: که در شریعت ما.
۵. ق و ط و ن و ی ۱ و سنا: عیب پوشیدن.
۶. ن: مهر با رخ یار.
۷. ح و ن و ی ۱ و ی ۲ و ف: مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؛ گک و ط: مراد دل ز تمنای باغ عالم چیست.
۸. ص و ع: به طوف میکده خواهیم رفت ازین مجلس. این بیت در نسخه «گک» نیست.
۹. ط و ن: ورنی. ن: نبود از آن سر چه سود کوشیدن.
۱۰. ق: میوس جز لب ساقی.
۱۱. در نسخه «ط» بیت‌های پنجم و هفتم نیست.

۴۵۶

۱. ح و ع: روی از بلا بگردان؛ ط: رو از جفا بگردان.
۲. ط: هجران بلای جان شد؛ گک: هجران بلای باشد.
۳. ح و ط و گک: تا او به سر بگردد بر رخسار یا بگردان.

۴. ی ۱: یغمای عقل و جان را.
۵. ص و ع: یغمای عقل و دین را بیرون خرام يك شب؛ ط: یغمای عقل و دین را بیرون خرام یعنی.
۶. ط و ع و گ و ق: در سر کلاه بشکن؛ الف: طرف کلاه بشکن.
۷. ط: مرغول را برافشان یعنی به رغم دشمن؛ گ: این زلف را بر افشان یعنی برسم سنبل؛ ی ۱: مرغوله را بر افشان یعنی برغم سنبل؛ ن: مرغول را بگردان؛ ی ۲: یعنی برسم سنبل.
۸. ص: گرد بخور و عنبر گرد صبا بگردان.
- * در مصراع اول بیت پنجم، گ: در عین انتظارم ای نور چشم مستان؛ ع: ای نور چشم مستان در عین انتظاریم.
۹. ق و الف و ط: چنگک حزین.
۱۰. ق: دوران همی نویسد بر عارضش خطی خوش؛ ط: دوران همی نویسد بر عارضش خط خوش؛ گ: دوران چو می نویسد بر عارضت خط خوش؛ ن: دوران به خط عنبر بر عارضت نویسد؛ ف: دوران چو می نویسد بر عارض بتان خط.
۱۱. ط: حافظ ز ماه رویان؛ ف: حافظ ز خوب رویان بخش تو جز جفا نیست.

۴۵۷

۱. گ: فکن اندر صف رندان؛ ب: می فکن در صف رندان؛ قد: بفکن.
۲. ط: در حق من لبث از لطف همی فرماید؛ ن و ی ۱: در حق من لبث آن لطف که می فرماید. ح: این حکم که می فرماید.
۳. ی ۱: بخت خوب است؛ ن: نیک و خوب است.
۴. ص: آنکه سحرش گره از کار؛ ح: آنکه فکرش گره از کار جهانی بکشد.
۵. ی ۱: دل به آن رود گرامی؛ ب و ع: دل بدین رود گرامی؛ ستا: دل بدان یار گرامی.
۶. ط: مادر دهر نژاید پسری.
- در بیت پنجم، گ: گفت به جز غم؛ ن: بشنو ای خواجه عاقل؛ ع: بشنو ای خواجه غافل.
۷. ص و گ: من نکویم که قدح گیر؛ ع: من بگویم که قدح گیر؛ ط و ف: من چه گویم که قدح گیر و لب ساقی بوس؛ ح و ط و ی ۱: من چگویم که قدح گیر و لب ساقی بوس؛ ن: لب ساقی نوش.
۸. ب: بشنو از زانکه بگوید؛ گ و ص و ف: بشنو ای جان که نکوید دگری بهتر ازین؛
۹. ب: میوه نباتیست بخر؛ گ: کلک حافظ مکرش میوه نباتتست بچین؛ ح: کلک حافظ شکرش میوه؛ ص: نباتیست بجو؛ ط: نباتیست بچش.
۱۰. گ: نجینی.

۱. ستا: عقل و دین؛ ن: جان صد صاحب‌دل آنجا بسته هر مو ببین.
۲. ن و ق و ف: هر جایی مباح؛ وحشی و طبع و شیدایی مباح.
۳. ص: گفت چشم مست و روی و قنج آن آهو ببین؛ ط: گفت چشم شیر مست و غنج آن آهو ببین.
۴. ن: جان صاحب‌دل در آنجا بسته يك مو ببین؛ ص و ط: جان صاحب‌دل در آنجا بسته هر مو ببین.
۵. ص، ی ۱ و ف: ای ملامت گو خدا را رو ببین و رو ببین؛ ط: ای ملامتگر خدا را رو ببین رو ببین؛ ن: ای ملامتگر خدا را روی آن مه رو ببین.
۶. ص: زلف دل دوزش صبا را بند در گردن برد؛ ن: زلف دل دوزش صبا را بند بر گردن نهاد؛ ف: زلف دل دوزش صبا را بند در گردن فکند.
۷. ط: با خواهان ره رو؛ ن: تا هوا خواهان رهرو؛ ق: با هواداران رهرو حیلۀ هندو ببین.
۸. ط و ن: ای که من در جست و جوی او ز خود يكسو شدم؛ ی ۱: آنکه من در جست‌وجوی او ز خود يكسو شدم؛ ص: ای که من در جست‌وجوی او ز خود بیرون شدم؛ ق: این که من در جست‌وجوی او ز خود فارغ شدم.
۹. ص: ای ملامت گو خدا را؛ ق و پ: ای نصیحت گو.
۱۰. ق و ی ۱: سر بر متاب؛ ف: ای فلک رخ بر متاب.
۱۱. این غزل از نسخه «ص» نقل شد و در نسخه «گ» موجود نیست.

۱. ص: سرو قدم را؛ گگ و ع: سرو قدم؛ ن و ف و ستا: سرو روان را.
۲. ص و ع و ن: بخت پزمرده ما را.
۳. ف: به نسیمی دریاب.
۴. ص: به امر تو رسید؛ ط: به بام تو رسند؛ پ: ماه و خورشید به‌امر تو به‌منزل چو رسند.
۵. ی ۱: دیده‌ها در طلب در یمانی؛ گگ و ص و ع و ن و ف و ستا: سنگ و گل گشت عقیق از گذر گریه من.
۶. ص: یا رب آن کوکب میمون؛ گگ و ف: یا رب آن گوهر رخشان.
۷. ص: دیدی آن طایر میمون که همای آیینست؛ ع: دیدی آن طایر میمون که برون رفت از دست؛ ستا: دیدی آن طایر میمون که برون رفت زدست؛ ط: دیدی آن طایر میمون که همای آزردهست؛ ن: دیدی آن طایر میمون که همای آزردهست.
۸. ن: سخن آنست که ما؛ ص: سخن آیینست که ما بی‌تو نخواهیم نشست.
۹. ص: آنکه بودی وطنش سینۀ.

۱. ط: صحن سرای چشم بستم.
 ۲. ف: کاین خانه نیست؛ ب: کاین گفته نیست.
 ۳. ب و ط و ن و ق و ف و پ و ی و ی: نعمتی اه پادشاه حسن.
 ۴. ط و ق: ای دل مسکین.
 ۵. ن: حسب حال تو.
 ۶. ج و ی و ی: ز در آشتی درآ.
 ۷. ی و ی و فر: ای نوبهار من رخ؛ ن: ای نوبهار با رخ.
 ۸. ف: مطبوع تر ز نقش تو صورت نبسته است؛ پ: مطبوع تر ز شکل تو صورت نبسته است؛ ی ۱ و ی ۲: مطبوع تر ز نقش تو صورت نبست یار.
 ۹. ط: بر عدل خواجه عرض کدامین خطا کنم؛ گ: در صدر خواجه عرض کدامین جفا کنم؛ ح و ق: در پیش شاه عرض کدامین جفا کنم؛ ب: کدامین حرا کنم؛ ستا: بر عدل خواجه عرض کدامین جفا کنم.
 ۱۰. گ: آن نقطه سیاه.
 ۱۱. ب و ن و گ: سر سرکشان بین.
- این غزل در نسخه گ و ق دارای ۱۱ بیت و در نسخه ص و ط واجد ۸ بیت است.

۱. ط و ق و ح: خبیر یار ما بگو.
۲. ق و ی و ی و پ و ستا: بر این فقیرنامه آن محتشم بخوان؛ ط: این فقرنامه را بر آن محتشم بخوان.
۳. ص: ما محرمان صوت الستیم غم مخور.
۴. ح و ق و ط و ف و پ: هر کس که گفت خاک در دوست توتیاست؛ ستا: آن کس که گفت خاک در دوست توتیاست.
۵. این بیت در نسخه ق و ط نیست ولی نسخه ط بجایش این بیت را دارد:
 شاها تو ماجرای گناه گدا بگو.
۶. ط: هان بر در است.
۷. ی ۱: صوفی که منع ما.
۸. ط: می کوش و ترک.

۱. ن و ط: خورشید در حمایت.
۲. ن: نرگس کز شمه می کند.
۳. ط و ق و ن: ای من خدای.

۴. ع: خونم مخور.
 ۵. ط: ملك را چنین جمال؛ ایا و ح و ن: با چنین جمال.
 ۶. ن: آرام و صبر؛ ط: آرام و صبر خلق جهان زان شدت یقین.
 ۷. ایا و ع و گ و ن و ق: با هر ستاره‌ای سر و کارست.
 ۸. ط: از صورت فروغ.
 ۹. ن: یاران همنشین همه از ما جدا شدند.
 ۱۰. ط: ماییم و آستانه عالم پناه تو.
 ۱۱. ط: به خرمن ما دود آه تو.

۴۱۳

۱. ط و ق و ستا و ی ۱: زینت تاج و نگین از گوهر والای تو؛ گ: تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو؛ ی ۲: تاج شاهی را فروغ از لولی لالای تو.
 ۲. ط و پ: آفتاب صبح را هر دم.
 ۳. ط و پ و ف: در کلاه خسروی رخسار؛ ی ۱: در کلاه سروری رخسار.
 ۴. ط: روشنایی بخش آب اوست خاک پای تو.
 ۵. ط: جلوه‌گاه طایر چرخ آشیان شد هر کجا؛ گ: جلوه‌گاه طایر افلاک گردد هر کجا.
 ۶. ح و گ: سایه‌اندازد بجایی چتر گردون سای تو.
 ۷. ط و ق و پ: از رسوم شرع و حکمت.
 ۸. ن: راز کس مخفی نماند بر دل بینای تو؛ ط: راز کس مخفی نماند بر فروغ رای تو.
 ۹. ط: ز منقار ملاحظت می‌چکد.
 ۱۰. ص و گ: حافظ اندر حضرتت لاف غلامی می‌زند.
 ۱۱. ق و پ: بر امید عفو جانبخش گنه فرسای تو؛ ط و ف و ی ۱ و ی ۲: بر امید عفو جان بخش گنه بخشای تو.
 این غزل در نسخه «ص» و «گ» هفت بیت و در نسخه‌های «ط» و «ق» ۹ بیت دارد. بیت‌های ۷ و ۸ در نسخه‌های «گ» و «ص» نیست.

۴۱۴

۱. ص و گ و ف و پ: حق نعمت او.
 ۲. ص (در یکجا ورق ۴۲۲ الف) و گ و ل و م: که نیست در سر ما جز هوای خدمت او؛ ط: که نیست در سر ما جز خیال خدمت او.
 ۳. ص (در یک جا آن سحاب و در ورق ۴۲۱ الف) چراغ صاعقه این سحاب روشن باد؛ ایا و ح و ط و ن: صد آفرین خدا بر بالای آن طوفان.
 ۴. ط و پ و ف: که زد به خرمن ما.

۵. ق: بیا که دوش به مستی سروش عالم غیب.
۶. در نسخهٔ «گک» به جای این بیت، بیت ذیل آمده است:
دلا طمع مبر از لطف بی نهایت دوست که هست مشتمل حال فیض رحمت او
۷. ص (در ورق ۴۲۱ الف): مکن به چشم حقارت نگاه بر من مست (ولی در ورق ۴۲۲ الف غزل تکراری به صورت متن یعنی نگاه در من مست).
- در بیت هفتم، مصراع اول، در نسخهٔ ص و ق: نمی کند دل من. این بیت در نسخهٔ «گک» نیست.
۸. گک: مدام خرقة حافظ ز باده در گرو.
۹. ص و ع و گک و ن و ق: مگر ز خاک خرابات بود فطرت او.

۴۱۵

۱. ط: قاب بنفشه می برد.
۲. ن: می کند هر سحری دعای تو.
۳. ح: قال مقال عالمی؛ ص: قال و مقال عالمی من بکشم برای تو.
۴. ص: عشق تو سر نیست من؛ ب: خاک تو سرفروشت من خاک دوت بهشت من.
۵. ی ۱: مهر رخت سرشت من راحت جان جفای تو.
۶. گک: زود رسد به سلطنت. در نسخه ق این بیت بدین صورت ضبط آمده:
دولت عشق بین که چون از سر فقر و افتخار گوشهٔ تاج سلطنت می شکند گدای تو؛
پ: دولت عشق بین که چون از سر فخر و احتشام؛ ح: گوشهٔ تاج و سلطنت.
۷. ط: شور و شرار و سوز عشق آن نفسم رود ز یاد؛ ص و ب و ی: شور شراب و سوز عشق آن نفسم رود ز سر؛ ح: شور شراب و شور عشق؛ ی ۲: شور و شراب عشق تو؛
م: شور شراب عاشقی.
۸. ط: خرقة زهد و جام می گرچه نه درخور من است این همه نیش می خورم در طلب رضای تو
ق: خرقة زهد و جام می گرچه نه در خور همدان این همه نقش میزنم از جهت رضای تو
۹. ط: کام بران و نام جو خاصه که اندرین ز من.
۱۰. ب: حافظ خوش سخن بود.

۴۱۶

۱. ط: لیک برون نیست.
۲. جو: آنجا بسای چهره.
۳. این بیت در نسخهٔ «گک» نیست.
۴. پ و ی ۱ و سودی: شیطان غم.
۵. ایا و گک: صوفی مرا به میکده برد از طریق عقل؛ ص: صوفی مرا به میکده برد از طریق عشق؛ ی ۲: صوفی مرا بمیکده بر از ره طریق.

۶. ص و ایا و ح و ن و ق: این دودبین که نامۀ من شد؛ ط: این دودبین که نامۀ ما شد؛ ب: این دوده‌بین.
- * در مصراع اول بیت ششم ط: چراغ من بره؛ ص و ن: چراغ می به در.
۷. گک: باشد توان سترد حروف گناه ازو. این مصراع مربوط است به بیت دیگر که در نسخه ط و ن و ص و ف و پ و ی ۱ و ی ۲ با آندک اختلافی آمده است.
۸. ایا و ح و ق و ی ۲: باشد توان سترد حروف گناه ازو؛ پ و ف: شاید توان سترد حروف؛ ن: بتوان سترد بو که حروف گناه ازو.
۹. ط و ق و ب: حافظ که ساز مطرب عشاق ساز کرد؛ گک: حافظ که ساز و مجلس عشاق؛ ی ۲ و پ و ف: حافظ که ساز مجلس عشاق ساز کرد.

۴۱۷

۱. ص: گفتم برون شدی.
۲. ف: از طاق ابروان منت.
۳. ص: دلت ز اسیران ملک ماست؛ ن و ی ۱ و ف: عمریست تا دلم ز اسیران زلف توست.
۵. ن و پ و ف: زلف یار؛ ط: مفروش خط عقل به هندوی زلف ما.
۴. ط: غافل ز خط جانب یاران ما مشو.
۵. ن و پ و ف: زلف یار.
۶. گک: تخم وفا و مهر درین کشته‌زار نیست.
۷. ق و ط: آنکه عیان شود که بود موسم درو؛ گک: آنکه شود عیان که رسد موسم درو.
۸. ن: از سیر اختران کهن سال و ماه نو.
۹. ط: شکل هلال در سر هر مه دهد نشان؛ گک: شکل هلال بر سر مه می‌دهد نشان.
۱۰. ط: سیامک و پر کلاه زو.
۱۱. ص: عشق بدو خوان و زوشنو.

۴۱۸

- * در بیت مطلع ط: گلبن عشق می‌دهد.
۱. ط و گک و ن: مجلس بزم عشق را.
۲. ص و گک: غالیه از هوای تست.
۳. ص: ای دم خوش نفس صبا نافعۀ زلف یار کو.
۴. گک: باده زلف یار کو.
۵. ص و فر: بهر خدا شکار کو.
۶. ن و ی ۱: شمع سحر ز خیرگی لاف ز عارض تو زد؛ ط و ق: شمع سحرگهی اگر لاف ز عارض تو زد.

۷. ن: گفت مگر ز لعل او.
 ۸. ن: قدرت اختیار کو؛ ح: فرصت اختیار کو.
 ۹. ط و ن: طبع سخن گذار کو.

۴۱۹

۱. ط و ح و ق و جامع نسخ: جهان بس فتنه خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو.
 ۲. ن: نکارین گلشن رویست و.
 ۳. ص: هلالی شد منم.
 ۴. ق: طفرای ابرویش.
 ۵. ص: رفیقان غافل و ما را؛ ب: رقیبان غافلند از ما کز آن چشم و جبین هر دم؛ ن: رقیبان غافل و یاران از آن چشم و.
 ۶. ن: رواق گوشه گیران را ز حسنش طرفه گلزار است.
 ۷. ص و ح: که برطرف چمن سارشی.
 ۸. مبد: تو کافر دل نمی‌بندی نقاب و زین همی ترسم؛ ط: تو کافر دل نمی‌بندی نقاب حسن و می‌ترسم.
 ۹. ص و ح: یا چنان حسنی.
 ۱۰. ح: که آنرا این چنین چشمست و این را آن چنان ابرو.
 ۱۱. ستا: حافظ در وفاداری.
 ۱۲. این غزل در نسخه «گک» نیست.

۴۲۰

۱. ع: مزرع سبز فلک دیدم و هنگام درو.
 ۲. ب: خویش آمد هنگام درو.
 ۳. ط و گ و ق: شب دزد.
 * در بیت دوم مصراع دوم، ص و گک: تخت کاورس.
 ۴. ط: گفتم ای بخت بخفتیدی و در خواب شدی؛ گک و ق و ایا: گفتم ای بخت بخفتیدی و خورشید دیدم؛ ح: خورشید رسید.
 ۵. ط و ق و ی ۱ و ی ۲ و ف: گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک.
 ۶. ن: کز فروغ تو؛ ق و ی ۱ و ی ۲: از چراغ تو؛ کز فروغ؛ گک: رسد از روشنی حسن تو ما را پرتو؛ مبد: کز حجاب تو.
 ۷. ص: گوشوار از زر و لعل. این بیت در نسخه «گک» نیست.
 ۸. ط و ن: دور خوبی گذرانست؛ ص: دور خوبان گذرانست.
 ۹. ق و ایا و ح و گک و ط و ی ۱: آتش زهد و ریا

۱. ص: از خون دل نبشتم نزدیک یار نامه.
۲. ط: فی هجرک القیامه.
- در مصراع اول بیت دوم، ص و ق: هر چند کازمودم از وی نبود سودم؛ مهبد: چندان که آزمودم از وی نداد سودم
۳. ص: پرسیدم از چه بینی انکار دوست گفتا: فی قریبا عذاب من بعدها ندماه؛ ط و ی ۲ و ی ۱: پرسیدم از طیبی از حال دوست گفتا: فی قریبا عذاب فی بعدها سلامه؛ ص و ط و ی ۲ و ی ۱: فی قریبا عذاب؛ ن: فی قریبا عتاب فی بعدها ندماه
۴. ص و گک و ی ۱: دارم من از فراق.
۵. ص: بر دیده صد علامت.
۶. ص: عینی ملالنا اللامه.
۷. ص و ی ۱: گفتم علامت آید گر گرد کوت کردم؛ گک: گفتم ملامت آرد گر گرد دوست کردم.
۸. گک: حالا بلا ملامه.
۹. ص: حافظ چو طالبی تو.
۱۰. ص: حتی تذوق.

۱. ن و مهبد: روشن ز چشم مستت؛ ف: مانند چشم مستت.
۲. ن و ف و مهبد: سر تا به پا لطافت.
۳. جو: هر زاهدی که دیدی؛ ستا: هر زاهدی که دیده یاقوت می‌فروشت.
۴. ستا: تعویذ چشم بد را.
۵. گک: بر قصد چشم عشاق.
۶. ف: ابرو و چشم مستت.
۷. ستا: گاه این کمین گشوده؛ ف: که این کمین گشاده، که آن کمان کشیده.
۸. ف و ستا: تا کی کبوتر دل چون مرغ نیم بسمل.
۹. گک: از زخم تیر چرخ؛ ستا: از زخم تیر چشمت در خاک؛ ف: باشد ز تیر هجرت در خاک و خون طپیده.
۱۰. ن و مهبد و ف و ستا: دودم به سر بر آید.
۱۱. ستا: بخت رمیده حافظ.
۱۲. هم زان دهان بر آید کام دل رمیده.
۱۳. جامع نسخ: بر عارض تو ابرو.
۱۴. گک: در دل مذاقت (ندامت)؛ افند: جامع نسخ: گز در مذاقت افند؛ پرتو: ما را بضاعت اینست گر در مذاق افند.
۱۵. گک: دربای.

۱۶. در نسخه ن و مهد بیت دیگر بدین عبارت مندرج است:
گر دست من نگیری با خواجه باز گویم کز عاشقان مسکین دل برده و دو دیده
چون این غزل در سه نسخه دیگر اساس نبود و از نسخه «گک» نقل گردید بطور استثنا از
نسخه بدل‌های نسخ دیگر تصحیح شد.

۴۲۳

۱. ط و ف: شمع روز پروانه؛ ن و مهد و ی ۱: شمع گشته پروانه.
۲. ص و ق و ف: مرا ز حال تو با حال خویش پروانه؛ ستا: مرا ز عشق تو بر حال؛ ی ۱:
- مرا ز حال تو برجان خویش پروانه.
۳. ق و ی ۱: به بوی سنبل زلف تو.
۴. ی ۱: هر نفسی.
۵. گک: که شمع روی تو اش می‌رساند پروانه؛ ص: چون رساند پروانه.
۶. ص و ح: رخ زیبایی تو برای سپند
۷. ص: فسون او بر ما گشته است افسانه.
۸. گک و ی ۲: مرا به دولت آن دوست؛ ن: مرا بر آن دو لب و دست.
۹. ی ۲: حدیث خانقه و مدرسه مگو با ما؛ ط: حدیث مدرسه و خانقه بگوی که باز.
۱۰. ن و ف: فتاده در سر حافظ؛ ی ۲ و م: هوای جانانه.

۴۲۴

۱. ص: بامداد گاه.
۲. ص: ای طالب خجسته لقا؛ ن: ای طالب خجسته لقا.
۳. ن: که دیده خاک شد؛ گک و ی ۲: از شوق خاک این در گاه.
۴. ط: نگر به شخص نزارم.
۵. ص: هلال را به کنار شفق کنند نگاه؛ گک: هلال را ز کنار شفق کنند؛ ق: هلال را ز
کنار افق کنین نگاه؛ ن: هلال را ز کنار شفق؛ ط: هلال را ز کنار افق کنین نگاه.
۶. ط و ق و ی ۱: بی‌تو نفس می‌کشم.
- * در مصراع دوم بیت چهارم ق و تا و ن و ح: ورنه چیست عذر گناه
۷. ط و ن: در طریقه مهر؛ ص: در طریقت و مهر.
۸. ق و ن: صبا چاک زد؛ ط: سپیده دم که هوا خاک بردمید سیاه.
۹. ط: به پیش روی تو روزی گزین جهان بروم.
۱۰. ط: نازک ملالت از می و رود.
۱۱. ن و ف: حافظ تو همین لحظه.

۱. ص و گک و ن: دامن کشان همی رفت.
۲. ط: صد ماه روش در پی؛ ن: صد ماه روز عشقتش.
۳. ح: از آب لطف داده.
- در مصراع دوم بیت سوم، گک: شمشاد دلربایش از ناز پروریده.
۴. گک: رویی لطیف نازک؛ ق و ح: رویی لطیف زیبا؛ ط: رویی لطیف و زیبا.
۵. ط: قد بلند چایک.
۶. ط: آن حسن دلکشش بین وان خنده‌های شیرین.
۷. ن: آن رفتن خوشش.
۸. گک: آن آهوی رمیده از؛ پ: آن آهوی سیه چشم کز چشم.
۹. ص: ما برون نه رفت.
۱۰. ن: یا رب چه چاره سازم؛ ق: یاران چه چاره سازم.
۱۱. ط: سازیم با آهوی رمیده.
۱۲. مہد: دنیا بقا ندارد.
۱۳. ق و پ و م: ای نور هر دو دیده.
۱۴. ط: عتابت از چشم دلفریبت؛ ن: عتابت و ز چشم دلفریبت؛ ف: تا کی کشم عتابت از چشم نیم خوابت.
۱۵. ح و ق و پ: ای یار برگزیده.
۱۶. ط: باز آ که باز گشتیم از؛ ن: باز آ که توبه کردم.
۱۷. مہد: بس شکر باز گوئیم. این بیت در نسخه‌های ص و گک و ط نیست.

۱. ایا و ح و ی ۲ رفته‌اند و آب زده.
۲. گک: نشسته بود و صلابی؛ ق: صلابی به شیخ و شاب زده.
۳. ایا و ح و ی ۲ و ف: کله گوشه بر سحاب زده.
۴. ن: فروغ جام و قدح چتر ماه پوشیده؛ ی ۱: فروغ جام و قدح نور ماه پوشیده.
۵. ب: مدار مغبجگان.
۶. ب: عروس در آن حجله؛ ح: در آن حجره.
۷. ی ۲: شکسته و سسه و بر بر گک گل.
۸. ب و ن و ف: زناز و عربده ساقیان.
۹. ن و م: شکر شکسته و گل ریخته گلاب زده.
۱۰. گک و ن: مرا به جرعه خود شاد کرد و آنکه گفت.
۱۱. ط: که کرد اینکه تو کردی؛ ب: که کرد آنچه تو کردی ز ضعف و همت و؛ ایا و ح: به ضعف و همت و؛ ن: به عقل و همت و رای.
۱۲. ن: وصال دولت جاوید ترسمت ندهند؛ گک: وصال دولت بیدار ترسمت ندهد.

۱۳. ص: چه خفته‌ای تو.
 ۱۴. ی ۲: دست بر رکاب زده.
 * در مصراع دوم بیت دهم، ص: بوسه بر رکاب زده.
 ۱۵. ط و ن و ی ۱ و ف: بر تو عرض کنم؛ ایا: بر تو عرضه دهم؛ ی ۲: بیا به میکده حافظ که با تو شرح دهم.
 ۱۶. ایا: هزار صف دعاهاى.
 ۱۷. این غزل در نسخه «گک» و «ط» ۹ بیت و در نسخه «ق» مشتمل بر ۱۲ بیت است.
 در نسخه «ق» بی‌تی بدین صورت نیز آمده:
 گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت ز جرعه بر رخ حور و پری گلاب زده
 ولی در نسخه ی ۲ همین بیت به‌جای بی‌تی که در متن آمده مندرج است.

۴۲۷

۱. ص: مغ بجه باده پرست.
 ۲. ن: ای رهبر خواب‌آلوده.
 ۳. ط: شست‌وشویی بکن آنچه به خرابات خرام؛ ح: شست‌وشویی کن و سرخوش به‌خرابات.
 ۴. ق و ط و ن و جامع نسخ: به هوای لب شیرین پسران چند ننی؛ ص و ی ۱: در هوای لب شیرین پسران چند کنی.
 ۵. ح: به طهارت گذر از منزل.
 ۶. ط: خلقت شیب به تشریف؛ ن: خلعت شیب بتشریف.
 ۷. ن: آشنایان غم عشق.
 ۸. ص: غرقه گردند و نگرند به آب آلوده.
 ۹. ص: پاک و صافی و خوش از چاه.
 ۱۰. ص و ط و ب و ف: ای جان و جهان؛ ن: دفتر گل باکی نیست.
 ۱۱. گک: گر شود فصل.
 ۱۲. ط: گفت حافظ برو و نکته به یاران فروش؛ ایا و ح و ع و گک و مهد: گفت خامش لغز و نکته به حافظ فروش.

۴۲۸

۱. ط: سحر گاهی چو؛ جامع نسخ: سحر گاهی که.
 ۲. ص و مهد و ستا: ز ملک هستیش؛ گک و ایا و ع: به شهر هستیش؛ ط و ن: ز شهر هستیش.
 ۳. در نسخه «گک» و «ط» حرف اول این کلمه بی‌نقطه است؛ ن: ببندی زین.
 ۴. ایا و ط و ن: اگر خود را نبینی.
 ۵. ن: برو این دام بر صیدی دگر نه.

- * در بیت هفتم، ص: ندیم و ساقی و مطرب.
 ۶. ف: تا خود برانیم؛ ع: تا خوش برآیم؛ ص و ط و ن و ق: تا خوش برانیم.
 ۷. این غزل در نسخه «ص» و «گ» ۹ بیت و در نسخه «ط» و «ق» ۱۰ بیت و در نسخه «ن»
 بیستی بدین صورت مضبوط است: سرا خالی است از بیگانه می نوش که جز تو نیست
 ای مرد یگانه

۴۲۹

۱. ط: عیشم بکامست.
 ۲. ط: ای بخت سرکش تنگم ببرکش؛ ی ۱: ای بخت سرکش نیکش ببرکش.
 ۳. ط: گه جام می کش گه کام دلخواه؛ ف: گه جام زرکش گه کام دلخواه؛ ی ۱: زرکش
 بالعل دلخواه.
 ۴. ص و ط و ن: ما را بتشنیع؛ ح و ع و گ و ی ۱ و ی ۲: ما را بمستی.
 ۵. ح و مهد: و ز دست عابد.
 ۶. ف و ن: و ز قول عابد.
 ۷. ح و گ و ن و مهد: ذوق لبث؛ ی ۱: شوق رخت برد.
 ۸. ص و ح و ی ۱: ورد شبانه درس سحرگاه.

۴۳۰

۱. ب: نهادیم الحمد لله.
 ۲. ط: من نیک دانم؛ ق و ن: ما نیز دانیم.
 ۳. ص و گ: و العمر فانی.
 ۴. ع و مهد و ی ۲: عکسی ز رویت بر ما نیفتاد؛ گ و ن: عکسی ز مهرت بر ما نیفتاد.
 ۵. ط: ورد رختی برد از یاد حافظ؛ ن: عشق رخت برد از یاد حافظ.
 ۶. ط و مهد: ورد شبانه، درس سحرگاه؛ ن: شوق لبث برد. بیت اخیر که مقطع نسخه «ط»
 را تشکیل داده ظاهراً صورتی است از مقطع غزل قبل. «عیشم مدام است از لعل دلخواه».
 مقطع غزل در نسخه «گ» چنین است:
 عشق لبث برد از یاد حافظ
 درس شبانه ورد سحرگاه

۴۳۱

۱. ن: مرکب از خانه بدر تاخته‌ای یعنی چه.
 ۲. ص: چو سر زلف؛ ی ۲: چون سر زلف خود اول.
 ۳. ط: سخنت رمز دهان و کمرت سر میان.

۴. ق: وز میان تیغ؛ ص: در میان تیغ؛ ط: و از میان تیغ.
 ۵. ق: هرکس از مهره مهر تو به نقشی؛ ص: هرکس از چهره مهر تو به نقشی؛ ط و ی ۱ و
 ی ۲: هرکس از مهره مهر تو به نوعی مشغول.
 ۶. ع: چو فرود آید یار.

۴۳۲

۱. ب: وصال تو.
 ۲. ی ۱: که سر دوست.
 ۳. ط و ق: زاهد مفرما.
 ۴. ق و ن: برین در؛ گک: بدین در.
 ۵. ی ۱: سرو ما گشت؛ ص: گلی کان پای سرو ما شد.
 ۶. ص و ن: از طیب ما برسید.
 ۷. ح و ط: چو حافظ سر متاب.
 ۸. ع و ط: که پند پیر از؛ ن: که رای پیر با بخت جوان به.
 ۹. این بیت در نسخه‌های «ص» و «گک» و «ط» نیست.
 ۱۰. ق: دوست شکر.

۴۳۳

۱. ص: گر بر ما.
 ۲. ص و ستا: وصل بر آورد؛ ی ۲: بر آرند
 ۳. ط و ق و ی ۱ و ستا: دهقان جهان کاش؛ ی ۲: دهقان ازل کاج.
 ۴. ط: این دانه نکشتی.
 ۵. ی ۲: که در آنجا؛ ی ۱: زاهد مکن از نسبه حکایت که به‌نقدم.
 ۶. ی ۱: ترکیست چو حوری.
 ۷. الف: یک شیشه می نوش و لبی و لب کشتی.
 ۸. ص و ن و گک: دنیی دنی؛ ط: تا کی غم دنیا دنی.
 ۹. ط: ای دل فادان.
 * در بیت هفتم، معسراع دوم، گک: که بود عاشق زشتی.
 ۱۰. ن: پاک دلی.
 ۱۱. گک: از دست فرا هشت.

۱. ط: فزاد غرامی؛ م و جامع نسخ: زند الحمی؛ ی ۱: انت الحمی و زید غرامی؛ پ: انت روائج زید الحمی غرامی.
۲. ط: فدای جان تو بادا هزار جان گرامی
۳. ط: سلامتست و سعادت
۴. ط: آب دیده ما بین.
۵. ق: اذا تغرد عن ذی الاراک طائر خیر؛ الف: اذا تقرب عن ذی الاراک طائر غیر؛ ن: عن الاراک.
۶. الف: انیس حمامی.
۷. و ان دعیت بخلد و صرت ناقص عهد؛ ن: و ان رغبت بخلد.
۸. ق: فما تطیب نفسی.
۹. گک: روز فراق ما بسر آید.
۱۰. گک: قباب خیامی؛ ن: قدمت خیر قدم نزلت خیر مقامی.
۱۱. ط و ی: خیر مقامی.
- بیت هشتم، مصراع اول، گک: تغیب منک و قد صرت رائنا.
۱۲. ق: ببخت نیک بینم؛ ط: امید هست که رویت ببخت نیک بینم.
۱۳. گک و م و پ: تو شاه گشته و من.
۱۴. درین غزل در نسخه گک و ن بیتی دیگر با اختلافی در مصراع دوم به چشم می خورد بدین صورت؛ گک: من ارچه هیچ ندارم سزای صحبت شاهان زبهر کار تو آیم قبول کن به غلامی؛ ن: تو از برای ثوابم قبول کن به غلامی؛ پ: من ارچه هیچ ندارم سزای صحبت یاران زبهر کار ثوابم قبول کن بتمامی.
۱۵. ط: چو سلك در خوشابست نظم خوب تو حافظ؛ ن: بسلك در خوشاب و ز نظم پاك تو حافظ؛ ی ۱: چو سلك در خوشا بست نظم پاك تو حافظ.
۱۶. ط: که گاه لطف سبق می بری؛ ن: سبق می برد ز شعر نظامی. نسخه ص، این غزل را ندارد.

۱. گک: الحمد لله.
۲. ط و گک و ش: معدلة السلطانی.
۳. گک: حسن ایلكانی.
۴. گک: خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد.
۵. الف و ش و ی ۱: جان و جهانش.
۶. ن: مرحبا ای به دوصد لطف.
۷. گک: به دو نیمش بزند.
۸. گک: مارستم.
۹. ش: غنچه شادی نشکفت.

۱۰. گک: می روحانی.
 ۱۱. ط: که نه خاک در معشوق شود؛ ش: در محبوب بود.
 ۱۲. ی ۱: تا کند حافظ از آن؛ ق و ط: که کند حافظ ازو.
 ۱۳. این غزل در نسخه «ص» نیست.

۴۳۶

۱. ح: از ما جدا مشو.
 ۲. ط و ق و الف و ی ۲: آرام جان
 ۳. ص: از چشمه‌ها بد که مبادت گزند از آنک؛ ن: از چشم خوب خویش؛ الف: از چشم بخت
 هیچ مبادت گزند از آن؛ م: از چشم زخم خویش؛ ح: از چشم زخم مبادت گزند از آنک.
 ۴. ن و ق: منعم مکن ز عشق وی؛ ط: منعم مکن ز عشق و می.
 ۵. ن: از سرزنش.
 ۶. ط و ن: آن سرزنش که کرد تو را دوش حافظا.

۴۳۷

۱. ط و ن: تا راه بین نباشی کمی راهبر شوی.
 ۲. گک: در مکتب حقایق و پیش؛ ی ۲ و م: در مکتب حقیقت پیش؛ ح: در مکتب حقایق نزد
 ادیب عشق؛ ط: در مکتب حقایق نفس ادیب عشق.
 ۳. ط و ن و ی ۲: خواب و خورت ز مرتبه عشق دور کرد.
 ۴. ط: آنکه رسی به عشق؛ گک: آنکه رسی به خویش که بی‌یا و سرشوی؛ الف: آنکه شوی
 به خویش که بی‌خواب و خور شوی.
 ۵. ط: فلک دورتر شوی؛ پ: حقا کز آفتاب فلک خوبتر شوی؛ ش: والله کز آفتاب فلک
 خوبتر شوی.
 ۶. پ: يك دم غریق بحر فنا.
 ۷. ح و ع: وجه خدای اگر.
 ۸. ح و ع و ط و ن و گک: در دل مدار هیچ چو زیر و زبر شوی؛ ص: در دل مدار هیچ که
 دیگر زبرشوی.
 ۹. ط: درگه صاحب هنر شوی؛ گک و ی ۲: درگه اهل نظر شوی.

۴۳۸

۱. ح: بخواهد رفت.
 ۲. ط: فایاب شکیبائی؛ ف: پایان شکیبایی؛ پ: بایاب شکیبایی.

۳. ط: درمان مستیز بنا کامی؛ ش و ی ۱: درمان بر بستر ناکامی.
 * در بیت سوم، مصراع دوم، ط: چون عشق تو فخر ماست ما را چه ز بد نامی.
 ۴. ی ۲ و پ: ما نقطه پرگاریم؛ ح: در دایره پنهان ما نقطه پرگاریم.
 ۵. ش: فکر من و رای من از فکرت رندی نیست.
 ۶. ش: بر روی تو رنگین نیست؛ ی ۱: ساقی چمن و گل را.
 ۷. گک: شاداب نمی‌باشد؛ ط و ف: دایم گل این بستان سیراب نمی‌ماند.
 ۸. ی ۱: در روز توانایی.
 ۹. ش و پ و ی ۱ و ف: خون جگر می‌ده.
 ۱۰. ش: زلفت با باد صبا گفتم؛ جامع نسخ: دیشب گله زلفش با باد صبا گفتم؛ ق و ستا:
 دیشب گله زلفش؛ گک و ن و ی ۱: دیشب گله زلفت با باد همی کردم.
 ۱۱. الف: گفتا غلطی بنگر.
 ۱۲. ق و ن و ی ۲ و پ: صد باد صبا اینجا.
 ۱۳. گک و ط: با سلسله می‌رقصد.
 ۱۴. ش: بوی خوش صبح آمد.
 ۱۵. ط: ای عاشق هر جای.
 این غزل در نسخه «گک» فقط پنج بیت دارد.

۱. ش: ای از رخ تو پیدا.
 ۲. در پیکر تو پنهان.
 ۳. ص و ح و ن و ش و ی ۱ و پ: بر ملک دین گشاده.
 ۴. گک: نتابد اسرار اسم اعظم.
 ۵. م: فرما به هر چه خواهی.
 ۶. گک و ق و ش: در حکمت سلیمان.
 * در مصراع دوم بیت ششم، ط: تنها جهان نگردد بی‌وصمت سپاهی.
 ۷. ط و گک: جان فرایی و افسون.
 ۸. ص و ن و ط و پ و الف و م: از کبریای عزت.
 ۹. ح: وای چشمه تو ایمن؛ ط: ای دولت تو ایمن؛ ق: ایمن از وصمت تباهی؛ م: از صدمه الهی.
 ۱۰. ط و ش: درکان معدن افتد؛ گک: درکان و معدن افتد.
 ۱۱. ن: بر اشک شب‌نشینان.
 ۱۲. ط و ق: گر حال بنده پرسی؛ گک و ن: گر حال ما پرسی.
 ۱۳. ص و ش: ساقی بی‌اور آبی؛ گک: ساقی بیار آبی کز چشمه.
 ۱۴. ش و پ: تا جامه‌ها بشوییم.

۱۵. این بیت در نسخه «گک» و «ش» و «ی ۱» و حاشیه نسخه «ق» مندرج است.
 درین غزل در نسخه «ن» بی‌تی دیگر بدین صورت به چشم می‌خورد:
 جور از فلک نیاید تا تو ملک سریری ظلم از جهان برون شد تا تو جهان پناهی
 این غزل بیشتر شباهت به قصیده دارد تا به غزل و در نسخه «ص» آخر غزلیات ضبط شده است.

۴۴۰

۱. ق: ای دل آن دم که خراب از می؛ گک: ای دل آن به که خراب می.
۲. الف: بی‌زر و گنج و درم خواجه و قارون باشی؛ ب: گرچه هیجت نبود خواجه که قارون باشی؛ ن: بی‌زر و گنج و درم بیش چو قارون باشی.
۳. ی ۱: در ره منظر لیلی.
۴. ن: لیلی که عجب‌هاست در او؛ ی ۲: که خطر‌هاست درو.
۵. ط: منظر عشق نمودم؛ پ: نکنه عیش نمودم.
۶. الف: ورنه تا بنگری.
۷. ح: کاروان رفت و تو در راه؛ ن: تو در خوابی و تنها آخر.
۸. ب: کی روی ره چه کنی کی برسی چون باشی؛ ن: کی روی چون برسی من چه کنم چون باشی.
۹. ط: گوهر ذاتی بنما.
۱۰. ن و پ و ی ۱: قدحی نوش کن و؛ ط: جرعه نوش کن و درد بر افلاک افشان؛ ص: ساغری نوش کن جرعه بر افلاک افشان؛ ق: ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک افشان.
۱۱. ن: حافظ از غصه مکن ناله.
۱۲. الف و ن و پ: هیچ عاقل نپسندد.

۴۴۱

۱. ب: ای دل به کوی دوست.
۲. م: فرصت ز دست داده و کاری نمیکنی.
۳. گک: میدان به کام خاطر و گوئی نمیزی؛ ط و ق: چوگان حکم در کف و گوئی نمیزی؛ ی ۲: میدان چنین فراخ و تو گوئی نمیزی؛ الف و ب و پ: چوگان کام در کف و گوئی نمیزی؛ ن: چوگان کام در کف؛ ف: چوگان ناز در کف.
۴. ق و ط و ن و ف: باز ظفر به دست؛ ش: باز طرب به دست.
۵. ط و ق: ساغر لطیف و دلکش.
۶. ط و ق و ن: در آستین جان تو صد نافه؛ ی ۱: در آستین کام تو صد نامه؛ ش: در آستین جان تو صدنامه.

۷. الف: آنرا فدای.
۸. الف و ب و ش: اندر جگر مرا؛ ن: اندر جگر چرا. در نسخه «گک» حرف نخستین این کلمه اندکی محو شده است و لذا معلوم نیست که مرا بوده یا ترا.
۹. گک و ص و ط: در کار رنگ روی؛ ی ۱: در کار رنگ و روی.
۱۰. ب: مشکین از آن بشد.
۱۱. ب: که از چمن.
۱۲. ی ۱: بندگی آستان دوست؛ ق: بندگی پادشاه وقت.

۴۴۳

۱. ی ۲: آدم صفت از روضه رضوان؛ ط و ی ۱: هرجا که روی باز پشیمان؛ الف: هرجا که روی بی‌دل و حیران.
۲. ی ۲: هرجا که روی زود پشیمان بدرآیی.
۳. ش: شاید که به نانی فلکت دست بگیرد.
۴. ص: کت تشنه لب.
۵. ص و گک: دم و همت؛ ط و ق: چندان چو صبا بر تو گمارم دم همت.
۶. ع: چون غنچه خندان بدرآیی.
۷. گک و ن و ع: جان می‌دهم از دولت دیدار؛ ش: جان می‌دهد از حسرت دیدار تو چون صبح.
۸. ف: تا بو که چو خورشید.
۹. گک: در تیره شب هجر توام جان به لب آورد؛ الف: تیره شب هجران تو جانم به لب آورد.
۱۰. ستا: امید که همچون.
۱۱. ص: برخاک درت بستم از دیده دو صد جوی؛ ط: بر رهگذرت بستم از دیده دو صد جو؛ ق: بر رهگذرت بستم از دیده دو صد جوی.
۱۲. ص: تا بوی تو چون؛ الف: باشد که تو چون.
۱۳. ص و ع: که آن خسرو خوبان؛ ق و ط: یوسف مه رو.
۱۴. در نسخه‌های «ی ۱» و «ف» این غزل بیتی دیگر با اختلافی اندک به چشم می‌خورد:
در خانه غم چند نشینی به ملالت
وقت است که از دولت سلطان بدرآیی
ی ۱: نشینی و ملالت.

۴۴۳

۱. ستا: در پیش میرفت.
۲. ستا: نخواهم دست داشت.
۳. ستا و یر تو: تا مؤذن بانگ بر دارد که حی.
۴. ستا: در بنی عامر بسی.

۵. جامع نسخ و پرتو وی ۱: ناخن کردنی - و چون این وجه اصح می‌نمود در متن قرار داده شد. گگ: ناخن کردی.
۶. جامع نسخ: بخروشش ز وی؛ گورگش بخراش و بخروشم ز وی. وجه اصح روشن نیست.
۷. ستا: غم که جم کی بوده و کاووس کی.
- این غزل در غالب نسخه‌های نزدیک به زمان حافظ درج نشده و فقط در نسخه «گگ» موجود است ولی در پاره‌ای از نسخه‌های اواخر سده نهم و اوایل قرن دهم دیده میشود.

۴۴۴

۱. ن: ای روضه بهشت.
۲. ط: انفاس حور.
۳. گگ: لعلت وظیفه‌ای.
۴. ح و ط و ق و ش: آب خضر ز نوش.
۵. ط: و از قصه غصه‌ای.
۶. ح و ط و ع و گگ و ق و ن و ش و ی ۱: هر سطری.
۷. ح: بوی تو کردی حمایتی؛ ع: بوی تو کردی عنایتی.
۸. ط و الف و ع و ش و ی ۱: در آرزوی خاک ره یار سوختیم؛ ن: در آرزوی خاک ره یار سوختم.
۹. ط: یاد آر ای صبا.
۱۰. ط: دانش و جهدت ز دست رفت؛ ی ۱: دانش عمرت ز دست شد؛ ن: دانش و دینت ز دست شد؛ ق: دانش و عمرت بیاد رفت؛ ش: دامن عمرت ز دست رفت.
۱۱. ع: سرمایه داشتی و نکردی.
۱۲. ع: من آفاق در گرفتم.
۱۳. ن: این ریش اندرون بکند؛ ی ۱: این سوز اندرون بکند.
۱۴. ع و ش: گر صحبت خیال رخش دست می‌دهد.
۱۵. این غزل در نسخه «گگ» و «ط» و «ص» ۷ بیت و در نسخه ق ۹ بیت دارد. دو بیت هفتم و هشتم از نسخه «ق» و ن نقل شد.

۴۴۵

۱. ط و ن و ق و پ: ناز مفرما و.
۲. ن و پ: بگردان جامی؛ ف: ساقی ناز مفرما و مگردان عارض؛ پ: ناز مفرما و بگردان جامی.
۳. ط: چو بهرسیدن؛ گگ: که به هر حال برازنده ناز آمده‌ای. درین غزل مصراع دوم بیت سوم جای مصراع دوم بیت دوم قرار گرفته و مصراع دوم بیت دوم متعلق است به بیت سوم.
۴. ح و ق: پیش بالای تو میرم.
۵. این مصراع متعلق است به بیت دوم به شرحی که در بالا مذکور شد؛ ق: چون به هر

- حال؛ ح: چون به هر حال برازنده راز؛ گک: چون به خلوتگه ارباب نیاز آمده‌ای.
 ۶. ن: از می لعل.
 ۷. گک و ایا و ق: چشم بد دور که بس شعبده‌باز آمده‌ای.
 ۸. ی ۱: آن طایفه.

۴۴۶

۱. ح و ن و ش: تاب رنگ عارضت؛ ستا: کرد با من تاب زلف و عارضت؛ ط و ق و ی ۲:
 با ما آب و رنگ عارضت؛ ن: تاب و رنگ و عارضت؛ الف: تا چه خواهد کرد بر ما
 رنگ و آب عارضت.
 ۲. ن: نیرنگ عشق خود.
 ۳. ق و الف: حالیا نیرنگ نقشی خوش بر آب انداختی؛ ستا: در آن انداختی.
 ۴. ح و ستا: خوبان عالم.
 در عموم نسخ قدیمی که به نظر رسید کلمه «نیرنگ» ضبط شده به نظر در اصل «بیرنگ»
 بمعنی طرح بوده است.
 ۵. ح: زین میان پروانه.
 ۶. الف: گرچه سرمست و خرابم؛ ستا: سرمست خرابم رد مکن.
 ۷. این بیت در نسخه «ق» نیست.
 ۸. گک: نهادی بر دل ویران او.
 ۹. ص و ح و گک و ن: از فروغ نرگس.
 ۱۰. ستا: چشم می‌پرست.
 ۱۱. ط و گک: از برای صید.
 ۱۲. گک و مهد: پرده از رخ برگزفتی.
 ۱۳. گک: و ز ضیا حور.
 ۱۴. گک: از لب شمشیر.
 * در بیت یازدهم، ق و الف: داور داراشکوه ای آنکه تاج آفتاب.
 ۱۵. این غزل در نسخه «ص» ۶ بیت یعنی بیت ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ را دارد و در
 نسخه «ط» شامل ۹ بیت و در نسخه «ق» شامل ۱۳ بیت و در نسخه «گک» شامل ۱۲ بیت
 است و در مدح شاه یحیی است و شاید پس از شکست شاه یحیی ابیاتی را که در مدح
 وی بوده از اوراق خود حذف نموده ولی نزد این و آن موجود بوده است.

۴۴۷

۱. الف: گر ترا عقل نیست.
 ۲. ط: دیوانگان عشق بگرد.

۳. گک و ط و ی ۱ و ی ۲: عقل و عقيله مشهوری.
۴. گک: مستی عشق هست؛ ط: مستی و عشق نیست.
۵. ح و ن: مست از آب انگوری.
۶. ط: آه اشک آلود.
۷. ش و ط: بگذر از ننگ و نام؛ گک: گذر از نام و ننگ.
۸. ط و ن: ساغری می‌طلب.
۹. در نسخه الف این غزل شامل دو بیت دیگر بدین صورتست:

بی می راوق و گل سوری	نبود باغ را چنان رونق
ورچه چون آفتاب مشهوری	مهر آن ماه بایدت ورزید
بی می راوق و لب حوری	ستا: نبود باغ خلد را رونق

۴۴۸

۱. ن: هلاهل دادن؛ دردمندان بلا زهر هلاهل نوشتند.
 ۲. ق و م: خطا باشد هان؛ گک: خطر باشد و هان؛ ستا: قصد این طایفه سهو است نگر تا نکنی.
 ۳. ن و ستا: دیده ما که به امید.
 ۴. ی ۱: تو اینها نکنی.
 ۵. ن: بر تو ار جلوه کند.
 ۶. ستا: به خدا جز می و معشوق؛ گک: از خدا جز می و معشوقه.
 ۷. ق: حافظا سجده به ابروی چو محرابش بر؛ ستا: چو محرابش کن.
 ۸. ش و ی ۱: جز اینجا نکنی.
- این غزل فقط در نسخه‌های کهنه «گک» و ق و ن مندرج است و در بیشتر نسخه‌های نیمه دوم سده نهم نیز مضبوط.

۴۴۹

۱. گک: ای که در کنج خرابات.
۲. ط: تویی (توی) امروز جم وقت که جامی داری.
۳. الف و ط و ن: وی که با زلف؛ ع: وای که با زلف.
۴. ب: ای که با زلف و رخ یار گدایان شب و روز.
۵. ن و ف و ی ۱: بوی جان از لب جانبخش قدح.
۶. ص و ط و ق و ستا: نام نیک ارطلبید؛ فر: جامی از می‌طلبید.
۷. ب و ح و ی ۱ و گک: خال شیرین تو؛ ی ۱: دانه عیشست ولی.
۸. ع و ط و ن و ی ۲: دانه عیش است ولی.

۹. الف: چه جامی داری؛ ی ۱: به کنار چمنش وه که.
۱۰. گ و ق و ب و ح و ع و ی ۱ و ی ۲: مونس جان؛ ن: حامی جان.
۱۱. يك بيت ديگر درين غزل در نسخه ق و الف و ن و ی ۲ و ستا با اختلافاتی موجود است، بدین صور:
- ق: چون به هنگام وفا هیچ ثباتیت نبود می کنم شکر که بر جور دوامی داری
 ی ۲: گو به هنگام وفا گرچه ثباتیت نبود؛ الف و ف:
- ه . مهربان شد فلک و ترک جفا کاری کرد تویی ای جان که درین شیوه دوامی داری
 ستا: گر به هنگام وفا هیچ ثباتیت نبود.
- ن: هر به عمری صنمی رسم جفائی بنهد تویی ای جان که درین کار دوامی داری

۴۵۰

۱. ق و ب و ن: عاشقان را ز بر خویش؛ ط: عاشقان را ز در خویش؛ ش: عاشقان [را] ز در خویش.
۲. ط و ق و مهد: دل بردی و بعل کردمت.
۳. گ و پ و ش و ی ۲: ما تحمل بکنیم؛ ع و ی ۱: مکنیم.
۴. ط: حضرت سیمرغ تو جولانگه تست؛ ی ۲: ای مگس عرصه سیمرغ.
۵. ن: از که می بینی و فریاد.
۶. ب و ح: حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار؛ ع: حافظ ار پادشهان پایه به خدمت طلبند؛ ط: حافظا عادت خوبان همه جورست و جفا.
۷. ط: پس چرا این همه ناله ز جفا می داری؛ الف: چند گویی نه که امید وفا میداری؛ ق: سعی ناپرده چه امید عطا میداری.

۴۵۱

۱. ن: چون عمر تلف کردم.
۲. ن: اندیشی در زمره درویشی.
۳. ق و ن: هم سینه پر از آتش هم دیده؛ ش: هم سینه پر آتش هم دیده.
۴. ط و ص و ی ۱ و ی ۲ و الف: من حال دل زاهد؛ ش: من حال دل خود را؛ ستا: من حال دل شیدا با خلق نمی گویم.
۵. ط: کان قصه؛ ن و ی ۱ و ی ۲ و ستا: این قصه اگر گویم.
۶. گ: تا بی سرو بی پایم مانند فلک زین دست؛ ن: ما بی سرو بی پایم مانند فلک زین دست؛ ش: اوضاع فلک زین رو؛ ص: تا بی سرو پا شد احوال فلک زین سان؛ ستا: اوضاع فلک زین سان.
۷. گ و ن: در سینه غم ساقی.

۸. گک: از هجر تو دلداری.
 ۹. ص: بر فکنم باری.
 ۱۰. ن و ی ۱: گر تاب کشم؛ الف: کن تاب کشم؛ ط: چون ناز کشم باری.
 ۱۱. ن و ش و ستا: از میکده بیرون شو؛ مصراع دوم، ن: مستی و هوسناکی.

۴۵۲

۱. گک و ح و ن و ش و ی ۲ و ستا: زین خوش رقم.
 ۲. ط: بر مه رخسار می کشی.
 ۳. گک و ط و ق: گل و گلزار.
 ۴. ن: باد صبا زان بیوی زلف.
 ۵. ن و ق و ط و پ: هر دم به قید سلسله؛ ش: هر دم به قید و سلسله؛ الف: هر دم ز قید سلسله.
 ۶. گک: هر دم به بوی نرگس مخمور خویشتن.
 ۷. الف و ستا: فتراک ما سزد.
 ۸. ن: که بر دل بیمار.
 ۹. ط و ق: ز رخت دفع می کند، ص و ن: ز رخت دفع می کنم.
 ۱۰. این کلمه در نسخه «گک» ساقط است.
 ۱۱. ط: می میکشی و؛ ق و ش و ستا: می میخوری و.
 ۱۲. ن: می می کشی و طره دستار می کشی.

۴۵۳

۱. ط: با مدعی مگویند احوال عشق.
 ۲. الف و ی ۱: تا بی خبر بماند.
 ۳. ن: در ذوق خود پرسیستی.
 ۴. ن: با ذوق فاقوانی.
 ۵. گک: بیماری اندرین غم خوشتر؛ ب: بیماری اندرین غم بهتر؛ ی ۱: بیماری اندرین راه خوشتر.
 ۶. گک: تا فصل و عقل بینی؛ ن: تا عقل و فصل بینی.
 ۷. پ و جامع نسخ: با آستان جانان؛ ی ۱ (و ط در غزل دیگر) بر آستان جانان.
 ۸. ط: حافظ ندید اول وین غم گرفت مهمل؛ ن: حافظ ندید از اول وین غم گرفت مهمل.
 در مصراع دوم بیت پنجم؛ ط: کز اوج سربلندی افتد به چاه پستی؛ ن: افتد به خاک پستی.
 ۹. ی ۱ و ۲ و ف: آری طریق رندی چالاک است.
 ۱۰. ن: در شیوه ملامت مستور چون؛ م: در گوشه سلامت مستور کی.

۱۱. ص و ن: تا نرگس تو با ما گوید رموز؛ الف: تا نرگس تو با ما گوید شهود؛ پ: تا نرگس تو گوید با ما حدیث.

۱۲. الف و ص: دیده بودم آن فتنه‌ها؛ گک: دیده بودم آن نقش‌ها.

۱۳. ی ۱: حافظ قرابه گردان؛ ف: حافظ پیاله پیما صوفی قرابه گردان؛ ق (در غزل ۴۳۴): صوفی پیاله پیما حافظ قرابه پرهیز؛ ستا: صوفی پیاله پیما حافظ قرابه گردان؛ ط: (در غزل دیگر): حافظ قرابه پرکن.

۱۴. گک: از راه دیده حافظ تا دیده زلف پشتت؛ پ و جامع نسخ: در آب دیده حافظ تا دید.

۱۵. این غزل با مطلع بالا در نسخه «ط» ۶ بیت و در نسخه «ق» ۷ بیت و در نسخه «گک» و «ص» ۱۱ بیت دارد ولی در دو نسخه «ق» و «ط» یک غزل دیگر با همین وزن و قافیه به چشم می‌خورد که پاره‌ای ابیات نسخه‌های ص و گک مضبوط در فوق، در این غزل مندرج است و مطلع و مقطع جداگانه دارند؛ بدین صورت:

وانگه برو که رستی از نیستی و هستی
هر قیله‌ای که بینی بهتر ز خود پرستی
بیماری اندرین ره بهتر ز تندرستی
آری طریق دولت چالاکیست و چستی
یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی
کز اوج سربلندی آفتی به خاک پستی
سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی
ای کوفه آستینان تا کی دراز دستی

ق: ای دل مباش یکدم خالی ز عشق و مستی
گر جان به تن بینی مشغول کار او شو
با ضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش
در مذهب طریقت خامی نشان کفر است
تا فضل و عقل بینی بسی معرفت نشینی
در آستان جانان از آسمان میندیش
خار از چه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد
صوفی پیاله پیما حافظ قرابه پرهیز
ط: ای دل مباش خالی یکدم.

ط: گر خود دویی بینی مشغول کار من شو.

ط: پر آستان

ط: حافظ قرابه پرکن.

در غزل دوم در نسخه ق و ط ابیات ذیل نیز مندرج است که در نسخه‌های «ص» و

«گک» نیست:

تا کسی کند سیاهی چندین دراز دستی
با کافران چه کارت گر بت نمی‌پرستی
چون برق ازین کشاکش پنداشتی که جستی

کز اوج سربلندی افتد بچاه پستی

سلطان من خدا را زلفت شکست ما را
دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلس مغانم
عشقت به دست طوفان خواهد سپرد حافظ
مقطع این غزل در نسخه «ط» چنین است:

حافظ بدید اول وین غم گرفت مهمل

۱. ص و ط و ق و ی ۲ و پ و ن و الف: بیا با ما موز (ولی در نسخه‌های ایا و ع و گک و ی ۱ و الف عبارت به صورت متن است)؛ ش: بیا با ما چرا.

۲. الف و ی ا: بد رفتان مگوی ای شیخ هشدار.
 ۳. ایا و ح: تو با مهر خدایی؛ ق و الف و ط: که بر حکم خدایی.
 ۴. ف: که در بر خرقة پشیمینه.

۴۵۵

۱. ن: بشنو این قصه.
 ۲. ن: خواهی بود؛ مهبد: خواهی گشت.
 ۳. ن: جهد آن کن که در ایام گل و فصل بهار؛ ی ا: ز عقلت خبریست.
 ۴. ع: خسرو خوبان جهان.
 ۵. ص: گر نهادی سوی؛ ب: که نگاهی سوی.
 ۶. ستا: خاطرت گر رقم مهر پذیرد.
 ۷. ب: پراکنده دلت.
 ۸. الف و ف: کار خود گر به خدا.
 ۹. ن: تا جهان.

۴۵۶

۱. ق: زانکه نبود این هر دو را زوالی؛ ص و ح و ط و ن و الف: خوش باش از آنکه؛ ش: خوش باش ز انك نبود؛ ط: خوش باش زانکه نبود این عشق را زوالی.
 ۲. الف: در وهم کس نکنجد یا در تصور عقل.
 ۳. ط: آید به هیچ وجهی؛ الف: کاید به هیچ وجهی.
 ۴. ط: شد عمر حاصل من گر زانکه با تو ما را.
 ۵. ح: به عمر يك شب روزی شود وصالی.
 ۶. ح: يك روز هست سالی.
 ۷. ع و ی ۲: گر خواب می نبینم؛ الف: وز خواب می نبینم؛ گ: کن خواب می نبندد.
 ۸. الف: کن روی همچو ماهت.
 ۹. ش: کن وصل یار خواهی
 ۱۰. گ: زین بیشتر نباشد؛ ط: بیاید با هجرت احتمالی.

۴۵۷

۱. ب: کلیانك فهلوی.
 ۲. ش: بذله گو.
 ۳. ن: به غزل های مثنوی؛ فر: غزل های معنوی؛ ب: به غزل های فهلوی.

۴. ص: خوش وقت بوریا و گدایی و خواب امن.
 ۵. ق و ی ۲ و م: عیش نیست در خور.
 ۶. در نسخه «ط» بجای بیت بالا، این بیت آمده است:
 می خور که در قیاس فراغ و حساب امن يك بوریاى فقر و صد اورنگ خسروی
 ش: می خور که در حساب و قیاس فراغ من.
 ۷. ص و ط و ق: چشمت به غمزه.
 ۸. گک و ق: خراب کرد.
 ۹. گک: چنین گفت با پسر.
 ۱۰. الف: ای نور چشم.
 ۱۱. ب و ش: این قصه عجب نگر؛ ط و گک: این قصه عجب شنو ای بخت واژگون.
 ۱۲. ب و ح و ن و ق و ی ۲ و ش: بر اسباب دنیوی.
 ۱۳. ش و ی ۱: زیاده کرد.
 ۱۴. الف: طره و دستار مولوی.

۴۵۸

۱. ن و فر: فدای پیشکش.
 ۲. ن: و گر دلم نبدی.
 ۳. ط و ق و الف: کیش قرار.
 ۴. ن: درین دیر خاکدان.
 ۵. ح: بی نظیر آفتابست.
 ۶. این بیت در غزل دیگر به مطلع: «چه بودی اردل آن یار (ماه) مهربان بودی» نیز آمده است. بعلاوه دربارهای از نسخ ابیات این غزل با غزل مذکور تداخل پیدا کرده‌اند.
 ۷. ن: تو گفته که بها چیست.
 ۸. ن: گرم حیات گرانه‌ایه.
 ۹. ط و ق و ش و پ: کاشکی.
 ۱۰. ح: چو قطره نور.
 ۱۱. گک و ی ۱ و ی ۲: اگر چو سوسن آزاده‌اش زبان بودی؛ ش و ستا و پ: اگر چو سوسن آزاده ده زبان بودی.
 ۱۲. در نسخه «ق» این بیت هم آمده است:
 به خواب نیز نمی‌بینمش چه جای وصال
 چو این نبود و ندیدیم باری آن بودی

۴۵۹

۱. ن و ی ۱: خیال سروقدی.

۲. ط و ن و ش: سرم ز دست شد و چشم ز انتظار بسوخت؛ ن: چشم اختیار بدوخت؛ ی ۲: ز دست بشد چشم انتظارم سوخت؛ فر: چشم انتظار بسوخت.
۳. ن: در انتظار قد سرو مجلس آرایی.
۴. ح و ط و الف و ق و ن: امید هست که منشور.
۵. ط: کمان مه ابرو رسد.
۶. ب و ستا: بیا بیا که کرا؛ ح: بیا بین که اگر می‌کنی تماشایی؛ ی ۱: بیا بیا که اگر می‌کند تماشایی؛ الف: بیا بیا که ترا می‌کند تماشایی.
۷. ص و گ و ن و ب: تابوت من.
۸. ن: که مرده‌ایم به امید سرو بالایی.
۹. الف: بر آن مقام.
۱۰. گ و الف و ن و ق و ش و ی ۱: ز غمزه تیغ زند؛ ب: به غمزه تیر زند؛ ط و ح: ز غمزه تیر زند.
۱۱. ب: نغم خلد چه باشد وصال دوست طلب؛ ف: رضای دوست بجو؛ الف: خیال وصل چه باشد رضای دوست طلب.
۱۲. ص و گ و ب و ف و ط: حیف باشد ازو غیر ازو تمنایی.
۱۳. ب: گهر ز شوق.
۱۴. ق و ح و ن و ش و پ و ی ۱: سفینه حافظ رسد به دریایی؛ ستا: سفینه حافظ قند به دریایی.
- نسخه «گ» درین غزل بیت ۵ و ۹ و نسخه «ط» بیت دوم را ندارد.

۴۶۰

۱. ط و پ: به صوت قمری و بلبل.
۲. ص: که دریند دگر ره زنان.
- * ص: در بیت چهارم، مصراع دوم: به قول مطرب و ساقی و فتوی دف و نی.
۳. ص: نگفتمت و من الماء.
۴. ط: که شبهه لاشی.
۵. الف و گ و ح: نبشته‌اند بر ایوان؛ ص: نوشته‌اند در ایوان.
۶. ص و ف: سخن طی کنم بیا ساقی؛ ی ۲: سخا نمانده سخن طی کنم بیا ساقی؛ ی ۱: سخن طی کنم بده باده؛ گ: سخن طی کنم بیا و باده بده؛ الف: سخا نماند سخن طی کنم بیا ساقی.
۷. گ و ی ۱: بشادگامی روح.
۸. گ و ط و ع و ح و ستا: نشنود برو حافظ.
۹. گ: به عیش آکوش و کرم ورز؛ ی ۱: پیاله نوش و کرم ورز.

- * بیت اول، مصراع دوم، الف: ز حال پریشان عاشقان داری.
۱. ح: از بندگان روان بستان.
 ۲. ح و ط: در خور رنگ؛ الف: در خور لیک؛ ستا: سواد روی ترا هست نقش در خور رنگ.
 ۳. ط: سواد از خط مشکین ارغوان.
 ۴. ح و ن و ک و پ: روحی ای ظریف مدام؛ ط: روحی و لطیف اندام.
 ۵. ط و ق و ستا: در آن دم.
 ۶. ن: جور با دل ما؛ ق: جور بر دل ما.
 ۷. ق: مکن هر آنچه.
 ۸. ط و ق: باختیارت اگر صد هزار تیر جفاست؛ ن: صد هزار تیر بلاست؛ گ: هزار تیر دعاست؛ ح: باختیارت اگر صد خدنگ در کیش است.
 ۹. ط و ن و ق: بقصد جان من خسته.
 ۱۰. ق و الف: مدام و جور حسود؛ ن: بکش جفای حسودان بسی و جور رقیب.
 ۱۱. ن و ستا: وصال دوست.
 ۱۲. پ: دست میرسد یکدم.
 ۱۳. ط: باغ میرد حافظ.
 ۱۴. این بیت در نسخه‌های «گ» و «ق» نیست. نسخه «ص» اساساً این غزل را ندارد.

۱. الف: ادب و شرم ترا ماه و پری بنده شده.
۲. ط و الف و ن و پ: نشینی با خار.
۳. ن و ستا: غالباً مصلحت.
۴. ستا: درین می‌بینی.
۵. گ و ص: بی دلی سهل اگر از بی نبود بی دینی؛ ن و ع: بی دلی سهل گر از بی.
۶. ط و ن و ق: سخنی بی‌غرض.
۷. ص: که منظور (کلمه «ای» در نسخه «ص» محذوف است).
۸. ق و الف و ط و پ: باد صبحی به‌هویت ز گلستان برخاست؛ ن: باد صبحی به‌هوازی تو ز بستان برخاست.
۹. این بیت در نسخه «ط» و «ق» نیست. گ: پارسایی چو تو پاکیزه‌دل پاک نهاد.
۱۰. الف: سیل این اشک روان بین که دل حافظ برد؛ ط و ن و ق: صبر و دل حافظ برد.
۱۱. ن: لایق دلخوشی و سرکشی ای مایه ناز؛ گ: نازکی و دلکشی.
۱۲. ع و ق و ط و ن: لایق بندگی.

۱. مهد و ستا: خورد ز حسرت.
۲. ط: زلف تو م حلقه و آشوبی؛ الف: ز کفر و زلف تو هر حلقه‌ای و سودایی.
۳. ق و ط و ن: ز هر سویت آم بیداری.
۴. ص: خاک رهش.
۵. ط: جان من هر دم.
۶. ح و ن: گنج روان را.
۷. ق: مزین لاف؛ ط و ن و الف: مزین رای.
۸. ق و ط: چو تیره رای شوی.
۹. ط: سرم برفت و زمانه بسر نبرد این کار؛ ش: سرم برفت زمانی ز سر نرفت این کار.
۱۰. ص: نبود دلی گرفتاری؛ ط: نبود سر گرفتاری؛ ق: نبود غم گرفتاری.
۱۱. گک و ستا: اندر میان دایره؛ الف: به خنده گفت به حافظ که این چه پرگاری؛ ش و جامع نسخ: بخنده گفت که حافظ برو چه پرگاری.
۱۲. نسخهٔ «گک» این غزل را ندارد.

۱. ط و ن و ق و ش: دل آن ماه.
 ۲. بیت اول، مصراع دوم، ط: که کار ما نه چنین بودی ارچنان بودی.
 ۳. ح: سرای عزتم.
 ۳. ط: به نکستی که چو آرد نسیم طرهٔ دوست.
 ۴. این بیت عیناً در غزل شماره ۴۵۸ آمده است و بطوری که قبلاً باز نموده شد پاره‌ای از ابیات این غزل و غزل شماره ۴۵۸ با هم تداخل پیدا کرده یا عیناً تکرار شده است. بیت بالا از نسخهٔ «گک» در این غزل نقل گردید.
 ۵. ط و الف: برای خوشدلی ما؛ ع: برات خوشدلی ما چه کم شود.
 ۶. الف و ط: گرش تفقد این زار ناتوان بودی.
 ۷. ط و ح و ق: ز پرده کاش.
 ۸. ن: راه عشق برگشتی؛ ط: اگر نه دایرهٔ راه عشق برگشتی.
 ۹. ح: چو نکته حافظ مسکین در آن میان بودی؛ حافظ مسکین در آن میان بودی؛ ط: حافظ بی دل نه در میان بودی؛ ن: حافظ بیدل در آن میان بودی. در نسخهٔ ی ۲ این بیت هم بدین صورت مضبوط است:
- بگفتی ار که بها چیست خاک پایش را اگر حیات گرانمایه جاودان بودی
که در نسخهٔ ق و ش چنین آمده است: کسرم حیات گرانمایه جاودان بودی
عیان شدی که بها چیست خاک پایش را

۱. ش: فلك روز داوری.
۲. ص: در کوی عشقت (در یکجا).
۳. ط: شوکت و شاهی نمی‌خرند؛ ن: دولت و شاهی نمی‌خرند؛ ق و پ و الف و م و ی و ا و ش شوکت شاهی نمی‌خرند.
۴. الف: دعوی بندگی کن و اقرار چاکری؛ س: اقرار بندگی کن و دعوی چاکری؛ مهد: اظهار بندگی کن و اقرار چاکری.
۵. ط و ن و ق و ش و ی و ا و ی ۲: آن کس که افتاد خدایش.
۶. م: گو پا تو باد.
۷. ن: غم دینی.
۸. الف: هان تا ازین.
۹. ق و ط: تاج و گنج؛ ن: گنج و مال؛ پ: تخت و تاج.
۱۰. الف: اجازه هست.
۱۱. ی ۲: جنگ داوری.
۱۲. ط: سر مراد برحسب و فکر؛ ن: میر مراد برحسب.
۱۳. ط: ز رخ بشوی؛ ن: ز دل مشوی.
۱۴. ن: این خاک بهتر؛ ط: کاین خاک باش (یا خاک پاش) به از کیمیاگری.

۱. ط و الف: از خدا می‌طلبید.
۲. الف و گ و ی ۱: صنمی باده فروش.
۳. گ و ن و ق: به دامان که مگر.
۴. ط: در کنارم بنشانند.
۵. ق و ب و ط: شرح این قصه.
۶. ب: از گوشه چشم تو مرنج؛ گ: شیوه چشم تو عجب.
۷. ط: فرود اهل نظر از بی؛ ح: فرود اهل نظر در پی نایبانی.
۸. این بیت در نسخه‌های «ص» و «ط» و «گ» نیست.
۹. ط: وای اگر؛ الف: آخ اگر.

۱. ب: دو یار نازک و از؛ م: دو یار زیرک از.
۲. الف: و گرچه
۳. ط و ی ۲ و ی ۳ و پرتو: خلق انجمنی؛ ی ۱: جمع انجمنی.
۴. ص: که هر که کنج فراغت به کنج دینی داد.

۵. ب و ن و الف و ش و ی ۱ و ی ۲: بیا که قسمت؛ ق و پ: بیا که رونق.
۶. در عموم نسخی که به نظر رسید عبارت «این کارخانه» مضبوط است؛ ح: این کار بیش و کم نشود.
۷. ب: نقشبندی غم؛ ص: بخواه آینه جام و سر دور ببین. در نسخه «طه» بیت بالا بدین صورت آمده است:
- مگو حکایت خود جز به جام صافی دل که اعتماد به کس نیست در چنین ژمنی
* مصراع دوم بیت پنجم: پ: که کس بیاد ندارد ولی چنین فتی.
۸. ق: عجب که بوی گلی هست و رنگ یاسمنی؛ گ: عجب که برگ گلی هست و رنگ یاسمنی؛ پ: عجب که رنگ گلی بوده است یاسمنی؛ ی ۳: عجب که رنگ گلی مانده است و نسترنی؛ ح و ق: رنگ نسترنی؛ ن: بوی نسترنی.
۹. پ و جامع نسخ: به دست خسان همی بینم.
۱۰. جامع نسخ: حق صحبت چومنی؛ م: حق صحبتی چومنی؛ ستا: قدر خدمت چومنی.
۱۱. ن: مزاج دهر تلف شد.
۱۲. ع: مزاج عمر تبه شد درین هوا حافظ.
۱۳. ص: کجاست رای حکیمی و فکر برهنی.
- بیت‌های ۹ و ۱۰ در نسخه‌های ق و ص و ط نیست. این غزل در نسخه گ و ش ۱۱ بیت و در نسخه الف ۷ بیت دارد.

۴۶۸

۱. گ و ح: شب هجرم سرآمدی.
۲. ق: تعبیر رفت؛ پ و جامع نسخ: تعبیر رفت و.
۳. گ: ای کاج هر آنچه زودتر.
۴. الف: دیار خود.
۵. گ و ح: با یاد صحبتش دل ما.
۶. ش: فضل ازل به زور اگر آمدی به دست؛ ح: فیض ازل چو بر زر و زور آمدی بدست.
۷. ش: آن عهد شاد باد.
۸. ن: دایم پیام یار.
۹. ن: ای کاجکی.
۱۰. ن: ور دیگری به شیوه حافظ زدی رقم؛ ح: ور دیگر به شیوه حافظ؛ گ: گر دیگری به شیوه حافظ زدی قلم؛ ی ۱ و ش: ور دیگری به شیوه حافظ زدی قلم.
۱۱. این غزل در نسخه قص نیست.

۱. ق: صبحدمی تا چنم گلی؛ قد و انجو: رقتم به باغ تا که بچینیم سحر گلی.
۲. ط: چمن فکنند ز فریاد.
۳. ن و الف: اندر آن چمن باغ.
۴. ق: آنرا تفضلی نه و این را؛ مهد: این را تعززی نه و آنرا.
۵. پ: خون کرد در دلم.
۶. ن: گشتم چنانچه.
۷. ط: نچیده‌ست خود گلی.
۸. ن: کاین مدار کون؛ فر و ح: از مدار چرخ؛ الف: زین مدار کو.
۹. ط: هزار عیب و ندارم.
۱۰. این غزل در نسخه‌های «ص» و «ک» نیست و از نسخ «الف» و «ط» و «ق» و «ن» و «پ» نقل گردید.

۱. ش: مخلصان را نه به نوع؛ ع و الف و ی ۲ و م: بندگان را نه به وضع.
۲. ب و نو ش و ی ۱: نه گل از دست غمت رست نه بلبل در باغ؛ ق و ف: نه گل از دست غمت رست و نه.
۳. ص و ع: همه را جامه دران نعره‌زنان؛ جامع نسخ: همه را شیفته و دل نگران.
۴. ط: ساعد آن به که نبوشی تو و از بهر؛ ی ۱: بیوشی تو که از بهر؛ ش: ساعد آن به که بیوشی تو چه از بهر نکار.
۵. ن: پدر تجربه آخر تویی ای دل ز چه روی؛ ص: پدر تجربه ای دل تویی از بهر چه روی.
۶. ی ۱: طمع مهر و وفا از پسران.
۷. ق و ستا: گنه ماست ولی.
۸. ع و ی ۲ و ش: عاشقی گفت که ما را تو بر آن می‌داری؛ م: که ما را تو بدان میداری.
۹. ب: زین طمع‌ها که تو؛ ع و ی ۲: این توقع که تو از؛ ستا: زین توقع که. این بیت در نسخه‌های «ک» و «ص» و «ط» نیست.
۱۰. ط: چون تویی نرگس باغ نظر و چشم و چراغ؛ ب: چون تویی نرگس بستان من ای چشم و چراغ؛ ق و الف: چون تویی نرگس باغ نظر ای چشم و چراغ؛ ش: چون تویی نرگس باغ چمن ای چشم و چراغ.
۱۱. الف: و جامع نسخ: سر چرا بر من سرگشته گران.
۱۲. ن: ای که در دلق مرقع؛ ک: ای که در دلق ملمع طلبی ذوق و حضور؛ ق: طلبی نقد حضور.
۱۳. ع: چشم خیری عجب؛ ف: چشم خیر عجب؛ ی ۲: چشم چیزی عجب.
۱۴. ط: جوهر جام جم.

۱۵. ط و ن: تو تمنای گل گوزه.
 ۱۶. گک و الف: چه توقع به جهان.
 ۱۷. در نسخهٔ «ش» و ی ۲ بیت زیر نیز درین غزل به چشم میخورد:
 دل و دین رفت ولی راست نمی‌یارم گفت کسه من سوخته دل را تو یران می‌داری

۴۷۱

۱. گک: آن می عشق؛ پ: زان می عیش.
 ۲. پ: بگردان جامی.
 ۳. الف و ط و ق: زلف شمشاد.
 ۴. ن و ش و ی ۲ و پ: رفتش موهبتی دان و؛ ع: آمدن موهبتی دان و؛ الف: صحبتش موهبتی دان شدنش.
 ۵. ط و الف: مرغ زیرک به ره.
 ۶. ی ۲: که ز بهر طلبش هست زهر سو دامی؛ گک: که نهادست ز بهر طلبش هر دامی.
 ۷. ز: گله از زاهد خودبین نکتم.
 ۸. گک: از پیش افتد شامی.
 ۹. ش: یار من گر بخرامد به تماشاگه حسن؛ ط: یار من چون بخرامد؛ ع: یار ما گر بخرامد به تماشای بهار.
 ۱۰. ط و الف و پ: کوه حریفی.
 ۱۱. ن: کام دشخوار به دست آوری؛ ط: کام دشوار به دست آورد.

۴۷۲

۱. ط: کجاست باد صبا.
 ۲. الف: قیاس کردم تدبیر.
 ۳. ص و الف: چو شبنمست.
 ۴. گک: اگر چه خرقهٔ من وقف کوی میکده‌هاست؛ الف و ط و ص و ی ۲: بیا که خرقهٔ من گرچه وقف میکده‌هاست؛ بیا که خرقهٔ من وقف جمله میکده‌هاست.
 ۵. ن: نمی‌خرد آن کس.
 * در مصراع اول بیت پنجم؛ گک: ز سالوس طبل زیر دلی.
 ۶. ط: بر کشم علمی؛ ش: بر آنکه بر در میخانه برکنم علمی.
 ۷. ص: مفروشند؛ ش: نفروشند. (حرف اول نقطه ندارد).
 ۸. ط: پیاله می ناب.
 ۹. ط: دوام عشق.
 ۱۰. م: بنوش زهر غمی؛ پ: بنوش جام غمی.

۱۱. ص و گ: سر عشق.
 ۱۲. پ: نمیکنم گله گر زانکه ابر رحمت دوست؛ ق: نمیکنم گله لیک ابر رحمت دوست؛
 ص و گ: نمیکنم گله لیکن ز ابر رحمت دوست.
 ۱۳. ق و ح و ط و ن: به کشتهزار جگر خستگان؛ ی ۲: به کشتهزار جگر کشتگان؛ گ و
 الف: بکشتهزار جگر سوختگان.
 ۱۴. پ: درد سر دهد حافظ؛ ن: درد سر دهد زاهد.
 ۱۵. ط و ن: به دست حافظ چیست.
 ۱۶. الف: جز از نیاز شبی یا دعای صبحدمی؛ ط و ن: جز از نیاز شبی و دعای صبحدمی؛
 مهد: نیاز نیم شبی و دعای صبحدمی.

۴۷۳

۱. ن: از مدد جویی؛ الف: از مدد یابی.
 ۲. گ: سخن در پرده می گویم بهار و گل غنیمت دان؛ پ: ز خود چون غنچه بیرون آ؛ ص و
 ن: سخن در پرده می گویم ز خود چون غنچه بیرون آ.
 ۳. گ و الف و ی ۱ و ف: ترک کام خود گفتن.
 ۴. ص و گ: کلاه سروری این دان کزین دو ترک بر دوزی؛ ط: کلاه سروری اینست گر
 ترکی بر آن دوزی؛ ن: کلاه سروری آنست کز آن ترک بر دوزی.
 ۵. گ و ق: به طرف جویباران چیست.
 ۶. ن و الف و م: مگر کو نیز.
 ۷. گ: جدا شد یار شیرین و کنون؛ ص: جدا شد یا شیرینم کنون؛ الف: کجا شد یار
 شیرینت کنون.
 ۸. ط: اگر سازی اگر سوزی.
 ۹. ط: به مجلس رو که از حافظ رموز عشق گیری یاد
 به بستان آگه از بلبل غزل گفتن بیاموزی؛
 ق: به صحرا رو که از دامن غبار غم بیفشانی
 الف: بیستان آگه از حافظ رموز عشق گیری یاد
 به گلزار آگه از بلبل غزل گفتن بیاموزی؛
 به گلشن آگه از بلبل سخن گفتن بیاموزی.
 ۱۰. این غزل در نسخه ص و گ هشت بیت و در نسخه ط هفت بیت ولی در نسخه «ق» ۱۴
 بیت دارد و ۶ بیت اضافی مکتوب در نسخه ق که در چاپ خلخال نیست، بدین صورت
 است:
 ز جام گل دگر بلبل چنان مست می لعل است
 چو امکان خلود ای دل درین فیروزه ایوان نیست
 به عجب علم نتوان شد ز اسباب طرب محروم
 می آندر مجلس آصف به نوروز جلالی نوش
 نه حافظ می کند تنها دعای خواجه تورانشاه
 که زد بر چرخ فیروزه سفیر تخت فیروزی
 مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی
 بیا ساقی که جاهل را هنی تر میرسد روزی
 که بخشد جرعه جامت جهان را سازنوروزی
 ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی

جنابش پارسایان راست محراب دل و دیده جبینش صبح‌خیزان راست روز فتح و فیروزی

۴۷۴

۱. ص: سایه ابرست بهار؛ الف: سایه ابرست و بهار لب.
 ۲. ی ۱: یک رنگی ازین دلچ؛ ستا: یک رنگی از اوضاع؛ ف: بوی یک رنگی ازین وضع؛
مهده: بوی یک رنگی ازین قوم.
 ۳. گک و ح و ی: ثبات از قدم سفته.
 ۴. ص: بیخ نیکی بنشان و گل توفیق ببوی؛ ط و ن: از در عیش درآ و بهره عیب میوی.
 ۵. الف: گوش بکمار.
 ۶. ن:
- شکر آنرا که دگر باره رسیدی به بهار بیخ نیکی بنشان و گل تحقیق ببوی
۷. ط: رخ جانان طلبی.
 ۸. ف: آینه را صافی دار.
 ۹. ط و گک و ن و ی ۱: ورنه هرگز گل.
 ۱۰. ی ۱: بوی وفا می آید.
 ۱۱. این غزل در نسخه «گک» و «ط» ۶ بیت و در نسخه «ص» ۷ بیت دارد.

۴۷۵

۱. نسخه «ص» این غزل را ندارد.
۲. ط: بگذر به کبر.
۳. ط و الف: حسن قبا.
۴. ن: مرغ سحر.
۵. ن: ای باد نوبهار؛ الف: می چمی ای باد نوبهار.
۶. ط و ن: از آشوب ماه دی.
۷. ط و ن و ق و م و ستا: چرخ و شیوه.
۸. گک: کوثر و حوران برای ماست؛ ن: کوثر و حور از برای توست.
۹. ط: ساقی مه رو و جام می.
۱۰. ق و الف و جامع نسخ: صبی یاد می دهد؛ ن: ز عهد صبا.
۱۱. ط: سلطنت گل که چون ببرد؛ گک: سلطنت آن گل که گسترده؛ ق: بسپرد؛ ن: بسترده.
۱۲. الف: فراش باد بر در رخشش براند پی؛ ط: فراش باد برد رخش را به زیر پی.
۱۳. ط: جام ارغوان.
۱۴. گک: تا نامه بخیل و سیاهش کنیم طی؛ ط: بیرون فکند لطف مزاج از رخش به خوی.
۱۵. ق و ستا: زان می که داد حسن و لطافت به ارغوان؛ الف: آن می که داد حسن و

- لطافت به ارغوان؛ پ: آن می که داد رنگ و لطافت به ارغوان.
۱۶. الف و ق و سنا: بیرون فکند لطف مزاج از رخس به خوی؛ ح: بیرون فکند از رخس آن رنگ خوش به خوی؛ پ و جامع نسخ: بیرون فکند لطف عرق از رخس به خوی.
۱۷. این بیت در نسخه «ق» و «ط» نیست.
۱۸. ط و ن: استاده است سرو کمر بسته همچو نی؛ سنا: سرو ایستاده است و کمر بسته همچو نی.
۱۹. پ: تا حد مصر و چین و به اقصای روم و ری؛ ف: تا حد مصر و شام و به؛ ح: تا حد چین و مصر و.

۱. ق و ط و ح: نگارا بر من.
۲. ط: و اوصلنی علی.
۳. ق و ن: عشق سلمی؛ ط: و ان انکرتنی عن عشق سلمی.
۴. گک: تز اول تان؛ ص: تز اول روی نکوه لولی بوادی؛ ق و پ: تز اول آن روی نهکو بوادی؛ ط: تز اول روی نیکو تو بوادی.
۵. این مصراع به گویش فارسی (شیرازی قدیم) ساخته شده است و روی همرفته این بیت چنین معنی میدهد ای آنکه بر من انکار کرد از عشق لیلی (یا سلمی) از اول تو بایستی آن روی نیکو را دیده باشی.
۶. ص: اغز جون مت. معنی این بیت بدین تقریب است: تو از اول آن رخ نیکو را بایستی دیده باشی تا بسان من ترا دل یکبارگی غریق عشق در دریای دوستی شود.
۷. ح و ن: که غمت دل بواتن خورد ناچار؛ ط: غمت دل برد و تن را خورد ناچار.
۸. ط: و عرنه اونچت نشادی.
- معنی بیت بدین تقریب است: ترا ناگزیر غم این دل بیاید خورد و گرنه آنچه ترا نشاید خواهی دید.
۹. ق: حبیبیا در غم سودای؛ ص: سوداء رویت. گک: نگارا از غم سودای.
۱۰. ص: و پی ماچان غرامت بسپریم؛ ح و ن: ولی ماچان؛ گک: و پی ماچان.
۱۱. معنی بیت: اگر تو یک گناهی یا قصوری از ما دیدی به پای ماچان ما غرامت خواهیم سپرد.
۱۲. ش: دلم کم کشت در بین دو زلفت؛ ط: دلم کم گشت در چین دو زلفت؛ ن: دلم کم گشت اندر چین زلفش.
۱۳. گک: مظلم الله هادی.

۱. ط: به وصلم مژدگانی داد و الطاف خداوندی؛ ی ۱ و ستا: به وصلم مژدگانی داد الطاف خداوندی؛ ش: ندا آمد که واثق شو به الطاف خداوندی.
۲. ح: تو از این راه روشن رو که با دلدار پیوندی؛ ق و ی ۲ و ش و م و ستا و ی ۱: که با دلدار پیوندی.
۳. ن: که راز عشق.
۴. ن: و رای حد و تقریر.
۵. ط: بیا ای یوسف مصری.
۶. ق و ن: کردت سلطنت مغرور.
۷. ط و ی ۱ و ش: ز مهر او چه میجویی؛ ق و ستا: ز مهر او چه میپرسی درو؛ پ: ز مهر او چه میجویی دل اندر وی چه میبندی.
۸. گ: عالی قدر و حرص استخوان سمل است؛ ق و ش: همایی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کمی؛ ی ۲: عالیقدر حرص استخوان تا چند؛ ط و الف: عالی قدر و حرص استخوان تا کمی؛ ن: همای سدره عرشی ز حرص استخوان چیفت.
۹. ط و گ: اگر سودست با (در نسخه گت کلمه «با» نقطه ندارد).
۱۰. ح و ن: به شعر حافظ شیراز میرقصند و میغلطند؛ ط: به شعر حافظ شیراز میرقصند و میخندند؛ گ: بخوبان در مده حافظ بین این بیوفاییها؛ ص و پ و ی ۱: بین آن بیوفاییها.
۱۱. گ: که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی.

۱. ش: که ای صوفی می آنکه صاف گردد.
۲. ط: دهد مهر نگینی.
۳. الف: خدا زین.
۴. ب و ش و م: که باشد صد بتش در آستینی؛ ط: که صد بت دارد اندر آستینی؛ ستا: که دارد صد بت اندر آستینی.
۵. ش: مروت گرچه نام؛ ط: مروت گرچه نام بی‌نشانی است.
۶. ط و گ: اگر رحمت کنی.
۷. ق و ن: نمی‌بینم نشاط عیش در کس؛ پ و ش و ف و ستا: نمی‌بینم نشاط و عیش در کس؛ الف: نه کس را در جهان رویی و رای؛ ط: نمی‌بینم نشاط عشق در کس.
۸. جامع نسخ: نه نقش عشق بر لوح جبینی.
۹. ح و ع و ش و ط: در میخانه بنما.
۱۰. ابیات ۹ و ۱۰ در نسخه‌های «گت» و «ص» نیست.
۱۱. ط: حضور سر خلوت؛ ح و س و ع و ن و ق و ش و ی ۲: حضور درس خلوت؛ ستا: درس و تکرار؛ فر: نه حافظ را مجال درس خلوت.

۱. الف: ز دولتخواهی.
۲. گ: همچو جم جرعه می کش؛ ن و ح و پ و م: ز سر ملکوت؛ ب: ز اسرار نهان؛ ستا: همچو جم جرعه در کش که ز سر ملکوت؛ ی ۱: جرعه در کش که ز سر دو جهان؛
۳. الف: سلطنت عیش.
۴. ب: دهند از سر شاهنشاهی.
۵. ط: خشت در زیر سر و بر سر هفت اختر پای.
۶. ط: دست مسند نگر و.
۷. ط و ح و ش و پ و م و ی ۱ و ی ۲ و ف و ستا: به فلک بر شده دیوار.
۸. ی ۱: قطع این بادیه.
۹. ط و الف: گذرت بر ظلماتست بجزو خضر رهی
که درین مرحله بسیار بود گمراهی
۱۰. ش و پ و ف: تو در فقر ندانی زدن.
۱۱. منصب خواجگی و مسند تورانشاهی.
۱۲. گ: حافظا شرمی ازین قصه بیبوده بدار؛ الف و ی ۱: حافظا خام طمع شرمی.
۱۳. ق: که فردوس برین میخواستی. در پاره‌ای از نسخ خطی بیت زیر نیز درین غزل دیده میشود
با گدایان در میکده‌ای سالک راه به ادب باش گر از سر خدا آگاهی.
نسخه «گ» درین غزل بیت‌های ۶ و ۷ را ندارد و نسخه ط بیت ۸ را فاقد است و نسخه
ص اصلا این غزل را ندارد.

۱. الف: و حاوینا؛ پ: و جاذبت.
۲. ط: و اللیالی.
۳. گ: بانوی؛ ن: بالهوی.
۴. ن و گ: فوق الرمالی؛ ط: فرق الدمالی.
۵. گ و الف و ص و ن: و ادعوا.
۶. ص و ی ۲: زلفت.
۷. ن: اموت صبايت.
۸. گ: عن الوصالی؛ ط: متی نطق البشر عین الوصالی.
۹. ق و ی ۲: رو آرد خدا را.
۱۰. ط و ش: نگه‌دارش به حفظ لایزالی.
۱۱. گ و ص و ط و ن و ش: فی کل حالی.
۱۲. ص: سویداء دل.
۱۳. ش و ن: از شور سودای تو؛ ط و ی ۲: مباد از شور و سودای تو؛ الف: مباد از سوز

- سودای تو خالی.
۱۴. این بیت در نسخه‌های ص و گ و ط نیست. نسخه «ط» فقط ده بیت درین غزل دارد.
۱۵. ن: براین نقاش.
۱۶. ن: من بد روز؛ الف: من بد نام و رند.
۱۷. ص و ط و گ و ی ۲: خدا واقف که.
۱۸. ط: فی سؤالی.

۴۸۱

۱. ص: سلامی چو باد.
۲. الف: بدان مردم دیده و روشنایی؛ ط و گ و ن و ق و ع و ح: بدان مردم.
۳. ح: هیچ یادی.
۴. ط: ز کوی مغان رو؛ الف: ز کوی مغان ره.
۵. ص: که اینجا.
۶. ع و ی ۲: که در تنگم از.
۷. گ و ف: می‌برد شیوه دلربایی.
۸. ح: ز هم صحبت بد خدا را
۹. ن: از دهر دوران شکایت؛ ی ۲ و ف و پ و م: مکن حافظ از جور گردون؛ فر: جور دونان؛ ح: مکن حافظ از دست دوران شکایت.
۱۰. ط: تو ای تو بنده کار خدایی.

۴۸۲

۱. ط و مهد: من هواها.
۲. ط و الف: الا ای ساربان منزل دوست؛ ق: الا ای ساروان منزل دوست.
۳. ن: الی کیانکم.
۴. واژه «عراق» در اینجا اطلاق میشود به قسمتی از خاک ایران که قلمرو استان اصفهان و آراک و کاشان و نواحی آنها را شامل می‌شده است. کمال‌الدین اصفهانی در قصیده‌ای پاسخ به خاقانی در این معنی گوید:
- هنوز گویندگان هستند اندر «عراق» که قوه ناطقه مدد از ایشان برد
۵. در نسخه «گ» این مصراع به بیت بعد تعلق دارد و مصراع دوم بیت بعد مربوط است به این بیت و با توجه به ضبط نسخه‌های ص و ط و ق و ن و الف و ی ۲ جای مصراع‌های دوم بیت‌های ۴ و ۵ تغییر داده شد و اصلاح پذیرفت؛ ط: سقاك الله من كأس الوفاقی.
۶. ص و ع: مست و مدهوش.
۷. به ساقی پرفشانم.

۸. ط: الا انما الايام انقراقی؛ ح و ن و گ: لایام الفراقی.
 ۹. ط: کمال الله؛ ن: بالعهد التلاقی.
 ۱۰. ص: خوشی بسر بر؛ گ: وصال دوستان روزی ما نیست.
 ۱۱. گ: ط و ع و ن: فرض الوصال.
 ۱۲. ق: وصال دوستان روزی ما نیست.
 ۱۳. ق: بخوان حافظ.
 ۱۴. ط: غزل‌های عراقی.
 ۱۵. ص و گ و ی ۱: فکم بحر جمعن من السواقی؛ ط: من البواقی؛ الف: فکم بحر جمعن من سواقی؛ ص: من العواقی.
 * بیت ۱۲، مصراع اول: ط و ص: عروس بس خوشی.
 ۱۶. گ: نهال الشیب؛ ط: نهار الست؛ گ: وصل العذاری.
 ۱۷. در نسخه گ و ط این غزل ۱۳ بیت و در نسخه ق ۱۴ بیت دارد.

۴۸۳

۱. ص و ط و الف و ش و ف: ای دریغا محرمی.
 ۲. ط: آمد خدایا همدمی.
 ۳. ص و ش و ستا و پ: ساقیا جامی بیاور تا.
 ۴. گ: خیز تا خاطر به آن.
 ۵. ص: ترک سمرقندی نهیم.
 ۶. ص و ش: بوی خوی حوریان آید همی؛ گ: بوی جان مولیان آید همی؛ پ: کن لبانش بوی خون مولیان آید همی؛ ستا.
 ۷. ط: این احوال خوش خندید و گفت؛ ف: زاهدی را گفتم این احوال بنگر دید و گفت.
 ۸. گ: صعب کاری بوالعجب روزی؛ ط: صعب روزی بلعجب کاری.
 ۹. ق: شاه ترکان فارغ است از حال ما؛ ط: از حال ما کو دشمنی.
 ۱۰. ط و الف: اهل کام و آزار در کوی رندی راه نیست؛ گ و ش: اهل کون و راز را.
 ۱۱. ط و الف و ش: عالمی از نو بیاید ساخت و ز نو آدمی.
 ۱۲. ص: توبه حافظ چه سنجد پیش استغفار او؛ ف: پیش استغنا دوست.
 ۱۳. ط و ق و الف: کاندرین دریا نماید هفت دریا؛ ص: کاندرین طوفان نماند.

۴۸۴

۱. ط: در هر طرف نگاری؛ ی ۲ و ش: از هر طرف نکاری.
 ۲. ص: صلاء عشقست ار؛ ن: صلاهی عیش است گر.
 ۳. الف: چشم جهان ندیده زین خوبیتر جوانی؛ ق و ب و ش: چشم فلك نبیند زین طرفه‌تر

- جوانی؛ ط: چشم جهان ندیدست زین تازه تر جوانی؛ پ: چشم فلک نبیند زین تازه تر جوانی.
 ۴. ط: در دست کس نباشد زین خوبش.
 ۵. ق: هرگز که دیده باشد جسمی ز جان مرکب؛ ط: چشمی که دیده باشد؛ ش: هرگز که دیده باشد جسمی مرکب از جان؛ ح: کو روح آفریدند؛ گک: جسمی که دیده باشد کز روح آفریدند؛ ی ۲ و پ: جسمی که دیده باشد از روح آفریده.
 ۶. ق و ش و ب: بر دامش مبادا زین خاکدان؛ ط: زین خاکدان مبادا؛ ن: زین خاکیان مبادا بر خاطرش؛ الف و پ: زین خاکدان مبادا بر دامش.
 ۷. ب: زین پیش خود چه رانی؛ ط: چون من شکسته دل را از پیش خود چه رانی.
 ۸. گک: کنش غایت توقع.
 ۹. ح: بوسیست با کناری.
 ۱۰. ق و ن: می بیفش است دریاب وقتی خوشست بشتاب؛ ط: وقت خوشست دریاب؛ پ: می بیفش است بشتاب مستی خوشست دریاب.
 ۱۱. ب و ط: سالی دگر که دارد.
 ۱۲. ط: هر کس گرفته جامی.
 ۱۳. ق و پ: وین راز چون نمایم؛ ن: ریش را نمایم.
 ۱۴. ح و ط و ق: دردی و سخت دردی؛ ح و ق: کاری و صعب کاری.
 ۱۵. ق و ش: هر تار موی حافظ.
 ۱۶. گک: در دست یار شوخیست؛ ب و ق: در دست زلف شوخی؛ ن: بر دست یار شوخیست.
 ۱۷. گک و ص: در این دیار باری.

۱. الف: صبا چو نکت آن زلف مشکبوداری.
 ۲. ب و ح: گوهر اسرار عشق و حسن دروست؛ ط: دلم که گوهر اسرار حسن عشق دروست؛ ی ۲: دلم که گوهر اسرار بود و عشق در اوست؛ الف: دلم که گوهر اسرار و کنج عشق دروست؛ گک: دلم که گوهر اسرار حسن عشق دروست.
 ۳. ط: توان به دست تو اش داد گر نکو.
 ۴. الف: این قدر که رقیبان تنگ خو.
 ۵. الف: نوای بلبل مست کجا ز هوش برد؛ ی ۲: نوای بلبلت ای گل کجا پسند آید؛ ب و ط: نوای بلبلت ای دل کجا پسند افتد؛ ح: نوای بلبلت ای دل کجا به دست افتد.
 ۶. ق: که گبوش و هوش؛ ی ۲: چو گوش هوش به مرغان بذله گو داری؛ ع: که گوش هوش به مرغان بذله گو داری؛ الف و پ و ف: که گوش هوش به مرغان هرزه گو داری؛ گک و ط: چه گوش هوش.
 ۷. ط: به جرعه تو سرم سبز گشت؛ پ: به جرعه تو سرم گرم گشت؛ ی ۲: به جرعه تو سرم مست گشت دورم باد؛ ن: خراب می شوم ای نوردیده رندان.

۸. ن: خود از کدام می است.
 ۹. ح: به سر خوشی خود.
 ۱۰. ق و ط: که گر بدو رسی.
 ۱۱. ب و ط و ع: سر فرود آری.
 ۱۲. الف: قیای حسن فروزی ترا.
 ۱۳. دو بیت ۷ و ۸ در نسخه های «گه» و «ص» و «ط» نیست. ن: آیین و رنگ و بو داری.
 ۱۴. ن: قدم براه نهار عشق؛ م: قدم بیرون بنه ار میل.

۱. ب و ستا: طفیل مستی عشقند؛ ط: طفیل مستی و عشق اند.
 ۲. ع: چو مستحق نظر نیستی؛ ی ۱: خیال مجوی.
 ۳. ص: شکرخواب بامادای چند؛ ی ۲: شکرخواب صبحدم تا کی؛ ن: شکرخواب صبح تا به چه حد.
 ۴. ی ۱: کوش و ناله سحری؛ ط: مرا ازین ظلمات آنکه رهنمایی داد
 نیاز نیم شبی بود و گریه سحری.
 الف: مرا درین ظلمات آنکه رهنمونی کرد؛ جو: مرا درین ظلمات آنکه رهنمایی کرد.
 ۵. ب: می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند (در این نسخه مصراع اول این بیت با مصراع اول بیت قبلی جا به جا شده است).
 ۶. پ: وزین معامله غایب مشو.
 ۷. در نسخه «ق» این بیت بدین صورتست:
 تو خود چه لعبتی ای شهبسوار شیرین کار
 ولی در نسخه «الف» بدین عبارت مندرج است:
 تو خود چه لعبتی ای شهبسوار شعبده باز
 در نسخه ی ۱ بیت این طور است:
 ز وصل و هجر تو در آب و آتشم شب و روز
 و در نسخه ی ۲ بدین صورت:
 تو خود چه لعبتی ای نازنین شعبده باز
 ؛ ن: ز هجر و وصل تو در حیرتم چه چاره برم؛ ح و ف:
 تو خود چه لعبتی ای نازنین شعبده باز
 که در برابر چشمی و غایب از نظری
 ۸. گ و ق و ن: هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت؛ الف: نمی روی ز دل ما برون و [ا]ین عجیبت؛ ی ۱: برون و وین عجیبت.
 ۹. گ: که در صبح و مسا؛ ن: که هر صبح دگر؛ گ: که در صبح و مسا شمع مجلسی دگری.
 ۱۰. الف: چو هر خبر که شنیدم سری به حیرت داشت؛ پ: چو هر خبر که شنیدم رهی به

حیرت داشت؛ ف: ز هر خبر که شنیدم رهی به حیرت داشت؛ جامع نسخ و ستا: چو هر
خبر که شنیدی رهی به حیرت داشت؛ گک: چو هر خبر که تو دادی دری به غیب
گشاد.

۱۱. ف: ازین سبب من؛ الف: ازین سپس من و ساقی و جام بی خبری.
۱۲. ی ۲ و ی ۳ و پ و ف و فر: وضع جهان را چنانکه می بینم؛ الف: وضع جهان را چنان
نمی بینم.

۱۳. الف: ز بنده گر شنوی.

۱۴. در نسخه «ط» بیت مقطع چنین است:

منال حافظ و می نوش کاندردین دو سه روز اذا اسامر لیلای لیلۃ القمری.

۱۵. گک: ابیت سامر لیلای لیلۃ القمر؛ الف: اری اسامی لیلای لیلۃ القمری؛ پ: اری اسامر لیلای
و لیلۃ القمری؛ ص: اری اسامر لیلای لیلۃ القمری.

۱۶. الف: که می برد تحفه؛ گک: نمی روی از دل برون و این عجب است.

۱۷. الف: به یادگار دو مصراع ازین به نظم دری؛ گک: تو یادگیر دو مصرع ز من به نظم دری.
این بیت در نسخه های ص و ط و ق نیست.

۱۸. الف: کلاه سروریت کثر مباد.

۱۹. ن: که زیب تخت و سزاوار ملک و تاج سری.

۲۰. ب: به بوی زلف رخت.

۲۱. ط: طریق عشق طریق عجب؛ ف: طریق عشق به هر گام صد کمینگاه است.

۲۲. این بیت تنها در نسخه ق و ط آمده است. ط: طریق عشق طریق عجب.

این غزل در نسخه «ص» باز ده بیت و در نسخه «گک» ۱۲ بیت و در نسخه
«ط» ۸ بیت و در نسخه «ق» و الف ۱۴ بیت و در نسخه ی ۲: ۱۲ بیت دارد. نسخه «ص»
به بیت یازدهم ختم میشود.

۴۸۷

۱. رسم الخط نسخه های گک و ش و ط و ن: بلهوسی.

۲. ط: پادشاهان ملاحظت به مقام مگسی؛ ی ۲ و ف و حکیم و ستا: شاهبازان طریقت به شکار
مگسی.

۳. ط و ق و ی ۲ و ش و م و حکیم: بال بگشا و صغیر.

۴. در نسخه «ق» این بیت بدین صورت است:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش وه که بس بی خبر از غلغل چندین جرسی
گک و الف:

کاروان رفت و تو در راه کمینگاه به خواب وه که بس بی خبر از غلغل چندین جرسی
۵. رسم الخط نسخه گک و ص: لك آتی بشهاب قبیسی. حافظ درین بیت به آیه ۲۹ سوره قصص
و به آیه ۲ سوره نمل اشاره کرده است.

۶. الف: با خیل غلامان ز پیش می‌رفتم؛ حکیم: درش می‌بودم.
۷. حکیم: گفت کای بیدل بیچاره تو باری چه کسی؛ الف: گفت کای بی‌دل بیچاره تو تا ره چه کسی؛ ف: بانگ زد بر من بیدل که تو باری چه کسی؛ ش: گفته ای بی‌کس بیچاره تا باری چه کسی.
۸. حکیم: دل بر آتش بنهادم؛ ف: دل نهادیم بر آتش.
۹. ط: چند پوید ز هوای تو.
۱۰. این غزل در نسخه «ص» و گ و ط ۷ بیت و در نسخه «ق» ۹ بیت و در نسخه کهنه الف ۸ بیت دارد.

۴۸۸

۱. ص: کتبت قصة شوق.
۲. ن: و مدمعی الباکي؛ ح: و ادمعی باکی.
۳. ص: آدمم ز غمناک.
۴. ق: با نو دیده خود.
۵. ن و ش: و این سلماکی؛ ص و ح و ط و گ و ش و ی ۲: سلماکی.
۶. ط و ق: غریب حادثه‌ای.
۷. ص و ن و گ: ان اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکي.
۸. گ: که همچو ذره؛ ط: که همچو قطره که از برگ گل.
۹. ط: ز خاک پای تو دادند آب؛ الف: ز خاک پای تو و ز آب روی لاله و گل.
۱۰. ق و ی ۲ و م: زد به آبی و خاکی.
۱۱. ش: عبیر فشان گشت خاک غالیه بوی؛ ح: صبا عبیر فشان گشت و خاک غالیه بوی؛ ط و گ: عبیر فشانست ساقیا برخیز.
۱۲. ط: و هات شمسة راح.
۱۳. ص و ط: مطیب زاگ.
۱۴. ص: اثر نماندن من.
۱۵. گ و ص: من محیاکی؛ ط: فری مآثر محیای من محیاکی.
۱۶. الف: که چون صفای الهی؛ ح و ق: که همچو صنع خدایی و رای ادراکی؛ گ: که سر صنع خدایی برون ز ادراکی.

۴۸۹

۱. ص و ط: که برد به بزم شاهان.
۲. ب: که بزم درد نوشان؛ ص: که به کوی باده نوشان.
۳. گ و پ: اگر این شراب خامست و گر این حریف پخته؛ ق و ی ۱: اگر این شراب

- خامست اگر آن حریف پخته؛ ش: اگر این شراب خامست و گر این فقیه پخته.
۴. ص: به هزار پاره بهتر؛ ق: به هزار بار بهتر؛ ش: به هزار بهتر ز هزار.
نسخه «ط» این بیت را ندارد.
۵. ص و گ و ش: ز رهم میفکن ای پیر؛ ع: ز رهم میفکن ای پیر و بدانهای تسبیح.
۶. ش: خراب و بدنام هنوز امیدوارم.
۷. گ: که به دولت عزیزان برسم به نیک نامی؛ ط: که مگر خلاص یابم به دعای نیک نامی؛
- ن: که ز بد خلاص یابم به دعای نیک نامی.
۸. ع: چو تو کیمیا فروشی.
۹. ن: نظری به حال ما کن.
۱۰. ع: بضاعتی نداریم و شدیم اسیر دامی.
۱۱. ح: که لب دوی ما بود؛ ن: که لب حیات ما داشت.
۱۲. ط و ق و الف: عنایتی نفرمود.
۱۳. الف و ق و ش و ی ۱: که چنان کشنده ای را.

۴۹۰

۱. ش: به شکر خنده که گویند؛ ن: شیرین تری از نی؛ ص و ن: به شکر خنده چه گویم؛ حکیم: در عشق توام شهره چو فرهاد و عجب نیست.
۲. الف: ای خسرو شیرین.
۳. الف و ف و جامع نسخ: گفتی.
۴. ص: از سر جان می گذراند.
۵. این غزل در نسخه های کهنه ص و ق و ن و الف و همچنین «ش» و ی ۲ موجود است اما در نسخه قدیمی «ط» و «گ» نیست. نسخه های ق و ن و ی ۲ به بیت ششم ختم می شوند ولی در نسخه الف بیت مقطع بدین صورت است:
- گردد به دو گیتی به سعادت چو حافظ آنرا که بر خویش به صد لطف بخوانی
ولی در نسخه ستا و ف بیت مقطع چنین است:
- در راه تو حافظ چو قلم کرد ز سر پای چون نامه چرا یکدمش از لطف نخوانی
در نسخه «ص» این غزل ۶ بیت و در نسخه «ق» و ی ۲ هفت بیت و در نسخه ش ۸ بیت دارد.
این غزل در نسخه «گ» نیست.

۴۹۱

۱. ط و ق و ش و پ: لبش می بوسد.
۲. ط و ق و ش و پ: رخس می بیند.

۳. ط و الف و ح و ن: بده جام جم و از جم مکن یاد؛ گ و ش: بده جام جم و ز جم مکن یاد؛ ای: بده جام جم و ز جم مکن یاد؛ ی ۱ و ف: بده جام می‌ام و ز جم مکن یاد.
۴. ق و ی ۲: بزَن در پرده؛ ش: مزن در چنگ چنگ ای ماه مطرب.
۵. ط: دلش بخراش.
۶. الف: چو چشمت مست را.
- * در بیت ۸ در چاپ خلخالی: خون و جامش.
۷. ط: زبان درکش تو ای حافظ زمانی.
۸. الف: زبان بی‌زبانان بشنو از نی.
- نسخه «ص» این غزل را ندارد. در نسخه «ط» و «گ»، غزل ۶ بیت و در نسخه «ق» ۹ بیت دارد.
- در نسخه‌های ش و ی ۲ و پ بیت زیر نیز درین غزل به چشم می‌خورد:
- چو مرغ باغ می‌گوید که هوهو منه از دست جام باده می‌هی

۴۹۲

۱. ح: در ده قدح که مطرب بی می ندارد آبی؛ ن: در ده قدح که بی می مطرب ندارد آبی.
۲. ق: وصف رخ چو ماهش؛ الف: حسن رخ چو ماهش در وصف می نیاید.
۳. ط: عیش رخ چو ماهش در دیده راست آمد.
۴. گ: ما را امید روزی؛ ق و الف: ما و امیدواری.
۵. ص: در عشوه و خیالت؛ گ: در عشوه خیالت؛ الف: بر وعده وصال ما و امید و خواری؛ ق: در عشوه وصال ما و خیال و خوابی؛ چاپ خلخالی: مطابق متن.
۶. الف: ساقی بیار جامی؛ پ: مخمور آن دو چشم آیا کجاست ساقی.
۷. الف: آخر بده جوابی.
۸. الف: هر دم ز در نراند.
۹. الف: حافظ چه می‌نهی تو دل بر خیال خوبان؛ پ: حافظ چه می‌نهی تو در وصال خوبان.
- در نسخه الف بیت دیگر مندرج است بدین صورت:
- آن کس که در هوایت دل داده بود بر باد در آتش غم عشق ای جان نداشت تاب
- در نسخه‌های «ص» و «گ» چهار بیت اول این غزل مندرج است ولی نسخه ق ۶ بیت و نسخه الف ۷ بیت دارد.

۴۹۳

۱. ی ۱: می نوش.
- در مصراع دوم بیت اول، الف: این گفت سحر بلبل ای گل تو چه می‌گویی.
۲. ص و گ: زان به چه که در بستان معشوقه و ساقی را؛ ن: مسند به گلستان بسر تا

- ساقی مستان را؛ ش: مسند به گلستان نه تا شاهد ساقی را.
۳. الف و ی ۲: شمشاد خرامان کن آهنگ.
۴. ص و گ و ی ۱: نکو رویی بر رهگذر.
۵. ص و گ: از مایه نیکویی.
۶. ش: بازاریت پر جوش و خریدار.
- * در مصراع دو بیت ۶: ص: از مایه نیکویی.
۷. الف: آن کس که خدا رویی چون ماه و خورش داده؛ ی ۲: آن نافع مشک افشان اندر سر زلف تست؛ ق: صد نافع چین ارزد؛ م: آن نافع مشک افشان کاندر سر زلف تست.
۸. الف و ش و ی ۲ و ی ۱ و پ: در گلشن شاه آیند؛ ق: در گلشن شاه آمد.
۹. ق: حافظ به غزل گوئی؛ ش: بلبل به غزل خوانی حافظ به دعا گوئی. در نسخه افشار درین غزل يك بیت دیگر مندرج است بدین صورت:
- ای آنکه هوای دل افکنده به جانت آتش اندر ره عشق او باید که به سر پویی.
این غزل در نسخه «گ» و «ص» و «ق» ۸ بیت دارد. نسخه «ط» این غزل را ندارد.

۴۹۴

۱. گ و ن: به آن.
۲. ش و مبد: گذر به کوی فلانی در آن زمان.
۳. ط و ش: دیده برسر راهست؛ گ: برسر راهش؛ ص: تو پیک صورت راهی و دیده برسر راحت.
۴. ح و ط و ق: بگو که جان عزیزم.
۵. ط و ن و ش: روح فرایت.
۶. ص: من این دو حرف نبشتم؛ ط و ق و الف: من این حروف نوشتم.
۷. این بیت در نسخه «ص» نیست؛ ط: اسیر خویش گرفتی چنان بکش که تو دانی.
۸. ح: امید در کرم زرکشت؛ ق و الف: چگونه بیندم.
۹. ص و ن و ق: نگارا در آن میان؛ مبد: لطیفه‌ای است نگارا درین میان.
۱۰. گ: حدیث عشق چنان کن به آن زبان؛ ص و ش: حدیث عشق بیان کن به آن زبان.

۴۹۵

۱. الف: نو بهارست بر آن؛ ح: نوبهارست و در آن.
۲. گ: لیکن.
۳. الف: آن گاه دهد سود.
۴. ح: نشین و چه بیوش.
۵. ط و ن و ق: حیف باشد که ز کار همه.

۶. ص و گ و ط و ش و ی و ی: ۲: تا در دوست.
 ۷. گ و ی ۱: قصه دنیا؛ ص: غصه دنیی.
 ۸. الف و ستا: روز درین فکرت باطل.

۴۹۶

۱. الف: تا مگر بیخ.
 ۲. مهد: سرگرفته چند چون خنب دنی؛ الف: سرگرفته چند آخر چون دنی.
 ۳. الف: گر ز جام بیخودی رطلی کشی؛ ط: چون ز جام بیخودی جامی کشی.
 ۴. ط: برخوشتن لاف منی.
 ۵. الف: کوه شو ثابت قدم، نه همچو ابر؛ ط: کوه شو سر در قدم، نه همچو آب.
 ۶. الف: گردد رندان گردد تا مردانه وار؛ ط: دل به من در بند تا مردانه وار.
 ۷. مهد: خویش را در پای.

۴۹۷

۱. ص: حاصل حیات ای دل يك دست؛ ط: حاصل حیات ای دل این دست؛ ق و الف و پ: حاصل از حیات ای جان این دست؛ ش: حاصل حیات ای جان این دست؛ ی ۲: حاصل از حیات [ای جان] این دست؛ ح: آن دست.
 ۲. ط و الف: کام عیش بستانی؛ ن: جهد کن که از عشرت داد خویش بستانی.
 ۳. ق و الف و پ: باز آ.
 ۴. ن: کاین همه نمی ماند.
 ۵. ص و پ: زانجا بگذرم.
 ۶. ص و ط و ش: گر نه بر کلم سروری همچو دوست بنشانی.
 ۷. الف: شکر دهن مستیز.
 ۸. الف: در پناه يك اسمیست؛ ش: در حمایت يك اسم است.
 ۹. الف و ش: یوسف عزیزم شد.
 ۱۰. ق: عجب بینم؛ پ: کز غمش تبه دیدم.
 ۱۱. ط و ق و پ: محاسب نمیداند.
 ۱۲. الف: جنس خانگی دارد.
 ۱۳. ط: میروی ز مرگانت.
 ۱۴. ص و ی ۲: خون خلق می ریزند.
 ۱۵. الف: ترسمت که درمانی.
 ۱۶. ط: زناو کمثرگان.
 ۱۷. مهد: زاهد پریشان را؛ ط: شوق باده خواهد کشت.

۱۸. ی ۲: جمع کن به آسانی.
۱۹. این غزل در نسخه «ص» و «ط» ۱۱ بیت و در نسخه «گک» ۱۵ بیت و در چاپ «ق» شامل ۱۳ بیت است ولی بیت مقطع در «ق» و در نسخه‌های ص و ط و گک و خ (خلخال) نیست و علامه قزوینی از نسخه دیگر بر این غزل این بیت را افزوده است.
- در نسخه «ح» این بیت به نظر میرسد:
- گر تو فارغی از ما ای نگار سنگین دل حال دل بخواهم گفت پیش آصف ثانی

۴۹۸

۱. ی ۲ و پ: قرار بخش دل.
۲. الف: چراغ خلوت شب زنده‌دار.
۳. گک و ط و ق: اگر کنم گله‌ای غمگسار من.
۴. الف: يك شب شكار؛ ط: گر آهوی چو تو يك دم شكار.
۵. ح: سه بوسه کن دو لبان.
۶. ط: وام دار.
۷. ط و ص: من این مراد نبینم؛ ح: من آن مراد ببینم.
۸. ش: دمی به کلبه احزان عاشقان آبی شبی انیس دل سوگوار من باشی.
- این بیت فقط در نسخه خلخال است.
- بیت هفتم فقط در نسخه «خ» و با اختلافی در نسخه «ش» مندرج است.

۴۹۹

۱. ط: ملامت گر چه دریابد ز راه؛ ع و ی ۱: ملامتگرچه دریابد میان؛ ن: ملامت گو چه دریابد ز راه عاشق و معشوق؛ ش: ملامت گرچه فرماید ز راه عاشق و معشوق.
۲. ط: بیفشان زلف و صوفی را سراندازی و رقص آموز؛ ن: بیفشان زلف و صوفی را ببازی و به رقص آور؛ ی ۱: بیفشان زلف و ساقی راجنبان و به رقص آور؛ مهد: به‌پا بازی به رقص آور.
۳. ش: که از هر عقده زلفش؛ ص و ع و ن: که از هر رقعۀ زلفش؛ ح: رقعۀ زلفش؛ ط و ع: دلش هزاران بت برافشانی..
۴. گک: فلك.
۵. ط: که در حسن تو لطفی یافت؛ ش و الف: که در حسن تو لطفی یافت بیش از حد انسانی؛ ی ۲: حسن تو چیزی یافت بیش از حد انسانی؛ ق: که در حسن تو لطفی دید بیش از حد انسانی.
۶. ح و ط و ق: نسیم زلف جانانست.
۷. ش: دریغا باد شبگیری.

۸. ط و ق: ندانی قدر وقت ای دل مگر وقتی که درمانی؛ الف: بدانی قدر آن ای دل ولی وقتی که درمانی؛ پ: بدانی قدر وصل آنکه که در حیران فرومانی.
در نسخه «ط» بیت هفتم بدین صورت است:
امید از بخت میدارم که بکشایم کمر بندش خدا را ای فلک بامن گره بگشا ز پیشانی
بیست و هفتم فقط در نسخه «خ» و با اختلافی در نسخه «ش» مندرج است.
در بیت هشتم، ط: بیوی هم‌هان ماندن طریق کاردانی نیست؛ ق و گ: طریق کاردانی نیست.
۹. ن: خیال چین زلفش را فریبت؛ ح و ع: خیال چنبر زلفش فریبی می‌دهد.
۱۰. ص: فکر تا چنبر اقبال.

۵۰۰

۱. گ و ط و الف و ش: درخور آمد کردت خط؛ ص: کرد خطت هلالی.
۲. ص: خوش صورتی است لیکن؛ ط: چون می‌دهد فریبم.
۳. ص و گ: تا خود چه نقش سازد.
* در بیت سوم، ص: تن جست و جان برون شد.
۴. ص: فی العشق معجبات یاتین (مصراع ناقص مانده).
۵. الف: می‌ده اگر چه.
۶. ط: و از خلوتم برون آر؛ ق: وز خلوتم برون کش.
۷. این بیت در نسخه «ص» و «گ» نیست.
۸. این بیت در نسخه ص و ق نیست.
۹. الف: چون نیست حال دوران.
۱۰. این بیت در نسخه ص و «گ» نیست؛ متن مطابق نسخه میشیکان است.
۱۱. ط: مسند فرورز دولت جان شکوه و شوکت برهان ملک و ملت بونصر و بوالمعالی
ن: بونصر ابوالمعالی.

۱. ط: بوی زلف.
۲. ط: نکته برجهان گیرد.
۳. ط: در میان تقق.
۴. ط: ز رنگ شفق.
۵. ن: چنگ بدان میزند صلائی؛ ط: بدان سان زند صلاح.
۶. ن: پیر صومعه را راه.
۷. جو: زگال شب. «ق» نکال شب.
۸. ق: در [او] شرار.
۹. ن: صبح عمود.
۱۰. ق: به رغم زال سیه.
۱۱. ق: که چون بشعشع نور ملک جان گیرد؛ ن: که همچو شمعشع نور کحل جان گیرد.
۱۲. ط: به خیط شمس کشد سوی خویش در خوشاب؛ ن: به خط شمس کشد سوی خویش روحانی؛ مهبد: سوی خویش در جنات.
۱۳. ط: اختلاف هنوز؛ ن: اختلاف هور (نسخه «ن» فاقد مصراع دوم این بیت است).
۱۴. ط: صد بیان گیرد.
۱۵. ن: چه حالتی است که گل در سحر نماید رخ.
۱۶. ن: چه آتشی است.
۱۷. ن: چه پرتوی است.
۱۸. ن: چه شعله ای است.
۱۹. ن: بیا که حال دل خود بغیر نمایم.
۲۰. ن: بسش زبانه مقراض.
۲۱. ن: که از سر ناز.
۲۲. ن: چو چشم خویشتم ساغری گران گیرد.
۲۳. ق: نوای مجلس ما را چو برکشد مطرب.
۲۴. ن: گاه اصفهان گیرد.
۲۵. ق: جمال چهره مائید.
۲۶. ن: کسی که بر فلک سروری.
۲۷. ن: نخست مایه.
۲۸. ن: دیده محمود شه که دشمن را.
۲۹. ن: به جای خود چه بردار راه.
۳۰. ن: که مبتدی نسق.
۳۱. ن: غرض اینست.
۳۲. ن: مذاق جان بتلخی غم.
۳۳. ن: هر آنکه شکر شکر تو.
۳۴. ن: دلیر بر خرد آن کس بود که بر همه حال.

۳۵. ن: نخست آن نگردد پس طریق آن گیرد.
 ۳۶. ن: نخست در شکر تنگ از آن دهان گیرد.
 ۳۷. ن: که حمله‌های چنان.
 ۳۸. ظاهراً این قصیده در زمان نزاع میان شیخ ابو اسحاق و امیرمبارز سروده شده است.
 این قصیده از نسخه «ق» و «ط» و «ن» نقل شد.

قصیده دوم

از نسخه «ق» نقل شد.

قصیده سوم

از نسخه «ق» نقل شد.

قصیده چهارم

۱. ط: کاری که خواستم.
۲. ط و ن: در سرم.
۳. ص: راهی بزَن.
۴. ط: جام کوثرم؛ ق: حوض کوثرم.
۵. ص و ن: شاهها من از به عرش.
۶. ن: رسانم ز فضل سر.
۷. ط و ن: مملوک آن جنابم.
۸. ص: کی ترک آبخور کند این؛ ط: آبخورده کند.
۹. ط: ور باورت نمی کند.
۱۰. ص و ن: منصور بن محمد.
۱۱. ط: همه با عهد.
۱۲. ط: بدین راه بگذرم؛ ن: بدین حسب بگذرم.
۱۳. ص: ای شاه شهرگیر چه گردد اگر شود.
۱۴. ط: ملک قناعت میسر؛ ن: ملک فراغت میسر.
۱۵. ص و ن: تسعرم ر یمن.
۱۶. ص: گویی که تیغ گشت.
۱۷. ق: نی عشق سرو بود و.
۱۸. ن: مستی به بک دو آب عنب مرد بنده نیست.
۱۹. ص: من سالخورده رند.

۲۰. ق: با سیر اختر فلکم.
 ۲۱. ط و ن: یاورم.
 ۲۲. ص: صوت شهبزم.
 ۲۳. ن: قلب الاسد.
 ۲۴. ص: بر من فتاده.
 ۲۵. ن: اکنون فراغت است.
 ۲۶. ط: بازار تیز نیست. این قصیده در پاره‌ای از نسخ دیوان خواجه جزو غزل‌ها آمده و از جمله در نسخه «ص» در آخر غزل‌ها بدون عنوان مندرج است.
 نسخه «گک» این قصیده را ندارد.

مثنوی‌ها

۱

۱. نسخه «گک» مطلقاً مثنوی‌ها را ندارد؛ ط: دو تنبا و دو سرگردان بی‌کس؛ الف: تویی تنها و سرگردان و بی‌کس.
 ۲. الف: درو دام و ددست؛ ش: دو راهست از کمین؛ انجو: دو راهست و کمین؛ حکیم: دو راه اندر کمین؛ ط: دو دامت در کمین.
 این بیت در نسخه «ص» نیست.
 ۳. ق: خرم و خوش.
 این بیت در نسخه «ط» نیست.
 ۴. ق: رفیقان.
 ۵. ط: ن: همشز کاری گشاید؛ ش: زمین دولتش کاری برآید؛ الف: ز یمن صحبتش این ره سر آید.
 ۶. ص: عطا پروردن آمد.
 ۷. ط: که فالم دلاتذرنی «گفتن آمد» (اشاره است به آیه ۸۹ از سوره انبیاء).
 در چاپ «ق» این بیت ضبط است (ولی در نسخه خطی خلخال موجود نیست):
 چننیم هست یاد از پیر دانا فراموشم نشد هرگز همانا
 ۸. ط: گفت ژنده ره‌نشینی.
 ۹. ق و الف و ش: جوایش داد گفتا.
 ۱۰. الف: که از با بی‌نشانست.
 این بیت در نسخه «ط» نیست.
 ۱۱. ق: آن سرو روان.
 ۱۲. ق: ز شاخ سرو.
 این بیت در نسخه «ط» نیست.

۱۳. ط و ق و الف: دهر سر مست.
۱۴. ص: نثار من چه وزن آرد؛ الف: نیاز من چه وجد آرد.
۱۵. در نسخه «ص» کلمه «غنی» را «عمی» نیز می‌توان خواند.
۱۶. الف: گفت گویی.
۱۷. ص: موافق گشته با ابن: ش: موافق گرد با باد بهاران.
۱۸. الف: خود نبودت آشنایی.
۱۹. این بیت در نسخه «ص» نیست.
۲۰. الف: شهره یکسر؛ ق و ط: ز طرزی کان نگردهد.
۲۱. الف: ماهی کلک آرم به تقریر؛ ش: چو من ماهی فکر آرم به تقریر؛ ط: چون من ماهی کلک آرم به تقریر.
۲۲. اشاره است به سوره «القلم» آیه: «ن و القلم و مایسرون»؛ الف: می‌پرس تحریر.
۲۳. ق: از بر مخوانید؛ نسخه «ط» بیت را ندارد.
۲۴. الف: نصیحتگر همین است.
۲۵. ق: که سنگ انداز.
۲۶. ق و الف و ش: روان را با خرد درهم سرشتم؛ ط: روان را در سخن درهم سرشتم؛ ط: و زو تخمی که حاصل گشت کشتم.
۲۷. ق و الف و ش: حاصل بود کشتم.
۲۸. ق: که نغر شعر و مغز جان؛ ط: که مغز شعر و نغر جان اجزاست.
۲۹. ط و ص و ش: بیا ور نکبت.
۳۰. ط و ش: نه آن آهو که از مردم نفورست که این نافع یقین میدان که حورست
۳۱. ش: نه آن آهو.
۳۲. نسخه «ک» اصلاً فاقد مثنوی هاست.

۴

۱. در نسخ مورد تصحیح مثنویها عنوانی ندارند.
۲. اساس طبع نسخه‌های ق و ط است.
۳. ط: به من ده که من بی دل افتاده‌ام؛ ص: به من ده که من بس دل.
۳. نسخه پ بیت سوم: بده ساقی آن‌می که حال آورد... و بیت چهارم: بده ساقی آن کیه‌ای فتوح...
۴. ش: به کیخسرو جم.
۵. الف: بده تا برویت گشاییم راز.
۶. ص: زندلافا بینایی؛ ق: بده ساقی آن می کزو جام جم زند لاف بینایی...
۷. این بیت در نسخه ص و ط نیست.
۸. ط: دم از سر آن.
۹. ط: کجا شیده و ترک خنجر کشش؛ کجا شد نگر ترک خنجر کشش؛ ش: کجا شیده ترک

خنجر کشش.

۱۰. ط: نه تنها شد ایوان قصرش بیاد.
۱۱. ق: دخمه نیزش ندارد بیاد؛ الف: دخمه نیزش نیارد. شش بیت بالا در نسخه «ص» نیست.
بعد از این بیت در نسخه «ش» بیت دیگری بدین صورت است:
بیا ساقی آن جام جم ده مرا تعلل مکن دم به دم ده مرا
۱۲. ش: که خوش گفت.
* ط: می خواندش زیر خاك
۱۳. ق: خراب می.
۱۴. ط: شیر نوشد بود پیشه سوز.
۱۵. به این بیت ابیات مثنوی در نسخه «ص» تمام می شود.
۱۶. ط: عبیر ملایك بدان می.
۱۷. ق: بده ساقی.
۱۸. این بیت در نسخه ق نیست و از نسخه «ط» نقل شد.
۱۹. ق: دم پادشاهی زخم.
۲۰. ط: که حافظ چو هشیار سازد سرود.
۲۱. ط: ز چرخش دهد زود زهره درود.
* ط: بیاد آر آن خسرو مه سرود؛
۲۲. ق: تن آسایش.
۲۳. ق و ش: ولی نعمت جان صاحب دلان.
۲۴. ط: خجسته سروش و مبارک خیر.
۲۵. ق و ش: به دانا دلی کشف کن خالها.
۲۶. ط: من و مستی و فتنه و چشم یار.
۲۷. ط: مغنی بساز آن نوای سرود.
۲۸. ق: مرا با عدو.
۲۹. ط: بقول غزل قصه آغاز کن.
۳۰. ط: از یاربد یاد کن؛ ش: ز پرویز و وز یاربد.
۳۱. ش: ببین تا چه گفت از حرم پرده دار.
* ط: ببین تاجه گفتست آن شهریار.
۳۲. ق: چنان برکش آواز خنیاگری؛ ش: چنان برکش آواز ازین داوری.
۳۳. ش: به یاران خوش نغمه آواز ده.
۳۴. ط: و گر زند چون آتشی میزند.
در پاره‌ای از نسخ ابیاتی در ساقی‌نامه در مدح شاه منصور است، از آن جمله است:
خدایو جهان شاه منصور باد غبار غم از خاطرش دور باد
به منصوریت درجهان رفت نام که منصور باشی بر اعدا مدام

۱. این هشت بیت فقط در نسخه «ص» (ورق ۴۲۸) مجموعه مندرج است ولی پنج بیت آن در مثنوی ویس و رامین آمده و کاتب دنباله ابیات مثنوی‌ها که ابیاتش متداخل شده مکتوب و مضبوط کرده است.
۲. این بیت فقط در نسخه «ط» موجود است.
۳. این دو بیت فقط در نسخه ط نوشته شده است.

ترکیب‌بند

۱. ط و ن و ح: پیش ماسی؛ ط و ن: هی.
 ۲. ن: یا حی؛ ط: ماهی.
 ۳. ن: اکنون بنگر ز عشق.
 ۴. ن: آواز سماع و ناله نی.
 ۵. ط و ن: پری روی.
 ۶. ص: و ز شرم فکنده عارضش خوی.
 ۷. ص و ح: جان در سر و کار عشق بازم.
- این بند از ترجیع‌بند، تنها در نسخه «ط» و «ص» مضبوط و بندهای دیگر را فاقد است ولی در نسخ چاپی من جمله نسخه قدسی و چاپ تهران سال ۱۲۷۹ هجری قمری بند مزبور در یکی جزو ترجیع‌بند و در دیگری جزء ترکیب‌بند آمده است.

قطعات

۱. ع: ماه صفر کاف الف.
 ۲. ن: گلخن چون دود؛ ع: پر درد.
 ۳. ط: آنکه میلش سوی حق گویی و حق‌بینی بود.
 ۴. ط: وفاتش نگر.
 ۵. عبارت «میل بهشت» به حساب ایجاد برابر عدد ۷۸۴ است یعنی وفات تورانشاه در سنه ۷۸۴ هجری واقع شده است.
- این قطعه در نسخه «ص» و «ح» و «ط» و «ق» و «ن» و «ش» مندرج است.

۱. ق: از حرص و آز؛ ش و ستا: جوهرت از حقد و حرص.

۲. ستا: ذات همچون اخترت.
 ۳. ش: از بزرگی روا باشد.
 ۴. این قطعه متعلق است به نسخه «ص» و «ن» و «ق» و «ش» و «ستا».

۳

۱. این دو بیت فقط در نسخه قدیمی «گ» مندرج است*

۴

۱. الف: بازار جان یاران.
 ۲. ن و ق و ع: دختر رز چند روزی شد که از ما گم شدست؛ ص (یکجا) دختر رز چند روزی کز بر ما گم شدست.
 ۳. گ (در یکجا) و الف: عقل ودانش می برد؛ گ: (در جای دیگر): برد و شد.
 ۴. ص و ح و الف: هر که این تلخم دهد؛ ط: هر که این تلخم دهم.
 ۵. ح و ن و ع: به دوزخ در شوید.
 ۶. ن: دختر رز گرچه تلخ و تند و گلرنک است و مست؛ ح و گ (در یکجا): دختری شبگرد تلخ تیز گلرنکست مست؛ ع: شبگرد تلخ تیز شبرنگست مست؛ گ (یکجا): دختری می گرچه تیز و تلخ و گلرنکست و مست. الف: دختری شب گرد تیز تلخ گلرنکست و مست.
 ۷. این قطعه در نسخه «گ» یکبار با اختلاف جزئی در ردیف غزلها و بار دیگر در ردیف قطعات ثبت و ضبط شده.
 در نسخه «الف» نیز این قطعه در ردیف غزلها مضبوط است.
 این قطعه در نسخه های قدیمی ص و ح و ع و ط و ن و ق و الف مندرج است.

۵

۱. در نسخه «الف» این بیت، بیت دوم این قطعه است و مطلع آن بدین صورت است:
 فساد چرخ نبینیم و نشنویم همی که چشمها همه کورست و گوشها همه کر
 پ: مقال چرخ ببینیم و بشنویم همی
 حکیم و قدسی: فساد چرخ نبینیم و نشنویم هنوز
 ۲. ب و حکیم و قدسی: باشدش بستر.
 ۳. الف: بانفاز زخم قدر؛ حکیم: بانفاق تیغ قدر؛ قدسی: با فساد تیغ قدر؛ پ: چه فایده ز زر [ه] با کشاد دست فضا چه منفعت ز سیر با نهاد زخم تبر.
 ۴. حکیم و قدسی: اگر ز آهن و پولاد سوده حصن کنی.
 ۵. در نسخه الف و حکیم و قدسی بعد از این بیت، بیت زیر با اختلافی مندرج است:

- الف: به روشنی و خوشی از عیش خویش غره مشو
 حکیم: بروشنی خوش و عیش و نوش غره مشو

- قدسی: بروشنی خود و عیش خویش غره مشو
 ۶. الف: دری که بر تو گشاید در هوا مگشای
- رهی که بر تو نماید ره هوس مسیر
 (ظاهر) اصح به نظر می آید؛ ط: رهی که بر تو نمایند ره هوا مسیر
 حکیم و قدسی: دری که بر تو گشاید از هوا مگشای
- رهی که بر تو نمایند از هوس مسیر
 پ: دری که بر تو گشاید ره هوا بگشا
- رهی که بر تو نماید ره هوا مسیر
 ۷. الف: کتید سخت قدم.
۸. الف: بر دشمن خواهند درود؛ فرزاد: زر تو دشمن خواهد ربود رنج میر.
 این بیت در چاپ‌های حکیم و قدسی نیست.
۹. ط: سپهر گشتت دانه گرین ازین دانه
- الف: سپهر گشت [چو] دایه گرین ازین دایه
 زمانه گشتت مادر بجه ازین مادر
- زمانه گشت [چو] مادر گرین ازین مادر
 ۱۰. حکیم و قدسی: براه تو همه چاه است سر نهاده مرو
 به‌جام تو همه زهر است ناچشیده مخور؛ الف: به جاهت اندر زهر است ناچشیده مخور
 پ: به راحت اندر چاه است سر نهاده متاز
۱۱. الف: نهاد دور نگر؛
 قدسی: عناد چرخ ببین و فساد دور بیاب؛
 حکیم: غبار چرخ ببین و نهار روز نگر
۱۲. در نسخه پ این قطعه فقط ۶ بیت دارد.

۶
 ۱. این قطعه متعلق به نسخه «ص» است.

۷
 ۱. ص و م: رسان ای حریف.
 ۲. ق و الف: به خلوتی که درو اجنبی؛ ش: در آن جنت صبا.

۳. گک و الف: در آن رضا؛ ش: به آن رضا.
 ۴. گک: پس آنکه از کرمش این قدر.
 ۵. این قطعه در نسخه‌های «ص» و «ک» و «ق» و الف و «ش» مندرج است.

۸

۱. پ: ز رنج طیبیان.
 ۲. پ: بخار حسرت غم چون که بر رود ز دلم.
 ۳. پ: نم باران دل فرود آید.
 ۴. ص: ازین پس آنچه غمی پیش چشم دل آید. (چون این مصراع معنی روشنی نداشت از اینرو بطور استثنا در حاشیه قرار داده شد و متن از روی نسخه «پ» انتخاب شد.
 ۵. پ: دو چشم من رخ خود را چو دید نتوانست.
 ۶. جامع نسخ که گر.
 ۷. ص و ن: زرد رنگ بنماید.
 این بیت در نسخه «پ» و جامع نسخ بدین صورتست:
 این بیت در نسخه «پ» نیست.
 ۸. پ: لقب نهادم از آن روی فضل.
 ۹. جامع نسخ: فضل مرا هم زمانه بستاید
 ۱۰. این بیت در نسخه «پ» و جامع نسخ بدین صورتست:
 بمن شمرد فلک هرچه شادیم می‌داد کنون که میدهم غم همی نیبماید
 ۱۱. ص: کنون که می‌دهم دم که غم همی آید؛ ن: نمی‌شمرد فلک هرچه شادیم می‌داد.
 ن: غم نیبماید. به‌طور استثنا این بیت از نسخه «پ» در متن آورده شد.
 ۱۲. جامع نسخ: براو بندم.
 ۱۳. جامع نسخ: روا ندارد گرفته‌ای؛ نسخه «پ» این بیت را ندارد.
 ۱۴. جامع نسخ: چرا نگرید چشم چرا.
 ۱۵. جامع نسخ: چگونه دشمن من بر تنم بیفزاید.
 ۱۶. جامع نسخ: چو دوست از من بیدل گرفت بیزاری.
 ۱۷. ن: که ژاژ می‌خاید.
 نسخه «پ» این بیت را هم ندارد.
 ۱۸. جامع نسخ: غمین نباشم از آنرو که حی جاویدان؛ ص: غمی نباشد؛ ن: غمی نباشم.
 در نسخه پ این بیت چنین است:
 غمی نباشد از بهر آنکه عزوجل دری نیست که هیچ دگر نگشاید؛ ن: دیگری نگشاید.
 ۱۹. این قطعه به نسخه «ک» تعلق دارد.
 يك بیت دیگر در جامع نسخ و نسخه ن درین قطعه مضبوط است بدین صورت:
 جامع نسخ: فلک ربود ز من پاك هرچه بود مرا به‌غیر محنت کان نزد من همی پاید

ن: فلك ربود زمن هر چه بود مرا
این قطعه متعلق است به نسخه ط و «ص» و ن و جامع نسخ.

۹

۱. ط: از خود ببین.
۲. ص: یجعل له مخرجا.
۳. این بیت ترکیبی است از جزمی از آیه ۲ و ۳ سوره طلاق (قرآن مجید ۲ و ۳/۶۵).

۱۰

۱. ن: بر فروغ خود کسی گوید دلیل؛ ع: کسی جوید دلیل.
۲. ص: يك معین را؛ ی ۱: يك معین را چنین حسن جمیل؛ ش: يك معین را اینچنین حسن جمیل؛ ط: نبل معنی را چنین حسن؛ ع: يك منی را این چنین حسنی؛ ن: چنان حسنی.
۳. ش: عقل بر حسنش.
۴. ش: معجز است این شعر.
۵. ط: جبریل.
۶. ن: کس نیاورده است دری؛ ص و ح و ع: دری زین سبیل؛
این قطعه متعلق است به نسخه «ص» و ح و ط و ن و ع و ش.

۱۱

۱. گ و ن و ل: شیر دلا بحر کفا؛ ش: خسروا بحر کفا شیر دلا.
۲. ن: ای جمال تو.
۳. ص: همه آفاق گرفت و همه اوقات کشاد؛ گ: همه اطراف گرفت و همه آفاق کشاد؛ الف: همه آفاق گرفت و همه عالم بکشاد؛ ش: همه آفاق [گرفت] و همه اقلیم کشاد.
۴. گ: آوازه سلطانی.
۵. گ: گفته باشد مکرم.
۶. گ: وانگهی شد؛ الف: زانکه شد روز منیرم؛ ق: اینکه شد روز سفیدم.
۷. گ: بر درت آنچه بیندوختم از سیم و ز زر؛ ص و ش: از سه سال آنچه بیندوختم از جاه وزیر؛ ق و الف: در سه سال آنچه بیندوختم از شاه و وزیر؛ ع: ز دو سال آنچه بیندوختم از شاه و وزیر.
۸. ن: بسته بر آخور او گ: بسته بر آخر او.
۹. گ و ق و ش: تیزه افشاند.
۱۰. ص: که هست.

۱۱. ص: در عهد نداری ثانی.
این قطعه متعلق است به نسخه «ص» و ع و گ و ن و ق و ش.

۱۲

۱. این قطعه در نسخه ص و ی ۲ به صورت غزل در میان قطعات آمده و همچنین در نسخه ح و ن صورت غزلی دارد و مطلع آن بدینگونه است:
خسروا کوی فلک در خم چوگان تو باد ساحت کون و مکان عرصه میدان تو باد
ولی در نسخه «ق» به صورت قطعه در میان قطعات بدین صورتست:
«خسروا کوی فلک در خم چوگان تو شد»
لیکن در همه نسخ فاقد بیت مقطع و «تخلص» خواجه است. در نسخه «گ» و «ط» این قطعه مضبوط نیست.
۲. ن: دیده فتح ابد؛ ص: دیده ابد عاشق.
۳. ن: طره جلوه خوبی.
- * بیت چهارم مصراع دوم، ق: ساحت بستان تو باد
۴. ن: نباتت و جماد.
۵. ن: هر چه در عالم امر؛ ص: هر چه در امر است.

۱۳

۱. ح: دریغا خلعت و حسن و جوانی؛ ن و ش: دریغا خلعت حسن و جوانی.
۲. ش: دریغا حسرتا در دل کزین جوی.
۳. ش: از خویش پیوند.
۴. ص: مفارقه اخوه.
۵. ص: بعر ابیک.
۶. این قطعه متعلق است به نسخه «ص» ولی در نسخه «ح» و «ع» و «ن» و ش نیز مضبوط است. در نسخه «ن» قطعه شامل سه بیت و بیت چهارم را ندارد.

۱۴

۱. پ: گهی انگشت در دندان.
۲. این بیت فقط در نسخه «گ» و ق و جامع نسخ بطور مغلوطن مضبوط است. قطعه از نسخه «گ» و «ق» نقل شد ولی نسخه «ق» دارای دو بیت است و بیت دوم را ندارد. نسخه «پ» نیز فاقد بیت دوم است. صورت تحریر یافته در نسخه «گ» چنین است: «و طار العقل ادعی بکر (مکر؟) الورا عرنانوه». ظاهراً صورت مکتوب در بالا که تصحیح نظری است

صحیح باشد.

۳. ق: بیا ای طایر دولت بیاور مژده وصلی؛ پ: بیا ای طایر فرخ بیاور مژده دولت.

۱۵

۱. گک: در سخا عمر و زید؛ ط: بر سخای عمر و زید.
۲. ط: رنگ دگر بنیان نهاد؛ گک و ز: رنگی دگر بیرون فتاد؛ ص: نقشی دگر بروی فتاد؛ الف: نقش هر صورت که زد نقشی دگر بیرون فتاد.
۳. ط: توفیق نصرتشان دهاد.
- ضبط نسخه کهنه «الف» بسان متن است.
- این قطعه در نسخه ص و ط و گک و ن و ع و ح و الف مضبوط است ولی در نسخه ق نیست.

۱۶

۱. ص: بی‌نوش.
۲. ح و ق و ن و ش: دل بروی نهاد.
۳. ن: چون بدیدم خصم.
۴. ش: شاه عادل.
۵. ن: قلب کوهی.
۶. الف: سرکشان را بی‌سخن؛ ق: گردنان را بی‌خطر.
۷. این قطعه ذم شبیه به مدح که حافظ پس از میل کشمیدن چشمان امیر مبارز سروده، از نسخه «ص» و «ح» و ق و ن و الف نقل شد. نسخه «گک» این قطعه را ندارد.

۱۷

۱. جامع نسخ و قدسی: بدان دلیل.
۲. اشاره است به آیه ۴۵ از سوره مائده.
- این قطعه از نسخه «گک» آورده شده است ولی در نسخه‌های «ص» و «ط» و «ق» نیست.

۱۸

۱. ن: جنت نقد است آنجا.
۲. ق و ش: عیش و عشرت تازه کن.
۳. ن: دوستکاران دوستکامند.

۴. ن: روز ازین بهتر نگردد؛ ق: دور ازین بهتر نباشد؛ دور ازین خوشتر نگردد.
 ۵. ق و ش: حال ازین خوشتر نباشد.
 ۶. این قطعه متعلق است به نسخه‌های «ص» و «ق» و «ش».

۱۹

۱. ش: سرای و مدرسه و بحث علم و طاق و رواق.
 ۲. ق و ی ۱: منبع فضل است؛ ش: ارچه مانع فضل است؛ ستا: سرای قاضی یزد ارچه مجمع فضلاست.
 ۳. ش: خلاف نیست که حکم نظر در آنجا نیست؛ ستا: ولی چه سود که علم نظر در آنجا نیست؛ ی ۱: محقق است که علم نظر.
 ۴. این قطعه از نسخه «گ» و «ق» آورده شده و در نسخه «ص» و «ط» نیست.

۲۰

۱. گک: شاها مسافری.
 ۲. ط: رضوان سریر و حوروش و سلسبیل خوی؛ پ: رضوان سریر و حوروش و سلسبیل موی.
 ۳. گک: گفتم به این پسر ز برای چه آمدی؛ پ: گفتم بدین سراچه ز بهر چه آمدی؟
 ۴. ط و حکیم: گفتم ز بهر مجلس شاه غریب جوی.
 ۵. گک: خوانش و یک دم دلش بجوی.
 این قطعه در نسخه ط و گک و ن و پ مضبوط است.

۲۱

۱. این قطعه متعلق است به نسخه «ص» و «ح» و «ع» و «ق» و «ن» و «ش» و «پ».
 ۲. ق: این حکایت‌ها.
 ۳. ق: عشوه جادو نکرد.
 ۴. ق: آنچه آن زلف دراز و خال مشکین کرده‌اند.
 ۵. ن: که با حکم ازل تقدیر؛ پ: که با حکم قضا تدبیر نیست.
 ۶. ع: کین عزیزان؛ ن: این حریفان.
 ۷. ق و ح و ش و پ: نکبت جانبخش دارد.
 ۸. ص: عارفان زانجا.
 ۹. ق: ساقیا دیوانه‌ای چون من کجا دربر کشد.
 ۱۰. ق و ع و ن: کابین کرده‌اند.

۱۰. پ: این تطاول همزه شهباز و شاهین کرده‌اند.
نسخه «ن» درین قطعه ۵ بیت و ش ۷ بیت دارد.

۲۲

۱. گک و ن: ربیع‌الاول؛ ش: صباح جمعه بد و سادس ربیع‌الاول؛ پ: صباح جمعه و سادس ربیع‌الاول بود.
۲. ش: آن ماه رو شود زایل.
۳. ص: به سال هفتصد و شصت و چار.
۴. پ: حل این حکایت مشکل.
۵. این قطعه از نسخه «ص» و «ط» و «ن» و «الف» و «ش» و «پ» نقل شد.
این قطعه در چاپ حکیم بدین صورت طبع شده است:
صبحا جمعه بد و سادس ربیع‌الاول که گشت فرفت آن مه بکشتنم عاجل
به سال هفتصد و شصت و چهار از هجرت چو آب حل بشدم این دقیقه مشکل
دریغ و درد و تأسف کجا دهد سودی کنون که عمر به بازیچه رفت و بیحاصل

۲۳

۱. این قطعه از نسخه «گک» نقل شد و در جامع نسخ نیز مضبوط است.

۲۴

۱. ن: دست برد.
۲. ط: بمن باز بنمودمی دستبرد؛ ن: شدم سرخوش و می زمی دست برد.
۳. ط: که از روی ما.
۴. ح: زردی سترد.
۵. ن: بنازم به دستی.
۶. ط: مرا از قضا عشق شد سرنوشت؛ ن: عشق شد سر نیش.
۷. ن: قضای نیشته.
۸. ح و ن: مست و حیرت.
۹. این قطعه در چاپ تبریز جزو غزل‌ها آمده است. و از نسخه‌های ط و ن و ح نقل شد.

ماده تاریخ در گذشتگان

۱

۱. ق: کامد بدستت ای جان.
۲. ط: از کف چرا بهشتی در دل چرا نکشتی؛ ن: از دست چرا بهشتی؛ ق: از دست چون بهشتی.
۳. ن: چون از تو باز پرسند.
۴. این قطعه در نسخه‌های: «ص» و «ط» و «ق» و «ن» و «ش» مکتوب است.

۲

۱. ق: ذی‌قعد.
۲. این قطعه از نسخه‌ای صوفیه و قزوینی آورده شده است.

۳

۱. ش: تاب مشواه.
۲. ش: رضوان روان شد.
۳. گک: خلیل عادل پیوسته.

۴

۱. ن: سرو چمن.
۲. ن: شه سنبل کا کل.
۳. ن: غوث زمان اسحاق.
۴. ن: که بدان طلعت او نازد و خندد گل و مل.
۵. انچو: جمعه بیست و یک ماه جمادی‌الاول.
۶. این قطعه از نسخه «ق» آورده شده:
(لبیل + سرو + سمن + لاله + گل = مساوی است با ۷۵۷ که به روایتی سال قتل شاه شیخ ابواسحاق است ولی به نوشته صاحب مطلع‌السعدین ومؤلف‌روضه‌الاصفا و خواندمیر در حبیب‌السير تاریخ قتل ابواسحاق سنه ۷۵۸ بوده است.

۵

۱. ش: فارس بداد.
۲. ش: دگر مزین اسلام.
۳. ش: بقیه اودال.
۴. حکیم: ز یمن همت.

۵. ش و پ: بنای کار موافق.
۶. ش: ز طرز خویشی.
۷. این قطعه از نسخه «ق» و «پ» و ش نقل شد و در غالب نسخ متأخر نیز مضبوط است.

۶

۱. ع: این بیت می‌گفت.
 ۲. ع: به اهل فضل و ارباب یراعت؛ ط و الف: ارباب بلاغت.
 ۳. ط: قرب این دم.
 ۴. گک: این بضاعت؛ ع: چو داری استماعت.
 ۵. ط و ع و الف: باین دستور.
 ۶. ل: قرب طاعت.
- هرگاه واو را در عبارت بالا حرف عطف به شما آوریم از لحاظ حساب ابجد سال وفات با ضبط نسخه «ق» یکسان خواهد بود (یعنی سنه ۷۸۷ هـ).

۷

۱. ق و ن: دلا دیدی که آن.
۲. ط و ق و پ: سیمین در کنارش.
۳. این قطعه در نسخه «ص» و «ط» و «ق» و «ن» مکتوب است ولی در نسخه «گک» نیست. در پاره‌ای از نسخه‌های نیمه دوم سده نهم از قبیل نسخه «پ» نیز مکتوبست.

۸

۱. گک و ش: چو این پادشاه.
۲. ش: کزو عمل خیر لا یفوت.
۳. ط: موتش بقدر رحمت خود کرد تابود؛ گک: جایش قرین رحمت خود کرتا؛ ق و ش: جانش قرین رحمت خود کرد تابود.
۴. الف: موتش قرین رحمت خود کرد تابود.
۵. این قطعه از نسخه ط و ط و گک و ق و الف و ش نقل شد و ماده تاریخ وفات شاه شجاع است که در سنه ۷۸۶ هجری رخ داد (تاریخ آل مظفر تألیف حافظ ابرو).

۹

۱. ص و ق و ط و ی ۱: شمع جمع انجمن.

۲. ی ۲: صاحب صاحبقران خواجه قوام‌الدین حسن.
۳. گت و ق و ن: هفتصد و پنجاه و چهار؛ الف: هفتصد و پنجاه سال.
۴. گت: سادس ماه ربیع‌الاول.
۵. الف: مرغ روحش کو همای آسمان قدس بود.
۶. الف: شد سوی باغ بهشت آرام ازین دار محن؛ ص: شد سوی باغ بهشت آزاد ازین دار محن.
- خواجه قوام‌الدین حسن از رجال سرشناس دوره شاه شیخ‌ابواسحاق است که حافظ درقطعه دیگر او را یکی از پنج شخص والای ملک فارس محسوب داشته و مردی کریم بوده و حافظ چند جا در دیوان خود و از جمله در غزل به مقفّع ذیل او را ستوده است:
- دریای اخضر و فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

رباعیات

۱

۱. پ و جامع نسخ و «م» و پرتو: زان باده.
۲. این رباعی از نسخه «گت» در اینجا نقل شد ولی در نسخه‌های کهنه «ص» و «ط» و «ق» مندرج نیست لیکن در نسخه «پ» و جامع نسخ و نسخه خطی موزه ملی دهلی و «پرتو» مضبوط است.

۲

۱. ل: یا نفخه گلزار.
۲. ل: حدیثی ز لبش؛ ف: یا باد حدیثی ز لب ت می‌گویم.
۳. ف: الفصه حکایت عجب می‌شنوم.
- این رباعی نیز متعلق به نسخه «گت» است و در نسخه‌های ف و چاپ «ل» و «پز» نیز مضبوط.

۳

۱. ع: و آخر به جفا جام ستم از سر داد؛ جامع نسخ: و آخر به جفا جام ستم با سر داد؛ پ: و آخر به جفا جام غم بر سر داد؛ ق: چون مست شدم جام جفا را سر داد؛ ش: چون مست شدم جام جفا با سر داد. ضبط مصراع دوم بیت اول این رباعی از نسخه «پ» آورده شد.
۲. ش: بر آب دو دیده بر از آتش دل؛ ل: با آب دو دیده پر.
۳. ش: خاک ره او شدم به بادم در داد؛ پ: بر آب دو دیده گرنه از آتش دل.

این رباعی در نسخه ص و ح و ع و ق و ش مسطور است.

۴

۱. ل: ایام شبابست و شراب؛ ح: ایام شبابست شباب.
 ۲. ق: با سبز خطان باده ناب؛ ش: هر غمزده مست خراب.
 ۳. ق: عالم همه سر به سر رباطیست خراب؛ ش: عالم همه سر به سر خرابست و بیاب؛ گک: پیاب (کاتب دو نقطه «بیاب» را در بالا و یک نقطه «ب» را در زیر دو نقطه بالا به صورتی که نشان داده شده نوشته است).
 ۴. پ و ش و ل: در جای خراب هم خراب.
- این رباعی در نسخه «ح» و «ع» و «گک» و «ن» و «ق» مندرج است.

۵

۱. ش و ف: نیاید ما را.
 ۲. ش: رهگذر نباشد ما را؛ ن: جز کوی تو در گذر نیامد ما را؛ ف: رهگذر نیاید ما را.
 ۳. ش و ف: خواب از چه خوش آید همه را در عهدهت.
 ۴. ش و ف: در نیاید ما را.
- این رباعی در نسخه «ح» و «گک» و «ن» و «ع» و «ق» و «ش» مسطور است.

۶

۱. ل: چشمت که فریب و رنگ؛ ف: حشمت که فسون رنگ.
۲. ق: افسوس که تیر جنگ؛ پ: زندهار که تیغ و جنگ؛ ف: ابروی تو تیر جنگ.
۳. این رباعی از نسخه «گک» و «ق» آورده شده است.

۷

۱. پ: مرواد از یادش؛ ل: حقا که فسون ها نرود از یادش.
 ۲. گک: در گوش جهان؛ ع: زان دانه که حسن کرد در گوش وصال.
- این رباعی در نسخه «گک» و «ع» و «ق» مضبوط است.

۸

۱. ل: چون باده به خم چو بایدت؛ ع: ز غم نمیتوان.

۲. ع: سبزه است لب ساغر و ز دست مده؛ پ و ف: سبزه است خطلت سبزی ازو دور مباد؛
ل: سبزه است سرت باده ازان دور مباد.
۳. ش: خوش توان نوشیدن.
این رباعی در نسخه «گک» و «ح» و «ع» و «ن» و «ق» و «ش» مضبوط است.

۹

۱. ن و ش: چون جامه ز تن بر کند.
۲. ح و ش و ف: به کمال؛ ن: آن بت که نظیر خود ندارد به جمال؛ پ: ماهی که نظیر خود ندارد به مثال.
۳. ق: در سینه دلش زنازکی نتوان دید؛ ش: در سینه زنازکی دلش بتوان دید؛ ح: در سینه به نازکی دلش بتوان دید.
در نسخه «ق» مصراع دوم این رباعی مقدم و مصراع اول مؤخر واقع شده است.

۱۰

۱. ح: خرم دل آن کسی.
۲. ق: هم در سر میخانه سرانداز شود؛ ع: هم در سر میخانه و خمار شود؛ ف: هم بر در میخانه سرانداز شود؛ ص و ن: میخانه برانداز شود.
این رباعی در نسخه «ص» و «ح» و «ع» و «ط» و «ن» و «ق» و «ش» مضبوط است.

۱۱

۱. گک و ن: می گفتمش از وصل خودم کار بساز؛ ق: گفتم من سودازده را کار بساز.
۲. این رباعی در نسخه «ص» و «ح» و «ع» و «گک» و «ن» و «ق» و «ش» مسطور است.

۱۲

۱. ش و جامع نسخ: راه طلب تو خار.
۲. ش: دانی تو که روشنای عشقست آنکو؛ ل: دانی که که روشناس عقلست آنکو.
۳. ل: بر چهره جان چراغ خمها دارد؛ گک: بر چهره جان چراغ شبها دارد؛ جامع نسخ: چراغ غمها دارد؛ ش: بر چهره جان داغ ستمها دارد.
این رباعی متعلق به نسخه «گک» و «ش» است.

۱۳

۱. ص: معشوقه چو بر مراد رای تو بود؛ ش: معشوقه چو بر رای و مراد تو رود؛ جامع نسخ: بر مراد و رای تو بود؛ ل: معشوق چو بر مراد و رای تو بود.
۲. این رباعی به نسخه «ص» و «ش» متعلق است.

۱۴

۱. ق: برخسته دلان رند خمار مگیر؛ ش: خرده بسیار مگیر؛ گ: پیکبار (سه نقطه ب و ی به صورتی که نشان داده شده تحریر یافته).
۲. ش: صوفی تو چو رسم بیدلان؛ ع: صوفی تو چو رسم رهروی.
۳. این رباعی از نسخه «ص» و «گ» و «ق» و «ع» و «ن» و «ش» آورده شده است.

۱۵

۱. ل: دوزخ و عقه گشای؛ ن و ش: دوزخ آن عقد گشای.
 ۲. ن: در آیم از پای.
 ۳. ع و ق: تا کی رود این گرگ ربایی، بنمای؛ ل: تا کی بود این گرگ ربایی از خاک؛ ش: تا کی رود این ترک ربایی دریاب؛ پ: تا کی بود این گرگ ربایی یا رب.
 - ن: تا کی رود این گرگ زمانی بنمای؛ ی: این گرگ ربایی بگذار.
 ۴. ع: سر پنجه دشمنش کن ای؛ ق و ن: سر پنجه دشمن افکن؛ پ: سر پنجه دشمن فکن؛ ش: سر پنجه [دشمن] افکن آن شیر خدای.
- این رباعی در نسخه «گ» و «ن» و «ق» و «ش» و «پ» مندرج است.

۱۶

۱. ع: گفتم دهنه گفت که چون حب نبات.
 ۲. ع: گفتم سخن تو گفت حافظ گفتم؛ پ: گفتم سخن خوش تو حافظ گفتا.
 ۳. ن: لطیف گویان.
- این رباعی در نسخ «ق» و «ن» و «گ» و «ع» و «پ» مضبوط است.

۱۷

۱. گ و پ: پیش کشش کردم و گفت؛ ش: پیش کشش کردم مه است (?).
۲. این رباعی در نسخه «گ» و «ق» و «ن» و «ش» مسطور است.

۱. گک و شن: و اسرار کرم.
۲. گر طالب فیض حق بصدقی حافظ؛ ن و پ: ارتشنه فیض حق بصدقی حافظ؛ ح: ارتشنه فیض حق و صدقی؛ ش: گر تشنه فیض حق و صدقی.
۳. سرچشمه این.
۴. این رباعی در نسخه «ق» و «ن» و «گک» و «ح» و «ش» مکتوب است.

۱. پ: مقبول دل خاصی و.
 ۲. گک ن و جامع نسخ: خوش لهجه موزون.
 ۳. پ: رودآوری حافظ حاجیش قوام.
- این رباعی در نسخه «گک» و ن مکتوب نزدیک به زمان حافظ مضبوط است. صاحب «سلم السموات» آورده که «خواجه حافظ اصلش از عراق عجم و رودآور همدان است و منشأش دارالملک شیراز در محله شیادان».
- زین العابدین شیروانی در کتاب «بستان السیاحه» صفحه ۳۲۹ بی‌ذکر مأخذ نوشته است: رودآور قدیم‌الایام قصبه‌ای بوده مسرت اثر و آن دارالاماره «توی سرکان» بوده و زعفران نیز آنجا می‌شده. اکنون اثری از آن ظاهر نیست مگر تلی. راقم دیده گویند اصل خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی از آنجا بوده و در شیراز نشو و نما کرده و این رباعی را بر مدعای خود دلیل کنند، رباعی:
- | | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| مقبول همه خواص و مشهور عوام | خوش‌لهجه و موزون حرکت بدر تمام |
| در خطه شیراز بنامست مدام | رودآوری و محمد و حافظ نام |

۱. ش: من کمر تو در میان.
 ۲. ق: پیداست از آن میان؛ ش: پیداست که از میان.
- این رباعی در نسخه «گک» و «ن» و «ق» و «ح» و «ش» مضبوط است ولی در چاپ «پژمان» اثر طبع سلمان ساوجی بشمار آمده.

۱. ق: در عشق ز نیک و بد؛ پ: در عشق تو من یار.
 ۲. ق: یک همدم با وفا ندیدم جز درد؛ پ: یک همدم و همنشین ندارم جز در غم.
 ۳. ق: یک مونس نامزد ندارم جز غم؛ پ: یک مونس و دمساز ندارم جز غم.
- قافیه رباعی در اغلب نسخ مغشوش است.

این رباعی متعلق به نسخهٔ گک و ق و پ است.

۲۲

۱. گک: دم زد ز وفا.
 ۲. ق: آبستن و اینست عجب.
 ۳. ق: کو مرد ندید از چه.
- این رباعی در نسخهٔ «گک» و ق و «پ» مضبوط است.

۲۳

۱. این رباعی از نسخ «ص» و «ع» و «ق» و «ح» آورده شده است. ولی در کتاب نزهة المجالس به تصحیح محقق ارجمند جناب آقای دکتر محمد امین ریاحی رباعی مذکور به نام فتوحی مروزی ثبت شده است.

۲۴

۱. گک: ما کار (حرف اول نقطه ندارد): ش: یا کار به کام.
 ۲. ش: به درگاه خدای؛ ف: امید چنانست به فتاح علیم.
 ۳. ف: کابواب مراد جمله مفتوح شود.
- این رباعی متعلق است به نسخهٔ «گک» و در نسخه‌های دیگر از قبیل «ش» و «ف» نیز مضبوط است.

۲۵

۱. ستا: وان ساغر پر خمار بر دستم نه.
۲. این رباعی از نسخهٔ «ق» و «ستا» آورده شده است. ولی در نزهة المجالس به نام کمال اسماعیل ثبت و ضبط شده است.

۲۶

۱. ل: باز آی و نکو شراب روشن در کش.
 ۲. ش: گوی گریبان در کش؛ پ: گریبان بگشا؛ ل: دگر گریبان بگشای.
 ۳. پ: از بی‌خرد عام تو دامن در کش.
- این غزل در نسخهٔ «ق» و «ش» و «پ» مکتوب است.

۲۷

۱. ل: خنده.
۲. ف: گل با تو برابری نیارد کردن.
۳. ف: کان نور ز مه دارد و.
۴. این رباعی در نسخه «ق» و «ستا» و «ف» آمده است.

۲۸

۱. ل: چون عمر گرانمایه ما ده.
۲. این رباعی در نسخه «ق» و «ستا» و «ف» مکتوب است.

۲۹

۱. ستا: پنهان ز رقیب سفله بگریز و بیا.
۲. ستا: بشنو ز من ای نکار و برخیز و بیا.

۳۰

۱. ش و ستا و ل: قصه چکنم دراز.
 ۲. ش: باز آی که باز ز انتظارت؛ ستا: کن غمزه چشم پر خمارت.
- این رباعی در نسخه «ق» و «ش» و «ستا» مسطور است.

۳۱

۱. این رباعی در نسخه «ق» و «ستا» موجود است.

۳۲

۱. پ: واغاز برون نهاده پیمانه.
 ۲. پ و ستا و ف: هشیار شوای خواجه.
 ۳. ف: که رختت بکشید.
 ۴. ف: حمال زمانه خوش خوش از خانه عمر.
- این رباعی در نسخه «ق» و «پ» و «ستا» و «ف» آمده و در چاپ «ل» نیز مندرج است.

۱. ستا: شد دشمن بین که چه طالع دارم.
این رباعی در نسخه «ق» و «پ» مضبوط است.
هشت رباعی که چهار تای آنها در نسخه «گ» و «ص» مکتوب و در شمار رباعیات حافظ در آمده بود ولی در نسخه «نزهة المجالس» مکتوب ۷۳۱ هجری که به اهتمام محقق دانشمند دکتر امین ریاحی چاپ و انتشار یافته مضبوط است و اثر حافظ نیست از ردیف رباعیات خواجه خارج گردید و در اینجا ثبت و ضبط نشد.

نسخه خطی مکتوب ۸۲۳ دیوان حافظ

نسخه مکتوب ۸۲۳ هجری قمری دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی متعلق است به کتابخانه دانشگاه میشیگان در ایالات متحده آمریکا و اکنون تحت شماره ۴۰۷ جزو کتب خطی بخش اسلامی دانشگاه مذکور نگاهداری میشود. این نسخه در هامش قسمتی از مجموعه‌ای است که متن صفحاتش به دیوان سلمان ساوجی اختصاص دارد و از هامش صفحه اول مجموعه آغاز میشود و به هامش صفحه ۲۲۰ پایان می‌یابد و شامل غزلیات و رباعیات و قطعات است.

در آخر هامش صفحه ۲۲۰ مجموعه کاتب چنین نوشته

است:

«تم دیوان ملک الشعراء املح الکلام و اوضح اللسان شمس‌الملة والدين محمد العافظ الشيرازي طيب‌الله مضجعه و رحم‌الله له و لکاتبه و لناظره و لمن قال آمين برحمتک يا ارحم‌الراحمين فی عشرين من شهر رمضان المبارك لسنة ثلاث و عشرين و ثمانمائة الهجرية».

و نیز کاتب مجموعه در آخر صفحات متن یعنی صفحه

۵۷۲ نام خود و سال کتابت را چنین ضبط کرده است:

«تم‌الديوان على يد الفقير الحقيير اقل عبادالله المجيب فرصت غريب في الثالث من رمضان المبارك لسنة ثلاث و عشرين و ثمانمائة الهجرية.»

از عبارات پایان دیوان حافظ در هامش صفحه ۲۲۰

مجموعه و عبارات پایان متن مجموعه چنین استنباط میشود که کاتب ابتدا متن را نوشته و سپس به تحریر حاشیه پرداخته یا قسمتی از صفحات هامش مجموعه را همراه متن بر نگاشته و قسمت دیگر را بعد از نوشتن متن تحریر

نموده است.

متن مجموعه کلا اختصاص به دیوان سلمان ساوجی دارد و در حواشی آن دیوان حافظ (از صفحه ۱ تا ۲۲۰) و پس از آن در هامش مجموعه، دیوان کمال خجندی (از هامش صفحه ۲۲۱ تا ۴۷۰) و سپس دیوان عصمت سمرقندی (بخارائی) (از هامش صفحه ۴۷۱ تا صفحه ۵۵۰) کتابت شده است و از صفحه ۵۵۰ تا صفحه ۵۷۲ جای حواشی در مجموعه سفید باقیمانده است.

دیوان حافظ در این مجموعه با دیوان حافظ در مجموعه مکتوب سنه ۸۲۱ متعلق به کتابخانه استاد محقق جناب آقای دکتر اصغر مهدوی استاد دانشگاه تهران کاملاً نزدیک و اختلافات آن دو نسخه بسیار ناچیز است و نیز این نسخه با نسخه مکتوب ۸۲۵ هجری قمری موجود در کتابخانه نور عثمانیه استانبول در غزل‌هایی که در هر دو نسخه ثبت است قرابت نزدیک دارد ولی نسخه ۸۲۵ واجد ۴۹۶ غزل است در صورتی که نسخه مکتوب ۸۲۳ فقط ۴۳۴ غزل دارد. در نسخه ۸۲۵ چند غزل است که در دیگر نسخه‌های قدیمی تارینخ‌دار مکتوب نیست. آنها را بساید منسوب به حافظ دانست مگر این که سند دیگری به دست آید و تعلق آنها به خواجه حافظ مسلم شود.

بنابر این غزل‌هایی که در هر سه نسخه مکتوب سنوات ۸۲۱ و ۸۲۳ و ۸۲۵ مضبوط است باهم قرابت بسیار نزدیک دارند و قطعاً متعلق به حافظ و وجه دیگری است

از وجوه نسخه‌های ۸۱۳ و ۸۲۴ هجری قمری.

در هیچیک از نسخه‌های مذکور، مقدمه جامع دیوان حافظ یعنی مقدمه گلندام مضبوط نیست لیکن در مجموعه دیگری مکتوب در سنه ۸۳۶ هجری متعلق به استاد دکتر اصغر مهدوی که قسمتی از آن به دیوان حافظ اختصاص دارد مقدمه جامع دیوان حافظ موجود است و با مقدمه نسخه مکتوب ۸۲۴ هجری گور گمپور بهم نزدیک‌اند.

ضمناً تذکر این نکته خالی از فایده نیست که چند غزل در نسخه خطی مکتوب ۸۲۱ موجود است که در نسخه ۸۲۳ مکتوب نیست و به عکس چند غزل در نسخه ۸۲۳ وجود دارد که نسخه ۸۲۱ هجری فاقد آنهاست.

رسم الخط نسخه میشیگان خطی است که میتوان آنرا نستعلیق ابتدایی نامید که ترکیبی است از نسخ و تعلیق آن زمان.

در خاتمه ناگزیر از ذکر این نکته است که چنانچه نسخه مزبور مصادف با تصحیح دیوان در دست ما بود چه بسا تغییراتی در متن بر اساس این نسخه داده میشد ولی بهر حال مایه مسرت است که نسخه بدلمهای این متن در آخر حواشی چاپ حاضر آورده شد تا محققین گرامسی در تحقیقات آتی از آن مایه برگیرند.

در پایان باید از رئیس و اعضای بخش اسلامی کتب خطی دانشگاه میشیگان که به درخواست جلالی نائینی از مجموعه مکتوب سال ۸۲۳ هجری قمری میکروفیلم تهیه و ارسال داشته‌اند و همچنین از استاد ارجمند و محقق بارع

و فرزانه جناب آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی استاد
دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (و استاد فعلی کرسی
اسلام‌شناسی دانشگاه هاروارد) و دکتر احمد رضا جلالی
نائینی استاد دانشگاه سانفرانسیسکو که تلاش و کوشش
فراوان بکار برده و در تسریع ارسال میکروفیلم و پرداخت
هزینه آن اقدام کرده‌اند تشکر نمود.

از جناب استاد دکتر اصغر مهدوی که فتوکپی
نسخه‌های مکتوب سنه ۸۲۱ و ۸۳۶ دیوان حافظ را در
اختیار ما قرار دادند، سپاس داریم.

همچنین در اینجا از فاضل محقق جناب دکتر محمد
علی صوتی، که در تصحیح مطبعی و تنظیم غزلیها از
هیچگونه یاری دریغ نداشتند، سپاسگزاری می‌شود.

اینک اختلاف نسخه مکتوب ۸۲۳ هجری قمری با
متن حاضر دیوان حافظ ضبط و درج میشود:

۱

۲. بیوی نافه زلفی کز و گیرد دل آرامی
- ز قاب آتش عشقتش چه خون افتاد در دلها
۴. مرا در مجلس جانان
۶. رازی کزو سازند
۷. حضوری گر همی خواهی ز ما غافل مشو حافظ
- متی ما تلق فی الدنیا دع الدنیا و اهلها!

۲

۳. فغان کین لولیان شنگ شیرین کار شهر آشوب
- چنان بردند صبر و دل که ترکان خوان یغما را
۵. حدیث از مطرب و می گو و راز
۷. بدم گفتی و خرسندم نکو کردی و خوش گفتی

۳

۲. خاطر مجموع با زلف پریشان شما
۳. باز گردد یا در آید
۹. ساقیان جام جم
۱۰. می کند حافظ دعائی صادق آمینی بگو
- سه بیت آخر غزل در این نسخه نیست

۴

۲. کشتی شکستگانیم ای باد صبح برخیز
۵. آئینه سکندر جامی می است و بنگر
۷. با دوستان تعطف با دشمنان مدارا
۸. ور تو نمی پسندی
۱۲. ساقی بشارتی ده پیران پارسا را
۱۳. ای پیر پاکدامن معذوردار ما را

۵

۲. ما مریدان روی سوی کعبه چون آریم چون
۳. در خرابات مغان ما نیز هم منزل کنیم
۴. عقل اگر داند که دل در بند زلفت چون خوشست
۵. مرغ دل را صید جمعیت بدام افتاده بود - زلف بگشادی ز شست ما بشد زنجیر ما!
۷. آه آتشی بار و سوز و ناله شبگیر ما

۸. باد بر زلف تو آمد شد جهان بر من سیاه
۹. تیر آه ما ز گردون بگذرد جان عزیز

۷

۱. موسم عهد شبابست دگر بستان را
۲. ای صبا گر بعروسان چمن بازرسی
۵. ترسم این قوم
۶. هست خاکی که بآبی بخرد طوفان را
۷. هر کرا خواب‌گه آخر مثنی خاکست - گو چه حاجت که بر افلاک کشی ایوان را

۸

۲. ساغری می بر کفم نه تا ز بر

۹

۴. کارد بجلوه سرو صنوبر خرام ما
۵. ترسم که صرفه نکند روز دادخواه
۶. مستی ز چشم شاهد دل‌بند ما خوشست - زینجا سپرده‌اند بمستان زمام ما
۸. خود آید آن که یاد نیاید ز نام ما
۹. باشد که مرغ وصل کند میل دام ما

۱۱

۱. بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
۲. سماع و وعظ کجا نغمه رباب کجا
۷. چو کحل بینش ما خاک آستان شماست
۸. قرار خواب ز حافظ طمع چه میداری

۱۳

- در این نسخه بیت دوم غزل چنین است:
راز درون پرده ز رندان مست پرس
که در ایاق هم آمده است
۳. من آن زمان طمع بیریدم ز عافیت
۵. ای دل شباب رفت و نچیدی گلی ز عمر
۷. از بنده بندگی برسان پیر جام را
- کاین حال نیست صوفی عالی‌مقام را
کادم بهشت روضه دارالسلام را

۱۳

این غزل نیامده است

۱۴

۱. گفت در سودای دلره گم کند مسکین غریب

۱۵

این غزل در نسخه نیامده است

۱۶

۴. دم بدم از چشمه چشمم
۷. چه بندیم که آن قبله نه اینجاست - چو از کعبه صفا رفت
۹. گویند که زین دار فنا رفت

۱۷

۱. خندان رخ خرم با اوست
۳. خال شیرین که بر آن عارض
۴. چون کنم با دل مجروح
۵. کمال هنر و گوهر پاک

۱۸

۱. آن شب قدری که جویند اهل خلوت - دولت در کدامین
۳. صد هزاران گردن
۵. که خور آئینه دار مهر اوست
۶. عکس می بر عارضش
۷. دوستان معذور می دارید کاینم مذهب است

۱۹

۴. خرقة را در اشك
۶. جمله درد آمیز است

۲۰

۲. بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجیبست

۴. بی‌خار کس نهجید آری
 ۵. مرا که میکده ایوان
 ۷. مفرح جو
 ۹. حافظ هزارم استظهار

۴۱

این غزل در این نسخه نیست

۴۲

۲. خوابم بشد از دیده بدین فکر - کاغوش که شد تکیه و ماوی
 ۳. که عشرتکه انسی
 ۵. که کردم نشنودی
 ۷. چشم خمارین

۴۳

۱. جانم بسوختی و بدل دوستدارم
 ۳. محراب ابرویم بنما
 ۵. بسته‌ام از دیده بر کنار
 ۷. حافظ شراب و شاهد و رندی نه وضع تست

۴۴

۱. این پیک نامه‌بر که رسید - آورد حرز جان ز خط
 ۲. خوش می‌دهد نشان جمال و جلال یار - خوش میکند حکایت عز و وقار دوست

۴۵

۵. ما کجائیم و ملامتگر بدکار کجاست
 ۸. عیش بی یار میسر نشود

۴۶

۲. حیف است طایری چو تو در بوستان غم
 زینجا باآشیان وفا
 ۸. در روی خود تفرج صنع خدا بکن

۲۷

۲. ای نازنین پسر تو
۴. سرکشم چرا
۷. يك قصه بیش نیست غم عشق آن صنم - از هر کسی که میشنوم نامکرر است
۸. شیراز و آب رکنی و آن باد
۱۰. با پادشه بگوی که قسمت مقدر است

۲۸

۱. راهی است راه عشق
۲. هر گه که دل به عشق دهی
۳. فرصت شمر تجرد رندان که این طریق
۵. جز دیده جای منظر آن ماهواره نیست

۲۹

۲. مرا لب ساقی
۵. اساس هستی من زان خراب بنیادست

۳۰

۲. در عین وصلی این همه فریاد چیست - گفت ما را جلوه معشوقه بر این کار داشت
۴. در نمیکبرد نیاز و ناز ما با روی دوست
۶. گر مرید راه عشقی ترک بدنامی مکن - شیخ رندان
۸. چشم حافظ زیر بام قصر آن حورا سرشت

۳۱

۱. بجان یار و بحق قدیم و عهده درست
۵. زبان مور بر آصف - یاره کرد و باز بجست
۸. خموشی حافظ و از

۳۳

۴. بجانای ای بت شیرین من
۵. چو راز عشق ز دل با تو گفتم ای بلبل
۷. شرط عشق جان بازی

۴۳

۱. بر آستانه میخانه هر که ره دانست
۵. کسی که خواند ز خط پیاله نامه عشق - رموز جام جم
۶. دلم ز نرگس ساقی بجان نخواست امان
۷. ز جور کوكب طالع
۱۰. نمونه ز خم طاق بارگه دانست

۴۴

۲. در آن زمان که نسیمی وزد ز حضرت او
۳. بیار باده که رنگین کنیم جامه دلخ
۵. لطیفه‌ایست دهانت که عشق ازو خیزد
۶. جمال شخص نه روی است و زلف و عارض و خط - هزار شیوه در این

۴۵

۷. فریب شیوه حسن از جهان بیر مخر
۸. که این لطیفه عشقم ز رهروی
۹. گره بگشا
۱۰. بنال بلبل بیدل
۱۱. مکن معارضه ای شیخ وقت با حافظ - که حسن شیوه و لطف سخن

۴۶

۶. خسته رنجور فماندست
۹. حافظ ز غم از گریه نپرداخت
(این غزل دارای ۶۰ بیت است)

۴۸

۱. سروش را بجز این در حواله گاهی نیست
۳. چرا ز راه خرابات روی برتابم - کزین همه بجهان هیچ روی و راهی
۴. زماهه گر فکند
۷. ای پادشاه خسرو حسن
۸. بجز حمایت زلفت مرا
۹. خزینه دل حافظ بدست خال مده - که کارهای چنین در حد سیاهی

۱. جای مصراع اول و دوم با هم عوض شده است - دلبر خطا!
۲. سرم بدنیا و عقبی
۹. که رفت عمر و دماغم هنوز پر ز صداست!
۱۰. ندای عشق تو دی‌شب در آندرون دادند - فضای سینه ز شوقم هنوز پر ز صداست

۳. که در حساب خرد نیست سهو در قلمت!
۴. به شکر آن توفیق - که داشت دولت باقی عزیز و محترم
۸. ترا ز حال دل‌خستگان چه غم که ترا - همی دهند شراب خضر
۹. بشکر آنکه خدا داشتست محترم
۱۰. که جان حافظ دلخسته زنده شد بدمت

۲. همه این است و گر نی دل و جان
۳. که اگر بنگری ای سرو روان
۵. پنج روزی که درین مرحله فرصت داری
۶. فرصتی جو که ز لب تا بدهان
- بجای بیت ۷ بیت زیر آمده است:
- از تهنك مکن اندیشه و چون گل خوش باش
زانکه تمکین جهان گذران اینهمه نیست
۸. زاهد ایمن مشو از بازی غیرت
که ره بادیه با دیر مغان اینهمه نیست
۹. نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی
پیش رندان خطر سود و زیان اینهمه نیست

۱. حال دل با تو گفتیم
۳. شب قدری چنین عزیز شریف
۶. خاک درگاه رفتنم هوس است

۲. افشای راز خلوت ما خواست کرد شمع
۴. می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی او

۶. آن روز شوق آتش می خرمم بسوخت

۴۴

۲. مرا و مرغ چمن را ز دل ببرد آرام
 ۳. ز کار ما گره غنچه صد گره بگشود
 ۶. تو خود حیات دگر بودی از نسیم وصال
- خطا فکر که دل اندر پی وفای تو بست

۴۵

۲. هست با خدا
۵. محتاج قصه نیست گرت میل جان ماست

۴۶

۴. بران چشم سیه

۴۷

۱. خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت - هزار ولوله در جان عاشقان انداخت
۲. که حسن روی تو آتش در ارغوان انداخت
۳. فرگس ز خود فروشی کرد
۵. بنفشه طره مقتول را گره میزد
۶. من از ورع می و مطرب ندیدمی زین پیش
۷. وظیفه ازل از خود نمی توان انداخت
۸. نبود رنگ دو عالم که نقش رویش بود

۴۹

۱. خوشتر ز عیش صحبت
۶. راز درون پرده نداند فلك خموش
۷. معنی لطف و رحمت

۵۰

۱. نسیم زلف تو پیوند جان آگه ماست
۲. جمال حجت او چهره موجه
۷. اگر بسالی حافظ درت زند بگشا

۵۱

۳. چندان گریستیم که من بعد اگر کسی - گفت این چه چوست
۴. واقف نشد کسی که چه گوید و آن چه کوست
۵. بی گفت و گوی زلف تو دل را همی برد
۶. موئیست آن میان و نه بینیم کان چه موست
۸. که چون گذشت

۵۲

این نسخه فاقد این غزل است

۵۳

۶. بگیر طره مه طره و قصه مخوان
۷. به هیچ دور نخواهند یافت

۵۴

۴. گر من آلوده دامنم چه زیان
۵. پرده دار حریم حرمت اوست
۸. هر یکی پنج روز نوبت اوست
۹. ملکت عاشقی و کنج فراق

۵۵

۳. شمع اگر زان رخ زیبا
۵. مست بگذشتی و بر خلوتیان
۷. کاتش از خرمن سالوس کرامت برخاست

۵۷

۲. بزلف و خال و خط
۳. دلت بروی گل ای بلبل صبا خوش باد
۵. ولی ملازم جان خاک آستانه تست
۶. در خزینه بمهر تو و نشانه

۵۸

۳. یار من باش که زیب فلک و نسبت دهر - از مه روی تو و چشم چو پروین
۶. یارب آن کعبه - که تماشاگه سلطان دل و دین منست

۸. که لبش جرعه چش خسرو شیرین

۵۹

نسخه فاقد این غزل است

۶۰

۲. صاحب نظرانند ولی
۳. اشك غماز من ار سرخ
۴. سیل اشك مژه ام رهگذری
۵. تا دم از شام سر زلف تو هرجا بزند
۹. آه ازین ورطه که در وی خطری
۱۱. از وجود این قدم - ورنه از ضعف در اینجا
۱۲. بجز این نکته که حافظ ز تو خشنود نشد

۶۱

۱. روضه خلد برین تربت درویشان. است
 ۲. گنج عزت که طلسمات عجایب دارد - فتح آن در نظر همت
 ۴. آنچه زر میشود از پرتو او قلب سیاه
 ۸. خواننده باشی که هم از غیرت
 ۱۲. حافظ اینجا بادب باش که سلطانی ملک
- همه از بندگی حضرت درویشانست

۶۲

۳. چون من درین دیار هزارت غریب
۷. هم قصه غریب

۶۳

۱. از یار دلنوازم
 ۴. جور از حریف خوشتر کز مدعی حمایت
 ۶. چشمت به غمزه ما را خون خورد می پسندی
 ۷. از گوشه برون آ ای کوکب هدایت
 ۹. ای آفتاب خوبان میسوزد اندرونم - یک ساعت بخوابان در سایه لوایت
- در این نسخه بیت زیر نیز آمده است

این عشق‌بازی ای دل با جای دیگر انداز
کز کشته میستاند معشوق ما جنایت

۶۴

۴. چیست آن سقف
۵. وین چه قادر حاکمست - اینهمه زخم
۸. هرچه هست از قامت و ناسازی اندام ماست
۱۰. ورنه لطف شیخ و حافظ گاه هست و گاه نیست
بیت مقطع در این نسخه نیست

۶۵

۱. ببین که در غم تو حال مردمان چو نیست
۲. بیاد لعل تو بی چشم مست میگونت
۳. ز جام غم می خون‌رنگ میخورم چو نیست
۳. ز مشرق سرکو آفتاب
۶. ز دور باده رسان راحتم بجان ساقی
۷. کنار و دامن من پر ز رود جیحونست

۶۶

۳. سر فرا پیش من آورد
۴. کافر عشق بود گر نشود باده‌پرست
۶. اگر از خمر بهشتت وگر باده مست
۷. جرعه جام می و زلف

۶۷

۱. زلفش هزار جان بیکی تار مو بیست
۴. وین نقشها نگر چه خوش اندر کدو بیست
۵. یارب چه غمزه کرد صراحی که خون جام
۶. مطرب چه پرده ساخت که در حلقه سماع
بر اهل نجد و وجد درهای وهو بیست

۶۸

۴. شادی مجلسیان در قدم مقدم تست

۵. بوستان سخن و!!
۶. چشم بد دور کزان تفرقه‌اش باز آورد
۶. حافظ از دست مده صحبت آن کشتی نوح

۶۹

۳. در تاب عشق چند توان بود همچو عود
۶. حیاتی ز جان رسید - تابوئی از نسیم تو اش در مشام
۷. قلبی سیاه بود
۹. گم گشته‌ای که باده شیرین بکام رفت

۷۰

۲. وان پیر سالخورده
۳. آن عشوه داد عشق که تقوی ز ره برفت
۶. چون تو درآمدی بی کاری دگر گرفت

۷۱

۲. نهادم آینه‌ها در مقابل رخ دوست
۳. بغور درد دل تنگ من کسی برسد
۵. نه من سبکش این دیر رندسوزم و بس
۵. که باد مشک‌نسیمست و خاک غالیه‌بوست
۷. زبان ناطقه در وصف عشق ما لالست
۹. نه این زمان دل حافظ بر آتش طلبست

۷۲

۲. جانم از آتش شوق رخ جانانه بسوخت
۳. سوختم دل که ز بس آتش اشکم چون شمع
۷. همچو باده جگرم بی می و پیمانه بسوخت
۹. ترک افسانه بگو حافظ و می‌نوش دمی

۷۳

۵. عشوه میداد که از کوی ازادت نروم
دیدی آخر که چنین عشوه خریدیم و برفت

۵. شد جهان در چمن لطف و طراوت وانگه
در گلستان جمالش نجمیدم و برفت
۶. که دریفا

۷۴

۲. لباس توبه - زجاجی چگونه‌اش بشکست
۵. بسته‌اند روز الست
۷. شکوه آصف و آسیب باد و منطق طیر

۷۵

۳. از که پرسم باز
۶. من و مقام رضا بعد ازین و جور رقیب
۱۰. اندیشه تو آید باز

۷۶

۱. اگر گذری باشدت به کشور دوست
۳. وگر چنانچه
۵. همچو بید لرزانست

۷۷

۳. داری ازین جام مرصع - ای بسا در که بنوك مژدات
۴. بوی محبت ز مشامش نرود - هرکه خاك در جانانه برخساره برفت
۶. گفت خاموش که آن

۷۸

۱. صحن بستان روح‌بخش
۳. ناگشوده گل نقاب آهنگ رفتن میکند - بلبل که گلبنگ
۴. مرغ خوشخوان را
۵. شیوه رندی و خوشباشی دلداران خوشست
۷. حافظا ترك جهان گفتن طریق بیدلیست

۱. صوفی از پرتوی از راز نهایی دانست
- گوهر هر کس ازین لعل توانی دانست
۲. نه که هر کو ورقی
۶. آن شد اکنون که ز افسوس عوام
۷. لعلش آسایش ما

۲. خود را گوش
۶. نه من از جامه تقوی بدر افتادم

۲. روی تو مگر آینه لطف خدا بیست
 - بیت چهارم این نسخه چنین است
 - گفتن بر خورشید که من چشمه نورم
 ۴. از بهر خدا زلف میارای که ما را
 ۵. مسکین خبرش در سر و در دیده حیا نیست
 ۶. در بزم حریفان اثر نور و ضیا نیست
 ۱۲. در صومعه زاهد و در خلوت حافظ
 - بیت مقطع در این نسخه نیست
- دانند بزرگان که سزاوار سبها نیست

۲. راه بستان گیر - بحث کشف و کشف است
۳. گوشه نشینان قاف تا قاف است
۵. که هر چه ساقی ما داد محض الطاف است
۶. حدیث مدعیان و خیال همکاری

۳. چمن برهن صبا با بهشت میگوید
- نه عارفست که نسبه خرید و نقد بهشت
۴. چو شمع صومعه افروز با چراغ کنشست
۶. مکن بنامه سیاهی نگاه در من مست
۷. که گرچه غرق گناه است میرود بهشت

۲. جور شاه کامران
۳. گر دلی از غمزه غماز باری برد برد
- ور میان جان و جانان مرجبائی رفت رفت
۴. از سخن چینان ملالت‌ها پدید آید ولی
- چون میان همنشینان ماجرائی رفت رفت
۶. گر بلائی بود بود و گر خطائی رفت رفت
۷. پای آزادی چه بندی چون ز جائی رفت رفت

۱. گل بر برو می برکف و معشوقه بکامست
- سلطان جیهانم بچنین وقت غلامست
۲. در مجلس ما ماه رخ یار تمامست
۴. در مجلس ما عطر میارید که جانرا - هر دم ز سر زلف تو
۵. گوشم همه بر قول نی و ناله چنگست
۶. از چاشنی قند مگو هیچ ز شکر
۷. پیوسته مرا کنج خرابات مقامست
۸. وز ننگ چه پرسى که مرا ننگ ز نامست
۹. وان کس که چو ما نیست درین شهر کدامست
۱۰. پیوسته چو من در طلب شرب مدامست

۳. مهر کان سر کو
۵. کلبه عطر گل و درج
۶. باغبانا بستم از در باغم مرمان
۷. شربت از قند و گلاب لب یارم فرمود
۸. آنکه در طرز غزل گفته حافظ آموخت

- بیت سوم در این نسخه چنین است
- در بزم دل از روی تو صد شمع برافروخت
- وین طرفه که بر روی تو صد گونه نقابست
۳. تحریر خیال رخ او نقش بر آبست
۴. زین سیل دمام
۵. معشوقه عیان میگردد از تو ولیکن

۶. گل بر رخ رنگین تو تا بوی عرق دید - در آتش اشک از غم دل رشک گلابست
بعد از بیت ۶ بیتی چنین آمده است:
سبزست در و دشت بیا تا نگذاریم
دست از سر آبی که جهان جمله سراپست
۸. کاین گوشه پر از زمزمه چنگ و ربابست

۸۸

۲. عکس او دید گمان برد که مشکین خالیست
۴. وه که در کار غریبات عجب اهمالیست

۸۹

۵. بیفشان تا فرو ریزد
۶. من از افسون چشم مست و او از بوی گیسویت
۷. که از چشمش نمی آید بجز خاک سر کویت

۹۰

۷. میل من سوی وصال و میل او سوی فراق
۸. زانکه آرامی ندارد درد بی آرام دوست

۹۱

۲. گرچه از خون دل خویش دمی طاهر نیست
۶. زانکه در روح فزائی چو لب نادر نیست
۷. من که در آتش سودای تو آهی نکنم

۹۲

۱. که به پیمان شکنی شهره شدم روز السه
۳. که بروی که شدم عاشق و از بوی که مست
۴. از کمر مو اینجا
۵. یعنی از وصل تو اش هست کنون باد بدست

۹۳

۵. خیمه بر کنم ور نه
۶. نهادم رو

۷. ادب کوش گو گناه منست

۹۴

این غزل در این نسخه بنظر نرسید

۹۵

این غزل در بخش غزلیات مندرج نیست

۹۶

۱. یارب آن شمع
 ۳. راح روح که و پیمانہ خمخانہ کیست
 ۶. یارب آن ماہرخ شاہوش زہرہ جبین
- در دریای کہ و گوہر یکدانہ کیست

۹۷

۳. آن زلف و رخ و خال و خط و عارض و قامت
۴. فردا کہ شوم خاک
۵. ای آنکہ بتقریر بیان

۹۸

غزلیهای ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ در این نسخه نیست

۱۰۲

۲. باشد کہ از لطیفہ غیش
۵. اهل دل این معاملہ
۶. می‌خور کہ در گناه

۱۰۳

۳. سررشته جان به جام یکتاست
- این رشته ازو نظام
۶. از چشم خوش تو وام دارد
۷. ذکر رخ و زلف تو دل من

۸. لعلت نمکی تمام

۱۰۴

۲. بر سر گشته خود
۳. ماه و خورشید
۴. روشنم شد که خضس
۳. فرصتش باد که این رای صوابی

۱۰۵

۵. خوش عروسیست جهان از پی صورت - خودش کابین
۶. دامن سرو لب جوی - خاصه وقتی که صبا
۷. در فراق رخت

۱۰۶

۱. بر جای بدکاری من
۳. باشد که غمخواری کند
۷. سهل است اگر بینی ستم
۹. کان طره شیرنگ او بسیار طرازی کند

۱۰۷

۴. آری چکم محنت دوز قمری بود
۵. در این نسخه بدین صورت آمده است:
عذری بنه ای دل که تو درویشی و او را
(این نسخه فاقد بیت سوم است)
۶. با باد صبا وقت سحر پرده‌داری بود
۱۰. از یمن دعای شب و ورد سحری بود

۱۰۸

۲. دوستان در خانه و من شرمسار کیسه‌ام
- بار عشق و مفلسی صعبست و می‌باید کشید
۴. غالباً خواهد گشود
۵. با لبی و صد هزاران خنده آمد گل پیرس - کز کریمی
۷. آن لطایف

۱۰۹

۳. بر خاک پای یار
۴. سیلست ... گرچه دلش
- ۶ و ۷. در این نسخه نیامده است

۱۱۰

۲. زاهد از نور هدایت - چون بجائی برسند
۳. گروی آخر عمر از می و معشوق بگیر
۴. که غریب از برود ره بدلاتت برود
۵. همه در خاتمت است
۷. بو که از پیش دلت

۱۱۱

۲. بدین اشک چو باران
۶. خواهم اندر قدمش زفت و بیاران عزیز

۱۱۲

۲. جهانیان همه گر منع من کنند از عشق
۳. طمع ز فیض کرامت مبر که خالق خلق
۴. مقیم حلقه زلفست دل به آن امید
۷. عقد کس نمی آید

۱۱۴

۱. نسیب حادثه بنیاد جان ما ببرد
۲. وگر نه عقل
۴. مباد کاتش محروزی آب ما ببرد

۱۱۵

۲. خواهی که برنخیزد از دیده رود زود
دل را فدای صحبت رود کسان میند
۳. طوبی بقامت
۶. باران شوق

۱۱۶

۳. بمسغای دل رندان که صبحوحی زدگان

۱۱۷

۱. عذارش آب زیبایی و لعلش لطف جان دارد
۲. حیات جاودانش
۳. چه دانستم که این دریا
۴. که بر گل اعتباری نیست گر حسن جهان دارد
۵. که از چشم بداندیشان
۶. حال اهل شکوه پرس
۷. که می با دیگری خوردست و سر بر من گران دارد

۱۱۸

۳. در این پرده بار نیست
۴. چندانکه بر کنار چو پرگار
۵. گفتم روم بخواب ببینم

۱۱۹

۲. منزل دل نیست
۳. چند نشینی که خواجگی بدر آید
۴. متاع خود بنمودند

۱۲۰

۳. همی رویم ز شیراز
۴. بخرگه شاه
۵. چو التجا

۱۲۱

این نسخه فاقد این غزل است

۱۲۲

۲. اسرار بود دست قضا
۳. مسکین من که جانی داد

۱۲۳

۲. همین که ساغر زرین می نهمان گردید - هلال عید بدور قدح اشارت
۵. ظاهراً مصراع چنین خوانده میشود: بیا که سود کسی دید کین تجارت کرد

۱۲۴

۴. کاینات آری
۶. دریغ قافله عمر کانچنان
۷. دلا ز خبث حسودان
۹. ترسم که شرح قصه او

۱۲۵

- در این نسخه غزل بدین صورت شروع میشود
دوای غصه دوران اگر توانی کرد بدور باده گلگون مگر توانی کرد
بس جام جم آنکه نظر توانی کرد که خاک میکده کحل بوسر توانی کرد
بیا که چاره ذوق
۳. بدین ترانه
۵. بفیض بخشش اهل نظر
۱۰. جام می بینی
بیت مقطع در این نسخه نیست

۱۲۶

۳. در آن حلقه جنون - مدرسه و قال و قیل مسئله
۴. ز نامساعدی بختم اندکی
۵. قیاس کردم و آن شوخ چشم شعبده باز
۶. چو گفتمش به لبم

۱۲۷

۱. گوش دلم سحر ز نسیم صبا شنید
زان یار آشنا سخن آشنا شنید
۳. محرم رازی که در جهان
۵. خوش می شود ز باده مشکین مشام دل
۷. ما می بیانگ، چنگ نه امروز میخوریم
بس روز شد که گنبد چرخ این صدا شنید
۸. سر قضا که سالک عارف

۱۰. از گلبن زمانه که بوی
 ۱۱. فیروز روز آنکه بسمع رضا شنید
 در این نسخه دو بیت زیر نیز آمده است
 شنید هر چه گفتم بگذشت و این عجب
 هر صبح ماجرای من و دل شمال گفت
 سلطان شنیده‌ام که حدیث گدا شنید
 هر شام گفت و گوی من و او صبا شنید

۱۲۸

۷. که کار دیده همه از سر بصارت کرد

۱۲۹

۵. ز قمر چاه برآمد باوج گاه رسید (متن مطابق نسخه میشیگان)

۱۳۰

۸. حافظ که سر زلف بتان دست خوشش بود - خوش طرفه

۱۳۱

۱. پیش ازینت پیش ازین غمخواری عشاق
 ۲. بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود
 بیت سوم در این نسخه نیست
 ۵. پیش از آن کاین
 ۱۰. دفتر نسرین گل را

۱۳۲

۵. ترك عاشق کس سرمست برون
 ۶. آن شب که ز عشق تو
 ۷. گر ازین گونه مدد - زلف معشوق
 این بیت در این نسخه آمده است
 بر زمینی که نشان کف پای تو بود
 سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

۱۳۳

۱. ترسم که اشک در غم ما
 ۵. ای دل حدیث جان بر دلدار - لیکن چنان مکن که

۹. این سرکشی که کنگره کاخ وصل اوست
سرها بر آستانه او خاک در شود

۱۳۴

۳. درین چمن چو درآید خزان یغمائی - رخس بسرو سببی قامت بلند
۴. در آن بساط که حسن
۵. جمال صورت - که خاطر دژم و
۶. بر آتش تو جز آن چشم او سبند مباد
۷. حافظ جو

۱۳۵

۱. هرکس که این ندارد
۳. هر شبنمی درین ره دریای آتشین است
۴. سرمنزله قناعت نتوان

۱۳۶

۳. کسی کو عاشق رویت نکردد
۴. دلی کو بسته زلفت نباشد - همیشه غرق در خون جگر باد
۵. چون غمزات ناوگ گشاید
۷. مرا از تست هر دم تازه عیشی
۸. ترا بر حال مشتاقان

۱۳۷

این غزل نیامده است

۱۳۸

۱. هزار ناله برآید
۲. نام آن کلاله برآید
۳. نه آن حکایت حالی است - که شمه‌ای ز بیاضی
۴. طمع نتوان کرد
۵. دلا اگر ببری جان چو نوح ازین طوفان
۶. بسعی خود نتوان برد گوهر مقصود - خیال تست که این
۷. نسیم زلف تو - صد هزار ناله

۱۴۰

۲. چو ماه نو دل بیچارگان به نظاره - در حجاب رود
۳. خمارش کند به بیداری
۴. پر از شور و فتنه است ای دل
۸. ور صد انتخاب رود

۱۴۱

۳. راه بستان گیر - چو مرغ پرده سرا
۵. صبا به خوش نفسی
۷. ضعف دل ما بلب حوالت کن - بدان جهت که طیب
۹. من مسکین يك قبا
۱۰. حافظ بطوع و رغبت کرد

۱۴۲

۱. حافظ مسجد نشین
۳. از پی او آشنا
۴. زود بيك جرعه
۷. آيه افسونگری
۸. کتون بارگه پادشاست - دل بر ددار رفت

۱۴۳

۱. حسب حالی ننوشتی و شد
۲. ما بآن مقصد اعلی
۳. می چو از خم به سبو
۴. نه دواي دل ماست
۸. چه خوش گفتم بآن دردی نوشی
۹. مهر فروز تو بسوخت

۱۴۴

۱. همه روزه لاله گون باد
۲. واندر سر من
۴. که از چمن بر آید - قد تو نون باد
۵. از گوهر اشك بحر خون باد
۸. هر دل که ز عشق تست خالی

۱۴۵

۱. گر تو افسوس کنی شرط مروت نبود
۲. ما جفا از تو ندیدیم و تو هرگز نکنی - مذهب پیران طریقت
۷. مجلس شاه

سه بیت زیر در این نسخه آمده است
چون چنین نیک ز سررشته خود باخبرم
تا به افسون نکنند جادوی چشم تو مرا
گر مدد خواستم از پیر مغان عیب مکن

آن مبادا که طلب‌کاری دولت نبود
نور در سوختن شمع مودت نبود
شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود

۱۴۶

۵. بیا ای شیخ و از خمخانه ما
این بیت در این غزل آمده است
عجب راهی است راه عشق کانجا
کسی سر بر کند کش سر نباشد

۱۴۷

۲. اولی است
۳. که نقش خال توام هرگز

۱۴۸

۱. نه من بمیرم و او شمع
۴. بدان دیار
۵. که آتش دل را - شناخت بسوزی
۶. از سر نمیرود آری - غریب را دل اشکسته با وطن باشد

۱۴۹

۱. غرق بخون چو لاله باد
۳. چون بنوای مدحتت - محرم آن و ناله باد

۱۵۰

۱. باده که تکفیر میکنند
۴. عیب جوان و سرزنش
۷. صد آبرو به نیم نظر - و ایشان درین معامله
۹. بر ثبات هیچ

۱۵۱

۲. رخت دید و ملک
۳. چراغ انگیزد.

۱۵۲

۳. سوسن بر آب - رنگ می پشیمانی بود
- ۳ و ۴ و ۵ بدین گونه است: خلوت ما را فروغ از عکس شمع و باده داد - زانکه کنج اهل بی چراغ جام در خلوت نمی یارم نشست
- همت عالی طلب جام مرصع گو مباش
۶. سبزش مدار
- بیت هفتم در این نسخه نیامده است
۸. بحث عشق اندر میان

۱۵۳

۲. به حرمت باش با مستان - جانانگر این مستی
۳. گردون و بس لیل
۵. چو نسرين صد گل رعنا و چون بلبل
۶. که حالش با قرار
۷. درین باغ از خدا خواهد
۸. ای دل که صد هن بار غم داری

۱۵۴

۱. در نظر بازی من بیخبران
۲. وجودند آری
۳. عهد من با لب شیرین دهان بست خدا
۵. خرقه پشمینه گرو
۷. وصف رخسار چو خورشید ز خفاش مپرس
۱۰. گر بارواح رساند نفسی بوی تو باد
۱۱. حافظ نکنی فهم برو

۱۵۵

۴. بوی بهبودی از اوضاع جهان می بینم
۵. ای عروس خرد از بخت
۷. ای خوشا سرو که از باغ غم آزاد آمد

۸. مطرب از گفته حافظ غزلی خوش برخوان - تا بگریم

۱۵۶

۱. یا جان رسد بجنانان یا جان ز تن برآید
۴. از حیرت دهانش - خود کام تنگدستی کی از دهن
۶. جائی رسید حیرت در دل
۷. در کوی عشقبازان

۱۵۷

۲. در طلبت کوشیدم
۵. سروبالای من ارزان که درآید بسماع
۶. مشکل وصل نه در حوصله
۷. چه بگویم که ترا
۸. نظر پاک توان بر رخ جانان دیدن
۹. غیرتم گفت که محبوس جهانی

۱۵۸

۱. دلا بساز که - نیاز نیم شبی دفع این بلا بکند
۲. عتاب یار مبین مهر عاشقانه بورز
۳. کسی که خدمت
۴. چو درد در تو نبیند کیت دوا بکند
۷. بوئی ز زلف یار نبرد

۱۵۹

۳. چرا چون لاله خون دل نباشیم
 ۵. بدانسان سوخت
 ۷. به پیش مهربانان چون توان گفت
- چو با ما نرگس او سرگران کرد

۱۶۰

۴. در نقش سنگ قطره
۶. کاری که کرد دیده‌ما

۱. دل من بدور رویش ز چمن
 ۳. شب ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن - مگر آنکه شمع رویش
 ۷. رسدم چو ابر بهمن
 ۸. سردرد عشق - که نه خاطر تماشا نه هوای
 در این غزل بیت زیر آمده است:
 بفروغ چهره زلفت ره دل زند همه شب چه دلاورست دزدی که شب چراغ دارد

۲. بیا ای ساقی گلرخ بیاور باده رنگین - که نقشی در خیال ما ازین خوشتر نمیگیرد
 ۷. دلش پر تنگ می بینم
 ۸. اگر میگیرد این آتش زبانی در نمیگیرد
 ۱۲. بدین شعر خوش شیرین
 در این غزل بیت زیر آمده است
 من از پیر مغان دیدم کرامتهای مردانه
 که این دلق ریائی را بجایم بر نمیگیرد

این غزل در این نسخه نیامده است

۳. چه افتاد این سر ما را که يك افسر نمی‌آرزد
 ۴. شکوه تاج سلطانی که بیم سر در او درج است
 در این غزل بیت زیر آمده است
 بشوی این دلق دلتنگی که در بازار یکرنگی
 مرقعهای گوناگون می احمر نمی‌آرزد

۲. آمد از خانه به مجلس
 ۳. دختر مست
 ۴. آنچه با جامه زاهد می انگوری کرد
 ۶. مزدگانی بده ای دل که دگر مطرب مست
 ۷. از دست مده زآنکه رقیب

۱۶۶

۵. خون دل شدم بیاد تو هر گه که در چمن

۱۶۷

۲. خاک وجود ما را از آب دیده گل کن
۳. کان پاك پاكدامن بهر زیارت آمد
۷. امروز جای هر کس پیدا شود ز خوبی
۹. دریا ب مجلس او دریا ب وقت دریا ب

۱۶۸

۳. کن تو پیامی دارد

۱۶۹

۲. با من خاک نشین باده مستانه زدند
۴. جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذری نه
۶. آتش آنست که اندر دل پروانه زدند
۷. تا سر زلف عروسان چمن شانه زدند

۱۷۰

۴. آتش از چهره باین کار برافروخته بود
۵. متن مطابق نسخه می (میشیگان) نسخه خانلری: گرچه میگفت که زارت بکشم میدیدم
۶. دل بسی خون بکف آورد
۸. خرجه بسوز ای حافظ

۱۷۱

۴. کانداز آنجا خبر
۶. من همان روز بدیدم که ظفر خواهم یافت - که بر آن جور و جفا صبر و ثباتم دادند
۷. اجر صبریست که از شاخ نباتم دادند

۱۷۲

۲. گفتم بیاد میدهم باده ننگ و نام
۳. رو بهر این معامله

۱۷۳

۱. دیدی ای دل که غم یار دگر یار چه کرد
۲. آه از آن فرگس - وه از آن مست
۵. ساقیا باده بیار که نکارنده غیب
۷. فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت

۱۷۴

۱. دیرست که دلدار
۷. حافظ به ادب باش که واخواه نباشد

۱۷۵

۲. چل سال درد و غصه کشیدیم - تدبیر آن بدست
۵. روزی ما ز خون فلک این نواله
۸. این بود شعر دلکش حافظ بمدح - يك بيت ازین سفینه
در این نسخه بیت زیر آمده است
آتش فکند در دل مرغان نسیم باغ - زان داغ سر بمهر که بر جان لاله بود

۱۷۶

۱. شعری بخوان که با آن رطل
۵. درویش را نباشد نزل سرای سلطان
۹. شد رهن سلامت زلف تو و عجب نیست
۱۱. زرق بازآ - باشد که گوی عشقی در این میان توان زد

۱۷۷

۳. که گرد عارض خوبان خط
۴. ساقی دلم ببرد از دست
۶. عجایب غم عشق
۱۰. خدای را مددی ای طریق راه حرم
۱۱. گلی نجید ز بستان آرزو زاهد - مگر نسیم مروت در آن سرا

۱۷۸

۴. چو بر سفینه هستی رقم نخواهد ماند
۷. بیار جام که دوران جم نخواهد ماند
۸. برین رواق

در این غزل بیت زیر آمده است
سحر کرشمه صبحم بشارتی خوش داد - که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند

۱۷۹

۳. یارب تو این جوان - کز آه و دود
۵. میخواستم که میرمش اندر قدم چو صبح
۷. کلک زبان کشیده حافظ

۱۸۰

۲. بانگ نوش باده‌خواران یاد باد
۶. ای دریغ آن رازداران یاد باد

۱۸۱

۱. روز هجران غم و فرقت - زدم این فال گذشت
۳. شکر ایزد که بیوی گل نوروزی باز - نکبت بادیه و شوکت خار آخر شد
۴. جمع امید که شد
۵. آن پریشانی شبهای دراز و غم دل
۷. ساقی بخت دل‌افروز بما باد مدام
۸. محنت او که فزون بد ز شمار آخر شد

۱۸۲

۵. دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری
۸. کیست که او داغ آن سیاه ندارد
۹. آنکه درین آستانه
۱۰. حافظ اگر سجده کرد پیش تو شاید

۱۸۳

۲. بالای زلف سیاهت به سر نیاید
۵. یاز ما ور نه
۶. که کار عشق ز ما این قدر نیاید
۷. ز بس که شد دل حافظ رمیده از همه کس

۱۸۴

۶. گمان مبر که دگر با سر قرار باز آید!!
۷. سرشك من نزند موج بر کناره چو بحر
۸. بلبلان از دل

۱۸۵

۱. صوفیان را همه در شرب مدام اندازد
 ۵. زیر خرگاه افق دامن شام اندازد
 ۷. باده با محتسب شهر مخور ای حافظ
- بخورد باده تو سنگ بجام اندازد
بیت مقطع در این غزل نیامده است

۱۸۶

۳. زین قند فارسی که به بنگاله میرود
۴. طی زمان ببین و مکان در سلوک شعر
۵. آن چشم جاودانه عارف فریب بین
۷. عرق لاله میرود
۸. از بوستان شاه

۱۸۷

۱. درس، دعای ما بود
۳. که فلک دیدم و در کین دل دانا بود
۵. عملی خوش پرداخت
۶. چو گل بر لب جو

۱۸۸

۲. گوهری را که بیورد صدف در همه عمر - گمشدگان لب دریا
۸. گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست

۱۸۹

۸. کرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود

۱۹۰

۱. وزان گلشن چو خارم مبتلا کرد
۴. خوشش بادا نسیم کوی جانان
۷. نقاب گل کشید از زلف سنبل
۸. ز هر سو بلبلی - تحمل از میان

۱۹۱

۴. کز اول چون پگه آمد ره شب زنده داران زد
۶. در آب رنگ رخسارش چه جان دادیم و خون حوردم
۹. یمن دولت شاهبست

۱۹۲

۲. که نگارین به چه آئین

۱۹۳

۲. خوش سفری گزید از آن یاد وطن نمیکند
۴. دامن پاکت از چه رو
۷. دل به امید وصل تو همدم - جان به هوای کوی تو
۸. دستخوش صبا مکن
- در این غزل بیت زیر آمده است
- دی کله‌ای ز طره‌اش کردم و از سر فسوس - گفت که این سیاه کج گوش بمن نمیکند

۱۹۴

۱. سمن بویان قرار دل (متن بیت غبار غم است که در بالای آن قرار دل نوشته شده است)
۲. به فترک از جفا - ز زلف عنبرین جانها چو بفشانند بفشانند
- در این نسخه سه بیت آخر بصورت زیر آمده است:
- چو مقصود مرا آنان که بردارند بردارند
- دوای درد عاشق را کسی کو سهل پندارد
- که با این درد اگر در بند درماند درماند
- ز فکر آنسان که در تدبیر میمانند میمانند
- در این درگاه حافظرا چو می‌بینند می‌رانند
- درین حضرت چو مشتاقان نیاز آرند ناز آرند

۱۹۵

۱. بنده طالع آن باش که آنی دارد.
۲. خوب و لطیف است اما.
۴. چشم و ابروی تو در صنعت.

۵. که خورشید اینجا.
۸. هر سخن وقتی و هر کار مکانی دارد.
۱۰. کلك ما نیز زبانی و بیانی دارد.

۱۹۶

۲. هر کجا آن شاخ نرگس بار داد.
 ۳. سرو ما چون سازد - قدسیان در عرش.
 ۶. به خون آغشته است.
 ۷. آن حکایتها که از عمان کنند.
 ۸. اصل کل وصلست لیکن اهل راز - عیشها در بوته هجران کنند.
 ۹. همچو حافظ جان خود قربان کنند.
- بیت زیر در این نسخه آمده است:
 رو نماید آفتاب دولتت گر چو شمعت آینه رخشان کنند

۱۹۷

در این نسخه غزل هفت بیت دارد (۱-۲-۳-۴-۵-۶-۹)

۱۹۸

۳. ازین نشانه هزاران هزار.
 ۴. گیر از آنکه ترکیبش - ز کاسه سر کسرا و بهمن است و قباد.
 ۵. که آگهست که جمشید کی بدخمه رسید.
 ۷. مگر که لاله بیاموخت بی وفائی دهر.
 ۱۰. (مقطع در این نسخه بصورت زیر است)
- رسید در غم عشقش بحافظ آنچه رسید - که چشم زخم حوادث بعاشقان مرساد.

۱۹۹

۳. بنور باده چنان - غرق عرق گشت و می بجوش آمد.

۲۰۰

۲. من آن شکل صنوبر.
۳. ولی میریخت خون در ره بدان.
۴. که رو از شرم رخسار تو در دیواز.
۵. کزین راه گران منزل خبر.

- _____ ۲۰۱ _____
این غزل در این نسخه نیست.
- _____ ۲۰۲ _____
۲. آنکه يك جرعه.
۸. زلف تو در گوشش
- _____ ۲۰۳ _____
۶. صنعت مکن که هر که محبت.
- _____ ۲۰۴ _____
۲. دستگه لعل و گهر پیش نماند.
۳. دوش گفتم بکند.
۴. قصه من - منبا سمع گذاری.
۸. بازی چرخ فلک زین همه کاری.
- _____ ۲۰۵ _____
۱. عشق تو محال حیرت آمد.
۷. در عشق کمال حیرت آمد.
- _____ ۲۰۶ _____
این غزل نیامده است.
- _____ ۲۰۷ _____
۱. عکس روی تو چو در آینه جام افتاد.
- _____ ۲۰۸ _____
۷. دلیل راه شو ای پیک بی خجسته که من.
۸. برو بمیکده.
- _____ ۲۰۹ _____
۳. یارب آئینه لطف تو چه جوهر دارد.
۴. سر حیرت بمی و میکده‌ها.

۵. نازنین سرو تو تا در چمن ناز برست.
۷. جز فنای خودم از عشق تو توفیر نبود.
۸. حافظ بی تو.

۲۱۰

۵. از آرزوست گشته - من ارزان نمیرسد.

۲۱۱

۱. حقیقتست که او حاصل بصر دارد.
۳. کسی به وصل تو چون شمع یافت پروانه - که خود چراغ شبی زنده تا سحر دارد.
این بیت در این غزل آمده است:
بزد رقیب تو روزی به سینه‌ام یک تیر - ز بس که تیر غمش سینه بی سپر دارد.

۲۱۲

۴. خسرو خوبان انداز
۶. تا دگر فکر حکیمانه
۸. ره نبردیم به مطلوب خود اندر شیراز

۲۱۳

- بیت ۲ و ۳ در این نسخه بهم درآمیخته و بصورت زیر درآمده است:
بنوش جام صراحی بناله دف و چنگ - که همچو دور بقا هفتة بود معدود
۵. بدست شاهد
۷. سواز شود در هوا
۹. بیاد صاحب دهر

۲۱۴

۱. کی شعر خوش‌انگیزد
۴. هر کو نکند فہمی زین فکر خیال‌انگیز
۶. کان شاهد بازاری وین پرده‌نشین باشد

۲۱۵

۲. شدم خراب و جبرانی ز غم تمام و نشد
۴. شدم به مجلس خویشش
۷. بدان هوس که ببوسم به مستی آن لب لعل
۹. بدان هوس

۲۱۶

۴. ای دل هشدار
۵. عشق میورزم و امید که آن علم شریف

۲۱۷

۴. زاهد شهر
۵. عقلم از خانه برون رفت و گر می اینست

۲۱۸

۲. ساقی بجم عقل بده
۳. حقا کزان غمان برسد مژده امان
۵. که ره عقل و فضل نیست - وهم ضعیف حال فضولی
۷. بالای خماری نیست

۲۱۹

۵. کز عشق خیزد
۶. گفتا تو بندگی کن کو بنده پرور آید
۷. گفتا بکس مگو این تا وقت آن در آید

۲۲۰

این غزل در این نسخه بنام سلمان ساوجی درج است

۲۲۱

۳. که با خرده دان کنند
۶. خرقه چه آئین مذهبست
۸. گفتم که خواجه کی بدر حجله
۹. گفتم دعای حافظ از اسباب دولتست

۲۲۲

۲. عاشقان محرم اسرار امانت باشند
۵. به زیارت می آی
۸. که در این جوی نه آن آب روانست که بود

۲۲۴

- ۲. کمال سر محبت
- ۷. چو یاد عهد زمان

۲۲۵

- ۴. نصیحت کم کن و ما را بفریاد - که کار ما ازین توجیه بی قانون
- ۶. که پنهان عشق او ورزم - حدیث بوس و آغوش
- ۷. مشو ای دیده

۲۲۶

- ۴. کان بت سنگ دل از بهر خدا باز آمد
- ۵. لاله بوی می دوشین

۲۲۷

- ۲. ناله و فریاد که من
- ۵. منزلکه مقصود کجاست
- ۶. دوست را گر هوس پرشش بیمار غم است - گو بدان خوش

۲۲۸

- ۲. چو می افتادم از چشم
- ۳. که استظهار را اهل دلی بود
- ۵. ازو محروم تر
- ۶. بران مست پریشان
- ۷. تعلیم سخن داد
- این بیت در این غزل آمده است
- سرشکم در طلب درها چکانید ولی از وصل او بیحاصلی بود

۲۲۹

- ۱. نقش هر زخمه که زد
- ۳. خوش گنه بخش و خطاپوش
- ۴. محنتم دارم آئین مکس قندپرست
- ۹. ترسابعه بادپرست

۲۳۰

۲. بوقت سرخوشی از آد و ناله عشاق
۳. ز زهد من بسرود و ترانه

۲۳۱

۵. عاشق و معشوق راز بسیارست
۷. زنده بعشق - پرو نمرده
۸. وگر کند طلب انعامی - حواله اش بلب یار

۲۳۲

۳. عشق راهیست که موقوف
۶. من و رندی و نیاز - تا ترا خود ز میان

۲۳۳

۶. ماه شعبان منه از دست

۲۳۴

۱. فغان که بخت من از خواب برنمیاید
۲. خاکی از کویش - که آب زندگیش در نظر
۴. بروی دلارام یار ما ور نه
۶. ولی چه سود که يك کارگر نمی آید
۷. کمینه ترك وفا ترك سر کند حافظ

۲۳۵

۱. نقد صوفی نه همه صافی و بیغش باشد - خرقة که مستوجب
۵. باده بخور
۶. خط ساقی گر ازین دست زند

۲۳۶

۶. رقص بر شعر خوش و ناله - خاصه وقتی که درو
۷. زین میان تا بتوان به

۴. وفا و عہد
 ۶. کہ با گداسفتی
 ۹. ز نظم دلکش حافظ کسی شود آگہ - کہ لطف نکته و سر سخن‌وری داند
 در این غزل دو بیت زیر دیده می‌شود
 بقدر و چہرہ ہر آن کس کہ شاہ خوبان شد جہان بگیرد اگر بندہ پروری داند
 ز گریہ مردم چشم مراست غوطہ خون درین محیط نہ ہر کس شناوری داند

۵. علم و فضلی کہ بہ چل سال بدست آوردم - فرگس مستانہ
 ۱۰. بپرداز بہل تا بہرہ

۱. زاهدان کاین جلوہ - چون بخلوت می‌رسند آن کار
 ۶. بر در میخانہ دل ای ملک تسبیح گو
 ۷. ناز بی‌بایان او - زمرہ‌ای دیگر ز عشق
 ۸. ای گدای خانقہ برجہ کہ در دیر مغان
 ۱۰. وقت صبح از عرش می‌آمد

۱. ہرانکو خاطر مجموع و یار نازنین دارد
 ۲. کسی آن آستان بوسد کہ سر در آستین دارد
 ۳. مگر ملک سلیمانست
 ۷. بلاگردان جان و دل دعای - نہ بیند خیر از آن خرمن کہ ننگ خوشہ
 ۹. کہ سلطانی گدائی ہم قرین دارد

۱. ہرانکہ جانب اہل خدا نگہ دارد
 ۷. بر آرزو دل و دینش فدای آن محبوب

۲. من چو از خاک لحد نمرہ زنان برخیزم
 ۴. در بن ہر مژہام آب روانست بیا
 ۶. ظل ممدود سر زلف توام بر سر باد - کاندر آن سایہ

۴۴۳

۳. رخت ما بود که در خانه
۴. خرقه‌پوشان دگر مست گرفتند و گذشت - که بر هر سر بازار
۵. صد عیب نهان می‌پوشید

۴۴۴

این غزل در این نسخه نیامده است و محتملا از ناصر بخاری است

۴۴۵

۱. همای اوج سعادت
۳. از افق شود طالع - بود که پرتو عکسی بیام ما افتد
۴. کی اتفاق مجال سلام ما افتد

۴۴۶

۲. رقم خیر قبول
۸. بزین راه حجاز
۹. غزلیات عراقی و سرود حافظ

۴۴۷

- بیت سوم و ششم در این نسخه بصورت زیر آمده است:
- دل چو از پیر خرد نقل معما میکرد - مفتی عشق درین مسئله لایعقل بود
 ۵. سر بر گل بود

۴۴۸

۱. رقم عفو تو بر چهره ما
۳. جز من و یار نبودیم خدا آنجا بود
۶. آنکه نوحنده مستانه زدی صهبایا بود
۸. وانچه در مسجدم امروز نبود آنجا بود

۴۵۰

۳. حق شناسان را چه کار افتاد
۴. شهبازیاران بود و خاک مهربورزان این دیار

۴۵۱

۳. عافیت را با نظر گوئی
۴. جام بیایی ده که در سیر طریق - هر که عاشق و ش نباشد

۴۵۲

۶. نه سر ماند نه دستار
۷. خرد هر چند نقد خانقا هست - چه سنجد پیش عقل کیعیا کار
۱۳. خداوندی بجای بنده او کرد

۴۵۳

۲. چو باران رود رواست
۵. غنان کشیده دواند
۷. که مهلت دیدار ممکن است

۴۵۴

۱. خاک در یار بیار
۲. روح فرای از
۱۰. مست خراب

۴۵۵

۳. باد ریشم جنگ است - زابروی و غمزه

۴۵۶

۱. بر گل ز شاخ سرو دگر بلبل صبور - بد از طلعت تو دور
۲. با بیدلان عاشق مسکین مکن غرور
۵. زاهد اگر بچنت و قصری امیدوار - قصورست و باده حور
۶. گو هو الغرور!

۴۵۷

این غزل در این نسخه نیامده است

۴۵۸

۱. مرا گوی ز جان دل برگیر

۲. بسر کشته خویش
۳. اشک و رخسار زرگیر
۴. ار نبود عود منال
۵. ز سر خرقه درانداز و برقص - ورنه با گوشه رو و خرقه ما برس گیر
۷. دوست گر یار شود هر که جهان دشمن باش - بخت گو پشت کن و
۸. مکن ای ماه و دمی با ما باش
۹. رفته گیر از بر او آتش آب از دل و چشم

۳۵۹

۱. روی بنمای وجود خودم
۷. دیگری گر برود نام من از یاد بی
۹. نازکی خاطر دوست

۳۶۰

۲. که در این ره نیابی کار بی اجر
۳. نخواهم توبه کردن
۴. ندیدم روی دلدار

۳۶۱

۱. وروز عاشق مسکین
۴. کنون که چشمه نوشتست لعل شیرینت
۵. سهل مختصر است - زاهل مختصر این مختصر

۳۶۲

۲. دل برگرفته از می و از وصل گل ولی - کاری بکرد همت مردان
۳. جمشیدروزگار
۵. یارب ز چشم زخم زما نشان نگاهدار
۶. میخواست شعری بنده که زیبی دگر دهد
۷. زانجا که پرده داری لطف عمیم تست
۱۰. حافظ چو رفت روزه و شیطان ز بند جست - ناچار می خوریم چو از دست رفت کار

۳۶۳

۳. معرفت نیست درین قوم خدایا میسند

۵. حیف راز من و جانان که بدینسان گفتند - در سر بازار دگر
۹. با که گویم که در این واقعه - غرق گشتند

۴۶۴

۱. نصیحتی کنمت می‌خور و پیاله بگیر
۴. که درد عشق بگویم
۱۲. دل رمیده ما را که پیش میکرد
۱۳. درین بزم ما مگو حافظ - کمان ابروت

۴۶۵

۲. حالش به شود دل بد مدار - یکسان نماند کار
۴. چتر گل در سر کنشی
۵. بنیاد هستی بر فکند

۴۶۶

۲. فرخنده باد طالع نازت
۶. از شوق آن حریف ندارد سر حجاز
۸. توبه می کرده بود
۹. چون باده مست بر سر خم

۴۶۷

۳. ساقیا يك جرعه ده
۸. جان به غمبایت سپردم

۴۶۸

این غزل در این نسخه نیامده است

۴۶۹

۱. وز فلک خون جم که جوید
۵. بکشاید دلم - ساغری از لبش ببوید
۷. گر نمیرد بسر ببوید

۴۷۰

۳. بس سبز تو ای سرو که من خاک توام
۴. چشم آلوده نظر از رخ جانان دورست - بر رخ او

۴۷۱

۳. بیت بدین صورت آمده است:
بشکر آنکه بحسن از ملک بپردی گوی - بخواه جام و گلابی بخاک آدم ریز
۶. هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز
۷. رضا باش وز قضا مگرین
۹. بیت بدین صورت آمده است:
نقاب و پرده ندارد نگار و دلبر من تو خود حجاب شدی حافظ از میان برخیز

۴۷۲

۵. غرض کرشمه بختست - جمال دولت محمود را بحسن ایاز
۸. که سرور است
۱۰. اگرچه عشق تو از حسن غیر مستغنی است
این غزل در این نسخه دارای هفت بیت است

۴۷۳

۱. گشته با دلم همراز
۵. یاین سپاس که مجلس منورست ز تو
۶. که گرد دشمنت از
۸. فکند ز منمه عشق در عراق و حجاز - نوا و بانگ

۴۷۴

۷. دل برغبت می سپارم جان
۸. وز تحیر دست

۴۷۵

۳. جرم مرا تو عفو کن و ماجرا مهرس
۴. خواهی که روشنت شود احوال سوز ما - قصه ز باد هوا
۵. آگاهیش ز عالم درویش هیچ نیست
۶. یعنی ز مفلسان خبر کیمیا مهرس
۸. در دفتر طبیب جهان باب

۹. دریا ب وقت عیش و ز چون و چرا مه رس

۳۷۶

۴. از دست بدینسان که مه رس
۵. پارسائی و سلامت هوسم بود ولی

۳۷۷

۱. درد هجری چشیده ام
۵. می گزی که مگوی
۶. در کلبه گدائی دوش

۳۷۸

۵. ساغری می نوش
۹. به هیچ ورد دگر نیست حاجت حافظ
دعای نیمشب و درس صبحگاهت بس

۳۷۹

۴. کاین اشارت ز جهان
۵. گر شمارند بس این

۳۸۰

۱. حریف خانه و گرمابه
۴. زیور عشق نوازی
۹. ترا که گفت که بر روی خوب

۳۸۱

۱. دلم از عشوه شیرین شکرخای تو خوش
۲. گلبرگ طری بود - همچو سرو چمنی جمله سراپای تو
۳. شیوه ناز تو
۷. ز هر سو خطرست

۲۸۲

۳. زدی ای عارف عاقل
۵. دل خون شدم از حسرت
۶. تا بر دلش از قصه غباری

۲۸۳

۶. ساقیا در گردش ساغر تعلق تا بکی

۲۸۴

۱. بتی شیرین لب سیمین
۲. ظریفی، مهبوشی ترکی قباپوش
۳. ز آب و آتش سودای عشقتش - بسان دیگ روئین

۲۸۵

۳. چو پیر سالک عشقت می حواله کند
۷. رندان پارسا

۲۸۶

این غزل در این نسخه نیامده است

۲۸۷

۵. که دارم عشرتی خوش با چمالش
۶. بشیراز آی و وضع روح قدسی
۸. که نام قند مصری برد اینجا

۲۸۸

۲. صوفی بکنج صومعه
۴. سخن ور چه محرمی
۵. فکر مکن
۶. عذرم پذیر و جرم بین وز گرم بپوش
۸. تا چند همچو شمع زبان آوری کنم

۲۸۹

۵. میزندش آب و نوش در سر نیش
۶. بکوی میکده
۸. بآن کمر نرسد - بکف آرد ز مال قارون بیش
۹. از دوستان مکن یارا - که شرط عشق نباشد

۲۹۰

۱. کز شما پنهان نماند راز پیر میفروش
۳. وانگش در داد
۷. گرچه آنجا جمله اعضا
۸. یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش

۲۹۱

۲. بر کناره میگفتند
۳. که از نهفتن او دیگ
۴. شراب خانگی از ترس محتسب کرده - بصوت چنگ بنوشیم
۶. دلا دلالت خیرت کنم بیا بشنو - مکن بمشق مباحات
۸. گوش دلم محرم
۹. رموز مملکت ملک.

۲۹۲

۲. بسیر زهره چنگی
۳. مذاق حرص و آز دل بشو از
۴. بیفکن جام جم بردار - نه بهرامست نه گورش
۵. نظر کردن بدرویشان منافی بزرگان نیست
۷. بر آن بازوی

۲۹۳

۲. طامات و زرق در ره اهنگ
۳. زهد گران بها چو حریفان نمیخرند
۴. راهم شراب ناب زد ای میر عاشقان
۵. وین ماجرا به سرو و گل جویبار بخش
۶. زان بحر
۷. شکر خدا که چشم تو روی بتان ندید

۲۹۴

۱. گل در آن فکر که چون
۳. تفاعین که صدق می‌شکنند
۶. صد قافله جان همزه اوست.

۲۹۵

۱. کنار آب و پای سرو و طبع شعر و یار خوش!
۲. الا ای دولت طالع - که داری روزگاری خوش
۳. سپندی گو بر آتش نه که داری کاروباری خوش
۴. عروس طبع را زیور که بگر فکر می‌بندم - بود کز نقش ایامش
۵. که مبهانی دل‌افروزست و طرف جویباری خوش
۶. با عقل و می آرد خماری خوش
۷. که شنگولان شیرینت درآموزند کاری خوش

۲۹۶

۱. بیرون کشیده باید
۴. کای دل صبور باش که آن
۵. بیم است کز فراق تو و
۶. دوش از درم در آمد و بس شرمسار بود - زان عهد های سست و
بیت دوم و پنجم در این نسخه بصورت بیت زیر درآمده است:
- بیمست کز فراق تو و سوز اندرون آتش درافکنم بتن لخت لخت خویش
۷. جمشید نیز دور نگشتی ز تخت خویش

۲۹۷

۱. مجمع خوبی و لطفست رخ همچو مهش
۲. طفل است ببازی روزی
۳. چارده ساله بشی نازک شیرین دارم
۷. در پی آن گل

۲۹۸

این غزل در این نسخه مکتوب نیست

۲۹۹

۲. لطف الهی بکند

۳. فضل خدا بیشتر - سر بسته چه دانی خموش
۴. این خرد پیر بمیخانه بر
۷. رندی حافظ گنه صعب نیست - پادشه عیب پوش

۳۰۰

۱. یارب آن نوگل بستان که سپردی - میسپارم بتو از چشم حسود زمنش
۲. وفا گشته به صد مرحله دور - دوردار آفت دور قمر از جان
۳. ای پیک صبا
۵. گو دلم حق وفا بر خط و خالت
۷. هر که این خورد برو رخت بدریا

۳۰۱

۱. شمع خاور بکشد بر همه
۲. برکشد آینه از چرخ افق
۳. ارغنون ساز کند زهره با چنگ و سماع
۴. که به هر حال همین است بهمین اوضاع
۶. طره شاهد چین چون همه بندست و گره
۷. که وجودیست عطا بخش و کریمیست نفاع

۳۰۲

۱. در وفای مهر تو مشهور
۲. اندر آب و آتش
۴. نبودی گرم رو
۵. این زار مرا اشک بارانم چو شمع!
۶. تو روز من شنیست
۷. سرفرازم کن شبی از وصل خود گردن کشان
۹. در شب هجران مرا پروانه وصلت فرست - ورنه از دودت

۳۰۳

۲. می مغانه بده
۳. بوی عشق ازین اوضاع
۴. بیا که رقص کنان
۵. بشکر آن نعمت

۷. که چو خورشید شعله افروزد
 ۸. ایام و بیش از نیم نیست
 این بیت در این غزل آمده است:
 صراحی و حریفی خوشم ز دنیا بس که غیر ازین همه اسباب تفرقه‌ست و نزاع

۳۰۴

۱. گر بکشید زهی طرب ور بکشید زهی شرف
 ۲. طرف سخن ز کس نیست - گرچه سخن همی برد قصه من بهر طرف
 ۳. وه که از این
 ۴. ابروی دوست کی شود دستخوش خیال ما
 ۷. مست شراب محتسب
 ۸. پاردمت دراز باد
 ۹. حافظ اگر قدم نبی - بدرقه رخت کند همت شحنه النجف

۳۰۵

۲. رفیق خیل خیالیم و هم شکیب شکیب - هم‌عنان فراق
 ۴. گردون بفخر میدیدم
 ۹. فلک مگر چو سرم دید اسیر چنبر شد

۳۰۶

۱. اگر مدام میسر شود
 ۴. شعر غنیمت عمر
 ۶. اگرچه موی میان تو خود بما نرسد
 ۷. حکایتی است که عقلش

۳۰۷

۱. در آن گناه که نفعی رسد بخاک چه باک
 ۲. دریغ مخور
 ۳. واقعه پا وا مگیر از سر خاک
 ۵. مهندسی فلک - ره نیست زیر دیر مفاک
 ۶. طرفه میزند ره عشق

۳۰۸

۶. از غیر مرادی گردد
 ۷. بگذاری باری - يك دو قدم پیشترک

۳۰۹

۱. هزار دشمن اگر میکنند
۳. زمان زمان کنم از غم چو گل گریبان چاک
۵. ورم تو زهر دهی
۹. عزیز آن کسی شود حافظ.

۳۱۰

۱. نوای ما به اصول
۲. قرار برده ز من آن دو نرگس رعنا - فراغ برده ز من آن دو جادوی مکحول
۳. چو از جواهر مهر تو صیقلی
۴. در آن زمان که به تیغ
۷. چکنم چون شوم - که گشته‌ام ز غم جور روزگار

۳۱۱

۲. صلاح من همه دام ره است من زین بخت
۳. بود که یار نیرسد گنه ز خلق کریم - که از سؤال نکرديم و از جواب
۶. رخ از جناب تو عمریست تا گرفتم باز
۷. ز آفتاب فضل خدا
۸. ظلمت از آن جست آب خضر
۹. که شد ز نظم خوشم لولو

۳۱۲

۱. خوش‌خبر بادی ای

۳۱۳

۱. یحیی مظفر ملک
۳. و انعام تو
۴. يك نقطه سیاهی - که ای حل مسائل
۶. در رقص سماع است
۸. ظالم نبرد راه بمنزل

۳۱۴

۳. فروگذار ای دل
۷. ز عمر خویش ملال

۴۱۵

۲. نمود از اول - و آخر بسوخت چاتم در کسب آن فضائل
۴. آن نکته خوش سرائید - از شافعی مهرسید امثال
۵. محمودة السمائیل
۶. عشقم ز راه بناوخت - و اکنون شدم بمستان چون ابروی تو مایل
۷. وز دیده نقش مهرت

۴۱۶

۲. بادی ببرد از راهم
۳. چاکر و معتقد
۷. با من خلكنشین - تا در آن حلقه ببینی که چه صاحب

۴۱۷

۱. ز جام بخت می نوشم ز باغ وصل گل چینم.
۵. چشمته می به مخموران
۶. کلامش دلپذیر افتد
۸. وفاداری و خوش خوئی نه رسم هر جهاندارست
۹. ز حافظ پرس حال عشق
در این نسخه بیت زیر آمده است:
شب رحلت هم از بستر روم بر قصر حورالعین
اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

۴۱۸

۲. طوطی صغتم میدارند - استاد ازل گفت همان میکویم
۶. خنده بر گریه مستانه نه بر جای خودست
۷. حافظم گفت که خاك در میخانه مبوس - گو مکن سهو که

۴۱۹

این غزل در این نسخه نیامده است

۴۲۰

۴. ان العبود عند ملیك النبی الذم
۶. در سیل غم
بجای بیت مقطع بیت زیر آمده است:

حافظ تو جام جم مطلب جام می بخواه کین بود قول بلبل بستان سرای جم

۳۳۱

این غزل نیامده است

۳۳۲

۵. واعظ مکن ملامت شوریدگان که ما
این بیت نیز در این نسخه آمده است:
زان پیشتر که عمر گرانمایه بگذرد - بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

۳۳۳

این غزل نیامده است

۳۳۴

۳. بدور باد دماغ مرا علاج کنید
۸. مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی - چرا مذمت
بیت زیر در این نسخه آمده است:
اگر ز لعل لب یار بوسه طلبم - جوان شوم ز سر و زندگی دوباره کنم

۳۳۵

۷. که غوغا میکند در سر خروش چنگ دوشینم
۹. که حافظ کرد تلقینم

۳۳۶

۱. طرحی نو در
۲. من و ساقی بهم سازیم و بنیادش براندازیم
۴. چو بر دستت رودی خودش یزن مطرب
۵. صبا خاک وجود ما بآن عالی
۶. یکی در عشق می لافد - بیا تا داورها را
۸. سخن دانان و خوشخوانان نمی دارند در شیراز
بیا حافظ که ما خود را به ملک دیگر اندازیم

۳۳۷

۱. بی رخ سرو روان
۴. برق عزت که چنین می‌جهد از پرده غیب
۶. مدمم گر بچراغی نکند - چاره تیره شب و وادی
۷. من درین منزل

۳۳۸

این غزل نیامده است

۳۳۹

۵. اگر کنم کله راز دار

۳۳۰

۱. چل سال هست بیش که این لاف میزنم - کز ساکنان درگه پیر مغان منم
۴. در شأن من به دردکشی ظن مبر که من - آلوده گشته جامه ولی پاکدامنم
۵. شهبازدست پادشهم یارب از چه خاست - کز باد
۶. حیف است بلبللی چو من ایدل در این چمن
۷. کو همدمی که خیمه ازین ملک برکنم
۹. شد همت مؤاهب او

۳۳۱

۲. از قیل و قال مدرسه
۳. تا همه محصول درس و علم
۵. جام می بخواه - کاووس کی کنم

۳۳۲

۴. یعنی از خلق جهان
۸. این متاعم که همی بینی و کمتر زینم
۹. دلم آزرده مکن

۳۳۳

۳. عیان نشد که چرا زادم و کجا مردم - دریغ و درد که فارغ ز کار خویشتم
۵. بوی عشق میاید - که سوزهای نهانی

۳۳۴

۱. وز بی در زمان بروم
۳. چون صبا با دل بیمار و تن بی طاقت
۶. نذر کردم که گر این غم بسر آید روزی - شادان و خرامان بروم
۸. تازیان را چه غم از حال گرانبارانست

۳۳۵

۳. سزای تکیه گهت دیده‌ای نمی‌بینم
۴. اگر نه خون دلم می‌گرفت

۳۳۶

۱. خیال نقش تو بر کارگاه
۵. ز غصه بر سر کویت
۶. ای نسیم باد غباری - ریش زان شراب شنیدم
۸. امید در شب وصلت به روز غم بنشینم
۱۰. بخاک پای تو سوگند نور دیده حافظ

۳۳۷

۳. اشک پالوده ما - سوی او پیش‌نهادی طلبیم
۷. مرادی طلبیم
۸. مگر در دل ریش

۳۳۸

۱. دلق و طامات به بازار
۲. دلق بطحائی و سجاده طامات
۴. ناموس تو از کنگره
۷. فتنه میبارد ازین قصر مقرنس
۸. شرممان باد ازین خرقه آلوده خویش - گر باین
۹. همچو موسی زره طور بمیقات بریم
۱۰. در بیابانی هوی گم شدن

۳۳۹

۴. همچو چنگم بگشادی ندهی کام دلم - چون نی آخر ز لبانت بدمی بنوازم

۳۴۰

این غزل نیامده است

۳۴۱

۲. آن که می گویند آن بهتر ز حسن
۴. هر دو عالم يك فروغ روی تست - گفتمش پیدا.
۵. یاد باد آن کو بقصد جان ما
۹. بلکه از یرغوی دیوان نیز هم
این بیت نیز آمده است:
خون ما آن نرگس مستانه ریخت
و آن سر زلف پریشان نیز هم

۳۴۲

این غزل نیامده است

۳۴۳

۲. کرم و دور طرب میگذرد
۴. ازین غصه نسوزیم و چرا
۵. حرمان هوس
۶. لاله شرابی موهوم

۳۴۴

۱. گرچه از لطف لب
۲. عشق من بر خط سودای تو امروزی نیست
۳. که دم از صحبت زندان
۵. از آن سوی اجل صد خطرست
۶. چه غم از تیر کج انداز بود دست مرا
۷. که بافسوس جفا عهد و وفا
۸. من چو حافظ هنری بودم و دانا لیکن - کرد غمخواری
۹. پسری لشکریم

۳۴۵

۳. عشوۀ فرمای تا طبع سخن موزون کنم
۴. می کشم زین طبع نازک گاه گاه
۵. ای نسیم حضرت سلمی خدا را تا بکی

۷. ای مه نامهربان از بنده

۳۴۶

۳. بمستی و زندگی
۷. تا خاک لعل می‌شود
۱۰. اهل نظر اسپین تواند از خدا بترس
۱۲. گوی زمین ربوده چوگان عدل تست
۱۴. بر یادگار انور او آسمان بصبح
۱۵. فلک‌طور - تبدیل ماه و سال و خزان
۱۶. خالی مباد کاخ جلالش ز سروران

۳۴۷

۱. نقش مثال روی تو بر آب می‌زد
بیت دوم و چهارم در این نسخه درهم آمیخته و بصورت زیر درآمده است:
ابروی یار در نظر و خرقه سوخته - فالی به چشم و گوش درین باب می‌زد
۵. بازش بطره تو
۶. ساقی به صوت این غزلم

۳۴۸

۲. گه‌گه اندر دام میارم پری خوش‌خرام
۵. خاک پایت برتنابد
۶. یادداری دل که چندینت
۸. حشرم بیم نیست - فال فردا می‌زنم امروز
۹. حافظم در محفلی دردی کشم در مجلسی - بنگر این شوخی که چون با دلق صنعت می‌کنم
در این غزل این دو بیت نیز آمده است:
از یمین عرش آمین میکند روح‌الامین چون دعای پادشاه ملک و ملت می‌کنم
خسروا امید اوج جاه دارم زین قبل التماس آستان‌بوسی حضرت می‌کنم

۳۴۹

۴. به آن شکرانه
۷. سری دارم مهیا بر کف دست - به لطف

۳۵۰

این غزل نیامده است

۳۵۱

۱. پیروی خدمت رندان کردم
۷. دارم از لطف ازل منظر فردوس
۸. آنچه پیرانه سرم

۳۵۲

این غزل نیامده است

۳۵۳

۱. بدور نرگس مستش سلامت
۲. در میخانهام بگشا - گرت باور کند ور نه سخن
۳. من از چشم خوش ساقی
۴. قدت گفتیم شمشادست و این خجلت - کردیم و آن بهتان
۵. این معنی که در خدمت
۶. جگر چون لاله‌ام خون شد وزینم به نمی‌باید

۳۵۴

۴. و آنچه در مدت
۶. تو بدان دست دهد - دل و جان را همه
۸. نیست امید صلاحی و فسادی حافظ

۳۵۵

این غزل نیامده است

۳۵۶

۱. وز خدا صحبت او را بدعا خواسته‌ام
۲. عاشق و زندم و میخواره باواز بلند - تا بدانی
۴. ای شمع که اینک من نیز - هم بدین کار کمر بسته
۶. همچو حافظ بخرابات زدم جام فنا

۳۵۷

۲. ساقی شکرلیست و مطرب - کردار و ندیمش نیک‌نام
۴. بزمگاهی دلستان
۵. صف‌نشینان نیک‌نام و - دستداران صاحب سر و
۶. نقلش از لعل نگار و نقلش
۷. غمزه ساقی بیغمای خودش آهخته تیغ - دل افکنده دام
۹. هر که این صحبت نخواهد خرمی بر وی - وانکه این‌عشرت نخواهد حوشدلی بر وی حرام

۳۵۸

۱. ما پیش خاک پای تو صد رو نهاده‌ایم - روی
 ۲. در کار جام و
 ۴. بی وصف زلف تو
 ۵. عمری گذشت و ما به امید - چشمی بران دو گوشه
 ۸. گفתי تو حافظا
- چهار بیت زیر نیز در این غزل آمده است:
- | | |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| زنجیر آن خم گیسو نهاده‌ایم! | هشیار و عاقلیم که بر دست و پای دل |
| بنیاد بر کمرشمه جادو نهاده‌ایم | تا سحر چشم یار چه بازی کند که باز |
| در زاد عشق دلبر گل‌رو نهاده‌ایم | طاق و رواق مدرسه و قال و قیل فضل |
| وین کاروبار بسته بیگسو نهاده‌ایم | پنهاده‌ایم بار جهان بر دل ضعیف |

۳۵۹

۱. تا در طلب هر روز جامی میزنم
۲. بی ماه مهرافروز خود تا من بدانم روز خود - صیدی یراهی می‌نهم فالی بدامی میزنم
۴. این آه خون‌افشان که من در صبح و شامی میزنم
۵. آگهی زان سایه سرو سببی
۶. هر چند کان آرام‌دل هرگز نبخشد کام دل - نقش خیالی می‌بزم
۷. در خلوت روحانیان که گاه جامی می‌زنم

۳۶۰

این غزل نیامده است

۳۶۱

۲. که در این دایره حادثه

۳۶۲

۱. آنجا که نه یارست ندیم
۴. مگرت خدمت دیرین من
۵. بعد صد سال اگر باد تو بر خاک وزد
۶. ستد دل و او را
۷. مدد یابد و انفاس نسیم.
۱۰. دام صعیبت مگر
۱۱. چه بد از گوهر طبع سخن و لطف سلیم

۳۶۳

۳. بر در میکده با بربط
۴. آشنایان غم عشق اگر خون بخورند - شکایت بر بیگانه
۵. چند چند از بی
۶. چو محرابت باز

۳۶۴

۲. من که آزاده شدم از غم دل
۴. طاعت دوست
۵. نهد بار گران بر دوشم
۶. من چرا باغ جهان را به جوی نفروشم

۳۶۵

۱. همچنان چشم گشاد از کرمش
۲. سرخی رویم که چو شام
۳. از دست بدر خواهد برد
۵. درین بادیه روی
۶. بجز از خاک درت با که برو در کارم

۳۶۶

این غزل مکتوب نیست

۳۶۷

۱. خط نگاری بنگارم
۸. کان بوی شفا بخش دهد رنج خارم

۳۶۸

۱. مگر دست دهد در سر زلفین
۲. در دست سر موی ازین
۵. در میکده زان کم نشود سوز و نیازم
۶. کمانچه من از ابروی تو سازم
۹. با تو نکویم که درین دور

۳۶۹

۵. تا بدبینی که درین
 ۶. ای یار بر یار بخوان - که بمزگان سیه
 ۷. من اگر باده خورم ورنه چه کارم با کس
- حافظ راز خوردم عارف وقت خویشم

۳۷۰

۱. ما برین در ز پی حشمت - وز پی حادثه
۲. خازن او روح امین
۵. لنگر حکم تو
۶. ای ابر خضابوی بیمار
۷. با آفتی و آه آمدایم

۳۷۱

این غزل مکتوب نیست

۳۷۲

۱. همدرد عشق
۶. این داغ بین که بر دل برنا نهادایم
۷. غلغله مبین که همین لوح

۳۷۳

۱. ما درس سحر در سر میخانه نهادیم - اوقات دعا
۲. در خرقة صد عارف عاقل - آن داغ که
۴. مهر لب او بر در بتخانه نهادیم
۶. سرگشته به آخر - جان در سر آن گوهر
۷. بی دل و دین شد

۸. قانع یخیالی ز تو دوریم

۳۷۴

۱. آنچه ما پنداشتیم
۲. گفت و گوی آئین
۵. گل بر حسنت - همت بر آن

۳۷۵

۵. زاهد از منع من از باده کند آن بهتر - کالتفاتش
۶. گر بدی گفت حسودی و رفیقتی

۳۷۶

۱. مرا شرطیست با جانان
۲. چگل بینم
۴. سروی هست کز رفتار و دیدارش - و گلهای چمن
۸. نه برگ - یاسمن دارم
۱۱. به رذدی شهره شد حافظه میان همدمان لیکن - که در عالم امین الدین حسن دارم

۳۷۷

این غزل مکتوب نیست

۳۷۸

۱. فرخنده مقام - چه خبر دوست کجا یار کدام
۶. چشم خونبار مرا خواب نه درخور باشد - من له یقتل داع!
۷. بر من مفلس گفتم - ذاك دعواك

۳۷۹

این غزل مکتوب نیست

۳۸۰

۱. طایر قدسم و آزاد جهان برخیزم
۲. بولای تو اگر بنده

۶. تو شبی دست در آغوشم کن

۳۸۱

۱. من ترك عشق - تقلید علمه و عقل مزور نمیکنم
۳. تلتین درس اهل نظر - کردم نصیحتی و مکرر
۵. شیخم به طعنه گفت
این بیت در این نسخه مکتوبست:
پیر مغان حکایت معقول میکند - معذوم ار محال تو باور نمیکنم

۳۸۲

۱. می ناب بیفشم
۲. آزادام چو شمع
۳. حالی اسیر بند جوانان
۴. رخت سوی دوست - گیسوی دوست گرد
۵. شیراز مسکن لب - من جوهری مقلس از آنرا مشوشم!
۶. مست شد پدید
۸. ازل يك سخن بگوی - وقتی بگویمت که دو
۹. حسن عروس طبع مرا
این بیت در این نسخه مکتوب است:
حافظ ز تاب فکرت بی حاصلم بسوخت - ساقی کجاست تا زند آبی بر آتشم

۳۸۳

۳. مقصد و من در سفرم
۴. گو فراموش مکن
۵. پرسند رقیبان خیرم
۷. دریا کنم از شوق و درو غوطه خورم
۸. پادشه دهر دهان

۳۸۴

۵. بردم در اینجا تا کجا
۷. کی نظر در گردش
۱۲. وقت گل گوئی که زاهد شو - می روم تا مشورت

۳۸۵

۵. خرد ز پیری من کی حساب میگیرد
۸. سرشک آمد و عییم بگرد رو آورد

۳۸۶

۴. اول ز صوت و حرف وجودم
۵. چندان که این چنین زدم و آنچنان شدم
۸. سرمد به بخت نیک

۳۸۷

این غزل مکتوب نیست

۳۸۸

این غزل نیز مکتوب نیست

۳۸۹

۱. هست گوش کن
۲. پیران سخن بتجربه گویند گفتنت
۴. همت درین طلب ز در میفروش کن
۵. برگ و نوا
۷. هشدار و گوش دل به پیام
۹. زرافشان چو بنگری

۳۹۰

۳. غماز بود اشک فرو خواند راز من
 ۴. ساقی عاشق نواز من
 ۵. آبد شعامه ز سوی کارساز من
 ۹. شبانه و سوز و نیاز
- این بیت در این غزل مکتوبست:
یاران بناز و نعمت و ما غرق محنتیم - یارب بساز کار من ای کارساز من

۳۹۱

۲. محبت بر مهر خود بین
۶. برخوان وصلت

۳۹۲

۱. جامه بر تن
۴. نكشته هیچ کس
۶. بیار ای شمع اشك از چهره ما - كه شد سوز دلت بر خلق

۳۹۳

۱. بگردان رخ بگرداند
۵. بر غم خندان شود
۶. جان برآید عیب نیست - كز حكایت‌های شیرین
۷. جان دادم از بهر دهانش بنگرید

۳۹۴

۷. ز سوز سینه حافظ حذر کن

۳۹۵

۳. گو نه دل باش نه ایام
۷. بی و چنگ و غزل

۳۹۶

۵. یار اولی ز دست - از دست لب گزیدن
۶. كز راه این دو منزل - چون بگذریم نتوان دیگر به هم
۷. از یاد شاه یحیی

۳۹۷

این غزل مکتوب نیست

۳۹۸

۱. ز در درآ و شبستان - میان بزم حریفان چو شمع سر بر کن
۶. اگر فقیه
۷. چمن زیر دست تو آیند
۸. ازین مزوجه خرقه - كز شمه صوفی و شم قلندر
۱۰. پس از مداومت
۱۱. تو حد من نبود - حواله‌ام بر آن لعل

۱۲. بدین دقیقه مشام خرد معنیر کن
این بیت در این نسخه دیده میشود:
از آن شمایل الطافی و خلق خوش که تراست - هوای مجلس روحانیان معطر کن

۳۹۹

۲. گفت ای چشم و چراغ
۴. پست شو و مهر بورز - تا به عشرتگه خورشید روی چرخ
۸. حکایت کن و شکردهنان

۴۰۰

۳. دماغ کبر گدایان
۶. اسیر قید تو بودن خلاف کار من است
۷. کدورت از دل حافظ

۴۰۱

این غزل مکتوب نیست

۴۰۲

۱. بر سر کشته بخوان - لعل لبث به خسته جان
۲. فاتحه خواند و زود رفت
۳. کاین دم و دود سینه را برد لبث بر زبان
۴. گرچه بر استخوان من کرد زمهر و گرم رفت
۵. هست بر آتشش وطن - جسمم از آن در چشم
۶. که می دهد هیچ ز قید کس نشان!

۴۰۳

۱. رونق ناموس سامری
۲. عالمی وانگه
۳. آئین دلبری بگذار
۴. ببر گوی دلبری ز همه
۵. دوتا قوس و مشتری بشکن
۷. فصاحت فروش شد حافظ - تو قدر او به سخن

۴۰۴

۱. وانگه نقاب برکش و عالم خراب کن
۲. بکش از شیوه - وز شیوه چشم نرگس
۵. باین صورت آمده است:
- ما بخت خویش و خوی ترا آزموده‌ایم - با دیگران قدح کشی و با ما عتاب کن
۷. وین خانه را قیاس اساس حباب کن

۴۰۵

۲. نقش خود زدم بر آب
۶. مراد ما ز تماشای باغ عالم
۸. واثقم اما

۴۰۶

۱. روی از جفا بگردان - هجران بلای ما شد یارب بلا بگردان
۲. تا او بسر بگردد بر رخس
۵. چنگ حزین
۶. دوران بخط عنبر بر عارضت نویسد

۴۰۷

۱. می‌فکن بر صف مستان نظری
۲. لبث آن لطف - نیک خوبست
۴. دل به آن رود
۵. بشنو ای خواجه عاقل
۶. من چه گویم که قدح گیر و لب ساغر نرش - بشنو ای جان که نگوید
۷. باغ نیابی ثمری

۴۰۸

۱. عقل و جان را بسته در آن حلقه کیسو بین
۲. گفت چشم شیر مست قنج آن آهو!!
۳. بسته هر مو بین
۴. ای ملامتگو خدا را رو مبین و رو بین
۵. بند در گردن برد
۶. این که من در جست‌وجوی او بخود یکسو شدم
۸. ای ملامت‌گو خدا را

۴۰۹

۱. وان سببی سرو روان را بچمن بازرسان
۲. بخت پزمرده ما را به نسیمی
۴. سنگ و گل گشت عقیق از گذر گریه من - یارب آن
۵. دیدی ای طایر میمون که همای آزدند
۶. سخن آنست

۴۱۰

۳. ای پادشاه حسن
۸. در صدر خواجه
۱۱. سرسرکشان ببین

۴۱۱

۱. خبر یار ما بگو
 ۲. بر این فقیر نامه آن محتشم بخوان
 ۵. خاک در دوست تو تیاست. گو این سخن
 ۷. بعد از ثنای خدمت و عرض دعا بگو
 ۹. هان نادرست قصه - برو بپرس حدیثی
- دو بیت در این نسخه بدین صورت آمده است:
- هرچند ما بدیم تو ما را بدان مگیر شاهانه ماجرای گناه گدا بگو
دلها ز دام زلف چو بر خاک میفشاند بر آن عزیز ما چه گذشت ای صبا بگو

۴۱۲

۱. خورشید در حمایت طرف کلاه تو
۳. با چنین جمال
۴. آرام و صبر خلق
۶. همه از ما جدا شدند
۷. حافظ مبر طمع ز عنایت - دود و آه تو

۴۱۳

۱. تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو
۲. آن کلاه خسروی مقدار مه سیمای تو
۳. روشنائی بخش آب اوست
۶. عرض حاجت در حریم حضرتت احتاج نیست!!

۹. حافظ اندر حضرت لاف غلامی میزند - بر امید

۴۱۴

۱. حق نعمت او
۲. مستظہرم به رحمت او
۳. صد آفرین خدا بر بالای آن طوفان - به خرم ما آتش
۵. در آستانه میخانه
۸. مگر ز آب خرابات

۴۱۵

۲. صدق میکند هر سحری دعای تو
 ۳. قال مقال عالمی گشته ام از برای تو
 ۸. نه درخور همد - نقش میزنم در طلب لقای تو
- این بیت نیز مکتوب است:
عشق تو سرنوشت من خاک درت بهشت من - مہر رخت سرشت من راحت من رضای تو

۴۱۶

۵. صوفی مرا به میکده برد از طریق عشق - این دود بین که نامه من شد سیاه ازو
۷. بتوان سترد بو که حروف گناه ازو

۴۱۷

۲. غافل ز خط جانب
۴. در این کشته زار عمر - از سیر اختران

۴۱۸

۱. بہار میدمد بادہ
۵. شمع سحر ز خیرگی لاف ز عارض
۶. مگر ز لعل او

۴۱۹

۱. جہان پس فتنہ خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو
۳. تنم زان رو کہ با طغرای

۴. رفیبیان غافلند از ما کز آن چشم و
۵. روان گوشه‌گیران راز حسنش طرف گلزار است - که بر طرف سمن سارش
۶. نقاب و زین همی ترسم
۷. که این را اینچنین حسنت و آنرا آنچنان ابرو
۸. حافظ در وفاداری

۴۲۰

۲. شب دزد مکن - تخت کاووس
۴. آنچنان رو شب رحلت که مسیحا به فلک - کز جناب تو بخورشید (مهد: در بالای کلمه جناب فروغ نوشته شده)
۶. گوشوار در و لعل

۴۲۱

۲. چندان که آزمودم از وی نداد سودم
۴. دارم من از فراق
۷. گر کرد کوت کردم

۴۲۲

این غزل مکتوب نیست

۴۲۳

۱. مرا ز حال تو
۵. بر آتش رخ زیبای او
۸. مرا بدان دو لب دوست

۴۲۴

۲. ای طالع خجسته لقا - که دیده خاک شد از شوق خاک این
۳. راز کنار شفق
۴. وزنه چیست
۵. در طریقه مهر
۶. ز عشق روی تو
۷. که حافظ، تو همین لحظه

۴۳۵

این غزل مکتوب نیست

۴۳۶

۲. در بندگی کمر بسته
۳. فروغ جام و قدح چتر ماه
۵. ز ناز و عربده - شکر شکسته و گل ریخته
۶. مرا به جرعه خود شاد کرد وانگه گفت
۷. که این کند که تو کردی بعقل و همت و رای
۸. وصال دولت جاوید ترسمت ندهند
۱۱. که بر تو عرض کنم

۴۳۷

۲. ای رهبر خواب آلوده
۳. شوئی یکن آنکه
۴. بهوای لب شیرین ببران چند کنی
۵. به تشریف شباب
۶. آشنایان غم عشق
۷. از راه طبیعت بدرآی
۸. گفتم ای جان و جهان دفتر گل باکی نیست - گر شود فصل بهار آن
۹. آه ازین نوع بانواع عتاب

۴۳۸

۲. ز ملک هستیش کردم
 ۵. نیندی زین میان
 ۶. برو این دام بر صیدی دگر نه
- این بیت در این غزل مکتوب است:
سرا خالیست از بیگانه می نوش - که جز تو نیست ای مرد یگانه

۴۳۹

۱. عیشم مدام است الحمدلله - کارم به کام است الحمدلله
۲. که جام زرکش که زلف دلخواه
۳. ما را بتشنیع افسانه
۴. وز قول عابد

۴۳۰

۲. ما نیز دانیم
 ۳. عاشق آنگاه
 ۶. عکسی ز مهرت بر ما نیفتاد
- بیت مقطع ۴۲۹ در این غزل آمده است

۴۳۱

۱. مرکب از خانه بدر تاخته یعنی چه
۵. سخت رزم دهان گفت و دهان سر میان! - وز میان
۶. هر کس از چهره مهر تو بنقشی مشغول
۷. چو فرو آمد یار

۴۳۲

۵. بخلدم ای پسر دعوت مفرمای
۶. بندگی مردن برین در
۸. شود آن ناتوان به
۹. که رای پیر با بخت جوان به

۴۳۳

۴. تنها نه منم کعبه دل بتکده کین ره
۸. کو راهروی پاکدلی پاکسرشتی

۴۳۴

این غزل مکتوب نیست

۴۳۵

این غزل نیز مکتوب نیست

۴۳۶

۳. از چشم زخم خویش
۴. منعم مکن ز عشق
۵. آن سرزنش که کرد ترا دوش حافظا

۴۳۷

۱. تا راهبین نباشد چون راهبر شوی
۲. در مکتب حقایق و پیش
۴. خواب و خورت ز مرتبه عشق دور کرد
۸. هیچ چو زیر و زبر شوی

۴۳۸

این غزل مکتوب نیست

۴۳۹

این غزل نیز مکتوب نیست

۴۴۰

۱. ای دل آندم که خراب از می گلگون باشی - بی‌زور و گنج و درم بیش چو قارون باشی
۳. لیلی که عجب‌هاست درو - شرط اول روش آنست
۵. کاروان رفت و تو در راه کمین‌گاه بخواب
۷. قدحی نوش کن و جرعه - چند چند از غم
۸. حافظ از غصه مکن ناله - هیچ عاقل نپسندد

۴۴۱

۲. چوگان کام بر کف و گوئی نمیزی - باز ظفر بدست
۵. این خون که موج میزند اندر نظر ترا - در کار رنگ روی نگاری

۴۴۲

۵. جان میدهم از دولت دیدار تو

۴۴۳

این غزل مکتوب نیست

۴۴۴

۱. ای روضه بهشت
۲. و آب خضر ز نوش دهانت کنایتی
۳. هر سطری از خصال

۶. ای دل به هرزه دانش و دینت ز دست شد
 ۷. این ریش اندرون بکند هم سرایتی
 ۸. در آتش ار خیال رخت دست میدهد
 ۹. دانی مراد حافظ ازین درس غصه چیست

۴۴۵

۲. گر بپرسیدن.

۴۴۶

۲. با ما آب رنگ عارضت
 ۳. خوبان عالم شادباش
 ۶. ویران او - بر آن کنج خراب
 ۷. از فروغ چشم می گون و دو چشم می پرست!
 ۸. از برای صید دل در گردش زنجیر زلف

۴۴۷

۳. زانکه تو مست

۴۴۸

۴. دیده ما که بامید

۴۴۹

۱. جم وقت خودی امروز که جامی داری
 ۴. بوی جان از لب جان بخش قدح می شنوم
 ۸. بس دعای سعرت حامی جان
 بیت زیر در این غزل آمده است:
 هر به عمری صنمی رسم جفائی بنهد - توئی ای جان که در این کار دوامی داری

۴۵۰

۱. عاشقان را ز بر خویش
 ۲. تشنه بادیه را ره به زلالی بنمای

۴۵۱

۲. چون عمر تلف کردم
 ۳. چون مصلحت‌اندیشی در زمره درویشی
 ۵. اوضاع فلک زین پس
 ۶. گر تاب کشم باری
- بیت دیگری باین صورت در این نسخه آمده است:
چون حال دل زاهد با خلق بخوام گفت - این قصه اگر گویم با چنگ ر رباب اولی

۴۵۲

۱. زین خوش رقم - گل و گلزار
۳. چو باد صبا زان بیوی زلف - هر دم به قید سلسله
۵. فتراک ما سزد
۷. ز رخت دفع میکنم
۸. حافظ بگو چه میطلبی - می می‌کشی و طره دستار می‌کشی

۴۵۳

۱. مگوئید احوال عشق و مستی - بمیرد در بند خودپرستی
 ۳. با ذوق تا توانی - اندرین ره بهتر ز تندرستی
 ۴. تا عقل و فضل - خود را مبین که رستی
 ۷. در شیوه ملامت
 ۸. در جنب ذوق و مستی
- این سه بیت در این غزل آمده است:
- | | |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| با کافری چه کارت گر بت نمی‌پرستی | در حلقه مغانم دی‌شب بطنز گفتند |
| تا کی کند سیاهی چندین درازدستی | سلطان‌من خدا را زلفت شکست مارا |
| کز اوج سربلندی افتد بخاک پستی | حافظ‌ندید از اول وین غم گرفت‌مبعل |

۴۵۴

۲. ازین گوهر
۵. که با مهر سپهری کینه

۴۵۵

۱. بشنو این قصه که خود را
۲. خواهی بود
۳. جهد آن کن که در ایام گل و فصل بهار - عیش با آدمی چند

۸. ای بسا عیش که با لطف خداداده کنی
۸. تا جیان پر سمن

۴۵۶

۱. چون کار من کمالی - نبود آن حسن را
۲. روزی نشد وصالی
۴. یک روز هست سالی

۴۵۷

۴. کاین عیش نیست در خور اورنگ
۷. این قصه عجب شنو ای بخت

۴۵۸

۱. فدای بندگان آن بودی
۲. وگر دلم نشدی - درین دیر خاکدان
۴. گرم حیات
۵. کاشکی چو لمعه
۶. اگرچه سوسن آزاده

۴۵۹

۱. خیال سروقدی نقش بسته‌ام جائی
۳. چشم اختیار بدوخت - در انتظار سر
۴. امید هست که منشور
۷. تابوت من ز سرو کنید - که مرده‌ایم به امید سروبالائی
۷. غمزه تیر زنفند
۱۰. رسد به دریائی

۴۶۰

۳. منه ز دست پیاله
۷. دنیا خرید
۸. طی کنم بیا ساقی - روح روان

۴۶۱

۵. ای ظریف مدام
۶. جور با دل ما
۷. به قصد جان من
۸. بکش جفای حسودان بسی و جور رقیب - که سهل
۹. وصال دوست گرت

۴۶۲

۱. بر سر آبی بهوس
۵. که نشینی با خار
۶. بیدلی سهل گر از پی نبود بی دینی
۸. باد صبحی بهوای تو ز بستان برخاست - که تو خوشبوی تر و تازه تر از نسینی
۱۰. فازنینی چو تو پاکیزه رخ پاک نهاد

۴۶۳

۱. خورد ز حسرت روی
۲. ز چشم مست تو هر گوشه
۳. ای چشم یار من در خواب
۶. نبودش دل گرفتاری - حافظ عجب چه پرکاری

۴۶۴

۱. آن ماه مهربان بودی
 ۸. چو نقطه حافظ بیدل در آن میان بودی
- بیت زیر در این غزل آمده است:
عیان شدی که بها چیست خاک پایش را گرم حیات گرانمایه جاردان بودی

۴۶۵

۲. دولت شاهی نمی‌خرند - اظهار بندگی کن و اقرار چاکری
۳. که اوفتاد خدایش
۴. از دم در آ
۶. سردای گنج و مال
۸. سیر مراد
۹. قناعت ز دل مشوی

۴۶۶

۲. از خدا می‌طلبید صحبت
۳. صنعی باده‌فروش
۴. دیده بدامان که مگر
۵. گشته هر گوشه چشم
۶. نظر در پی نابینائی

۴۶۷

۳. که هر که کنج قناعت
۴. بیا که قسمت این کارخانه
۵. بخواه آینه جام و سر دور ببین - که کس

۴۶۸

۱. وز عکس روی او
۹. سنگدلی گشت رهنمون

۴۶۹

۲. فکنده ز من باد غلغلی
۴. گل با رختش نشسته و بلبل قریب عشق - این را تعززی نه و آنرا تبدلی.
۵. گشتم چنانچه هیچ
۶. کس از لاپلای خار
۷. مدار امید طمع زین مدار کون

۴۷۰

۱. دوستان را نه بوضع
۲. چشم رضائیت بمن باز نشد
۳. نه گل از داغ غمت رست نه بلبل در باغ - همه را نعره‌زنان
۴. ساعد آن به که بیوشی تو چو از بهر نثار
۵. پدر تجربه آخر توئی ای دل ز چه روی

۴۷۱

۳. رفتنش موهبتی دان و شدن انعامی
۴. که نهاده‌ست ز بهر طلبش هر دامی
۷. کو حریفی - کام دشخوار بدست آورد از خود کامی

مقطع مانند متن است

۴۷۲

۲. چو شبنمبست که بر گل همی کشد
۳. بیا که خرقه ما گرچه
۴. نمی‌خرد آنکس
۸. نشین سر عشق نشناسد
۹. جگر خستگان
۱۰. درد سر دهد زاهد - پیاله گیر
۱۱. نیاز نیم‌شبی و دعای صبحدمی

۴۷۳

این غزل نیامده است

۴۷۴

۲. ازین قوم نمی‌آید خیز
۳. ثبات از قدم سفله
۴. به ره زهد میوی
۵. آینه قابل

۴۷۵

۴. از آسیب ماه دی
۵. شیوه او اعتماد نیست
۷. باد صبا ز مهد چمن یاد میکند - زان داروشی
۱۰. داد حسن و لطافت به ارغوان - فکند لطف مزاج از
۱۲. سرو ایستاده است کمر بسته است نی

۴۷۶

این غزل نیامده است

۴۷۷

۱. بلطفم مژدگانی داد و الطاف خداوندی

۵. ز عشق او چه میخواهی درو همت
 ۶. عرض استخوان حیفت
 ۸. چو شعر حافظ شیراز میخوانند میرقصند
 دو بیت زیر در این غزل آمده است:
 دل اندر زلف لیلی بند و کار از عقل مجنون پرس
 که عاشق را زیان دارد ملامت خردمندی
 بسحر غمزه فتان دوابخشی و دردانگیز
 بچین زلف مشکافشان دلارامی و دلبندی

۴۷۸

۸. نمی‌بینم نشاط عیش در کس - نه درمان دلی
 ۱۱. درس خلوت - نه دانشمند را علم‌الیقینی

۴۷۹

۵. نگر و مسند صاحب چاهی
 ۶. برشده دیوار بدین کوتاهی
 ۷. ظلماتست و تو اندر خطر

۴۸۰

۲. فوق‌الرمالی
 ۹. مباد از سوز سودای
 ۱۰. زیان و مایه جاهی و مالی

۴۸۱

۱. بدان مردم
 ۴. مغان ره مگردان
 ۱۱. دور دوران شکایت

۴۸۲

۱. من هواها
 ۲. منزل دوست - طال‌الشتیاقی
 ۶۶. به ساقی برفشانم
 ۸. بالعهد التلاقی

۹. حضور اتفاقی

۴۸۳

۱. خدا را محرمی
۲. زین سپهر تیزروی
۴. زیرکی را گفتم از احوال او خندید
۶. امن و آسایش حرام
۸. نمی آید پدید - عالمی از نو بیاید
۹. چه سنجد نزد استغناى عشق

۴۸۴

۷. وین ریش وانمایم - دردی و سخت دردی و کاری و صعب کاری
۸. بر دست یار شوخی - در این دیار باری

۴۸۵

۳. جز آن قدر
۴. مرغان بزله گو
۵. خراب می شوم ای نور دیده رندان - می است این که در سبو
این بیت در این غزل آمده است:
- زمانه گر همه مشک ختن دهد بر باد - فدای تو که خط و خال مشکبو داری

۴۸۶

۲. به بی نظر ننمایند راه پرده غیب
۴. صبحدم تا کی
۵. حیث بری
۷. چه چاره برم
۸. بسوخت زین غیرت
۱۱. ابیت اسامر
۱۳. که زیب بخت و سزاوار تخت و تاج سری
۱۵. عشق بهر گام صد کمینگاهست - ده بمآمنی

۴۸۷

۳. به شیرین نفسی

۵. بی‌خبر از غلغل بانگ
۹. بپرسو حافظ

۴۸۸

این غزل نیامده است

۴۸۹

۲. اگر این شراب خام است و گر آن حریف پخته
۴. که ز بد خلاص یابم بدعای نیکنامی
۵. نظری بحال ما کن
۷. نه بخامه سلامی نه به نامه پیامی
۸. بخرم به هیچ و مفروش
۹. که چنان

این بیت در این غزل آمده است:
بروید پارسایان که نمائد پارسائی - می ناب درکشیدیم و نمائد ننگ و نامی

۴۹۰

این غزل نیامده است

۴۹۱

این غزل نیز نیامده است

۴۹۲

۱. درده قدح که بی می مطرب ندارد آبی
۲. حسن رخ جو ماهت
۳. ما و امیدواری - ما و خیال و خوابی
۵. هر دم ز در نراند ما را به هیچ بابی
۶. حافظ چو می‌نهی تو دل بر وصال خوبان

۴۹۳

۲. بر تا ساقی مستان را
۶. گنجی از مایه نیکوئی
۸. بلبل به غزل‌خوانی

۴۹۴

۱. گذر بکوی فلانی در آن زمان که تو دانی
۲. بر سر راهت
۳. ضعیفم بلب رسید خدا را - بیخشی آنکه تو دانی
۴. من این حروف نوشتم
۵. خیال تیغ تو ما را
۶. که قصه ایست نگارا
۷. بهر زبان

۴۹۶

۲. چون خنب دنی
۳. چون ز خنب بیخودی زملی - کم زنی از بیخودی لای
۴. قدم نه همچو این
۶. خویش را در پای

۴۹۷

۱. جان این دمست تا دانی
۲. جهد کن که از عشرت داد خویش بستانی
۳. کاین همه نمی ماند شغل عالم فانی
۴. فامحرم حال درد پنهانی
۸. محتسب نمی داند این قدر
۱۱. شوق باده خواهد کشت

۴۹۸

۱۰. تو از کرم و لطف یار من باشی

۴۹۹

۲. چه دریابد ز راز عاشق و معشوق
 ۴. که در حسن تو لطفی دید بیش
 ۵. چراغ چشم جمع ما نسیم زلف جانا نست
 ۶. بدانی قدر وقت ای دل ولی وقتی که درمانی
 ۷. امید از بخت میدارم که بگشایم کمر بندش - خدا را ای فلک با من گره
 ۹. خیال حسن زلف او
- این بیت در این نسخه آمده است:

غم و جورت بنا میزد کنون مجموعه دلپاست - از آن باد ایمنی بادت که انگیزد پریشانی

۵۰۰

۱. آمد گرد خط هلالی

۳. فی‌العشق معجزات

۷. فتوی فقیه چونست

۸. چون نیست نقش گردون در هیچ

این بیت در این نسخه آمده است:

خوی تو گر نگردهد هرگز دگر نگردهد - عاشق در این جوانب عارف درین حوالی

قطعات

- ۱ _____
۲. گلخن مردود بهشت
- ۲ _____
۱. از حقد و حرص
۲. وانگهی بخشی به دیو
- ۳ _____
- این قطعه نیامده است
- ۴ _____
۱. کوی زندان بشنوید
۲. کز من گم شده است
۳. عقل و دانش برد و شد تا ایمن از وی نغنوید
۴. به دوزخ درشوید.
۵. به دوزخ درشوید.
۶. دختری شب گرد تیز تلخ گلرنگ است مست
- ۵ _____
- این قطعه نیامده است
- ۶ _____
- این قطعه نیامده است
- ۷ _____
۱. در او اجنبی صبا باشد
۲. در آن رضا باشد
۳. این قدر ز لطف بگو - اگر وظیفه تقاضا
- ۸ _____
- این قطعه نیامده است
- ۹ _____
- این قطعه نیامده است

۱۰

۲. پیک معنی را (کلمهٔ پیک بدون نقطه است)
۳. حسنش نمی‌یابد مجال

۱۱

۱. خسروا دادگرا شیردلا بحرکفا - ای جمال تو بانواع کمال ارزانی
۳. وانکه
۴. از سه سال
۵. بسته بر آخر او استر - تیره افشانند بمن
۶. این خواب غریب

۱۲

این قطعه نیامده است

۱۳

این قطعه نیامده است

۱۴

۱. در این محنت‌سرا - انگشت در دندان

۱۵

۱. در سخای
۲. صورت زد و نقشی

۱۶

۲. ازین دندان نخورد - کس گل بی‌خار
۴. بر وی نباد
۷. سرکشان را بی‌سخن
۱۰. جبان بینش ازو

۱۷

این قطعه نیامده است

۱۸	این قطعه نیامده است
۱۹	این قطعه نیامده است
۴۰	۱. رضوان سریر و حور ۳. درین سراچه ز بهر - شاه لطیفه جوی
۴۱	این قطعه نیامده است
۴۲	۲. گشت بر من
۴۳	این قطعه نیامده است
۴۴	این قطعه نیامده است

ماده تاریخ در گذشتگان

۱	این قطعه نیامده است
۴	این قطعه نیامده است

۳

۳. دلیل عارف ننوشته برخوان - در آنجا فهم

۴

این قطعه نیامده است

۵

این قطعه نیامده است

۶

۳. قرب یزدان

۷

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند

۸

این قطعه نیامده است

۹

۴. روحش کز همان

قطعات زیر در این نسخه آمده است:

بر آب نقطه شرمش مدار بایستی
مرا خمی ز می خوشگوار بایستی
اساس او به ازین استوار بایستی
بدست آصف صاحب‌عیار بایستی
بعمر مهدی او روزگار بایستی

با خسروی که دولت او باد بر مزید
گردد پروزگار تو فعال مایرید

گدا اگر گهر پاک داشتی در اصل
ور آفتاب نکردی فسوس جام زری
اگر سرای جهان را سر خرابی نیست
زمانه کز نه سر قلب داشتی کارش
چو روزگار حسود این کریم بیش‌نداشت

ای آصف زمانه ز بهر خدا بگویی
شاهها روا مدار که مفعول من اراد

بمن پیام فرستاد دوستی امروز
پس از دو سال که بخت بخانه بازآورد
چو آب دادم و گفتم بدار معذورم
و کیل قاضیم اندر گذر کمین کرده است
اگر بیرون نهم از آستان خانه قدم
جناب خواجه حصار منست گز آنجا
بعون و قوت بازوی بندگان وزیر

که ای نتیجه کلکت سود بینائی
چرا ز خانه خواجه بدر نمائی
که این طریقه خود کامی است و خودزائی
بکف قباله دعوی چو مار شیدائی
معاینه سوی زندان برد برسوائی
کسی نفس زند از محنت تقاضائی
بسلیش بشکافم دماغ سودائی

* * *

بگوش هوش ره می منهی ندا در داد
که ای عزیز کسی را که خواریست نصیب
به آب کوثر و زمزم سپید نتوان کرد

ز حضرت احدی لا اله الا الله
حقیقت آنکه نیابد بزور منصب و جاه
کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

* * *

روح القدس آن سروش فرخ
میگفت سحر گهان که یارب
بس مسند خسروی بماناد

بر قبه طارم زبرجد
بر دولت و حشمت مخلد
منصور مظفر محمد

* * *

حسود خواجه ما را بگو که بد میسند
مکن ستیزه که هرگز بفکر عقل فضول
بحق نعمت خواجه قوام دین که قدر

و گرنه دور جهان جز بدت جزا ندهد
فلک زمام تصرف بدست ما ندهد
ز بهر مصلحت ما باین رضا ندهد

* * *

درین وادی بیانگ سیل بشنو
پر جبریل را آنجا بسوزند
سخن گفتن کرا یار است آنجا

که صد من خون معصومان بیک جو
بدان تا کودکان آتش فروزند
تعالی الله چه استغناست آنجا

* * *

مجد دین سرور و سلطان قنات اسمعیل
ناف هفته بد و از ماه رجب شنبه روز
کف منزل حق منزل او دان وانگه

که زدی کلک زبان آورش از شرم نطق
که بیرون رفت ازین خانه بی وضع و نسق
سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق

* * *

پادشاهها لشکر توفیق همراه تواند
با چنین اوج جلال از پیشگاه مسکنت
با فریب رنگ این نیل خم زنگار فام
آنکه ده با هفتونیم آورد بس سودی نکرد

خیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره میکنی
آگهی و خدمت دلهای آگه میکنی
کار بر وفق مراد صیغه الله میکنی
فرست بادا که هفت و نیم با ده میکنی

رباعیات

۱

رباعیهای ۱ و ۲ نیامده است

۲

۱. اول به وفا جام وصالم درداد - چون مست شدم جام حفا با سر داد
۲. بر آب دو دیده ریز از آتش دل - خاک ره او شدم بیادم برداد

۴

۱. هم غمزده را مست
۲. در جای خراب

۶

رباعیهای ۶ و ۷ و ۸ نیامده است

۹

۱. آن بت که نظیر خود ندارد بجمال

۱۱

۱. میگفتمش از وصل خودم کار بساز

۱۲

این رباعی نیامده است

۱۳

این رباعی نیامده است

۱۴

۲. صوفی چو تو رسم

۱۵

این رباعی نیامده است

۱۶

۱. گفتم که لبست گفتم زهی آب حیات - زهی آب نیا
۲. گفت حافظ بفرست

۱۷

۱. بدست روی خود
۲. دستارچه پیش رویش آوردم گفت

۱۸

۲. فیض حق و صدقی حافظ

۱۹

۱. موزون حرکاتست تمام - رود آوری حافظ.... کلام

۲۱

من حاصل عمر کس ندارم جز غم
يك همدم دمساز ندارم نفسی
در عشق تو یار بس نیارم جز غم
يك مونس هم نفس ندارم جز غم

رباعیهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ در این نسخه
نیامده است

رباعیات زیر در این نسخه آمده است:

ای سایه سنبلیت سمن پرورده همچون لب خود مدام جان میپرورد	یاقوت تو زاده عدن پرورده زان راح که روحی است بدن پرورده
گرد خط او دامن کوثر بگرفت دلها همه در چاه زنخدان انداخت	ماه که رخس روشنی خور بگرفت وانگه سر چاه را بعنبر بگرفت
نه قصه آن طرفه چکل بتوان گفت غم در دل تنگ من از آن هست که نیست	نه حال دل سوخته دل بتوان گفت يك دوست که با او غم دل بتوان گفت

دل خوش کن و بر صبر گمار اندیشه
يك قطره خون است و هزار اندیشه

گفتی که ترا شوم مدار اندیشه
کو صبر کدام دل چه میگوئی تو

ای بس که خراب باده و جام شوی
با ما منشین و گرنه بدنام شوی

گر همچو من افتاده این دام شوی
ما مست و خراب و رند و عالم‌سوزیم

بازآی که دل از غم هجرت بفغانست
سیلاب ز چشم من دلخسته روانست

بازآی که جانم بجمالت نگرانست
بازآی که بی‌روی تو ای نور دو دیده

باد از سر غیرتش پریشان دل کرد
با سیل بلا نقش امل باطل کرد

بلبل بهزار خون گلی حاصل کرد
طوطی بخيال شکری خوشدل بود

خوش خوش بر ایشان بتوان خورد بزر
کو نیز چگونه سر درآورد بزر

خوبان جهان صید توان کرد بزر
نرگس که کله‌دار جهانست ببین

کنجی و فراغتی و يك شیشه می
منت نبرم بیک جو از حاتم طی

يك شاهد شوخ سنگ با بربط و نی
چون گرم شود ز باده ما رگ و پی

در آخر دیوان این دو بیت از دو غزل ثبت است:

هر که مشهور جهان گشت بمشکین نفسی

با دل خون‌شده چون باده خوشش باید بود

نوی زهره و رامش‌گری بهشت از یاد

غزل‌سرائی حافظ بدان رسید که چرخ

در این نسخه ساقینامه و قصائد نیامده است.

DĪWAN-E HAFIZ

**Based on the manuscripts dated
813, 821, 822, 823, 824, and 827 A.H.**

With preface of Muhammad Gulandam

Edited by:

Dr. Jalali-Naini

Dr. Nourani-Vessal

